

3 1761 05504919 1



قطعه تاریخ طبع سابق انشاء شیرین مقال منشی بجلو اندیاں صاحب متخلص بعاقل

هست اکبرنامه تاریخی عجب مرغوب دل در سنِ هجری نوشتم عاقلاً خوش مصرعه	شد هجوم مشتری چون جلد اولی طبع گشت حصه اولی زاکبرنامه زیبا طبع گشت ۱۲
--	---

قطعه تاریخ طبع حال از جناب مولوی حکیم محمد حنیف علی صاحب انصاری شاه آبادی متخلص به عرب

بارک الله نامہ اکبر کہ چون آمد طبع جستہ مطبع کہ از طبع چنین نادر کتاب کتابِ رعب خوشنوا تاریخِ هجری ز درقم	طبع اہل ذوق را شد بایہ داستان زنی کرد اہل فضل را مشغول مدحت کردنی دفتر اول زاکبرنامہ با طر نہ ہنی ۱۳ ۲۱
---	--

خاتمہ طبع

ایزد جهان آفرین اعلم الحاکمین را سپاس کہ این صحیفہ دانش آگین کہ از اکبرنامہ دفتر اولین است
و یادگار از علامہ فہامہ ابوالفضل بتازہ تہذیب و اسلوب عجیب کہ پیش ازین این شاہد
و لفریب باہمہ دلکشی و دلستانی بچنین پیرایہ گراناہی جلوہ افروز منصفہ شہو و نگر ویدہ بود
چون بحسن قبول بجنہ علمیہ یونیورسٹی براسے روان خوانی زبان پارسی در امتحان طلبہ بی-۱
بر ۱۹۱۶ء و ۱۵۱۹ء چہرہ افروز امتحان گشتہ بعد تصحیح و تحشیہ حل لغات مشککہ
از غازہ فیض گرامی جناب سامی خطاب میدگاہ فضل و بہر دانش پناہ گرم گسترہ با شہ العلم
بمذال الخزانے راسے بہادر منشی پرگ زائن لال محفوظا من عین کل عائن مالک مطبع
و طبع نامی منشی نول کشور واقع بکہ لکھنؤ ماہ ربیع الاول ۱۳۳۱ھ مطابق ماہ مارچ ۱۹۱۳ء مطبع طبائع گشت

که اگر آن حقائق و اسرار حقیقت از جهل سواخ متمیز سازند کتانی گرد و آتخانی لبالب زمغز دانش
جامی ساختن از خون خویش بی خم سیر که کند سینه ریش به است بهر نکته و قائق بسی تا نشیخ بشناسد کسی
اگر چه نظر بخاطبان رسمی آنچه تا حال از سرگذشت بزرگان گزارش یافت لطیفی و مانده سخن هر ابروم اما حقیقت شناسان
انجن تقدس نیکو دانند که درین محرت نام آید و از آغاز تا انجام که هرگز چشم سوادیک حرون بطغیبل نیارودده ام
بیان پرده چند که نقاب جمال مقدس شاهنشاهی اند کرده در هر پرده پرده کی وجهت بوده است اما شاگرد پرده
و چه پرده کی یک حسن است که چندین تنوع ظهور دارد و باطن یکتا همت در گرد آن حسن جهان افروز روشنی پذیر است
شعر داند از اینجا که سخنانی است به لکن چه نمودار سخن رانی است به دراکه دل یکجا گردست کجا خاطر
بگویند گراید تا بتالیف تاریخ چه رسد چنانچه دو شمشیر در یک میان نه در آید و مقصود بیکدل پنج
پراگنده خاطر آن هر جانی را قیاس مکن که این میدان خاک سرشت رادل کجاست تا قیاس را مژد
لیکن من مسبب بین را از فرامی حوصله در نظر مقدس حضرت شاهنشاهی حق را جلوه خاص نمودند و
این رمیده ملک اسباب را بکنند ارادت در آوردند و از زرف نگاهی و دولت نشی مبدعان قصار که
ابواب سعادت را از نیک ذاتی این کس سر انجام میدادند جمال جهان آرای شهنشاهی را در نظر اهرام
سلسله علیه نمودار گردانیدند تا عشق حقیقی آن یگانه درگاه الهی بنگاشتن این داستان دراز سرگرم ساخت
هم هنگام مغفوری گرم شد و هم گلشن نکته پیرانی شاداب گشت و هم فتوری در یکتادنی این بادیه بیامی
حقیقت زلفت هم آترب جمال معشوق حقیقی پای ظهور گرفت و هم مدارج فنون عشق کمال عروج یافت
اکنون آنچه آن را مجازیان رسمی استطرادی میداشتند سپری شد و نوبت سخن بر آنچه هر دو طالب
مقصود حقیقی شناسان در رسید امید که درین کار شگرت کامیاب آرزو گردم به نظر

<p>گنجینه گشای کان غیبت است انصاف طلب کنم بحسین</p>	<p>کلمه که سر زبان غیب است ز لکس که نکه گند بپیکین</p>
---	--

حقائق - جمع حقیقت - اسرار - جمع سر - مجید - سواخ - جمع ساخته - واقعه - حال - کتابی بیایه مجول -
اتخا - بیایه معروف - چینی هونی - محرت - تعریف - چشم هر سواد چشم بدست محفوظه - حاشا - هرگز نمین -
تنوع - قسم قسم - یکتا همت - سکی همت - یکتا هو - گرو - رهن - ژرف - گرا - مدارج - جمع مدارج و درجه - راه - درجه
عروج - ادب چرخنا - استطرادی - مطلب سے زائد - تاج - سپری - ختم - شگرت - زیبا - عجیب -
کامیاب آرزو - آرزو پوری هوسنے والا - سر زبان - یعنی زبان غیبی کا سرا ہے -

از قضیه اقتادون حضرت جهانبانی خبر کرد و بیام خان پیشتر فتن را صلاح ندیده موکب عالی را متوجه کلانور ساخت که
 روزی چند در آن خطه دلگشا اقامت واقع شود و روز دیگری کلانور نظر شیخ جولی رسید و فرمان عالی آورد و مقارن
 این حال خبر قضیه ناگزیر بمساح اجلال رسید از استماع این قضیه جانگاہ گریه و زاری که لازم عالم محبت
 دوستان است از آنحضرت بطور آمد و آن قدر استغلی خاطر و بزم نزدیکی باطن آن مقدس نهادار وی داد که
 از میطه خیال بشری بیرون باشد و بیام خان و آنکه خان و باهم آنکه ولادیز نسلی میدادند چون از فطر محبت بود
 آنچه آنرا مایه تسلی میدادند باعث مزید اندوه میشد و این برگزیده معبود حقیقی برای آحاد الناس آنقدر
 دل نگارنی توجیه مبذول میداد و از نفوس هر کسیکه رایحه از اخلاص و عقیده و هنرمندی دارد چگونه متاسف و متالم میشد
 جای آنست که درین باب که در زمان سالف موجب خرسندی و خوشحالی اهل غفلت باشد بر ذات مقدس
 چنین حالت رود تا اهل عالم که نظر ایشان جز بر محسوس نباشد بر حقیقت بزرگی این بزرگ جهان اعتراف
 نمایند و این اعتراف وسیله ابتدای جهولانام شود و این ابتدا در عینه شمول نوایست و عموم حقانیت گرد و اگر نه
 ایضی بودی در وسعت آبدانش و خدا شناسی و حق پرستی این نور پرورد اقبال کجا ماه داشتی که در تقادیر
 ایزوی چنین شکایت و روبروی عبودیت بهم رساندی آخر تا نمید عقل دوراندهایش خود با من صبر خراشیده
 در تصدقات و تبرعات که بمسافران عالم بقاسود مند آید اهتمام فرمودند اصحاب تقم و ارباب فخرم ترها و تا بر خا
 گفتند از آنجمله خواجه حسین مروی ترکیب بندی در مرثیه آن غفران قیاب ترتیب داد و این چند بیت از است
 ایدل صدای مرگ ترا هم شنیدنیست بد صبح اجل بطلع عمرت و میدینیست چون کل نفس انقه الموت حکم شد
 میدان تقین که شربت مرگت چشیدنیست این نام زندگی که نهادند مررتا من نام ترا بطون ماتت کشیدنیست
 غره مشوک این گل و بوستان ندگیست با و خزان دین گل بوستان ندینیست با از گوش خویشین شنوی کان فلان نماند
 در گوش و دیگران خبرت هم رسیدنیست و میر عبدالحی ابن تاج یافت مصرعه ای دای بادشاه من از بام او نتا و
 سولانا مسعود و حصار می این را در سلک نظم آورد و اصل عن شد هما یون پادشه با ما بر نظمی که نام اقدس را

قضیه - واقعه مسامع - جمع مسامع - کان - استماع - سنا - راحمه - خوشبو متاسف - اند و گین -
 متالم - در دمنده سالف - سابق - اعتراف - قبول کرنا - ابتدا - بدایت - پانا - جمهور - عام گره -
 انام - لوگ - مامن - امن کی جگه - تصدقات - صدقه - تبرعات - احسانات - بخششین
 فخرم - بزرگ قدر - فخر - بزرگی -
 اجل - موت - وقت - مات - مرند

انبال بصوب پنجاب معطوف داشته توجه فرمودند و رانای سائیکه خان و سایر ملازمان عقبه دولت از حصار
 فرود آمده شرت رکاب بوس دریا رفتند چنانچه ایمانی بان رفت و چون موکب قبال بسپه ندر رسید جمعی از ملازمان
 بادشاهی که بکک شاه ابوالعالی تعیین شده بودند مثل محمد قلی خان برلاس و مصاحب بیگ و خواجہ جلال الدین
 و فرحت خان و خواجہ طاهر محمد ولد میر خرد و ہمت تیمور شیرازی چون از صحبت پرستانہ نامہوار این جوان بنی عتقل
 تنگ آمدہ بودند فرید مقدم گرامی حضرت شاہنشاہی را شنیدہ بی رخصت خود را رسانیدند و سعادت ملازمت
 شتافتہ کامیاب عنایت گشتند پیش از نزول عساکر منصور سکندر کہ از کوہ برآمدہ بود از شکوہ آراسے
 موکب شاہنشاہی غور باز بکوہ کشید و میر بدست کہ از لاهور بجمت دفع او برآمدہ بود مراجعت نمودہ بلاہور
 شتافت و چون تحقیق پیوست کہ این ولایت بحضرت شاہنشاہی عنایت شدہ و آنحضرت متوجہ این
 ممالک امر بی اختیار باجمیت خود در کنار آب سلطانپور رسیدہ ادراک ملازمت نمودہ آن حضرت
 از روی عطف و منظور داشتن الطاف حضرت جہانبانی در مجلس عالی اشارت بہ نشستن فرمودند
 و میر مثنوی التواع مرحوم و مکارم گشت و از آنجا کہ میر تنگ شراب مست جرعه دینا شدہ بود بعد از آن
 کہ رخصت یافتہ بمنزل خود رفت پیغام فرستاد کہ نسبت من بحضرت جہانبانی معلوم ہنگنان ست
 علی الخصوص بخاطر گرامی باشد کہ در قرعہ جوی شاہی بحضرت جہانبانی در یکجا در یکظرف خوردنی
 خود دیم و شما حاضر بودید بشما الوش دادند پس نظر باین نسبت چون بجاد شما آدم نہ براسے من
 جدا انداختند و دستار خوان برای چہ علیحدہ برای من ترتیب دادہ شد آن حضرت کہ معدن
 دانش و مروت بودند بہ بجز دی او تبسم فرمودہ بجاجی محمد سیستانی کہ پیغام آورده بود فرمودند کہ بگو تو رہ سلطنت
 دیگرست و قانون عشق دیگر آن نسبتی کہ حضرت جہانبانی را بشما بود مرا نیست عجب کہ در میان این دو نسبت
 تفرقہ نکرده گلہ کردہ اہد میر انفعال عظیم کشیدہ و آنحضرت متوجہ کوہ شدند تا استیصال سکندر کہ در مانکوٹ
 و آن حدود می بود نمایند چون تواجی ہر بانہ موکب قبال نزول فرمود قاصدی تیزر و رسید ویرام خان

عقبہ - دہلیز - ایماز - اشارہ - موکب - نوح شاہی - نزول - آسرا - عساکر - جمع عسکر - لشکر -
 مرحوم - جمع مرحمت - مہربانی - مکارم - جمع مکرم - بزرگی - جرعه - گھونٹ -
 قرعہ - شکار گاہ - سپاہی بہت دور سے جانورون کو گھیرتے ہیں اور نزدیک آتے جاتے ہیں بلانگ ہاتھ سے ہاتھ ملکہ طلقہ ہو جاوے -
 الوش - امیرون کے آگے کایجا ہوا کھانا - تورہ - قاعدہ - انفعال - بشہر مندگی -
 استیصال - جڑ سے اکھاڑنا -

انصاف

دور بین می گنجید که چنین زود و ازین جهان گذران سفر اختیار فرمایند اما چون وقت آن رسد که جهان آفرین عالم کس را از سر فطرت بچشد و عالمیان را چنان جهانگی ترتیب دهد که در بسیاری از قرون سابقه نبوده لاجرم قصد اظهار کامل عیاری و بزرگ نهادی که اکمل افراد جهان باشد نماید و لهذا وقوع این قضیه ناگزیر است اگر چه در چشم ظاهر بینان دست آویز سوگواری و ماتم داری است اما در نظر بالغ نظران کار شناس گنجینه سواد و سرور تواند بود چه از وجود با جو و این گوهر والای سلطنت تجدد عالم ظاهر و باطن رونق پذیرفت و چار سوسوی دولت صورتی و معنوی رواج یافت و چون عقل والای این خدیو زمان بقضیه کمال رسید و اسباب فرمانروائی این بزرگ منش سرانجام یافت قرعۀ دولت عظمی بنام این خداوند جهان آمد با وجود ابوالبابائی معنوی چون طراز فرزند می داشت اگر فرمانروائی زمان را بواسطه درست بینی و نیک طویست در قید حیات صورتی داشتندی بواسطه تبعیت اشرف که در آئین خردمندی لازم است هر آینه این بزرگ زمانه را تبعیت این نور پرورد فرض عین بودی و چون خلعت پدیری خلعتی است که امری ازین و همچون که تا بعیت اینا در شایسته نیست و بر خود داری فرزندان جز در بندگی آبا و فرمانبرداری بایشان سر نوشت قلم تحریر نشده ناچار مقدرند این جشن اقبال آن بود که فرمانده گیتی این جهان را بپذیرد و نماید و با جمله بعد از او از م تعزیت و مراسم تنهیت اولیای دولت که در وال السلطنه دلی مجتمع شده بودند بجهت جمعیت دلہامی پریشان متفرق شده هر کدام بجائی و مقام خود نشاندند و تروی بیگ خان که با اتفاق این مردم بجهت سرانجام همان این بلاد در بلخ اقامت داشت اسباب و ادوات سلطنت و دارائی محبوب غلام علی شش انگشت و جمعی دیگر از مردم اعتمادی بدرگاہ جهان پناه فرستاده اظهار اطاعت و عبودیت کرد و میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کاظم از نذرانۀ دولت گذشت

سوانح دولت افزای حضرت شاهنشاهی از هنگام توجہ بصوب پنجاب وقت جلوس

مجلس از احوال دولت اشتغال حضرت شاهنشاهی در زمان حضرت بصوب پنجاب تا زمان جلوس اشرف است که چون آیت

قرون - جمع قرن - محد و دوزانه - کامل عیار - جوهر کامل - اکمل - سب سے زیادہ کامل بصورت جشن شادی عروسی -
 خدیو - خداوند - بادشاہ - منش - طبیعت - عظمی - زیادہ بزرگ -
 طویست - نیت -
 تمام - جمع ہم - بڑا کام - دشوار کام -
 ادوات - جمع ادات - ہتھیار ہنر رکھنے کا - سوانح - جمع سانحہ - واقعہ - اشتغال شامل ہونا بصوب - طرت -

یا نشسته بودند کسی نمی نمودند و ناهمفده روز بوفور عقل این واقعه جاگذازد از عوام پوشیده داشتند ما سزایان و گناه
 و در بران غنیمت غلامان شمشیر خواجگان و علی قلیخان لطف و مهربانی خضر خان هزاره و قوندوق حسان
 و قنبر علی بیگ و اشرف خان و افضل خان که در سلک و زرای کفایت پیشه انتظام داشتند خواهی حسین کرد
 میر عبدالحی پیشه و خان و همت خان و بعد از چند روز ترموی بیگ خان که نقش امیر الامرائی بر لوح خاطر
 می نگاشته و سایر امرای جمع شده بتاریخ بیست و هشتم شهر مذکور خطبه بنام نامی و القاب گرامی خدیو زمان
 خوانده روزگار در برهم خور و راتدارک و تلافی نمودند و بعالم و عالمیان پیغام جمعیت جاوید رسانیدند
 هم کار فرمایان عالم قدس که در انتظار این بودند کامر داشتند و هم کار گزاران عالم عنصر نمراد خود رسیدند
 میر عبدالحی عنصر این بیست خوانده اندلیت اگر نوروز عالم رفت بر با و بگل صدر برگ سورس را بقبا و
 و بعضی این بیست را نقش بست بودند و شهرت یافته بود و نقل جلسهاگشته و از غرائب آنکه در همان هنگام یکی از
 فضلا مصراع ثانی - تاریخ جلوس خدیو زمان یافته بود لیکن اگر گلی را بیا نوشته شود اگر چه بیک طریق رسم خط
 مساعدت آن نمی نماید و در ایام اخفای این امر چنانکه یکبار ملا یکسی را لباس آن غفران قبا پوشانده
 بر بالای ایوانی که نشین آنحضرت بود بر آورده و بجانب دریا بردم نمودند و طوائف انام کوش کرده از اضطرار
 و تلقی که داشتند بقدر اطمینان یا قندم چون این غائله مصیبت ظهور یافت شورشی عظیم و آشوبی توی که لازمه
 این هنگام است برخاسته ایامی دولت ابد پیوند مقتضای دانش سلطنت اساس و تسکین خاطر و
 اطمینان پواطن مکرسی بر زمین استقامت و آنچه درین وقت تفرقه افزای بدوست و دشمن باید کردند و
 در چه ایام آنکسار و جمع این اقوام مقدور وقت بود بجای آوردند و عقد دولت ابد قرین این
 دو دمان عالی چون انتظام و انقیاد نیاید که فروغ جهان آرای وجود اقدس حضرت شاهنشاهی
 خلف صدق سلطنت شریف سوره خلافت عالم و عالمیان را فرو گرفته بود سبحان الله اینچنین
 ذات بر بیع الکمال رفیع الاقبال که هم نظام بخش صورت و هم کامیاب معنی بود کجا در آورده و هم و عقل

و فور - زیادتی - مدبر این - تدبیر کرده و اسلحه - خدیو - خداوند - بادشاه - تدارک و تلافی - نقص پورا کرنا -
 صمد برگ - گینه - حبس بن سوکبهری - سوری - سرخ رنگ - کاپچول مساعدت - مدکرنا طوائف - جمع طائفه
 انام - مخوفی - غائله - آفت - ناگهانی - تفرقه افزا - بھوٹ برعصانے والا -
 جیرا آنکسار - ٹوٹن جوڑنا - چون انتظام - یعنی کیونکہ انتظام نہ پادے -
 القیام - لٹنا - بیع - یادے -

۲۰۲

و در قریب انتقال ایون کم میکردند تا آنکه جمعی از مهران درگاه فرمودند که ملاحظه کنیم تا چند روز دیگر چنان شود
 که بدو سه حب رسد خوراک هفت روز هجرت فرمودند در کاغذی پیچیده به بند پای خاص نمودند و بر زبان
 اقدس گذاشت که ایون خوردن ماهمین است و در روز یکم اول منزل سفر ملک تقدس و تجرد بود چار حب
 مانده بود که طلب داشته بگلاب میل فرمودند آخر روز جمعه ربیع الاول نهصد و شصت و سه شاه بداغ
 و علم شاه و بیگ ملوک و جمعی دیگر از سفر حجاز آمده بودند و چندی خان و بعضی مردم از تجرات بخد مت رسیده
 عرض سرگذشت میکردند و پهلوان دوست میر بر مولانا اسد با عرض منعم خان از کابل رسیده بودند
 آخرهای روز بر بالای هام کتاب خانه که درین نزدیکی ترتیب یافته بود بر آمده مردم را که در مسجد جامع
 مجتمع بودند سعادت کورنش مشرف ساختند و تا خیلی وقت از احوال یکدیگر معظفه و تجرات و کابل می پرسیدند
 و بعد از آن جمعی از ریاضی دانان را طلب فرمودند و آن شب مظنه طلوع زهره بود میخواستند که ملاحظه نمایند
 و نیست حق طویت آن بود که چون زهره طلوع شود دو ساعت مسعود گردد و مجلس عالی داشته جمعی را
 مناصب علیه امتیاز بخشند و اهل شام آنروز خواستند که سعادت فرود آیند چون بزینت دوم رسیده اند مقری
 مسکین نام اذان بی هنگام بنیاد کرده حضرت بمقتضای ادب تعظیم اذان هانجا اراده شستن فرموده اند
 چون درجات زینت تیر بود و سنگهای لغزنده داشت در جلین شستن پای مبارک در دامن پوستین
 پیچید و عصای اشرف لغزید و از پای در آمده بسر آمدند و شقیقه کمنی از ردگی تمام یافت چنانچه قطر چند خون
 از گوش راست بر آمد از آنجا که ضمیر غیبیان داشتند بحجت تسلی و نظام عالم در ساعت فشور عا طفت مشتلم
 خیر و عافیت مزاج مصحوب نظر شیخ چولی پیش آن نور پرورد اقبال فرستادند و از غراب شراقات
 ضمیر آنکه در اواسط همین روز بعضی از باریا قهای دولت حضور میفرمودند که درین روز نسبت یکی از
 بزرگان زمان آسید عظیم سید هانکه ازین جهان در گذرود و لتخو اهان که در حضور اقدس بودند در اخفایین فاقه
 با آنکه کوشیده در فرستادن خبر بجانشین مسند خلافت و جمع ساختن امرای عظام که با طراف ممالک محروسه خصمت

محرم - رازدار - عرض - جمع عربقه - مظنه - گمان کی جاگه - طویت - پیچیدگی - مناصب - جمع منصب - مرتبه
 مقری - قرآن بڑھانے والا - مراد مؤذن - شقیقه - کپٹی - کمنی - دهنی - فشور - شای - فرمان -
 غراب - جمع غریب - نادر - اشراق - چکنا - روشن هونا -
 پائله - خوفناک - عظام - جمع عظیم - بزرگ -
 محروسه - محفوظه -

برضا نے حضرت گزین پوشید و نماز کہ دوران نزدیکی کہ حضرت شاہنشاہی نو نوال حسین آگاہی بجانب
 پنجاب حضرت یافتند اکثر اوقات بر زبان اقدس حضرت جہانباہی جنت آشیانی ذکر سفر ملک مقدس
 میگشت و برخلاف عادت پسندیدہ خویش یعنی را کہ منافی عالم انظام است مکروه داشته مذکور مجلس عالی
 نمیشد ورنہ بذاکر آن خوشوقت می گشتند چنانکہ ہمیشگی باطن غیب دان نقش آن پر تو انداختہ بود
 از آنجملہ روزی تصدیق و تحسین کلام حقیقت انجام گیتی ستانی فردوس مکانی میفرمودند کہ حضرت فردوس مکانی
 در محفل انس خود مذکور میفرمودند کہ فلان ملازم من می گفت کہ ہر گاہ خوابستان گورستان غزنین نظری درآید
 بر امیل مروں میشود و در تلوان میفرمودند کہ با چون دلی و مزارات آن را مشاہدہ میکنم سخن و بیاد سے آید
 کہ چه خوش میگفت و در همان نزدیکی کہ متوجہ ملک بقایا میشوند بعضی از مستعدان خطاب میفرمودند کہ
 امروز بعد از فراغ عبادات سحری غیبی دست دادہ بود و ملہم غیبی این رباعی بر زبان داد **رباعی**
 یارب بکمال لطف خاصم گردان : بد واقف بہ حقائق خواصم گردان : بد از عقل جفا کارول افکار شدیم :
 دیوانہ خود خوان و خلاصم گردان : بد و ہنگام خواندن اشک از چشم حقیقت بین می رنجیت و تغیر تمام
 در پیشانی تو را نی آنحضرت مشاہدہ پیشد دوران نزدیکی کہ دہلی مخیم سردقات جلال بود آن فروغ افزای
 چشم خلافت یعنی حضرت شاہنشاہی شہی بخواب دید کہ شخصی کا کل مشکین مقدس ایشان را بر میدار و چون
 بیدار میشوند واقعہ را با ہم انکہ والدہ ادہم خان در میان می آرند ایشان جمعی از معبران کاروان را طلب
 داشتہ استفسار تعبیر بنمایند و چون از حضرت جہانباہی می پرسند جواب میدہند کہ بلائی از سر ایشان
 دور خواهد شد و بعد از آن بآستگی از قضیہ ناگزیر خبر دادہ تسلی میدہند و ہموارہ دوران ایام سخنان می فرمودند
 کہ بومی انتقال ازین عالم فانی کہ ہمہ را گذارشتنی است بمشام دور بینان آستانہ عزت میرسید و جان
 مخلصان ازین شرحہ شریعت میگشت از آنجملہ در طلاق رواتی کہ آنحضرت می بودند بخط خویش مطلع شیخ آذری را
 نوشتہ بودند **شرحہ شنیدہ** ام کہ برین طارم زرانہ دست پد خطی کہ عاقبت کار حلقہ محمود دست

ضمائم - جمع ضمیر - دل - منافی - مخالفت - تلو - پیچھے متصل - غیبت - اصطلاح بین ایک قسم کی حالت
 کہ آدمی اپنے حواس سے غائب ہو جاتا ہے بدون خواب کے - ملہم - الامام کرنے والا - حقائق - جمع حقیقت -
 مخیم - خیمہ کی جگہ - سردقات - جمع سردق - سراپردہ - جلال - بزرگی - مشام - دماغ - شرحہ شرحہ - پارہ پارہ
 رواتی - وہ محل جو عمارت کے دوسرے مرتبہ بنائے ہیں طاق - محراب - محمود - نیک -
 طارم - اونچا مکان - لکڑی کا مکان - جہت -

پس کرده خاک و آب تنظیم گرفته و تقسیم ربع مسکون با قالم سبعه وقوع یافته بود خود نفس نفیس
 دائره زرین را اختیار می نمودند و آنجا سر بر آرای خلافت می شدند و هر طائفه از منسوبات کوکب
 سبعه سیاره را در دائره که بازای آن وضع کرده شده به نشستن حکم میفرمودند مثلاً امرای هندی
 در دائره زحل و سادات و علماء را در دائره مشتری و مردمی که در دائره می نشستند با نداشتن قرعه که
 در هر جانبش صورت شخصی بر وضعی غیر مکرر تصور بود و امور میگشتند و از دست هر کس به صورت بر سه آمد
 همان صورت در آن دائره متمثل میگشت مثلاً اگر صورت شخصی ایستاده می بر آمدی ایستاد اگر
 نشسته می بر آمدی نشسته و اگر مضطجع می بر آمد تکیه میکرد و باعث مزید انبساط می شد و اگر مشرف
 اختراعات آنحضرت پوشیدن لباس هر روز بود موافق رنگی که منسوب بکوکب آن روز است که مردی
 اوست چنانچه در روز یکشنبه خلعت زرومی پوشیدند که منسوب نیر اعظم است و در روز دو شنبه لباس
 سبز که منسوب بقرست و برین قیاس و از مختراعات آنحضرت طبل عدل بود که اگر داد خواهی را با کسی
 مخالفت میشد بکنو بت چوب بر طبل میزد و اگر ن ظلم او از عدم وصول علوفه بود دو لوبت آن کار میکرد
 و اگر مال و جهات او را ظالمی غصب کرده بود یا ز در برده سه نوبت طبل را بفرغان آوردی و اگر با کسی
 دعوی خون داشتی چهار نوبت صدای طبل را بلند گردانیدی آنگاه طبع مخترع این خدیو قوی نشان
 بدائع آفرین بسیار است و بهوشمندان آگاه دل را بجهت دریافت جواهر گرانمایه آنحضرت همین قدر
 که ذکر شد بسند اکنون همان بهتر که سخن کوتاه ساخته بشرح مقصود در آید

پیر تو انداختن سفر عالم تقدس بر مرآت باطن حضرت
 جهانبانی جنت آشیانی و مسافر شدن بان عالم

ربع مسکون - مراد زرین - اقالیم سبعه - هفت اقلیم - سر بر تخت - کوکب سبعه سیاره - چلن و اسل
 سات سارے مضطجع - ایسا هوا - نیر اعظم - مراد آفتاب - مخترعه - نو ایجاد چیز - ن ظلم - باد کرنا -
 علوفه - روزینه - جهات - جمع جهت - مراد اسباب و املاک - خدیو - خداوند - بادشاه -
 بدائع آفرین - نادران نکالنے والا - بسند - بس - کافی -
 مرآت - آئینه -

هر متاعی که میخو است دران بازار مییافت و برین قیاس باغبانان پادشاهی بموجب فرمان باغی بر برد
 آب حریق داده بودند و از مخترعات آنحضرت جسمی روان بود و از جمله بدائع مخترعه آنحضرت قصر و نوست
 و آن قصری بود مشتمل بر سه طبقه که از چوب تراشیده بودند و استادان بخارا جزای آنرا بروی بر یکدیگر وصل
 کرده بودند که هر که از چشم بر آن افتادی می پنداشت که تمامی او یکپاره است و حال آنکه هرگاه میخواستند
 آن را از هم میکشادند و بهر کشوری که میخواستند نقل میکردند و در بان طبقه اعلی آنرا نوعی تراشیده بودند
 که هرگاه قصد میکردند منسبط میشد و هرگاه اراده نمودند منقبض میگشت و از جمله مخترعات عالیست که آن
 قدسی نظرت تاجی بود در نعت و لطافت بر صد اعتدال گویا گلی بود بر تارک و حاشیه که برگرد تاج میکرد و نهند
 مشتکل بود بر در فرجه نمایان هر فرجه بصورت رقم هفت و بالا حظه آنکه رقم دو هفت هفتاد و هفت است
 موافق لفظ آنرا تاج عزت لقب نهاده بودند و آن در بدخشان اختراع یافته بود چون بدرا خلافته اگر
 نزول فرمودند و بنظر اقدس حضرت گیتی ستانی فرس مکانی در آوردند آنحضرت بغایت پسندیدند و از جمله
 مخترعات شریفه آنحضرت خرگاہی بود که بعد بروج سپهر مشتمل بر دو دوازده قسمت بوده هر برج مشتمل بر پنج خرگاہ که دوازده
 کواکب دولت از لقبهای آن تابان بود و خرگاہی مانند فلک الافلاک که محیط فلک ثوابت است جمیع جوانب
 این خرگاہ را احاطه نموده بودند چنانچه فلک اطلس از نقوش مبراست این خرگاہ نیز از پنجه معر بود و از
 مخترعات عشرت افزای آنحضرت بساط نشاط بوده و آن بساطیست مستدیر مشتمل بر دوازده فلک و کرات
 عناصر دایره اول منسوب بود به فلک اطلس سفید رنگ نقشه بود و دوم کبود و سوم بناسبت زحل سیاه و چهارم
 که محل بر جیب است صندلی و پنجم که منعلق بهرام است محل و ششم که خانه نیر اعظم است زرین مہتم که منزل امید است
 سبز روشن و ششم که جای عطار دست سوسنی زیرا که فرج عطار دست منزه است و چون نگ کبود را با گلگون امتزاج دهند
 سوسنی گردد و بسبب اختیار رنگ سوسنی بر سایر الوان آنکه بعضی حکما رنگ عطار در آنجلی گفته اند و رنگ سوسنی از دیگر
 الوان معتزله کهجلی نزدیکتر است و دایره نهم که منزل قمر است سفید است و بعد دایره دهم که نار و هواست تیب مرتب گشته

مخترعات - نئی ایجادین - جسم - پیل - بدائع - جمیع بدیع - نادر - قصر - محل - نردبان - شیرینی - منبسط - پھیلنے والا -
 منقبض - سیننے والا - تارک - سر - خرگاہ - نیمه کلان - فلک الافلاک - اطلس - سبب ادب کا آسمان خوب که محیط
 فلک ثوابت - فلک بروج - آٹھوان آسمان - مستدیر - گول - کرات - جمع کرہ - گول جسم -
 بر جیبس - نام ستاره مشتری - بهرام - نام مریخ - ناهید - نام زہرہ - میترنج - مخلوط - ملاء ہوا -
 الوان - جمع لون - رنگ - محل - سر -

متعلق بسادات و مشایخ و علما و تیرنم متعلق با امرای عظام تیر ششم بزرگه از مقربان و انجلیان صاحب منصب
 تیر هفتم را بسا انجلیان تیر ششم متعلق بسیریلان قبائل و تیر نهم بیکه جوانان بهاد تیر چهارم تجویداران تیر سوم
 جوانان جرگه تیر دوم بنام شاگرد پیشگان تیر اول بدر بانان و پارس بانان و اشغال این مردم و از نعمت عات
 آنحضرت آنکه همت سرکار سلطنت را بعد و عناصر را به چهار بخش ساخته بودند آتش و هوایی و آبی و خاکی و جهت
 تشدید همت هر یک ازین چهار سرکار وزیر می مقرر فرموده بودند همت تو چنانچه و ترتیب اسلحه و آلات حرب
 و سایر امور یکدانه افروختن آتش را دران دخل باشد سرکار آتش می گفتند و وزارت آن سرکار خواجه عمید الملک
 قرار یافته بود و همت کبر اوراق خانه و باور چیخانه و صطبل و سایر انجام ضروریات استرخانه و شترخانه را سرکار هوایی
 می نامیدند و نام اختیار آن سرکار خواجه لطف الله داده بودند و ساسان شربت خانه و توشو چیخانه
 و جریان انهار و هماتی که بآب منسوب باشد سرکار آبی می خوانند و وزارت آن سرکار خواجه حسن تعین یافته بود
 و همت زراعت و عمارات و ضبط خالصات و بعضی از بیوتات بسرکار خاکی موسوم گردانیده بودند
 و وزارت این سرکار خواجه جلال الدین میرزا بیگ منسوب بود و در هر یکی از سرکارهای مذکور یک نامی را
 دخل داده بودند مثلاً امیر ناصر قلی میر سرکار آتش بود و همواره جامه سرخی پوشیدی و از جمله اختراعاتی
 که در آن زمان ترتیب یافت یکی آن بود که استادان تجار چهار کشتی بزرگ در میان آب چون مرتب ساخته
 در هر یکی از آن کشتیها چهار طاقی مستطیل و دو طبقه در فضاست خوبی مرتفع گردانیدند و آن کشتیها را بنوعی بسکد گیر
 وصل کردند که آن چهار طاقها در محاذی یکدیگر وقوع یافت و در میان هر دو کشتی از آن چهار کشتی طاقی
 دیگر از غیر قوت بفعل آمد چنانچه در میان کشتیها حوض نمین نمودار شد و از اختراعات شریفه ترتیب کانها
 و آرایش بازار در کشتیها شده بود که حیرت فزای عقل نادره کاران بود و در سال نهم صد و سی و نه که
 حضرت از فیروز آباد به بلج با کثرت اوارگان دولت و تمامی انجلیان و اعیان در کشتیها شسته
 از راه دریای متوجه دارالخلافه اگر گشتند هم چنین بازاری آراسته بروی آب چون روان بود هر کس

عظام - جمع عظیم - بزرگ - انجلیان - شاهای خواص - خلیل - سردار گرده - قبائل - جمع تیبیه - فاندان
 تشییع - جاری کرنا - اسلحه - جمع سلاح - بهتیار - حرب - لڑائی - کبراق خانه - توشک خانه -
 جریان - جاری ہونا - انہار - جمع ہنر -
 مرتفع - بلند - محاذی - مقابل -
 شمشیر - ہشت پہلو -

در آن روز که اچچیان چند دست خلعت و خز اچچیان چند بدره زر نزد یک بارگاہ می آوردند تا در بخشش و کام روائی خلق تاخیری نرود و چند کس از ملازمان شجاعت پیشه جوشن در برانگنده سلج نیز یک بارگاہ می ایستادند و دیگر از جمله مختصرات آنحضرت آنکه سه تیر زرین مطلقاً که کنایه است از سهم السعاده و سهم الدوله و سهم المراد ساخته بودند که بهر یکی از ارکان دولت و غیر آن که تعلق میگرفت مهمات آن سرکار بحسن اہتمام او سرانجام می پذیرفت مقرر آنکه مادام که صاحب هر یک از آن سهام در شہیت اموریکه متعلق آن سهم است بروجی که شش نماید که مستلزم رضای الهی و مستوجب دو تنخواہی باشد منظور عنایت بوده بر سندن اختیار ثبات و پائیدار ماندن هر گاہ از شراب جاه بدست شده جاوہ اعتدال گذارد یا بواسطه غرضی نظر از دو تنخواہی پوشیده ہست بر جمع مال مقصود سازد تیر تیر او بہدقت مراد نارسیدہ رقم عزل جبر حیثہ حال او کشیدہ بجزای لائق رسانیدہ آید و میر آخوند میر مخور در قانون ہمایونی تصریح کردہ کہ در زمان ملازمت من سهم السعادت من حیث الاستقلال بہمدہ اصحاب فضل و کمال مولانا محمد فرغ علی تعلق گرفته بود و حل و عقد و قبض و بسط مهمات سادات و مشلخ و علما و مضات و ارباب درس و علم و تحقیق استحقاق ارباب عامم و عزل و نصب متکفلان امور دین و تعیین و نکالت و سیور غالات بجانب سمت اختصاص پذیرفتہ بود و سهم الدولہ بہمدہ السلطنہ امیر ہند و بیگ تعلق داشت و رتق و فتق و بست و کشتاد و مہام اعظم امراد اکا برورز او تاسے مستصدیان اعمال سلطانی و متکفلان امور دیوانی و تفرار مواجب عساکر و تعیین مراتب ملازمان در گاہ مفوض با بود و سهم مراد و امور بیوتات با میردلیسی استقرار داشت و او چنانچہ باید بمشیت مهمات بیوتات و ترتیب سباب تجل و حشمت و تکمیل موجبات تفاخر و عظمت میردخت و آرز جمله مختصرات آنحضرت تقسیم تیر باست بدوازہ قسم دہر کدام از طبقات انام نایبکی از تیر معین با ختن و اندازہ مراتب طوائف خلائی بہ ظهور آوردن بدین تفصیل تیر و اندوہم کہ موافق نہایت عیار طلاست مخصوص ترکش اقبال بادشاہی بود تیر یا دہم منسوب با تیر او اخوان و زمردہ از سلاطین نژادان کہ ملازم عقبہ دولت بودند تیر دہم

کیر اچچیان جمع کیر اچچی - دار و ندہ تو خشک خانہ چند دست خلعت - چند چوڑے خلعت کے - بدرہ زر - شہنشاہ کا زرہ جوشن - زرہ کلان - سهم - تیر حصہ - سهام جمع - مهمات - جمع ہم - کار بزرگ - تمشیت - جاری کرنا - جاوہ - سیدھی راہ - پگ - ٹانڈی - حل - کھولنا - عقدہ بانہ - خنا - قبض - سمیٹنا - بسط - پھیلا نا - قضات - جمع قاضی - عامم - جمع عامہ - نصب - مقرر کرنا - متکفل - کار گزار - ضامن - سیور غال - جاگیر سمیت - اچھا چلن - رتق - فتق - بمعنی بست و کشتاد - یعنی - چوڑوڑ مراد بند بست - اعظم - اکابر جمع عظیم و اکبر بہت بزرگ - مواجب - جمع موجب - تنخواہ - نرلا - د - پیدائش

کامیاب دولت خواهد شد و چون این فزوده غیبی از قوت بقل آمد و گلشن امید از جو بار عدلت سر سبز تواند گشت
 اساس انظام همایون و دینی بر مراد و دولت و سعادت نهادند و جمیع ملازمان عقبه اقبال بلکه تمام
 متوطنان مالک محروسه را بسبب قسم منقسم ساختند از خوان و اقربا و امراء و زرا و کافه سپاهیان اهل دولت گفتند
 چه پیدا است که بیساعت این طائفه عروج بر معارج دولت و اقبال میسر نیست و حکما و علما و صدور
 و سادات و مشایخ و قضات و شاعران و سائر فضلا و سوانی و اشراف و اهالی را اهل سعادت خواندند زیرا که
 اکرام این سعادت مندان و مصاحبت با این فرقه شریفه بسبب استسعاد سعادت ابدیست و آری باب بیانات
 و اصحاب حسن صورتی و اهل نعمه و ساز را اهل مراد نام نهادند که این مراد جمهور عالمیاست و همچنین لقبست با نام
 همیشه پرداخته هر یکی از اهالی دولت و سعادت و مراد نسوب ساختند بر منسوب که روز شنبه و پنجشنبه
 با اهل سعادت تعلق گرفت و درین روز توجه عالی بانظامان مناظم علم و عبادات متعلق شد و جهت
 اختصاص این دور روز با اهل سعادت آنکه شنبه منسوبست بر حسب اصل مطلبی مشایخ و خاندانهای
 قدیمت و پنجشنبه بیشتر می و آن کوکب علما و سائر طبقات اشرافست و در روز یکشنبه و سه شنبه
 با اهل دولت و سزا بنام همایون بادشاهی و انظام امور جهانباتی اختصاص گرفت و حکمت در تعیین این
 دور روز آنکه روز یکشنبه تعلق به تیر اعظم دارد که سلطنت و فرمانروائی از پر تو تر است و شنبه و سه شنبه
 تعلق به برج دارد و در منی سپاه نیست و در روز و شنبه و چهارشنبه را روز مراد گرفتند و در آن دور و بعضی از ندای
 و خواص و جمعی دیگر از اهل مراد بنیایات خاص مخصوص میشدند و نکته در خصوصیت این دور روز آنکه دو شنبه تعلق
 به قر و در چهارشنبه بطار در دهر و در ایام و در بیوتات مناسبتی خاصست و در روز جمعه بر طبق نام خویش جامع مراتب
 نیکو گذشته طبقات انام از فیض عام بادشاهی بهره در می گشتند و از محنت عانی که در روزهای دیوان مخصوص بود
 یکی آنکه چون سر بر خلافت مقرر سلطنت میشد و آنحضرت سر بر آرای فرمان می گشته بزم دیوانی می آید و آواز نهاره
 طوائف در درگاه می بخشدند و هر گاه از دیوان برخاستند تو بچیان بعد از ای بندوق ظلمات را آگاه میگردد و آیندند

سبزه است

عقیقه - دبیز - محروسه - محفوظه - کافه - سبب - مساعادت - مدد کرنا - موافقت کرنا - عروج - چرخشنا
 معارج - جمع معراج - سبزه - جمع صدر - صدر - مراد و ایک منصب - قضات - جمع قاضی - فضلا - جمع
 فاضل - بزرگ - استسعاد - نیک بخشی حاصل کرنا - جمهور - عام گروه - مناظم - جمع منظم -
 انظم و ترتیب کی جگه - تیر اعظم - آفتاب - ندای - جمع ندیم - مصاحب - انام - مخلوق -
 مختصرات - نمی ایجادین - مقرر - قرارگاه - طوائف - جمع طائفه گروه -

و مند و دلاهور و قنوج و بعضی محال دیگر که صلاح اقتد و بهر حال لشکرے بسرداری یکی از هوشمندان
 و در بین رعیت پرورد عدالت گستر مقرر میسازیم که آن نواحی محتاج کمک لشکر دیگر نباشند
 و زیاد از و از و ده هزار سوار در رکاب محلی نگاه نمیداریم و میفرمودند که صند لیها سے مرصع از طلا و نقره
 سیف ما تمیم که بسازند که در بارعام شاهزادوهای کامگار و مرد میکه در بساط قرب بمزید عنایت سرفرازند
 بموجب حکم عالی نشسته شرف ایتیان یابند که غالب چنانست که دلهای بزرگان عالی فطرت وینا که
 بدولتسرای اخلاص برسیده در بار از سوداگری در مانده سود و زیانند بدون مال تنها صید نشود و تا در جاده
 و اعتبار ایشان نیغیر ایند تسخیر دلهای این طبقه صورت ند پذیرد و خاطر فیض مآثر آنحضرت ساز مبادی احوال
 تا حال بر اختراع امور بدیع و اظهار حقائق معنیه توجه داشتی از آنجمله در آن وقت که حضرت گیتی ستانی
 فرودس مکانی از کابل و قندهار توجه فرموده حضرت جهان بینی را بجهت نصیحت به مات در کابل گذاشته بودند و
 آنحضرت سوار شده در اطراف شهر سیوهشت و مرغزار میگردند در آشنای راه مولانا روح الله که بشرف آنخوندی
 آنحضرت اختصاص داشت مخاطب ساخته فرمودند که در خاطر چنان پرتومی اندازد که از سه کس که درین راه پیش
 آیند بناهای ایشان فال گیریم و بنای اساس دولت بر آن نیم مولانا بعرض رسانید که بنام یک کس
 هم اکتفا میتوان کرد فرمودند علم غیبی در دل چنین لقا میکند بعد از طی اندک مسافتی مروی در سن کولت پیدا شد
 چون از او پرسیدند که چنانام داری جواب داد که مراد خواجه و متعاقب آن دیگری دراز گوش میزیم بار کرد
 بطرفی میبرد پیش آمد چون امش سوال کردند گفت دولت خواجه نگاه بر زبان الهام بیان جاری گشت
 که اگر نام شخصی دیگر که پیش آید سعادت خواجه باشد از غرائب تفافات حسنه خواهد بود و کوب مراد از انق
 سعادت طلوع خواهد کرد و همان ساعت مروی گاوے چندمی چرانید در نظر آمد چون پرسیدند
 که نام تو چیست گفت سعادت خواجه ملا زمان رکاب سعادت از آن کرامت علیا در تعجب و تحیر افتادند
 و نزد بگنان بر تحقیق انجا مید که این سعادت اقبال سعادت فال بمساعت از لی بر اقبال رحمنند

صندلی - کرسی - چوکی - مرصع - جلاؤ - مآثر - پسندیده کام - جمع مآثر بلا بد - بدیع - نادر -
 حقائق - جمع حقیقت - معنیه - مضبوط - تمشیت - جاری کرنا - بهات - جمع هم - و شوار کام - بڑا کام -
 ملهم - الهام کرنے والا - کولت - ادھیڑ ہونا - متعاقب - پیچھے آنے والا -
 مساعت - مدد کرنا - موافقت کرنا -
 ارجمند - صاحب قیمت - صاحب رتبہ -

ازینجا شده در اندک فرصتی چنانچه در هر فن و در هر صفت استاد یک فتنه اند استاد این فن بدیع نیز گشتند
 و کارنا همای غریب که دفتر با متضمن بیان آن تواند شد درین روش چون سائر پیشما از ان منظر کمالات
 بظهور آید و از جامعیت این ذات قدسی منش چه گویم و چه نویسم که به شائبه تکلف هر شخصی که در هر فنون
 اقسام دانشوری چه او حکمت پروران بلوغ نظر و چه از صنایع پروران صاحب هنر چه در امور کلی و چه
 در اشیای جزوی که سالها سال پیش دستاوردان دانا و رزش آن روش کرده باشد چون بشفرف
 ملازمت این دقیقه یاب نکته دان همه رس میرسد خود را از دیدن فزونی دانش گم کرده در مقام حیرت
 می آید و بخاطرش میگردد که همانا اوقات آنحضرت بغير این کار صرف نشده است و باز میگوید که چسبین
 عمارت عظمی کسی را نتواند بود موی هبتی ست خدا داد و از بدایع آنکه در مشارب مختلفه و مدارج تنوع
 در یک مجلس سیر میفرایند که بر طبع جهان آرا دشوار نمی آید حکما و فضلا و صنعتگر ان دیگر را کجا حوصله وفا میکنند
 که نیز روش خود را یکی صحبت دارند این در یافت بلند این حوصله فراخ در قوت بشری ننگند بلکه ذاتی ملکی
 بر نشاید ایزد تعالی این گوهر والا را بحسب انتظام عالمیان نگاه داراد

بایلی

ذکر تتمه احوال سعادت منوال حضرت جهانبانی جنت ایشیانی و شرح بعضی از جلائل عنایات و قوانین آنحضرت

چون انتظام همت پنجاب نهضت موبک جهانکشای حضرت شاهنشاهی صورت پذیر یافت
 حضرت جهانبانی در دارالملک دلی عشرت آرای باطن اقدس بوده در نظم مجام ملکی اشتغال
 میفرمودند و در تعمیر ممالک و استیصال اعدا و تسخیر اقالیم دیگر توجه عالی داشتند و مکرر میفرمودند
 که چند جای پای تخت ساخته در نظام هندوستان کوشش میفرمایم دلی و آگره و جوینو

صنفت - قسم - یک فتنه - پر استاد گویایی - ایک فن بیک کمال پیاپیست متضمن - شامل منش طبیعت و همت بخش
 مشارب - جمع مشربند مذہب - طریقه - مدارج - جمع مدرج - و درجه - راه - درجه - تنوعه طرح طرح کے انواع حکما جمع حکم - دانا
 فضلا - جمع فاضل - بزرگ - منوال - طور طریقه - جلائل - جمع جلیلہ - بزرگ - مختصرات - ایجاد کرده چیزین -
 نهضت - اٹھنا - همام - جمع هم - دشوار کام - استیصال - جڑ سے اکھاڑنا - اعدا - جمع عدد و دشمن
 تسخیر - تاج کرنا - اقالیم - جمع اقلیم - ملک -

درین اثنا که خاطر جهانگشای حضرت جهانبانی بداد و دوش نظام آرای مالک هند و ستان بود خبرهای ناخوش از شاه ابوالمعالی رسیدن گرفت که از بادۀ ناگوار دنیا پیوستی کرده در آزار خلائق میکوشد و بر مسالک خلاف حکم پادشاهی سلوک می نماید چون حضرت جهانبانی را با توجه خاص بود امثال این اخبار را خلاف واقع انکاشته نخست سراع اهل حسد و افترای ناتوان بنیان فرود می آوردند تا آنکه خبر بر آمدن اسکندر داد که در اردوی معلی فیض عیافت و نیز یقین پیوست که این سیدزاده بدست فرحت خان حاکم لاهور را بی حکم تغیر داده کس خود را بجای او مقرر ساخته است و در غزنیۀ پادشاهی دست درازی میکند بنطاق اقدس حضرت جهانبانی که آینه صواب نای ملک و ملکوت بود بالام ربانی مصمم شد که پنجاب که از عظم صوهرهای هند و ستانست بمیامن حراست و حکومت حضرت شاهنشاهی و برکات رافت و عدالت آن نور پرورد اقبال رونق پذیرد و شاه ابوالمعالی را اگر مصلحت باشد حصار و آنقدر در محنت شود و چون درین نزدیکی مخدرات متین عصمت را از کابل طلب میفرمایم پنجاب در تصرف ملازمان حضرت شاهنشاهی بود آن مناسب دولت است هر چند لشکر اقبال آن مقدار بود که دفع کنند نماید لیکن بجهت مصالح ملکی و طبیعی نام ملک مذکور ساخته او اکل سال نه صد و شصت و سه در ساعت مسعود که جلوس در بگ هفت اقلیم را زید و سلطنت ابد پیوند آن افتخار نماید حضرت شاهنشاهی اقبال پرورد آئی را با باین سلطنت و شکوه اقبال تعین فرمودند و پیرامان را بصورت انالیغ آنحضرت ساختند و بمعنی تربیت آن اعتقاد و دولت میامن تجمعات حضرت شاهنشاهی حواله شد و جمعی کسپران ارباب عقیدت و اخلاص در رکاب نصرت اعظام آنحضرت اختصاص گرفته رخصت یافتند چون موکب قدسی آن نور پرورد آئی بسرند رسید ملازمان عقبه اقبال که در حصار فیروزه بودند سعادت ملازمت دریافتند مسرت پیرای خاطر شدند و در آن منزل سعادت درود آشتا عزیز سیستانی که بوسیله حسن خدمت و لطف عقیدت پنجاب روی خانی شرف اختصاص یافته بود و در فتون آنشبار می بندوق اندازی قرینه نمادست دولت ملازمت حضرت شاهنشاهی دریافت و آغاز بندوق اندازی آنحضرت

بادۀ دنیا یعنی دنیا حاصل هر که بدست آید - مسالک - جمع مسلک - راه - سلوک - چلنا - اختراع - بنانا - یعنی ساخته حاسد - ناتوان بین - حاسد - کم ظرف - اردوی - لشکر فیض عیافت - ظهور - ملکوت - عالم نشنگان - الهام - دل بین نیک - بات پیداهونا - مصمم - مضبوط - بخته - میامن - جمع میمنت - برکت - رافت - مهربانی - مخدرات - برده لشین عور بین - متین - سرزبده مسعود - نیک - اعتقاد - مدکرنا - اعتقاد دولت سلطنت کاتوت باند - اختصاص چنگل از نا - موکب - نوح شاهی - عقبه - دلیز - آشتا - استاد کا مخفف است - قرینه - همسر -

از اخبار

که این مرد را به پیداکردن سواد پیشانی او نشان حقیقت و درستی خوانده شود و او را نوازش فرموده تربیت عظیم
 فرمایم و آنسو انجی که درینو لا بطور آمدنا سپاسی میرزا سلیمان است و شرح این بطرز اجمال آنست که
 چون ریایات جهانکشای تبسخر هندوستان متوجه شد تردی بیگ خان که اندراب اشکش در جایگیر
 او بود و حکم عالی سعادت همراهی یافت و مقیم خان از جانب او برای انتظام جایگیر ماند میرزا سلیمان
 فرصت را غنیمت دانسته قصد این محال که بجایگیر تردی بیگ خان بود نمود و اولاً از راه گربزت درآمد
 که بیزنگ پرورازی مقیم خان را بخودور کشد چون آن صورت نه بست میرزا پرده آزر م برداشته مجاصره
 اندراب قیام نمود مقیم خان ناگزیر اهل و عیال خود را همراه گرفته برآمد و جنگ کتان خود را از ان همکله بر آورده
 یکابل آمد و از واقعاتی که در ان ایام پدید آمد کشتن حیدر محمد خان آخته بیگی بود و غازیخان پدر ابراهیم همدا
 که سرسروی میخارید و شرح این ماجرای آنست که چون حیدر محمد خان را به بیابان فرستادند غازیخان که حاکم
 آن حدود بود تاب مقاومت نیآورده در حصار بیابان متحصن شد و بعد و ایامی که از حیدر محمد ظهور یافت
 اعتماد نموده از قلعه بیرون آمد حیدر محمد چشم بر اموال و اسباب او دوخته نقض عهد نمود و بشمشیر چو غنیمت
 او را بقتل رسانید چون این خبر بمساح قدسیه حضرت جهانبانی رسید مستحسن خاطر عدالت چو تدبیر یافت
 و چون دور دست بود و او اهل در آمد هندوستان سیاست ظاهری او موقوف ساخته فرمودند که او دیگر کم
 سخاوت است و الحق تا سپری شدن او این جهان را همان طور که بر زبان قضا تر جهان گذشته بود بنظهور آمد و
 شهاب الدین احمد خان را که میر بومات بود بجهت تحقیق این معامله و تشخیص اموال او فرستادند و خود بدولت
 و اقبال هوایه در رعایت رعیت و تعمیر جهان در فاهیت مردم بوده اوقات گرامی را در فریاد آبی میزنند

نهضت ریایات جهانتاب حضرت شاهنشاهی بصوب پنجاب بموجب امر عالی حضرت جهانبانی جنت آیشانی

سواخ - جمع ساخته - جواچی بات ظاهر ہو - واقعہ خیر - ریایات - جمع ریاست - جہنڈا - محال - جمع محل -
 پرگتہ - گربزت - مکر - فریب - آزر م - حیا - در بانی - عزت - مملکت - ہلاکت کی جگہ -
 مقاومت - مقابلہ کرنا - ایمان - جمع بین - قسم - عہد - چشم بر اموال دوخته - اسکے اموال کی حصص کر کے -
 نقض - توڑنا - مستحسن - پسندیدہ - اوائل - جمع اول - یعنی ابتدائی آمد کا معاملہ تھا -
 سپری شدن - ختم ہونے - مرنے تک - تشخیص - علیحدہ علیحدہ معین کرنا - تعمیر - آبادان کرنا -

در آن جد و دبارکن خان که از کوسای افغانان بود جنگ بی تزکانه کرده شکست یافت و از آنجا بید اوون آمد
 و هر چند که این دیوانه عاقل پیوسته عرائض فرستادی و اظهار بندگی و نیکو خدمتی کرد اما فعل او
 با قول او موافقتی نداشت، پانز اندازده کلیم در آن کرده مردم را از منصب خانی و سلطانی دادی و علم و
 تقاریر بخشیدی تنها مستحق دنیا نداشت سودای جنون نیز نصیبه حالت او بود بارها از دیوانگی یا دیوانه‌نظمی
 و ابله‌طرازی خانه خود را بتاراج داده بود و همواره از وحرفات ناسنتظم که شرکت بجایین داشته باشد
 بظهور آمدی چون مکر این معنی بمساع عز و جلال رسید فرمان قضا جریان بعلی قلیخان شجیبانی
 صادر شد که او را بدرگاه معلی فرستد و اگر سر از طاعت بچید تنبیه نماید در همین آشنا که دیوانه از کن حسن
 شکست یافت بید اوون آمده بود علی قلی خان از مهمات میرت فارغ شده بسنبل رفت از فراغ مهمات آنجا
 بید اوون آمد هر چند علی قلی خان کس بطلب و فرستاد پیش او رفت و گفت چنانچه تو بنده بادشاهی من بکم
 از غاشیه داران این موکب و این ولایت بزور شمشیر گرفته ام آخر الامر علی قلی خان بچنگ آمد چون او در آن
 نزدیکی شکست یافته بود در قلعه بید اوون متحصن شد و عریضه بدرگاه معلی فرستاد چون حواله و بعضی تقدیر رسید
 آنحضرت قاسم مخلص را فرستادند که او را استمال عنایات بادشاهی ساخته آستانبوس سمرقند ساز و پیش از آنکه
 قاسم بید اوون آید و این مژده نجات رساند علی قلیخان او را کشته بود و تجلی ازان سرگذشت آنکه چون
 قنبر قلعه استحکم کرد و محاصره امتهاد یافت و کاری نمی‌کشود علی قلیخان محمدی بیگ ترکمان و ملا
 غیبات الدین را پیش او فرستاد و این فرستادها را مقید ساختن ایشان جمعی کثیر را بنهانی با خود متفق ساخته
 و بفریب و فسون مردم درون قلعه بدست آورده دیوانه را بید کرد و علی قلی خان سمرقند بدرگاه معلی
 فرستاد و وقوع این واقعه بر باطن عدالت مآثر بادشاهی گران آمد و فرمان عتاب میسر بعلی قلی خان
 صادر شد که چون اظهار اطاعت میکرد و میخواست که بلا زمت آید کار را چنان بچنگ رسانند و بعد از آنکه
 بدست آمد چنانی حکم گشت و آنحضرت بکرراً بمقربان بساط عزت میفرمودند که خاطر بخواست

بی تزکانه - بنه افغانی - عرائض - جمع عریضه - پای از اندازده کلیم مرزا - ابنی حیثیت سے زیادہ پانوں پھیلانا -
 ابله طرازی - احمق کو بھانسنے کی ذہنیت - تاراج - لوٹ - مساع - جمع مسیع گان - عز و جلال - بزرگی -
 مجانبین - جمع مجنون - مهمات - جمع ہم - دشوار کام - غاشیہ - گھوڑے کا زین پوش -
 موکب - نوج شاہی متحصن - قلعه بند متحصن - استمال - اہل کیا گیا - نسلی و یا گیا - مستحکم - مضبوط -
 مآثر - جمع مآثر - نشان بیگ - پسندیدہ کام -

و جمعی از ملازمان بارگاه دولت متوجه حصار شدند روز خردا کشت ششم شهر یورماه موافق چهارشنبه
 بیست و پنجم رمضان در دو گروه بی حصار منزل سعادت نمودند و دستم خان و تاتارخان و احمدخان
 و پیرمحمد رستکی و بجلی خان و شهاب خان و تاج خان و آدم خان قیام خان با جمعی از افغانان از حصار
 برآمده عرصه پیکار را راستند و با وجود آنکه افغانان قریب و دینار کس بودند با ولیای دولت
 قریب چهارصد کس جنگ عظیم در پیوسته با تاجران می نفع رویداد و تا مقصد کس از مخالفان در میدان
 بقتل رسید و دستم خان که بیخه قلعه حصار را مضبوط کرده و نمایان اقبال بیست و شش روز بمحاصره آن
 پرداخته چون کار بیرون دشوار شد قول طلبیده وید و دستم خان را با تاجران قریب بیست و سه کس
 مصوب میر لطف و خواجهازه قاسم مخلمس بزرگه و الاقر استناد و با جمعی کثیر آمده بدولت گستاخوس
 سر بلند شد و بعد از چند گاه حکم معلی شرف نفاذ یافت که او را جایگیر مناسب نمایند اما بشراط آنکه
 یکی از فرزندان خود را در بیکارام نگاهدارد و تا هم مسلک بر حسن مسلوک شود باشد و هم راه حسنم و احتیاط
 از دست نرفته آن ساده مرد کوه اندیش ازین شرطه دولت که سرایدا است حکام سلسله عبودیت بودا با نموده
 در مقام گزینش شد چون این سنی بر پیشگاه ظاهر ستمس باو شاهی پر خواند خست او را عقید ساخت
 پیک محمد ایشک آغا سپرد و خواند و قاضی که در آن نوزیر کوشیده و آنقدره قنبر و یوز است و اندکی از گفتگوی
 بسیار و آنست که او از آحاد انناس بلکه از مجازیل اردوی اقبال بود و قنبر که را باست نصرت بعد از فتح سهند
 بجانب دلی نمنت فرمود این قنبر جمعی از او با شراگرد خود فراهم آورده دست بتاخت و تالاج دراز کرد
 و پیوسته غنایم بدست آوردی و مردم دادی و از روی گزینت پیوسته عرائض نیا ز بزرگه نوشتی
 و از نواحی سهند تا خسته تا خسته سنبیل را در نصرت در آورده و خود در سنبیل نشست پس خوانده خود را
 که عارف اند نام نهاده بود بیدان فرستاد و آن حد و درای حسین جلوانی که از اعانم امر اے
 افغانان بود بی جنگ ویران شد و قنبر از آنجا خود را بجانست کولر رسانید و آن نواحی را از جنب و غارت کرد

خردا و شهر یور - فارسی - عین بن - بگرام - شاید مرادیه که بطور گریه - کسکه - جاری پرورش مین چو طردے
 مسلوک - آمد و رفت کیا هوا - حزم - هوشیاری - است حکام مضبوطی - عبودیت - بندگی
 آحاد - جمع احد - ایک
 مجامیل - جمع جمول - نامعلوم - جسکو پچانته بھی نہوں -
 مہضت - اٹھنا -

تاریسین بدلی و فتح هندوستان ترک تناول حیوانی فرموده توجهاست روحانی استفتقار می نمودند
 امروز کمال نسااط بجای آورده حکم شد که از گوشت آن نیامه گاو پاره را خشک کرده نگاهدارند که چون
 بعد از رمضان حیوانی میل فرمایم اول از این گوشت تناول فرمایم فرمود و مسجد های شکر بجای آوردند
 و جمیع ملازمان عقبه خلافت بمناصیب علی و جانی گرامی لائق شرف انتخار یافتند سرکار حصار و آن فوجی
 بجایگزین ملازمان حضرت شاهنشاهی مقرب شد و تقاول گیران کار آگاه این را حصار حوادث روزگار دانسته
 مجدداً بدولت روز افزون آنحضرت فال گرفتند پیران خان را سرکار سردید دیگر گنهای متفرقه عنایت شد
 تروی بیگ خان را بمیوات فرستادند و سکندر رفان را با گره دلی قلی خان بسنبل دیدر محمد خان آخته بیگی را
 بجانب میانکند نزدیک بازار اخلافته اگره واقع است تعیین فرمودند بمیان قدم بادشاهی و برکات انتظام آن
 خود بصورت و معنی هندوستان برستان دولت و سعادت گشت و طبقات عالمیان و طوائف خلایق کامیاب
 اقبال گشتند و آنحضرت در قلعه دلی بود پیوسته بر ضیارت الهی بسر میبردند و گلشن سلطنت را بجز بار داد و دوش
 آب میدادند و همواره فرمانرواری خاتون و کامروای مخلوق پیش نهاد محبت و الماساخته سریر گرامی خلافت بود
 و از سواخی که در آن ایام بر حسب فرزند سلطان اقدس شد آمدن شاه دلی آنکه بود از دارالاقبال کابل که خبر سلامتی
 مخدرات متوق عصمت آورده و خصوصیات احوال بفرز اقدس معروض داشت و فرود مسرت بخش رسانید که از
 خدر مظهر باه جو جگ بگم این استی بخش فرزند گرامی که راست فرموده است آنحضرت از این بشارت دلگشا
 و قوی روح پرور شکران تروی بجای آوردند و جشن شادمانی ترتیب داده نقد مراد در دامن
 اهل روزگار رعیت مند نام آن گلشن اقبال را فرخ فال نهادند و شاه دلی را بترد گانه لکن
 عطیه نفیسی خطاب سلطانی که راست فرموده با تحف و هدایا روانه کابل ساختند و بمناسبت شیر توجیه
 و انتقابت سعادت اختصاص دادند و از وقایعی که در این ایام روی داد آمدن رسم خان بود
 که در سلک امرای مقرب افتخاران انتظام داشت و مجلسی ازین قضیه آنست که چون آنکه خان

استفتقار - فتح چابوتا - عقبه - دلییز - مناصیب - جمیع منصب - ترتیب - تقاول - نیک فال -
 نیک شگون لینا - میامین - جمیع میمنت - برکت - محمد راست - پرده نشین عورتین - متوق - سرا پرده -
 خدر - پرده - مراد بی بی - مظهر - پاک کرده شده - تحف - جمیع تحفه - هدایا - جمیع هدیه -
 مناسبت شیر - جمیع نشور - فرمان شاهای -
 وقایع - جمیع واقعه - سلک - لوطی -

معظّمه برخیزد نیز از سخن سرائی این مردم حیرت افزا بودند تا آنکه حضرت جهانبانی از وی الهام بانی حقیقت
 کار آگاه شده نشوید این فتح بزرگ را بنام نامی حضرت شاهنشاهی فرموده مسرت پیرای خواطر مخلصان
 دور و نزدیک شدند و از وقایع عجیبه که در آن ایام سعادت فرجام ساختند گرفتند خواهی مغمومست و مجلی ازین
 سرگذشت آنکه نوشته چند بخط خواجه برآمد که از کویته اندیشی و تباخ خردی بسکندر سخنان نالائق نوشته
 اظهار دولت خواهی او کرده بود آنحضرت را بغایت بدیع نمود از خواجه استکشاف فرمودند چون روی
 انکار نداشت در جواب گفت من این دولت خواهی یا دشاهی اندیشیده بودم و بقصد آنچنان کردم که این
 نوشتهها بنظر اقدس در آید تا من التفات بیشتر میندول داشته مرا سر برآه خدمت شایسته گردانند حضرت اوزار
 مقید فرموده بمیر قالی سپردند و بعد از سامان در انجام مهمات سمرند از راه سامانه بدار خلافت دلی متوجه شدند چون
 رایات نصرت بسامانه رسید شاه ابوالمعالی را با جمعی از ملازمان در گاه مثل محمد قلینان بر لاس اسمعیل بیگ ولدی
 و مصاحب بیگ و ابراهیم خان اوزبک و جمعی کثیر بلاهور تعیین فرمودند که اگر سکندر از کوهستان برآمده در میان
 ولایت دست انداز کند تدارک آن بوجه لائق نموده آید و سرانجام مهمات صوبه پنجاب بمشارالیه تفویض یافت
 و بجهت خوبی هوای سامانه و طغیان باران بخاطر اضراب رسید که روزی چند در آن سرزمین دلکش اقامت فرمایند
 درین اثناء غرض داشت سکندر خان اوزبک رسید که توفیق سجانی بهدار السلطنته دلی در آید کم و مخالفان تاب
 مقاومت نیارده فرار نمودند مصطفت آنست که بزودی پای تخت هندوستان بمسند نشینی آن خدیو زمان
 سربلند گردید باستماع این نوید از سامانه نصرت عالی فرموده روز پنجشنبه غره رمضان سال مذکور در سلیم گشته
 که برحمت دارالملک دلی برکنار آب چون واقعه نزل اجلال فرمودند و در چهارم این ماه درون شهر
 مستقر اورنگ خلافت شد و درین روز در انجمن راه حضرت شاهنشاهی نورپرد و اقبال فروغ با صره
 خلافت نیلکه گادی را بشیر زده شکار فرمودند چنانچه حیرت فرمای اهل شکار شد و اصحاب دریافت
 بر شکار مقصود اعلی نشان یافته کامیاب مسرت گشتند و حضرت جهانبانی که از ابتدا جمعی ازین سفر مبارک

معظّمه - روشنی - الهام - نیک بات دل بین آجانا - منشور - فرمان شاهی - وقایع - جمع واقعه -
 فرجام - انجام - ساخت - ظاهر - بدیع - نادر - استکشاف - دریافت کرنا - مهمات - جمع هم -
 دشوار کام - تفویض - سپرد کرنا - اقامت - طهرنا -
 مقاومت - برابری کرنا - خدیو - خداوند - بادشاه -
 با صره - قوت بینائی -

بر مراد و میساز و اول نیست در دست بهم میرسد تا نیاگوشش در کار قرین حال او پیشود تا آنگاه وجود ظهور کارهای
 شایسته نسبت آنرا بخود را نمایند و کارگر را جزوا دارد او که نمیشناسد و خلاصه مقال آنکه آنحضرت
 برای تعلیم بنیانندی ارباب بصورت و احراز مراتب سپاسداری بر شکر معنوی اکتفا فرموده به سپاس ظاهر
 پرداخته سیمرات نیاز از روی بجای آوردند اگر چه درین مراتب گذشته که فتح هندوستان شد فتح حضرت گیتی ستانی
 فرودس مکانی کار نام بود چنانچه سابقا قسمت گزارش یافت اما هوشمند لیبیب دانند که مثل این نادره کار نبود
 فی الواقع از نیکوتر فتح که باند کسی با چنین غنیمی بخششی بود والا از درگاه کبریای الهی که چنان در زمان پادشاهی
 کمتر نشان داده اند و مقارن این فتح باد و باران از اندازه بیرون شد ازین جهت که باعث هلاکت گروی
 آنچه از ستم پیشبای کافر نیست بود از مقدمات اقبال و لیبیای دولت توان دریافت و از آیات او بار بار باب
 خلافت توان دانست اما از آن جهت که تعاقب این فرار نمود هار مانع آمد تا به هزار جان کندن خود را از مملکت نجات
 توانستند داد از قسم اجمال و اجمال آن گروه بخت برگشته توان شمرد و چون بتأیید ایزدی اینچنین موهبتی
 کبری بطور آمد آنحضرت بر سر آمد و در پیش نشسته اند از کار مخلصان جانسپار و خدمت هر کدام از
 فدایان جان نثار اقیان فرموده برای ظهور جوهر مخلصان از خروف ریزه خدمت فو شان سخن در میان
 آوردند که این فتحنامه بنام که نوشته شده و حکم شد که هر کدام مبلغ دریافت خود را بموقف عرض مقدس
 رسانند شاه ابوالمعالی که سر مست با او غفلت بود از بیفکری اراده آن کرد که منشور این فتح شکرست بنام او شود
 بپراختن که در آمدن هند و سقان را بسعی خود میدانست و تا زمان فتح بر خلاف جمهور مردم موافقت ای
 جهان آرانی حضرت جهانبانی نموده در تسخیر این ممالک و استیصال مخالفان اهتمام میکرد و جدا خار خار
 این آرزو داشت که فتحنامه با اسم او طرازا امتیاز یابد و در بینان کار آگاه معنی که فتح را از میمنت و
 اقبال حضرت شاهنشاهی نور پرورد الهی میدانستند گوش هوش و چشم نظارگی باز داشته تماشا می
 سخنوران میکردند و سامله فرمان انصاف گزین این فتح بزرگ را که در روز بوقت مسواک این نور حقه خلافت

قون - قریب - مقال - کلام - احراز - جمع کرنا - سمت - نقش - لیبیب - عقلند - مقارن - معصل -
 آیات - جمع آید - نشانی - ادبار - بختی - اجمال - چھوڑنا - اجمال - مملت - دنیا -
 خرفت - تمبکری - منشور - فرمان شاهی - شکرست - عجیب - جمهور - گروه -
 تسخیر - تاج کرنا - استیصال - جیسے - کودنا -
 خار خار آرزو - یعنی امید کے کانٹے اس کے دل میں کھینکتے تھے - طراز - نقش -

خوشامدند است انہما برحق می فہند و امر و ذکہ حال پیشوا سے اہل ظاہر و باطن بقلم میرو دمن پی بردہ مزاج زمانہ ما
 بارنا فہمیدگی مردم پر دوش خاطر بایک شہید ما چون نظر من اول بران افتاد کہ اندکی از بس یارانہ شکہ لا زم
 بجای آرم ازین با مردم آزار آرزوہ خاطر نیستم و چرا با شتم و حال آنکہ بنیت درست خود و کامروا نشدہ
 مشعلہ و از شکیہ گرم روان گشتہ ام و قبضہ کثیر پذیرای حق شدہ شاہراہ صدق پیش گرفتہ اند اکنون از این ماجرا
 کہ آخر شدنی نیست باز آمدہ بسرخن کہ بودم میروم جملاً قریب چہل روز حضرت جہاننامی کار فرما سے مجاہدہ را
 چنانچہ آہن اقبال رہا شد بقدم میرسانیدند و لوازم اہتمام بجای آوردہ بگرایش مگر کہ نبرد ہمای مخلصان را
 اعتضاد می بخشیدند تا آنکہ تباریح دوم شہر شہجان سال مذکور کہ فوت تر و دلازان حضرت شاہنشا ہی بود
 خواجہ معظم و اتکہ خان و جمعی کثیر فوتہ کارزار کردند و انان طرف کالا پہاڑ برادر اسکندر برآمدہ مجاہدہ بجای آورد
 ہر چند دران روز مقرر نبود کہ جنگ بزرگ سرانجام بایداد چون امری از بردہ تقدیر بظہور آمد نے بود
 رفتہ رفتہ نائرہ نیرو در اشتعال افزود و آتش پیکار بلند می گرفت افواج نصرت قرین از اطراف
 در آمدہ بعد از شہراٹھ حزم مردانہ ایستادند و نقش مصاف و خواہشت شہر چوکہ آہنیں از جای جنبیدہ
 زمین گشتی دسترا پای جنبیدہ و لشکر و بر و خوج کشیدند جناح و قلب با صفت بر کشیدند تراک شیر و جا کا چاک شمشیر
 دریدہ مغربیل زہرہ شہرہ و زمین اقبال بد افعال حضرت شاہنشا ہی فتحی عظیم روی داد و او سجا سے
 فراوان بدست اولیای دولت در آمد و جمعی کثیر از مخالفان بزرگ بر عالم نیستی شتاقتند سکندر با جمعی خود را
 بدامنہ کوہ ہجما بس کشیدگی از دلاوران خواجہ مسافری خود را در اشنای راہ میسکند رسانید سکندر چون دید
 کہ شخصی قصد او دارد و گشت ہر چند دست شمشیر دست یافتا و بعد از سعی بسیار او را از خود دور
 ساختہ خود را از ملکہ جان گزایہ رون برد آری کار بدستان دنیا و مغوران جاہ جز این چہ باشد و حضرت جہاننامی
 در عین کامیابی دنیا کہ باوہ مرد افکنست ہوشمند بودہ نیاز مند در گاہ ایزدی بودند و با طبقاست زمانہ از
 کمال دانش و پیش سلوک میفرمودند اگر چنین کامیاب شوند چہ دور باشد فرمانبرداری سلطان خود کا

مسافر

پیشوا ای اہل زمانہ - بادشاہ اکبر - بارنا فہمیدگی - لوگون کی نادانی کا بوجہ - شش بگیہ پھل رات سفر کنا -
 گرم روان - تیز چلنے والے - پینے کا شہل ہنگرم وہ ان شکیہ کہیے - جنگ بزرگ - جنگ سلطانی سب فوج کی لڑائی -
 اعتضاد - مدد کرنا - نائرہ - شعلہ - حزم - ہوشیاری - مصاف - جمع مصف جہا جنگ - جناح - بازو -
 تراک - آواز تیز - جا کا چاک - آواز تلوار - زہرہ - پتہ - اوجہ - نقد و جنس و اسباب غنیمت - مہرہ - بد نصیب -
 ملکہ - جا سے ہلاکت - جہان گزا - جان کاٹ - لینے والا - مرد افکن - پھل رات - وہابی -

نیت

و اہل ہند را پیش آن یگانہ روزگار آرایش میداد چون طالع اہل ہند در جہ قوت یافته ظہور سعادت داشت
 طرزی این مردم در مزاج اقدس خوش می آمد و اول بار کہ آنحضرت را بشکار جنبہ میل شد و چیتہ شکاری
 در نظر اقدس در آمد و نیجا بود کہ ولی بیک پدرخان جہان چیتہ کہ در جنگ با جواریہ از افغانان بدست
 آورده بود و فتح باز نام داشت پیشکش آن شیر شکار صید گاہ اقبال کرد و دو روز بنیان کاروان کہ نزدیک
 بساط عزت بود نمازین پیکر بدیع عجیب بر فتوحات بی اندازه پی بردند و نگاہبان آن چیتہ توتند و نام
 شخصی بود کہ از سیمت قدوم و فرط اخلاص بخطاب فتح خان نامور شد و امروز کہ این شکر فنامہ بخامہ خلاص شاکر
 ذرہ ہوا خواہ ابو الفضل رقم پذیر میگردد فتح خان در ملازمت حضرت در میان قراولان خاصہ سعادت
 اقبال دار و آنحضرت کہ پیوستہ خود را در ملابس ظاہر داشتہ از غیر پیوستہ شیدند و حال شوکت را
 در نقابہای گوناگون مخفی میساختند از توجہ این جانور بدیع بردہ دیگر نقاب جمال خود گردانیدند اما لامع
 خورشیدی و شام شکلی را در حجاب توان داشت آن روز کہ بخت مرادانش آموزی و دیوبندی می کشید و سعادت
 ملازمت بردہ روشناس کمالات این برگزیدہ آگہی میساخت چه سجدہای شکر بجای آورد و ازین دولت
 ملازمت چه کامیابہا داشتیم تا بہ مراتب صوری و معنوی رسیدند گشتم و خلوت سراسی قدوس دل را از خواہش فضول
 پاک ساختیم اکنون کہ نوبت شکر گزاراری رسید و میخواہم کہ تمہید گیہامی خود را در بیان آورم تا ہم شکر بجای
 آورده باشم و ہم چرخ بیش در راہ تاریک روان نمادہ آید بی تکلف ازین کہ در خدمت و معاملہ داد و ستد
 در میان ہست آرزوہ ام کاشکی آشنای صوری نبود می و در سلک ملازمان منسلک گشتی تا ہرچہ گفتنی
 و نوشتنی ظاہر بہمان کورہا طین این کس را از گروہ خوشامدگو یان نہاشتندی و از محرومی صوری
 ظاہر من جہانیاں پنی بمقصود برودہ کامر و آگشتندی سبحان افندہ پسانہامی پاستانی کہ در باب رباب تجرد
 کہ عشرہ عشرہ کمالات این خدیو زمان ندارند بلکہ بسار دم باشند کہ جز ظاہر آراستہ چیزی نہاشتہ باشند
 رقم پذیرفتہ است جہانیاں معاملہ نامقم بواسطہ آنکہ در میان داد و ستدی نیست موج ناہامی مذکور را از قسم

طالع - نصیبہ - پیکر - صورت - پنی برزند - پستہ بگاہیا - سیمت - برکت - بنک - بختی - فہ ط - زیادہ -
 قراول - وہ شخص جو بندوق سے شکار کرے - اور جو فوج دشمن سے آگاہی سکے لیے آگے ہو - ملابس جمع ملبس -
 پوشاک - پردہ دیگر - یعنی ایک یا پردہ بنا لیلہ - لوا مع - جمع لامعہ - روشن - چکنے والا - شام - جمع قسیمہ -
 خوشبو کی چیز - سلک لڑی - پاستانی - گذرے لوگون کی -
 در باب تجرد - صاحبان زہد - عشرہ عشرہ - وسوان حصہ -

می سپردند و کوه بنیان اسباب بین کثرت مخالفان و قلت لشکر باو شاه می را دیده باندشها می نامحسوب خودک دلهای ساده می شدند و دور بنیان مستبب دان نقوش فتح و نصرت از پیشانی احوال و دیای دولت خوانده روز بروز است افزوده باعث مزید ثبات پایی خلایق گشتند علی الخصوص منافع مقدس حضرت جهانبانی که جهان تکمین و اطمینان بودند هر کدام را بطریق مناسب ل میباید و زود همان می بخشیدند

ظهور کرامت علیا و بشارت عظمی از حضرت شاهنشاهی و دیگر سوانح اقبال

هر چند حضرت شاهنشاهی صغیر سن را نقاب خود دانسته پروه آرای می بودند اما بزرگ جهان آرا چون می خواهد که حال معنوی این بزرگ زمان ظاهر گردد بی اختیار امور بدیهه که هر یک شایسته عدل بر علو استعداد و موفقت بعالم ظهور می شتابد و آن جمله خوارق عادات که در ان ایام از حضرت شاهنشاهی که باطن فیض مواظش منظر اسرار آلی و ظاهر تقدسی منظر مشرق صدر انوار اقبالهای مستانه نظر آورده است که آنحضرت بر بالای بای از شهر بر آمده نظر اقلیم کشای خود را بر لشکر مخالفان انداخت تا شامی فرمودند لشکری با آن عظمت که شکست آن در اندیشه کسی نگذرد و منتهی بودند که در چند مدت این را مردم تاراج خواهند کرد و حاشیه نشینان بساط عزت نه که بدو بر می و پیش بینی اقبال و داشتند و بارها از ان نور پرورد آلی خوارق عادات و بدایع کرامات شایده کرده بودند ازین نوید مسرت فرجام خوشوقت شده زبان بشکرا یزدی کشادند آری امثال این امور بر عادت پرستان عالم صورت بعید می نماید اما حتی پرستان معنی بین که سواد پیشانی روزگار روشن دارند این معنی و صد مثل این از چنین بزرگ صورت و معنی دور نمی انکارند و درین ایام خواهد عینه ناظر که از خدمتگاران قدیم بود و از کابل آمده است عاقلانست نمود و حضرت جهانبانی آن دو تمدن را در خدمت آن نور پرورد ایزدی سپردند تا بچوسسته در ملازمت بوده او ضلع و اطوار چندستان بموقف عرض میسازند

خودک - خلفان دل - مستبب دان - خدا شناس - جهان تکمین - برقراری کی دنیا - سوانح - مجمع - واقعه - بدیهه - نادر - علو و سمو - بلبل - فطرت - پیدایش - خوارق - انحال او و فعلیتین جو خلافت عادت هون - مواطن - جمع موطن - مقام وطن - نامتناهی - جسکی انهمانه هو - تاراج - لوٹ - حاشیه - کناره - بساط - فرش - بدایع - جمع بدیهه - نادر - فرجام - انجام - اوضاع - جمع وضع - طور - طریقه -

پیشروان موکب عالی مسکت فرمودند چند روز زین واقعہ نگذشتہ بود کہ تختنامہ رسید و عنانم فراوان بدرگاہ
 آوردند چون احصاء رفت روز دہا ہمان روز فتح ہو سجدات شکر قنات غیبی بجای آوردہ دست داد و درش
 بر جانیان کشادند چون سکندر بر سر گذشت آگاہ شد باہشتاد ہزار سوار با استعداد تمام متوجہ موکب عالی گشت
 بیرامخان از وفور عقل و شجاعت در سہند پای نبات و رزیدہ لوازم قلعہ داری و ضوابط ہوشیاری
 بتقدیم رسانید و عرض متوالی بدرگاہ والا ارسال داشتہ استدعای توجہ نمود چون در ان ہنگام عنصر مقدس
 آن یگانہ آفاق از عارضہ توفیح آزرده بود بجاسے خود چمن آرای خلافت یعنی حضرت شاہنشاہی را کہ
 ہموارہ فتح و اقبال در رکاب دولت اوست تعیین فرمودند ہنوز موکب اقبال این خدیو جہان از
 حوالی لاہور دور نرفتہ بود کہ حضرت جہانبانی راضحت کامل روی داد و آنحضرت بدولت و اقبال ہم
 از جہت صعوبت جدائی و ہم از روی احتیاط ہمتان ظفر نصرت سوار دولت شدند و برای صواب اندیش
 کہ انتظام بخش زمان و زمین بود مقرر فرمودند کہ فرحت خان شقار لاہور و بابوس بیگ فوجدار پنجاب
 بمیرزا شاہ سلطان این دہتر جوہر خزینہ دار این صوبہ باشند و شب ہفتم رجب سال مذکور بود کہ سواد
 عرصہ سہند بموکب بادشاہی تو پذیر شد و امرای اخلاص پیشہ بسعادت ملازمت افتخار یافتہ کہ کوس
 شادمانی زدند پانزدہ روز امرای شجاعت آئین در مقابلہ چنین لشکر گران نشستہ قلعہ داری میکردند کہ
 طلوع رایات جہان تاب شدہ در باغی کہ در شہر بود سراپردہ اقبال زدند و آداب بندہ بر و جیمکہ
 سر فراز باشد قرار دادہ عساکر منصور را چہار قسم فرمودند یکی بنام گرامی حضرت جہانبانی اختصاص یافت
 و دیگر باسم والا می حضرت شاہنشاہی سعادت پذیر و دیگری را بشاہ ابو المعالی و دیگری را بہیرام خان معین
 ساختند و ہر کدام از صقوف لشکر اقبال بیونکہ اجہاد بمیان جان لبہ مساعی جمیلہ بجای مے آوردند و
 بہادران جان نثار جانفشانی نمودند و ہموارہ از طرفین مردان نبرد آزما میجام تیغ شربت و اسپرین یکشیدند
 و از جانبین از راہ روی و مردمی معمول شدہ بود کہ فدائیان جانسپار را با احترام و تعظیم بہر دم ایشان برودہ

پیشرو موکب - شاہی لشکر سے جولوگ آئے ہر کسکے ہین مسکت - سوال کرنا - احصاء - شمار کرنا - وفور - زیادتی -
 ضوابط - جمع ضابطہ - قاعدہ - عرض متوالی - جمع عریضہ - متوالی - پے در پے - آفاق - جمع افق - کنارہ آسان مردانیاہی -
 توفیح - ایک مدد سے جو قوت از تری میں پیدا ہوتا ہے - صعوبت - سختی - شقار - حاکم پرگنہ یا صوبہ - اقبال - پیوند - جسکے ساتھ
 اقبال کا جوڑ ملا ہے - مساعی - جمع مساعاۃ - تیز دوڑنا - سعی کرنا - معمول شدہ - یعنی مردت و مردانگی سے یہ دستور ہو گیا تھا
 کہ جدھر کا بہادر مارا جاوے لاش احترام سے اُسکے جہان بھوادین -

ی

هزاره مقرر شد و بزرگی جرافار تبرودی بیگ خان قرار گرفت و سکندر خان با جمعی از تیزوستان چان نشار
 بهراولی معین شد از آنجا که نیت شهریار جهان بر آئین عدالت و سائر مریضات الهی مقصور بود کار منتسبان هرگاه والا
 روز بروز در فتح و نصرت افزونی گرفت از افغانان کمی لشکر منصور و گند شتن ایشان از آب شنیده بالشکر سے
 فراوان از راه مسارعت رسیده آمدند و نزدیک شام فریقین بهم پیوسته داد و درانگی دادند و جنگ عظیم قائم شد
 دانش پیشهای دور بین لشکر فتح نزدیک بجزی جای جنگ را بخود قرار داده پائی ثبات استحکام کرده بودند و همه
 بهتمت های کار کشادین نبودند و از بای کار پیر و از پیرها کردند تا آنکه شب درآمد بهادران رستم حمله هنوز از اطراف رفته
 تیر میزدند و از اتفاقات حسنه که مقدم فتح شد این بود که دران فراخی دهی واقع بود بنایت بزرگ از مشعل لایق یزدی
 آتش دران ده که خانهایش از خص و خاشاک بود افتاد و در معنی هزاران چرخ در بگنزد دولت افزون شده
 و تحقیق پیوسته که این تایید الهی بوسیله سعی اهل خلافت شد و هرگاه لمعه اقبال در خشد آنچه اصحاب نزاع
 به بود خود انسته تبل آورند سرمای زبانی آن گروه گردد القصه ازین رو سشنانی که تلمیحه نصرت بود
 دلاوران نصرت پیشه بر احوال مخالفان بواقعی اطلاع یافت بخدمتگامی دلدوز جانستان بودند
 و مخالفان از حال عساکر فیه و زنده غافل بوده مشت در تاریکی می انداختند تا آنکه قریب سه پاس از
 شب گذشته بود که لشکر مخالفت تاب مقاومت نیارده سراسیمه فرار اختیار کرد و فتح عظیم روس نمود
 فیل و اسباب فراوان بدست اولیای دولت افتاد و نفایس غنائم باعرائض اخلاص روانه درگاه وال
 نمود و روز دیگر متوجه پیش شدند و بفتح و نصرت در سمرند رفته طرح اقامت انداختند و علی تعلی شیبانی را
 که از عقب آمده طمعی شده بود همیشه با جمعی فرستادند و از عمایب آنکه چون خبر رسیدن آن افغان بالشکر گران
 و استعداد تمام مجدد و ناچهاره بمساع جلال رسید با جمعی از مستعدان خطاب فرمودند که مسافت
 بسیارست تا رسیدن ما دران لشکر هر چه اراده ازنی رفته باشد بنظهور می آید پس همان بهست که پناه
 بعقبه کبر یا بروه بد یوزه فتح و نصرت از عطاخانه الهی ادا فرمایم در همان هنگام دست دعا بلند کرده کامیابی

شست

جرافار - بائین جانب کالشکر - مریضات - جمع مریضه - پهنیده - مقصور - کوتاه - بس مقصور - فتنه -
 مسارعت - جلدی کرنا - جر - پهاژی ناله - استحکام - مضبوط - مرد آزما سے مردانگی آزمایند والے - آتش فتاد - آگ گلی -
 لمعه - چک - تلمیحه - ده نوح - جوشکر کی حفاظت کرے - جانستان - جان لینے والے - مقاومت - مقابلہ کرنا -
 نفائس - جمع لیسہ - عدہ - غنائم - جمع غنیمت - لوٹ کا مال - عرائض - جمع عریضہ - طرح - بنیاد - اقامت - قیام کرنا -
 از عقب - پیچھے سے - عقبہ - دیروزہ - بچیک - یعنی جناب کبریائی کی درگاه سے فتح کی بچیک مانگ کرانکو مدد پہنچانے

از آن مرگذشت آنست که تردی بیگ خان می خواست که بیشتر فتنه با افغانان گردنخت خود را برساند
 بیرام خان صلاح در آن ندیده رخصت نمود و تردی بیگ خان بجمعت انبمعی بالتو خان را پیش
 بیرام خان فرستاد بهر نوعی که باشد رخصت حاصل کند بالتو خان آمده پیغام گذاری نمود خواجه معظم سلطان
 درشت پیش آمده دشنامی چند داد بالتو خان نیز جوابهای سخت گفت خواجه شمشیری اندخت که بدست
 بالتو خان رسید چون این خبر بمساع علیه رسید نشور نصیحت نگارش فرموده تمامی سخن را بمثل خان
 حواله نمود و در فتنه شرافت کلمات و فصاحت هوش افزای بادشاهی با مرار ساینده و انجمن صلح و اصلاح
 فراهم آورد و بیرام خان در جلند طرح اقامت نهادخت و هر کدام را برگزینهای نواحی جدا ساخته با بجا تعیین نمود
 سکندر خان چون با چوهاره نامزد گشت آنجا رفته قابو خیال کرده بیشتر روانه شد و سهرند را بترتف خود
 در آورده اموال و اسباب فراوان بدست او افتاد درین اثنا تاتار خان و جدیب خان و نصیب خان
 و مبارک خان و جمعی کثیر از لشکر افغانان از دهللی رسیده آمدند سکندر خان در سهرند بودن خود اصلاح
 حال ندانسته بجا ندر آمد بیرام خان این معنی را مناسب دولت خیال نکرده بر آشفت که باستی پای بنیاد
 و مردانگی را محکم ساخته در جاست سهرند اهتمام می نمود و بارانجری سکره و بجز از گفت و گوی بسیار امرای عظام
 اعتصام بقراک اقبال ابد پیوند بادشاهی نموده از جلند بیشتر روان شدند چون مجد و ماچوواره اتفاق
 نزول یافت و تردی محمد خان و اکثر مردم صلاح در گذشتن آب تسلیم نمیدیدند چون موسم باران نزدیک
 رسیده لائق دولت آنست گذر بار است حکام داده توقف نمایند چون شدت باران سپرے شود
 و هوار و با اعتبار اقبال نهادن آب بگذریم بیرام خان و جمعی از دور بینان عرصه اقبال گذشتن را مصلحت
 دانسته مقدمات بنسندیده از انتخاب گفتند آخر بسعی ملا پیر محمد و محمد قاسم خان نیشاپوری دولی بیگ
 و حیدر قلی بیگ شادلو بیرام خان از آب عبور نمود تردی بیگ خان و سایر امرای ناگزیر از آب گذشتند
 و عساکر اقبال بچهار فوج منقسم شد قول شجاعت و اخلاص بیرام خان اساس یافت و سرداری برانکار بخرخان

مساع - جمع مسع - کان - علیه - بسند - نشور - فرمان شاهی - نواحی - جمع ناحیه - طرف - محکم - مضبوط -
 عظام - جمع عظیم - بزرگ - اعتصام - جنگل مارنا - قراک - شکار بسند - استحکام - مضبوطی - سپری - ختم -
 عبور - پار هونا - عساکر جمع عسکر - لشکر -
 قول - در زبان کی نوج - اساس - بنیاد -
 برانکار - در این طرف کابلشکر -

۲۵۷۸

بقدم اقدس بادشاہی فروغ آسمانی یافت وطبقات انام واصناف خلایق از حوادث روزگار نجات
 ابدی یافته بمقاصد خود کہ عمری بر شاہراہ امید انتظار آن داشتند رسیدند و در اواخر این ماہ خیر آمد
 کہ شاہبازخان نام افغانی جمعی انہوہ از افغانانرا متفق ساختہ در دیپال پور رائیشہامی تباہ فاسد
 بخود راہ میدہد حضرت جہانبانی شاہ ابوالمعالی و علی قلیخان شیبگانی و علیخان اندرابی و محمدخان ہلاک
 و جمعی دیگر از یکہامی کار طلب را بان صوب فرستادند لشکر اقبال بجالغان رسیدہ معرکہ محار بہ را گرم ساخت
 و از طرفین بہادران جان نثار لوازم نہرد بتقدیم رسانیدند و کار برسید زادہ ابوالمعالی کہ بہستی دنیا وغرور
 حسن مستعار داشت تنگ شدہ بود کہ علی خان ویلہامی صفت شکن تکیہ بر اقبال روز افزون نمودہ در
 دلادری و جانفشانی کارناہما بتقدیم رسانیدند و گروہ متغلبہ را شکست دادند و بسیاری را از جمع ادبار
 بجاک نیستی برابر ساختند و اولیای دولت بفتح و فیروزی مراجعت نمودہ کامیاب آفرین شدند سان
 سخن آن می خواہد کہ مقصود در اینجا گذار شدہ جمعی از احوال حضرت قہر بن عساکر اقبال کہ با سلیقی پیرام خان تعین
 یافتہ بود فوشہ قلم و قتل نگار گرد و متفق خصمان سولخ تقدیر مخفی نماند کہ چون پیرام خان نزدیک برگزیدہ ہر گاہ
 رسید نصیب خان افغانانک جنگی در خور حوصلہ خود کردہ فرار اختیار نمود و غنیمت فراوان از نقد و جنس
 بہ دست بہا صلح نہرد افتاد و عیال آنها بہ تمام گرفتار شدند پیرام خان بواسطہ نذری کہ از حضرت جہانبانی
 شنیدہ بود کہ چون بتائید اکی فتح ہندوستان میسر گرد و بند واقع نشود و بندہای خدا بنزد در قید اسیری مردم ہمنہاند
 خود سوار شدہ عیال فغانان را بہ تمام جمع کردہ مصحوب مستمہ پیش نصیب خان فرستاد و از حصول این چنین
 فتحی کہ مقدمہ فتوحات بی اندازہ تواند بود تحت و ہدایا از فیلان نامی و سایر نفائس غنائم مصحوب شدہ بہ دست خود
 برگاہہ جان پناہ حضرت جہانبانی فرستاد و لشکرانہ این نعمت گوارا بجائے آوردہ از آنجا روانہ ہمیش شد
 چون بخوامی جلند رسید افغانان گرفتار راصلح وقت خود دانستند و بواسطہ منازعتی کہ در میان
 لشکر نصرت پیوند پدید آمد اسباب و اموال نفیس خود را بانقد جان ہمراہ بدر بردند و اہم سکے

علی قلی خان

ہر گاہ

انام - مخلوقات - اصناف - جمع صنعت - قسم - آواخر - جمع آخر - معرکہ - لڑائی کی جگہ - محار بہ -
 باہم جنگ کرنا - نہرو - لڑائی - متغلبہ - پورا قابو اور غلبہ پانے والا - با سلیقی - سرداری
 متفحص - جستجو کرنے والا - درخور - لائق - نفائس غنائم - عمدہ چیزیں لوٹ کی - مصحوب -
 ہمدست - نواحی - جمع ناحیہ - اطراف -
 منازعت - جھگڑا - نصرت - فتح -

او چون سخن با بنجار سید پیشتر از سوانخ اسامی بعضی همایان هم رکاب نصرت اعتصام که بقرب منزلت و علوم مرتبت
 اقصاف داشتند نوشته میشود پیرانخان پدشاه ابوالمعالی پدخواجه خضرخان پدتردمی بیگ پد
 اسکندر خان پدخضرخان هزاره پدعبدالله خان اوزبک پد میرزا عبدالله پدمصاحب بیگ پدعلی قلی خان
 شیبانی پدمحمد یلیخان برلاس پدخواجه مظفر پدعلی قلی خان اندرابی پدحیدر محمد آخته بیگی پدبابوس بیگ پد
 اسمعیل بیگ دولدی پدمیرزا حسن خان میهنجات پدمحمد خان جلایر پدسلطان حسین خان پدمتروق سلطان پد
 محمد امین دیوانه پدشاه قلی نارنجی پدتوکلیخان کاگر علیخان پدباقی بیگ یا تاش بیگی پدعسل خان پد
 بدخشی بیگ پدمحمد آخته بیگی پدخواجه بادشاه مریم پدکچیک خواجه پدخواجه عبدالباری پدخواجه عبدالعزیز پد
 میرعینی پدشاه فخرالدین پدمیر حسن داعی پدخواجه حسین مروی پدمیر عبدالحی پدمیر عبدالله قونی پد
 خنجر بیگ پدعارف بیگ پدخواجه عبدالصمد پدمیر سید علی پد ملا عبدالقادر پدملا الیاس اردوبیلی پد
 شیخ ابوالقاسم جرجانی پدمولانا عبدالباقی پدالفضل خان پدمیر بخش پدخواجه عبدالمجید دیوان پدشرف خان پد
 میرفتی پدقاسم مخلص پدخواجه عطاء الله دیوان بیوتات پدخواجه ابوالقاسم پدشهاب الدین احمد خان پد
 سعید خان فرخودی پدخواجه امین الدین محمود پدملک مختار پدوچون موگب جهان آرا می بجد و دقتصیه
 سعادت پیوند کلان زور سید شهاب الدین احمد خان و اشرف خان و فرحت خان را بلاهور فرستادند که
 روس منابر و وجه دانی را بنام والا فرغ بخشند و موطنان آن شهر معظم را از آشوب ارباب قتل و فساد
 مشهور نجات جاودانی کرامت نمایند و پیرانخان و تردمی بیگ خان و اسکندر خان و خضر خان هزاره
 و اسمعیل بیگ دولدی و جمعی کثیر را بر سر نصیب خان و پنج بهمیه که در قصبه هرآنه اقامت داشت رخصت
 فرمودند و خود بتامید اقبال متوجه لاهور شدند و اعیان آن دیار بشرف استقبال استسعاد یافته
 زبان بشکر این نعمت جلیل و موهبت عظیم برکشودند و وضع و شریف فراخور رتبه و حالت بمراحم بادشاهی
 شرف اختصاص یافتند و در ربيع الثانی این سال هجده فخره لاهور که در معنی سواد اعظم هند و ستانست

بستانانی
میرنجات

برایانه

آخته بیگی - دار و در اصطبل خاصه - یا تاش بیگی - دار و دره چوکی پهره - روس - جمع راکس - ستر
 منابر - جمع منبر - و وجه - محمد - موطنان - رهنه - والے - مشور - فرمان -
 استسعاد - سعادت حاصل کرنا - جلیل - بزرگ - موهبت - بخشش -
 وضع - مکتبه - فراخور - لایق -
 فخره - ذریعہ - سواد اعظم -

آگره میان سکندر و ابراهیم جنگ در پیوست ابراهیم شکست یافته بگوشه بدر رفت و پدر او غازی خان
سور که بر ولایت بیابان تسلط داشت بقعه رفقه متحصن شد و کار سکندر بصورت بلن شد و از تن تادریای انگ
تصرف او در آمد لشکر زادان فراهم آورد و همچو است که شرح ویدرفته و مدعیان حکومت راز میان بر داشته
و عوی افراد نماید درین هنگام مظننه توجه ریایات جهانگشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی قنچ پندستان
بلند آوازه شد تا نارغان و حبیب خان و جمعی کثیر را بجزاست پنجاب تعیین نمود و محمد خان حاکم بنگاله
تصدد دفع مبارز خان و سائر مخالفان خود پیش گرفت با مبارز خان و همو در حدود چبر کتبه بعد از
چندین سرگذشت محاربه عظیم روی نمود و قضا را محمد خان در گذشت و خزان شیر خان و سلیم خان
بدست همو افتاد و در تمتعات جسمانی و مستلذات نفسانی فرورفت و کارش از روی ظاهر بالا گرفت
و درین میان او را با ابراهیم مذکور و سائر مخالفان محاربات روی داد و همه جا غالب آمد و با وجود آنکه
سواری اسپ نمیدانست و همواره او را بر صندوق نیل بار کرده می بردند و بسبب بی تجربهت و جسارتیکه
داشت زربهای مغت بدست افتاد و راضی میگردد و کارهای شکرست که در اندیشه اهل روزگار نگردد
از پیش میبرد چون در حوالی آگره سکندر استقلال یافت او بجانب بهار و بنگاله روان شد خضر خان
و لد محمد خان بجایه پذیرفته نام بزرگی بر خود بست و خود را بسلطان جلال لدرین لقب بمنی ساخت
در انتظام بنگاله همت گماشت و مبارز خان و همو تصد بنگاله داشته شطری از اوقات بدفع مخالفان خود
اشتغال نمودند و تفصیل این سولخ که رای گفتن کنند در نمازخانه اهل گذشته بمقصود اصلی میرود

یورش جهانگشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی به تسخیر هندوستان و فتح آن بیامن دولت روز افزون شاهنشاهی

بر منتظران بدائع آثار و مستعان جلال خبار پوشیده نامند که چون حقیقته بروج و مرج هندوستان

متحصن - قلعه بند - لشکر فراوان بکثرت - انفراد اکیلا - تنها بونا مظننه - آوازه تمتعات دفع اطمینان
مستلذات - لذت حاصل کرنے کی چیزیں - جسارت - دلیری - شطرت - ایک خاصہ بعض یکسب قدر -
تفصیل - جمع تفصیل -
اهمال چھوڑنا -
برج و مرج - غزنی و بدانتظامی - قنہ و فساد -

و از تهمی مغز می و کوه حوصلگی نام بزرگان بر خود بست و از دور اندیشی نام سلطنت بر عدلی ابقانموده با مخالفان
 او محاربات عظیم کرد و از جرأت و جسارتی که داشت فیروز جنگ آمد و کارناوهای شکر در مراسم پیکار او
 بنظور میو است و بشجاعت و کار سر کردن و بان زور دم شد تا آنکه رفته رفته کار او بجائی کشید که در وی جرأت
 و جلاوت بجانب مویک عالی حضرت شاهنشاهی آورد و چون ذات مقدس میبار جمیع نیک ذاتان و
 بد نهادانت عیار این قلب گرفته آمد و با نوار عدل جهان افروز ظلمت وجود او فرو نشست چنانچه
 خود گزارش خواهد یافت و چون از هزار یکی از احوال خسران مال بهیمن گفته آمد اکنون بشرح متمنه احوال هند
 می پردازد که چون بهات خلق بمبار زرخان مذکور قریافت کار هندوستان از آنچه بود بیشتر مختل شد الحق
 این پدر و پسر در انتظام اسباب روزگار سلیقه موافق داشتند حیث که در حرام نکلی و کافر نعمتی زندگانی خود را
 پدر و کار و دگر اگر این دو کس از ملازمان عقبه علییه اقبال حضرت شاه می بوده خدمت بارگاه معلی به پدر
 مفوض میشد و اهتمام سرحد با به پسر و نامزد بود هر آینه مشمول مراسم خسروانی گشته بود سینه خدمات شنایسته
 زندگانی که بزرگان دانشسر آن راحیات شمارند یا قندی آنچه نشان کارکنان را اینچنین کار فرمایستی دیاست
 عامه که چنین حرام نکلی بدست آید و انانیان کار شناس زلیستن چنان را براتب کمتر از مردن دانسته
 جهان جهان نصرتی شماری نمایند و با بکله چون سلیم خان بعدم خانه شتافت مبارزخان آنچه نظر کرد
 که کس مکناد احمد خان سوره پزیر سلیم خان که ریاست پنجاب با تمام او بود مدعی فرمانروائی شد و خوشترین را
 سکندر نام نهاد و محمد خان که قرابت قریب بشیر خان داشت و حاکم بنگاله بود سر بر ریاست عامر برافروخت
 و ابراهیم خان سوره پزیر به سبب قرابت ایالت هندوستان را در تلاش شد و شجاعت خان که سجاد خان
 در اسنم عوام اشتهار داشت در مالوه سر خود سری بلند کرد و او باش افغانه با هم افتاده در شورش
 و آشوب کشادند سکندر بالشکر پنجاب و سائر او باشان فراهم آمده قصد دارا خلافته اگره کرد و مبارزخان
 و ابراهیم نیز به همین اراده بر آمدند آخر بر و باه بازی همو مبارزخان شرق رویه شتافت و نزدیک

ابقا - باقی رکھنا - جسارت - دلیری - کارنامه - دستور العمل - قابل ذکر - کام کاتر - شکر - زیبا
 جلاوت - دلیری - چالاکي - معیار - کسوٹی - عیار - جوهر - پرکھ - قلب - کھوٹا - خسران - شہاد - ٹوٹنا
 مختل - خلل پذیر - الحق - سچ ہے - این پدر و پسر - یعنی شیرخان و سلیم خان - حرام نکلی - بیعت
 بادشاہ ہمایون سے مخوف ہوئے - پدر و - رخصت کرنا - عقبہ - چوکھٹ - علیتہ - بلند - مفوض - سپرد
 بہ نرہ - ہنوی - باہم افتادہ باہم لڑ پڑے - رو بہ بازی - مکاری -

بقالان هندوستان انداخته تمام داشت در پس کوهها بهزاران بی نمکی نمک شور فروختی تا آنکه بطائف اخیل
 خود را در سلک بقالان سرکار سلیم خان که اندکی از احوال او گزارش یافت در آورد و بکارها ما سه
 گمریزت رفته بسلیم خان خود را بیدگونی و کار دانی روش شناس گردانیده داخل ملازمان گشت
 پیوسته مردم را در بلا انداختی بظواهر و انمودی که بصاحب خود دولت خواهی میکنم دیباطن برای
 خود باز را خذ و جرگرم میداشت و خانه خود را از مال مظالم بصورت می آراست حاشا حاشا برای
 آقا عهده اسباب و بال سرانجام میداد و بدست خود تیشه بر پای خود میزد اینجا بزرگان دینی را بسیار
 خطامی افتد چه آن گروه فراوان مشغله چون جویای احوال مردم اند بد ذاتان سخن چین را چه برای
 دانستن احوال مخفیة مردم و چه برای سزای بدکاران دیگر در پیش خود جای میدهند اگر چه عهد
 در باطن خود میکنند که بوسیله سخنان اینها قصد عرض و ناموس مردم نیک اندیش و دلخواه نشود
 اما این طائفه ظاهر آراے خراب باطن آن را در یافته برای فائده خود بچرب زبانی قصد دولتخواهان
 می نمایند و این طبقه و علیہ اعیاننا بواسطه افزونی مشاغل از ان عهد غافل شده بگفت و گو سے این
 بد نهادان بدولت خواهان بدگمان شده در انهدام اساس دولت خود میکوشند و با بجمله این بد نهاد
 باندک فرصتی از کمال غلط نانی در خاطر سلیم خان جای گرفت و در اکثر همت ملکی و مالی دخل پیدا کرد
 و چون بیانه عمر سلیم خان بر شد و ذمیت ریاست تبه کاران هندوستان بمبارز خان مذکور که پسر عم سلیم خان بود
 قرار گرفت این مرد را بچیز کار جهان یافته جمیع کارخانه مملکت در پیش خود گرفته بامارت عظمی رسید و از
 مبارز خان که در افواه و السنه بعدی اشتهار دارد جز نامی نماند نصب و عزل و داد و ستد از پیش خود گرفت
 و از دور بینی با که داشت خزائن شیرخان و سلیم خان و فیلیخانه اینها را بدست آورد و در پرانگه ساختن این دو خنهای
 آنها دست دراز کرد و زربند های پست نظرت معامله نامفهم او را پرستش نموده در رواج کار او سعی میکردند
 روزی چند بخطاب بسنت رانی سرخوت برافراخت و ختی اسم را جلوی خود بسته بهمنامی راجه بکرامت کلاه کج نهاد

بے نمکی - بلطفی - لطائف اخیل - بابیک خیل - گمریزت - مکاری و حیل گری - جزه کهنینا - حاشا حاشا بنین بکله
 و هال - عذاب - سخن چین بچغور عرض - آید - ناموس - حرمت - اعیاننا - بعض اوقات -
 مشاغل - جمع مشغله - جو کام که دوسرے کامون سے روکے - انهدام - گرجانا - افواہ - جمع فوہ - منہجہ -
 السنہ - جمع لسان و زبان - نصب و عزل - تقرری اور موخونی -
 خزائن - جمع خزینہ - زربندہ - روپیہ کا غلام -

نبودند و نیز مردم اردو دولت خواهی این دو دمان مقدس میزدند کاری نداشت و دستی بر ایشان نیافت
 و بنای قلعه ربهتاس که اساس آن شیرخان نهاده بود با تمام رساند و در میان جبال سواک فال بد
 بخورد و به ماسنی دینهای بخود انکاشته قلعه مانکوت بنیاد نهاد و زمانی در از از او باش افاغنه و بد معاشی خود
 متوهم شده در قلعه گوا لیا ریسر میبرد و اگر چه بارعبت سلوک بهنچار میگرد و اما سپاهی را بغایت آزرده میداشت
 و بتاریخ نیست و در دم و فلقده نصد و شصت بسبب سیمت قرص که در یکی از اعضای سفلی از انصبا ب
 ماده عاده ردیه بود رخت هستی بر بست تو صیبت او فیروز خان نامی پسر او که خردسال بود هاشمین شد
 و بعد از چند روز مبارز خان که خالوی این فیروز خان بود این یکنگانه را بزادیده عدم فرستاده خود دم
 حکومت زد و نام خود محمد عادل نهاد او پسر نظام خان که برادر خرد شیر خان مذکور است بود از غراب آنکه
 این نظام را یک پسر دسه دختر بود پسر حکومت رسید و شوهران آن سه دختر بیایه ابالت رسیده اعتلا یافتند
 یکی سلیمان نام مذکور بود و دیگری سکندر سور و دیگر ابراهیم سور که احوال این دو بر سر جمال مذکور خواهد شد
 و همیو که از بدگونی و بد اندیشی و سعایت که در مزاج رؤسای جمال که متفحص احوال جانیان میباشد خوش
 می آید بر تبه که آن خوش آمدن عیوب بدنهادی و شرارت ذاتی را از نظر دور بین شان پیوسته انداز پایادنی
 بمراجع علیا رسیده بود و کالت این ستم پیشه را که پیوسته بلهو و لعب تمتعات نفسانی پر دانسته از احوال
 عالمیان غافل بود پیش گرفت و شورشی در جهان پدید آمد و سخن بانجا گذاشته بجهل از احوال همیوی مذکور
 بیان را شاداب کردن مناسب می نماید ای جوایم بدلت قدرت آبی نظری در انداز و عبرتی از احوال همیوی بگوش
 بظاهر نرسب داشت نه نسبت از صورت بهره دهنه از سیرت نصیبت همانا که اینر و چون او را بجهت کمال عنوی
 که از دیده و رمی باربع نظران روزگار پوشیده بود بیایه بلند یا بواسطه سزا دادن بدکاران روزگار
 بدکار تری را گماشت بآری آن بدقیانه کوتاه قد دراز اندیشه در بر او اڑی که از قصبات میواتست
 در زمره بقالان فرمایه منسلک بود و از روی نسب در جماعه دعو سطر که فردترین طائفه

دست نیافت - تابو نیایا - افاغنه - جم افغان - هنجار - باقاده - راه راست - سیمت - زهر پلایین - قرصه - زخم -
 سفلی - زیرین - انصبا ب - گرنا - حاده - نیز - ردیه - غراب - رخت - اسباب - ایالت -
 حکومت - سرداری - اعتلا - بلند هونا - سعایت - چغلخوری - متفحص - دریافت کرنے والا -
 مدارج - جمع درجه - درجه - تمتعات - نفع اثمانا -
 بدایع - جمع بدیع - نادر - کیاب -

شیش

این امور دیده ظاهرین بدیع نماید اما آنان را که با بخت بیدار بیدیده معنی تماشای اسرار معنوی این خدیو عالم می نمایند و دید امثال این امور چه تعجب آنکه معدن بوالعجبیهای معنی باشد از و بطور عجائب صورتی چه قدر کار باشد و تیرا همان در باب قبق اندازی حضرت شاهنشاهی قصیده مطبوع ترتیب داده در جشن عالی بروض قدس رسانید و این مطلع از آن قصیده است **شهر عقد قبق** ربود خدنگ تو از کجک کرد و از بلال صورت پر دین شهاب حکم بدور بهین ایام انبساط که اندیشه تسخیر هندوستان در خواطر اولیای دولت جلوه میداد و عرض ارباب اخلاص از هندوستان آمد و خبر گذشتن سلیم خان و سایر هرج و مرج آن ممالک سماع عز و جلال رسید

مجمعی از سوانح و حوادث هندوستان که در ایام هرج و مرج روسه نمود

چون رشته کلام بدینجا کشید ناگزیر بهمت واقعه نویسی است که برسم اجمال احوال هندوستان گزارش یابد تا سخن رسان انجمن معنی را حالت منتظره در پیش نیاید جمعی از احوال هندوستان آنکه چون تاریخ یازدهم ربیع الاول نهند و پنجاه و دو شیرخان پنجسال دوماه و سیزده روز تغلب و تسلط حکومت با استقلال کرده بعدم خان شتافت پسر محمد او سلیم خان بعد از هشت روز با تفاق امر ابجای پدرشست بهشت سال و دوماه و هشت روز نگاپوی ریاست می نمود سختی اوقات در جنگ عادل خان برادر کلان و خواص خان پرداخت او از غلامان شیرخان بود و با بله طرازی و گر بیزت و تصرف کردن اموال مردم و اندوختنهای عالم را با دانی و اسافل دادن در خواطر گروه عوام بولایت خود را مشهور ساخته بود و چون مخالفت با آغاز نمود هر چند او باطل باشد سیمت ندارد و اباب خلافت را کار بجائی نرسید و زانی با طبقه نیا زبان که ابالت پنجاب داشتند و سر کرده آن مردم بهیبت خان بود و دیگر داشت و این مردم مغلوب شده در شعاب جبال کشمیر در گو بلاک فرو رفتند و شطری اوقات نزاع لگران مشغول بود و چون این طایفه از ملانمان این طبقه متغلبه

بدیع - نادر - کیاب - خدیو - مالک - خداوند - معدن - کان قبیق اندازی - نشانه بازی مطبوع پسندیده - کجک - ایک چیز هوئی به حسین طاس قبق کو لٹکاتے ہیں - گذشتن - یعنی مر جانا - هرج و مرج - فتنه و فساد - اصل من هرج یعنی خونریزی ہے و قرین انتظام در ہم بر ہم ہو جانا - تغلب - زبردستی غلبه کرنا تسلط - زبردستی غالب بن بر خننا - ابله طرازی - بیوقوفی کے چھانسنے کو زینت کرنا - گر بیزت - مکاری و حیلہ گری - ادانی - جمع ادنی کمتر - اسافل جمع سفلی سبک بنیاد - ہیمنت - برکت - ابالت - سرداری - زرد گویر - مار دھاڑ - شعاب - جمع شعب - گھائی گو بلاک - غار بلاک شطربعض کی مقدار

دولت پیش آن منظر عقل کل فرستادند و نعم خان آداب شکر این عطیة عظمی بجای آورده چشنی دلکش آراسته کرد و پیشکشهای لایق بنظر آورده اسباب تفاخر و اعتبار خود را سرانجام داد و درین سال بالغ بیگ سپهر بلبل سلطان از جانب فرزانوی ایران رسید و تحفه و هدایا بنظر اشرف گذارنده باعث انبساط شد و آنحضرت پیوسته بلوازم داد و پیش برداخته در سرانجام پورش هندوستان بودند در اشغالی این اندیشه جهانگشا یکی از رویشان که بولایت اشتهار داشت جفت موزه بطریق تحفه فرستاده بود حضرت جهانبانی فرمودند که ما ازین موزه بفتح هندوستان تفاضل گرفتیم چه زبان زد عوام شده که ترکستان سرو خراسان سینه و هندوستان پایانی است و فرمودند که این تفاضل مثل آن تفاو لیست که حضرت صاحبقرانی فرموده بودند و آن چنین است که در آن سال که از باره انهر بفتح خراسان متوجه شده بودند چون موکب منصور باند خود رسیدنکی اتانام در رویشی در آن قصبه بصفای ضمیر و خرق عادت اشتهار داشت حضرت صاحبقرانی بدیدن او توجه فرمودند در ویش سینه گو سفند را بر رسم حاضر آورده پیش آنحضرت گذاشته است آن حضرت بمقر بان بساط عزت فرموده اند که ما ازین سینه بفتح خراسان تفاضل گرفتیم چه خراسان را سینه روی زمین گفته اند و دوم عید رمضان بود که بیره امان بشرت ملازمت استعدا یافت و آنحضرت بجمت مزید انبساط و فرط عنایتی که باو داشتند مراسم عید را اعاده فرموده چشنی دلکش تر از عید ترتیب فرمودند و درین روز بجمت افزود که عیار چابک سواران باد پیمان تیر اندازان مرشکات مے گرفتند آن شهسوار میدان اقبال نونهال بهارستان جاہ و جلال یعنی حضرت شاهنشاهی را میل آن شد که زمانی از نشاط آباد خود را یقیق انداختن مشغول دارند و تیز دستی و تیر اندازی خود را بر ظاهر بینان هویدا ساخته صورت پرستان عالم جسمانی را بشا براه عقیدت خوانند دفعه اول بقیق را که کاروانان تجرہ کار در زون آن عاجز بودند نشانه تیر توجه ساخت عقدگوی زرین را بخانگ دو خندان و وقوع این امر غریب و از حاضران بارگاه عزت برآمد امثال

منظر - نما هر هونکی بیگ عقل کل - پورا عقل اور حکما اول موجودات کو بولتے ہیں - عطیة عظمی - بخشش بزرگ -
 تفاخر - فخر کرنا - تحفه - جمع تحفه - ہدایا - جمع ہدیہ - خرق عادت - عادت کے خلاف جیسے کرامت - حاضر -
 تمویط - کھانا باے تکلف جو موجود ہو - تفاضل - نیک شکون لینا - استعدا - سعادت حاصل کرنا -
 فرط - زیادتی - اعادہ - دوہرانا - جمت - خوشی - عیار - جوہر جو کسوٹی پر پیتے ہیں - بانگی لیسنہ -
 بقیق انداختن - بقیق اندازی - کہ دو غیرہ ننگا کر نشاہ لگانا -
 خدہ بگ - تیر سخت - غرہ بو - شور -

و جمعی ازین ساخته آنکه دران نزدیکی شیر علی بیگ پدر پقرا بیگ میر شکار بیخه دست از دالی ایران
 شاه طهماسب مدد ملازمت کرده بود و شاه ابوالمعالی بدست باوه تقریب و مدد هوش جام عزت و شجاعت
 خود شده و پامی از داوره اعتماد بیرون نهاده بدستیها گردی و از اینجا که نصب خاک اهل خروج دماغ
 عقیدت او را پریشان ساخته بود مکرراً در مجلس حضرت جهانبانی بر علانیه میگفت که من این انضیکت خواهم گشت
 و آنحضرت از توجهی که داشتند این را مطایبه پنداشته التفات بآن نمیدادند تا آنکه شبی آن بدست باوه
 نصب قصد آن بگنازه کرد و خون آن نامرود بجاک ریخت آنحضرت را بسیار ناخوش آمد لیکن علاقه خاص
 مجازی که سائر عیوب است آن حضرت را از مجازات آن تباها که وارث مقاعد ساخت و چون حسن خلاص بر این خان
 بوضع پیوست و بر جهانبان روشن شد که برباده اطاعت و نیکو خدمتی تا برست قدم است قند عمار که مکنون ضمیر
 انتظام بخش آن بود که بدینم خان مرحمت شود از ان اندیشه عثمان گردانیده بر سیر انخان مستقیم داشتند و درین
 داور را از خواجه معظم تقییر فرموده به بهادر خان برادر علی قلی خان عنایت فرمودند و چون خاطر جهانکش از
 انتظام مهات کلی فراغ یافت بنیت تخریب هندوستان بدار الملک کابل نهضت عالی فرمودند و بر اینخان
 رخصت یافت که سرانجام این یورش نموده جزو دترین وقتی خود را بموکب والا رساند و ولی بیگ و حاجی
 محمد سیانی را که همواره مردم از ایشان سخنان نقل کرده اسباب شورش فراهم می آوردند قویون رکاب
 دولت ساختند و نزدیک بعرضه غزنین حضرت شاهنشاهی نورپرورد سپهر آگاهی بدولت و اقبال استقبال
 فرمودند و نمودار قران السعدین انتظام یافت و محمد قلیخان برلاس و آنکه خان و جمعی دیگر شرف کورنش
 استسعاد یافتند و در او اواخر سال نهصد و شصت و یک فضامی دولت خزای کابل بقدم والای آن
 فرمانروای زمان و سعادت بخش زمین فراسانی گرفت در ان ایام منعم خان را با تا لیتی حضرت شاهنشاهی
 پایه امتیاز بلند ساختند اگر چه نظر بر رسم و عادت این نام بران پیر نهادند اما در معنی آن پیر را بدانش آموزی

ساخته - جو فرمایا شش کسی کو پیش آئے مگر خیرین استعمال ہو گیا خنک - سرد - یعنی بے لطف - خلانیہ صاف
 رافضیک - کاوند تصغیر - چھوٹا رافضی - مطایبہ - خوش طبعی - دل لگی -

ساتر - پوششیدہ کرنے والا - مجازات - بدلا دینا -

تمقاعد - چھڑھتے ہٹنے والا - باز رہنے والا -

جاوہ - گلوئی -

قران السعدین - دو نیکوین کا (باپ بیٹا) جمع ہونا -

بموضع شوراندام بترت زمین بوس سر بلند می یافت و یقین آنحضرت شد که در حق او آنچه گفته اند از صدق
 پرتویی نداشتند و در ساعت مسعود قندهار از فرموکب عالی رونق گرفت جشنهای رنگین و بزمهای
 و لکشا ترتیب یافت و از مشاهیر ملازمان رکاب دولت شاه ابوالعالی و منعم خان و خضر خواجہ خان
 و محب علیخان میر خلیفه و اسمعیل دولدی و حیدر محمد آخته بیگی و جمعی دیگر بودند و از اهل سعادت خواجہ حسین
 مروی و مولانا عبدالباقی صدر و بعضی دیگر سعادت حضور داشتند و بیستمین روز آداب خدمتگاری و
 لوازم نیاز پاشی و دقیقه فرو گذاشت و تمام زمستان در قندهار بیست و عشرت گذشت و در نهمت
 آنچه نهمت سرکار خالصه بادشاهی در کار بود همه را بپیرامان سدا انجام نموده منت بر جان خود
 میداشت و جمیع ملازمان در گاه را در منازل نوکران خود فرو آورده لوازم همانی ایشان بجا جان
 منازل مفوض ساخت بود و همیشه حضرت جهانبانی در آن چند گاه در تنزیات حسی و عقلی و ترنمات
 صوری منوی بوده استناد میگردیدند و در بزم آرامی خاطر بیفش و عشرت پیرای مواضع لکش
 بوده و زوایای درویشان و کلبهای صفاکیشان را با قدام عقیدت می پیوند و فزاد خور حالات
 و مقامات افاضات و استغاضات و میداد از آنجمله مکر بصحبت ملائزین الدین محمود کما کر که از مبارزان
 شکن نفس ناره بود و میر سیدند و کلمات قدسیه از طرفین مذکور میشد و اشارات و بشارات بر حصول
 نجات و مرادات عاجله و آجله فرامیگرفتند و خواجہ غازی که بر سالت ایران رفته بود و پیشتر از قدم
 موکب عالی با تحف و هدایا قندهار آمده بود و شرف ملازمت سر بلند گشت و از نیکو خد متی بمنصب
 اشرف دیوان امتیاز یافت و در همان روز یکی از بزرگمندان از زمین داور آمده بخدمت عالی مشرف شد
 و مترقی که از معتمدان مہر خان حاکم ہرات بود نیز با پیشکشهای گرامی ادراک ملازمت نموده و عریضہ
 عقیدت بنظر اقدس در آورده مشمول جلال و انکسار شد و از برای مصلحت ملکی و نشاط خاطر در نواحی
 شوراندام طرح شکار قرغہ گفتند و آن شکار در نواح اولیای دولت آمد و تقاول بصید مرادات
 گرفتند و از قضا یای ناملاکم که در قندهار واقع شد گشته شدن شیر علی بیگ بود برست شاه ابوالعالی

مفوض - پیر و تنفره - خوشی و بی غمی - سبزه زار کی سیر کرنا - ترغہ - آسودگی - دو تندی - التذاذ لذت حاصل کرنا
 بی عشق - صامت - بی کھوت - زوایا جمع زاویہ - گوشہ - کلبہا - جمع کلبہ - جھونپڑا - فرانور - لایق - افاضات
 جمع افاضہ - فیض پہونچانا - استغاضات - جمع استغاضہ - فیض حاصل کرنا - عاجله بجلت آینولے - مراد فی الحال -
 آجلہ - آئندہ تاخیر سے آنے والے - مشرفی - دار و بگی - قرغہ - چھار طرف سے جنگل کو گھیر کر در میان میں شکار کرنا

که بدست خود قصد چشم خود کرده ایم و با اولیای دولت مناشیر عطا نیت شرف صدور یافت و به
 عبدالرشید خان حاکم کاشغر که پیوسته مذکر قرب قرابت بود در مراسم کجستی اہتمام داشت سواخ احوال
 نوشته مصحوب کار دانان روان ساختند و در همین ایام کہ آنحضرت در مہات ہالی و لکی اشتغال بطلقت تہ کار
 ظالم و مظلوم ساخته و گرد آوری رضای اینزدی اہتمام داشتند شب چہار شنبہ پانزدہم جمادی الاولیٰ این ال بعد
 از گذشتن دو دانگ بطالع قوس از ستر معلی ماہ جو یک بیگم زندگانی متولد شد آنحضرت نام او را محمد کلیم نهادند و
 چون بعضی تاریخ این مولود را ابوالمفاخر و بعضی ابو القضا ل یافتہ بودند نہر و کینست آن فرزند مقرر شد ابوالب
 شادمانی و مسرت کشادہ مراسم شکر اینزدی بجای آوردند و در جہان نرزدی کی ان مقدمہ دو دان عصمت نیش
 صبیہ جو جوق میرزای خوارزمی فرزند می بوجود آمد نام او سلطان براہیم نهادند و بزودی بنگ عالم قدس متولد
 بود برقی ز آسمان کرم چہ زادن و مردنش بچہ نرزدیک

توجہ موکب مقس حضرت جہانبانی جنبت آشیانی بقصد عمارت مراجعت بدلت و اقبال

در عنقوان زمستان این سال ہجرت آنکلمہ جمعی از فتنہ اندوزان از جانب بیرام خان غیرخان واقع بموقتہ عرض
 حضرت جہانبانی رسانیدہ بودند رفتن بقصد عمارت را بر فتن ہند گستان تقدیم فرمودہ متوجہ بقصد عمارت شدند
 و حکومت کابل را بعلی قلیخان اندرابی تفویض فرمودند و نور پرور و اینزدی قرۃ العین خلافت توتہ الفطر جلالت حضرت
 شاہ ہنشاہی تاغزین بشایعت تشریف سعادت اردانی دشمنند و کلای آنحضرت کہ تنظیم مہات غزنین بود بلوازم نماید
 سرگرم خدمت شدند و چون ریات جلال دغزین پیشتر نہفت فرمودند آن تازہ نہال حدیقہ اقبال مراجعت فرمودہ
 کابل را بہ قدمینت بخش عشرت آباد دولت ساختند بیرام خان کہ خلعت سعادتش طراذرات داشت موکب
 گرامی پادشاہی را از نعمتہای عظمی دستہ آداب شکر بجای آورد و ہادی ملو از اخلص با از سر ساخته بدروغی قند عمار

مناشیر - جمع منشور - فرمان شاہی - کجستی - یگانگی - مصحوب - ہمراہ - مہات - جمع ہمہ مشکل کام -
 ستر معلی - بزرگ بیوی - دو دان - خاندان - صبیہ - لڑکی - آہنگ - ارادہ - موکب - لشکر
 موکب جمع - عنقوان - شروع ہر چیز - تفویض - سپرد کرنا - قرۃ العین - آنکلمہ کی ٹھنڈک -
 جلالت - بزرگی - مشایعت - رخصت کے وقت تھوڑی دور مسافر کو ہونچانا - حدیقہ - باغ -
 حدائق جمع - میمننت - برکت - میامن جمع - ملو - بھرا ہوا -
 فرسخ - کوس -

خسروانی بود حضرت جهانبانی فرمود نمکه حلیمه کو که همراه میرزا میروی یابیش ما میباشی با وجود سبق خدمت درگاه و قوت عنایت بادشاه طویق وفاداری بر بذات صوری مقدم شناخته بعضی رسانند که لائق بحال خود چنان می بینم که درین تاریخ روزهای بیوفائی و تیره و شبهائی تنهائی در خدمت میرزا باشم آنحضرت که محاکم آدم شناسی و میزان حقیقت سنجی بودند حرف وفاداری او را بغایت پسندیدند و با وجود آنکه خدمت حضور او پسندیدند و رخصت دادند و آنچه از لقمه و نفیس برای اخراجات سفر میرزا قرار یافته بود حواله او فرموده پیش میرزا فرستادند و بیک ملوک بان نسبتی که داشت از چند منزل برگشته بملازمست رسید و بر فراطرکته دان بغایت ناپسندیده آمد و با قبول صورتیکه داشت مرد و نظر باشد و میرزا از راه دریای سند بته رفت و از آنجا بقصد شتافت و سه رج دریافت و در پانزدهم ماه ذی الحجه در نمان سال نهضت و چارلیک گویان اجابت دعوه حق نموده محل عدم بست چون سلسله سخن میرزا کامران در هم نوردیده آمد اکنون بسر مقصود شتافت تخریر می رود که چون موضع بگرام که پیشاور شهرت دارد مورد خیام نصرت شد قلعه آنجا را افغانان بدینا ویران ساخته بودند مقرر شد که قلعه را تعمیر نموده و جمعی از دولت خواهان را نگذاشته بجانب کابل منصفت فرمایند که مرا تمام این قلعه مفتدم فتح دهند و شانتست و امر که مشتاق کابل بودند نیز استغف که آنچه چه در اینجا توفیقی واقع شود حضرت جهانبانی تو جهات پادشاهانه برین کار گماشته در اندک فرصتی آن قلعه سعادت اساس را تعمیر فرمودند پهلوان دوست میر بر حکم عالی مرچلههارا جمع اقمست نمود و بزودی صورت اتمام پذیرفت و سکندر خان و زبک را اجراست آن گذارشته خود بدولت و اقبال متوجه کابل شدند و بعد از آن افغانان هجوم عظیم بران قلعه در آوردند سکندر خان داد مروانگی و قلعه داری داد و افغانان بی بهره پریشان گشتند و چون اوایل سال نصد و شصت یک کابل بفرقدوم بادشاهی رونق تازه یافت و مخدرات تحقق عصمت بشرف ملازمست امتیاز یافته مبارکها دیها فرمودند آنحضرت بر زبان اقدس را ندید که مبارکبادی آمدن و دیدن یکدیگر بجای خود است اما قاضی میرزا کامران مبارکباد ندارد

فرطه - زیادتی - صوری - ظاهری - محاکم - کسوٹی - لیبیک - بین تیری خدمت بین حاضر هون - اجابت - قبول کرنا - دعوت - بلانا - محل - کجاوه - مورد - اترنے کی جگہ - خیام - جمع - خیمه - ثنبو - افغانان - یعنی سلیم شاهی - بدنہا - بد ذات - منصفت - کوچ کرنا - اساس - بنیاد - اسس - جمع - مرچلهها - جمع مرچل - مورچہ - بے بهره - بنے بغیب - قمر - دہ پہ - مخدرات - جمع مخدر - پردانشین عورت - تحقق - پرده - عصمت - پارسائی -

آرزو پیش میرزا کامران فرستادند میرزا چون نامه احوال و محضر مکافات احوال خود را مطالعه نمود گفته فرستاد که همین مردم کلدوز
 بر قتل من مکر کرده اند هم ایشان مرا باین روز نشاندند اند حضرت راعرق مهربانی ب حرکت آمده نگذشت که باجم عام حصول
 چندین بوعثت و دواعی حکم بخونریزی او فرمایند قتی دیدم مگر بر میان تامل و تفکر داشتند عاقبت لانا محبت صلحت جم و انام
 در حق او حکم خاص واقع شد و او را از نظر انداختند و محبت اینکار علی دوست باریکی مسیه مخدوم بنام علی شنگشت نامش بود
 اینها خیمه میرزا دارا آمدند میرزا تصور کرد که بقصد کشتن من می آیند ساعت مشقت کشید و دوید علی دوست گفت پسز آهسته باشد
 حکم بر قتل نشده نظر ارب ز برای چیست بر مقتضای عدالت که شما پیش ازین سید علی و جمعی دیگر را ایگناه نایبنا ساخته
 بود و پیشتر خود آن مکافات را بر پهنید میرزا که این سخن شنید حکم آن حضرت را بریده قبول کرد و در از کشتن تا آنکه میل کشیدند
 و مرد و چشم میرزا که دید بان دل نغمه مشقت او بودند از بینش معزول ساختند و این مخلصان فرمان ب رجعت احتیاط
 بیشتر هم پیشتر زدند میرزا بشکر آن جان بخشی دم نزد آنحضرت از عطفوت ذاتی رفته فرموده بیشتر روان شدند
 و بسا سخنان بلند هم افزای بر زبان حقیقت ترجمان گذرانند و این قضیه در اخر نه صد و شصت و تویع آمدن خواهر
 محمد موسی فرخودی تاریخ این قضیه را بیشتر یافته بود و میرزا همان روز کس پیش منم خان فرستاد که میخواهم
 که بهر بابیکه دانی و بهر روشی که توانی بیک ملوک را برای خدمت من از حضرت التماس کنی آنحضرت همان مصلحه
 التماس میرزا را مبذول داشته او را روانه خدمتش ساختند و میرزا کمال توفیقی که باو داشت و دستهای او را گرفته
 بر چشم نایبناهای خود نهاد و این بیت خواند بعبت هر چند که چشم بخت پرده کشیده است به بیناست
 چشمی که بسته روی تو دید بعبت به حضرت جهانبانی بعد ازین ساخته تو صاحب قدس را به بتبینه زمره سیراه چالو به که سنگ
 کرده بودند مصروف داشتند و آن بی سعادتان گردنکش کردن ارادت از قلاوه اطاعت عاقل داشته
 با بهادران نصرت پیشه کارزار کرده بویرانند عدم آواره گشتند و از عساکر اقبال خواهر مهدی قائم جمعی دیگر بیاید
 شهادت سر بلندی یافتند و چون فاطم ازین حدود جمع شد یورش کشید که سالها کمون ضمیر اشراق تویر بودم گشت

ملک

محضر - جسر لوگون کے دستخط جون - مکافات - بدلا - عرق - بالگرگ - دواعی - جمع دواعی یعنی باعث
 جمهور - عام لوگون کا گروہ - انام - لوگ - مشقت کشیدہ - گھونٹہ تاکر - احتضرا ب - بقراری
 چشم خود یعنی اپنی آنکھ سے اسکا عوض و کیو جواری آنکھ بھی اندھی کیجا دے - میل - سلانی - مرد چشم - آنکھوں کی تیلی
 معزول - بیکار - بیشتر - یعنی پہلے نشتر بھی لگا دیا کہ ایسا نور و روشنی باقی رہجا دے - رفته - یعنی روئے رہے
 مبذول - بخشش کیا ہوا - ساتھ - واقعہ - خبر - زمرہ - گروہ - جانو بہہ - ہم سنگر پھر و نکا انبار کے راہ بند کرنا
 قلاوہ - بیکل - عاقل - بیکار - یورش - چڑھائی کمون - ضمیر پوشیدہ دل - اشراق - روشنی - روشن کرنا - تویر کسی چیز کو روشنی دینا

عظمی تو اند بود شمول لتفات انواع شد جمع امرای دولت خواه و دانشوران خیر از پیش موافقت عرض رسانیدند لکن چنانچه
 وعاطفت حضرت جهانبانی و فطرت عالی و عطفوت والا همین تقاضا میکنند که انانان بزرگ در درگاه علی طایسان عفو
 پوشد اما عاقبت اندیشی و کار فرمودن حرم مقتضی آنست که ستیزه کار مردم آزار را بر سر امرای اعمال رسانند تا گردن شتر است
 او از چهره سلامت عالمیان براف رود شایسته دور اندیشی و دور بینی آنست که آسایش ظاهری یکی را که بخواه باشد
 بر آسایش چندین خلایق که بشرت دولت خواهی اختصاص داشته باشد نگزینند اگر جهت جبر خاطر شکسته دلان و
 اندمال جراحت سینه ریشان نقش ناسطلمی از نگارخانه عالم محوسازند و دیوار عدالت را بر آن احتمال خصوصاً در ضمن آن
 اصلاح هزاران کار مند برچ باشد هر آینه محوساختن این صورت بطلان مطابق رضای بزدی و موافق نظام کل خواهد بود
 آنقدر کفران نعمت و طغیان فتنه نشده است که بامید بهبود بان بجال و پرواخته کرده مانا کرده انکار کند کار از انداز
 گذشته نظاقها طاق شده لائق بجال خلایق آنست که اورا مسافر ملک عدم باید ساخت تا مطلق خدا از بزرگواران بجا نیاید تا زمانه
 او سیاه ترنگر و دود چرتی دیدر یگند که از آشوب بن شهر بر نفس فتنه شربت اموال خلایق در معرض نسیب غارت عاقلان است و در غرض
 ناموس عالمیان بباد فتنه رفته و جان چندین مردم خاک بهاگشته و جوهر اخلاص که زیور اعناق زمره خواص است در غبار
 آشوب ناپدید شد اکنون مصلح وقت است که اینچنین کسی را از چنگال دیبال بن عقوبات خلاصی نه بخشیده خلایق را
 و زطل معدلت آسایش بخشند حضرت جهانبانی نظر بر حکمت و مصلحت مسبب الاسباب نداخته درین امر اقدام نمیرمودند که
 آن مبدع جهان آرای با وجود قدرت کامله چون چنین بشری را بقانما یا البتہ بینی بر غرضی و مصلحتی است و با این همه باریک بینی
 نضاح حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی منظور نظر حقیقت بین بوده قرار بر ارتکاب این معنی نمیدادند اما آواز از آنجا که انواع
 خونریزی و فتنه انگیزی از آن سفاک مبیاک دیده بودند مکرر در مجلس خود اتمام واجتہاد نمودند و درین باب اتفاقاً کرده بجلالت
 مفتیان سبیل و محضر با خط اکابر دین و دولت و اعظم ملک ملت مرتب ساخته نظر اقدس در آورند حضرت جهانبانی

رافت - ذم دلی - فطرت - پیدایش طلیسان - چادر - حزم - احتیاط - ستیزه کار لرطاکا - دشمن - جبر لونی چیز
 باندنفا - اندمال - زخم کابھونا - ریش - زخم - اختلال - خلل - پانا - هر آئینه البتہ - صورت بطلان - نقش باطل یعنی
 کاران طغیان - ظلم - لطا قها - طاق یعنی چپکے کر کے سٹھ چید ہو چکے اب کاران کا ظلم اٹھانے کی طاقت نہیں رہی -
 نہیب - نوٹ - غارت - عرض ناموس - آبرو - اعناق - جمع عنق - گردن - زمره - گروه - ظل - سایہ -
 مبدع - بے نمونہ بنانے والا - ارتکاب - عمل بین لانا - سفاک - خونریز - اجتہاد - کوشش کرنا -
 استفتاب - فتویٰ طلب کرنا - سجلات - جمع سبیل - نمبر - مفتی - فتوے دینے والا - مستجل - ہمہ کیسا ہوا -
 ملت - مذہب - طریقہ -

عرضه داشتی ارسال داشت و هر چند میرزا تاجبیر با انگیزت که شاید لگدان را در وقتند اندازی با خود متفق سازد صورت
 نیست و از بد رفتن خاطرش آرمیده بود که مفری نداشت و نیز از حراست این قوم و از ماندگی خویش بد رفتن
 را دشوار میدانست ناچار بهمت در سمره ای این گروه بسته روزگار میگذرانید و پیداست که دولتی را که تا ناید
 این دوی آرایش دهد و حمایت کنی نگاهبانی نماید بدخواه تیره رای هراندیشته که در حق او نماید خاصه و خائب گشته
 ورنحال ابد فروماند و هر چه از سود خود اندیشد زیان بیند و مصداق اینحال احوال میرزا کامران است چنانچه مجله
 گزارش یافت و چون ایچی سلطان آدم حقیقت حال را بموقف عرض رسانید یورش هندوستان تا ولایت لگدان
 مصمم شد و خواجه جلال الدین محمود را بجزاست و حکومت ولایت کابل فرستاده خود بدولت و اقبال هفتاد و نود
 و حضرت شاهنشاهی را برای تمثیت مهمات صوری و معنوی و مینت دینی و دنیوی همراه موکب والا گرفتند و کمر همت
 بر میان بهمت بستند که کامیرزا کامران را بانجام رسانند و عالم را از شور و شر او امین سازند و چون اعلام نصرت اعتمام
 بجد و دسترسید قاضی حامد را که قاضی اردوی ظفر قرین بود پیش سلطان آدم فرستادند که پایه قدرادر اباد را که
 بساط بوس سر بلند گرداند و میرزا نیز نصالح و مواعظ هوشمندانه که رنگ خلافت و شقاق از آئینه دل او بزوداید خاطر
 نشان سازد و بعد از آنکه رایات اقبال از آب سندی عبور فرمود اثری از سلطان آدم نپنهور نیامد همانا که اندیشها
 زمینداران نا صواب پیرامون خاطر او میگشت آن حضرت منعم خان را پیش او فرستادند که سخنان و لایزال
 نمود و به پیشتر بکلامت آورد و میرزا نیز سخنی چند که راهبر سعادت او بود رساند و مکنونات ضمائر ایشان را از چهره
 حال تفرس نموده و حقیقت خبیات سراسر را معروض دارد و منعم خان رفته کارنامه دانش خود نپنهور آورد و بعد از
 انسون و افسانه سلطان آدم میرزا را همراه خود در نواحی پربانه بدولت زمین بوس شرف امتیاز یافت و آنحضرت
 شب رازنده داشته انجن آرای عشرت شدند و میرزا کامران با وجود چندین جرم که هر یکی مستوجب عقوبت

مفر - جاے پناه - بد رفتن - یعنی بجاگفتن سے بیچھ چکا تھا - حراست - نگهبانی - و ماندگی - عاجزی - پیدا است یہ ظاہر ہے
 تا ناید - بد کردنا - تیره - رائے سیاہ دل خاصه خائب خوار و بے نصیب - نکال آید همیشه کا عذاب - یورش - ٹچھائی
 تمثیت - ہماری کرنا - مهمات - جمع ہم - مشکل کام - اعلام - جمع - جھنڈا جیسے - رایت - نصرت - اعتصام - فتحمدی کو مضبوط
 پکڑنے والا مواعظ - جمع مواعظ نصیحت - شقاق - مخالفت ہرمانا - تحقیق - پیرامون - آس پاس -
 مکنون بھید - تفرس بھانپ لینا -
 خبیات - جمع خبیہ - پوشیدہ -
 سراسر - جمع سریرہ - باطن -

و غالب خان و ابدال کو که جمعی دیگر از ارباب بار یافتاس روزگار که نامهای اینها نبوده به چون کردار حق ناشناسان
 و اندیشه کافر نعمتان بر صواب نیست و عاقبت و خیم دار در هر چایین گروه را پیش آنکه آنچه اعمال ایشان بود میرزا از
 بد سلوک این گروه بیدانش آزرده بود و همواره در خلوت شاه بدایغ را که تحریص و ترغیب و آرامدن کرده بود و سرزنش
 کردی و چون سلیم خان خاطر از مهات پنجاب جمع کرده بجانب دلی روان شد میرزا را که چشم نگاه میداشتند و سپیده لاله
 رخصت میکرد و صورت نمی بست بموا عید نادرست همراه گرفته روان شد باندیشه آنکه در سیکه از قلع حصینه بند و ستان
 مقید سازد میرزا از کمک مایوس و از رخصت نا امید چون دانست که حال حسیت اندیشه گریختن بخود قرار داد و
 جوگی نغان را که از مستمران میرزا بود پیش راجه بگو که در دوازه کردی و چپواره بود فرستاده در استخلاص و استعانت زو
 و او فرستاده را بشا لیکگی پیش آمد و پناه به میرزا قرار داد و وزیکه سلیم از آب ما چپواره گذشت میرزا در جامه
 خواب خود یوسف آفتابچی را گذاشته بیابا سعید قرار داد که تا زمان دراز چینی میخوانده باشی تا مردم میدانند که
 میرزا در خواب است و خود تغییر لباس داده و برقع بر روی انگنده از طرف سر برده بدر فرشته مامن قرار داد تا یافت
 و راجه او را باین لائق دید و چون خبر آمدن لشکر بلفحص میرزا شنید پیش راجه بگور که دران نواحی حکم ترین محال بود
 فرستاد و وزیر بواسطه هراس از دشمنان خود میرزا را بفرستاده بجانب چپو دروان ساخت و راجه جمو را زور اندیشهای
 زمینداران میرزا را نگذاشت که بولایت او در آید میرزا سراسیمه و سرگردان متوجه ولایت مانگوت شد و نزدیک بود
 که آنجا گرفتار گردد و باز تغییر وضع کرده در لباس زنان به همراهی افغانی که اسب جلاب بود بجانب کابل روان شد و
 باندیشهای ناصواب سلطان آدم لکر را دید که شاید این جماعه را بخود متفق ساخته کارنا ساختنی از پیش برود او
 دو لخواهی دیگر را منظور داشته بطالفت الحیل میرزا را پیش خود نگاهداشت و عرضه داشت بدگاه معلی فرستاد
 و میرزا نیز چون علامات نوبیدی از چهره احوالین الوس مشاهده نمود ناگزیر براه گریخت شتافته از راه احتیاط

کردار - حرکت - کام - و خیم - خراب - تحریص - آماده کرنا - سرزنش - ملامت - چشم نگاه - یعنی قید کیا کرد یکی بجهت حق
 قلع حصینه - قلعجات مضبوط - در زدن - دروازه بجانا - کندپی بلانا - استخلاص - چپوژانا - استعانت بدو چاهنا
 مامن - امن کی جگه - لفحص - تلاش کرنا - خود بدرقه داده - آپ همراه ہوکر - سراسیمه - بدیشان -
 اسب جلاب گھوڑے لانے والا - لطالفت الحیل - باریک حیل - عرضه داشت - عرضی -
 معلی - بزرگ -
 الوس - قوم جو ایک نسل ہوں -
 گریخت - مکاری - چالاکی -

خواب

کہ امثال این امور دران اندر لاج یا بدام برای سر انجام سخن در نشیب و فراز آن شدن ناگزیر سخن آرائی است بر سماع
 مستمعان این سواد غیبی کہ ہر یکی ازان واعظ منا بر قدس است پوشیدہ نما ند کہ چون میرزا کا مران دران سحر گاہ
 کہ در پیش بدایع شکست یافته ہزاران ہنگ و پوی خود را از تیغ گزاران صفت شکن خلاص ساختہ بدر زنت و بگر
 بخود قرار بودن ندا و ادتہا ہی خود کہ نتیجہ حق ناشناسی است با وجود چندین اوبار ہا کہ ہر یکی ہادی شاہراہ سعادت
 تواند بود و خود را بلامت انجامین خدیو ہر ہر بان بسیار بخش فرسایند و درین ہنگام کہ باستی گردناست و پیشانی
 بر چہرہ حال و نہ نشست و بوسیہ عجز خجالت خود را ہستان بوس مشرف ساختہ تدارک تقصیرات نمود از بخت و از گون
 متوجہ ہندوستان شد کہ پیش سلیم خان پسر شیرخان کہ بفران نعمت ذاتی از بادیہ غفلت و سر جوش غرور آشفتہ دماغ بود رفتہ ملک
 اوبار خود آورد و سبحان اللہ چہ عقلست اینکہ بدین جانی خود رجوع کرد و چندین دوست بزرگوار تباہ ساز و خوار بہا بخود
 قرار دادہ پیش آورد و خود ہا کہ بد گوری او باولی نعمت خود ستیزہ کاری نماید کہ تو ما ہی سخن آنکہ اندیشہا بہ نادر
 میرزا را برین آورد و با معدوی را ہندوستان گرفت و از لواحق خیر شاہ بدایع خان را پیش سلیم خان
 فرستاد و او در لواحق قصبہ بن از قصبات پنجاب بود فرستادہ آنجا رسید و اداعے رسالت نمود و سلیم خان
 اشباح مرام میرزا از حوصلہ خویش افزون دانستہ مدارای پیش گرفت و جزوی خرچ مصحوب او دران خست
 و قرار داد کہ در بہان حد و دہوہ انتظار بر نہد کہ ملک از دہنال میفرستم و خزینہ تعیین میکنم ہنوز فرستادہ نہ رسیدہ بود کہ
 علی محمد اسپ را نیز پیش سلیم خان روانہ کرد و بعد از درازی سخن کہ کوتہی ازان لائق چون میرزا ہچار کہ وہی بن سید
 پسر خود آواز خان و مولانا عبد اللہ سلطان پوری و جمعی از امرار با استقبال فرستاد و بر شہی کہ لائق دشمنان و سرگان
 در گاہ نہا شد میرزا ہی نا عاقبت اندیش بان وضع آن سرگروہ افغانان را دریافت ہر امان میرزا با باکو چک بود
 و ملا شافعی و بابا سعید قباچ و شاہ بدایع و عالم شاہ و رحمان قلی خان و صالح دیوانہ و حاجی یوسف و علی محمد و قریب

اندرج - درج ہوتا - ناگزیر سخن آرائی - بات کی درستی کے لیے موزوں ہے - مستمع - سننے والا - منابر - جمع منبر -
 تگ و پو - دوڑ دھوپ - تیغ گزار - تلوار مارنے والا - خلاص - چھٹکارہ - ادبار - بربختی - ہادی - رہنما -
 خدیو - بادشاہ - دائر گون - اونڈھا - کفران نعمت - احسان فراموشی - سر جوش - اُبال - اشباح حجاب
 کرنا - مرام - مقصد - مدارائی - ظاہری نشلی و تفضی و صلح کیونکہ سلیم خان خدا سے چاہتا تھا کہ یہ اپنے بھائی ہمایون کا
 دشمن جان رہے بروشی کہ لائق بیگانہ مران کو کتوں و دشمنوں سے بہتر طریقہ سے بادشاہ سے ملایا -
 مصحوب - ہمراہ -
 دہنال - پیچھے -

موجب عالی بودند و چار شده جمیع اموال و اسباب او نصیب باین دولت مند ان گشت و خود خرمی گریخت و در اثنای
 زود گیر و تاخت و تاراج و کلاسی سلطان آدم ککر که سر و سر دار گروہ کلران بودہ عرضہ داشت اورا آورده شرف
 بار عزت یافتند و شمول آنکه میرزا کا مران پریشان و سرگردان باین حد و آمدہ است و مرا کہ ہوا می دولتخواہی
 در سیرت نمی خواہم کہ میرزا در آوارگی اوقات بسیر برداگر اینچہ و مخیم مساوات اقبال گردد اورا بشرف بساط بوس
 مشرف ساختہ محبت تدارک جرائم گذشتہ ملازم عقبہ دولت گردانم و خود نیز لوازم بندگی بجای آرم بپوشیدہ
 نما ند کہ کلران را اطوائت بسیار است و در بامین آب بہت و سند توطن دارند و زمان سلطان زین العابدین کشمیری
 ملک کہ نام از امرای غزنین کہ بجاکم کابل نسبتی داشت آمدہ بزور این جلال از تصرف کشمیر بیان گرفت و بعد از ملک کلان
 پسر او جامی پدر شد و بعد از او پسر او بی نام کلانی اولوس خود یافت و بعد از او تاراظم قبیلہ بخوشد اورا بشیر خان افغان
 و سلیم خان پسرش منازعت عظیم روی نمود و او خود را از منتسبان این دو دمان میدانست چہ در زمانیکہ حضرت
 گیتی خانی فرودس مکانی تسخیر ہندوستان فرمودہ بودند و ملازمہت حضرت آمدہ و خدمات شایستہ بتقدیم رسانیدہ بود
 علی الخصوص در جنگ راناسا کا جانفشانی نمودہ و اورا دو پسر بود سلطان سارنگ و سلطان آدم و بعد از
 سارنگ کلانی آن گروہ بسطان آدم رسید و پسران سارنگ کمال خان و سعید خان ککر متابعی بنفاق میکردند
 القصد مقارن ایلچی سلطان آدم ککر جو کی خان کہ از خدمت گزاران میرزا کا مران بود زمین بوس نمودہ عرضہ داشت
 میرزا شتملہ چرب ز بانہامی بی بی تہ گذرانید محرابین مجبوعہ ہوشمندی ابو الفضل کہ مباشرتہ سواد اقامت این زمان
 گرامی ست جوہر عمت و شرح احوال نشر اخبار دولت پیرا حضرت شاہ ہنشاہی بستہ و از جہت سیرانی تشنہ لبان
 این داستان گرامی از آدم تا ایندم کہ عمدہ و بعد عالم است از سلسلہ علیہ این دو دمان خلافت بطفیل سے آرد
 بجملی از نامی میرزا کا مران و نزول مکافات یافتن او از کردار خودش ناگزیر است اگر چہ این شکر فنامہ را پایہ بلندتر است

و خلاصہ

دو چار شدن - سامنے پڑ جانا - زود گیر - مار پیٹ پلڑو حکٹ - تاخت و تاراج - لوٹ مار بار - حضوری تدارک - ظانی
 جرائم - جمع جریمہ - گناہ - عقبہ - چوکٹ - بھٹ - دیا سے سدھ کی شاخ ہے - جا سے پدر - یعنی بجا سے پدر -
 منازعت - لڑائی جھگڑا کرنا - منتسب - نسبت کیا گیا - دو دمان - خاندان - کلانی - سرداری -
 نفاق - دور دی - بے تہ - بے اصل - مباشرتہ - کارکن - تسوید - کھنبا - نشر - ظاہر کرنا - پھیلانا - مکافات - بدلہ
 کردار - کام - حرکت -
 ناگزیر - لاچار ی -
 شکر فنامہ - عمدہ کتاب -

سجد و در نه که موصیست از مواضع و کشای کابل بهرم شکار سوار شده بودند کسب تقدیر از اسپ جدا شدند عنده مقدس
آنحضرت آزر دگی تمام در یافت از آنجا که بهوشندی قرین دولت و ارجمندیست از روی حزم و عاقبت اندیشی نشور
طلب حضرت شاهنشاهی عزادار فرمودند و بقدر مهمت آثار آن قدسی نزد که جمیع سعادات در تقدش اقلیه
نموده اند عنقرودی آنحضرت را کمال صحت عاقبت کرامت شد

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشنایی به بنگش و تادیب

گردنکشان و لواهی عزیمت افراختن بهندوستان و بهر سمت آوردن میرزا

کامران و مراجعت بکابل و دیگر سواخ

در زمستان او احوال نهند و پنجاه ونه حضرت جهانبانی را عزیمت بنگش رو میهم گشت که آن حد و ولایت
کابل قشلاق گرم سیرست و در ضمن این تنبیه سرکشان آن دیار و تقویت لشکر فیر و زنی اثر نیز مطوی ضمنییر جهانکشان
بوده بهر دست خجستگی و فرزندگی مورد فتوحات غیبی مظهر کمالات ازلی شاهنشاهی را درین پوریش دولت افزای
چون اقبال قرین خود ساخته بجانب گردیز و بنگش نهضت فرمودند و طوائف افغانان متمر و تنبیه و تادیب شایسته
یا فتند و اموال و اسباب بدست سپاه نصرت اقران افتاد و اول قبیله که بتاخت رفت قبیله افغانان عبدالرحمانی
و آخر افغانان بر مرز پدید بود و فتح شاه افغان که از محق و نادانی گمان دانائی برخوردار کرده در اضلال گمراهان بود
و از صدایات افواج قاهره بادشاهی فرار نموده با جمعیت خود بدر میرفت بمنعم خان و جمعی کشیر که از جلال آباد متوجه

تادیب

عنقرودی - یعنی جسم - ارجمندی - قیستی - حزم - احتیاط - منشور - فرمان شاهی - اصدار - صادر کرنا - نزاو - نسل - تعبیه پوشیده
کرنا - تادیب - سزا دینا - لواجهتدا - غزیمت - اراده - سواخ - جمع ساخته - داقه - اچھا - مصمم - مضبوط -
قشلاق و قشلاق - گرم جاگه - مطوی - طے کیا ہوا یعنی پیشا ہوا - مورد فتوحات - یعنی جہان ان غیب سے
فتوح آتی ہیں - پوریش - چڑھائی - طوائف - جمع طائفہ - گزردہ -
متمر و - سرکش - قبیلہ - خانان -
بتاخت رفت - لٹ گیا - لڑا تاراج - رفت عمدہ تھا -
اضلال - گمراہ کرنا - صدمہ - تھپڑ دھکے کھانا -

نصفت و معدلت بسپرد و بالتصال معنوی اکتفا فرمودہ ازدوری صورتی لول خاطر نباشد ہر آئینہ آن ذات بدیع
گوہر کیلئے خلقت تو اند بود و چون جلال صفات مذکورہ زلوحہ پیشانی منظون بل متیقن بود در او اسل سال
نہ صد و پنجاہ و نہ ہلالی حضرت شاہنشاہی را بدولت و سعادت بغزین فرستادند انکہ خان و خواجہ جلال الدین
محمود و تمام ملازمان میرزا ہندال درین یورش مسعود ملتزم رکاب ولت اعتصام بودند سررشتہ سر انجام جمع ہما
صورتی برای رزین خواجہ مفوض بود مدت شش ماہ با گاہی و شادمانی گذرانیدند و چون پیشوا کی صورت
و معنی از ناصیہ اقبال ظاہر و لائح بود ہمدارہ اعمال پسندیدہ و خصال ستودہ کہ در سن بزرگی از سال خوردان جہان پید
پدید نیاید از ان جوان بخت فرخندہ طالع بظہور سے آمد و پیوستہ بہ نیت درست از حق پرستی گرد و ہامی گشتند
و ہمدارہ در گرد آوری پراگندہ و لان سلسلہ صورت توجہ عالی می گماشتند و پیوستہ در استہ ضمای طائفہ کہ در شہرستان
تخرید تصرف عظیم داشتہ در تہذیب حلاق و شناخت این دو کما جہاد بر بستہ راہ فقر و فاقہ پیش گرفته اند و از رحمت
و الم و مدح و ذم اہل عالم کیسوشدہ معاملہ خود را با یکتای بی ہمتا درست کردہ اند آہنگ میفرمودند و غزین را از ان
با با بلاس از مجذوبان حق شناس مستغرق بجز شہود و امحوا استغراق بودہ در کج غفلت و زادیہ خمول بسپرد
مگر بریدین او تو جہ میفرمودند و آن راست بین کارخانہ کفقدیس پیشوا می صورت و معنی از سواطع پیشانی مطالعہ
نمودہ ببادشاہی ظاہر و باطن نہنیتہامی فرمودند و بشار تہامی طول بقا و فرودہ ہامی علوم را تب میداد و چون خاطر
اقدس زسیر و تنہرات بوقلمون و نصارت ہامی گوناگون کمال نبساط و نشاط شکار غزین نزدیک بود کہ فراغ یا بجزوب
اشارت حضرت جہانبا نی جنت آشیانی بمستقر جاہ و جلال بدولت و سعادت مراجعت فرمودند و سب طلب آنکہ حضرت جہانبا
پیوستہ در کابل انتظام بخش ہما ت بود و اوقات گرمی تقسیم و توزیع فرمودہ لکن از روز و شب ببطالت و تعطیل مصروف گشتند
و با وجود ادخشی و دلجوئی شکستہ دلان و سائر کار و بار سلطنت بملاطہ مزیشوق و نبساط بوشیرکار نیز توجہ میدادند روزی

نصفت و معدلت - الضان - طریق بسپرد - راو طے کرے - اتصال معنوی - باطنی میل - یکتا - اکیلا - ایک عدد - یون ہی
و دتا دستا و ہفتادتا جیسے آدمی یک نفر و گویا کیراس - جلال - جمع جلیلیہ - بزرگی - منظون - گمان کیا ہوا متیقن یقین کیا گیا
ملتزم - ساتھی - رزین - مضبوط - مفوض - بسپرد - لائح - ظاہر گردل گشتن - دل خوش کرنا - تخرید تہامی را
تہذیب - پاک کرنا - الم - تکمہ - مدح - تعریف - ذم - برائی - ہوتا یکساں - ش - آہنگ ارادہ مجذوب - جو عالم بالائی طرت جذب
ہو گیا - مستغرق بجز شہود - دیدار کے دریا میں ڈوبا ہوا - محو - شاپا ہوا - خمول - گناہی - سواطع - جمع سواطع - بلند -
بوقلمون - دھوپ چھاؤں رنگ بزرگ - نصارت - تازگی - توزیع - باٹنا -
بطالت - بیکاری - راگمان -

تھی غریب کہ مقدمہ فتوحات تو انشد میسر کرد ازین سرزمین نظر آئین و دست کام مراجعت نمودہ بمنزل بسود و رود
 اقبال فرمودند و چون بقین پیوست کہ میرزا بجا لیکہ منوارنا سپاسان حق ناشناس تو اندو بود بر آمدہ متوجہ بہستان
 شدہ است حضرت جہانبانی از ان منزل بسعدت کوچ فرمودہ بہ باغ صفا کہ بہا چین آرایش طرب با فرمای خواطر
 و صفا بخش نگارستان بو اطن گفت نزم افزوز مجلس جاہ و جلال گشتند چون ایام شگوفہ بود و آغاز کو کوبہ بہار
 و طراوت خیابان و لطائف جو بہار گرہ کشای ضما رجمعی از مخصوصان را بسیر کردگی علی قلی اندرابی بدرالملک
 کابل فرستادند کہ آن شگوفہ بہارستان اقبال یعنی حضرت شاہ ہنشاہی را با اتفاق مخدرات متق عصمت و مطرت
 سمراتقا و عفت بجنور اقدس آورند تا بوسیلہ مشاہدہ بدائع نوبہار و مطالعہ صحائف گلزار بسیر اپردہ شناخت
 نقشبند ازلی محرم گشتہ اساس شکر تمہید و ہند در اندک فرصتی حضرت رفیع الدرجات محفوف حضور و سرور
 و رود سعادت فرمودند و آنحضرت شکر مواہب نامتناہی کہ مستجلب ید الخیر من حقیقی ست بجا می آرد وند و بعد از
 بسط بساط انبساط و افراط شوق عنان توجہ منطف دشتہ بسعودترین ساعتی بدرالملک کابل نزول اقبال فرمودند

توجہ حضرت شاہ ہنشاہی غزنین و آن سرزمین را نزول اجلال و ترفیع آسمانی بخشیدن

چون حضرت جہانبانی روز بروز لائحہ رشد و کاروانی از ناصیہ اقبال حضرت شاہ ہنشاہی در افزونی ہی یافتند
 درین ولاکہ زمان آسایش روزگار بود رای جہان آرای بمجبل لہام ربانی این تقاضا فرمود کہ آن نوباوہ
 چمن خلافت را بظاہر روزی چند از خود جہانی تجویز فرمائید تا ہم عیار بزرگی این گوہر والا گرفتہ آید و ہم فراخی حوصلہ
 سپہر دست معلوم نگنان شود و ہم در آداب فرمانروائی و رزقش بہر سجدہ در ہنگام صفر سن و آنگاہ در ایام جدائی
 ہر کہ ہوشمندی را پیشرو خود ساختہ و جمیع اطوار سلوک بزرگانہ نماید و بزرگی خود را منظور داشتہ بخردان مسکینان را بقی

دوست کام - مراد کے موافق جو دست چاہتے ہیں - طرب - خوشی - بو اطن جمع بلن - دل - ایام شگوفہ - فصل بہار -
 کو کوبہ - نشان سواری بادشاہ - خیابان - کیاری - جو بہار - نمر - ضما ر - جمع ضمیر - دل - مخدرات جمع مخدرات
 پردہ نشین عورت - متق و سمراتقا - سر اپردہ - عصمت و عفت - پرہیزگاری - مطرات - جمع مطرہ - پاکیزہ عورت
 مشاہدہ و مطالعہ - دیکھنا - بدائع - جمع بدیع - کیا ب چیز - صحائف - جمع صحیفہ کتاب - محفوف - سب طرف
 احاطہ کیے ہوئے - مستجلب - کھینچ لانے والا -
 لائحہ - روشنی -
 نوباوہ - تازہ میوہ - عیار - جو ہر چوکسوئی پر لیا جاتا ہے -

که درین طائفه پنهان میگردد و اسباب تفرقه را آماده بسیار و بدست می افتد و هم بخی آشوب منافقان و دیگر برکنده می آید حضرت جهانبانی را این رای تو نیز نمود و این شوق را بر مراجعت رحجان داده بیدر قه فتح و نصرت سوار سمند دولت و اقبال شدند که ناگهانی بر سر قباک ارباب ضلال بخیته غبار داد و بار بر مفارق اعدا افشا نمود جمعی از بهادران متهور و تیغ گزاران جبرائیل محمدخان جلاز و سلطان محمد فریق و شیخ بهلول و شاه قلی نارنجی را با شلیقی سلطان حسین خان مقرر فرمودند که پیشرو گردند و در آن شب هجرت بقدر هر دوتی داشت و راه دور بود و بجهت آسایش خیم و چشم در میان راه فرود آمدند و سحرگاه بدولت سوار شده متوجه گشتند چون قباکل جا بجا پرانگنده فرود آمدند بود معلوم نمیشد که میرزا و بر کدام قبیله باشد وراثتی این ترد و ما هم علی قلی خان و باباختری که از جانب میرزا کا مران پیش ملک محمد مراد می رفتند بدست اولیای دولت افتادند از احوال میرزا استفسار نمودند که در کدام قبیله است ما هم علی سائلان را در غلط انداخته غیر قبیله که میرزا در آنجا بود نشان داد و با گفت او ترسیده است نمیدانند که چه میگوید میرزا در فلان قبیله است و من سرگروه میم در اول صبح صادق صادق پیش روان موکب دولت بنوا حی آن قبیله رسیده است و تاریخ پرداخته و جمع کثیر را بوحشت آباد عدم فرستادند زن و فرزند آن قوم فتنه نهادار بند کردند و خیمه که میرزا بخواه رفته بود چندی از بهادران در آمدند و شاه قلیخان نارنجی از مدعیان این معنی است که در آینده آن خیمه من بودم و دو کس در آن خیمه بوده اند یکی بدست افتاد و دیگر بصدقه تمام خود را بیرون انداخت چون پر تو صبح در پرده در می آمد ظاهر شد که بدست افتاده بیک ملک است که میرزا را باورابطه نظری بود و چندی از افغانان او باش مثل شیخ یوسف کرمانی و ملک سنگی و چندین دیگر جنگ ایستادند و خاک سبائی بر روزگار خود کرده و روبرو زنهادند و اسباب اموال بدست اولیای دولت افتاد و پیشتر از آنکه رایات اقبال برسد فتح چنین روی داد و میرزا بخود بدون آن حد و نداده متوجه هندوستان شد و چون خاطر اثر از تادیل بل تدر و تنبیه ارباب عصیان فراغ یافت و بنایت این روی

طائفه - گروه تفرقه پرانگندگی - منافق - دل مین دشمنی او ظاهرین دوستی رکهنه والا - بدرقه - همراه - سمند - تیسر - گله - ارباب ضلال - گمراه لوگ - او بار - بختی مفارق جمع مفرق - متهور - بهت بهادر - با شلیقی - سرداری - خدمت چشم - لشکر نوکر چاکر - استفسار - پوچنا - سائل - پوچنه والا - پیش روان موکب - لشکر که هر اول و مقدمه نواحی - جمع ناحیه - رابطه نظری - تعلق عاشقی - او باش - جمع بوش - بدعاش تادیب - بنزدینا - ترمود - سرکشی -

چگونه راستی خواهد نمود بنام خود و لا ولینت پاک و نیت درست این بزرگ صورت و معنی را و با جمله بزرگی و سخنی
 از طرز ماند بود و نوشت و عاقبت آن حضرت میدرخشید آنچه بزرگان تجربه آموزی فکری و نظر در یابند و بدست آرند
 این پرورش یافته نظر اندی را با دینی توجه در بدیهه میسر بود و بدانش حکمت که آموزندگان و درش کنندگان
 را بدشواری نرسد این مظهر غرائب قدرت را بی تا مل و تفکر دست میداد و حکمت بالغه
 ازین نور با صره خلافت چشم امید روزگار را روشن میساخت و بر استقامت طبع و متانت و دانش این
 نور پروردگمی نشان خوان بود تا هنگام ظهور خلافت در مظهر و مکالمات متنوعه محتجب و مخفی بود و همواره درین صحن
 بهنوی و حرز آئی از وصمت کرد و کید بدخواهان امین نیست می کردند

عزیمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بهسود بر سر قبائل افغانان که کمینگاه فتنه

میرزا کامران بود و فرار او به هندوستان

چون در موضع بهسود موسم زمستان با خبر رسید وصولت سر بابانتهای پوست و معلوم شد که میرزا کامران با بعد
 در قبائل افغانان بسیر میبرد اکثر امرا برین شدند که اکنون میرزا را قوت مقاومت و قدرت منازعت مانده مناز
 دولت آنست که جمعی از مخلصان درگاه و جانسپاران کاروان را گذاشته عثمان مراجعت بصوب کابل معطوف
 سازند و فرقه از دور بنیان بساط قرب معروض میداشتند که چون هوا بار و با اعتدال نهاده اگر رایات نصرت
 ارتفاع نصرت یابد و قبائل افغانان تباخت و تاراج روند هر آنکه مصلحت وقت خواهد بود و تا این گروه بدان پیش
 که میرزای فتنه و فسادند تنبیه بر اهل نیابند بصوب کابل توجه فرمودن از اصلاح اقبال دورست هم میرزا کامران

- طینت - سرشت - ماند و بود - رهناسنا - بدیهه بی غور و فکر - مظهر - جاس فلور - غرائب - جمع غریب - عجیب -
- حکمت بالغه - پوزی حکمت - استقامت - سیدها هونا - متانت - مضبوطی - مظاهر - جمع مظهر - مکامن جمع کن
- جاس پوشیدگی - متنوعه - طرح طرح محتجب و مخفی - پوشیده - حصن - قلعه - حرز - پناه - وصمت - عیب -
- قبائل - جمع قبیله - کنبه - کمینگاه - گهات کی جگه - وصولت - حمله و هیبت -
- مقاومت - مقابله -
- منازعت - لطائی -
- تاخت تاراج کردن - دوژار کر لوط لینا -

چون بحقیقت معامله آگاہی شد سلطنت معنوی در جوش آمد و حکم فرمودند که گردن آنها را چون سگان بسته در تمام لشکر بگردانند و چنان برسند قتل مستند که کس سالان کار دید یا متنبه شده آگشت حیرت در دهان ماندند چون این واقعه بسبح اقدس حضرت جهانبانی رسید خاطر اثرش انبساط عظیم یافت و فرمودند که عنقریب سلطنت عظمی رسیده کامیاب دولت جاودانی می شود و شاه هم خان جلال می گفتم که روزی حضرت جهانبانی بر بنده حکم فرمودند که رفته خبر بیا که آن نونمال بهارستان را قبول چه میکنند و در چه کارند چون رقم دیدیم که بر بسته است راحت آسوده اند و به نونالی آن حضرت بنایت گفتم است و بنا هر خیالی می نماید که بخواب رفته اند و در باطن با مقدسان ملا را علی در گفت و شنودند و دست مبارک ایشان گاه گاه سببش می داری چنانچه از باب شود و در حالت مواجید بنظر میرسد و گاهی برهان حال که اندک از بسیار گفتم آمد از زبان گوهر نشان بنظر می آید که انشا الله سبحانه خلاصه معموره عالم را در حیطه تسخیر در آورم و حاجت مستمندان هفت اقلیم بر آورم خان مذکور کیفیت که چون این حالت مشاهده افتاد و این سخن گوش بهوش رسید فرورفته حیرت شدم و بهستی عظیم در من کار کرد و آنجا نتوانستم استاد گوشه رفته تسخیر بودم چند مرتبه بدستور مذکور فرسائی می فرمودند و در آن ایام وضع پسندیده آنحضرت از کمال دور بینی و بلند فطرت چنان بود که هر گاه کسی از خوشامد گوینان تیره رای که جز سود و زیان خود نشناسد بلکه وجود را در زبان خود و اندیشه کردی که عنقریب پادشاه هفت اقلیم شوند یا فرمانروای زمان گردند بنایت ناخوش می آمد و می فرمودند که اینها عقل ناقص خود خود را دولت خواه می نمایند حاشا که از دولت خانه دولت خوابی خبری داشته باشند بشنقا روشن حضرت جهانبانی بدین می اندیشند و سود دنیاوی مراد در زبان دین می اندوزند بلکه آشوب در ملک عاقبت انداخته شمر شوند و فرزائی وارند چه سعادت دینی و دنیوی فرزندان آنست که پیشه نیت و خواهش و اعمال شان در آسویی پدر بزرگوار مصروف باشد و در آزی فکر گرایش خواهد کند که هر باخدای مجازی درست معامله نباشد و حقیقت با خدای

آگشت بدانان گرفتار - تعجب و حیرت من آنا - انبساط - کشادگی جو خوشی است - جاودانی - همیشه - استراحت - آرام لینا
عاقبت - نهایت - مقدسان ملا را علی پاکان مجمع بالایین فرشته - از باب شهود - جو عالم بالا که امر را کور و حانی نظر سے
دیکته - مواجید - جمع موجه - جس سے کیفیت وجد بود - خلاصه معموره عالم آبادی عالم من سے چنانچه اخص یعنی مستمندان
تسخیر - فرمانبردار کرنا - مستمند - نعلین - غریب - بیست - خون - گوشه رفته یعنی گوشه رفته - وجود را یعنی گوینا - جو زبان سے
که دینی بر جان است - شنقا روشن - شا این چغمانی کار نالین یعنی بدبخت میرے باپ کا مرنا چاہتے ہیں -

اعمال - جمع عمل - کام - گرامی - بزرگ -

خدایے مجازی - باپ -

بلندست نقاب کمال خود را از امور عظیمه ظاهری میساختند و دل در کاری می بستند که اگر بیش اهل ظاهر حسن آن ہویدا
 نمی بود ابا اهل معنی ازان حکمتی در یافتند از آنجمله پیوسته بر خلقت شتر عجیب فطرت نظر گماشته تفریح گری عجائب قدرت کردند
 و در شکل و شمائل اعجب بیشتر که بزرگترین جانوران آن سرزمین است نظارگی و تماشاگی بودند و در اطوار سلوک و پیش نهاد
 و بار کشتی و بردباری و فطرنا و تسلیم و کمال اطاعت و انقیاد اگر چه مهارش بدست کودکی باشد و قناعت بخار خوردن
 و صبر کردن بر بی آبی اندیشناست معنوی در صورت بازی و پرده مجازی می فرموده اند و همچنین خیل خیال بر عشت
 اسپ تازی که اعظم اسباب ریاست و سرفرازیست می گماشتند و گوی کمالات و هنر پردازیهای صورتی مژنی
 را بچوگان امداد قدسی و تربیت ازلی می ربودند و گاه از بال کشتایهای همت در فضا می حق شناسی هوس
 کبوتر بازی بخاطر ملکوت مناظر آورده است در بابی دلما می رسیده دانمی افشاندند و از شوق و وجد ظاهری این
 مشتکی بال و پر بود اجید و توفیق شهودی از باب کمال پی برده شوق پرداز عالم معنی می بودند و از طریق این طایران
 اوج علود بر بلند پروازیهایی تیز پران سمای مقدس داشته در لباس بازی کار عبادت سامان می فرمودند و گاه
 بسنگ روانی میل فرموده بکافس می پرداختند بصورت سنگبازی بود و معنی نفس آرائی بظاہر دل بسنگ بسته بود
 و بیاطن در اخلاق ملکی و احاضران بساط را را هر میگذاشتند و هر چند در پرده بیگانگی تکاپوی می فرمودند و خود را بلباس
 از باب میداشتند اما خوشبوی و روشنائی را نتوان پوشید پیوسته فرایندی از ناصیه سعادت پیرای آنحضرت بیانات
 و شمائل پیشوای صورت و معنی از چهره نورانی آن برگزیده است حق ہویدا بود روزی بدامن کوه سفید سنگ بشکار قتال
 داشته بدست هر یکی از خدمتکاران نزد یک سنگان شکاری سپرده بودند که تسقاول باشند و چندی را بالاس کوه
 لعین فرموده بودند که آهوان را رانده به پایان آرند چون آهوبه تسقاولان رسید جمعی که بسنگ نفس شوم گرفتار
 بودند از کوتاهی دریافت صفر سن صورتی را پیش نظر داشته بخوردی مشغول شدند و سنگان را بوقت نماند آتند
 بدان

هویدا - ظاهر - فطرت - پیدایش - تفریح - سیر کرنا - شمایل - جمیع شمایه خصلت - اعجوبه - جس سے مراسم تعجب ہو -
 نظارگی - غور سے نظر کرنا - انقیاد - مطیع ہونا - ہمارا کیل خیل - گردہ - گوے - گیند گوی ربودن - جیرت لیسننا -
 بال - بازو - قنصا - کشادہ میدان - ملکوت مناظر - جسکی نظر عالم بالا پر ہو -
 از شوق و وجد کلم یعنی آن کبوتر دلی بازی اور وجد کو دیکھ کر تپا لگائے کہ از باب کمال اس طرح شوق دیدار میں وجد و حال رکشہ میں -
 طیران - اوڑنا -
 ناصیہ - پیشانی -
 تسقاول - جو شکاری گھات میں لگا ہوا تیشیب میں چھپا ہو -

کہ مدلول آن محض رافت و عاطفت منصب ابوت باشند بر وجه تنبیہ و احتیاط قزوقہ کلک شکایت فرمودند چه تربیت یافته
 و بستان ایزد سے را بطیعت همانیان چه احتیاج و خدا پرورد را با شغال این پند ناها چه رجوع و دوران منشور
 عطفوت این بیت شیخ نظامی مسطور بود دشوهر غافل منشین نہ وقت باز ایست بہ وقت ہنرست و کار ساز ایست
 اول پیش ملا عصام الدین درس می خواندند و چون بعشق کبوتر مشغوف خاطر بود ملازمان عقبہ حضرت شاہ ہند شاہی
 ازین اخوند شکایت کردند آنحضرت اورا مغزول فرمودہ خدمت تعلیم صوری را مولانا بایزید فرمودند و او باین خدمت
 اہتمام داشت لیکن چون ایزد جہان آر این ادب پرورد و خاص خود را نمیجو است کہ بعلم صوری رسمی آکودہ گردد
 خاطر اورا ازین داعیہ پر داخستہ متوجہ کا نمید ساخت و ناظر بنیان تقصیر را با تعلیم فہمیدند و ازین طبقہ شکایت داشتند
 و آن مردم خیر اندیشان نیکذات بودند سخن شکوہ بدرجہ قبول نہیں رسید تا آنکہ دینولا از پرتو اشراقات الہام ربانی چنان
 بجا نظر رسید کہ بحجت تعلیم آن ادب آموز مکتب ربانی قرعہ در میانہ ملا عبد القادر و ملا زادہ ملا عصام الدین و مولانا بایزید
 اندازند بنام ہر کہ بر آید او را بخوندی متفرودہ بسعادت این خدمت مہربندی یا بقضار قرعہ سعادت بنام عبد القادر
 و فرمان مطاع بر غزل مولانا بایزید و نصب مولانا عبد القادر برین خدمت شرف ارتفاع یافت بر خدمت دان
 دقیقہ شناس پیشیدہ نیست کہ تعیین معلم درینجا از باب سوم و عادات است نہ از قسم اکتساب کمالات و اگر نہ دانش پرورد و ازینکی
 را بتعلیم از سخاوتی و توجہ بسبق چه نیاز و لہذا ہرگز خاطر اقدس و باطن مقدس متوجہ تعلیم صوری نبود و عمدہ حکم مصباح
 بنی ملی آنحضرت بجز آموزی رسمی آنکہ در زمان ظہور انوار فیوضات غیبی بر جہانیان ظاہر شود کہ دریافت بلند این
 خدیو زمان آموختگی و ساختگی نیست و ادائیگی است کہ تکاپوی بشری را دران مدخل نمودہ و آنحضرت در از زمان سخنوری
 ظاہری و فراوانی دولت صوری اخصاص دستہ از اظہار کمالات معنوی خود متجاہل عارف نمودہ اکثر اوقات
 ببازی می پرداختند در نقاب خفا کار ہوشمندی میکردند بطوریکہ دور بنیان روزگار را بران نظر فی نقاد و از انجا کہ

مدلول - معنی - رافت - مہربانی - ابوت - پدری - و بستان - مکتب - عطفوت - مہربانی - اخوند - استاد -
 مشغوف - دل سے عاشق - تعلیم صوری - ظاہری پڑھنا لکھنا جبرم ہے - ازین داعیہ پر داخت - اس خواہش سے
 خالی کر دیا - اچاٹ کیا - ببازی پرداختت کہیں میں مشغول کیا لگا دیا -

اشراقات - جمع اشراق - روشنی دینا - قرعہ - پانسہ -

ارتفاع - بلندی - اکتساب حاصل کرنا - حکم جمع حکمت بمصالح جمع مصلحت -

خدیو - ہوشیار - تکاپو - دوڑھوپ -

متجاہل عارفانہ - جان بوجہ کار انجام نینا - خفا - پوشیدگی -

بود در سلک پیش قدیمان راه اخلاص منتظم گشته آسانی گرامی ایشان بدین تفصیل است محب علی خان ناصر قلی
 خواجه ابراهیم مولانا عبد الله آوینه لقبانی سماجی قرغوجی جان محمد لقبانی و تاج الدین محمد بابائی و تیمور تاش مولانا
 که ثانی الحال بکتاب ثانی خانی سرافراز گشته بود و مولانا بابا دوست صدر که میرزا و تمام توجه داشتند و میخواستند که آن
 نیز از نظر کرده های میرزا بود دیگر خالیدین دوست سهاری با بادوست بران مازان میرزا نیز از این چون در قانون
 تربیت بیخ چیز به بزراد صحبت بند داشته اند و از اخفت طینت همراه نشاء خند و محمد ظاهر خان اگر چه از قدیم در سلک
 مازان میرزا بود اما بواسطه آنکه قند و زراتوانست نگاهداشت مرد و نظر حقیقت بین شد و درین یورش سعادت
 همراهی نیافت و چون در گاه این فروغ بخش گیتی عیار جوهر انسانیت است ازین مردم هر که نیک سیرت پاکت
 خیر نهاد بود و کارش روز بروز بهتر شد و بقاصد علییه خود رسید و امید چنانست که در ان نشاء تیره فرخنده عاقبت
 و نیک سر انجام باشد و هر که بد گوهر بود و پرده از کار برداشته شد و کارش بجای رسید که موجب عبرت جمع بدستان خلعت
 گشت و چون موضع به بود و مخیم سردقات اقبال شند قلعه مستحکم اساس نهاده اقامت فرمودند و حضرت شاهنشاهی
 برای استحکام بهائی دار الملک کابل خصصت فرمودند که در ان عشرت سر بروده و رزش آداب سلطنت صورتی
 و معنوی نمایند و خود بدولت و اقبال پیوسته در ان حدود کامیاب نصرت ایندی بوده از احوال میرزا کامران مقصود
 گشتند و قریب بیخ شش شاه آن سرزمین جلوه گاه موکب عالی بود و میرزا از بی استطاعتی هر روز میمان قبیله میشد و شهر
 بزینداری پناه می گرفت و از منقصت فطری در حجاب پندار مانده از سعادت ملازمت و موافقت چنین لی نعمتی
 محروم مانده همواره اندیشه های فاسد و خیالات محال بخود راه میداد و درینو لاطائفه ظاهر بنیان که در ملازمت و خدمت
 حضرت شاهنشاهی بودند از دانش آباد باطن غافل بوده گله حضرت شاهنشاهی بحضرت جهانبانی نوشتند و بنحضر
 بادجو و آگاهی دریافت نور باطن حضرت شاهنشاهی نظر نشاء ظاهر انداخته مشور عنایت فرستادند و نصالح و مواعظ

سلک - طری - باریگی - در بارین پیش کردن کی خدمت - تربیت - پرورش - تعلیم - جمدت - برائی - طینت - عادت -
 یورش - چربائی - عیار - جوهر - عبرت - نصیحت
 مستحکم - مضبوط - اساس - بنیاد - اسس جمع
 صورتی - ظاهر - معنوی - پوشیده -
 مقصود - دهنده دال - موکب - لشکر - موکب جمع -
 حجاب - پرده - پندار - غرور -
 مشور - شاهی فرمان - مواعظ - جمع مواعظ - نصیحت -

اختصاص ولایت غزنین بحضرت شاهنشاهی و ارتفاع منزلت

بعضی مستعدان دولت بخدمت والا

چون آثار بزرگی و فرمانروائی از پیشانی نورانی آن نوباده شجره سلطنت و اجلال و گلدرسته حدیقه خلافت و اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی از مغربین و رلیجان حال نظر بود درین زمان که از عمر ابد پیوندا آنحضرت سال دهم بود جمع ملازمان میرزا بهندال را با بهتام محال جاگیه میرزا از غزنین و غیر آن نامزد حضرت شاهنشاهی منسوبند تا ورزش فرمانروائی نموده در ضبط و در بطردم آثار لطف و قهر ظاهر ساخته و تسبیق و الیتیام این مشاغل جزئی استعداد آرای کل باشند و از غائب قضایا آنکه پیش ازین بچند روز در تنگنای از دحامی که در ملازمت حضرت جهانبانی سوار دولت میفتند دستار آن نور دیده دولت که افسر تارک سعادت کونین تواند شد جای خود گذاشته بود میرزا بهندال حاضر شد و از کمال عزت تاج بختیاری خود در دران از دحام عام از سر خود گرفته بر فرق فرقدان شاه پی آنحضرت نماده بود و در بینان بارگاه جلالت ازین ساخته تفاول جست ایام تاجداری و فرمانداری شاهنشاهی را از دیگر شمرده مسرت پیرای خاطر بود در حق جل و علی ازین این نخسته عمل میرزای فرخنده نال را بدرجه شهادت که عمر باقی و عیش ابد عبارت از آنست سر بلند گردانید و حضرت شاهنشاهی که نور پروردگای اندر گرداوری دلها مردم چنان آثار بزرگی و مهربانی و قدر دانی و آدم شناسی بنظیر آوردند که آن مردم را غم میرزا بهندال از خاطر برآمد و مسرت جادید کامیاب شدند شمع آبی تا جهان را آب و رنگست به فلک را دور و گیتی را در رنگست به مستیع و ارش از عمر و جوانی به زهر چیزش فزون و زنگانی به وعده ملازمان میرزای مغفور که در ملازمت حضرت شاهنشاهی

- الرتفاع - بلندی - بلندبونا - مستعدان - جمع مستعد - یاقوت دالا - نوباده - تازه میوه - اجلال - بزرگی - حدیقه - باغ - حدائق جمع - رلیجان - شمرده جوانی و غیره - ابد پیوندا - پیوندا - کاجوژا - بدست - تسبیق - ترتیب - کرنا - الیتیام - ملانا - مشاغل جمع مشغله - عزت - جمع غریب عجیب نادر - قضایا - جمع قضیه - واقعه - امر - افسر - تاج - تفاول - شگون حاصل کرنا - یمن - برکت - متمتع - نفع اشنا بنوا -

شست آویزی که شستهای خاصه میرزا در انجا بودند گرفته پیش میرزا که مران برد و نداشت که با که نزد بید و
 باخته است و تقریر واقع نمود میرزا که نظر بر آن شست آویز افتاد و نداشت که قضیه چیست دستار بر زمین زد
 که میرزا همدال بشهادت رسیده است القصه روح میرزا در آن تاریکی شب بنا داشتگی بعد از آباد شنگیر بلندی کرد و همان
 قلبش افتاده بود درین وقت بعضی از نوکران میرزای مرحوم برگشته می آمدند که خواجها بر ابراهیم بدخشی را بنظر در آمد که افتاد
 قلماتی سیاه در بر در و چون شب تاریک بود و شورش باقی چنانچه باید متوجه نشد باز مخاطرش رسید که میرزا همدال
 جبهه سیاه پوشیده بودند بر میگردد و ملاحظه میکند میرزا را می شناسد از روی صبر و آهستگی که شعار خرمند نداشت میرزا
 را بر وداشته بخرگاه ایشان آورد و در آنرا بدر بان سپرد و از حسن تدبیر در اخفای این واقعه جاگاه که پوشیده از
 شورش و آشوب اعدا خوشوقت و چیره دست نشوند و ادلیای دولت بیدل و خاطر شکسته نگردد و اظهار کرد که
 میرزا تزد و بسیار کرده اند و ضعف دارند و بقدر زخمی رسیده کسی درین نواحی شور و غوغا نکند و خود بر بلندی برآمده از
 جانب میرزا مبارکبادی فتح میرساند و بر خاطر اشراق پذیر حضرت جهانبانی بر کوه ازین معنی تافوت القصه تابوت میرزا
 در جوسه شاهی بمانت سپرده بعد از چند گاه کابل بردند و در گذرگاه نزد یک برقد مقدس حضرت گیتی ستایان
 فرزند مکانی بیابان پای آنحضرت مدفون ساختند و ملاحظه کردند که از منتسبان میرزا بود مرتبه گفته مطلقش نیست شعرا
 شیخی خون جگر مردم چشم شب خون زده سپاه و دیده از آمد شد خون خمیه بیرون زد همدال محمد شیره فخره لقب
 ناگه ز قضا شهید شد در دل شب پشخون بشهادتش چو گردید سبب تاریخ شهادتش پشخون بطلب و میرامانی منجه
 بطریق تمییز این تاریخ گفته که سردی از بوستان دولت رفت و ولادت میرزا در نصد و بیست و چهار بود
 و درین باب گفته اند مصرعه کوب برج شهنشاهی بود تاریخ سال و حضرت جهانبانی روز دیگر از انجا بیرون زد
 اقبال فرمودند که خاطر همان پیرایه یکبارگی از شورش فتنه سازان فارغ ساخته دارالملک کابل ابفرم کعبلی مبط این سال

تاریخ شهادت میرزا همدال

شست آویز جس پشست لکله بین شایمچلی کی ہو۔ نزد۔ چو سر۔ قالب۔ جسم مرده۔ قلماق۔ ٹوپی۔ تبا۔
 خرگاه۔ بڑا خیمہ۔ اخفا۔ پوشیدہ کرنا۔ اعدا۔ جمع عدد۔ دشمن۔ چیره۔ دست۔ غالب۔ ترود۔ دژ و دھوپ۔
 اشراق۔ روشن کرنا۔ دھونا۔ مرقد۔ قبر۔ منتسبان۔ جمع نسب یعنی نوکر۔
 مطلع۔ اول شد تصدیق و غزل۔
 دل شب آدمی رات۔
 منر۔ دبدبہ۔
 مبط۔ اوترنے کی جگہ۔

از مطلع اقبال سر بر کرده روی زمین را پر تو شش ششم جهان تاب روشن ساخت نور فتح و نصرت از ناصیه دولت و خشین گرفت و سپاه خصم هزیمت را غنیمت شمرد هر کدام پریشان و پشیمان به گوشه و کنار بدر رفت و اولیای دولت کامیاب و کامگار گشت لول جمعیت برافراختند و حاضر بنگران باطمینان به نشین گشته بود که ناگاه خبرنا خوش پدید آوردن میزراهندال خراب آباد جهان را بمساع غر و جلال رسید عیش باطن تلخ شد و سرور خاطر بحر مغرط مبدل گشت آری رسم ایجهان فانی همین است که اگر نفسی بشادی برآید زمانی دیگر دود اندوه از سینه سوسو بخان علم برآرد شش فلک ششم از صبح روشن نه کرده به که شام از شفق خون بدامن نکرده نه شادی را در آن محال محلیتی و نمانده را در آن رخصت اقامتی میزرا ازین جهان بے ثبات گذشتنی و ازین سر لے بے بقاے گذشتنی در گذشت اما سعادت شهادت در یافتن هم نیک نام ملک صورت شد و هم در عالم معنی بلند پای گشت زهی اندک پذیر بسیار بخش که بر فتن جان مستعان چنین دولت های پایا رخسند آنحضرت که معدن حق شناسی بودند از فوت چنین برادری از جند آن مقدار متحرم و متناثر شد نیکو ببارت و اشارت در نیاید و از آنجا که خرد و درین قرین کار آنحضرت بود از جزع و فزع بصر و تحمل گراییده هزیمت سر لے رضوا و تسلیم چاره گر خود آمدند و شرح این اسامی جابجا آنکه میزراهندال از استماع خبر تیغ خون اہتمام مر حبا کرده سر بر بسته استراحت ننهادہ بود که غوغای افغانان برخاست و در هر محل چندان افغان پیاده هجوم آورده بود که بگفت و گفتند جمعی کثیر از افغانان درون مر حبل میزرا در می آمدند شب تاریک بود میزرا بدفع این گروه سیر روزگار اہتمام بنمود مردم سراسیمہ بخبر داری اسپان خود شتافتند و درین اثنا میزرا خود رو بر وے افغانی شد و لوزم کو که و چندے دیگر شرمند ہ نامر دانگی و خجلت زده شرمندگی گشتند و کار از تیر و کمان گذرانده یکی بنفس نفس آورد بخت و بزر بار و ہ همت آن از نا و مدبر را انداخت و برادر آن تیرہ بخت جرندہ نام افغانی از قبیلہ ہمند بہ پیکان زہر آلود میزرا را مسافر ملک تقدس ساخت بفضے از ہر بان میزرا کامران نقل میکردند کہ آن افغان بدگو ہر

بدرستی

از نا در جوان کرج سید سالار نامی بنام ۱۲

شش ششم - روشنی کی کرینن جگگا ہٹ - خصم - دشمن - ہزیمت شکست - لولا - جھنڈا - پدرو - رخصت - خراب آباد مراد پنا حزن - غم - مغرط - زیادہ - آرسے - بان - نفس - سانس - علم برآرد - جھنڈا اٹھاتا ہے - مجال - مجمع محل مقام - محل از نیک نام اقامتے - یعنی اندوہ بھی ٹھہرے نہیں پاتا - مستعار - مانگی ہوئی چیز - معدن - کان - فورت - بلجانا - ارجمند صاحب تیغ متحرم حضرت کھانے والا - جزع و فزع - گریہ و زاری - ہزیمت - تازگی - از نا و مدبر یعنی مان سے بد بخت پیدایا ہوا

۱ - شاید زناور ایک لفظ ہو جو گرجی زبان میں پانچزار کا نمرہ ہو و معنی دلیر مدبر بد بخت - پیکان - تیر کی ٹوک -

شیرت آوری

جومی شاهی سرفتنه برداشته است آن حضرت میرزا بهندل را از غزنین طلب فرمودند و جاگیر داران نزدیک
 را حکم پوریش شد و در اندک فرصتی میرزا بهندل بفریبساط بوس سمرقند گشت و فدائیان حق شناس و نعمت شناسان
 شکر پیرای گرد آمدند و حضرت بفریبت اطفای نقتنه نهضت اعلام والا فرمودند از استماع توجیه موبکب عالی میرزا
 کامران بنا کامی خود را بگوشه می کشید و در زمانیکه رایت اقبال نزدیک بسرخاب رسید حیدر محمد آخته بیگی با اکثر
 از یکسای اخلاص پیشین بنصب هراولی اختصاص یافته پیشتر از اردوی معلی در کنار سیاه آب که در میان سرخاب
 و گندمک واقع است فرود آمده بود میرزا کامران که در خود مقاومت جنگ صفت نمیدید بر و شیخون آورد
 حیدر محمد از روی نهر بر می خود داد و لاوری و مردانگی داده کارزار مردانه نمود و زخمهای نمایان که طفراسے
 سرخروئی صورتی و معنوی باشد باور رسید و ثبات پای نموده جای خود را نگذاشت اگر چه بسیاری از اسباب تالیف
 رفت میرزا کار می ساختن سراسیمه بازگشت و بعد از چند روز که موضع چربار که از تومن نزدیک نهار است منزه
 خیام دولت شد از اینجا که حرم و احتیاط از لوازم آگاه هیست مر حلهما قسمت شده و خندق و دیوار بستی سر انجام
 یافته بود و آخر با سه روز دو افغان خبر آوردند که امشب میرزا قصد شیخون دارد و حضرت جهانبانی آمین آگاه هی بجا
 آورده هر جا مردم تعیین فرمودند شب یکشنبه هیست و یکم ذیقعد نه صد و پنجاه و هشت رجبی از شب گذشته
 بود که میرزا کامران با بسیاری از افغانان بر اردوی خضر قرین ریخت حضرت جهانبانی بر بلندی که عقب و لتخانه
 بر و سوار دولت شده ایستادند و غره جبهه عظمت و دره افسه در خلافت یعنی حضرت شاهنشا ہی را پیش خود طلبیدند
 ملا زمان عقبه علیه هر کدام در محل خود قواعد حراست و مراسم شجاعت بتقدیم رسانیدند و پائی کلین مستقیم داشته دست
 اہتمام کشادند و آتش محاربه و قتال اشتعال داشت و در آتشی این غوغا و آشوب عبدالوہاب یساؤل کہ دلچایا
 گشته اہتمام میکرد تیری باور سید شہید گشت و همچنین بازار محاربه گرم بود تا آنکہ ماہ منیر کہ آئینہ دار عالم است

جومی شاهی - جلال آباد پوریش - چرخائی - غزیمت - ارادہ - اطفای - بجہا - اعلام - جمع علم جہنڈا - آختہ بیگی ارادہ
 اہطلیل - ہراول - فوج پیش رو - مقاومت - برابری کرنا - شیخون - رات کہ چھا پارنا - ہنر برمی - شہیر مردی
 طفراسے - یعنی تمنہ - صورتی و معنوی - ظاہری و باطنی - تاریخ - لوٹ - سراسیمہ - پریشان - مضرب خیام خمیر گاہ
 حزم - دور اندیشی - دیوار بست خندق کی مٹی سے چھوٹی دیوار بنا دیے ہیں -
 غره - سفیدی - پیشانی -
 ورہ - ہراموتی -
 یساؤل - چو بدار -

در آمد و گرد و فتنه و آشوب میرزا فروغ شمس حضرت جهانبانی از راه بادنج آب باران نزول سعادت فرمودند
 و در آن شب که موکب عالی نبیاحی بادنج بود برف و باران عظیم شد و جمعے را آسیب بسیار و بعد از استیفاے بیشتر کا
 دار الملک کابل مستقر دولت شد بیزمخان بانظام مہمات، قندھار اخصت یافت و خواجہ غازی ہمت رسالت
 والی عراق با تحف و ہدایا بہر ای میرامخان مرخص شد و ولایت غزنین و کردیز و بگمش و طومان دلو کو میرزا بہند
 مکرمت فرمودند و قندوز کہ میرزا داشتت بمیر برکہ و میرزا حسن قرار گرفت و جومی شاہی و آن حد و دنجضر خواجہ خان
 قرار یافت پیشتر از انکہ میر برکہ با سنجارسد میرزا بہر ایہم قندوز را از محمد طاہر خان بفسون و فسانہ گرفتہ بود میر برکہ برگشتہ
 نجابل آمد و حضرت جهانبانی خدمات پسندیدہ میرزا را شفیع معالہ اوساختہ آن محال را باو گذاشتند و درین ایام
 بوسیلہ خواجہ عبدالسمیع شاہ ابوالمعالی در مجلس حلای بادشاہی راہ یافتہ بخدمت سرفراز شد شاہ ابوالمعالی خود را
 بسادات ترندانتساب میداد و حسن صورت بیک سیزدان خیر از پیش را در اشتباہ نیک ذاتی می انداخت بمیابکی
 او بر شجاعت او محمول میشد و ہذا منظور نظر تربیت و عنایت حضرت جهانبانی گشت چنانچہ مجلسی از بستہ ہمای و سر
 بدر فیکہاے او در جاے خود گزارش خواهد یافت

نہضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بہ شکیں شورش

میرزا اکامران بار دیگر و شہادت میرزا بہن رال

میرزا اکامران روز چند روزادیہ خمول و گننامی بہر سیر و تا انکہ در نیولاباز خواط آر میدہ از خبر شورا انگیزی او بہر چو
 پیدا کرد و از صدا و نوا و در بسامع علیہ رسید کہ باز از حد و نیلاب مراجعت نمودہ با اتفاق طائفہ از او باش و

آب باران - نام مقام - استیفا - پورے طور سے حاصل کرنا - مستقر - جاے قرار - رسالت - قامدی - تحف - جمع تحفہ
 ہدایا جمع ہدیہ - سوغات - فسون و فسانہ - کرد و برب - شفیع - سفارشی - معالی - بزرگ - محمول - بار کردہ یعنی نیک لوگ
 اسکی نیک صورت کو دیکھ کر نیک سیرت بھی سمجھتے اور اسکی گستاخیوں کو شجاعت کی دلیری پر ڈالتے حالانکہ فی الواقع اچھا نہ تھے
 تربیت - پرورش کرنا - نہضت - کوچ کرنا - زاویہ - گوشہ - خمول گننامی - خواط آر میدہ - دلہاے آسودہ بہر چو
 پراگندگی - صاد و وارو - جانے والا مسافر -
 نیلاب - دریائے اہمک یا مسکی شغ -
 او باش - جمع ہوش - برعاش - بچلین -

دو برادری نامشأن که در خدمات جزیر مال و اعتبار نظر نداشته و در حرس و از طریق ناسپاسی سپرده در
 عوض کالای فاسد خود بهای فراوان چشم داشته کفران نعمت می نمودند گرفتار او بار خود آمدند حضرت بقیع
 فرط عدالت فرمودند که این خدمت فروشان پست فطرت و دردت ملازمت بطوع یا اکراه خدمتی که کرده باشند
 در طوماری بقلم آرند و یکی از حقیقت شناسان بساط ملازمت جبراً و گناهان ایشان بر او کتابت آرد تا بمیزان
 عدالت حقیقت احوال این دو بدست بر عالمیان هوید آید اگر و نه در اعمال حسنه ایشان نا نوشته ماند و از سیات
 آنچه در محضر تحریر آید صد و دو گناه بزرگ بود که هر یک ازان باستقلال سبب بستن و کشتن و بی ناموس کردن
 میشد سبحان الله یک آدمیست که از نیکو خدمتی سرافکنده و لرزان می باشد که مباد در راه خدمت نظرش
 بر کار افتد تا ساده لوحی را منظم خدمت فزونی یا بدستی در حق او استوار گرد و بهر چند شایستگی خدمت افزونتر
 اندیشیده این کار فراوان نزدیک آدمیست که نکرده را بهای کرده میسر و شد و بد کرداری را به نیکو کاری آرد ایشان را
 و از ابله طرازی چشم بر احسان داشته در مقام خود را نمی در آید و چون باین محاسبه حقیقت نفس الامر عالمیان
 ظاهر شد که این بیدولت سزاوار با دافره بدیهای خویش اند و قسمت که از خجست وجود ایشان و امن روزگار
 پاک شود و نفس همی و سعی را که میخواهد بیانی انسانی ایشان سر بیان داشت به بندگنداز بیک آدمی صورتت اسلخ
 داده محل لائق دادند و ایشان را بلکه عالمی را از خجست طبیعت خلاصی بخشیدند و غرضین بهادر خان قرار یافت و توه
 جایگیر او بر بعضی از ملازمان درگاه قسمت یافت و آن زمستان در آن حدود بسیر و شکار اشتغال نموده
 بزم آرای ترب و تربیت افزای اهل عقیدت و اخلاص بودند و در او اهل موسم بهار که هنگام اعتدال امتزاج عناصر
 بود و فغانان بے اعتدال که همواره در آن حدود تیر و سر برداشتند فتنه انگیزی و فساد اندوزی میکردند و جمعی از
 دولت ملازمت و احراز سعادت آستانوس همفراز گشتند و گروهی بوسیله عرض و پیشکشهای لائق در زمره اهل

آز - حرس - لایح - کالای - اسباب - سامان - ادبار - بدبختی - طوع - خوشی - اکراه - جبر - جرائم - جمع جریمه - گناه -
 میزبان - ترازو - موازین - جمع حسنه - نیک - نیکی - سیات - جمع سیئه - برای یک آدمیست - یعنی کوئی نیکو کار
 اپنی خدمت بر نظر کرنے سے ڈرتا ہے اور کوئی ہے کہ اپنے فعل کے مقابل میں انعام بھیج بلکہ بدی کو خوبی سمجھتا ہے -
 با دافره - گناه کا بدلہ - خجست - برائی - ہیسی - ہیسمہ کی طرف منسوب - جو پایہ سیغی - سیغ کی طرف منسوب - درندہ -
 سر بیان - گھستا - بندگند - کند کے بندہ سے ہلاک کیا - اسلخ - کسی چیز کا باہر ہونا - زمستان موسم - ہا -
 اوائل - جمع اول - احراز - جمع کرنا - حاصل کرنا -
 عرض - جمع عرضہ - درخواست -

بجابل در آید خواه جلال الدین محمود که حکومت کابل باد نمودنش بود نگذاشت که درون قلعه در آید و بسنخان درشت
 پیغام داد آن خیره روی تیره رای را و هم غلبه کرد و بهانه کشاکش قراباغ روان شده از کوتل منار گذشته خود را
 ببا با قوج قار رسانید و از امن که بهر ذی و لند در بطریق ایغار بفرزین شتافت مقارن ایحال رایات نصرت
 اعصم حضرت جهانبانی که بدفع طغیان میرزا کامران متوجه کابل شده بود و در سیاه سنگ نزول اجلال فرموده
 بپیر امخان ابو بساط بوس سمر بلندی یافت حضرت جهانبانی حکم فرمودند که بشهر کسی در نیاید که تعاقب میرزامی نماید
 تا یکبارگی خلق از تفرقه هر روز نجات یابند لیکن چون خاطر از حاجی محمد جمع نبود اتفاق اولیامی دولت برین شد
 که از حاجی محمد خاطر جمع نموده بدنبال کار میرزا باید شد آنحضرت بشهر نزول ارزانی داشت بپیر امخان را با حاجی محمد
 تعین فرمودند و چنان ظاهر ساختند که تا بطریق مدارا کار ساخته شود پرده از روی کار برگیرند و بهر رنگی که بیاید
 حاجی محمد را بیاورد و بپیر امخان بدبیر شالیسته او را بخود رام ساخت و بعد از عهد و سوگند حاجی محمد در موضع گلکار
 آمده خانخانان را در یافت و خانخانان او را همراه گرفته بلا زمت آن فرمانروا که جرم بخشش عذر خواه آورده است
 جرائم او نمود و بعد از آن سچار و پنج روز بجانب لغانات که گریزگاه میرزا بود نهضت عالی اتفاق افتاد با وجود
 آنکه بتازگی چندین تقصیرات حاجی محمد بخشیده بودند آن قباحت خود را ناکرده شمرده باز در فکرهای تباہ تر گام
 جرات نهاد و حرکات شنیعه بظهور آوردن گرفت و خاطر مقدس را آزرده ساخت و آن حضرت بخلق عظیم
 و فیض عمیم در گذرانیدند و چون رایات اقبال بجلال آباد رسید میرزا به تنگیهای کنوز فور کل گریخت و کپزل
 از متمردان نشتند اندوز بگوشه خزید خانخانان را با جمعی کثیر بر سر میرزا تعین فرمودند میرزا کامران
 بودن در حدود کنوز کل بخود قرار نداد و بجانب نیلاب شتافت و خانخانان مراجعت نموده در دکه بزین بوس
 کامیاب شد و در نینوقت نظر بر مصلحت کل و فراغت عام و حصول امن انداخت حاجی محمد و
 برادرش شاه محمد که در بد آموزی و بی اندامی استاد حاجی محمد تواند شد حکم گرفتند فرمودند و این

مفوض - سپرد - خیره - شوخ - با با قوج قار - ایک ضلع سر دبهارون سے لکھوے -
 ایغار - روارو - مقارن - قریب - رایات - جمع رایه - جھنڈا -
 اعصم - چنگل مارنا - تعاقب - پیچھا کرنا - تفرقه - پریشانی -
 مدارا - رعایت - آشتی - جرائم - جمع جرمیہ - گناہ -
 قباحت بردن - شنیعہ - برسی - رایات - جھنڈا -
 متمردان - سرکشان - بے اندام - بے کینڈا - مجازاً - شمریہ - بہنچن -

و تاریخ در آمد و حضرت جهانبانی که آرام بخش زمین و زمان بودند فرو نشانند این شورش را از عبادات و لذت
 عزیمت تو به بر اصل قرار دادند و خواجه اختیار و میر عبدالحی را که او مقربان بساط عزت بودند بفرستادن فرستادند که
 منشور عاقلان رسانده حاجی محمد را از ظلمت باندیشی بنور حق شناسی هدایت بخشید و تا متوجه شدن قدم
 در رکاب عزیمت آوردن بمسامع عز و جلال رسید که میرزا کامران با چندمی از او باش بی سرو پا قلعه را که
 نزدیک چهار باغ در حوالی جلال آباد است محاصره نمود و آنحضرت با مدد حاجی محمد خان مقید نشده بسرعت تمام
 بصوب جلال آباد توجه فرمودند میرزا کامران با ستیج اینخیز از روی سرسبکی فرار نمود و با خود را بر سره های کوه کشید
 و از آنجا براه بگلش و کردیز شنافت که شاید خود را ساجی محمد تو اندر رسانید که آن بخت برگشته بنیر از سخن کبی داشت و
 سرگذشت حاجی محمد آنگه چون ایام او باش قریب رسید اندیشه های فاسد از باطن برت و پیشتر از چشم نظر آمدن گرفت و
 فرستاد و اسه باوشاهی را بحرف و حکایت نادرست و وعده آمدن دروغ نصرت داد و قاصدی بمیرزا کامران
 فرستاد که تا چند ورکوه و دشت سرگردان باشی زود خود را بایند و رسانید تا با اتفاق کاری ساخته آید قضا را
 بپیرامان که از قندهار بقصد ملازمت روان شده بود بفرستادن رسید حاجی محمد که باخان مذکور تو قان بود با استقبال
 گریزانه اظهار محبتی نمود که بهمانه ضیافت درون قلعه برده قلعه بند نماید و خان متوجه قلعه بود و پیرمیش که همراه حاجی محمد
 بود اشارتی بخان کرد که خان از آن اشارت بر عذر و کینه او مطلع شده عذری در پیش آورد و فرسخ رفتن قلعه نمود و
 بیرون شهر بر سر چشمه فرود آمد و حاجی محمد را بطائف حیل مطن ساخته همراه خود بجابل برد و در عرصه داشت مشعر
 بر آمدن خود آوردن حاجی محمد ارسال داشت و حضرت جهانبانی چون بدولت شنیدند که میرزا کامران خود
 سجد و کابل کشیده است بسرعت تمام متوجه کابل شدند میرزا کامران بیک منزل کابل رسیده رسید و خان
 و آوردن حاجی محمد خان شنیدند باز سرایمه خود را بجانب لمان کشید و روی حاجی محمد فرستاد که از دروازه لمان

منشور - فرمان مسامح - جمع مسامح - کان -

مقید نشده - پابند نمود - استماع - سنا -

ادبار - بپستی - قضا را - اتناقا -

توقان - عربی بین شدت خواهش به - ترکی توغ والایینه برابر لائن یعنی محترمها -

گر بزرگوار - گریزان بطور مکاری که کینه کور -

فصیح - اراده سه باز نهاد - لفظ الفصحیح - مارکب -

انامی - پوزن نام -

آورد و پریشان روزگار سے چند کہ برودگر آمدہ بودند باز از ہم پاشیدند و افواج قاہرہ از موضع غرہ و شہیدان
 بفتح و نصرت مراجعت نمود و چون خاطر اقدس فی الجملہ از شرارت میرزا قرار یافت بجت مزید اشتیاق میرزا
 سلیمان نازد یاد عواطف خسروانی نسبتہ بخاطر اشرف راہ یافت خواجہ جلال الدین محمود و عفت مآب بی بی
 فاطمہ را بجت خواستگاری خانم صبیہ میرزا سلیمان بصوبہ پخششان فرستادند کہ چون این نسبت بحضرت
 جہانبانی قرار یابد خاطر از ہم بدخشان مطمئن می شود و میرزا سلیمان از اتفاق و الیام تباہی استحکام یابد
 میرزا عسکری را با و سپردند کہ میرزا سلیمان رساند و میرزا سلیمان حکم عالی شد کہ میرزا عسکری را از راہ بلخ محل
 سفر خجاند بند میرزا سلیمان مقدم فرستاد ہا را اگر احمی داشتہ در مراسم تعظیم و تعلقہ فرود گذاشت و انتقال عالی
 نمودہ میرزا عسکری را بجانب بلخ روان ساخت میرزا از مذامت و محالمت کہ در این دیباچہ ذکر امت است داد
 و بزا در احدہ ناشکیبائی قدم در مرحلہ این سفر و ورود در از نہاد و در سال نہ صد و شصت و پنج در میان
 شام و مکہ پایہ عمراد پر شد و مسافت زندگانی اش آنجا سپری گشت و میرزا سلیمان این نسبت حضرت جہانبانی
 را بآبدن مقدسات بگمات و رسیدن ارکان دولت و کلا سال شدن آن عفت قباب مترا دادہ
 با عرضہ داشتی مشتملہ عجز و احکسا را آیندہ ہا را با احترام بازگردانید

توجہ مکتب حضرت جہانبانی جنبت آشیانی باطفای نائزہ فتنہ میرزا کامران بار دیگر

از اینجا کہ عادت را طبیعت خامسہ گفتہ اند کہ کہ عبادت بدعتا شدہ مثل کثرت از نیش سونہ بی اختیار است کلیف جمعیکہ
 در نہاد خود بداندیش شہرت انگیزہ واقع شدہ باشد و در مزاج ایشان با طبیعت عادت نمودہ باشد بنا بر این مقدمہ
 حق اساس میرزا کامران باز بر طبیعت و عادت خود مائل گشتہ حرکات ناخوش خود را وسیلہ منزلی خیریش گردانید
 و جمعی از افغانان خلیل و ہمند و طائفہ از او باش کہ نیک از بد جدا نتوانند کرد و بخود ہمراہ ساختہ در مقام تاخت

از ہم پاشیدند - بکھر گئے - متفرق ہوئے - قاہرہ - غالب - عفت مآب - پارسائی کامرکز گویا اسی کے پاس سے پارسائی
 تفسیر ہوتی ہے - صبیہ - لڑکی - ہم - جو کام نگر و غورین پڑنے کے لائق ہو - الیام - میل - سپیری - ختم -
 عفت قباب - جسپر عفت کے جسٹہ سایہ کئے ہون - اطفائے - بھانا -
 نائزہ - شعلہ - خامسہ - پانچویں -

تکلیف - کیونکہ - پھر ایسے مرد کی کیا کیفیت ہوگی جس کے پیدائش شہر یہ ہو اور عادت بھی بدکاری کی پڑی ہو -
 اساس - بنیاد - اس جمع - او باش - لچے - لنگارے -

جنون خود میساخت و آن حضرت همواره اغماض فرموده مسمول عنایت و التفات میداشتند و بالجملة در آن ایام سعادت فرجام پیوسته ابواب داد و در مش و اسباب لطف و تکر که سر رشته نظام عالم و عالمیان بآن مربوط و منوط گشته و جمعیت نجش بر آنگه گیمای زمانه بوده سر بر آرسه فرماندهی و فرمانروائی بودند میرزا کامران بعد از دست از مواضع اشترکرام سببترین حالیکه از تاج ناحق شناسی توان شمرد و از ثمرات کافر نعمتی توان داشت با هشت نفر که آق سلطان برادر خضر خواجہ چغان و بابا سعید قجاق و ممر تاش آنکه در قتل قدم و علی محمد و جو کی خان و ابدال و مقصود قوری باشند از جانب ده سبب خرد و اسر سیمه در میان افغانان کشید و میرزا اهنر دال و حاجی محمد خان و خضر خواجہ چغان و جمعی که بتعاقب آنها شتافته بودند اہتمام لائق و در گرفتن میرزا آنکه در مراجعت نمودند افغانان سر راہ بر میرزا گرفته همه را تاراج کردند و میرزا باندیشہ آنکه مبادا کسی بشتناسد چار ضرب زده بلباس قلندری خود را بکاک محمد ندرادی که از ارباب معتبره افغانانست رسانید و ادعوی سابق میرزا را منظور داشته در مراعات احوال میرزا باشد و میرزا ازین ادا شد که هر یک نزد ہوشمند تازیانہ ایست قوی از بہر عبرت گرفتن و از خواب غفلت بیدار گشتن اصلا متنبہ نشد و باز بر سر غفلت خود شتافت و طائفہ از سپاہیان آدم صورت کہ نہ دل حق شناس داشتند و نہ چشم جاسوس داشتند و نہ بینشک ایشان فتنہ سازی و حیلہ اندوزی بود از راہہای او بارگردد میرزا فراموش کند چون این خبر در آردی معلی رسید اہل نفاق را با زار گرم و ارباب اخلاص را بگل خون شد در چنین وقتی کہ آتش آشوب فتنہ زبانه آور بود حاجی چغان بی خصت برخاستہ بفرزین رفت حضرت جہانبانی بمقتضای زمانہ ساری و کمال قدر وانی اینچنین حرکت شنیع را نازخک انکاشتہ التفات نہ فرمودند و بجهت دین و دفع میرزا کامران جمعی از ملازمان عقبہ علیہ مثل بہادر خان و محمد علی براس و قیدوق سلطان و جمعی کثیر از بہادران جانشینان تعیین نمودند چون عسکر اقبال نزدیک بمیرزا رسید میرزا خود را بسردر ہاسے علیکار و علیسنگ کشید امر بتعاقب فغاندند میرزا آن حد دور گذار شتہ بجانب افغانان خلیل و مہمند سپاہ

اغماض چشم پوشی کرنا - مربوط بندھا ہوا - منوط - لگا ہوا - ثمرات - جمع ثمرہ - پھل - سراسیمہ - سرگردان - پریشان
 تعاقب - پیچھا کرنا - چار ضرب زدن - فراق کی طرح نرفے دگانا - شاید چار بار و کی صفائی مراد ہو -
 لغانات - پہاڑ کی سایہ جو اضلاع ہیں ہر ایک لغنان کہلاتا ہے - حوادث - جمع حادثہ
 عبرت - اپنے یا غیر کے حالات سے نصیحت لینا منجبتہ - خردوار -
 شنیع - بدتر - نازخک - ٹھنڈا ناز کرنا جو ناپسند ہے -
 علیکار - پہاڑ کا نام ہے -
 علیسنگ - پہاڑ کا نام ہے -

شرف عتایات ساخته رخصت بدخشان فرمودند و میرزا ابراهیم را بجهت عنایت خاص چند روز نگاهاشته
بعد از قهید بساط بسر افزای مقدمات موصلت اختصاص بخشیده دیدنشان فرستادند و مقرر شد که در زمان مسعود
باین شایسته عنفت قباب بخشی بانو بگریم که صبیبه قدسیه خاندان خلعت است لوازیم انعقاد و از دلج بطول آید
و ضمیر جهان آراست تمشیت انتظام مهام حال و مال داشته که ام از ملازمان عقبه خلعت را بفنون مهربانی
شرف اختصاص بخشیدند

اختصاصات این موضع چرخ بخت شاهنشاهی تفادل نمودن و برینان بساط آگاهی

درینو لاکه بتاییدات آبی دار الملک کامل مقرر ایک سلطنت و مہبط انوار خلعت شد بجهت انبساط خاطر موضع
چرخ سا که از تو من لہو کر است نامزد حضرت شاهنشاهی ساخته بان نو نمال بہارستان اقبال عنایت فرمودند
کار نشانان آگاہ دل ازین عطیہ غیبی بفرمانہ واری چرخ نال زدہ کوس شادمانی برچرخ نهم آوازہ بلند کردند و
و کالت درخانہ کہ اعظم نوبتہا و اشرف خدایتست بجامی محمد خان مقرر فرمودہ اصلاح مزاج او فرمودند اما از
کہ او از تنگ حوصلگی بدست شجاعت و مغرور اعتبار شدہ بود اندیشہای نادرست اورا ہموارہ در زندان غم
میداشت و پوسیدہ ناپاسی کردہ خواہشہاے دور از کار کہ کار مستانست بظہور می آورد و حضرت جہانبا
از علو ہمت و فراخی حوصلہ کہ جہان بیکر ان بود میگذرانیدند چہ نیت خیر ان فرماندہ کامگار آن بود کہ نمال چو
النسان را کہ دست پروردہ صنغ نیردانی و نمال برود مند چارچین تقدیرست بہر لغزشی از پایستہ ان انگند
علی الخصوص کیسکہ در میان ما قران بفرزنی عقل یا ذواتی شجاعت یا اعتباری دیگر از صفات و کمال و صنائع
شرفیہ امتیاز داشتہ باشد اما آن گوہر سید ولست از تیرہ بختی و بخیردی این راز بونی انکاشتہ از اسباب مزید

شرف الف - جمع شریفہ - بزرگ - تمہید - بچوانا -

موصلت - باہم ملان - پیئے داماد بانا - قباب - جمع قتبہ - کاس -

تمشیت - جاری کرنا - حمام - جمع ہم - بڑا کام کرنا -

مال - انجام مقرر قرار گاہ -

ارٹک - جمع ار یک تخت - مہبط - نزول کی جگہ -

تومن - دس ہزار نقدین میں روپیہ نوبتی - خدمتی -

صنائع - جمع صنعت کار گیری - زبونی - عاجزی -

واقبال دانشته بر سلامت حال محصول آمال سجدات شکو سجا می آوردند و از غایت شوق بی اختیار آن نورپرد
 آبی را در بر گرفتند و بعد از ادا می آواب شکرگزاری بصدقات و خیرات که شکر عملی است اقدام فرمودند و در لباس
 غربا و فقر و ارامل و ایتمام را بفیض احسان و انعام بدست آوردند و هر یک از بند های جانسپار را چه از رکگذار
 کامیابی دیدار آن قره العین خلافت و چه بعنوان جلدوی نیکو خدمتی به فقدرات خسروان پایه امتیاز بلند ساختند
 و بزبان مقدس حضرت جهانبانی گذشت که بعد ازین در پیج یورش ازین نواب و همچون خلافت جدائی نگزینم که قدوم
 سعادت اثر از هزاران دولت و مینت مطوسیت و درین یورش این فتح از جهندان میامن قدوم گوهر و ال
 میدانیم و مقارن این حال مسرت طراز دوشتر صندوق بار بی ساربان در جنگ گاه پدید آمد حضرت فرمودند
 که هر کس آنچه میگیرد و آنچه با همین دوشتر باشد پس خود بدولت متوجه شده همارا گرفته فرمودند که شتر از اینشاید بچند
 که درین صندوقها چیست اتفاقات حسنه آنکه کتب خاصه بادشاهی که در جنگ تپچاق از دست رفته بود تمام و کل
 درین چند صندوق بود و بیاجه هزاران شادمانی شد و خواجها قاسم میر بیوتات که افزونده آتش فتنه بود در حال
 نائزه این قاتل با تش اعمال سوخته تسکین سورت شور و شتر گردید و دران روز بفتح و فیروز ی در بلخ جای کاران
 مجلس آری عیش و عشرت بود و چون بیامن توفیقات ایزدی ابواب نصرت گشوده و شور و شکر انگیزان
 فتنه اندوز سزا یافتند باعث خجسته روز دیگر کابل مهبط برکات قدوم گرمی و مورد سعادت جاودانی شد اول در ارک
 کابل نزول سعادت اتفاق افتاد و مخدرات متق عصمت سعادت حضور در یافته شاد کامی با بظهور رسانیدند و
 بعد از ان بطریق متداوله باغ را به قدوم مینت بخش طراوت بخشیده در آنجا بسر انجام ولایت و رعایت
 رعیت و مراعات نیکو خدمتان یکدل و بر انداختن منافقان و بدویه اهتمام فرمودند و دیندار بیگ و حیدر و دست
 و مثل تانجی دست علی قورچی را که بکرات از آنها حرام کلی ظاهر شده بود و صلاح حال آنها و در من منظور داشته
 بیاسار رسانیدند و همت والا بداد و دهمش گماشته معدلت پیرا گشتند و میسر ز اسلیان را مشمول

مالی - جمع امل - امید غربا - جمع غرب - مسافر - ارامل - جمع ارمله - یوه ایتمام - جمع تیرم بچسبک پذیر - قره العین - آنکه کی
 شمشک - تلفقد - مهربانی - مطوسی - پینیا بود -
 السجده - لوٹ کا مال و اسباب - نائزه شعله سورت - تیزی -
 مهبط اترسن کی جگه - ارک - قلو - مخدرات - پرده نشین عورتین -
 متق - سرابرده -
 قورچی - دار و شتر بارشاهی -

بودند جلوریز یکسر رانده داخل لشکر نظر انتظام شدند و نزدیک جوی موری اول میرزا ابراہیم از فرط دلاوری
 پیش دستی نمود بعد ازان سائر افواج قاہرہ و متعاقب درآمدند و سپاہیان ہانسپار از جانبین در او نیچہ بکلماسے
 مرد آذانی سرگرم کارزار شدند وین اثنا سر قراچہ قراحتت بریدہ پیش رخس جہان نورد آوردند و ہنگنان را از
 شہر رت آن منافق فتنہ انگیز بخت بخشیدند حکم عالی شد کہ سر شوریدہ این حرام نمک را از دروازہ آہنبن کابل
 بیاویزند کہ موجب عبرت خودسران لفاق پیشہ گرد و وانچہ او زبان خود فال زدہ بود کہ سر ماست و کابل بن
 قول بعل آید و از ثقات چنین مسموع شدہ کہ مخذولی از مخاذیل میرزائی این فتنہ اندوز را گرفتہ میخواست کہ جت
 عند تقصیرات پیش حضرت جہانبانی آورد کہ قنبر علی سہاری کہ از ملازمان میرزا ہندال بود و در قندھار قراچہ
 برادر او راکت شدہ بود از عقب میرسد و طائفہ او را برداشتہ شمشیر بفرق او میزدومی شگافہ سدہ او را بریدہ
 بکلازمت می آورد وین عرصہ دار و گیر و مصاف زدہ برد کہ اولیاسے دولت آخرین کار و الشستہ بجانہازی
 کہ ہمت بستہ بودند میرزا کامران تاب مقاومت نیاوردہ رو بفرار نہاد و از کوتل تارخ بجانب افغانستان
 آوارہ شد لشکر نصرت قرین دست بتاراج نہادہ اموال و اسباب فراوان بدست آوردہ و اعداے
 دولت اسیر کند سلطوت و قتل تیغ تہران کشند و جمعی نقاب عرق غمالت ہر دوسے فرو ہشتہ و اشک ہشت
 شفیق خود ساختہ بہاران ملامت در زمرہ اولیاسے دولت الشلاک یافتند و میرزا عسکری بدست بہادران
 عسکر اقبال فنا دچنین فتحی کہ مقدمہ فتوحات بی اندازہ تواند شد بتائید کار سازان پرودہ غیب روسے نمود
 و سرمایہ ہزار گونہ شادمانی شد اما خاطر قدسی مناظر از رگہ زان گوہر تاج شہر یاری و اکلیل تارک تاجاری
 یعنی حضرت شاہ ہنشاہی بنیاد نگران بود کہ بسبح اقدس رسانیدہ بودند کہ این نوبت میرزا کامران آن
 والا قدر عالی شکوہ را ہمراہ آوردہ است و باطن اقدس از توجع و تفرق بہیچگونہ تسلی نمیشد تا آنکہ حسن آختہ
 آن گلشن اقبال و سرور چین سلطنت را بنظر اقدس در آورد مقدم آن نور دیدہ را مقدمہ سعادت

جلوریز - پوئی دولتے ہے - قاہرہ - زبردست - متعاقب پیچا کرنے والا - ثقات - جمع ثقہ - معتبر - مخذول - خوار
 مخاذیل جمع - طائفہ او را برداشتہ - جو لوگ قراچہ کے گدھے اٹکو بٹکا کر - مصاف - جمع مصف - مقام جنگ - مقاومت بمقابلہ
 برابری - قرین - ساتھی - تاراج - لوٹ - سلطوت - تہر -
 تہران - کار فرما - حکم باقر - نقاب عرق یعنی شرمندگی کے پسینہ کی نقاب -
 شفیق - سفارش - الشلاک - گندھنا -
 اکلیل - سر بند - توجع - پرالگندہ ہونا -

آهنگ مضمم است و میخواهی که از راه کجی نگر می صبیبه رضیه خود را در جلاله از دواج گوهر بکیتا سے
 خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی در آرتا کابل را با اینها عنایت فرمایم مادوا از روی وفاق و اتفاق ظلمت
 زرد می سواد اعظم هندوستان شویم و آن ممالک را که محل شرور و آفات شده مقام امن و امان میایم
 هم کابل و معنی از ما تو باشد و هم هندوستان میرزا میخو است که پذیرای صلح میوش افزای گشته مواعظ
 دولت افزای بادشاهی را بگوش جان جاسد دلیکن قراجیه قراخمت که مدار کار و بار میرزا بود و قبول
 نکر دو گفت سرا و کابل مقصد دین روز چون لشکر یکد وز مقابل میرزا بود که که بتجارب دانایان
 اختر شناس بهواجه این جنگ کردن خود را بدست خود شکست داد و دست میرزا بلنا لاف اخیل جنگ را بر
 دیگری انداخت و لشکر فیروز مند خا بان جنگ بود ولیکن حاجی محمد خان میخو است حضرت جهانبانی مرآت
 خاطر او نموده در جنگ توقف داشتند و دولت خا بان حسابان همت در نصرت بسته عرصه کابل
 نبرد راسعی می نمودند که درین اثنا خواجه عبدالعزیز و جمعی دیگر که در جنگ تبحر از طاز مت دور افتاده
 بودند فرصت غنیمت دانسته بشرف طاز مت پیوستند و تذبذب و برهم خوردگی لشکر مخالف را بوقف
 عرض رسانیدند نمی از روز گذشته بود که قدم و ثوق در رکاب غنیمت آورده بهر سو صفوف و ترتیب
 آداب جنگ از میمنه و میسر و قلب و مقدمه توجه نموده سامان شایسته فرمودند قول عساکر و ابا بود
 مقدس بادشاهی مجد و جلال یافت و بر انقار با هتمام میرزا سلیمان رونق پذیرفت و جراتنا کجس اتفاق
 میرزا هندال صورت گرفت و هراول لشجاعت و دلاوری میرزا ابراهیم منتظم شد و التمشین ترو دواجی
 محمد خان و جمعی دیگر از بهادران کار آزمایه مستحکم گشت و از آنجانب قلب میرزا کامران بود و میمنه میرزا
 عسکری و میسره آق سلطان و هراول قراجخان افواج طرفین مثال دو کوه آهینین در جنبش آمده نرو و یک
 هم شدند مترسها که جمعی از ملازمان اخلاص انتساب که بضرورت بعد از قضیه تبحر همراهی میرزا اختیار کردند

مضمم بخته صبیبه لڑکی جلاله - رسی - ازدواج - نکاح کرنا - وفاق و موافقت کرنا - ظلمت زرد سے تاریکی دور کرنا
 ممالک - جمع مملکت - سلطنت - شرور - جمع فرمایم - مواعظ - جمع مواعظ - نصیحت - قراخمت - بخت - مدار جس پر مرج ہو چسے کز چکر کتا یا
 جانا ہو - سرا و کابل - ہمارا سر ہوا و کابل ہو - لشکر یکد وز - نام ستارہ - تجارب - جمع تجربہ - مواجہہ - آئے سائے - لطائف الخیل با لڑکی
 تذبذب - ترو و بیقرار - برہم خوردگی - پراگندگی - تسویہ - برابر کرنا - صفوف - جمع صف میمنہ - دائیں فوج جیسے برانقار
 میسرہ - بائیں فوج جیسے برانقار - قلب یا قول در میان لشکر مقدمہ ہراول - فوج کا وہ حصہ جو آگے ہو - عساکر جمع عسکر - لشکر
 مجد - ہزرگی - جلال - جرگی - التمش - بازو کی نوچین - مستحکم - مضبوط -

در استقامت و ثبات بر جاده صدق و صفا تو فیقات ازلی و خاطر ملکوت ناظر ما از همه جمع هست لیکن
می خواهیم که دل های اهل روزگار که جز بسبب در نظر ندارند اندکی بحقیقت گراید و چهره راستی در آئینه اجال
ایشان جمال درستی نماید درین اثنا حاجی محمد خان کوکی که نه عقل ادب شناس داشت و نه دل اخلاص گزین
بعرض رسانید که بطوریکه حکمی شود همه سوگند می خورند لیکن آنحضرت هم به قسم یاد کنند که آنچه ما دولت خواهان
از عالم خیر اندیشی صلاح دولت در کار می بینیم و بعرض رسانیم گوش توجه داشته لعل در آرند میسر از
هندال که از عالم عقیدت بهره در و از ملک معامله نفی نصیبه داشت گفت حاجی محمد آنچه طرز حکایت
گفتن و کدام قسم حرف زد دست هرگز خادمان بخند و مان و بندگان بخند اندان امثال این سخنان گفته
اند آنحضرت که مدان مروت و بجز قنوت بودند فرمودند که بچنین باشد هر طوری که حاجی محمد خواهد و از عالم
دو لخواهیم بعرض رسانند آن چنان کنیم بعد از تشیید مبانی عهد و تاکید معانی میثاق از آنجا بدولت و
اقبال نهضت فرمودند چون موکب عالی نزدیک به بیج اشتر کرام رسید میرزا اکامران بدستور محمود از
نا معامله نفی آماده پیکار گشت و جمعیت سراخام واده روی موکب عالی آورد چون مسافت اندک ماند
حضرت جهانبانی عواطف ذاتیه را منظور داشته میرزا شاه خویش میر بر که راکه از اجله سادات ترند
بود پیش میرزا فرستادند و نضاح ارجمند که گوشواره گوش هوش اهل دولت و اقبال تواند شد فرمودند
خلاصه اش آنکه همواره طریق مخالفت سپردن و شاهراه موافقت گذاشتن از فرزانگی دورست
حیث باشد که بر سر کابل این همه نزاع شود حقوق قدیمه و جدیده را مرعی داشته طریق مصاحبت سبیل
مخالفت پیش گیر و در تسخیر هندوستان یکدل شده همراه گزین سید آداب رسالت را باواجبی ادا نموده
صلح و صلاح را قرار داد اما بشرط آنکه چنانچه قندهار با آنحضرت تعلق دارد کابل بمن متعلق باشد باین شرط
و عهد در ملازمت بوده متوجه تسخیر هندوستان میگردد چون آنحضرت در مقام رافت و عطف وقت بودند
فرستاده را مرتبه دوم با اتفاق مولانا عبدالباقی صدر زرتاده پیغام دادند که اگر درستی و راستی را

استقامت - راستی - ثبات - قیام جاده - پلایدی - صدق - سجائی - ازلی - یعنی پیدایشی - حرف زمان - بلنا - امثال جمع
مثل - مانند - بجز - دریا - قنوت - جوانمردی - تشیید - مضبوط کرنا - مبانی - جمع - منی - بناکی - بجز - میثاق - اقرار -
نهضت - اٹھنا - محمود - مقرر - عواطف - جمع - عاطف - مرابانی - اجله - جمع - طیل - بزرگ - ترند - نام - موضع -
ارجمند - قیمتی - گوشواره - بلی - مرعی - رعایت - کیا گیا - سبیل - مخالفت - با هم - قسم - ہونے کا طریقہ - تسخیر - تاجیک - کرنا -
رافت - نرمی - کرنا -

از ناصیه دولتش بنشاید بود که در ادراک و اعتراف آن خرد و بزرگ و دوست و دشمن همه متحد القول و متفق الکلام بودند جهت محبتگی ذات و مینت قدم با جنت مزید احتیاط و مصلحت دیگر همراه لشکر گرفت و ندانست که این دو جان بخش جهان آفرین شمشلیگهای کونین را که در ذات اقدس و دلایت سپرده برکات او برونستان عایدست نه بر دشمنان کورانی را از تو تیا چه فروغ چون کلام طفیلی با انجام رسید سلسله مقصود جنبانیدن و بقیه سوانح قدسیه حضرت جهانمانی را برشته اجال کشیدن ناگزیر است

معاودت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بدخشان و محاربه بلخیزرا کامران و قرین شتخ نزول اقبال به کابل

چون بسعادت روز افزون و بهمت جهانگشای عرصه اندراب مخیم سراوقات اقبال حضرت جهانبانی شد و میرزایان برهنه نونی سعادت کونین مقدم والای آن حضرت را شرف روزگار خود دانسته بلازمت نشاندند چنانچه نگارش یافت آنحضرت در اندک فرصتی سامان لشکر و سرانجام کارزار نموده با خاطر بی حشمتاس و بیستی نظام بخش از راه کوتل هندو که غم تو جمع فرمودند چون گرهی از زلفان تبره رای قرین رکاب دولت بودند آنحضرت جنت انتظام خواطراطمینان ارباب نواهر از آسمان فطرت سرود آمده بر زمین طبیعت روزگار نشسته سوگندیکه در ظاهر پستان سلسله صورت معتبرست در میان آورده در میان آن شدند که هرگز و بهی را بطرزی مخصوص سوگند دهند که در یک جنتی و یک دلی بهر ایسه نمایند و فرمودند که اگر چه نگارنده صور حقائق آشنائے قلم صنع آگهی ست پدید آورنده اوضاع اهل و وفا

ناصریه - پشانی - مشابیه - مانند یعنی ای طرح ظاهره - اوراک - دریافت کرینا متحد القول و متفق الکلام - ایک زبان و هم کلام
مینت سبرکت - کونین دونون جهان - و دلایت - امانت - عالم راجع سوانح جمع ساخته - اتمه معاودت لوشت
مقدس پاکیزه - قرین - قریب - نزول - اترنا - مخیم غمگانه -
سراوقات - جمع سراج سر پرده - کوتل بندی زمین - مصمم - پخته -
خواطراجمع خاطر - دل - ارباب - جمع رب - صاحب
خواهر - جمع ظاهر - صور جمع صورت - حقائق - جمع حقیقت آشنائی دوستی -
صنع - کاریگری - اوضاع جمع وضع - رکنا هیئت -

در استحکام مبانی قلعه داری اہتمام نمود و ہر چند میرزا اور ابو سعید کا ذبہ صدق نمایند فریب میداد و او
 جبل المتین عقیدت اخلاص حضرت جہانبانی را نمی گشت تا آنکہ اراجعت جانکاہ را در نیمان شہرت داد
 وجبہ آنحضرت را فرستاد بصد عمد و پیمان و حرمت و حکایات فریب آمیز بازی دادہ قلعه را گرفت و آن نوادہ
 چمن کائنات و گلہ مستمہ ہمارستان آفاق یعنی حضرت شاہنشاہی را کہ برواح اقبال روز افزون مشام
 امیر روزگار را اعظمی بخشید و انوار مظلافت ایزدی انزوات ناصیہ اقبالش یقافت از نافرمانی و کوتاہ بینی
 مقید ساخت اما حمایت ایزدی کہ مقارن احوال آنحضرت است برسم قدیم آن بصورت خرد یعنی بزرگ را از
 معنی در کف حراست و از روی صورت در پناہ عطوفت خود داشته پیوستہ نگاہیانی میکرد و میرزا کا مران
 در دار الملک کابل بودہ مشغول نظام احوال خود و سر انجام لشکر می نمود و میرزا عسکری را جو سے شاسہ
 کہ اکنون سعادت انتساب بلقب گرامی حضرت شاہنشاہی یافتہ بجلال آباد مشہور است جایگیر کرد این وضعیت
 دلکش و برزخیست میان ہندوستان و ولایت مشکہ خوبہای ہند و میرزا ناخوشیہای ولایت کہ منعم خان
 بنام اقدس منسوب گردانیدہ معمورہ والا گردانید و غزنین و آن حد در برابر قراجہ خان داد غور بند و آن نوامی
 ایسین دولت مقرر ساخت و ہمچنین مردم خود را جایگیر و علوفہ تقسیم نمودہ و با ولیامی دولت بادشاہی و مقام
 گرفت و گیر شد خواجہ سلطان و علمہ دیوان را مقید ساخت و دست تظاول کشادہ بزور و زجر از مردم نقد و
 جنس گرفتہ در سر انجام بد سر انجامی خود شدہ و پیوستہ از توجہ موکب بادشاہی اندیشہ مند بودہ روزی بقراجہ
 و آرام نگذرایند و مدار حیات بر قراجہ و خواجہ قاسم میر بیوتات ماند و از راه ظلم و تعدی سامانے کہ
 سر بی سامانہا باشد بہر سائید غافل ازینکہ شہر درم تہ و رستان و زر بنیت وہ بی نامی عمر گنسانند
 و بام فقر اندلس بہ قریب سہ ماہ باین حال گذرایند تا آنکہ مظلمہ نہضت موکب عالی حضرت جہانبانی از ہند
 بصوب کابل بلندی گرفت میرزا سپاہی از زمیندار از ہزارہ و غیر آن فراہم آوردہ با استعداد تمام روان
 با باجوچک و ملا سقانی را در کابل گذاشت و حضرت شاہنشاہی را کہ آثار سعادت و اقبال

استحکام - مضبوط کرنا - مواہید جمع معہ یا معیاد - دودہ کنز - کا ذبہ - جہولہ - جبل المتین - رسی مضبوط اراجعت - جمع ارجان جہولہ
 و بیہ بنیاد ہاتین - رد و لوح جمع را تھ - بو - خوشبو - مشام جمع مشیرہ سنگنے کی جگہ - مرآت - آئینہ - مقارن - قریب ہونے والا -
 کف - طون - اکناف جمع برزخ وہ چیز جو دو متخالف چیزوں کے در بیان میں حاصل ہو - علوفہ - کھانے کی چیز - خوراک
 علمہ جمع مال کا رکن - تظاول - ظلم - زجر - گھر کی جھڑکی - مظلمہ - ظہور اور بر بڑکی آواز - گردنہ نہضت - اٹھنا -
 بام فقر اندلس - جماعتی کی چھت یعنی واللہ یعنی عمر کی بربادی اور اپنی فہمی کا سامان کرتے ہیں -

او از کابل که مقدمه جزای کار اوست ناگزیرست تا نشنه لبان بادیه سخن در از منهل این تمه سیرابی حاصل شود
 چون کارگران قضا و قدر بجهت تشدید مبانی دولت ابد پیوند بادشاهی و تخریب بنیان اصحاب نفاق
 آن چنان نفی در لباس کسرو آن طور شادی در روش غم از کمن بطون بوقت فلور آوردند و حضرت
 جهان بانی با تمام مخلصان جانسپار متوجه خفاک و بامیان شدند میرزا کارمان از سنوح این امر غریب
 که در مخیده او نگذشته بود در تعجب ماند و اهل نفاق توپ توپ آمده می دیدند آن معامله فهم از آمدن
 این هرزه کاران بیوفا سرگرم و خوشوقت گشته دست بخا بر اهل و ناکه کمال اعتصام بذروه اخلال
 بادشاهی داشتند کشاد و در همان محل محاربه با با سعید قراچه قرا بخت رازخی پیش میرزا آورد و میرزا
 نیک پیش آمده از حقیقت حال و خامت مال او پرسید جواب داد که با با سعید نادانسته زخمی بمن رساند
 آخر بتفقدات ناپایدار آن مکار بسو قار التسلی داد و بعد از آن حسین قلی سلطان مُردار که از مخلصان
 فدائی بود با دوست یساول و جمعی گرفته آوردند و آن حق ناشناس چنین مخلص درگاه را بدست خود
 شمشیر زده فرمود تا در حضور او پاره پاره کردند و آن سر مایه دار کجینه اخلال در راه ولی نعمت خود جهان
 رفعتی و حیات شدنی را بنقد و فاسد نمود تا ابد باین سعادت سرمد بنم آرد لعل مخلصان عقیدت نش گشت
 و تا خمی بیگ را که از امرای معتبر خجستی در گروه اهل حقیقت معدود بود آوردند بپلا خطه او را به تیغ گذراند
 بعد از آن بیگ با باسه کولابی آمده حقیقت زخمی شدن حضرت تقریر کرد میرزا از تنگدلی شکفته شده
 ایسین دولت و مقدم کو که جمعی را بتعاقب تعیین کرد قاسم حسین سلطان که داد حرام نمکی و کوردلی
 در آن روز داده بود از ترس و وهم که منافقان نادرست را در انگیزه ست پناه بر مانده کوه بزرده پیتاد
 و از سر ایسلی نروی رفتن داشت و ندرای گریختن حسن صدر و جمعی را فرستاده بر لاسا و مواسا آوردند
 و میرزا از جنگ گاه کوچ کرده بچار یکاران فرود آمد و در اینجا شخصی جبهه خاصه آنحضرت پیش میرزا
 آورده میرزا ازین آوردن جبهه اندیشماه تباہ بی نه را بخاطر راه داده از سر طشوق در جامه
 نگنجید و از اینجا کوچ کرده کابل را محاصره نموده قاسم خان بر لاس در ملازمت حضرت شایسته شاهی بوده

بادیه جنگل - بوادی صح منهل - چشمه تشدید نیو - دیو حکم و مضبوط کزای مبنای - جمع بنی نیز تخریب خراب کزای - بنیان عمارت -
 کمن - گمات کی جگه بطون - پوشیدگی - موقوف - کمرسه چونکی جگه سنوح ظاهر مونا - خمیله - خیال کزای کا مقام یعنی داغ - توپ توپ فوج فوج
 یعنی بت اعتصام - جنگل مانا - ذروه بهار کی چوٹی - محاربه بر لای کزای قرا بخت بدست - و خامت خرابی بری مال - انجام تفقدات بخت
 دجو و یساول - تعیب - مہج - زرخ - سرمد - همیشه فیش طبیعت - تعاقب چپا کزای - مواسا بخوابی عایت کزای - فوط - زیادتی - اندیشه کزای

سوداگران عراق و خراسان از سبب و اسباب فراوان همراه داشته بفرم سفر بند و شان مگر اتمام بسته بودند آخر با
 روز عمد های کاروان بسعادت تقبیل رکاب دولت سرفراز شد. ند و رود این دفعه و غیبی مقدمه فتوحات آسمانی
 شد. و سوداگران هوشمند عاقبت بین معانفت داد و داد و اینچنین والا حضرتی را سر پای سعادت روزگار خود شناخته همه
 اسپان و اسباب را پیشکش نمودند و آنحضرت این را از نایب دات ازلی دانسته بپسندید از اسباب و اشیاء با قیمت ده چهل
 ده پنجاه مقرر فرموده گرفتند. و کجیح ملازمان رکاب دولت و مقرران بساط قربت قسمت کردند و بخش هر کدام از میرزاان
 بدخشان را نیز جدا فرمودند و تتمه را بهمان جماعه دادند و گفتند که بطور خود هر جا که خواهند بفرستند روز دیگر گم و مورد و مکتب
 اقبال شد. طاهر محمد سپهر خرد آنجا بود قدم گرامی را نعمت عظمی شناخته بخدمت شانت اما از خستی که داشت با از
 سامانی که نداشت در آناب ضیانت عرق نموندگی را از چهره عبودیت نتوانست پاک کرد و از آنجا شب
 در میان کنار آب بجای نزل دولت فرمودند و در آن منزل از آن طرف آب شخصی فریاد کرده آواز برداشته که ای
 کاروانیان در میان شما هیچ خبر باو شاه است چون آواز سماع مقدس رسید فرمودند که هیچ از ما خبر نگویید و از دوسری
 که توجیه کسی در فرستاده گیتی و در میان شما از باد شاه چه خبر است و جواب داد که من فرستاده نظری سال آنم که بخت
 تحقیق خبر باو شاه فرستاده و در میان ما این خبر شهرت دارد که باو شاه زخمی از سحر که بر آمدند دیگر کسی ایشانرا ندید
 مردم میرزا کامران جبهه خاضع بادشاهی که در آن روز پوشیده بودند یافته میش میرزا برده اند میرزا ازین اقصیه خبر میها
 کرده و بزما آراسته حضرت اورا بحضور اشرف طلبداشته فرمودند که مرا می شناسی بعضی سنانید که فراتر دی پوشیده می
 گفتند بر نظری خبر خوش رسان گو که مستعد و آماده باش. که وقت مراجعت در ملازمت حاضر بوده خدایا ما پسندید
 بتقدیم رساند و روز دیگر از پایاب عبور فرموده در موضع او غلخان فرود آمدند و درین منزل میرزا هندیال بدولت ملازمت
 سر بلند شد. بتقدیم مراسم پیشکش سرفراز گشت و از آنجا باندراب مخیم سرافات اقبال شد میرزا سلیمان میرزا بر اہم
 بسعادت کونش شرف شده بوازم اخلاص عقیدت بجای آوردند و چون سخن با آنجا رسید پیشتر از آنکه حضرت
 جهانبانی سرانجام شکر فرموده متوجه بخیر کابل شوند گزارش قلم باحوال میرزا کامران از ابتدا می فریب تا بر آمدن

تقبیل - بوسه دینا - روداد - اچانگ پیش آنا - وفود - جمع وفد - نوم کیطرت سے فائدہ - مقدمہ - پیش خیمہ -
 عاقبت بین - انجام دیکھنے والے - وہ چہل - یعنی دس کی چیز پائیس و پچاس کے حساب سے خریدی - نخست - تجلی یعنی
 خواہ غیبی کی وجہ سے یا مغلسی سے - نظری - نام زیندا - سال انگ - فراتر دی - خدا کی دی ہوئی شان و شوکت -
 پیشکش - نذرانہ - مخیم - خیمہ کی جگہ - سرافات - جمع سرافات - سرپردہ -
 بخیر - تابان کرنا -

که امروز که میرزا کاظم از باده درو آئین نفاق گوته اندیشان تنگ حوصله مست و در پوش غفلت مست
 و مساعدت یافتنهای بارگاه جانپساری و فدایان عرصه حقیقت گزاری در قلم حضرت مستقیم دیگر گد ام
 روز بکار می آیم لائق دولت آنکه همه بیدل و کجبت شده در رکاب نصرت متوجه دارالملک کابل شویم
 امید واثق که بی رفتن بدخشان مهم میرزا کاظم ساخته و پرداخته آید چون فریب و نفاق جمعی کثیر از ترتیب
 یا فنگان درگاه تبارگی معلوم شده بود اعتماد برین رای نقرموده خرم و احتیاط و درورشش بدخشان صلاح
 وقت و دسته از راه یک اولنگ نهضت فرمودند حاجی محمد خان شاه محمد برادر خود را با مردم خود درین
 وقت رخصت گرفته بغزین فرستاد و آنحضرت بخط مقدس خود منشور سلامتی خود بحضرت شاهنشاهی نوشته
 با و سپردند که هر وضعیکه تو آید رسانند در بزبانی نیز بنیادهای فتح و نصرت و مواجعه و حصول موکب عالی دادند و
 حکم فرمودند که زودتر خود را بغزین رسانند و تا هنگامیکه مراجعت ما که انشاء الله تعالی بزودی میسر خواهد شد
 درنگها داشت غزین مساعی جمیله نماید هر چه مخلصان صادق بعرض اقدس رسانند که اهل نفاق را
 از خود در چنین وقتی جدا ساختن عثمان اعمال نفاق بدست این بی ثباتان سپردست و صلاح کار
 بدخواهان مفلس بعمل آوردن و همه به کنایه و صریح معروضه داشتند که او برادر خود را پیش میرزا کاظم
 میفرستد و خود میجوید که جاسوس در خانه و فریب ده ساده لوحان عقیدت شود آنحضرت سب برین تقدیر
 گوش ننماده رخصت شاه محمد فرمودند و روز دیگر بجانب کمر و عثمان غریمت معطوف داشتند اکثر مردم
 بی حقیقت از ملازمت گرامی جدا شدند و جمعیکه نگاهبان حدود و اخلاص و حافظ ناموس حقیقت بودند
 در ملازمت گرامی بوده که خدمت بغرم درست بر میان وفا و رزی بستند درین راه بعد از سه روز کلاشرا
 ایماق تو لکچی و سانقاجی که در آن حدود وطن داشتند از ارباب و گوسفند و آنچه مقدور آنها بود و لشکری
 آوردند و در چنین وقت خدمت شایسته تقدیم رسانیدند و شب در نزد یک یورت آن مردم منزل نفاق
 افتاد و چون همساح آن بدولت سوار شدند خبر رسیدن کاروان عظیم بسرکردگی میر سید علی سبزواری رسید

و اثنی - مضبوط - خرم - پوشاری - نهضت - کوچ کرنا - منشور - بادشاهی فرمان - مواجعه - وعده - آنچه -
 مساعی جمیله - اجمعی کوششین - جمیله - خوب صورت -
 ایماق - سکنه - تو لکچی و سانقاجی - ترکون کے خانوادے ہیں - وطن - دطن بنا - تقدیم - آگے کرنا - بجالانا -
 یورت - بود و باش کی جگہ -
 سرگردگی - سرگردی -

مشهور است آمده آن بید دولت را گر نیر اند میرزا نجات اسپ الملقی که سوار بود بنظر اقرس در آورد و
 آنحضرت بران رخس سعادت سوار شدند و اسپ خود را بمیرزا نجات عنایت فرمودند درین اثنا عبدلویها
 کا از یساولان معتبر بود آنکه شرح بیستون امرا بمیرزا کامران معروض داشته جلوه خاصه را گرفت که چه وقت تا
 از انزل آنال چنین آمده که گاهی دلو مراد از زلال آمال مالامال است و گاهی از گردش چرخ دولا بے تری
 گشته روی نبر بر شدن دار و آری تقدیر رازی که منظم سلسله درویش و بادشاهی و مرتب دایره سفید و
 سیاهی است ببتیکها را یکد گشا و گشا داشته و سر چند یما را تیجه افتاد گنها کرده است تا در ظلمت سرای شهباز
 تاریک نگذرانند و در جهان افروزی خورشید عالم تاب ندانند تا ب تهنه سراب فیانی طلب نگرند ب سیراب
 چشمه مقصود نرسند مصداق این حال و منطوق این مقال واقع است که درین روز تاریخ احوال سعادت مال
 حضرت جهانبانی شد و آنحضرت بجانب ضحاک و بایمان که جمعی کثیر از امرای اخلاص سرشت را در آن
 صوب فرستاده بودند متوجه شدند و عبد الوهاب و فرحت خان و محمد امین و سبب نغان و چند می دیگر ملازم
 رکاب نصرت احتضام بودند بجهت امین و عبد الوهاب حکم شد که چند اونی کرده می آمده باشند بوسطه ضعف
 بسیاری ترود و اسیدب زخم جیبه را از بالاسه و الای خود بر آورده بسبب نغان سپردند و از ساده لوسه
 جیبه خاصه را انداختند و در دیگر بسیاری از ملازمان درگاه آمده بدولت ملازمت استعاده یافتند و روز
 شاه بد نغان و تولک توچین و محمود قاتشال را که مجموع آن ده نفر بودند بچند اونی و خبر گیری کابل
 رویه فرستادند بغیر از تولک توچین پنج سیکه برنگشت داد دران روز بازار امتحان شمول عنایت گشته
 بد منصب اور سیکه سرفراز شدند و جمعی از عقبران را طلبه داشته نگاش فرمودند حاجی محمد خان که غزنین جایگزین او
 بود و اتفاقاً را پنجه از دیگران در کانون دل میداشت رفتن تندهار صلاح دید و پایه قبول نداشت و
 گروهی از درست بنیان رفتن بد نغان و میرزا سلیمان و میرزا بندهال و میرزا ابراهیم را همراه گرفتند و سرانجام
 لشکر خود را بکابل رسانیدند و استقامت و دفاع از بهادران جانپسار فرانو بر بردی و قوت شجاعت سخن کردند

رخس - هرگور او و خاص بزرگ سفید ادرسج - یساول - جو بدار - نقیب - جلو - گهورسے کی باغ - ازل - بے ابتدا - مجازاً
 همیشه سے - آمال - امین - جمع امل - دلو - دول - ظلمت سرای - مکان تاریک - سراب - باو - جو دور سے پانی نظر
 آوے - فیانی - جمع نیفار - جنگل - منطوق - بات - کلام - مقال - بات چیت - مال - انجام - چند اول - جو فوج
 لشکر کے پیچھے محافظ ہو - جیبہ - زره - بکتر - بالاسے - تند - جسم - استعاده - سعادت لینا - رویه - طرف -
 کنگاش - صلاح و شورہ - کانون - آتش ان -

۱۰۱۶

مردم گوشش داشتند و بر اراجیف دل نهادند موجب تفرق خاطر و باعث توهم آن جماعت میشد
 و اگر بوجوب این خبر قصد جنگ و استعداد و پیکار نموده شود هر آینه چون این خبر بمیرزا کامران رسد
 از داعیه ملازمت متقاعد خواهد شد درین حرفت و حکایت خبر آمدن میرزا و قصد ملازمت او تو اثر
 و توالی رسید بجان الله هنوز نفاق و تبه دلی این ناموافقان تاریک درون بر مرآت باطن پرتو اشراق
 نیفتند. و در خاطر افکندس جز گمان نیک امری دیگر خطور نکند مگر تا آنکه آمدن مخالف بفرم مخالف گفت
 مشخص و مقرر شد حکم عالی شرف نفاذ یافت که جمعیکه همراه اند سوار شوند و خود بدولت پای بخت
 در رکاب جلالت نهادند و در اندک فرصت معرکه قتال گرم شد پیر محمد آخته که از فدائیان در گاه بود
 محمد خان جلالت و جمعی دیگر از کلبه ساع جانسپار بیشتر روان شدند و پیر محمد آخته که کشته جگر ز لال جانسپار
 بود قدم در دایره دارو گیر آورده چند ان در جانستانی اعدایخ پیکار بر آب داد که در سر این کار رفت
 دیگر میرزا علی بخش رستمی را در میدان کارزار چنان جولان داد که دمار از روزگار آن زمره میدولت
 بر آورده در از دهام کشتش و هجوم کشتش زخمی از اسپ جدا شد بپوشش دوست محمد ادرابکام
 دشمن توانست دید بفرش دوید و در حیات پدر کار غنیمت ادرانام ساخت و آن مقدار تر دو
 چپقلش نمود که خود هم مضمحل و تملاشی گشت و حضرت جهانبانی سر بلند می بر آورده اند از گاه سپاه
 موافق و مخالف می نمودند تا آنکه از طرز کشتن ملازمان در گاه در وان شدن ایشان توب توب
 جانب مخالف حقیقت کرد و فریب آن سیه بختان تیره روزگار معلوم آن قدسی صفات شد
 شجاعت ذاتی و بسالت فطری در چو شش آمد سنان جانستان از سر تهر و غلبه و غنیمت فرا گرفته
 خود به نوح مخالف تاختند و نوح دشمن از بهیبت آن بادشاه و لاشکوه متفرق شده از گوشه
 تیری بر اسپ خاصه رسید و یک بابای کولابی دانسته یا ندانسته از عقب آمده شمشیر انداخت
 آنحضرت برگشته نظر قبر بر و انداختند و همان نگاه تیر دست از پا خطا کرد و متمرکب گاهی که بفرحت خان

دشمن تیر می زد

اراجیف - جھولی نجرین - داعیه - خواہش - ارادہ - دواعی جمع - متقاعد - بیخفتن - والا - باز رہنے - دار -
 تو اثر و توالی - پے در پے - مرآت - آئینہ - مرایا جمع - پرتو اشراق - چمکنے کا عکس - جلالت - دلیری -
 چالاکي - اعدا - جمع عدد - دشمن - پیکار - لڑائی - در سر این کار رفت - مار گیا - دمار - بلاکت - تملاشی -
 پریشان - خراب - معدوم - بسالت - بهادری -
 سنان - نوک نیزه - تیر و غیره -

گشتند بر زبان اقدس را اندنگان صلاح آن حضرت در حق بندگان خود در آن مرتبه و فکرهای کوتاه
 خویشتن داری تیره روز گاران باین درجه القصه قراجه قراخت و صاحب منافق و گروه دیگر که مشغله افزو
 شراره شرارت بودند بواسطه بی واسطه بموقف عرض رسانیدند که معامله کوه در میان ست و شعاب
 جبال متعدد و میرزا با معدودے خواهد بود و دولت خواهان جالب پار را بر ابراهیمی مختلف تعین باید کرد
 که میرزا از راهی بدر نرود و همگی خیال این بدانند ایشان آنکه سپاه فراهم آمده - اپرا کنده سازند تا کار
 میرزا کا مران سرانجام پذیرد حضرت جهان بینی که از لطافت میرت حسن میرت در حق مردم بجز حسن ظن
 راه نمی دادند میر این حرام نمکان شور و خجست بر صواب پنداشتمه حاجی محمد خان کوکے و میر برک و میرزا
 حسن خان دهبادر خان و خواجه جلال الدین محمود و حلی بیگ و محمد خان بیگ ترکمان و شیخ بهلول
 و حیدر قاسم کوه بردشاه قلی نارنجی را بصوب سنجاک و بامیان فرستادند و منم خان و جمعی کنیزان
 ملازمان عقبه اخلاص را بر ابراه سال انگت تعین فرمودند و قراجه و صاحب وقاسم حسن سلطان و
 جمعیکه در ملازمت اقدس مانده بودند روزنامه احوال اقبال قرین بادشاهی را نوشته روز بروز میرزا
 کا مران میفرستادند و پیوسته باین رنگ فریب و فسون بعرض حضرت جهان بینی میرسایندند که میرزا را درین
 مرتبه جز نیت خدای نگاری امرے دیگر مصمم ضمیر نیست چون از اهل اخلاص در ملازمت مکترا نند و هنگامه
 اهل نفاق که در لباس عقیدت حیلہ پرداز بودند گرم ش. میرزا کا مران که از مشکوه بادشاهی و فراد
 لشکر در تیمه حیرت سرگردان بوده نه راه ترک خدمت و نه روی ادراک ملازمت از نفاق این گروه
 بی مشکوه آنگاه گشته بدلا لت منافقان از راه سنجاک و بامیان بجانب دره قچاق که از توابع غور تبت
 توجه نمود و بسین دولت و مقدم کو که دبابا سعید را بر اول ساخت و خود غول شد و مجموع مردم خود را
 دو توپ کرده روان شد نیم روزی که یکے از رعایا کے آن حدود از آمدن میرزا کا مران بداندیشی
 او بساعت جلال رسانید و قراجه که سر قفنه بدانند ایشان بود بعرض رسانید که بر حرف و حکایت اشال این

قراخت - سپاه نخت - شعاب - جمع شعب - گھائی - لطافت - پاکیزگی -

میرت - خصلت و طبیعت - عقبه - چو کھٹ - آلتنگ - سبز نادر -

ضمیر - دل - تیمه - جنگل - بر اول - پیشتر و نوح -

غول - در میان نوح -

دو توپ - دو فریق -

از اقران و همسران بخود درو انبند از بند از عمد شکنی و نادرستی و بد اندیشی همه آنرا بی محابا بصاحب و دبیر خود فعل سے آزند و چشم نابینای خود را بر سنج آن نمی کشایند بلکه آن تباہ را از محسنات می شمارند و از تہمیرات و گریز ہیاے خود حساب میکنند ہر خند و اخلاص و درست معاہلی را فہمدہ اند و از نوکران خود چشمداشت آن دارند اما مغلوب خود سے تباہ خود گشتہ اینچنین نزد غل بازی و بیوفائی با چنین صاحبی پاکباز سے ہی باز نہ عجب و صد ہزار عجب این چہ تیرہ و بیست و این چہ خیرہ را فی انکاشتم کہ جلالک خوبیا دشر ائف بزیر گہمای این ذات قدسی در نمی یابند معاہلہ نمی رہمی چہ شہ اینچہ از ملازمان خود توقع دارند با آن مقدار احسان خود ہا کہ مورد چندین الطاف و عنایات اند کہ یکی از آنہا تمام عمر بر ای حق گزارای کافی ست با صاحب و ولی نعمت بر خلاف آن سلوک میکنند و از بیفکری و بد راہی در برابر چنین پیش می آیند آری کسیکہ بجا نعمت و شہادت سر شتہ شد ظہر را مثال این امور ازو چہ بعید و کور مادر زاد و از بر تو خور چہ طرب چشم اخلاص این قوم بسبب نفاق بی نور شدہ و سینہ بخت این فرقه بوم خود رنگ گشتہ حقوق نعمتہا سے صاحب را کجا توانا شناخت و قدر احسانہای ولی نعمت را کے توانند اور اک کرد چہ چاہے شکر آن نعمای نامنداری توسن نفس امارہ این خود گامان نہ آنچنان خود را ایست کہ بہ زور بازو سے سرزنش بجام اور انوان کشید و بہ نیروی سر نہی بخت عنان آنرا توان تاب و ادبار سے بمقتضای ہر نوشت آسمانی از کابل کوچ فرمودہ قراباغ محط موبک مقدس ساقندہ و از آنجا بجا ریکاران و از آنجا بہ آب باران بخت فرمودند اتفاقا درین منزل جو سے آبی بود حضرت سوارہ رانندہ و جمعے از ملازمان کہ در و حاجی بودند از ملاحظہ نیک و بد زمین با طراف رفتہ سالک سالک خستین داری گشتند آنحضرت را این روش ناپسندیدہ پسند نیامد بخت سرزنش این فرقه تفرقہ امین شرح اخلاص جانبا زبان خدا کے شاہ اسمعیل صفوی کہ خود را از فر از کوہ آسمان ارتفاع بگرفتند روپا کے بر نشیب زمین انداختہ بجاک برابر شدند و بنا سے نیکنامی و جانب پاری بلند ساختہ معمار اساس حقیقت

اقران - جمع قرن - ہمسر - بی محابا - بنبر محاطہ و نرمی - سنج - برائی - تباہ جمع - محسنات - جمع محسنہ - خوبی - گریزی - مکاری - چالاک - دانائی - وغل - دھوکا - جلالک - جمع جلیلہ - بڑے رستے کی چہرین - شہر ائف - جمع شہر ائف - بزرگی و برابر - مقابلہ میں - سر شتہ - مخلوط - طرب - خوشی - بسبب - ڈھلکا - آنکھوں سے پانی بہنے کا مرض - توسن - گھوڑا تند - نفس امارہ - جی جو بہت سخت ہدی پر چلانے والا ہے - بجام - نگام - محط - اترنے کی جگہ - فرار - بندی - ارتفاع - اونچا ہونا - روپاک - رومال - بننے شاہ اسمعیل کا رومال بلند پہاڑ سے گرا یا تھا اسکے روکنے کو فدائی کو ڈرے اور خاک چو

اساس - بناؤ

نهضت موبک مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از کابل و محاربه بمیرزا کامران و دیگر وقایع عبرت افزاسے

چون آمدن میرزا کامران بجد و کابل نزدیک شد جمعی از دولت خواهان در برین بوقت عرض رسانید
که پاک سیرتے و نیک گمانی را حد سے دنیا بتی میباشد ہر گاہ مکر و تزویر و غدر و دشویرین حق ناشناس
چندین مرتبہ بجزیرہ پیوستہ لائق دولت و موافق خرم آن است کہ دیگر طریق احتیاط از دست نہ آدہ
علم شود کہ سر پرزہ اقبال بیرون نہند و لو اسے نصرت بر دفع اہل غدر بر افرانہ و سپاہ نصرت درین
استعداد بر اصل نمایند ہر گاہ اندیشہ این کار کردہ شود از غدر و فریب ایمنی خواہد بود اگر فی الواقع
میرزا از کردار ہاسے نا صواب خود پشیمان شدہ راہ کجبتی پیش گیرد و بغرض با بوس استعداد یا بدہر اینہ
بفتون مرادم و بصنوف عواطف بادشاہی اختصاص خواہد یافت و اگر درین مرتبہ نیز همان سودا سے
فاسد در دماغ غرور او نمکین است ازین طرف مراتب احتیاط مرعی شدہ با شد آن حضرت را از
استماع این کلمات سلطنت اساس عزیمت نہضت عالی بجانب غور بند کہ راہ آمدن میرزا بود مصمم
گشت و در او اسطنہ صبر و پناہ و ہمت بلا سے از کابل رایت عزیمت افراختہ متوجہ آن صوب صواب
گشتند و آن والا گو ہر گرامی محضر یعنی حضرت شاہنشاہی را از فرط مہربانی در کابل صدر نشین ہفت اورنگ
راحت دست گذرین چار بالاش عافیت ساختند و صل و عقدہ کابل بمحمد قاسم خان بر لاس مفوض
فرمودند و مراد خان و صاحب بیگ و جمعی دیگر از تیرہ درونان روشن بردن کہ پوستہ اینختن شورش
پیش نہاد ہمت فتنہ سرشت ایشان بود خوش دل شدہ ہند مات حق ناشناسی نوشتہ میرزا کامران
را با آمدن کابل بجد تر ساختند کہ با با جمعی کثیر آمدہ می بینیم و مردم کجبت بادشاہی را باندیشہا سے نا صواب
جد خواہیم ساخت و آسانی ملک کابل بدست خواہد آمد بوالعجب کار سے کہ از کمال نا انصافی انجہ

تزویر - فریب - تشویر - شرمندگی - خرم - ہوشیاری - لوا - جندہ - استعداد - سامان - استعداد - تکبختی -
صنوف - اقسام - عواطف - مہربانان - مرعی - مٹوٹ - اساس - بیاد - مصمم - مضبوط -
اواسط - جمع اوسط - در میان - صوب - جانب -
محضر - خوبصورت - ہفت اورنگ - کنایہ آسمان سے -
مفوض - سپرد کیا گیا -

که ایشان بهم اتفاق نموده اند بیکدیگر - ابدت تبر بلا واسطه کنند. ابتلا خواهند ساخت اذ بیکدیگر از مطالعہ آن
 بر ہم خورده محاصره را گذاشتند و بولایت خود مراجعت نمودند. و کار قلعه را ساخته ماند و مقارن این حال
 خبر رسید که جا که بیگ کولاب را محاصره دارد و دیر از عسکری شکست خورده در قلعه درآمده است و
 میرزا سلیمان با ملحق سلطان یکی شده قلعه نظر را در تصرف خود آورده و اسلحہ سلطان را که با ملحق شده
 بقید ساخته میرزا کامران ازین اخبار مرصم شد. و از کار قند و زنا میگذشت بسین دولت و با بوس با
 با جمعی بر سر میرزا سلیمان فرستاد و خود کولاب شنافت جا که بیگ خود را به کنار کشتید میرزا عسکری
 برآمده میرزا کامران را دید. دیر از عمومی ایله را همراه گرفته متوجه دفع میرزا سلیمان شد. و نزدیک شاق
 فرود آمده بود که جمعی کثیر از اذ بیکدیگر که بسرداری معجزه بر تاراجی آمده بودند گذر آهنا بار دومی میرزا افتاد
 و تمام آن تاراج رفت میرزا کامران و دیر از عسکری دیر از عسکری با معبود و سلطان آمدند
 سیندند کور بر حقیقت کار آگاه شده. اغروق را با عزت تمام مصحوب معتمدان خود پیش میرزا فرستاد
 و از اسباب تاراج یافته معذرت خواست میرزا منندال و میرزا سلیمان غنیمت دانسته متوجه دفع بیکدیگر
 شدند میرزا بودن خود را در بدیشان ندیده بچست متوجه شد که از راه جنحاک و بامیان خود را در میان
 بزاره کشید و از آنجا حال کابل بود افعی دانسته آمدن به کابل یا رفتن بجد و دیگر قرار دهد چون امر
 اتفاق پیشه حضرت جهانبانی پیوسته میرزا را تحریض آمدن کابل میکردند. از فرط فریب و ضنون البچیان
 را ابد رگاہ حضرت جهانبانی فرستاده معروض داشت که مقصود من از آمدن آن است که از گذشته غدر خویش
 و خدمت آن حضرت را از سر گریزم امید که تقصیرات و جرائم من با لطافت بادشاهی بعفو مفرود گردد
 باز آدمم که سجده آن خاک پائینم و اگر طاعتی فضا شد. باشد ادا کنم. ایام که درین مرتبه بوسیلہ
 نیکو خدایے از ما گرگان شرمندگی نجات یابم آن حضرت از صفای طینت من در اندو داد و ابد بعبادت رخص
 فرا گرفته بصدق مفرود داشتند

بر ہم خورده - منتشر ہو کر عمومی ایله - جسکی طرف اشارہ کیا گیا یعنی عسکری مرزا - بر تاراجی سینے پخوردن بر گھاس دھنہ کو
 آنے سے - تاراج - لوٹ - معدودی - گنتی کے ہوتی - اغروق - اہل و عیال مصحوب - ہمراہ - تحریض - آمادہ کرنا -
 فرط - زیادتی - جرائم - جمع جوہر گناہ - الطافت - مہربانیاں - عفو - معاف کرنا - مفرود - ہی ہوتی -
 طینت - خصلت - دعوات - مس - تابنا - نر زانو د - سونے کا طبع کیا ہوا
 عیار - جوہر - کس جو کسٹی سے ظاہر ہو -

کابل برافراشتند فرستند نگذشته بود که میرزا بجا که بیگ بدسلوکی نموده او را از آنجا اخراج کرد و آن چنان
 بخشش داد. ابرطابق نسیان نموده اندیشهای تهاجم خود راه داده ترصد فرصت بود در هنگامیکه حضرت جهانبا
 در کابل عدالت پیرایه بود بدینعلیه بود عده پاسه در رخ آمدن خود را معروض میداشت و آن حضرت از
 صفای طوبیت و نیک گمانی که بشیخه کردید برنگزید و انرا دامن سست سخنان ناراست او را راست انگاشته متوجه
 بلخ شدند میرزا این فرصت را غنیمت شمرد و راه راه رفتن کابل باز بخاطر عذر خود مصمم ساخت و اندیشه بغی
 و قلعه که محم طینت او بود بطور رسید و تاجر یک سلسله مکراد امرای تنگ بایه اخلاص و تنگ حوصله ارادت
 در آن پورشش چنانچه گزارش یافت انواع نفاق بعضی آوردند چون آن حضرت مراجعت نمود و نظر عدالت
 برادر الملک کابل انداختند میرزا کا مران میرزا عسکری را در کولاب گذاشته متوجه قتل میرزا سلیمان شد
 میرزا سلیمان بے جنگ از طاقان به قلعه فخر شافت میرزا کا مران با بوس یک راطاقان سپرده خود
 متوجه قلعه نظر شده میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم جنگ را مصلحت وقت ندیده استی سلطان را بقلعه نظر مانده
 خود را به تنگ بدخشان کشیدند و بوضع جرم رفته نظر پاداش آئی شستند میرزا کا مران از جانب میرزا سلیمان
 نحوی فراغ حاصل کرده متوجه قندوز شد و میرزا بندال اولاً از راه فریب دوستی نمود و آمده حریف یک جتی
 در میان آورد و میرزا بندال سخنان او را گوش ندانسته بر ثبات عهد خود ایستاد و میرزا کا مران با استعداد
 تمام قندوز را محاصره کرد و میرزا بندال در مراسم جنگ و قلعه داری و یقین فرود نگذاشت و میرزا کا مران
 چون کار سے توانست ساخت با وزیر بکیه متصل گشته از ایشان کمک خواست و جمعی کثیر از وزیر بکیه کمک
 او آمده شریک محاصره شدند میرزا بندال بحجت اختلال و بازی دادن مخالفان که در معنی رهنمونی بشایره
 مقصود دست تدبیری پندیده انگخت و خطی از جانب میرزا کا مران بجانب خود نوشت مشتعل بر تجدید
 عهد اتفاق و فریب دادن او را بکیه و بر و شس پنجه کاران آن فریب نامه را بقاصد سے داد که عهداً
 خود را بدست او را بکیه انداخت بعد از کاوشش قاصد چون خط ظاهر شد و مضمون آن بقبول چو دست

فرستند نگذشته - کچھ دن بھی نہ گذرے - اخراج - نکال دینا - ترصد - نظر - فرصت - موقع و وقت - طوبیت -
 طینت - شیخه - نصلت - عدار - بعد - مکار - مصمم - مضبوط - بغی - سرکشی - محم - غیر کیا گیا - مرشت - بن و نصل -
 طینت - مرشت - اصیلت - تنگ بایه اخلاص - جنگے خلوص کی پونجی بہت کم اور حوصلہ نون بھی تنگ تھا - تنگ بدخشان
 ترکستان - نحوی - ایک قسم - قدرے - متصل - میل کرنا - اختلال - یعنی رفتہ ڈالنا - بازی دادن - دھوکا
 دینا - تجدید - نیا کرنا - کاوشش - جستجو کرنا -

خو اطر محبت اتقا و اندیشه در آن مفاد و فقه قدس سمت اندراج یافته بود و از آنجا شب در میان غور بند
نزول دولت کرده شب دیگر نوحه بسیاران در دو اقبال فرمودند و از آنجا بفرابلیغ و از آنجا بمعموره
در دو سعادت اتفاق افتاد و حضرت شاهنشاهی کامیاب استقبال شده درین منزل ادراک ملازمت
گرامی فرموده و شمول انظار عنایت شدند و از آنجا سعادت مسعود به چتر اقبال سایه گستر دار الملک کابل
گشتند و میرزا سلیمان از راه بهد نشان رفت و میرزا بنده ال بر فند و زشتان و منعم خان نیز بهر ای
میرزا به فند و زاده امرایه بهم بگابل رسیدند و شاه بهد انخان که داد جلادت و مردانی داده بود و رفیق عظیم
افتاد و میر شریف بخشی و خواجہ ناصر الدین علی مستوفی و میر محمد نشی و میر جان بیگ دار و غمہ عمارت و خواجہ
محمد امین کنگر را نیز همین حال پیش آمد و باقی جمیع ملازمان و درگاه در حرز سلامت ماندند و چون اتالیق
و جمعی دیگر از اذربکجه که در ایبک بدست افتاده بودند خلاصی یافتند و وطن خویش رفتند و انواع عواطف
در امر احم بادشاهی بیان کردند پس محمد خان در تعجب مانده ب مردم پادشاهی که پیش او بودند سلوک آدمیان
کرده روانه و ار الملک کابل ساخت و آن حضرت در مستقر خلافت نیکون گشته این مراجعت از فرود در بی
عین صلاح دولت دانسته و در انتظام مہام دین و دولت توجہ عالی مبذول داشتند و خواجہ جلال الدین
مجمود را که بر رسم رسالت پیش حاکم ایران فرستاده بودند و خواجہ بخت بعضی سواج دزدند عمارت توقف
نموده بود و فرستادین اورا بر طرف کرده باز پس طلبیدند و خواجہ عبد الصمد و میر سید علی که در فنون تصویر
و نقاشی بیگانه آفاق و نادره ادوار بودند مشحوب خواجہ سعادت بساط بوس در یافتند و شمول عواطف
بیکرانه گشتند و خواجہ سلطان علی را که بخطاب افضل خانی اشتہار داشت از عمدہ مشرفی خزانہ بمنصب
وزارت سرفراز ساخته دیوان خراج گردانیدند و دیوانے جمع خواجہ میرزا بیگ قرار یافت و حال میرزا کامران
آنکه چون حضرت جہانبانی از فرط شفقت و عطوفت ذاتی تقصیرات عظیمه میرزا کامران بخشیدند که کولاب را
با در محبت فرمودند و چاکر بیگ کولابی ولد سلطان دین بیگ را ہمراہ میرزا ساخته رایت توجہ بچانب

سمت - صورت نقش - جلادت - بہادری - حرز - پناہ - مستقر - جائے قرار - مراجعت - داپسی -

فرط - زیادتی - مہام - جمع ہم - بڑا کام - فنون - جمع فن - اووار - جمع دور - زمانہ -

شمول - شامل کیا گیا - عواطف - مہربانان -

مشرفی - حساب کی جانچ کرنا - دیوان خراج - مصارف خراج کا منعم -

تقصیرات عظیمہ - بڑے گناہ -

ماندی و سرانجام این ممالک که با من توجان هفت اقلیم است در حجاب تاخیر افتادی و با بخله چون مخالفت
ازین قضیه نامرضیه آگاهی یافت موم برجم خورده خود را انتظام داد و بتعاقب در آمد و حضرت جهانانی بنفس
تفصیل بنابر تهای شکر و محاربتهای بزرگ که وصفش کارنامه قتال روزگار را در باجگی بنشد به ظهور
آوردند و در آن پیشه شیران نبرد و رخ جهان گرد زرین فام که تشریفناظرین نام داشت و محمد خان حاکم بر آ
پیشکش کرده بود و آنحضرت بر آن سوار بودند بر خیم تیر افتاد و جدر محمد آخته اسپ خود پیشکش آن میشوای
دولت و دین نموده با این خدمت سر بلند گشت و حمایت از دوی آن صاحب سر بر سر دوی را انگا بهمانی
فرموده بمان رسایند و اکثر همراهان آثار بدعتی را بچشم خود دیده بر فاقست پست فطرتی و درون عیبتی هر طرف
پراکنده شدند تفصیل عمدهای موبک عالی رفزوه کلک بیان میگردد و میرزا بندگان میرزا سلیمان فرزند خان
حاجی محمد خان تزدوی بیگ خان نعم خان خضر خواهر سلطان محمد قلی خان جلا ساسکندرخان قاسم حسین خان
جید محمد آخته بیگ عبدالعزیز خان اوزبک حسین قلی محمد دار محمد علی خان میر خلیفه سلطان حسین خان با تو سلطان
مصاحب بیگ شاه بدوغ خان شاهتم بیگ جلا شاه قسلی نارنجی محمد قاسم موحی لطف احمد سهندی
عبد الوهاب اودجی باقی محمد پروانچی خالیدی و بعد از سه روز بر سرخ چهار چشمه اتفاق نزول افتاد
و درین منزل محمد قلی شیخ گمان که بر راه راست افتاده بودند خرموبک معنی یافته طمعی شد و درین منزل
منشور عطفونت بنام نامی حضرت شاهنشاهی و مخدرات تن عصمت که و در دارالامان کابل بودند بر موم
خانم عنایت مصحوب بیگ محمد آخته بیگی روانه ساختند و بر شید خان حاکم کاشغر که پیوسته سلسله جنبان
عقیدت و اخلاص بود و مفاد عطفونت ارسال نموده خبر مقام اشرف را انگاشته بودند که بر او برید
محمد کامران بقضای طبیعت قیج نفاق بر حسن وفاق ترجیح نموده جانب محبت دود و لشواهی را با بلیکه
فرد گذاشت و بسیار از همراهان راهمت یادری نکرد لاجرم این سفر بخاطر خواه ایحای دولت میسر
نشد بلکه باعث مزید طلال و کدورت خاطر گردید و شکر آن سلامتی کرده نصیحتهای ارجمند که تسلیم بخش

مان - جاس آرام دامن - متوجه - یعنی آنے دالے - نامرضیه - ناپسندیده - برجم خورده - بگرمی ہوئی - و باجگی ظفر
ہونے کی بیانت - رونق - تربیت - پیشہ - جنگل - رخس - سرخ و سفید رنگ ملا جو گھوڑا - تشریفناظرین - دیکھنے والوں کو
سرور کرتا ہے - بیان گھوڑے کا نام - سر بر - تخت - مان - جاس امن - بر فاقست پست فطرتی - کیندہ مرشد کے
ساتھی ہو گئے - منشور - فرمان - عطفونت - ہمرانی - مخدرات - پردہ نشینان - تنق - پردہ - مفادوضہ - مراد خط
قیج - برائی - نفاق - دور دئی - حسن - بھلائی - وفاق - اتفاق - اتحاد - احیاء - دوستان - ارجمند - قیمتی

و امثال این چیزها را سبب ساخته مراجعت را تمیز می نمودند و آخر بهر زمان مجامده بانفس خود باین راضی
 شدند که بجانب دره گز که از جاهای محکم است شش هفته روزی چند در آنجا باشند و او یاقات آن حد و دوحی
 دیگر از سپاهی راجع کرده اسباب نسخ سرانجام دهند و درین وقت خبر میرزا کاخران نیز مشخص خواهد رسید و
 بر نقد بر دفع رفتن میرزا بکابل مارا باین حد و دو کافتن مناسب وقت نیست و بعد ازین با خاطر جمع تسخیر
 بلخ بلکه ماوراءالنهر باسانی میسر خواهد شد و نایبالت امی تا مرز سمرقند وقت فتح و نصرت هم کاب و بمخمان
 موکب عالی بود و اقبال بر اقبال پیش می آید همه حال دست از جنگ باز داشته بجانب دره گز توجه نماید
 آنحضرت بواسطه نگار داشت خاطر جمهور بنی علاج شده بانصوب توجه فرمودند و بلخ گرفته را از بنی اتغاتی
 از باب نفاق همچنان گذاشتند و شیخ بهلول را جهت برگرداندن هرادل که از آب گذشته و از یکس را
 رانده در شهر بند در آورده بود فرستادند میرزا سلیمان و جمعی دیگر از بهادران نامی را چند ادلی تعیین فرمودند
 چون یکی نیست ناخوشناسان تیره درون بر هم زدند سپاه بود این مراجعت که بجانب دره گز بحسب تقدیر
 نواحی نواحی واقع شد و اتفاقاً در کابل داشت معاودت بصوب کابل اشتها ریافت و فتن میرزا کاخران
 در اسنہ عوام مشهور شد مردم روی در بریشانی نهاده سو بسو متفرق شدند هر چند حضرت جهانبانی حسن علی
 سلطان مهر دار که از مخصوصان بساط غرت بود جمعی دیگر از مغربان را بحیث برگرداندن آنجماعت بریشانی
 روزگار تعیین فرمودند چون تقدیر موافق تدبیر بود فائده مند نیفتاد و الحقی رقم شنبته حکم تدبیر برین صورت
 پذیرفته بود که سواد اعظم هندوستان از خلل ستمگاران و اسبب جناب پیشگان محظوظی گراید و بهسب برکات
 ذات قدسی گشته تختگاه ابد دستگاه حضرت شاهنشاهی ظل الهی گردد چندین هزار تخم نیلی در مزایع بسبب
 غیرادر ریاض آمال مخلصان افشاند آید و خلاصه سخن آنکه از در جهان آفرین همچنین نصرت را در لباس
 چنین حال که موجب از دیاد عجرت و خیرت پوشمندان گردد و بطور آورده اسباب حکم و صلح را سرانجام
 و آنچه اگر این واقعه ناملازم بطور نیامدی در مشاغل تسخیر ماوراءالنهر کار بیچارگان هندوستان در تعویق

تخریض - ابهارنا - مجامده - کوشش - او یاقات - جمع او یاق - قبیله - غیره - شخص - تشخیص - کیا گیا - معین -
 کافتن - جستجو کرنا - خاطر - جمع خاطر - صوب - جانب - هرادل - پیشه نوج - معاودت - لٹنا - اسنہ - جمع لٹنا
 زبان - الحقی - پیچ پیچ - یقیناً - بیشک - شنبته - نسبت کی ہوئی - کھچی ہوئی - سواد اعظم - بڑا ناک - بهسب - اثر نیکی حکم
 مزایع - جمع فرود - گشت زار - بسبب غیرا - زمین - ریاض - جمع روضه - سبز زار بلخ - آمال - جمع ایل - آرزو -
 نصرت - دہائی - مشاغل - جمع مشغله - جو در سرے کاموں سے روکنے - تعویق - دیری - بازرگھنا -

آوردند میان محمد خان ترکمان و سید محمود بکنه مناقشه شد هر کدام نسبت این دستبرد بخود میکرد و حضرت
 حقیقت حال از او بکن استفسار فرمودند که ترا که فردا در اشارت بجز خان کرد که اول این شمشیر من
 انداخت از بول شمشیر این مرد از اسپ جدا شدم چون خود را راست گزفتم و ایستادم این مرد دیگر
 ایما به سید محمد بکنه کرد شمشیر بر روی من انداخت حضرت بسید محمد اعتراض فرمودند که او انداخته
 محمد خان است تو بجز دهنی کرده که بر سید دیگر شمشیر انداخته جلد و را بجز خان عنایت نسزد و نمود
 او بکن را به سپهر محمد آخته پس دند که از احوال او خبر دار بوده بیمار او کند و با وجود آثار توح و نصرت امر اے
 نفاق سرشت بی اخلاص اظهار بیدلی میگرداند و همواره خبرهای راست از جانب میرزا کامران مذکور
 میساختند در میان خود شهرت میدادند اگر چه هر تقیفه که بسیرزا نسبت کنند از بس که ماده قابل بود راست
 می نمود اما اینجا خلافت واقع سخنان برومی بستند انقصه رز در دیگر از بکنه هجوم نموده تمام و کمال آماده
 جنگ و دستبرد پیشه ستی شدند عبدالعزیز خان پسر عبدالعزیز خان عولی شده بود و پسر محمد خان بر انغار و سلطانان
 حصار جو انغار و آنحضرت نیز لشکر را جابجا نصب فرموده قلب را بوجو و اقدیس رفعت بخشیدند و
 میرزا سلیمان را در بر انغار و میرزا سهندال را بجز انغار تعیین فرمودند و قراجه خان و حاجی محمد خان و
 تردی بیگ خان و منعم خان و سلطان حسین بیگ جلایر با برادران در هر اول مقرر شدند و بعد از آن
 تسویه صفوف و آراستگی انواج با تمام رسید و ماشام جنگ عظیم در کار بود و جوانان نبرد آزماي عرصه
 همت پیچوده و ادولا درمی داده هر اول مخالف را برداشته رانند و از جو بار باگذراندند رفیقان
 کوه اندیش نفاق پیشه در لباس دفاق خلاف مصاحبت را در نظر جلوه دادند و دوستان نادان نیستند
 از بی ادراکی تقویت آن کوه بنیان میدادند و دولت کرده را اے دشمنان اختیار کردند و نگذاشتند که از
 جو بار باگذرند و سخنان نادرست کم همتانه در میان آوردند گاه از کمی لشکر خود و بسیاری سپاه مخالف و
 گاه ز قن میرزا کامران بکابل و اندیشه ایر شدن اهل و عیال سپاهی دگاه انتظار بروی تقریب میرزا کامران

مناقشه - جنگ - بیمار - بزرگبری کرنا - خدمت کرنا - تقیفه - بری بات -

عولی - جس بن بادشاه جو - قلب لشکر - بر انغار - بادشاه یا میرکه دایه بنی هاتمه کی نوح -

چرا انغار - باین هاتمه کی نوح - هر اول - پیشرو لشکر -

تسویه صفوف - صفون کا برابر کرنا - وفاق - اتفاق -

ادراک - عقل - سمجه -

دستمال

آن حضرت نظر بر ہمت و الاهی خود فرمودند کہ در آئین فتوت نقض عہد از اہل کمال نامستودہ است خصوصاً
 از سلاطین عالیقدر کہ از ایشان ناپسندیدہ تر میباشد۔ این گروہ را انان دادہ ایم خلاف این چگونہ دو
 معدلتسرامی ضمیر منرا در گنجایش باشد اما بقی معروض داشت کہ اگر این گنگاش درست در اسے منتین
 را جعل نمی آرنڈ پس مرانگا بداشتمہ مصالحو فرمایند کہ از خلم اینجا نبی بل از زمان در گاہ مقرر گردود ہر گاہ
 یورش ہندوستان شود جمعی در ملازمت بودہ خدامتہا پسندیدہ بتقدیم رسانند چون مشیت از سے
 و ارادت قیومی بر خلاف این دو شق رفتہ بود لگاشتمہ رقم تقدیر در نظر اہل غنیمت آراستہ تر
 نمود و چند روز اقامت واقع شد۔ اگر چه ہوا سے ایک و فراوانی میوہ باعث توقف بود اما عمدہ سباب
 نامآئین میرزا کامران شد و خردمندان پیشین حسابدان از روی یقین میلقمہ اند کہ اگر این توقف
 نمی شد پیر محمد خان را طاقت مقادمت و قدرت مقابلہ و محار بہ بود ہر آنہ متناصل میفشہ یا بر حسب
 صلح میکرد چہ عبد الغزیر خان و دیگر خانان از بکہ بکگ نمی توانستند رسید چون توقف ہامند ادا کشید
 آن جماعت فرصت یافتہ بکک عظیم آمدند و امر اسے از بک راکہ بدست افتادہ بودند مصحوب خجاعتام
 مخلص کہ یکی از معتمدان در گاہ بود بکابل فرستادند و تاملین را ہمراہ داشتہ از راہ خلم متوجہ بلخ شدہند
 و بعد از دو سہ روز از خلم گذشتہ در مقام بابا شاموز دل اجالی فرمودند روز دیگر نزد بک آستہ اند کہ
 سر فرستہ مشہور معسکر دولت آراستہ گشت و قراولان خبر رسانیدند کہ جمعی کثیر از اور بکان ہجر کردلی
 رقا ص سلطان و شاہ محمد سلطان حصار سے برآمدہ اند آن حضرت فوجہا آراستہ قدم در رکاب
 نظر عتصام نہادند و در میان قراولان اندک جنگی شد و در وقت فرود آمدن موکب عالی شاہ محمد سلطان
 حصار سے با گروہ انبوہ بر سر اردوی معلی تاخت و جو انان کار طلب مثل کابلی خان برادر محمد فاکم موبی
 و شیر محمد بکنہ و محمد خان ترکمان بغایت مردانہ قدم پیش نہادہ تردد پسندیدہ کردند چنانچہ کابلی افتاد و
 مخالفان تاب مقادمت نیاوردہ فرار نمودند و ادیکن اعلا نرا کہ از اور بکان نامی بود و سنگر ساختہ بملاز

فتوت - جوانمردی - نقض - توڑنا - تین - مضبوط - یورش - چڑھائی - مشیت - ارادہ -

شق - ایک طرف کسی چیز کی - فراوانی - کثرت - مقادمت - مقابلہ - برابری - محار بہ - لڑائی -

متناصل - جڑ سے اکٹرا ہوا - عظیم - دشمن - مصحوب - ہمراہ -

معسکر - لشکر گاہ - قراول - پیشرو لشکر -

اعتصام - جنگل مارنا -

اشتهار و اور توجہ فرمودند و در نوآچی این گلزمین میرزا ہندال و میرزا سلیمان سعادت بساط بوس
 در یافتند و محفوظ اصناف لطافت گشتند و با تماشای میرزا سلیمان میرزا ابراہیم رخصت بدخشان یافت کہ
 در حفظ ولایت اہتمام نماید و سزاوی سپاہی آن دیار نیز کند و از نوآچی بغلان میرزا ہندال و میرزا سلیمان
 و حاجی محمد خان و جمعی از بزرگان یاران کار طلب را پیشتر روانہ فرمودند کہ ایک را کہ از نوآج بلخست و بمپور
 و از فردنی میوہ و خوبی آب و ہوا امتیاز دارد از او زبان مستخلص سازند و در آشنای آن شیر محمد کینہہ کہ یکے
 از بسا ولان بود پلنگے بہتری زدہ بلا زمت آورد حسین قلی مہر دار بعض رسانید کہ ترکان در لشکر ہازون
 پلنگ را خوب نینداند و معروفند داشت کہ چون مرا برم اعلان مقصد ساختہ پیش کیستن قرہ حاکم بلخ
 آورد و در جگتو میمنہ استعداد رقتن ہری می نمود شخصی پلنگ زدہ آورد بخت ہمین لشکر در توقف افتاد
 حضرت گدش باین سخن ننمودہ همچنان توجہ بنیچر بلخ مصمم داشتند روز دیگر لشکر پیشین خود را با ایک سار
 پیر محمد خان حاکم بلخ خواہ باقی اتالیق خود را با جمعی از مردم کار آمدنی مثل اہل میرزا حسین سعادت بی
 محمد قلی میرزا و جو جاک میرزا بخت احتیاطی با ایک فرستادہ بود کہ در ان حدود کو از م احتیاط بجا آورند
 رسیدن ایشان با ایک معارف آمدن ریات نصرت قرین شد امر ابغیر از در آمدن در قلعہ ایک
 و مستحکم کردن چارہ دیگر نمیدند آن حضرت قدم گرامی ارزانی داشتند و در لوازم تسخیر قلعہ کوشش
 فرمودہ مرحلہا قسمت نمودند و در دوسہ روز متحصنان قلعہ امان طلبیدہ با ستان بوس والا شستاقتند
 و ایک بدست اولیای دولت قاہرہ درآمد حضرت جہانبانی جشن خسر دانہ ترتیب دادہ از اتالیق در با
 تسخیر ماوراء النہر گلگش طلبیدند اتالیق بموقف عرض رسانید کہ امثال این امور از ما پرسیدن چہ
 گنجایش دارد حضرت فرمودند کہ آثار راستی در تو پیدا است آنچه بخاطر تو رسیدنی ملاحظہ بعض رسان
 مشارالیمہ معروفند داشت کہ مردم کار آمدنی پیر محمد خان بدست افتادہ اند این جماعہ را مسافر صحرا سے
 عام ساختہ قدم در رکاب طغریا بد نہاد کہ ماوراء النہر بے جنگ و جدل در حیطہ نصرت و قبضہ اقتدار خواهد

مخفوف - گراہوا - سزاوی - یعنی سپاہیوں پر سزا دل کیا کہ جلد جعفر لشکر ہون - معموری - آبادی - مستخلص چچو رانا
 بسادل - نقیب - چو بدار - معارف - نزدیک - نصرت - فتح - تسخیر - لینا -
 مرحل - مورچہ - متحصن - قلعہ بند - گلگش - مشورہ - امثال - جمع مثل - مانند -
 مشارالیمہ - جسکی طرف اشارہ کیا گیا ہو - جدل - لڑائی -
 حیطہ - احاطہ - اقتدار - قابو پانا - قدرت -

تاریخ

وصول ریایات عالی بحد و بدخشان خود را با استعداد تمام قرین موکب دلاگرداند و مناشیر مطاعه میرزا
 میرزا عسکری و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در ساختگی راه و آمادگی سپاه و بزودی خود را رسانند
 شرف اصدایانند و بدولت و اقبال نهفت ریایات عالی شد و جهت تسلیق امور و انتظام
 مهم دادند حاجی محمدخان از غزنین قریب یکماه در یورت چالاک توقف اتفاق افتاد و ازین منزل
 خواجه دوست خازند را بکولاب فرستادند که میرزا کامران را بار و دوی معلی رساند و خواجه قاسم
 بیوتات که سابقاً منصب وزارت داشت و خواجه میرزا بیگ که دیوان حال بود و از بی رشدی
 او خواجه غازی مهمات را بکاروانی خود پیش گرفته بود و خواجه مقصود قلی که راق و دفاق مهمات میرزا کامران
 بود و چنددی دیگر بوسیله میر برکه تقریر خواجه غازی و خواجه روح الله کردند و منعم خان و محمد قلی خان
 بر لاس و فریدون خان و مولانا محمد الباقی صید رحمت تشخیص معامله تعیین شدند و حسین قلی سلطان
 که از مقر بان درگاه بود محصل این مهم شد و بعد از تحقیق معامله خواجه غازی و خواجه روح الله و جمعی
 دیگر از نویسند هائی مغلوب را گیرانندند و محمد قلی سلطان را بجهت تحقیق اموال خواجه غازی تعیین نمودند
 و خواجه سلطان علی که از توهمات حضرت جهانبانی بخطاب افضل خانی ممتاز بود از مشرفی بیوتات
 به منصب دیوانی بیوتات اختصاص یافت و درین اثنا میرزا ابراهیم برسم ایلیار در یافت آستانه
 نمود و بیانیات ممتاز شده بعد از فراغ خاطر از مهمات ضروریه این یورش موکب عالی با ستان
 نزل اجلال نمود و در اینجا عباس سلطان اوزبک فرار اختیار کرد و آنحضرت بتقریب وصول میرزا
 آهسته میرفتند چون روان شدن میرزایان و استعداد اذکردن میرزا کامران بمسامع عز و جلال رسید
 از راه پنجه عمان غریمت معطوف ساخته اندراب را تخیم مبر اوقات غرت فرمودند و در منزل لیکه حضرت
 صاحبقرانی در اینجا اساس نهاده بودند سه روز برسم تبعیت آن حضرت کامروائی فرمودند و از اینجا بناری
 اتفاق منزل افتاد و از کولاب ناری گذشته بسیر دشت نیل برکه بهار آن در ولایت بدخشان امتسباز

مناشیر - جمع نشور - فرمان - مطاعه - اطاعت کیا گیا - ساختگی - سامان کرنا - تسلیق - تزیین دینا - مهمام - جمع همه -
 قابل اہتمام و فروری - یورت - مکان - چالاک - جلکو جلک - بوسے ہیں - بیوتات - یعنی تنظیم گھر دارہ - بی رشدی -
 برہمی - راق - جمع اور دست کر نیوالا - قاتق - پرانگندہ کر نیوالا - تقریر کر دند - یعنی خیانت و تغلب ظاہر کیا -
 تشخیص - یعنی تحقیق - محصل - حاصل کر نیوالا - یعنی اس تغلب کو وصول کر نیوالا - گیرانندند - پکڑ دیا - ماخوذ کیا -
 مشرف - چاچ کر نیوالا - بیوتات - جمع الجمع بیت - گھر دارہ کا داروغہ - یلیار - تاخت - دوڑ - تخیم - خیمہ - تبعیت - پیروی

جنگ جرات نمودند میرزا از جام شمشیر جرعه و آبسین در کشید آن حضرت تروی محمد خان را اعتبار افزودند
 زمین داوروان حدود بجای گیر او مقرر ساختند و بجهت انتظام و استحکام مبانی آن حدود در خصمت فرمودند و
 در همین سال ایلیچیان عبد الرشید خان بن سلطان سعید خان حاکم کاشغرا آمده تحت و هدایای گرامی بنظر
 اشرف گذراندند و بزودی شمول عنایت شده زحمت یافتند در همین ایام سعادت پیرای عباس سلطان
 که از سلطین اوزبکیه بود باستان بوس استعدایافت و منظور نظر عاطفت و تربیت گشت و مرتبه او را
 بلند ساخته بعفت قباب گلچهره بیگم که همیشره نزد آنحضرت بود عقد ازدواج بستند و از وقایعی که درین سال
 روی نمودن میباشند میرزاشاه برادر میرزا ایلخ بیگ است از اشتر که ام که در جایگیر او بود غزیت استانبول
 داشت چون کوتل منار رسید شاه محمد برادر حاجی محمد بانقمام آنکه در همنه دستان کوک عم حاجی محمد خان را
 میرزا مجید سلطان کشته بود دیکین کرده در سران کونل تبریز زد در میرزا دران عقبه بدرجه عالی شهادت عروج یافت

نزدت موبک مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از کابل بلخ و بر جمع عالی

از بی اتفائی میرزا کامران و نفاق امرایه کابل

هر چند در نیمه مالک هندوستان و بر آوردن خس و خاشاک از آن بوستان و تقدیم این امر بر جمع امور بر همت
 ملک کشانی از واجبات اقبال بود و سیر ولایت کشمیر نیز مرغوب و مکنون آنرا بوقت دیگر
 حواله فرموده یورش بلخ را که سابقاً نصیم یافته و تبیه آن فرموده بودند قدیم دولت در کابل غزیت نهاد
 پیش گرفتند و در اوائل سال نه صد و پنجاه و شش که هواها رو باعتدال آورده بود بالتو بیگ را که یکی
 از معتبران در گاه بود پیش میرزا کامران فرستاده پیغام دادند که بوجوب قرارداد بغزیت بلخ متوجه
 شدیم باید که اتفاق یک جبهتی را پیش نهاد همت ساخته و این معنی را سر بایه سعادت دانسته هنگام

- جرعه - گهوت - تحفت - جمع تحفه - هدایا - جمع هدیه -
- عفت - باکدانی - قباب - جمع تبه - کلس -
- عم - چچا - عقبه - گفائی - عروج - چرینا -
- مکنون - پوشیده - بنی دل بین - نخوش پوشیده -
- نصیم - مقبولی -

جلالت که سعادت کونین از جبهه ایشان بقیامت مدتیچ و منبسط گشته ناحیه اقبال را بسجرات شکر جلای جاودانی
 دادند و در جمعه دوم رمضان که وقت منجاری بود بفتح و نصرت سایه ورود بر شهر انداختند و بزیرین نیاز جبهه سهای
 گشتند و عراض مبارکباد از اولیای دولت رسید و در نیولاسن، راز کشمیر عرصه داشت میرزا حیدر بابا شیکشاهی
 آفرایت بدرگاه معلی آورد و در عرصه داشت تعریف و توصیف آب و هوای بهار و خزان و گل و میوه کشمیر بعبادت
 دلکش اندراج داشت و در التماس سیر و گلگشت همیشه بهار آن عرصه دلگشای بمانند برداخته دریاب بنیخ
 بنید و ستان سخنان درست معروض داشته تحریر بمت جهانگشای نموده بود و آن حضرت از فرط التفات منشور
 فتح و نصرت مشعل بنفون عطفوت و صنوف مرحمت بمیرزا فرستادند و توجه باطنی بنیخ بنید و ستان بدان دیباچه
 هوشمندی ایراد فرمودند و در مستقر خلافت همواره تمشیت امور حاکمیت و تقویت مام دولت بطریقی که داعی
 اوقات مستدعی بوده به مصالح ممالک مقتضی براسه صاحب همت گشتند از انجمله قزاق خان و صاحب بگ
 که سرگروه منافقان توانند بود و مستوجب انواع سیاست شاه بودند ایشان را از خصلت منفحاز دادند که
 شاید در اوقات غربت که سوبان نامیواریهای نفس سست از ایام دولت یاد آورند و قدر آن نیک روزی
 شناخته از کردارهای بد باز آیند و اینها روانه شده در میان هزارها توقف نمودند و آخر عاطفت حضرت جهانبا
 غد زهای نامسموع این گروه ناسپاس را پایه قبول بخشید و در همین ایام بحیدر مبنای مودت و تائید معانی
 محبت که لازمه قنوت و عروت است فرموده و خواجه جلال الدین محمود را بر رسم رسالت با تحف و هدایا نصبت
 عراق فرمودند و از سوا سنج که روی داد شهادت میرزا الف بگ ست ولد میرزا محمد سلطان و محلی ازین گشت
 آنکه میرزا از زمین داد که جایگیر او بوده بار اده ملازمت حضرت جهانبانی بجانب بدخشان میرفت و خواجه معظم
 نیز بار اده عقیمه بوسی و ملائنه تفصیرات همراه میرزا بود چون نزدیک غزنین رسیدند خبر فتح موکب دولت
 ایشان رسید خواجه معظم میرزا را بجا کرده بر سر سزارها برد که تاخت و تاراج این گروه که همواره بر سزنی دغاگر
 اشتغال دارند نماید و از بے تدبیرے که منشار آن غرور جوانی و جنون پندار باشد آئین پیکار منظور نداشته

جبهه - پشیانی - مبتدیچ - خوش - ناحیه - پشیانی - تکرلیض - اُبخارنا - فرط - زیادتی - منشور - فرمان - عطفوت - مهربانی
 صنوف - جمع صنف - طرح طرح کی - و باجه - خطبه کتاب - اول هر شے - ایراد - دار کردن - مستقر - جاسے قرار -
 تمشیت - جاری کرنا - مام - جمع هم - کا عظیم - و داعی - جمع داعی - مصالح - جمع مصلحت یقینا چا با گیا اور شاید
 مقتضی یعنی در بے ہو - اسباب - خواہش و باعث - غربت - تمنائی -
 تجدید - نیا کرنا - ملائی - عوض - بدلا -

همراه میرزا ساختند و یورش بلخ بسال دیگر قرار یافت و میرزایان را مشمول تفتد است بادشاهی فرمودند
 نصیمم زلفن کابل فرمودند و در مجلس آخرین عمود موثیق که شعاع منتظمان سلسله صورت است در میان
 آورده هر کدام را بنجد ای انتظام بخش عالم صغیر و کبیر سپرده رخصت دادند و از روی عطف و شفقت بر اداری
 پیا که شربت طلبد آشته اندکی ازان تناول کرده میرزا کامران رحمت فرمودند و حکم شد که هر کدام از میرزایان
 مرتبه را مرعی داشته اوشش بادشاهی بخورند و پیمان بختی و یکدی را اذوق بخشند و بموجب امر عالی با وجود تحقیق
 اخوت عقد صداقت و خلعت نیز بستند و هر کدام از میرزایان را علم و تقاره عنایت فرموده رتبه اعتبار را
 بشرت عزت و کرامت استظهار بخشیدند و میرزا کامران و میرزا سلیمان و میرزا هندال بطومن طوع و خصاص
 یا نقد و میرزایان ازین منزل بجایگه خود رخصت گرفتند و موکب عالی متوجه خوست شد و در آنجا که نزدیک
 عشرت بودی اقامت می فرمودند و از راه بریان متوجه کابل شدند و بریان قلعه ایست که حضرت صا حجت قرائی
 بعد از تادیب بند و ان کتور اساس نهاده بودند آنحضرت نیز تبارگی نظر تعمیر انداخته نام آنرا اسلام آباد نهادند
 ریات اقبال چون بان سر زمین رسید پنهان دو دست میر بر را حکم شد که شکست و ریخت قلعه را اصلاح
 نماید و اهتمام آنرا با امر است کند و در آن حدود معسکر دولت بود تا آنکه در اتهام پهلوان در کیفیت قلعه مذکور
 با دروازه دکنگره و سنگ انداز صورت امام گرفت و آنحضرت یک میرک را حاکم آنجا ساخته گذاشتند چون
 خاطر جهان آرای از مهم قلعه جمع شد بر سرکان نفقه شریف بردند و بطور پیوست که دخل پنج ایلی کان برابر
 نمی آید و از آنجالب آب پنجه نیز یک کوئل شتر که ام محل سراق دولت اعظام شد و اوائل زمستان که
 زمین از برفت بنیاد روی سفیدی کرده بود عرصه حدود دار الملک کابل بقدم گرامی حضرت جهانبانی
 فرد بهایانست و بجهت اختیار وقت و انتظار ساعت مسعود روزی چند در نوای شهر توقف اتفاق افتاد و حضرت
 شایه شاهی که هزاران مینت و سعادت در مقدم آن حضرت است اقبال دار استقبال فرمودند آنکه خان جمعی
 از نزدیکان بدولت ملازمت مشرف شدند و آنحضرت بیدار سعادت بر تو آن قره العین خلافت غره الوجه

شمول - شامل یکبارگی - تفتد است - میرزایان - نصیمم - پنکی - عمود - جمع عدد - موثیق - جمع فباق - عهد پیمان - عطف و شفقت
 مهربانی - اوشش - جویون - پس مانده کمانا - و ثوق - مضبوطی - اخوت - بھائی - یونا - خلعت - دوستی - استظهار - پشت پناه -
 طومن - طوع - در منزل توج کاشان - اساس - بنیاد معسکر - شکر گاه - سنگ انداز - گوچین - قلعه که زندی -
 دخل - آمدنی - سراق - سر پرده - فر - و بدیه - قره العین - آنکه کی خندک -
 غره الوجه - رونق چهره -

صالح

و همچنین از هر جا سخن گذشته و حضرت جهانبانی بنواد رکلمات گوهر افشان بودند تا آخر روز این مجلس
 عشرت منظم بود و درین محفل نشاط میرزا عسکری را بجززاکامران سپرده رخصت منزل فرمودند و چون
 میرزا بساعت آمده بود خیمه و نحرگاه و بارگاه براس میرزا از سرکار بادشاهی نزدیک دولت حسانه
 ایستاده شد روز دیگر در باب زقن بلخ با میرزایان و امر اشورت فرمودند هر کدام موافق عقل در
 خود حرفه و رسیان آورد حضرت فرمود که موکب منصور ناری رسد هر چه علاج باشد بتمهیدم خواهد رسید
 و ناری موفیقست از بدخشان که یک راه بر بلخ وارد دیک راه بکابل روز چهارم ازین منزل است نخش
 کوچ فرموده شب در میان بسر خیمه کشاکش نزدیک اسکمش است نزول اقبال فرمودند و مجلس انبساط
 ترتیب داده بعیش و عشرت گذرانید و دران سر منزل عبرت افزا حضرت گیتی ستائے فرودس مکانی
 سابقا رسیده اند و خان میرزا و جهانگیر میرزا آمده سراطاعت برخط فرمان نهاده اند و حضرت گیتی ستانی
 فرودس مکانی در باب نزول اجلال باین موضع فرج بخش و آمدن برادران و اطاعت نمودن ایشان
 بر رسم نشان تاریخ آنرا بر تخته سنگی نقش فرموده اند حضرت جهانبانی جنت آشیانی که باین نزهت گاه رسیده
 بر سنت سینه حضرت گیتی ستانی تاریخ آمدن خود و ملازمت کردن میرزا کامران و مجتمع شدن برادران
 در آنجا نیز ثبت فرمودند و این هر دو تاریخ از و بادشاه بزرگ منش بر یک لوح سنگ بر مثال کتابه اول
 روزگار بر صفحه لیل و نهار دست در گردن یکدیگر یادگار است و آزانجا بوضع ناری و رود سعادت فرمود
 با منظم ولایت بدخشان مشغول شدند و ختلان را که مشهور بکولاست تا سرحد موکب و قراکین میرزا کامران
 عنایت فرمودند و جا که خان را امیر الامرای میرزا کامران مقرر ساخته بهمراهی او نامزد فرمودند و عسکری
 را نیز همراه میرزا ساخته قراکین بجایگزید و اختصاص دادند اگر چه میرزا کامران باین جایگزیر رضی نبود
 اما بلا حظه اینچنین جان بخشی چند ان مضائقه نکر و قلعه طرفه و طالقان و بعضی از پرگنات دیگر میرزا سلیمان
 مقرر داشتند و تند و زور عوری و کمر و بقلان و اسکمش و ناری را بمرزاهند ال کمر مت فرموده شیر علی

نوادر - جمع نادر - منظم - مجتمع - موکب منصور - لشکر فخمند -

نزهت گاه - فرحت و عیش کی جگه -

سنت - طریقه - سینه - روشن -

کتابه - ده بحر و محمودان اور بلند مکانون بر کفچه بن -

مضائقه - با هم تنگی کپڑا -

و از آمدن خود بصر ساخت حضرت جهانبانی از آمدن میرزا خوشوقت شد. حکم فرمودند که اول منعم خان
 و تردی بیگ خان و میر محمد نشی و حسن فلی سلطان عمر دار و بالتو بیگ تو ابچی بیگ و تاجی بیگ و جمعی دیگر
 بروند و بعد از آن قاسم حسین سلطان شیبانی و خضر خواجه سلطان و اسکندر سلطان و علی فلی خان و
 بهادر خان و جمعی دیگر شتابند و سوم مرتبه میرزا امجدال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان استقبال نمایند
 و در همین روز میرزا عسکری را بنده از پا برداشته بودند صبح آن بقا تو نے کہ حکم عالی نفاذ یافتہ بود
 میرزایان رفته لوازم احترام بجای آوردند و حضرت جهانبانی تخت آرا سے ملک و دولت گشته نزرگانہ
 بارعام دادند میرزا کامران بفرق آداب شتافته بدولت بساط بوس مشرف شد و تسلیمات فرساخت
 و سجرات اخلاص بجای آورد حضرت جهانبانی از روی فرود آمدند کہ دیدن توره بقدریم رسید دیگر
 بیاک برادرانہ دریا بیم بعد از آن از روی فرط رافت و شفقت میرزا اور بر گرفت و گریہ ہائے زار زار
 کردند چنانچہ تمام حضار مجلس عالی را دل بدر آمد میرزا اعزاز مخصوص گشته بموجب اشارت عالی
 در جو انظار نشست و تبرکی فرمودند کہ نزدیک بنشینید و میرزا سلیمان را اشارت بر انظار شد و پنجسین
 میرزایان و امراتر تیب رتبه و حالت خویش بر انظار و جو انظار نشستند و جمعی از نزدیکان بساط دولت
 مثل حسن فلی مهر دار و میر نشی و چند محمد و مقصود بیگ اختہ در دنگل قرار یافتند و جشن عظیم انعام غبت
 قاسم جنبی و کوچک علی و مخلص قنبری و حافظ سلطان محمد رخنہ و خواجہ کمال الدین حسین و حافظ مہری
 و سایر این گروہ جاد و منشی نزدیک بقور نشسته نغمہ پروازی نمودند و از یکجا کا کر علی و شام بیگ جلاور
 و تولک توچی و جمعی دیگر عقب تہرجای یافتند و میوہ و طعام گوناگون باداب بادشاهی کشیدہ شد
 و درین مجلس حسن فلی مهر دار از میرزا کامران پرسید شنیدہ ام کہ در حضور شما مذکور میشد کہ پیش پیر محمد خان
 میگفتہ اند کہ ہر کہ یکنار بج بعض مرتضی علی اندارد اور اسلمان توان گفت شما فرمودہ باشید کہ خدایا بر بندہ
 باشد کہ برابر ہند و انہ بعض داشتہ باشد میرزا بسے در ہم شد و گفت پس مردم مرا خارجی تصور میگردانند

نفاذ - جاری ہونا - احترام - حرمت و عزت کرنا - فرق - سر - فراغت - عاجزی و زاری کرنا -
 توره - طرز و طریقہ - شریعت چنانچہ زانی - فرط - زیادتی - رافت - مہربانی -
 جو انظار - بادشاہ کے بائیں جانب -
 بر انظار - میمنہ - داہنی جانب - تورہ - پہرہ چوکی -
 ہند و انہ - تربوز -

قراجه خان را شمشیر در گردن بسته حاضر ساختند چون برابر شعل رسید حکم عالی شد کہ شمشیر از گردن فرود
آوردند و گناہ اورا بخشیدہ بزین دوس مقرب ساختند و تبری گفتند کہ عالم سپاہی گریست امثال این
خطر باشد آمدہ است و در پایان دست چپ تردی بیگ خان آمادہ حکم شد کہ بایت و بعد از ان
مصاحب بیگ را ترکش و شمشیر فرمودند و پچنین سردار بیگ ولد قراجه خان را آوردند فرمودند کہ گناہ
از کلانا نست خردان چه گناہ دارند پچنین سائر امرانوبت بوقت می آمدند و نوید بخشش می شنیدند آخر
ہمہ قربان قراول کہ حقوق خدمت داشت بفرط نجالت و سرافکندگی آمدہ کورنش کرد حضرت تبر کے
فرمودند کہ ترا چه بلا پیش آمد و بچہ تقریب رفتی او نیز تبری جواب داد ردی جمعی را دست قدرت سیاہ
کرده باشند از انہا چہ باید پرسید حسن قلی سلطان مہر دار کہ ہمہ وقت راہ سخن داشت این بیت را در آن
مجلس خواند بلیت چہ آئی را کہ انروز ہر فرزند ہر آنکو پست زندر شیش بسوزد و تمامی امراتخصیص
قراجه خان کہ ریش دراز داشت شرمندگی کشیدند روز دیگر از انجا بدولت کوچ فرمودند و در کنار
آب طالقان کہ آننگہ دگلشا بود نزول اجلال واقع شد روز چہار شنبہ ہفتدہم رجب بدرقہ ہدایت
از بی میرزا کا مران مراجعت نمودہ بدولت بساط پوس مشرف شد و شرح این قصہ بدیغ آست
کہ در حوالی بادام درہ میرزا عجد العد زبان را بشکر بادشاہی التذاد داد و از چندین بی ادبیا کہ از حوالہ
میرزا بیرون بود و از جرائم آن درگذشتن سبب تعجب او شد میرزا عجد العد رسید کہ اگر بجای ایشان
شما می بودید چہ میگردید گفت از من گذشتن و گذاشتن نمی آید میرزا عجد العد گفت اکنون فرصت کاری
کہ باداش آن تواند شد در دست ہست اگر بجای آوردند چہ شود میرزا گفت آن کدام است گفت امر
بجائے ہستیم کہ دست بادشاہی بانمیرسد مناسب آن است کہ با معدودے انغار کردہ بلازمت بادشاہ
بشما ہم دستجات شکر تقدیم آوردہ غدر گناہان بخوایم و خدمات پسندیدہ بجائے آریم میرزا کا مران
قبول این معنی کرد و با معدودے روان شد چون خواجہ اردوی معالی آمد با پوس را بلازمت فرستاد

سائر - تمام - فرط - زیادتی - نجالت - شرمندگی - آنگاہ - سبزہ زار -

بدرقہ - رہبر - بدیغ - نادر - التذاد - لذت حاصل کرنا -

جرائم - جمع جرمہ - گناہ - پاداش - بدلا -

معدودے - گنتی کے آدمی - انغار - تاخت - دوز -

خواجہ - اطرات -

رسید میر کہ بمصر مزاج زمانہ بود میدانست کہ این اصلی نداد و همین مقدار اطاعت در عالم ظاهر کافیست
 ایستاد و بمیرزا گفت چون شما غم آستان بوس قدم نہادید از دائرہ عناد برآمدید و از بغی نجات یافتید
 اکنون لائق سعادت و مناسبت نہ امت آن است کہ امرای فرار کرده را گردن بستہ بدر گاہ فرستید و خود
 خطبہ آن حضرت بخوانید و غائبانہ رخصت گرفته متوجہ سفر حجاز شوید میرزا نصیحت پذیر شد ہمہ را قبول
 نمود مگر آنکہ گفت از حضرت التماس کنید کہ با بوس را ہمراہ من بگذارید کہ از قدیمان منست میخواہم کہ تلافی
 بانچہ اذ کردہ ہم درین سفر بجا آرم میر چون مراجعت نمودہ بلا زمت آمد و حقیقت حال را بموقف عرض
 رسانیدہ استعفاے جراگم میرزا نمود آن حضرت بمقتضای عطف و شفقت فطری تصیرات او را بخشید نہ
 آنچه میر مقرر ساختہ بود امضا فرمودند روز جمعہ دوازدهم رجب سال نہ صد و پنجاہ و پنج درون قلعہ مذکور
 مولانا عبد الباقی صدر خطبہ بنام گرامی حضرت جہانبانی خواند و آن حضرت از آنجا سوار شدہ بیاغلیکہ دران
 نزدیکی بود نزول اقبال فرمودند مورچلہا بر طرف شد و حکم عالی بصد در پیوست کہ حاجی مجدد و جمعی حاضر
 باشند کہ میرزا با معدودے کہ مقرر شدہ بدر رود تا بر آمدن از قلمرہ حافظ حد و دگر داند و علی دست
 حسان باریگی و عبد الوہاب رسید محمد یکینہ و محمد علی شیخ کمان و لطف سہرندی و جمعی را تعیین
 فرمودند کہ در دائرہ قلعہ را محافظت کردہ امرای فرار نمودہ را بیارند و میرزا را با ہمراہان معنود
 بگذارند بموجب قرار داد میرزا بر آمد و در اثنا سے راہ یکی از ملازمان میرزا ابراہیم اسپ خود را
 شناخت کہ یکے از خدمتگاران میرزا کامران سوارہ میرفت و این را بمیرزا ابراہیم گفت میرزا کسان
 فرستاد کہ آن اسپ کشیدہ آورند چون بسمع مقدس جہانبانی رسید از نیک سیرتے این معنی را ناسپید
 دانستہ اعراض فرمودند و میرزا ابراہیم از خجالت و تنگ مزاجی بخرخصت برخاستہ بچہ دو کشم رفت
 و حاجی مجدد نیز معاتب شد کہ چون بدانشی توانی بچہ میرزا رسید فرمان عطف و شفقت کہ متضمن مغفرت
 باشد با خلعت و اسپ مصحوب خواہد جلال الدین محمود میر بیوتات فرستادن و چون برنجی از شب گذشت

فطری - پیدایشی - امضا و - جاری کرنا - محمود - مقررہ -
 اعراض - روگردانی کرنا - خجالت - شرمندگی - معاتب - عتاب کیا گیا -
 مصحوب - بحدت -
 میر بیوتات - گھر دارہ کا سردار -
 برنجی - کسی قدر - تھوڑا -

چشم میداشت بایس شده بی اختیار دست بفرآک اطاعت و انقیاد زد بوسیله این جمله خود را درین
 ذوب از گرداب خطر برکنار گرفت دگشتی عافیت را ازین موج خیز بساحل نجات رسانید و باین قصد
 انواع الحاح و استغذار پیش آورد در روزی عرضه بر تیر بسته در اردوی معلی انداخت مضمون آنکه حقوق
 عنایت و رعایت آن حضرت را ندانستم دیدم آنچه دیدم اکنون از گذشته پشیمانم و میخواهم که بطواف
 کعبه رخصت فرمایند تا از معصیت بفری و کدورت کافر نعمتی پاک شده خود را استغذار خدمت و شایسته
 ملازمت گردانم و امید از عواطف آن ست که این دولت بوسیله میر عرب کی مشخص شود و میر از جمله
 سیاحان روزگار در صدق و صداقتیاز داشت و بر کیمیاگری منسوب بود و حضرت جهانبانی جنت
 آشیانی با توجه داشتند و درین یورش قرین رکاب نصرت اعتمام بوده لشکر دعا را آرایش میداد
 چون عرضه داشت او بسامع غر جلال رسید میر را طلب فرموده درین باب سخن گفتند میر گفت که جواب
 این را من نوشته درون قلعه میفرستم و این عبارت نوشت اعلیو ایا اهل القلعه انخلاص فی الاخلاص
 و السلامت فی التسليم و السلام علی من اتبع الهدی یعنی اس اهل قلعه خلاصی در اخلاص ست و سلامت
 و در اطاعت و انقیاد سلام ست بر کسیکه راه راست را پیروی نماید میرزا کا مران بر مضمون این نوشته
 اطلاع یافته باز بطریق سابق نوشت که هر چه میر فرمایند و قرار دهند عدول نخواهد بود حضرت جهانبانی
 از آنجا که گرم بر دست لازم ذات قدسی طکات ایشان بود میر را رخصت فرمودند میر به قلعه رفته لازم
 تبیان حق که در مشارب عقلی از زلال غذب شیرین تر بود و در اذواق حسی از عصاره حنظل طعم نغمه داشت
 بمقدم رسانید و در تصریح و تلویح آن دقیقه معنی نگذاشت از هنر باب سز نشی که میر میکرد و میرزا چون از
 صداع بدستیهامس خمار خود تپیبی یافته بود سر تسلیم پیش افکند. تفصیح تفسیر میگفت و هر چه فرمایند قبول
 داریم بر زبان میر اندر میگفتند چاره این کار آن ست که بر خیزد و با دول اخلاص گزین و خاطر مستمند
 بمرآه من سعادت ملازمان در یاباید میرزا از راستی یا جمله پردازی روان شد و چون نزدیک بدو

چشم - امید - یلوس - ناسید - قرآک - شکار بند - انقیاد - تا بعد اری - گرداب - بجنور - ساحل - کناره -
 الحاح - نهایت درجه کی عاجزی - استغذار - عذر خواهی - نغی - سرکشی - مشخص - معین - لشکر دعا را آرایش
 میداد - یعنی بادشاه که لشکر که بے فتح کی دعائین کرتانجا - انقیاد - فرمانبرداری - عدول - تجاوز کرنا - تبیان -
 ظاهر کرنا - مشارب - جمع مشرب - پانی پنبه کی جگه - زلال غذب - همت میثه پانی - اذواق - جمع ذوق -
 عصاره - انشرده - پنجر - حنظل - انارین - طعم - فزه - تصریح - صریح بیان کرنا - تلویح - اشاره کرنا - مهمل - بیکار

دست - سوزش - سلامت - صداع - درد -

فرخور استعدادات مختلف آن مردم را بظن و قهر اختصاص دادند و سجدهای نیاز بدرگاه کاسار حقیقی که
 چو ابوی ضننت و مفیض بنی منت است بتقدیم رسانیدند و روز دیگر بشرائط محاصره برداخته مرچلهبا سمت فرمودند
 روزی از مورچلی که بنعم خان و محمد قلی برلاس و حسن قلی سلطان قهر دار تعلق داشت و بنید و ثنابا مردم قلعه
 می انداختند بند و قوی بمبار میگ رسیده قالب تپی گردان حضرت که معدن مرحمت بودند تا سفت عظیم
 فرمودند و برزبان اقدس گذشت تا کاش مصاحب بیگ برادر او بجای او میشد و آن حضرت بمقتضای
 برادری بل بموجب رافت عامه با وجود چندین تفسیرات میرزا کامران بر سر عنایت و التفات آمدند و
 فرمان موعظت نشان که تونید بازوی دولت و اقبال و حزر گردن فضل و کرامت تواند بود و میرزا نوشتند و
 بعد از اقسام نصلح بزرگان این عبادت مسطور شده بود که اس برادر بد خود اس عزیز جنگ جواز تیر
 این کار که باعث کارزار و موجب قتل و آزار مردم بیشمار است باز اس و بر مردم شهری و لشکری رحم نماید
 امر در این بهم مردم که کشته می شوند شهر بود خون آن نوم در گردنت بود دست آن جمع در دامنت
 همان به که بر صلح رای آوری در طریق مردت بجای آوری به و مصحوب نصیب رمال این منشور سعادت
 فرستاد چون میرزای مست غفلت رد گردانیده اقبال و پشت داده دولت بود نصلح سعادت
 لواح مفید بناید و در جواب آن طومار عنایت و دیباچه درایت این بیت بر زبان راند **شهر عدوس**
 ملک کسی در کنار گیر چیست که بوسه بر لب شمشیر آید ار دهد نصیب رمال حقیقت او بار میرزا بمساع
 علیه رسانید حکم بقبضه مرچلهبا شد و درین آبناء میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم جمعیت تمام باسلام عقبه علیه
 شرف اختصاص یافته بخواطف خسروانه سعادت امتیاز یافتند و جاگر خان دلدردیس خان قیچاق
 با مردم کولاب نیز آمده ضمیمه عساکر اقبال گشت و درین مدت یکماه محاصره روز بروز ابواب فیروزمندی
 بر روی او پلای دولت کشیده ترمی گشت و عقده مهمات میرزا کامران بسته تر شده و کارها بر دستگتر
 می گشت تا آنکه از اقسام حمله گری و کید و روزی نا امید شد و از کمک پیر محمد خان اوزبک که از کوتاه بینی

فرخور - لائق - ضننت - نجلی - مفیض - فیض دینه دالا - محاصره - گیر لینا - مرحل - مورچه - تا سفت - افسوس -
 رافت - مهربانی - موعظت - نصیحت - حزر - تونید - رمال - علم رمل جاننے دالا - منشور - فرمان - لواح - جمع
 لائح - روشن - طومار - دفتر - درایت - دانائی - اوبار - بدنجی - مساع - جمع مساع - کان -
 علیه - بند - عواطف - مهربانان - ضمیمه - شامل -
 کید و روزی - مکاری کرنا -

گروه دھیم عاقبت رسانید و در زنبند پانزدہم جمادی الاخری در بلندی کہ آنرا خلسان میگویند در میان این مردم جنگ شد و هنوز موکب بادشاہی از آب نگذشتہ بود و بقدر مفاصلہ در میان ہراول و قول اندہ بود کہ بقضائے حکمت ازلی ہراول بادشاہی روگردان شدہ از آب گذشت و گروہ مخالف دست بقارت و تاراج کشادند میرزا کا مران بانعدود سے برسرحمان بلندی ایستاد درین اثنا حضرت جہانبانی بدولت اقبال برکنار آب رسیدہ خواستند کہ رو بروی مخالف از آب عبور فرمایند بعضی از مخبران صادق بعرض اشرف رسانیدند کہ پیش آب جمہ است و دیگر وہ از آنجا آسیائے بالاترست و آن زمین سنگلاخ است عبور از آنجا بسہولت میسر لاجرم بدولت و سعادت بان سمت متوجہ گشتند چون نزدیک ہا بسیار رسیدند شیخ خواجہ حضرتے را کہ کلانتر خواجہ خضریان بود گرفتہ آوردند جمعی از وطنقطار ان کہ در ہر جلہ میفرزند حکم شد کہ این حرام نمک گریز پامی را بزنند چند ان بمشتاد و کلند زدند کہ بر نظار گیان یقین شد کہ جان تیرہ پش را تعلق بدن نماید انگاہ اسمعیل بیگ دولدی را دستگیر ساختہ بچھو رافدس آوردند آن حضرت جابجی فرمودہ بشفاعت منعم خان جرائم اورا بخشیدہ باد سپردند متوجہ بلندی کہ میرزا کا مران آنجا بود شدند فتح الہدیگ برادر روشن کو کہ را ہراول ساختہ باجمعی از فدایان بہادر پیشتر فرستادند و جنگ مردانہ پیوست فتح الہد از اسپ جدا شد و قمارن اینحال کو کب بادشاہی کہ مقدمہ جہانگشا سے اولیئہ کشورستانی است پیدا شد و میرزا دل از دست دادہ تا ب متادمیت نیادہ فرار نمودہ خود را بہ قلعہ طالقان رسانید و در استحکام مبانی ضبط کوشش نمود و لشکر بادشاہی دست کشای تاخت و تاراج شد و بر اسباب کار قلیجیان نیز ابر کشید آنحضرت حکم ہرل فرمودند یعنی پنج ہرکس را بدست اقد ازو باشد و دیگر کسی طمع در ان نماید و درین فتح بیچکس را سر موئی زخم نشد مگر علی قلی خان را کہ زخمی باورسید و اسحاق سلطان و تردی بیگ و لدیگ میرک و بابا جو جاک و جمعی کثیر کہ پاسے دلیری در تعاقب لشکر منصور بر بردہ بودند دستگیر شدند و میرزا ہند ال و حاجی محمد این گرفتاران را بدرگاہ والا آوردند و آن حضرت بموجب قواعد صفت و عدالت

دھیم عاقبت - بد عاقبت - ہراول - جو فوج لشکر کے آگے آگے چلے - قول - در بیانی فوج - ہجم - وہ جگہ جو سورتن
 من ہو - دلدل - سنگلاخ - سخت - تھری زمین - گریز یا - بھگور - جرائم - جمع جرید - گناہ - ہراول - پیشتر فوج -
 طلیعہ - وہ فوج جو رات کو لشکر کی حفاظت کرے - آگے چلنے والی فوج - متادمیت - برابری - مقابلہ - مبانی -
 جمع نبی - بنا قلیج - نوکر - غلام - ہرل - غارت - لوٹ -
 نصیفت - انصاف -

از در آمدن سپاه نصرت قرین به بدخشان است چون کار و بار میرزا کامران در انجا رواج گرفت شیرعلی
 اعتبار یافته درستی غرور میوسته بمیرزا بله ادبانه سلوک میکرد و در باب قند و زر گفتن و میرزا هندال
 بر آوردن اهتمام می نمود تا آنکه میرزا ادرا به قند و زر تعیین کرد میرزا هندال با قبایل بادشاهی اورا دستگیر
 ساخت شترش آنکه شصت میاده بسیار از لشکر قند و زر گردخانه اورا گرفتند و او بجه خود را در جوی آب
 انداخت و یک دست از شکرست و بکنند بکنند خود دستگیر شد و چون میرزا هندال اورا بملازمت حضرت
 جهانبانی آوردند آن حضرت نظر بر اعمال ناشایسته او بینداخته بر تقصیرات او رقم عفو کشیدند خلعت
 خاصه مکرمت نموده غورس را نامزد فرمودند به خاطر دورین را نظر بر جوهر آدمی و دریافت اندازة
 کار آمدن بود چون در ذات او معنی مردانگی و سر براهی یافته بود و آنچه بن تقصیرات عظیمه که هر کدام مستوی
 سیاست بود گذرشته بود از ش چنین اختصاص بخشیدند به در میزان قدر شناسی اسباب بخشش را از
 ابواب گزانش افزون یافتند و بعد از آنکه میرزا هندال بوجهات بادشاهی مغرور شد پس حکم جهان مطاع
 بصدور پیوست که حاجی محمد خان و جمعی دیگر برسم نقلای پیش روند و میرزا سرگروه آنها باشد
 و جمیع مردم از اطاعت میرزا که هر آینه میباید دولت خواهد بود عداوت نماید و در لوازم نیکو خدمتی تقصیر
 از خود را ضعیف نشوند تا هر یک بفرانور همّت و خدمت باز روی خود بهره مند گردد و در اداسط جمادی الاخری
 نه صد و پنجاه و پنج انگ قاضیان که از مواضع اندر ابست مفرّب سردقات مجد و جلال گشت و ضعیف
 اندر اب و مردم تو قبائی و سایقاجی و بلوچ و جمعی از سپاهی و ایماق بدخشان و نوکران مصاحب بیگ
 شرف آستان بوس در یافتند و مشمول عنایت بادشاهی شدند و از آنجا کوچ کوچ نهضت موکب علی
 بطالقان روی نمود اکثری از امرای فرار کرده و میرزا عبدالهد و جمعی کثیر از منتبان میرزا کامران
 آنجا متحصن بودند میرزا هندال و امرای که همراهش تعیین شده بودند حکم معلی شد که از آب نیکی گشته
 و ستردی شایسته نمایند و مقارن این حال میرزا کامران از حد و قلعه ظفر و کشم بالغار خود را باین

نصرت - فتح - جبه - کر - کیر - کر - و سنگیر - گزدار - جهان مطاع - جهان کا اطاعت کیا گیا - نقلع - پشیر و نوح
 میاید - مددگر نیواز - عداول - قباد کرنا - فرانور - لائق - آلتنگ - سبزه زار - سرداق - سرا پرده -
 مجد - زرگی - ایماق - قبیله - مشمول - شامل کیا گیا - نهضت - اٹھنا - تصد -
 موکب - بادشاهی سواری میں جو لشکر رہے - متحصن - قلعه بند -
 الغار - تاخت - دور -

کر

جلال اشفاق باوشاہانہ را شامل حال او ساخته رخصت پیش فرمودند کہ رفتہ میرزا سلیمان را بر جمع لشکر
 و نظام مہام نبرد بد آورد و منظر باشد کہ عنقریب عرصہ بدخشان مخیم سر اوقات اجلال خواهد شد چون موکب
 اقبال بجد و طالقان رسید باسلام عقبہ عالی مبادرت نمایند و حضرت مد علیاے مریم مکانی در حضرت
 شاہنشاہی نور دیدہ سلطنت و گلبن بہار خلافت را از موضع گلہار رخصت دارا سلطنت کابل فرمودند
 و محمد قاسم خان موجی را بد آورد علی کابل نامزد فرمودہ ہمراہی حضرت قدسیہ رخصت دادند کہ بد دم خاست
 حضرت شاہنشاہی شرف بودہ در ضبط و ربط ولایت کمال اہتمام مرعی دارد و چون در نواحی موضع بازار
 از تومان پنچہ نزد اقبال شد حاجی محمد بابا تشقہ و قاسم حسین سلطان و تردی بیگ و محمد قلی خان بر لاس
 و علی قلی سلطان و میر لطف و جہد محمد جونی را بر رسم منتقلای فرستادند بجز دانکہ فرستادہا از کوتل ہند و کوہ
 گذشتند مدعی سلطان و تردی محمد جنگ و طائفہ کہ در قلعہ اندراب بودند رو بگرز نہادند و بموجب حکم
 مطاع تردی بیگ و محمد قلی بر لاس تجوست یافتند کہ اہل و عیال این جامعہ تیرہ روز گزار کہ فرار نمودہ بود
 آنجاست بدست آوردند میرزا کامران سرست بادوہ غرور بجد و قلعہ ظفر بود و امر اے فرار نمودہ در طالقان
 ہر چند میرزا در حفظ مسالک و مسطرق کابل اہتمام می نمودند بجائے نرسیدند و ملا خردزر کہ دوران ولایت
 کامران کمال قرب داشت و مہور د باعث شرارت و فتنہ بود درین باب ہر چند کوشش عظیم نمود سوسو مند
 یافتند آخر قراچہ خان و آن جامعہ پیش بینی کردہ مصاحب بیگ را فرستادند کہ عیال را از خواست
 بطالقان آورد کہ مبادا لشکرے از کابل در رسد و این مردم اسیر شوند و مقارن حال تردی بیگ و
 محمد قلی بجوالی خواست رسیدند مصاحب بیگ عیال را بیرون آوردہ بطالقان بردہا تا کہ این کنندہ عملہ
 انماض عین کردہ باشند و چون رایات عالی نزدیک اندراب رسید میرزا ہندال از قندوز بشرف
 ملازمت استسعاد یافت و شیر علی را مقید و در نظر در آورد حضرت جہانبانی میرزا را بہ تفقدات گوناگون
 عزت بخشیدند از اہل حکم شد کہ سوارہ احراز دولت ملازمت نماید و جمعی ازین سرگذشت آنست کہ پیش

جلال - بزگیان - نبرد - ثرائی - مخیم - جائے نیمہ - استلام - چونا - عقبہ - چوکٹ - منقلای - چند لوگ
 قبیل جماعت سے جو نوج کے آگے آگے چلتے ہیں - مطاع - اطاعت کیا گیا - مسالک - جمع مسالک - راہ -
 س - ہند کرنا - طرق - جمع طریق - راہ - کئے عملہ - چرانا مار بجز - کا - انماض - چشم پوشی کرنا - استسعاد - نیکبختی حاصل
 کرنا - تفقدات - جمع تفقد - دلجوئی -
 احراز - جمع کرنا -

و حاجی محمد خان با وجود آنکه اخبار بیوفائی او اشتها یافته بود و خواهان لبشرت ملازمت رسید و
 قاسم حسین سلطان که در حد و دنگش بود نیز با ستابوس شناسنت و بنظر التفات بر تو کا میاب شده و
 در همین منزل میرزا ابراهیم برهنوبنی کوکب سعادت از بدخشان الفار کرده بدولت بساط پوش
 مغز گشت و انوار عنایات خاص برنا صیبه دولت او یافت و از عجایبی که فرود رسان فتوحات
 بے اندازه توانند شد آن بود که در آن ایام که نصرت عالی بصوب بدخشان قریب رسیده بود آنحضرت
 در آفتاب خانه ایستاده بودند ناگهان بخاطر قدسی مآثر خطور نمود که اگر این مرغ سعید و آن مرغی بود که همواره
 درین کارخانه می بود برکتش با بر آید و آواز کند نشان فتح و اقبال است بجز حضور این نبشای سعادت بال
 پیرو از آمد و همایه و از پالی زمان برکتش عزیز تر نشسته سایه سعادت بر فرق دولت انداخت
 آن حضرت شکر گزاری فرموده و در پاسه او حلقه نقره انداختند و از سوا سنج که مقدمه الفتح را سزاوار
 باشد و میامن اقبال روز افزون بطور میوست آنست که چون میرزا ابراهیم بنواجمی پنجه سیاه علی شغالی
 سر راه میرزا گرفت ملک علی نجبری با قوم ذبیله خود با میرزا اتفاق نمودند و میرزا ابراهیم با ملک علی شغالی
 جنگ مردانه کرد و بشمشیر خون آشام کار او تمام ساخت و ملک علی نجبری را بجهت احتیاط سبزه گرفت
 که بملازمان حضرت جهانبانی آرد و این دولت خواهان ساده لوح بفکر ناقص زمیندارانه از همراہی
 میرزا ابراهیم تخلف نمودند و بعد از مسافرت جنگ در آمد میرزا با آنکه معدودی همراه داشت دستبرد
 عظیم نموده جریده خود را باستان بوس والا رسانید و روز دیگر ملک علی برادر خود را فرستاده از رد
 تقصیر و خجالت مغفرت نمود و سر تر شغالی را فرستاد آن حضرت او را بخلعت و انعام سرفراز نموده
 رخصت دادند و منشور استمالت و تشریف عالی بر اسے برادر او گرفت شد و رقم فرمودند که میرزا ترا
 نشناخت و تو خواجهی موردی تو کشوف ضمیر اقباس است چون رایات نصرت شعاع بان حد در رسد
 با لطاف پادشاهی امتیاز تمام خواهی یافت و میرزا ابراهیم را عنایت بسیار فرموده فرزند خواندند و

الفار - تاخت - دور - ناصیه - پیشانی - مآثر - اثر - نشان - خطور - دل من کوئی بات آنا - بال - بازو -
 حلقه نقره - چاندی کی کڑی - مقدمه الفتح - فتح - بیشتر - میامن - جمع میند - برکتین - سعادتین -
 تخلف - پیچھے رہ جانا - معدودی - گنتی کے آدمی -
 دستبرد - غلبه - بازی بجانا - جریده - تنها - منشور - فرمان -
 استمالت - دل جوئی - کشوف - ظاہر -

دیوش

و اسمعیل خرس و مصاحب منافق و بابوس دیوس و مناشیر اقبال بمیرزا هندال و میرزا سیلیمان میرزا ابراهیم
 فرستادند که استعد او نموده منتظر ورود موکب عالی باشند و فرمان شد که حاجی محمد خان از غزنین زود
 خود را بعبقه بوسی رساند درین ایام که استعد او لشکر بدخشان پیش نهاد همت عالی بود همه وقت کهن سالان
 خردمند و برنایان و انشور که جوهر اخلاص از ناصیه احوال ایشان مبتدات مشورت میفرمودند جمعیم که
 نه دل شجاعت قرین و نه خرد و درین داشتند بر فتن قند عار تر غیب میکردند تا آنجا سامان و مسرا انجام
 لشکر نموده متوجه دفع فتنه میرزا کامران شوند و گردوبی که مشور فرزانگی با طغرای مردانگی بدست داشتند
 در رفتن بدخشان موافق رای جهانگشای بادشاهی اهتمام می نمودند روزی از محمد سلطان پرسیدند
 که تو چه میگوئی او بعرض رسانید که میرزا کامران از رفتن این حرام نمکان مغرور شده است همه ما بنا که
 در آمدن انچه دو پیشدستی نماید چنانچه بخاطر میرسد که اگر موکب بادشاهی پیشتر از کوتل بنند و گوه گذر فتن
 از جانب اولیای و دولت است و اگر نه فغوز با لند نقش بطور دیگر نخواهد شست حضرت جهانبانی فرمودند که
 و خامت عاقبت مغروران مگر مشاهد هگلنان شده اگر او مغرورست باید رگه آبی نیاز مندیم و این
 بیت بر زبان حقیقت بیان رانندند بیت مبادا کس بزور خویش مغرورده که مغروری گناه از سر کند و
 و فرمودند تو فتن با چه صورت دارد انشاء الله تعالی در همین زود که از کوتل عبور خواهد پسیم فرمود

نهضت موکب جهانگشای حضرت جهانبانی جنش آشیانی بدخشان و فتح و فیروزی رجوع بکابل

چون پیش نهاد همت جهانگشای نهضت موکب عالی بهوب بدخشان بود و تقدیم این یورش نصرت قرین
 بر هر امری لازم لاجرم روز دوشنبه پنجم جمادی الاولی نه عدد و پنجاه و پنج ساعت مختار بان صوب صواب
 با همت والا و بخت بیدار متوجه شدند و اولنگ چالاک مخیم اقبال شد و بعد از دوسه روز از آن جا
 بقراباغ نزد اجمال فرمودند و داده و دوازده روز بجهت بعضی مصالح ملکی درین سر منزل اقامت شد

خرس - ریچر - دیوس - بیجا - مناشیر - جمع مشور - فرمان - استعد او - تباری - عقبه - چوکت -
 کهن سال - بوژعا - برنا - جوان - ناصیه - بیثانی - فرزانگی - دانائی - طغرای - بادشاه - لاقب - پیچیده - خطین
 آب طلاست که ما هوا - و خامت - بدی - نهضت - انشور - قصد - پیش نهاد - منصوبه - دل کا قرارداد -
 صوب - جانب - اولنگ - سبززار -
 مخیم - خیمه گاه -

قاہرہ میں نہایت از تیرگی بخت و برگشتگی طالع جمعی کثیر را از راه برد و بجانب بدخشان روان شد و با دوس
 و صاحب بیگ و اسمعیل بیگ و ولد می و علی قلی اندرابی و جیدر دوست مغلی و شیخ خواجہ و قربان
 قزول تا قریب سہ ہزار سوار کار آمدنی کہ از قریب داہا سے آہو ہند از راه کہ قتل منار بزم بدخشان
 با دیہ خلالت پیون گزفتند و چون این خبر مسامع علیہ رسید خواستند کہ جہان لحظہ بنفس نفیس خود توجہ
 فرمودہ این بخت برگشتگان را کہ از قبلمہ سعادت روگردان شدہ اند تا دیب فرمایند بلا لحظہ و دوست
 مختار خود بدولت توقف فرمودہ بعضیہ از ملازمان بارگاہ اقبال را بتعاقب آن میدولتان امر فرمودہ
 دہچنان بسر کہ از ملازمان کجبت می آمد و فتنہ و فتنہ روانہ میساختند چنانچہ تروی بیگ خان و ضم حسان
 و محمد فلی بر لاکس و عباد احمد سلطان و دیگر دولتمندان ہاں پئے یکدیگر شتافتند و نزدیک بہ نیم روز ساعت
 مسعود در آمد حضرت جہانبانی خود بدولت و اقبال سوار شدند شوکت شدند ازیکہ جو انان پیش رفتہ
 در حوالی قرا باغ چند اول آن خود سمران گریز پای رسیدہ و دستبرد می نمایان نمودند و آخر ہا سے روز
 در سرجوی موری بقرہ خان دست و گریبان شدند درین هنگام شب در میان جان این تار یک لای
 و را آمد در پناہ ظلمت شب گر خیمہ پریشان شدند و از پل غور بند گذشتہ پل را دیران کردند جمعہ کہ
 تعاقب این فرقت بخت برگشتہ کردہ ہوندمراجعت نمودند و در قرا باغ بشفرت آستان پوس استسعاد
 یافتند و رای جہان آرا سے حضرت جہانبانی بر آن فرار گرفت کہ موکب عالی بکابل مراجعت نماید
 از انجا سامان و سر انجام پوشش والا براصل نمودہ متوجہ بدخشان شوند و کونہ اندیشان فرار نمودہ
 تمر علی شغالی را کہ ذکیل قراہ خان بود درین خبر گذاشتند کہ دران حد و با خبر بودہ اخبار کابل سزا
 باشد و خود از کوتاہی ہند و کونہ گذشتہ در کشمیر از کامران طمخ شدند حضرت جہانبانی روز دیگر
 مراجعت فرمودہ از قرا باغ را بفرقہ دم گرامی طراوت بہار بخشیدند و جمعی ازین شور بختان را کہ حقوق
 موافقت بہ بادشاہی نشاختہ بجرام ملی سر برداشتند بقہامی مناسب حال نہادند چنانچہ قراہ را قرا بخت

کار آمدنی - کام کے لائق - مسامع - جمع مسامع - کان - علیہ - بلند - چند اول - وہ توج جو لشکر کے پیچھے خبر گیری
 کو رہتی ہے - دستبرد - غلبہ - بازی بچانا - استسعاد - سعادت حاصل کرنا -
 موکب - وہ توج جو بادشاہ کی سواری میں رہے -
 مو آمد - جمع نامدہ - دسترفوان -
 قرا بخت - تراز بختی سیاہ - قرا بخت - سیاہ بخت -

بدخشان باخر رساندن کار میرزا کامران مبدول داشتند میرزا کامران از اعانت میرزا سلیمان میرزا نیندل
 نامیده شده نجالات فاسد متوجه بلخ شد که با استعانت پیرمحمد خان بدخشان را بصرف در آر و چون بموضع
 ایک رسید حاکم آنجا نیک پیش آمده نگاہداشت و حقیقت حال پیرمحمد خان اعلام نمود پیرمحمد خان مقدم
 میرزا را معتمد داشته مردم معتبر را با استقبال فرستاد میرزا را با احترام تمام بخانه خود آورده لوازم همانند اری
 بتقدیم رسانید و خود همراه میرزا شده به بدخشان آمد میرزایان بقرارداد خود بحد و دنگ بدخشان رفتند
 و اکثر بدخشان بصرف میرزا کامران در آمد پیرمحمد خان جمعی را بکلمک میرزا گذاشته خود مراجعت نمود میرزا
 بحد و دشمن و طالقان آمد و رفیق و خالق یزدی را با جمعی از چغتائی دادزبک بر دستاق یعنی که میرزا سلیمان
 و ابراهیم میرزا جمعیت کولاب بهم رسانده بر سر روستان آمدند و از جانب قلعه ظفر و حلقنگان رسیده بار رفیق
 کوکه و دیگران بر مردمانه کردند و بمر نوشت آسمانی شکست خورده باز خود را بحد و کوستان کشیدند
 حضرت جهانبانی در وادار اسطنت کابل مرتب پیرای باطن او رو زد و فرمود خاطر اقدس آن بود
 که بصوب بدخشان نهضت عالی فرمایند چون دلماسه لازم زمان را بشفای اخلاص و حسن عقیدت
 نمی یافتند این پورش در پرده تعوق و توفیق می ماند و درینو لاکه قراجه خان خدمات شایسته بجای آورده
 مورد عنایت بنیاد شده بود و از آنجا که ظرفش تنگ بود و با ده فردان پیمان حوصله اش بر نرفته
 حساب کار و پاییه حالت خود و مرتبه والاسه صاحب شناخته با از جاده اعتماد بیرون نهاد تا آن که
 بقضای کم خردی که لازم حال طویل قاتمان بی اعتماد است سخنانی که مستان زد و پوانگان نگویند از
 نشاء و غرور بزبان آورد از آنجمله استمدان نمود که خواهی غازی را که بجائزه نیکو خدمتی و کفایت اندیشه
 بمنصب دیوانی اختصاص یافته بود و دست نواز شش خسروانه برفق تربیت او رسیده بسته پیش
 فرستند تا گردش بزخم و منصب او بخواجه قاسم توله عنایت فرمایند چون امثال این امور بحضرت
 جهانبانی که مصدر عدل و رافت بودند صورت نمی یافت از آنجا که بخمال فاسد خود را استون دولت

مقدم - سفر سے واپس آنا - غنیمت - ملک - مدد - سرد - لڑائی -
 صوب - جانب - نهضت - قصد - تعوق - رکنا - جاده - راه راست -
 طویل قامت - لابند - استدا - در خواست - جائزه - صلہ و علیہ - فرق - سرد -
 امثال - جمع مثل - مانند - مصدر - جہے مصدر -
 رافت - مہربانی -

را در کتب بشری در آورند و ملازادہ ملخصام الدین ابراہیم را باین خدمت گرامی شرف اختصاص
 بخشیدند اگر چه در نظر ظاهر میان با موزش فرستادند اما درین دور بینان بارگاہ خور آن حضرت
 را باینه والا سے آموزگار سے بروند از غائب آنکه حضرت جہانبانی کہ از علوم آسمانی آگاہ بودند و
 بدقائق نجوم میرسیدند باتفاق ستاره شماران باریک بینی واسطلاب دانان وقت شناس ساعتی
 خاص برا سے افتتاح آن حضرت یعنی فرموده بودند کہ در ادوار دایماریسم تو اندر رسید چون ساعت
 مختار رسید آن مؤدب باداب الہی بلباس بازی درآمده در پرده احتجاب مخفی شدند و با آن
 توجہ و اہتمام بادشاہی ہر چند نگاہ سے فرمودند پے بآن حضرت بنزدند و آگاہ دلان روشنفہم
 زمین سر بدیع دریافتند کہ مقصود ازین آن سستہ کہ آن خداوند خرد والا کہ مخصوص بتعلیم بزرگی است
 بجامد رسمی روزگار مشوب و منسوب نشود تا در ہنگام ظہور این خدیو کتبہ شناس بر زمانیان ظاہر شود
 کہ دانشور سے ابن بادشاہ دانشوران از قسم موبہتی است نہ از جنس کتبہ بیت بادجو داین معنی
 بر ضمیر اقدس آن حضرت نقوش حرفی و علوم رسمی چه از انچه رقمزودہ قلم اہل فنون شدہ و چه از ان نکات
 سراسر کہ از بہار ریاض بنے توسط تعلیم و تعلم بر باطن انور فائز گشتہ جلوه ظہور دارد و لہذا از باب حکمت
 و احتجاب ریاضت و صاحبان علوم ظاہری و دارشان صنایع کلی و جزوی چون در بساط حضور اقدس
 میرسند از شناسائی خود سر خجالتہ برگریان تامل فرمودہ جبران می مانند انقصہ چون چند گاہ پیش
 آن افادہ انساب بخواندنی زبیر ترانہ خواندن اشتغال داشتند اہل ظاہر بر عدم کوشش
 آنوند عمل کردہ در تغیر آن اہتمام نمودند و آن بیچارہ را مغرول ساختہ خدمت اورا بولانا با زیاد
 سفر ساختند و نہ استند کہ کار فرمایان ابداع اہتمام دارند کہ ضمیر انہام آن نور پرورد دینردی محل
 انعکاس نقوشش مدادی دمورد انطباع سواد علوم ظاہری نگردد و بالجامہ حضرت جہانبانی درین
 ایام سعادت فرجام در دار السلطنت کابل انتظام بخش ممالک بودہ توجہ کشور کشانی جو رسش

اسطلاب - آفتاب اور ستاروں وغیرہ کے دیکھنے کا ایک آرت - ادوار - جمع دور - زمانہ - اتمام - جمع علم -
 احتجاب - پوشیدگی - بدیع - نادر - مشوب - آمیزش یا آمیز - منسوب - نسبت کیا گیا - خدیو - بادشاہ -
 موبہتی - بخشش الہی - کتبہ - بخت - حاصل کی ہوئی - رقمزودہ - لکھا ہوا - انقصہ - جمع کتبہ - افادہ -
 فائدہ پہنچانا - مداد - روشنائی - سیاہی - مورد - جاکے ورد -
 انطباع - نقش قبول کرنا -

و ملا میر کتبا بد ار که از مشظوران میرزا ہندال بود درجہ شہادت یافت آخر بیدرتہ اقبال شاہی محصوران
 قلعہ تائب نیامد و فرار نمودند و قلعہ بدست اولیاء دولت افتاد و درین اثنا خبر آمدن میرزا کامران
 و پیر محمد خان از بلخ رسید میرزا یان قرار جنگ نداده بشعاب جہال باز گشتند و قراچہ خان بہ صوب
 کابل روانہ شد و حضرت جہانبانی ہرج و مرج بدخشان استماع فرمودہ عنان غریمت بجانب بدخشان
 مصروف ساختند چون غور بند مضر بخیام نصرت اعتمام شد قراچہ خان آمدہ اوراک سعادت
 زمین بوس نمود و بخت آنکہ اسباب قراچہ خان در مراجعت تباراج ایماقات رفتہ بود و حضرت ^{سلطنت}
 کابل گرفت کہ سامان نمودہ زود بکوب عالی پیوند و آن حضرت بخت خاطر او از غور بند کوچ کردہ بموضع
 کابل مار نزل اجلال فرمودند کہ تا آمدن قراچہ خان دل مشغول بسیر و شکار داشتہ باشند و بعد از آنکہ قراچہ خان
 آمد اگرچہ وقت گذشتہ بود آن حضرت بہان غریمت اول راسخ بودہ بجانب بدخشان نصرت فرمودند
 چون شیت ایزدی باین پورش زرتہ بود کوتل ہند و کوہ رابرٹ سنگ راہ شدہ شورش عجبی در
 کوتل پدید آمد کہ عبور دشوار بود یہ مقتضای صلاح وقت متوجہ کابل شدند و غریمت نصیم یافت کہ در
 موسم بہار عنان توجہ بصوب بدخشان منعطف فرمایند

مکتب نشتن حضرت شاہنشاہی و دیگر دستاویح کہ در آن ایام رونمود

چون در مکتب خانہ علم الہی کہ لوح محفوظ رقوم ازلی و ابدی است و جمیع علوم و فنوم دران حریم حضور
 اطفال مکتب تعلیم اندیشیت و مرقوم شدہ کہ صاحبان عقل بیولانی را در مبادی ظہور نطق تبعلیم حروف
 مرکبہ و کتاب علوم مکتبہ کہ تلاحق افکار و تجارب انعام فراہم آمدہ در آرنڈ و تبدیج و ترتیب خاص
 سیر در مسالک ماثر عقول فرمایند و از ہنتم سوال این سال کہ از عمر ابد پیوند حضرت شاہنشاہی چار سال
 و چہار ماہ و چہار روز شدہ بود باین رسم و عادات آن آموختہ در سگاہ الہی در موزدان دبستان ربانی

محذور - گھرا ہوا - قرار نداد - یعنی لڑائی کی رائے نہ ٹھہرائی - شعاب - جمع شعب - گھائی - جبال - جمع جبل - بہا
 صوب - طرت - ہرج و مرج - فتنہ و فساد - مضر ب - نیم گاہ - خیام - جمع نیمہ - نصرت - فتح - تاراج - دوت -
 ایماقات - جمع ایماق - خاندان و قبیلہ - راسخ - مضبوط - شیت - ارادہ - کوتل - اونچے نیچے زمین کے -
 سنگ راہ - روکنے والا - نصیم - مضبوط - مکتبہ - حاصل کی ہوئی - تلاحق - باہم ملنا - تجارب - جمع تجربہ -
 ماثر - آثار - و نشان نیک و کار پسندیدہ - عقول - جمع عقل - دبستان - مکتب -

سرفتنه و فساد بودند یا سار سیدند میرزا کا مران راه فرار اختیار کرد و بمردم خود قرار داد که کجورستان باشند
 رفته پناه میگیرم و لشکر فراهم آورده اسباب جنگ آماده میگردد و خود یعنی تو رچی آخر شب از راه کسبند
 دره چنانی متوجه بدخشان شد و بعد از رسیدن هزار گونه آزار از هزار جات با هزاران خواری و رسوائی
 را بے پیش گرفت میرزا بیگ که از معتبران میرزا بود و شیر علی با چندے ورنو احمی ضحاک میرزا ملحق
 شدند و بقور رسیدند بحاکم آنجا میرزا بیگ برلاس پیغام داد و او را بنحو خواند او در جواب گفته فرستاد
 که از من حرام نمکی که شعار بدگوهر است نمی آید میرزا خواست که از غورے بگذرد یکی از قلیچیان میرزا
 را دشنام داد که همراه این مرد چه میشود و اشارت میرزا کرد اگر نسبت بتوت و عرق حمیت حضرت
 گیتی ستانی داشتی هرگز از حاکم غوری باین زبونے نه گذشتی میرزا از طعن او آزرده شده گفت که چرا
 بیفرزند گوئی میکنی و حساب نمی نمی من از بی سرانجامی شما بیان اندیشه مند شده باین روش میگذرم اگر
 در شما سان جنگ می بودی چنین میگذشتم آن دیوانه باز سخنان درشت بمیرزا گفت میرزا بر گشته
 بحاکم غوری جنگ کرد و شکست جانب حاکم غوری افتاد و غورے بدست درآمد و میرزا را بقدر ساسا
 بهم رسید و شیر علی را در آنجا گذاشته به بدخشان متوجه شد و کس پیش میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستاد
 که مگر آنها با عانت و امداد مکر موافقت بر بندند ایشان بر مهنونی عقل صائب دولت خواهی بادشاه را
 از دست ندادند و خود را از معادنت میرزا کا مران نگاه داشتند میرزا کا مران بیدرته او هام باطله
 متوجه بلخ شد که به پسر محمد خان التجار و دو بلک او بدخشان را متصرف شود حضرت جمانانی قراجه خان
 را به بدخشان تعیین فرمودند تا رفته بمیرزا سلیمان و میرزا هندال و سائر اولیای دولت متفق گشته
 میرزا کا مران را بدست آوردند یا آواره سازند قراجه خان به بدخشان آمد و باتفاق میرزایان متوجه قلعه
 غوری شد در آنجا شیر علی و جمعی از مردم میرزا کا مران متحصن شدند و جنگهاے مردانه در پوست
 و جوماتان نیک از طرفین گشته شدند از آنجمله خواجه نور که از بهاوران کا زار میرزا هندال بود افتاد

یا ساسا - قتل - دره - گھائی - نواحی - جمع ناچه - طوت - شعار - طریقه - بدگوهر - کینه - کم سن - قلیچ - خاندگار
 بنوت فرزندى - یعنی ابر کا بیما هوتا - عرق حمیت - رگ بغرت کی - زبونی - عاجزی - بیفرزند گوئی - بیفانده گوئی
 درشت - سخت - اعانت - مدد -
 نایب - ٹھیک - درست - معادنت - مدد کرنا - بدرته - همراهی -
 متحصن - قلعه بند - کارزار - لڑائی -

باری این جماعه بفکری نادرست میرزا را باینند و گفته فرستادند که بامید که در قلعہ میباشی و بکدام ایام بدرگاه می آئی روز بروز اسباب قلعہ گیری آماده تر میشو و باید که زودتر خود را از غلغان مورچیل و بمرچیل حسن قلی آقا نشان دادند بیرون رو میرزا با شارت این جماعه از دروازه دلی برآمده از هماغجا که نشان داده بود شب پنجشنبه منم ریح الاول نه صد و پنجاه و چهار طریق فرار سپرد و متوجه بخشمان شد که شاید بوسیله میرزا سیدمان و گران نباشد بامداد از ریکیه کاری توان ساخت حضرت جهانبانی بدولت و اقبال حاجی محمد حسن و جمعی را بتعاقب میرزا تعیین فرمودند و خود بتأمین ایزدی دار السلطنت کابل را که وحشت سراسر بفرمود طفیمان شده بود بقدم گرامی عشرت سراسر انس گردانیدند و حضرت شاهنشاهی مورد کرامات نامتنباهی اقبال و راستقبال فرموده بدولت اوراک حضور کایاب سعادت شدند و مخدرات عصمت بشرف بساط بوس عالی شرفت انحصار می یافتند و حضرت جهانبانی را از دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی در دیدار دول نورس و جنوری تازه روس نمود که هم نعمت ازین زیاده تر تواند بود که دیده بقیوبی بحال پوسنی روشنی پذیر گردد و کلام رحمت ازین بالاتر که بوصول چنین جگه گوشه دل چنین صاحب دله آرام گیرد بر شکر سلامتی ذوات قدسیه و محبتگی احوال شریفه نه درویناز و صدقات اخلاص تقسیم رسید و برد لهاسه افکار خلاق که از اسبب حوادث خون بود در می نازه نماده آمد و هر یک بعد گویند بر کوشش و نوازش ارشاد و آسایش یافتند و بر آن گیماسه دلهای دردمندان بفرایمی بدل شد و بر سر زلفت و من غریب و بفرودلت و اقبال حضرت جهانبانی و حضرت شاهنشاهی جاس گرفتند حاجی محمد خان دردم دیگر که بتعاقب نامران میرزا فرستاده بودند اگر چه باور سیدند اما بانسون و انسانیته کمنه عمل بید دولت اورانام دیده انکاشته گذار شدند اگر چه میرزا از میان بدر رفت اما آقی سلطان و اکثر مردم بیست او بیامی دولت افتادند و از روی عدالت حقیقی باز بر سر شد و یکیک فرار و جرمه بسز رسید از انجمله سلطان قلی آقا و ترسون میرزا خویش عبد الله میرزا و حافظ مقصود و مولانا مافی برغو و مولانا مقدم ارباب و جمعی دیگر که

بامید که - کس کی امید پر - امداد - مدد کرنا - تعاقب - پیچا کرنا - تأیید - مدد کرنا - طفیمان - ظلم - گرامی - بزرگ
 مور و ادرنے کی جگه - نامتنباهی - بے انتہا - بدت - اوراک - پانا - مخدرات - جمع مخدره - پرده نشین عورت
 عصمت - پرینیز گاری - محبتگی - مبارکی -
 فر - و بدبہ - انسون - مکر -
 فرار و لائق -

انداخته بمرور ایام درجه درجه مرتبه مرتبه در گزارش آورد و ذکر دارهای نامهور آن ستم اندیش را بتدریج در کنار
 پاوش نهاد تا از مشاهد آن آن عقوبت عاقبت عبرت سائر ناطق شناسان گردد و هر آینه چون بید بصیرت نظر
 میروید این قسم مجازات و مکافات که بعد اراج مراب بطور آید در انعام و ایلام سخت تر در جانگاہ ترست
 و چون این امر ناپسندیده از ان طائفه بیباک بطور آمد دست قدر اندازان در لرزه شد و تیر باره ابراه اعوجاج
 رفت و فیلهای تنفک انسرده گشت سنبل خان میر آتش نیز در مزاج حرارت امتزاج خود برداشتن
 تمام احساس کرد و بنحو دچید که این از چه رنگذر تواند بود سبحان الله آنچه بدکاران تبه را سے آن را
 منقصت خیال کرده در ستیزه میکشاند آن وسیله کمال و دست آویز راحت میشود چنانچه انجبال مصدق
 آن ست اول در چنین جاسے خطرناک از آسیب بندوق اندازان کم خطا و آتش افکنان سحر پرداز
 حفظ ایزدی بوده سرمایہ نجات بد اندیشان سیاه دل و پیرایہ هدایت مستر شد ان آگاه درون شود و
 ثانیاً باعث ظهور چنین خارق عادتے گردد که آتشی سردی نماید در در فیلهما و دیگر دو چون سنبل خان را نظر
 بر مسقط تیرا قوا و حدید البصر بود حضرت شاهنشاهی را شناخت نزدیک بود که از نسیب این حادثه روح
 از ابدان ناظران مفارقت کند و جمیع بنایوق اندازان قالب تھی کنند و سر این معامله بدیع را سنبل خان
 در یافت که سرد شدن آتشی را سبب این بوده در ساعت دست از تو پچانه باز داشت و فرقه متفرقه
 باغیہ زمانے از شداید تو پچانه عالی نجات گونه یافتند هر جا که حفظ الهی حارس برگزیده او شود مگانه
 بشری را چه یار سے آن که با دستیزه نماید اگر چه بخردان این شغل ناپسند بطور آوردند اما حکمت الهی
 مقتضے توضیح سر این حالت و تبیین معنی این حقیقت بود که بر عالمیان کشفه این کرامت گردانها هر کس
 فر اخور فیم و عو صله خود در کنه آن نحو نماید و بمقدار در یابشت خود از خیر و شر در یابد و با لجمه بد نفسان این
 عمل را وسیله تخفیف شدت و سخت گیری که با ایشان متوجه بود گردانیدند و دور بینان حقیقت شناس
 این حرکت را سبب قرب زوال آن میداد گر ان شمر و ندرین اثنا میرزا الفیگ از زمین داد و قائم بخان

تاریخ - درجه بدرجه - پاداش - بدلا - عقوبت - عذاب - عبرت - کسی چیز سے نصیحت لینا - بصیرت - بینائی - مکافات - بد
 انعام - تکان و برنج من داننا - ایلام - دکه بهو پچانا - قدر ناماز - جنگناشنه خطانه کر نامو - اعوجاج - تیرها پونا فیله - بندوق
 توپ کا توڑا - تنفک - بندوق - میر آتش - داروغه تو پچانه - برووت - ٹھنڈک - احساس - معلوم کرنا - بنود و سجده - کلین انجبال
 سبحان الله - کلمه تعجب ہے - اند پاک ہے منقصت - نقصان - نجات - شرمندگی - مستر شد - راهت کا خواہشمند - مسقط تیر - گولہ
 پرنے کی جگہ - حدید البصر - تیر نظر - نہیب - خون - قالب تھی گردن - مرجانا - ستر - مجید - بدیع - نادر - حارس - چوکیدار

تاریخ - درجه بدرجه - پاداش - بدلا - عقوبت - عذاب - عبرت - کسی چیز سے نصیحت لینا - بصیرت - بینائی - مکافات - بد
 انعام - تکان و برنج من داننا - ایلام - دکه بهو پچانا - قدر ناماز - جنگناشنه خطانه کر نامو - اعوجاج - تیرها پونا فیله - بندوق
 توپ کا توڑا - تنفک - بندوق - میر آتش - داروغه تو پچانه - برووت - ٹھنڈک - احساس - معلوم کرنا - بنود و سجده - کلین انجبال
 سبحان الله - کلمه تعجب ہے - اند پاک ہے منقصت - نقصان - نجات - شرمندگی - مستر شد - راهت کا خواہشمند - مسقط تیر - گولہ
 پرنے کی جگہ - حدید البصر - تیر نظر - نہیب - خون - قالب تھی گردن - مرجانا - ستر - مجید - بدیع - نادر - حارس - چوکیدار

بعنا تمهای تازه نوازش فرمودند میرزا در عرض و ناموس مردم دست زده بفرزند ان و زمان مردم بغایت
 ناشایسته پیش آمد زن محمد قاسم موجی را پستان بسته آویخت و چون میرزا بیمار بچ حسد بود هر مخالفی که
 بظاہر با حضرت جهانبانی میکرد در معنی آن ستیزه و مخالفت با دادار جهان آفرین پیش گرفته بود و این چنین
 ستیزه کار هر کاری که اختیار کند لا محاله بهیچ وجه راست نیاید و بسر در افتد و سر انجام کار موجب خسران
 دین و دنیا کس او شود

ظهور کرامت علیا از حضرت شاهنشاهی و فتح کابل

میرزا کا مران از میوشی و بخردی برای محافظت خود آن نو با دوه بوستان سلطنت و با کوره بهارستان خلافت
 یعنی حضرت شاهنشاهی را در برابر توپ آورده در چنان مقامیکه از قدر اندازان لشکر منصور مور و طخ
 را عبور دشوار بود نگاهداشت این چه آدمیت و مرد میست و آیین کدام دینی و دیوسار لیست زبان
 گویند که این چگونگی لال نشد و دست بر نهاده این کار چرا از کار نرفت که آن در حد اقبال را با این نیت بزرگ
 و با این قصد بشاند چشمیکه حقوق صوری حضرت جهانبانی که برادر بزرگ و بجای پدر بزرگوار و دینی نعمت او بود
 نه بنید جمال جهان آرای حضرت شاهنشاهی که در قیاب عزت مخفی بود چگونه در هنگام صغر و ایام صبی تواند
 دلی که از انداز حسد با نماند عم بوده باشد ای بزرگ در منازعت باشد سوا طع نورانی که در نظر بشری
 مودع بود چون در یابند کسیکه راه صلاح خود نه بنید چگونه مصاحبت غیر شناسد و چون حکمت ایزدی آن
 انوار غیب انیسب را در کف حمایت و ظل حراست و عنایت خود از آفات و بلیات در زمان سلطنت
 در مکان عاقبت نگاه داشته تکفل صلاح احوال و انتظام او ضاع آن یگانه شده بود این بدسگالان
 ستم کردار در اوراد ساعت بسزای اعمال و جزای افعال خویش نرساند بلکه ارادت و شینت پروردگار
 در حق آن حق ناشناسان برین وجه مقرر شده بود که در کشاکش روزگار بوده و در خاکستر کبکیت و ذلت

ضمان

عرض - بر و ناموس - عزت - ستیزه - ثانی - دادار - عادل مراد خدا - تعالی - خسران - نقصان - نو باوه - میوه
 تازه - با کوره - بخت - پست - پهل - منصور - نخبه - طخ - نئی - در - درنده - جانور - لال - گونگا - دوم - بڑا درخت -
 صبی - ترگا - سوا طع - جمع - ساطع - بلند - مودع - امانت - نمانده - چون - دریابند - کین - کز پادس - کف - پناه -
 بدسگالان - بد اندیش - شینت - اراده خدا -
 کبکیت - خواری -

کثیر را بر سر ایشان بنیاد فرمودند که بیایم روی همت رفته این بید و لیمان را دستگیر کنند فرستادند و در کوتل
 سجاوند به شیر علی رسیدند و جنگ در میوست و لشکر بادشاهی نصرت یافت و اکثر اسباب و اموال
 و اسبان بدست افتاد و جمعی کثیر دستگیر شدند و شیر علی با معتمدی بجانب هزار جات رفته بختانه
 خضر خان پناه برد فرستاد و منظور منصور را بخواهیم فرادان رسیده مشمول عواطف نامتناهی گشتند و از
 سو و اگر آن تاراج شده که البته با درگاه مقدس آورده بودند حکم شد که هر که اسباب و اسب خود داشته
 بگیرد اکثر اسبان و اسباب به صاحبان مال رسید و این باعث تاریکی آفتاب شد و باغبانان اسیر را در برابر
 در جلها آورده علائمه بقیه تهای گوناگون از هم گذرانیدند تا باعث پدید آری غنوده بختان بستر ضلالت
 شود میرزا کامران چون از همه دروازه تدبیر آمد و شد نمود و از هیچ بابی بر کارفرانی خود ظفر نیافت و بجز آنکه
 رای می کشود همت ناقص خود را بر سیاست کوچکان معصوم و طفلان بے گناه و اولادگی پاک دامنان مصروف
 داشته زن با بوس را با اهل بازار سپرد خون سه بسراور که اول هفت ساله و دوم پنج ساله و سوم سه ساله بود
 بغدادی تمام بر خاک ریخت و از فرزانه نزدیک سراج قراجه بیگ و مصاحب بیگ انداخت و سردار بیگ
 پسر قراجه بیگ و خرد و دست پسر مصاحب بیگ را بکنارهای قلعه بسته و بخت و پیغام فرستاد که آمده مرا بنیاد
 یا مراد و بیایا بدر دم یا بادشاه را از محاصره بر خیزانید و گرنه پسران شمار اشل پسران با بوس خواهم گشت
 قراجه خان که در آن زمان وکیل مطلق بود و از بلند برداشته گفت حضرت بادشاه سلامت باشد خان مان و
 فرزند آن ماکه عاقبت و عرفه تلفت اند و نابود شدن ایشان ناگزیر چه ازین بهتر که در راه صاحب و بی نصرت
 بکار آیند فرزندان چه باشند که جان مافرای حضرت است ازین اندیشه های نادرست بگذرد و از عالم و بختجوی
 در راه بیجاری آمده نماز مت کن که سرمایه نجات و پیرایه حیات تو همان می تواند بود تا آنچه از خیر خواهی تو آید
 نماید جان کوشیم و اگر ما را به کشتن فرزندان چه می ترسانی اگر فرزندان ما را امری واقع شود عوفل آن با ما
 بیست است آن حضرت قراجه جان و مصاحب بیگ را طلب داشته به لطفهای نمایان خوشوقت ساختند و

کوتل سجاوند - مشهوریله نام سجاوند - غلام - جمع غنیمت - دوت کامل - و مال مفت - باغی - بغداد و سرکشی کربلای
 غنوده بخت - بد بخت - بقابل بیدار بخت - ضلالت - گمراهی - باب - دروازه - کارفرانی - معتمدی - سیاست -
 کوچکان - بقیه تها - معصوم - بے گناه - فرار - بلندی -
 خان و مان - گمراه - عرفه - در بر پیش -
 ناگزیر - فروری - نجات - چشکا را -

شویم هم کارها ساخته نمی شود و هم حال ما به تنهایی میکشد میرزا که چشم بر اموال مردم دوخته بود این سخن را
 بگوش هوش در نیارود و لشکر را بسر کردگی شیر علی نامزد ساخت همان لحظه ابن خبر بسامح علیه رسید حاجی محمد
 باین خدمت مقرر شد که آن ظلمه را ازین تعدی و تاراج باز دارد و حاجی محمد بعضی اشرف رسانید که آن
 جماعت شباشب رفته اند و کار خود ساخته اگر ما تعاقب کنیم و بایشان دوچار نشویم از دست میروند
 اگر صلاح دولت باشد مژ چهلها دسر را همها و گذرها را استحکام دهیم تا نتوانند بدرون قلعه رفت حضرت
 جهانبانی را این راسه موافق آمد خود بدولت و اقبال از کوه فرود آمده در استحکام موارد وید حاصل
 اهتمام فرمودند شیر علی و تردی محمد جنگ جنگ و سائر مردم که بسوداگران رسیدند اسباب ایشان
 را بزور کشیده گرفتند و بسیار از متاع سوداگران تباراج رفت و چون مراجعت نموده خواستند
 به قلعه در آیند مستحکمی را همها و گذرها ظاهر شد تردی محمد شیر علی باهم بگفت دگر آمدند تردی محمد جنگ
 گفت اینک سخن من پیش راه آمد هر چند بچپ و راست نگاه کردند راهی که توانند به قلعه در آیند
 نیاقتند هر گز در آن شده خود را کنار میکشند و فقط فرصتی شدند که بجای خود در ادرون قلعه اندازند
 روزی بانی صلاح که از یک جوانان مردانه حصاری بود بجا شده میرزا کاامران را نزد یک دروازه آهینین
 آورد و بگزاران گفت که بیک حمله شیر علی را از همین دروازه درون می آرم چون دروازه گشود جمعی
 از دلیران میرزا قدم پیش نهادند مردم مورچیل محمد قاسم خان موجی و قاسم مخلص جمیل بیگ
 حاضر شده دادا گاهی و مردانگی دادند بسبیل خان با شصت هفتاد نفر و غلام در بندوق اندازی
 کار بردازی کرد جمیل بیگ به شهادت رسید بانی صلاح که باعث این فتنه بود به تیر بندوق آتش
 بخرمن هستی او افتاد و جلال الدین بیگ را که از معتبران میرزا بود زخم کاری رسید و اکثر مردم زخمی
 شدند و از اوده خود باز آمده دروازه قلعه بستند شیر علی از در آمدن قلعه مایوس شد و بجانب
 غرین شتافت حضرت جهانبانی خضر خواجه خان و مصاحب بیگ و اسمعیل بیگ و ولدی و جمعی

ظلمه - جمع ظالم - تعدی - ظلم - تاراج - لوٹ مار - موارد - جمع مورد - اندر آنے کی جگہ - مد اخل - جمع مدخل -
 اندر جانے کا راستہ - سائر - باقی - متاع - مال و اسباب - مستحکمی - مضبوطی - اینک - یہ دیکھو - سرگردان -
 پریشان - حصار - قلعه - جد - کوشش -
 گزاران - ڈنگ مارا - ولیر - بہادر -
 نفور - جمع نفر - تیر بندوق - گونی -

حضرت جهانبانی بفرجه خان و حاجی محمد خان و جمعی دیگر فرمودند که زود بروی دروازه پارک جای اردو
 معلی به بنید که آنجا نزول اقبال صلاح دولت است در محاصره قلعه بیشتر توجه نموده و مگر چلبا سمیت کرده
 کار میرزا ننگر باید که دست فرستاد با در جستجوی منزله نگاه بودند که سی چهل کس یکبار از دروازه پارک برود
 آمده ایستادند حاجی محمد خان از مردم بادشاهی بجانب این جماعت ناخست آنها تاب مقاومت دانستند
 و بیاد روه روه به قلعه گنجند درین آشنای شیری علی از اندرون قلعه برآمده بجای محمد خان حقیقش نمایان کرد
 و بدست راست او زخم کاری از دست شیر علی رسید درین زود خو بر مردم بادشاهی زور آورده شیر علی
 را درون قلعه گرفت بر اندک حاجی محمد خان را از ناتوانی و ضعف برداشته بخانه آوردند و مدتی بیمار بود و
 شهرت چنان یافت که و دیعت حیات سپرده است حضرت کس پیش او فرستادند که سوار شده بر چلبا
 خود را نماید بوجیب اشارت مقدس سوار شد و بازار شہامت اعدا کس و یافت روزی میرزا سنجر پسر
 سلطان جنید که داغ غنی حقیقتی بر چنین حال خود نموده رفته بود از قلعه برآمده ناخست اسپ شیخ جلود
 او را بر دوشته تا باغ بنفشه آورد قوی بازوان حقیقت و زور او را دستگیر کرده بجنهور اقدس آوردند و
 آنحضرت جان بخشی فرموده بزند ان خانه فرستاد و محمد قاسم و محمد حسین که خواهرزاده های پهلوان دوست
 میرزا بودند و الحال هر کدام در خور استعداد تربیت یافته و مسلک امرای عظام و هو اخواهان حقیقت پیش
 بمراتب عالیہ شرف اختصاص دارند بدستباری نخت بیدار از برجی که میان دروازه آهین و برج
 قاسم بر لاس بود خود را انداخته در عقابین بپاوس گرامی استسعاد یافتند و چون عقابین بصید سعادت
 جاودانی کامیاب شدند و مشمول عنایت بیغایت گشتند و در عین جنگ و جدل قافله کلان از ولایت
 بچار بکاران آمد و اسپ و اسباب بسیار دران قافله بود میرزا کاکران شیر علی را با جمعی کثیر از معتمدان
 خود تعیین نمود که رفته آن اسباب بگیرد هر چند تروی محمد جنگ جنگ که از معتبران میرزا بود منع کرد و
 به تصریح گفت که اگر حضرت جهانبانی خبر در بشوند و مردم را فرستادند تا سواره نا بگیرند و نگذازند که بشما ملحق
 بشوند

از اسباب حضرت جلوا در

محاصره - گیر لینا - مرحل - مورچه - ارگ - قلعه - فرستاده - قاصد - مقاومت - برابری کرنا - زود خوردن - دست
 و دیعت - امانت - حیات - زندگی - شہامت - کسی کی خرابی پر خوش هونا - اعدا - جمع عدد - دشمن - کساد -
 کھو نامونا - ناخست اسپ - گھوڑے کی دھاپ - شاید شیخ جلود - نام ہے یا صحیح شیخ جلواد اور اسپ ناخست ہو -
 عقابین - نام مقام جهان دون حاضر ہوسے اور عقابین دو عقاب شکاری پرند مشہور -
 استسعاد - سعادت حاصل کرنا -

کرد و قرار برین اندیشہ یافت حاجی محمد خان و جمعی براہ کوتل منار روان شدند و خود بدولت و اقبال از
 پایاب کوتل متوجہ فتح شہر گشتند میرزا ہندال بجد و دہرہ افغانان نزدیک رسد بابا بشیر رسیدہ بود کہ
 شیر افکن اکثر مردم کار آمدنی میرزا کامران را سرگروہ جنگ آمد و چپقلشہا سے نمایان از جانبین واقع شد
 و اکثر مردم بادشاہی را قدم نیکمن بر جای نماند میرزا ہندال باہمی ثبات محکم کردہ در میدان نبرد ایستاد و داد
 مردانگی و جانفشانی داد چون این معنی مکشوف خاطر اقدس شد قراچہ خان و میر برکہ و جمعی دیگر از مردم مثل
 شاہ فلی نارنجی و امثال آنرا اشارت عالی بنفاذ پوست کہ کہ بہمت بستہ گردہ مگر اہ را تینہ نمایند این چہ
 بہ مقتضای اشارت مقدس متوجہ نبرد شدند و میر برکہ از ہمہ پیش تاخت درین اثنا حاجی محمد خان و جمعی
 دیگر کہ از راہ تعیین شدہ بودند بوقت رسیدند و شکست بر گردہ مخالف افتادہ شیر افکن را دستگیر
 کردہ بلا زست آوردند آن حضرت کہ معدن مرود و فتوت بودند می خواستند کہ او را روزی چند در بند
 و زندان بند پذیر ساختہ در سلک ملازمان دارند بوجیب التماس قراچہ خان و ابرام جمعی از بدو نخواستہ ان
 کہ از کافر نعتی و بی حقیقتی او خونہا در جگر داشتند بجنو را اقدس سیاست رسید و آن حضرت از راہ
 خیابان متوجہ کابل شدند و جو انان بہادر از موکب بادشاہی تعاقب گریختہا نمودہ بدروازہ آہنیں خود را
 رسانیدند و میرزا خضر خان و جمعی از غوینان راہ ہزار جات گرفتند و شہر بند بھرت اولیامی دولت
 قاہرہ درآمد و آن حضرت آن روز در باغ قراچہ خان نزدل اجلال فرمودند و خیلی از مفسدان بدستہ انجام
 کہ جنگ گاہ بدست اولیامی دولت گرفتار بودند پیاسا رسیدند شیر علی میراہم بہ قلعہ درآمد و مضطربان
 قلعہ را اطمینان سے حاصل شد و حضرت جہان بانی از انجا سیر باغ دیوانخانہ دارتہ باغ نمودہ بہ کوہ عقابین
 کہ بر قلعہ کابل مشرف است نزدل اقبال فرمودند و توپہا و ضرب زنا نصب کردہ سر میدادند و ہر روز
 مردم میرزا کامران برآمدہ چپقلشہا سے مردانہ میگردند ہمدی خان و چلہ بیگ خویش او و بابا سعید تھان
 و اسمعیل کور و ملا بلتانی او و جمعی تیرہ بختی چند دیگر از لشکر منصور فرار نمودہ پیش میرزا کامران رفتند

کوتل - زمین بلند - سرگروہ - ساتھ لیکر - نبرہ - ٹرائی - مکشوف - ظاہر - دستگیر - قیدی -
 فتوت - جو فردی - سلک - ٹری - ابرام - اصرار کرنا -
 سیاست - یعنی نرا سے قتل - راہ ہزار جات - یعنی بھاگ کر ہزار جات کی راہ لی -
 خینے - بھوڑے - پیاسا - قتل -
 منصور - فتحمد -

پرداخت و بخت گرد آوری خاطر میرزا در نواحی قندوز بلخ خسرو شاہ اقامت اتفاق افتاد و بعد از آن
 عید قربان از آنجا براه کوتل شبر تو گذر گشته بمول رملک عبور فرمودند و در خواجہ سیاران نزول
 اجلاس زدے نمود شیر علی کہ خود را از مستعدان دبیران میرزا میگرفت تنگی آب درہ را عظیم حکم کرده
 اما در ظاهر با تائید باطن چہ کار کند و قوت بشری با تقویت ایزدی چہ مقاومت نماید آخر کار از پیش
 میرزا ہندال و قراچہ خان فرار نمود و چون اردو سے ظفر قرین عبور فرمود از عقب آمدہ برنگہ و برتال
 پس ماندہ دست درازی نمود و چون موضع چار یکان نجم بارگاہ اقبال شد ازین موضع جمعی تئیسہ
 حقوق نعمت سابقہ و لاحقہ و موافق موکدہ مجددہ منظور نہ داشتہ از بخت بر کشی جدا شد نہ
 و پیش میرزا کامران رفتہ بدرجات ترقی کہ در معنی درکات تنزل بود رسیدند مثل اسکندر سلطان میرزا
 سنجہ بر لاس ولد سلطان جنید بر لاس خواہر زادہ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آنحضرت
 در حد در زمہ توقف فرمودہ در تکلیف خاطر متذنب در روان معاملہ نامفہم و متزلزل خاطر ان بی بریایہ
 حقیقت کو شہید اند و بہ پیمان دعویہ خاطر و ماندہ ایشان را بجائے آوردہ مجلس گذارش منعقد ساختند
 رخصت یافتہاے سخن بموقف عرض رسانیدند کہ میرزا کامران شہر بند کردہ خود متحصن شدہ است لائق
 آنست کہ از کابل گذر گشتہ بخد در دوری و خواجہ بستہ نزول اقبال واقع شود تا آذوق بسکرت فرود
 میر رسیدہ باشد رای ہمہ برین قرار گرفت و از زمہ سوار دولت شدند بقدر رای کہ آمدند بخاطر
 الہام پذیر آن حضرت چنان رسید کہ رفتن بجانب خواجہ بستہ مناسب نیست چہ اکثر مردم ہماہمے
 عیال خود در شہر دارند بسیار بے اختیار جدا خواہند شد و جمعی را بخاطر خواہد رسید کہ مگر توجہ موکب عالی
 راہ قندھار گرفتہ لائق دولت آنست کہ ہمت گماشتہ شہر بند را متصرف شویم اگر میرزا بہ جنگ
 پیش آمد بہتر و اگر نہ ہم مردم از ماجرا نمی شنوند و ہم از آسیب ہارندگی بقدر پناہی حاصل مے شود
 حاجی محمد خان را طلب داشتہ این مطنون خاطر را با باد در میان آوردند و برین رای صاحب آفرین

نواحی - جمع ناجہ - طرف - عبور - پارا در نا - تائید - مد کرنا - مقاومت - برابری کرنا - بنگہ و برتال - خیمہ بار برداری
 وغیرہ - نجم - نیمہ گاہ - موافق - جمع بیان - عہد حکم - لاحقہ - حال کے - موکدہ - تائید - پائے ہوے - مجددہ - نئے قرار پائے
 درکات - جمع در کہ - گر تھا - تنزل - گر جانا - متذنب و روان - جنکے دلی خیالات قرار بر نمون - تکلیف - جگہ بر قائم
 کرنا - مجازت - پیمان - عہد - گذارش - مشورہ - شہر بند کرد - شہر کے ناکے بند کردیے - شہر بند - شہر کے گرد ووار - متحصن - قندھار
 آذوق - خوراک - الہام - خدا کی طرف سے کوئی بات دل میں پیدا ہونا - ہارندگی - ہارش - کمٹون - راز -

میرزا آمدند و حضرت شاهنشاهی نیز بحضور بر نور خود بزم افروز میرزا بودند معتقدان و مخلصان میرزا همه در پے آنند و جوشناخته مردم اطراف آنکه در معنی گلسان و کافحه حلوئی اند بر یکدیگر میر بخندید ابو القاسم را اینکه خد متی بخاطر رسید بولد بیگ آهسته گفت که حق نمک خوردن آنست که ماسی جوان یکدل غم دلیرانه بجای آوردند کار میرزا تمام سازیم و این نازده نهار بهارستان دولت و اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی را بزرگی بر داریم و ولد بیگ که مرد پند بود ازین اندیشه تقاعد نموده گفت ما مردم مسافریم ما را باین فصولی چه کار و چون سر رشته هر کار سے بوقتی خاص باز بسته اند چه امکان که بیشتر از وقت بظهور رسد

نہضت موبک مقدس حضرت جنت آشیانی از بدخشان بکابل و محاصره آن

چون قضیہ فتنہ و آشوب میرزا کامران بمسامع قدسیہ حضرت جہانبانی رسید با وجود شدت سرما و کثرت برف و باران و اعیہ عانی مصمم گشت کہ از راه آب درہ شناخته اطفا سے نائرہ فتنہ و فساد نماید نخستین منشور عاطفت بمیرزا سلیمان فرستاده تقصیرات او را بخشیدند و آن حیرت زده تیرہ آوارگی را بابتازگی خان و مان کر امت فرمودند و همان محال کہ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بوالد میرزا سلیمان مکرمت فرموده بودند به بخشش آن میرزا از فرق عزت بر افرافتند و قندوز و اندرآب و خوست و کمر و غوری و آن خد و بجایگیر میرزا ہندال مقرر گشت و بدرقمہ توقیفات الہی بسعودترین ساعتی عنان غریمت بصوب کابل معطوف فرمودند و چند روز از تواتر و توالی برف و باران در طالقان مقام مشد و اوزبکیہ مراجعت آن حضرت را غنیمت عظمی و فوز کبری شناخته ہر کدام بجاد مقام خود آرام گرفتند در تمام توران از ہر اسس موبک عالی سہمی روی داد و آن حضرت بعد از تخفیف برف از طالقان متوجہ قندوز شدند میرزا ہندال بلوازم نمازدار

افند - لینا - جر - کینچنا - تقاعد - بیچہ رہنما - سنی کرنا - فضولی - غیر ضروری کام - نہضت - کوچ کرنا - موبکبہ - لشکر - محاصره گچہ لینا - مسامح - جمع سمیع کان - داعیہ - خواہش - مصمم - مضبوط - اطفا سے نائرہ - شعلہ بجھانا - نخستین - اول - منشور - حکم شاہی - تیرہ - بیابان بے آب - خان مان - گھر بار - محال - جمع محل - برگتہ - فرق - سر - بدرقمہ - رہنمائی - غریمت - ارادہ - تواتر و توالی - بے دردی - فوز - مرادہ - مقصد - ہر اسس - خوف -

و صبح باز آمدید میرزا رفقه بالا سے ارک نشین ساخت شمس الدین محمد خان آنکه حضرت شاہنشاہی را
 باین بزرگی و تمکین بزرگان پیش میرزا کامران آورد میرزا پدید آن منظر کرامات بے اختیار در رفت
 و ملائمت شد و انواع مہربانی کردہ آن حضرت را کہ در کف حمایت مہین جان بخش مطلق خاطر بودند
 از کتہ رانی و تنگ چشمی ب مردم خود سپرد چون میرزا کامران کابل را در نصرت خود آورد و انواع حکم و
 تعدی پیش نہاد ہمت خود ساخت و در گرفتن اموال مردم و ربخن خون خلاق دست تطاول کشاد
 و مہتر و اصل و مہتر وکیل را کہ غلامان خاص بادشاہی بودند میل در چشم کشید و حسام الدین علی ولد میرزا
 کہ حضرت بلامت خود طلبیدہ بودند و جایگزین او بانیغیرا منتقل شدہ در بن نزدیکی بکابل آمدہ بود
 با مقام استحکام زمین داور اعضا محسنہ اورا قطع کرد و بنا خوشترین وضعی در چنگ اجل داد و چو
 بہادر را کہ از دولتخواہان پندیرہ خدمت بود بقتل رسانید و خواجہ معظم بہادر خان و آنکہ خان بیکم کو
 و جمعی دیگر از زمان بد بطرف رادر بند کرد و وبال صوری و معنوی و بدنامی دینی و دنیوی برای خود
 آمادہ ساخت پیوستہ با رقم تلبیس اضلال و اغوا سے مردم بیکہ و از انجملہ شیراقتن را بخلع آورد
 و حسن بیک کو کہ سلطان محمد بخشی را بنزد برجد اساخت و بنی حقیقتان سفلیہ طبع تنگ حوصلہ باندک
 لگان فائدہ خفا روزگار در کاسہ طبع خود کردہ راہ بے حقیقتی پیوند گرفتند و ہمانا عمدہ اسباب
 گرفتن کابل بے اتفاقی مردم و غفلت و عدم تيقظ و اقباء ایشان شد چہ در ان زمان محمد علی طغائی
 از جانب حرت جہان بانی داروغہ شہر بود انا پیوستہ راہ غفلت می سپرد و شرائط حزم بجانمی آورد
 و فیصل بگ نیز در شہر بر اے خود دوکان علیحدہ برچیدہ لگان استقلال می برد و بایکدیگر از کونہی حوصلہ
 و نارسانی بمعاملہ مخالفت پدید آوردہ تیشہ بر پاسے خود میزدند چون کابل نصرت میرزا آورد آمد پیوستہ
 در کپے جہاں شاہی و سرانجام فتنہ اہتمام نمود و جمعی کثیر در گرد او فراہم آمدند روزی بر بالای ارک نشستہ
 بود و ولد بے و ابو القاسم و جمعی دیگر از نورچیان شاہی کہ رخصت یافتہ غازم عراق بودند بدین

ارک شاہی قلعہ - نشین - آرامگاہ - تمکین - عزت - کرامات - جمع کرامت - بزرگی - کف - پناہ -
 مہین - نگبان - حکم - غلبہ کرنا - تعدی - ظلم کرنا - تطاول - دست درازی کرنا - انتقام - بدلا -
 اعضا محسنہ اورا - اسکے خوبصورت اعضا کو - اجل - موت - تلبیس - کمر - اضلال - گمراہ کرنا - اغوا - ہگانہ -
 خدا تہ دھو کا دینا - تزدیر - فریب کرنا - سفلیہ - کینہ - تنگ - کزور - تيقظ - جاگنا - اقباء - خبر داری -
 حزم - بیباک - تیشہ - بسولا -

سعادت ملازمت نمود چنانکه گزارش یافت و میرزا کامران در حدود سند بسر برده دختر حاکم تمه
را که پیشتر نامزد شده بود در انعقاد خود در آور در روزی چند آنجا در اندیشه فتنه و فساد شست که خبر
شدت ضعف حضرت جهانبانی که در حدود بدخشان روسی و او بود شنوده و بعد از آن خبرهای
ناخوش انتشار یافت میرزا از حاکم تمه ملک خواسته اراده رفتن کابل نمود حاکم تمه این را نافر عظیم
دانسته جمعی را همراه میرزا کرد و بعضی برین شدند که اول فتنه عمار را باید گرفت بعد از آن متوجه کابل
باید شد چون فتنه عمار با تمام بیرام خان استحکام تمام داشت گرفتن کابل پیش نهاد خود ساخته بیاید
میباکی شنافت و بجای دو قلاب جمعی از افغانان سوداگر که اسپ می برده اند رسید و از بی اعتدالی
اسپان را کشیده ب مردم خود قسمت کرد و از آنجا بصوب غزنین شتافت ناگهانی بغزنین رسید از جانب
میرزا هندیال زاهد بیگ در قلعه بغلقت مستی میگذرانید در آن شب که میرزا بغزنین آمد زاهد بیگ
مست طلح بود با اتفاق عبدالرحمن قصاب مردم میرزا بکنند بالا رفتند و قلعه را تیهرت خود در آوردند
و زاهد بیگ را مست بجنور میرزا آوردند و این بدستان در عین مستی او را از فراز هستی پشیمب مستی
انداختند میرزا دولت سلطان و اما خود را بغزنین گذاشت و جمعی از مردم بکبر بسر کردگی ملک محمد که
یکی از معتبران حاکم تمه بود بکمک گذاشته خود بسرعت تمام روانه کابل شد و سحری بے سابقه خبر
بکابل رسید اول بدروازه طایفه ووزان آمد از محمد طغانی که حکومت کابل با مقرری و خبر گرفت
که در آب و آتش حمامت همانا که اینجا نیز نشأه بدستی او را بخمار غفلت کشیده بود علی قلی بعلی که یکی
از قورچیان میرزا بود درون حمام در آمده محمد علی را برهنه از حمام بر آورد میرزا او را آب شست
و او خود متوجه درون قلعه شد پهلو ان اشتر که دروازه آهنین با تمام ضبط او بود بموجب فرار او
کشود و میرزا بدرون شهر رفت و شهر کابل در تصرف میرزا کامران در آمد و در آن سحر گاه که این قضیه
ساخت شد حاجی محمد عس آمد میرزا را دید میرزا گفت که چون رفتم و آدمم او جواب داد که شام رفتید

خبر ناخوش - یعنی مرغانا - انتشار - پراکنده - هونا - نوز - مقصد پر پر چنجا - طلح - بدست - سحر - صبح - فرار بلند نا
طایفه دوز - تویی بنانے والا - حمار - شراب کا اوتار -
قورچی - سلاحدار - برهنه - ننگا - فرار و او - خیفه سازش - تصرف - بقیه -
سحر گاه - صبح کے وقت - قضیه - امر -
عس - کو وال -

تمامی لشکر کابل و مردم آن مرز و بوم از نوید قدم میمنت بخش حضرت جهانبانی خوشوقت شده و از
 میرزا جدائی اختیار نموده فوج و جوق جوق بدرگاه والا سرسلیم و انقیاد می نهادند میرزا از طریق
 بدایت و جاده اردت و اطاعت سحر گشته و در تیره اضطراب و اضطراب سرگردان شده براه
 غزنین پیش گرفت و از سعادت و ریافت ملازمت متنفر شده فرار نمود میرزا بهندال و صاحب ملک
 و جمعی دیگر تعاقب نمودند چنانچه در مبادی فتح کابل معروض شد و چون اثری از میرزا پدید
 نشد و گردی از راه او برنخواست متعاقبان بموجب اتمثال امر عالی مراجعت نموده بکابل
 آمدند میرزا کامران بسرعت هر چه تمامتر خود را بغزنین رسانید اهالی و موالی آن دیار را بخت
 یادری کرد قلعه غزنین را محکم ساخته در خواستش را بر دلش و ندیدند میرزا آمد و بر کرد بجائے نرسید از آنجا بخانه
 حضرت خان هزاره شنافت حضرت خان آداب و رسوم میمانی بجای آورده میرزا را بر پستی آورد و از آنجا بزمین
 داور برد حسام الدین علی ولد میر خلیفه وزمین داور بود قلعه را استحکام داده جنگهای مردانه کرد و بدردانی
 قلعه را نگه داشت چون این خبر بمساع علیه رسید غزنین را بر میرزا بهندال گرفت فرمودند وزمین داور
 و آن حد دورا میرزا انغ مقرر ساختند علم و تقاره و تومن طوغ ضمیمه تفضل ساخته اورا بهدان صوب
 تعیین فرمودند فرمان عاطفت طغرا بنام بیرام خان صادر شد که یادگار ناصر میرزا که بدولت خواست
 آنجا آمده است اورا همراه میرزا انغ نموده بر سر میرزا کامران فرستد و نشوری باسم یادگار ناصر میرزا
 نیز سعادت نفاذ یافت که باتفاق میرزا انغ دفع فتنه میرزا کامران نماید و بوسیله اهتمام این خدمت بر
 مصاعده طافی تقصیرات گذشته تصاعد کرد و میرزایان باتفاق از قندهار متوجه زمین داور شدند چون خبر
 آمدن عساکر فیروزی مند بار دوی میرزا رسید هزاره پراکنده شده دست بدامن صحرا زدند و میرزا کامران
 خود را به کناره کشید و بجانب بکر نشانه بشاه حسن از غون التجار و میرزا انغ بیگ بجایگزید خود استقرار
 گرفت و یادگار ناصر میرزا احراز ملازمت آفکس را احرام بست و در دار السلطنت کابل ادراک

مرز و بوم - زمین - ملک - میمنت - برکت - جوق - گروه - انقیاد - فرمانبراری - تسلیم - سر جحکاتا - ماننا - جهاده - راسته
 اردت - عقیده - تیره - بیابان - مملکت - مبادی - جمع بند - شروع - متعاقب - پیچاکر نیوا - اتمثال - فرمانبردار
 سرعت - تیزی - جلدی - موالی - جمع مولا - حاکم و بزرگ - نزدیر - مکررنا - تومن - دوس هزار فوج - طوغ - فوج کاشان
 فشنور - شاهی - حکم - مصاعده - بلند گلپین - تصاعد - چرهنه والا -
 هزاره ها - قوم هزاره - داس - بکناره کشید - ایک طرف نکل گیا -

سندوح این وقایع و عنفوان عنفوسن بطور آمد که دران وقت خاطر قدسی مآثر از دریافت ناملائیم
 فراغ داشت و از ذکر این سخنان حقیقت پیوند برهوشمند ان عبرت گزین واضح میگردد که نظر ظاهر بینان
 را این سوانح از افاضات تعلیم و اضافات تفهیم است و در دیده بصیرت حقیقت شناسان از قسم
 اشرفات لازمه ذمت علم قدیم و هر گاه یکی از دور ماندگان در گاه احدیت را سرگردان تیر حیرت ساخته
 تلخابه بلا بکاشن ریزند بیشتر چین شکوه و درنا صیئه قبولش انداخته اورا مصدر انواع حق ناشناسی
 میگردد اند و نظر اتسام بیداد و ستم میسازند تا در عذاب مخلد و نکال مؤبد اندازند و این مثال حال
 میرزا کا مران است که بادی نعمت و برادر بزرگ و بزرگ ساخته از دل و ابد برگزیده حق پادشاه وقت
 و فرمانروای عادل درمی افتد و جان و مال و عرض و ناموس چندین بند با سه خدا را در معرض
 تلف می آرد مجمل درین هنگام سرت که وسعت آباد خاطر بانواع خرمی و خوشحالی و اصناف مینعی
 و فخر بجایی بتان سرا عیش و چشم زخمی غریب رسید و خبر وحشت اثر آمد که میرزا کا مران از راه
 بے اعتدالی گردفتند آنکجه است و ناگهان بر سر دار السلطنت کابل ریخته و آن مراد در تصرف
 خود آورده و شیر افکن نا عاقبت اندیشی کرده پیش میرزا رفته است خاطر قدسی مآثر حضرت
 جهان بینی اول از برگذر حضرت شاهنشاهی و دوم از جهت غمخواری سکنه در عایا که بدائع و دایع
 جهان آفرینند در نظر عدالت تربیت اینها کمتر از تربیت اولاد بناید و سوم از مرمطینان میرزا
 و امور مرتبه بر آن برهمزده گفت و بهمت آسمانی نعمت در تدارک این تفرقه مصروف داشته در
 سر انجام این پورشش اتهام لائق ظهور آوردند و راقم این شکر فنامه ابو الفضل بحبت استیفای
 بیان حالات و استقصای تفصیل سوانح صرف عنان قلم از سمت امتداد طول کلام نموده
 بجانب عرض می شناسد بنا برین مجملی بطریق جمله معترفه تحریر می نماید تا لب تشنگان زلال سخن را
 سیراب گرداند تصویر این حال آنکه چون موکب اقبال فتح قندهار نموده بجد و دمالک کابل آمد

سندوح - کسی حادثه کا ظاهر بونا - عنفوان - شروع هر چیز - عبرت - نصیحت - افاضه - فیض دینا - اضافه نسبت
 گردنا - تفهیم - سمجھانا - اشرفات - جمع اشراق - روشن کرنا - دیونا - علم - خوب جاننے والا - تیه - بیابان خشک -
 تلخابه - گرد و پانی - چین - شکن - مخلد و مؤبد - همیشه - نکال - عذاب - عرض - آبر و جیسے ناموس - بتان سرا
 خانه باغ - سکنه - رہنے والے - بدلے - جمع بدیع - نادر - ودایع - جمع ودیعت - امانت - مگر - جنت - راه - طیفیان
 ظلم از حد سے بڑھنا - نعمت - تصدق - استیفای کسی چیز کو پورے طور سے لینا استقصا و تمام چیز کو گھیر لینا -

زلال صحبت تلخابه

حضرت جهانبانی سرایه عیش و عشرت بدست آرزو سے جهانیان در آمد و حسب الحکم خانه کان عمارت یافت و اکثر اوقات در آن منزل صحت فرموده کامروائی و داد بخشی فرمودند و از آنجا شیر افکن دلگنج میگردید و اکامرد و ضحاک و بامیان عنایت فرموده رخصت فرمودند و از فرط التفات بر زبان اقدس را نهند که چون موکب عالی بکابل نزول اقبال نمودند و غور بند اضافه جایگه تو خواهد شد و آن حضرت به شکار استفاول که بزبان بدیشان شکار نهم گویند انبساط میفرمودند و از مهیت اقامت آن حضرت بدیشان تمام توران زمین غفل پذیرفت و از یکیه با جمع جمیع شده اندیشه نمد بودند و هیچ تدبیر موافق جنگ نمی نمود

پرده کشانی اسرار حکمت در گردن قلمه این نگین سخن میرزا کامران و تسلط او بر کابل

قانونیست قدیم و عادتست مستمر که این دو جهان آفرین چون خواهد که برگزیده را بر فرازینند فرمانروائی جهانیان جاوید و بر سریر ملک آرائی متمکن ساخته زمام قلوب عالمیان به قبضه قدرش سپارد و جهت فرید شناخت قدر نعمتهای نامتناهی که بجهت او آفاده عالم غیبست در مبادی احوال آن دولت مند با مورد انواع تجارب محن و مطح توارد افاضات نواب گرداند تا شناسای مراتب گشته در سلوک خود اندازد لطف و قهر و بسط و قبض و سرور و غم نگاه دارد چنانچه بر دافغان کن نامهای پاستانی و شناسندگان داستانهای دیرین روشنست و چون ذات قدسی و ارادت این محج بحرن جلال و جمال الهی یعنی حضرت شاهنشاهی به مقتضای سر نوشت از فی در نهاد فطری نامزد مراتب و انانیست و ایند جهان آرا بی منت تعلیم فردی از افراد انسانی است و انا دل و روشنفیر دور بین آفریده است ظهور این حوادث نه بجهت آداب لطف و قهر آموختن و متاع نفسانیت و بشریت سوختن بود بلکه سلسله ظهور تجلیات صفات متقابله ذات آسمای متفصاه به مقتضای کمال و اکمال پرده کشانی داشت لهذا

اکامرد - از کمره ایک تمام ہے - فرط - زیادتی - موکب - لشکر - استفاول - کتے دیگر نشیب بین لوگون کو بھانے بین اور اوپر سے ہرن بھگتے ہیں ناکہ نیچے کتے بکڑین - با جمعجم - سب لوگ - مستمر - ہمیشہ - جاوید - ہمیشہ - زمام - باگ - کلیل - از جمع - نامتناهی - بے انتها - مبادی - جمع بہرہ - شروع - تجارب - جمع تجربہ - آزابش - محن - جمع محنت - رنج - مطح - پڑنے اور پھینکنے کی جگہ - نواب - جمع نامہ - مصیبت - بسط - کشادگی - پاستان - گذشہ - نفسانیت - خود بینی - غرور - تجلیات - جمع تجلی - روشنی -

خاطر اشراق آثار آن نور پرورد آئی شود و بسبب برہم خوردنی آن مملکت گرد و دراز اتفاقات حسنه آنکہ همان شب
 کہ خبر اندوہ افزای آنخرف مزاج بہ کابل آمد صبح آن فضیل بیگ با فرمان عنایت عنوان رسید فارسیان
 نوید صحت و فرودہ عافیت رفع کلفت نمود و باعث انتظام و استقامت احوال ہنگامان شد و نازکہ آشوب
 فرو نشست میرزا ہندال مراجعت نمودہ بجای خود شتافت و ہر کس بجای گیر خود معاودت نمود و از
 سوانح کہ درین سال واقع شد گذشتہ شد بخبر ابراہیم سلطان محمد رشیدی است کہ منصب وزارت داشت و بکلی
 ازین سانحہ آنکہ خواجہ معظم با اتفاق جمعے از او با نشان کہ دماغ خورد ایشان پریشان بود سخنان تعصب نشان
 مذہب و ملت بد مذہبان ناقص اندیشہ و تیرہ خوردان سفہت پیشہ کہ بخوری در اصل مقصود نداشتند و با نشان
 لفظی در پیچیدہ انداز مشام جان ایشان را از راجح حقیقت و انصاف خبری دہ نہال فہم و ادراک ایشان
 را از از ہار معرفت نمری و ریماں آوردہ بید یانتے را تعصب دین انکاشتہ در شب بیست و یکم رمضان
 این سال در منزل خواجہ مذکور در آمدہ در وقت روزہ کشادن از آب شمشیر نادانی بشریت و اسپین
 افکار رداد و از قمران بادشاہی کہ نمود حبلیست از عقوبات آئی اندیشیدہ راہ فرار پیش نہاد چون
 این خبر بمساح قدسی رسید مردم بگرفتند آن بی اعتدال متعین شدند و فرمان قضا اجرا بتصدیان مہمات
 ممالک کہ مفر آن بد اختران بود صادر شد محمد علی طغانی و فضیل بیگ و جمعی دیگر کہ در خدمت حضرت شاہنشاہ
 سرفراز بودہ در انتظام مہمات کابل اہتمام داشتند بعد از اطلاع بر مضمون فرمان عالی خواجہ معظم دہمراہان
 اورا آوردہ بقید ساختند و چون در موضع شاہخان آثار صحت بر مزاج و ہاج حضرت جہانبانی ظاہر شد
 در محفہ محفوظہ الطاف آئی شستہ متوجہ قلعہ ظفر شد نہ مولانا با بیریہ کہ از طبابت بہرہ مند بود و بہ معلی
 حضرت شاہنشاہی نامزد و جہد اور در ملازمت سکندر مکانی از سہلو نشانی میرزا باغ بیگ اختصاص شد
 از جملہ محاسبان رضا بود درین بیماری خدمات پسندیدہ و تدبیراتہ شایستہ بتقدیم رسانید و چون
 بہ قلعہ ظفر اتفاق نزدل افتاد بانکہ فرستے مزاج اقدس با عدال علیہ رسید و از تکمیل صحت

دین والا - مخفی - سب احکام سے محفوظ - سارا شای کا جزو ہے -

اشراق - چکنا - چک - حسنه - نیک - عنوان - سرنامہ - رفع - اٹھادینا - نازکہ - شعلہ - معاودت - لوٹنا -
 سوانح - جمع سانحہ - واقعہ - رشیدی - منسوب - خواجہ رشید وزیر سلطان ابو سعید - منصب - عمدہ - او باش - بدعاش
 تالاق - سفہت - بمعنی کرنا - مشاقات - جمع مشاق - شغیتین - مشام - ناک و سونگھنے کے تقام - راجح - خوشبو -
 رواج جمع - از ہار - جمع زہر - پھول ٹھیر پھل - امار جمع - قمران - فرمان تہر - نمود - عقوبات - جمع عقوبت -
 غذایب - مسامح - جمع مسامح - کان - منصدی - ذمہ دار - منظم - مفر - پناہ کی جگہ - بد اختر - نجوس - و ہاج - کوشی

د بعد از چند روز بہ شفاعت حسین قلی سلطان مہر دار رقم عفو بر خط خطایابی ایشان کشیدہ شد چون
 مہمات بدخشان خاطر خواہ اولیای دولت صورت بست فہر روز آن حد و در امیرزادہ ہند ال
 کمرست فرمودند و اکثر بدخشان بجایگیر ملازمان رکاب دولت تقسیم یافت منم خان را بہ تحصیل پوست
 مقرر فرمودند و بابوس را بحصول اموال طالقان فرستادند و راے جہان آراے بر آن قرار گرفت
 کہ بکرت فرید سرانجام مہام بدخشان و آسودگی سپاہ در رعیت قشلاق و رقلعہ ظفر واقع شود باین رعیت
 صاحب توجہ آن حد و شدہ چون بوضع شاخدان کہ باین کشم و قطعہ ظفرست نزول اجلال شدہ
 مزاج صحت افزاج آن حضرت از مرکز اعتدال فی الجملہ منحرف شدہ باین تقریب دو ماہ در آن منزل
 اقامت روی داد و بمبادی این عارضہ چہار روز غشی ثنوی عارض شد و ازین سبب خبر ہاسے
 ناخوش و رانواہ عوام پرانگندہ گشت و مردم بحال جایگیر خود را گذارنہ گذارنہ آمدن گرفتند و بدین
 از محال خود باندیشہ ناصواب باتفاق امرای دیگر بر آمدہ تا سرآب کو کچہ رسید جو خواہان میرزا سلیمان
 جاجا سر برداشتند قراچہ خان باتفاق جمعی از بابا جہان آمدہ بر در گاہ عالی خرگاہ زدہ نشست و
 میرزا عسکری را کہ احتمال نسا با او بود مقید ساختہ در خرگاہ خود آورد و خود فرس آستان بودہ در
 یوزم خدمت و بیمار داری اہتمام نمود و در حضور اقا بس غیر از خواجہ خاندن محمود و خواجہ معین کسی نیفت
 روز پنجم کہ عفو ان صحت بود افاق روی نمود میر بر کہ بکورش درون آمد چون نظر آن حضرت بردان
 میرا نظر اب ہا در مقام فد ساختن خود بہ شکرانہ صحت بظہور آورد آن حضرت فرمودند کہ میر خداسے
 مرا بخشید میر از بر ہمزدی روزگار و استقامت قراچہ خان شہم بعرض اشرف رسانید آنحضرت قراچہ خان
 را طلب داشتہ مرحمتا فرمودند و از شناخت حق خدمتش اظهار خوشنودی نمودند و در ہمان لحظہ نشو
 عنایت بنام دولت پیرای آن تازہ نہال جو بار سلطنت و سر دین نو بہار اقبال یعنی حضرت شاہنشاہی
 رقمزدہ التفات ساختہ مصوب فیصل بیگ بکابل فرستادند کہ بباد اخبر ناخوش آنجا رود و موجب مال

مہر دار - شاہی مہر کی انگوٹھی رکھنے والا - اموال - جمع مال - فرید - زیادتی - مہام - جمع ہم شکل کام - قشلاق - موسم
 گرمی بسر کرنے کا سرد مقام - صاحب - ٹھیک - اقامت - قیام کرنا - متوالی - پے در پے - سواتر - انواہ - جمع نوہ -
 تہہ - اور جوات بہت تہہ سے نکلے مشہور ہوتی ہے - خرگاہ - بڑا نیمہ -
 عفو ان - شروع - کورش - ٹھیک کر سلام کرنا - برہمزدی - پریشانی - نشور - حکم شاہی -
 جو بار - نہر - ندی - مصحوب - ساتھ -

بصفت غنیمت رسیدند مخالفت تاب مقاومت و محمل خدمات این گروه اقبال نیاروده راه گزیر پیش
 گرفت و بهر میت بر آغینمت شمرده هزاران سراسیمگی پریشان شد از هر طرف دلاوران میدان کار و
 هزاران پیشه کارزار قدم به میدان فتح و نصرت آوردند و حضرت جهانبانی بنویز بر بادپایه جلا دست
 سوار نه شده بودند که طنطنه فتح و نصرت بگوشش میوش رسید و زمانه زبان به تهنیت و مبارکبادی کشود
 میرزا سلیمان را پای ثبات بر جانماند و از راه ناری و آشکش متوجه جنگی خوست شد و توکل طالقانی
 و میرزا بیگ بر لاس داد و سلطان که از نژاد سلاطین مغولستان بود از میرزا سلیمان جدا شده
 باستان پس میوستند میرزا بهندال و جمعی از بهادران را با گرفتن گریختن نامزد فرموده خود هم بدولت
 و اقبال روان گشتند اسپ بادخشی فردان بدست شیردلان معرکه افتاد و آن حضرت باین بزرگی
 از راه کتل شاشان بدره خوست درآمد میرزا سلیمان با متحد و سه راه آوارگی پیش گرفته بصوب
 کولاب فرار نمود اکثر اعیان بدخشان و سپاهیان آن مرز بوم فوج فوج آمده احران دولت زمین بوی
 نمودند آن حضرت هر کدام را فرار خود در قمرستمال فرموده بخواطفت خسر وانی اختصاص بخشیدند و
 بمقرب میوه پنج شش روز در خوست عشرت پیرای گشته کام بخش خلایق بودند و شکار مرغابی و
 کبک و ماهی فرموده متوجه درشک شدند و در آن حد و شکار کجشک بام که مخصوص آنجا است
 کردند و از آنجا بکلا و کان نزد اقبال اتفاق افتاد و از آنجا کشم مرز موکب دولت تهمیرزا سلیمان
 در آن نزدیکی بودن خود صلاح ندیده و از آب آمویه گذر شسته! چندی در آن حد و در مرگردان بود و
 از سوانخی که در کشم واقع شده آن سست که خسر و نامی از ملازمان فرمانروا سے ایران شاه ظما سپ
 فرار نموده بملازمت حضرت جهانبانی آمده بود ظاهر از و حرف نامناسب نسبت بشاه سمرزده بود
 دوغان بیگ و حسین بیگ و جعفر بیگ که از قورچیان شاهی در رکاب معلی بودند بشنیدن این حرف
 در بازار کشم بخسر و رسیده گردنش زدند آن حضرت را این خود سری ناپسند آمده آنها را گیر اندند

مقاومت - ردک - برابری - بهر میت - شکست - سراسیمگی - پریشانی - هنر بر - شیر - بهادر - پیشه - جنگل -
 بادپا - تیز گوز - جلا دست - تیزی - چیتی - طنطنه - آواز تناره - تهنیت - مبارکباد - نژاد - نسل - کتل - جنگل کی
 بلند زمین - شاشان - ایک پهاڑ کا نام ہے - دره - پهاڑ کی گھاٹی - اعیان - بزرگان - مرز بوم - زمین -
 احرار - جمع کرنا - فرانور - لائق - مستمال - دلاسا و نسلی دیا ہوا -
 سوانح - جمع سانحو -

که وجود یادگار ناصر میرزا از آنکس بجهت هستی خلاص بخشیده دولت را در مستقر امن و امان جاسے دهند که فقید
 افتند و شراره او نزدیک است که دو دمانها بسوزد و محمد علی ظفانی که حراست کابل باد مغرض بود امضا
 تهران این منحلست با و مرجوع شد. شمار ایامه را از کمال سادگی و ظاهر بینی بر زبان رفت که من سرگزنجشکی را
 نکشته ام میرزا را چون تو نام بر قتل رسانید. آن حضرت از سادہ بوسے در گذر نشسته این خدمت که بخش صلاح
 بود بجهت قاسم موبجی رجوع فرمودند و او در شب بچله کمان خدنگ اجل رسانید چون خاطر اقا قاسم از
 شرمیرزا جمع گشت به بدرقه توفیق الهی کوچ به کوچ منو جهر با خشنامت شدند و چون ریاست نصرت
 بحد و اندراب رسید و باغ علی قلی اندرانی بنحیم اجلال شد. میرزا سلیمان از نامسا عارضے بخت نافرجم
 خود بغرم جنگ قام پیش نهاد و بموضع تیرگران که از مواضع اندراب مست فرود آمده در صف آرائے
 اهتمام نمود چون این خبر مسامع علیه رسید بیشتر از آنکه خود سوار دولت شوند بمبدال میرزا و قراجه خان
 و حاجی محمد خان و جمعی از دلیران کار کرده را پیش فرستادند و در میان فوج پادشاهی و میرزا جنگ
 عظیم در پیوست و میرزا سلیمان خندستے را پناه خود ساخته و در جنگ و جدل را رخ بوده میرزا بیگ
 بر لاس با جمعی از تیراندازان از آن طرف داد و درانگی میدادند ابری میداد میرزا بمبدال و قراجه خان
 و حاجی محمد خان چپقلشها سے نمایان گردند و خواجہ معظم و بهادر خان را تیر در رسید و پیاده شدند و دولت
 قاسم بیگ و جعفر بیگ و قراچین و احمد بیگ و دو غان بیگ که تورچیان خاند شاهی بودند و همراه
 ایچی درین یورش در طاران در گاه معنی اسلاک داشتند بواسطه افتاد ان اسپ بر زمین آمدند
 و جنگ از طرفین تر از و شده بود که جمعی از فدایان رکاب ساد دولت و نبرد آزما یان کار آگاه پیش شیخ
 بسلول و سلطان محمد نواق و لطف سمنندی و سلطان حسین خان و محمد خان جلالت و محمد خان ترکمان
 و میرزا نسلی جلالت و میرزا قلی برادر حمید و محمد خان و ششاه قلی نارنجی آئیکه بر قنوج غلبی نموده بجانب
 میرزا بیگ تاختند و پانصدی عنایت ایزدی از خندق گذر شسته شمشیر با علم کردند و چست و چاداک

خلاص - چشکارا - مستقر - جاسے قرار - فقید - تپی - دو دمان - خاندان - حراست - کلبانی - مغرض - سپرده -
 امضا - جاری کرنا - تهران - زبردست - حکم علی - سادہ لوح - یوتوف - محمدنگ - تیر - بدرقه - پیشرو -
 ریاست - جمع ریاست - جھنڈا - بنحیم - خیر کھر - کرنے کی جگہ - نامسا عارضے - نامیرانی - نافرجام - نابارک - مسامع - جمع
 سمع - کان - جدل - لڑائی - راسخ - قائم - مضبوط - تورچی - سواردار - یورش - سفر بفرق جنگ - تر از و شد
 برابر - مبدال - قنوج - برانج دینے والا - خدا

تاریخ او گفته شد سلطان ختی بود گل گلشن خوبی در ناگه اجلس سوی جهان را بنمون شد در بر موسم گل غم سفر کرد ازین باغ در ایماز غمش بچرخ صفت غرق بخون شد در تاریخ وی از بلبل تا تم زده جستم در ناله شد و گفت گل از باغ برون شد

نصفت موبک مقدس حضرت جهانمائی جنبت آشیانی بتبخیمر بدخشان و فتح آن ولایت و آنچه در آن ایام روی نمود

چون انحراف میرزا سلیمان بجهت پیوست و تحقق شد که مراد فرمانبرداری بپیموده اندیشه سرور در در مشرب میدید و ازین خیال باطل برنج اندر رسید ع زهی تصور باطل زهی خیال محال در بنا بر آن حضرت جهانمائی او اول نه عدد و پنجاه و سه عنان غزمت بتسویب بدخشان منعطفت فرمودند و یکی از اسباب انحراف او آنکه بعد از فتح کابل جوشت و اندراب که در تصرف میرزا بود و یکی از ملازمان در گاه گرفت فرموده بودند و میرزا در تصرف خویش در آورد و چون در حساب و معامله بدخشان تمام بمیرزا نمی رسید آن حضرت میخواستند که قندهار و آن حدود را نیز تغییر داده یکی از ملازمان عالی جایگیر نمایند و بر آنچه آن حضرت آگیتی ستانی فرودس مکانی به پدیر میرزا سلیمان داده بودند اکتفا فرمایند و چون محروسه مملکت وسعت پیدا کند و وجه جایگیر او نیز توسعه واقع شود لیکن بجهت مرعات احوال او قندهار و زبجبال خود نگذاشته بودند میرزا از معامله ناهمی از ولی نعمت خود روگردان شده علانیه در مخالفت زد و خطبه بنام خود ساخت حضرت جهانمائی غزمت اطفای ناکره مخالفت میرزا مصمم ساختند و حضرت شاهنشاهی را در در سلطنت کابل در کنت حفظ آسبی سپرده در ساعت مختار برآمدند و بدولت و اقبال دیورت چالاک نزول سعادت فرمودند میرزا عسکری را درین لشکر همراه گرفتند در باب یادگار ناصر میرزا اندیشه داشتند چون موبک همایون بالنگ قرا باغ نزول اقبال فرمودند راسه جهان آرا بر آن قرار گرفت

نصفت - کوچ کرنا - انحراف - طیر صاهید نامرئنا - سروری - سرداری - غزمت - اراده - صوب - طرف - محروسه - جو حفاقت و تصرفین آجاوس - وسعت - کشادگی - ولی نعمت - مانک داتا - اطفا - بجهانا - ناکره - آگ کاشعله - کنت - پناه - اکناف جمع - یورت - مقام منزل - موبک همایون - شکر مبارک - النگ - کویستانی سبزه زار -

فرمودند و در همان نزدیکی کونک بلوچ که از اجمان طوائف نمودند و با برادران آمده زمین بوس نمودند آنحضرت
 اورا نیز مورد الطاف ساخته ولایت شال و مستنگ عنایت فرمودند و این واردان را کامروا ساخته
 بزودی رخصت مراجعت نمودند که مباد از مزاج وحشت بر طبیعت این روستا پروردان مستولی شود و آب
 و هوا سے طول گشت بحال ایشان گوارا نیاید و از جمله سواکھے که در قرب آن ایام واقع شد آن بود که
 یادگار ناصر میرزا از تیرگی بخت و ناو رستی در دن عنایات سابق و لاحق را در ہم بچیده همه را بر طاق
 نسیان نهاد و از روی سگایه بر جاوه بد درونی و عناد ایستاد و برگشت سیه بخنجان که عمده آنها منظر کو که
 میرزا عسکری بود گوش داشته پوسته خیالات فاسد بخود راه میداد چون ایمنی نمود از ترمیم علی رسید
 از خنجران صادق بجل ثبوت پیوست علی الخصوص عبد الجبار شیخ که از یکهای معتبر بود و از اگر بزرگترین
 انگاشس که مورد مفاسد بود و محرمیت و مشارکت داشت نیز آمده حقیقت معامله را از روی تحقیق معروض
 خاطر قدسی تا تر حضرت جهانبانی جنت آشنایی بر آشفست مظهر کو که را گرفته با سار ساینده و یادگار ناصر میرزا
 را طلبیده بزبان قزاقه خان سخنان عتاب آمیز گفته فرستاد و محفلش آنکه مارا گمان آن بود که درین مرتبه
 بتازگی از عظامم جرائم تو گذشته بخواه عطف بیکران اختصاص بخشیده ایم عبرت گرفته تقصیرات ماضی و حال
 را ملامتی کنی کفران نعمت را هم حدی و انداز می باشد میرزا سر خجالت پیش انداخته گاه به سکوت و گاهی
 بانگار و تجاہل عارف میگذازید آن حضرت بعد از محاسبات حسابی و معاتبات بادشاهی ابراهیم اشک آقا
 و جمعی را فرمودند که اورا مقید ساخته بر بالاس ارک کابل نزدیک بجلی که میرزا عسکری در قید بودند نگذاشتند
 و از جمله دفاعی که در آن ایام حادث شد فوت چغتائی سلطان ست که جوانی بود از سلاطین مغول و در حسن
 صورت و سیرت یگانه روزگار و بنظر خاص حضرت جهانبانی ملحوظ و بحسن التفات منظور پدید رود شد و اینچنان
 را بر خاطر اقدس بغایت گران آمد اما نظر بر فرمان الهی که بقار اخاصه ذات واجب و فنا را لازم ذوات
 ممکنه گردانیده است به مشورت عقل درست اندیش خود بمان رضا و تسلیم اقبال فرمودند میرامانی در

روستا پرورد - گاؤن کے پٹے ہوئے - مستولی - غالب - چھایا ہوا - گشت - پیر کرنا - سوانح - جمع سانحہ - واقعہ -
 نسیان - بھول - مکارہ - لڑنا - جاوہ - راستہ - بد درونی - بد باطنی - عناد و دشمنی - سمع - کان - سچل - ٹہر - دستخط -
 اگر بزرگ - مکاری - انگاشس - مشورہ - عظامم - جمع عظیمہ - جرائم - جمع جریمہ - گناہ - بیکران - بہت - ملامتی - تدارک -
 کفران - ناشکری - خجالت - شرمندگی - سکوت و نحوشی - تجاہل عارف - جان و جگر بخنجان بنا - ارک - تلوہ -
 از پدید رود شد اورا سے رخصت ہو جانے مرجانے سے - تہرمان - بزرگوار - واجب حق تعالی - ممکنہ - مخلوقات - اقبال - توجہ ہونا

خواطر بدل شد ام اساجتقا بنظر اشرف گذر آیدند و بانعامت گرامی سرفراز شدند و در عین آئین بند
آن حضرت بجهت تشدید خواطر و انقیاد قلب که رکن اعظم ملک ستانی و فرمانروائی است متوجه خواجہ
ریگ روان شد. و شاید اینها فرمودند و حکم جهان مطلع صدور یافت کہ امر ابا بیکہ گزشتی گیرند و خود بدست
و اقبال بمیزان نظر مسمران را و زور جدامی فرمودند و آن حضرت با امام علی قوری کشتی گرفتند و بمیزان
و یادگار ناصر میرزا با ہم لوازم کشتی بجا آوردند و بعد از آن بسیرارخوان زار پنجواہر سیاران عنان توجہ
معطوف داشتند و ادو خوشدلی دادند و بدولت مراجعت فرموده در نشاط افزائی و عشرت پیرائی جشن
عالی اشتغال فرمودند و طایر زمان آستان رفعت پیوند را فراخور اخلاص و خدمت بجایگیریهای مناسب
حال ہر یک و انعامهای لائق ہر کدام و خلعتہای موافق ہر فریق شرف امتیاز بخشیدند از آن جملہ غزنی
و آن جد و دبیرزاہندہ ال وزمین و اور و پتری و آنحد و وبالغ میرزا عنایت فرمودند و جمیع منتسبان ستان
عبودیت را فراخور حالت و تربیت بواجب و مواہب کامیاب فرموده سربو آرای ملک عبودیت
و معنی شدند و طوائف انام و رسایہ افانہ را رفت مرفہ الحال شدہ ہنشین باطنیان گشتند و از جملہ
قضایا کہ درین آئین بندی چہرہ کشا گشت آمدن ایلیچیان شاہ و الاقار شاہ طما سب بود و بہا کہ با
فتح و آوردن جمع و ہدایای لائق و سرگزرہ آنها دلہ بیگ بود و آن حضرت اورا بعواطف خسروانی
نوازش فرمودند و بگر رسیدن شاہ طغانی بود و بدرگاہ معلی از جانب میرزا سلیمان رسم رسالت با غرہ
و پیشکش دبیرزانیچہ در نیادن خود معدومین داشتند و بغیر قبول مقرون نشد و حکم قضا جریان بر آمدن
او صادر گشت کہ طریق مجتہی و اخلاص خود را در توجہ بہ سعادت ملازمت منحصر دارند و از جملہ وقاسکے
کہ متصل بانقضای ایام آئین بندی وقوع یافت آئین میر سید علی بود کہ در ولایت افغان بلوچ زمین
و حقیقت و رزی متساو بود و نزدیک موضع دوکی کہ از توابع و اعمال ہنداست اقامت داشت
بقدم عدوق و فرق اخلاص سعادت آستانوس دریافت و مشمول عواطف خسروانہ شدہ دوکی را با دیگر

سابقہ - کپڑے اور شیرینی وغیرہ - تشدید - خوش کرنا - انقیاد - مطاع - اطاعت کیا گیا - قوری - داروغہ
سلاخانہ - ارخوان زار - یعنی ارخوان کا جنگل جو مقام خواجہ سیاران میں واقع ہے - عنان - نگام - عند جمع -
نشاط - خوشی - رفعت - بلندی - فراخور - لائق - منسوب - نسبت رکھنے والا - عبودیت - بندگی -
مواہب - جمع موہبت - بخشش - طوائف - جمع طائفہ گزردہ - انام - لوگ - افاضہ - فیض دینا - رفت - چہرانی
مرفہ الحال - خوش حال - قضایا - جمع قضیہ - خبر - حکم - ہدایا - جمع ہدیہ - تحفہ - عواطف - مہربانیاں - انقضایا - گذرنا

منہ

بلوه نما و در بر میان عالم اسرار مخفی نیست که این صاحب فطرت عالی اگر چه در نشاۃ عنصری و مواد هوایی
 میو و در نما مستعد اما از بدیه فطرت و اصل بیدای آبا و اعمات از آثار تولید او و در مسالک معنی و مکان
 یاطن ابوالآب است و بر حضرت جهانبانی که پرده دار رموز آسمانی بودند موبد بود که چمن پیراے جهان سستی
 این تونمال بهارستان و چو در ابرای دریافت مقادیر مراتب جهانبان اولاً و بخت گرد آورے
 پراگندگیهای روزگار زاینجا بصره ظهور آورده است و با بجمله در لباس رسم خننه سور آداب شکرگزاری
 نسبت بخش صورت و معنی تقدیم رساندن گرفتند هر روز بردشے تازه و آئین شایسته جشن بادشاهانه
 آراسته سپاس جهان آرای جان آفرین بجای آوردند و از اطراف و جوانب بزرگان دین و دولت
 رسیده از مواهب عام بادشاهی کامیاب سعادت میشدند از اجماع یادگار ناصر میرزا شرف زمین بوس
 دریافت و مجملی از حال او آنست که در بیدای طلوع ریات اقبال بحد وقتند هار از میرزا کامران
 جدا شد چنانچه نگاشته آمد به بدخشان رفت و از اینجا کاری نساخته متوجه ملازمت حضرت جهانبانی شد
 و قیدیکه موکب عالمی از قندهار متوجه تسخیر کابل بود میرزا بعد از احتمال شد اند روزگار به قندهار رسید
 بر انخان در آداب ممانداری بدل جند نمود و از اینجا بوجوب حکم عالی در ان ایام نشاط افزا باسلام
 عقبه قدسیه حضرت جهانبانی کامیاب شد و ادراک جشن شمر دانی نمود و به سعادت بساط بوس حضرت
 شاهنشاهی نشاط تازه گرفته بانظار عنایت دولت پذیرگشت و درین آئین عشرت آئین که هنگام آرایش
 بهار عیش و عشرت دادان پیرایش حدیقه دولت و اقبال بود در ساعتیکه کوکب بانظرات سعد بر
 جهانبان افاضه نور میکردند مجلس نهال پیرای گلستان آبی یعنی خننه سوری حضرت شاهنشاهی بهر آن
 نشاط و شادمانی بطور میوست اسباب کامرانی عالمیان آماده شد و ابواب سعادت و اقبال بزرگان
 گشاده گشت خرد و بزرگ ممالک از مواهب خرد دانی بهره مند شدند و وضع و شمر لیت اکناف از
 مکارم بادشاهی خوشدل و خوشوقت گشتند کلفتمای روزگار بافت انجامید و تفرقههای عالم بحیثیت

نشاۃ - پیرایش - عنصر - اصل - هیولانی - اصلی - فیض بظاہر بچہ حقیقت بین اسکی سبب مان با پ پیدا ہوس -
 سور - جشن - مہمانی - احتمال - اٹھانا - بدل - خرچ کرنا - جہد - کوشش - استسلام - چونا -
 عقبہ - چوکھٹ - حدیقہ - باغ - کوکب - جمع کوکب - ستارہ -
 افاضہ - فیض پہنچانا -
 اکناف - جمع کف - اطراف - کنارے -

گرمی شرف امتیاز می بخشیدند و پیشتر از انعقاد این جشن خسروانی قزاق خان و صاحب بگ و بعضی دیگر از مختصان درگاه که با درون بود ج اقبال حضرت مریم مکانی بقصد عمارت رخصت یافته بودند کامیاب دولت شده بوقت رسیدند و قدم بر کفایت افزای حضرت مهد علی موجب فرید اسباب نشاط گشت در حضرت جهانبانی را بنحاطر عاظم رسید که عیار دانش حضرت شاهنشاهی را که در صغر سن با سپهران لمعان فرآئی از ناصیه احوال تملک بود برتر و بزرگ عالمیان ظاهر سالن در سمر اوقات عنفت جشن خسروانه ترتیب فرمودند و جمع حضرات مخدرات استار عنفت و مطهرات مکان عصمت در بارگاه حکیم اقبال شرفت ملازمت مشرف گشتند بدانش آموزی حضرات حضرت شاهنشاهی را برودشش عنفت گرفته بر مسند سعادت آوردند و حکم معنی حضرت مریم مکانی در ساک سائر مقدمات در آمده بلی تشخیص و تعیین بحضور اقدس حضرت شاهنشاهی آمدند و اشارت بشارت بچین پادشاهی بران رفتند که آن نور حادقه سلطنت والذ ماجده خود را از میان چندین گروه عنفالت شناسد آن حضرت بنور الهی بی فراموشی و در خطابی کلفت التباس داشتند به دریافت ازلی و شناخت ذاتی در یافته در کف والدۀ مقدره خویش و در آغوش آن صدر نشین ستر عنفات جا گرفتند از شاهزاده این امر شکرگت که حیرت افزای عقول و انهام ظاهر بینان تنگنای عادت بود غریب از حاضران بساط قرب بر آمده شناساسی قدر این بزرگ انزل پرورد و اسجوبه کارگاه تقدیر گشتند و معلوم همگنان شد که این دریافت از اعمال جواسس جسمانی نیست که در صغر سن و کبر عمر تفادت کند بلکه محض نفوس روحانی و تعلیم ربانی است که بوسیله این نوباد و چمن اقبال از کمن نور مقدس بمشرق ظهور شناخته است آری پیوند ازلی را حجاب دوری مانع نمی شود و قرب معنوی را بعد صوری حاصل نمی گردد و چون مایل کنند بعد را چه نیایش که درین ربیعان گلبن عمر کمانی قرب بمبارا حاصل است و انوار خاعه وجود تکمیل صورت عنصری و تصقیل مشاعر ادراک درجه بدرجه صورت پذیر و نهایت مناسبت بعالم تجرد و تقدس که ظلمت جهل و کثرت غفلت را در سپر امون آن راه نیست

مختصان - جمع مختص - خاص کیا گیا - عاظم - خوشبودینے والا - عیار - کسوٹی - لمعان - چمک - فر - شان و شوکت - ستالی - روشن و درخشان - سمر اوقات - جمع سمر اذن - پرده - مخدرات - جمع مخدره - پرده نشین - استار - جمع ستر - پرده - مکان - جمع کمن - چھپنے کی جگہ - حدقه - سیاہی آنکھ کی - عنفالت - جمع عنیفہ - پادامن - کف - آغوش - نفوس - کسی چیز کو نشان و علامت سے ذرا پہچان لینا - ربیعان - شروع - تصقیل - معقل کرنا - صاف کرنا - مشاعر - جمع شعر - جگہ شہور -

برساند اینمغنی بر خاطر اشرف گران آمد مقدم بیگس را بجانب کشمیر اخراج فرمودند و خواهی موعظم را از نظر
التفات و اعتبار انداختند

آرایش جشن دولت پیرای خندنه سور حضرت شاهنشاهی و آیین بستن بآیین اقبال و
ظهور خارق عادت ازان نو نهال بوستان دولت

بزرگان کام بخش و خدیوان سعادت منش را همواره وجه همت آنست که تقرب بآنکس بنمایند و بنگار بخشش گرم سازند
و بروشی که از خشم آلودگان عرصه ارکان محفوظ مانند عبادات گزیده را که سر آمد آن دلها بدست آوردن
دوست برد دلها مانند دست در لباس رسم و عادت بتقدیم رسانند چنانچه در نیولا که نسیم اقبال تبار گے
وزیده و گلستان مقصود از سر نو شکفت مرسم خندنه آن نوباد و حدیقه اقبال و تازه نهال نخیل مجد و جلال
را سبب ساخته و آسایش بخشایش عمالیان افروزند او اهل بهار جهان افروز که روح نباتی در اهتزاز
بود و عند یسب شوق در پردار **شهر نیشه** سر بر آورد و از لب جوی چ زمین بست از ریاضین **عبرین** با
نسیم صبحگاه از شکبوسنه به هزاران نانه در برداشت کوفی به برار نه باغ که بغایت دلکش و دلگشا است
تزلزل دولت فرمودند و بجهت فرید که آوری دلها که در معنی شکر گزاری حضرت مولی است اسباب عیش و
عشرت گشودند و آیین یکاوسی و کیهنای تازه ساخته اشارت شد که حضرات بملکات بر تفادات طبقات
و تناسب درجات این باغ طرب هزار آیین بندند و امراد اجمان شهر چاد باغ را نیت افزایند جمیع امر اگر
سعی بر میان شوق بسته و در ازم این کار اهتمام نمودند و کلانتران شهر و بزرگان عمد فرانور حالت و قدر
مساعی جمیله بتعمیم رسانیدند و در باب صنایع و طوائف محترقه در آرایش و کان و گرمی بازاری غایت مبالغه
معمول داشتند و در اندک فرصتی آنچنان آیین بندی شد که وصف آن از اندازه بیرون باشد و **نهم**
جهاننایی هر روز تشریف آورده بزم آیدای شادمانی میشدند و فرانور حالت و زینت هر یکی را بتفادات

سور - جشن - خارق عادت - خلافت عادت - سر آمد - بتر - ممتاز - مرسم - طریق - نشانیان -
نوباد - ده سوه جواتد این بگا - حدیقه - باغ - نخیل - کجور کا باغ - مجد - بزرگی -
اهتزاز - جنبش کرنا - خوشحالی کرنا - کمر - پیکا - فرانور - لائق - مساعی - جمع مساعی - یوشین -
جمیله - عمد - طوائف - جمع طائف - کرده - محترقه - پیشه در -
تفقدات - تیغ تفقد - پیشش کرنا - دلجویی کرنا -

رسانند و در شب سیزدهم آذر ماه جلالی موافق شب چهارشنبه دوازدهم شهر رمضان نه صد و پنجاه و دو
 بتابد آسمانی فتح کابل که مقدمه فتوحات بی اندازه است روی داد و اسباب شادمانی و کامگاری
 بر دلهای خلایق گشوده شد و دو ساعت از شب گذشته بود که آنحضرت ساحت کابل را بمقدم دولت
 پر تو سر بلند ساختند نویدی تاریخ این فتح کابل را گرفت یافته بود و دیگر که ابن مصرع عی جنگ
 گرفت ملک کابل از وی چون بیامن آثار ذات قدسی سمات حضرت شاهنشاهی ابواب مسرت
 و شادمانی گشاده گشت و اساس دولت بنازگی نموده آمد حضرت جهانبانی راهزیمت میرزا کامران و
 فتح کابل در نظر نیامده منتظر قدم برکات التزام حضرت شاهنشاهی بودند تا آنکه در زمان مسعود دولت
 محمود آن جهان آگاهی را که در آن زمان بحساب مدت عنصری دو سال و دو ماه و هشت روزه بودند
 بدریافت ملازمت حضرت جهانبانی آوردند و آن حضرت بیدار فیض بخش مسرت افزای آن
 نور پرورد و از وی انبساط صوری و معنوی یافتند و سبب ات شکر سلامت آن نونهال بوستان
 اقبال در یافت فرود آن چراغ دو دمان خلافت بجای آوردند و در ازای این تجتبه دولت
 و خدا را این فرخنده کرامت ابواب خیرات و مبرات بر روزگار خواص و عوام گشادند و صباح
 آن روز جهان افروز حضرت جهانبانی بر سر بر اقبال و کامرانی متمکن گشته از تمام ارکان دولت
 و اعیان مملکت و کافه سپاه و حشم و عاظمه عبید و خدم کورنش گرفتند و طوائف خلایق بشرت زمین بوس
 کامیاب سعادت شدند و دست تمنا بدر یوزه دعا برداشته و قام دولت خلافت و رفعت لوی سلطنت
 از عقبه کبریا در خواستند و آنحضرت ابواب عدل و احسان بر روی جهانیان گشوده تمام زمستان
 بالای ارک آسایش پذیر بوده در رضای خانی و دلا ساسی خلایق کوشیدند و از دقایقی که در آن نزدیکی
 ساخت شد رحلت بونس علی بودید بیگ بود که از اعیان سلطنت و صد رشتینان بارگاه عزت بودند و
 در همین ایام بمساع علیه رسیده که خواججه معظم بیگ بانفاق مقام بیگ میخواید که فرار نماید و خود را بمیر کامران

بیامن - جمع بمنبت - برگزین - ازاد - برابری - هذاز - مقابله - مبرات - نیلیان -

کافه - جمله کرده - حشم - نوکر چاکر بوگ - عبید - جمع عبد - غلام -

خدم - جمع خادم - نوکر - طوائف - جمع حائف - کرده - در یوزه - گدائی -

نوا - تجتبه - عقبه - چو کت -

ساخت - ظاهر بونیوالا - سوانح جمع -

کہ کو دیز و بنگش و لغز باد متعلق ہو آدہ آداب زمین بوس بجائے آوردند و استعمال عنایات میلکران شہزاد
 و متعاقب آن مصاحب بیگ پسر خواجہ کلان بیگ با بسیاری از مردم آدہ دولت ملازمت و ریاضت و
 بالذات خسروانہ ہر فرزند گشت درین آنا با بوس بعرض اشرف رسانید کہ وقت توقف نیست بدولت
 سوار باید شد کہ مردم ہمہ می آیند حضرت جہانبانی بر باد پای دولت سوار شدند و درین میان علی قاسمی
 و بہا و پسران جید سلطان را کہ در تغزیت پذیر بودند بر آوردہ مشمول مراسم ساختند و بعد از زانی قراچہ خان
 آدہ سعادت زمین بوس دریافت میرزا کاکران در صفحات و اضلاع صورت اقبال بادشاہی و نقش
 او بار خود را مطالعہ نمودہ خواجہ خاندان محمود و خواجہ عبدالحق را بجهت استغفای جرائم خود بہ ملازمت
 اقباس فرستاد و بعضی متمسک بسبیلہ خواجہ معروفنداشت نیم کردہ راہ مفصلہ میان افواج قاہرہ
 بادشاہی و لشکر میرزا ناماندہ بود کہ خواجہا آدہ ملازمت نمودند آن حضرت متمسک اورا بادراک
 ملازمت بوقت داشتند و مواجید دیگر عنایات را از لوازم آن گردانیدہ خواجہا را با احترام خصیت
 دادند و خود ہزاروں مروت و مردمی بوقت فرمودند و چون میرزا را غرض از فرستادن خواجہا بطلیل
 و ترانہی در بہارت سپاہ بادشاہی و فرصت یافتن خود بود و انتظار سیاہی شب می برد کہ شاید شکیہ بلند
 کردہ خود را بکناری تو اندکشید چون حجاب ظلمت شب جہان را تاریک ساخت از تیرگی رای و ظلمت
 خاطر دریافت سعادت ملازمت بخود قرار دادہ بسرعت تمام خود را بارک کابل رسانیدہ میرزا ابراہیم
 ولد خود را با جمعی از اہل حرم ہمراہ گرفتہ از راہ مینی حصار روانہ غزنین رویہ شد و چون قرار نمودن او
 بمسام علیہ رسید حضرت جہانبانی با بوس را با جمعی از معتقدان بکابل فرستادند کہ در آنجا بودہ نگذارند
 کہ بہ سپاہی در رعیت آسبے برسد و ہمہ را استعمال عنایت بادشاہی سازند و میرزا ہندال و جمعی را تعیین
 فرمودند کہ میرزا را تعاقب نمایند و خود بہ معنائی نصرت و ہمراہی اقبال متوجہ شہر کابل شدند و در سعادت
 مسعود کوس زنان دولت کو کہ اقبال بلند آوازہ کردند و کوکہہ داران نصرت کو کہہ حشمت را بسپہر کو کہب

استمال - میل و خواہش دیا گیا - مشمول - شامل کیا گیا - مراسم - جمع رحمت - ہر بانیان - اوضاع - جمع وضع
 ہیئت - ادبار - بدبختی - مواجید - جمع وعدہ - یعنی وعدہ - تعطیل - بیکار کرنا - ترانہی - دیر کرنا - بہادرت - جلدی
 کرنا - شکیہ - نصف شب کے بعد چلنا - ارک - قطعہ شاہی - مسامع - جمع سمع - کان
 کوس زن - نفاہہ بجانے والا - کو کہہ - ایک ترکی نفاہہ کا نام ہے - کو کہہ - مراد شان شوکت -
 ملو کہب - ستاروں دار -

مناسب دولت آن است که درین زمان مراجعت نموده به تندرستی عمارت وقت فرمایند و احوال بهار سامان و سرانجام لشکر نموده به سیخراکبل عنان غرمت معطوف دارند آن حضرت در مواجبه چیزه نغمه نمودند و چون مجلس باختر رسید زبانی بوسیله میرسیه برکه گفته فرستادند که با وجود آنکه از آمدن شما وجد اشکان یادگار ناصر میرزا خبر داده بودیم توکل بر الطاف الهی نموده به سمت کابل توجه داشتیم اکنون که قضیه چنین باشد توقف را سبب چیست اگر بحسب محنت و رنج کشی مردم خود انجمنی بخاطر آورده اید زمین داد و رد آن خود را به شما ارزانی داشتیم این زمستان را در اینجا باسایش بگذرانید و چون عقده کابل مفتوح شود بملازمت خواص بیست میرزا ازین پیغام بنایت نخل شده غدر تقصیر نمود و آن حضرت بجزئی درست و امید می داشتند در راه نموده دل برکشایش کار بستند در آن نامی را در جمیل بیگ برادر بابوس که میرزا کاکامران اورا آتالیق آن سلطان داد خود کرده در غرین گذارشته بود آمده باستانوس سر بلند شد و استمخای جراکم بابوس نموده به مدارج اقبال اتصال یافت چون موکب عالی در یورت شیخ علی که در نواحی نعمان دار تندی واقع شده نزول اجلال یافت میرزا کاکامران از استماع توجه ریاست جهانگشا سر اسیمه شده قاسم برنوس را با جمعی پیشتر روانه ساخت و قاسم مخلص ترتیبی را که میرانش میرزا بود فرمود که تو چنانچه را بجلگه دوری که نزدیک خانه بابوس بیگ بوده برده تعبیه نماید و عیال مردم که در یردن قلعه کابل بود همه را ایتام نموده اند زدن قلعه برود بعد از استحکام مبانی قلعه بغرور و غفلت از کابل برآمده در نزدیک یورت بابوس بیگ نشست و در ترتیب افواج تقسیم صفوف ایتام نمود و در موضع تگنه خمار قاسم برلاس با جمعی پیشتر آمده بود که خواجهم و حاجی محمد خان و شیر افکن از معسکر اقبال پادشاهی پیشتر شتافته دستبرد می شایسته نمودند و بتایید الهی که طلایه دولت قاهره بود قاسم برلاس تاب مقاومت نیادیده رو بگریز نهاد و چون میمان افواج فاصله اندک ماند میرزا مبتدال بوجوب التماس به منصب هراولی اختصاص یافت موکب اقبال از تنگی خواجهم پیشتر گذشته در نواحی ارتندی نزول اجلال نموده بود که بابوس و جمیل بیگ با جمعیت خود شاه پردی خان

توکل - بگردنه - نخل - شرمند - تقصیر - تصور - واثق - مضبوط - اتالیق - ادب - دین و دلا - استمخای - معانی چنان
 جراکم - جمع جوید - گانه - یورت - مکان - جلگه - سبزه زار - هراجلگه - تعبیه - پوشیده - کرنا - صفوت - جمع صفت -
 طلایه - ده جماعت لشکر کی جو لشکر که آگه آگه چله - مطلب - که دولت همایون کا طلایه بتایید الهی نمی -
 مقاومت - برابری کرنا -
 هراولی - جو سب نوح که آگه رهے -

بعد از فتح ہندوستان مرحمت فرمایند اشد رضا داریم و سرمایہ سعادت خود میا۔ انیم زہی دولت ما کہ
 باین مقدار امداد خود را از زمرہ دولت خواہان در گاہ عالی معد و وسازیم حضرت جہانبانی این معنی را
 از مویذات آسمانی و مواید غیبی تصور کردند و التماس ایشان را پذیروہ قبول موصول داشتہ حکم فرمودند
 کہ بہ قیمت دلخواہ فروشد۔ کان تمسکات اقبیل نوشتہ بدیشان سپارند و خود بدولت و اقبال بر پشتہ کوی
 کہ نزدیک بابا حسن ابد است بر آیدند و بالغ میرزا و برام خان و شیر افکن و جیدر محمد آئمہ سگی فرمودند کہ
 اول بحبت اصطلح خاصہ شریفہ اسپان جہد کنند و بعد ازان براسے امراد سائر ملازمان بہ ترتیب انتخاب
 نمایند و لماے سوداگر و سپاہی معمور و مرفہ شد۔ و دہ بیگ ہزارہ چون می خواست کہ بخرامات مانی و جانی
 سرفراز گرد و بجانب قطعہ تیری کہ خشم او آنجا بود شب راہ سر کردہ برود چون موکب عالی دران حوالی رسید
 کلانتران اشام اسپ و گو سفند بقدر حال پیشکش آوردند و مصدر خدات پسندیدہ گشتند چون آن سولے
 انگہای دلگشا داشت چند روز بہت زہمت خاطر و تطیب و بلع اخامت فرمودند و حضرت مد علیا
 خانزادہ بگیم بادین مقام بیماری پیش آمد و ہامند آگشیدہ و بہرحمت جاوید پوستند آن حضرت تو خیر
 عزاداری بجای آوردہ تمسک بحبل المتین صبر کہ شان عالی نشان کار آگاہ و نشان والادانشان بہرت
 سرشت ست نمودہ بہت زہمت روح آن مخدرہ مکرمہ خیرات و بہرات چنانچہ لائق خانوادہ سلطنت تواند
 بتقدیم رسانیدند و از آنجا بر نمونی اقبال بلند و طالع بیدار کوچ بکوچ تو جوہ دار السلطنت کابل شدند و
 میرزا ہندال بہر دیک قدر عار باین عبودیت و حسن عقیدت سعادت بساط بوس در یافت و آنحضرت
 بمقتضای مراسم جنلی بنوازشماے بیکران اختصاص بخشیدند و از آمدن او بغایت خوشوقت شدند و
 مقدمہ آمدن بسیار سے از مردم آمدن ایمان جو جو از کابل شتافتند۔ و بواسطہ اختلاف متزنج
 ہوادین راہ بیماری و و باور اردوی ظفر قرین بیداشت۔ و بسیاری مسافر شہرستان عدم شدند و جیدر
 ازین جملہ بود چون مخالفت ہو اشتہادداشت و مردم کم ہمراہ میرزا ہندال بعضی اثرن رسانید کہ

نزدیک - دست بستہ - بخار و - برآئین بہرات - بکابل - مراحم - حج و حرم - ہم زبانان - جو جو - کور کور -

اشد رضا - نہایت درجہ کی رضامندی - زہی - کلمہ تعجب - کیا خوب - معدودہ - شمار - مویذات - جمع مویذہ - مدد - مواید -
 جمع مائدہ - خوان کے کھانے - ذرورہ - کنگرہ - دلخواہ فروشدند کان - بیچنے - داون کی من مانی قیمت - اقبیل - خربزہ
 فروخت - سائر - تمام - معمور - آباد - مرفہ - خوش آسایش یافتہ - کلانتران اشام - چٹانوں کے جرگون میں جو کلان
 مانے جاتے تھے - مصدر - بالغ جہاے مدور و بالفہم بجالانے والے - انگہ - کوستانی سبزہ زار - زہمت - خوشحالی -
 امداد - سوزازی - عزاداری - آم داری - تمسک - جنگل مارنا - جبل المتین - رسمی مضبوط - بہرت - دانائی -

نزول رحمت و صعود سعادت از نهاد خرد و کلان خردش شادای و نوید مبارکبادی برآمد و بد آنخان
 بوسیله چهار سلطان آمده سجدۀ نجات دغدۀ تقصیر بجای آورد و آن حضرت اورا محفوف مکانم خسروان
 فرموده رخصت دادند و شهر را به پیرام خان عنایت فرمودند و مکتوب بشاه نوشتند که چون بدایغ خان
 خلافت حکم شاهی نموده از خدمت متقاعد بود و چند هزار از درگرفته به پیرام خان سپردیم تعلق به شاه
 دارد درین اثنا میرزا عسکری قدر جا بخشید و عطاقت باوشاهی شناخته فرار نموده بعد از چند روز از نغابانی
 آمده خبر کرد که میرزا در خانه مست کس تعیین شود که اورا بطریقۀ که از من نماند گرفته آورد حضرت جهانما
 شاه میرزا و خواهر غیر ناظر تعیین فرمودند فرستادها اورا از خانه همان افغان از زیر پلاس بر آورده
 بدرگاه معلی آوردند و آن حضرت بمقتضای عطاقت و رافت ذاتی و پاس و صحبت حضرت کنتی ستانی
 فرودس مکانی که در باب کافه برابا بخصوص برادران فرموده بودند بنظر عنایت مشمول داشته از جرم
 و زلات او بیانگی در گذر اندند و اورا بندهم کو کلتاش که از مقتضای خاص بود سپردند و ولایت قندهار
 را بر او لیاسی دولت تقسیم فرمودند ولایت پتری با نغ میرزا مقرر شد و پرتگتات نمود و در وجه عطاقت
 حاجی محمد اختصاص یافت و زمین داور با سمعیل بیگ و قلات بشیر افکن و شمال بجد سلطان کرمت
 فرمودند و همچنین جمیع ملازمان را فراخور حال جایگزین کردند و خواهر جلال الدین محمود را که در شهر از مردم
 میرزا عسکری و دیگران طمع کرده بود بمیر محمد علی گیرانند و چون خاطر اقباس از انظام مہام قندهار
 فراغ یافت و از آثار صوابدید بادشاهی تقدیر موافق تدبیر آمد سعادت و اقبال در ساعت مسعود
 هودج عزت حضرت مریم مکانے را در قندهار گذاشته غیبت تسخیر کامل پیش نهادیمت والا فرمودند
 و از فیوضات نامتناهی و نعم غیر مترب آنکه قافله بزرگ از ہندوستان آمده بود و دوسو دلاگران سودا
 دل خواہ کرده اسپان عراقی از ترکمانان خریدد بودند چون انوار اقبال از وجنات حال می یافت
 کالانتران این قافله آمدہ التماس نمودند کہ اگر اسپان ما را ملازمان موکب عالی گیرند و بہامی آن را

نزول - آزما - صعود - چرخنا - نجات - شرمندگی - تقصیر - تصور کرنا - محفوف - گھراہوا - متقاعد - بیعت - پلاس - ثاٹ - عطاقت - مہربانی - رافت - مہربانی - کافہ تمام - سب - برابا - جمع بریہ - مخلوقات - جرم - گناہ - زلات - جمع زلہ - لغزش - فراخور - لائق - مہام - جمع ہم - کار بزرگ - آثار - نشا
 نامتناہی - بے انتہا - نعم غیر مترب - وہ نعمتیں جنکی امید نہ ہو - وجنات - جمع وجہ - رخسارہ - بہا - قیمت -

بہا

باب از همه بیشتر حاجی محمد خان باباشقه بود حضرت جهانبانی فرمودند که همه مسلم اما محاصره کردن و تیغ ستیز
 آخستن و مطلقاً یک طرف گشتن از سماجت خالی نیست اگر چه ایشان از منج اعتدال عدول و زبده اند
 اما این بے اعتدالی را به تندیگان درگاه تجویز نمی کنم چه درین دو صورت مردم بدافع خان ضائع خواهند شد
 ظهور را یعنی در نظر ادنی اهل روزگار بدینماست همان بهتر که بوسیله عقل دور اندیش بدسیری باید اندیشید
 که بی جنگ و جدل قلعه بدست آید بنا بر آن کس پیش بدانخان فرستادند که چون سفیر کابل میرویم
 میرزا عسکری را در قندهار مقید نگاهدارند تا خاطر از وجع باشد مشارالیه صلاح کار خود در دست قبول
 اطمینانی کرد و مقرر شد که دلا دران کار دیده و بهادران معرکه آزموده در حد و قند هار رفته در کین باشند
 و ناگهان وقت یافته پیامر دی همت و دستبازی جلالت بقلعه در آیند بگرام خان و جمعی دیگر بر طرف
 دروازه کنه کان مقرر شد و افغ میرزا و حاجی محمد و جمعی بجان بدروازه ماشور معین گشتند و نوید یک
 و جمعی بحد و دروازه نوجاے یافتند و این شیران میشه شجاعت شباشب شافته با طراف قند هار
 کین کردند وقت انکشاف صبح صادق صادق حاجی محمد خود را پیشتر از همه بدروازه ماشور رسانید اتفاقت
 شتربری چند علف بار درون قلعه میفرستد خود را در پناه شتران در آورد و شیر مرادانه ناگهانی خود را
 بدروازه داخل ساخت و در بان آگاه شده در مقام منع و دفع درآمد و جواب داد که بموجب فرموده
 بدانخان میرزا عسکری را آورده ایم که درون قلعه نگاهداریم این حرف فائده نکرده و در مقام بستن
 در شب حاجی محمد دست در بان را به شمشیر تلم کرد و چندے دیگر از عقب رسیدند و جمعی از قزلباشان
 که دران نزدیکی بودند بجنگ پیش می آمدند و به قتل می رسیدند و بگرام خان از دروازه کنه کان خود را
 و درون انداخت و قلعه تبصره اولیای دولت قاهره درآمد و قزلباشان فرار نموده بارک متحصن
 شدند و نیم روزی حضرت جهانبانی خود از دروازه کنه کان بدولت و اقبال درآمد و بمرج انچه صورت
 فرمودند و آن شهر سعادت آئین بفرورد عالی مبهط امن و امان و مورد عدل و احسان شد و ازین

مسلم - نا هوا - یک طرف گشتن - بالکل مخالفت ہو جانا - سماجت - بد صورتی - منج - کشاده - سید هار استه -
 اما این بے اعتدالی - یعنی من ایسا کرنا ان قزلباشون کے ساتھ جو شاہی بندے من روانہ نہیں رکھنا - مشارالیه - جنگی
 طرف اشارہ کیا گیا ہو - دستبازی - توت - جلالت - بہادری - میشہ - جنگل - کین - لاڑا - انکشاف - ظاہر ہونا
 علف بار - گھاس لہے ہوسے - منع - روکنا - دفع - دور کرنا - ارک - قلعہ شاہی - متحصن - قلعہ بند -
 مبهط - اترنے کی جگہ جیسے مورد -

حرکات ناشدوده ایشان را به تمکین همت و تسکین اقیال بنگار نماید و درین اندیشه بودند که بصوب بخشان
 نصفت فرموده میرزا سلیمان را بخود همراه ساخته بمسخر کابل توجه فرمایند و چون عمده و در مسارعت تسخر کابل
 شوق ویدار سعادت افزای حضرت شاهنشاهی و دریافت جمال با کمال آن نور حدقه خلافت بود که
 بحسب رموز آسمانی جمیع فتوحات غلبی از برکات وجود سعادت پرتو آن حضرت میدادند و زمان زمان
 اهتمام در امضای این نیت و استیفا سے این امنیت بطور میر میسرید درین اثنا پسر شاه ناظر ریاض محبت
 و وار و حیاض مغفرت شاد مفرمان بساط عزت و مخصوصان قرب منزلت بموقف عرض رسانیدند که ایام
 زمستان نزدیک شد و اهل و عیال و اسباب درین کوستان همراه بردن محال گون می نماید
 پسر شاه رحلت نموده قندهار تبرکمان و اگر داشتن مناسب دولت نیست خصوصاً چنین جمعی خود سیر که در
 تخریب مبنای ولایت و بهم ارکان رفاهیت کمال تطاول دارند و با آنکه نامور شده بودند که نطق بندگی
 بر میان جان بسته همیشه ملازم موبک عالی باشند انحراف درزید و از نشاء باده غفلت در قبول احکام سرگرمی
 ندارند بلکه از عدول و ادب مطاعه ظاهر و باطن خود را بجا نلفت موافق ساخته نقاب بی آرمی پیش رو فرود بسته
 لائق دولت آنست که دست تعالی ایشان را از دامن احوال عجزه و مساکین شهر که اولین عطیه انزوی
 کوتاه سازند و حاشا که درین اندیشه صواب انما غبار سے بخاطر شاه رسد چون از اینجا تا کابل مسافت
 بسیار است و احتشام هزاره و قبائل افغان که از مور و بلخ بیشتر در خرسنگ این راهها شده اند خصوصاً که با
 میرزا کارمان سخن در میان دارند بدست آوردن مامنی که خاطر را از هر وجهی مجموع گردانند نخستین کار است
 و بالفعل بهتر ازین محلی که باین کار سزاوار باشد غیر از قندهار نیست بموجب عقل و عرف و عدل بدو انخان
 را باید فرموده قندهار را بخوشی و ناخوشی بگذارد و اگر نگذارد بمجا صره و استیلا استخلاص فرموده محبت نام
 موافق اجرای روزگار و اقتضای صلاح وقت مشتمل بر وفور صداقت و ابقای دفاق بشاه باید نوشت
 و چون شاه والا کرم معدن دانش و انصاف اندازین عمل را از مستحسانت خواهند شمرد و باعث درین

استخراص - مجرای - وفور - زیارت - ابقای - وفات - مواضع - اقیانیا -

تمکین - قائم رکنا - اقیال - جمع قیل - بهادر سپاهی - صوب - جانب - مسارعت - جلدی کرنا - حاقه - آنگه -
 رموز - جمع رمز - اشاره - امضای - جاری کرنا - استیفا - پور آکرنا - امنیت - آرزو - پسر شاه - شهزاده - مراد فرزند
 شاه ایران - ناظر - دیکھے والا - ریاض - جمع روضه - باغ - حیاض - جمع حوض - پرتال - بار برداری - تخریب - خراب
 کرنا - بهم - کرنا - تطاول - ظلم - نطق - چکا - عدول - تجاوز کرنا - مطاعه - اطاعت کیا گیا - آزر م - جیا - عجزه - جمع
 عاجز - حاشا - پنا بجا - احتشام - جمع ششم - یعنی جرگے - خرسنگ - بڑا بجاری بچھر - مامن - امن کی جگہ -

کابل و فتح آن ممالک

چون خاطر قدسی آثار از مهمات قندهار فارغ شد تسخیر کابل پیش نهاد مهمت والا گشت لاجرم باین عزیمت از باغ حضرت فردوس مکانی نفعت نموده بالاتر از مقام بابا حسن ابدال در گنبد سفید نزل اول اجلاس فرمودند و پوستر ترتیب تقدیمات فتح این پورش بر پیشگاه نصیرالعام بنامد می یافت و بادولت خواهان در برین دجانبساران اخلاص منش همواره مطارحه نموده می شد قریباً شصت کثری از امتداد مدت سفر دیگر شده برخاسته بصرخصت رفتند و بعضی برخصت ابرامی جدا شدند بدافع خان و جمعی دیگر که در طایفه فرزند شاه بودند از قوت ممالات دست تعدی و تطاول بر رعایا و احشام میکشادند و باین ناستوده عمل توسعه روزگار خود خیال میکردند و وضع و شریف شهر و اکنان و فریاد زنان بدرگاه معلی میرسیدند و حضرت جهانبانی درین معامله منرد بودند که اگر تنبیه سنگار آن نموده آید خاطر شاهی آزرده میشود و اگر بر قانون داد عین نه شود و میداد اگر آن دست از بر دستمان بازینید از بدین معنی موجب سخط الهی میگردد لیکن چون وقت مقتضی بود در مقام جبروت در آمده چاره این کار بوقت دیگر موقوف می داشتند و چون پورش کابل مصمم شد بجهت اقامت بعضی از پر دگیمان مرادق عصمت و نگاهداشتن اشیاء اسباب ضروری منازکے چند از بدافع خان خواستند و بزبان صدق ترجمان فرمودند که ما بر سخن خود قند صا بر بشما مقرر داشتیم اما از جایکه مردم خود را گذار گشته و خاطر از جانب ایشان جمع ساخته پامی عزیمت و در کابل تردد آدریم گزیری نیست بدافع خان از نامعامله نمی خود ابا و امتناع نموده بر طریق اهل دانش امتثال حکم شاهی و امیر بادشاهی که اصل کار بود مبادرت نکرد امرای عظام که در ملازمت بودند به عرض اقدس رسانیدند که کار عظیم در پیش داریم از گرفتار قندهار گزیری نیست تا بهر شغلی که رو آریم فارغمال باشیم و آن حضرت نظر بر خود میباید شاه فرموده نخواستند که خاطر مردم شاهی بخوار آلود شود لاجرم

آثار - نشان - الهام - جوینک بانسول من آدے - مطارحه - باهم یابن کرنا - رخصت ابرامی - اصرار که خسته لینا - فرزند شاه - مرزاد کو قندهار و یا خا - ممالات - پروا کرنا - تعدی - ظلم - تطاول - دست برازی - احشام - جمع ختم یعنی پیمانوں کے جرگے - توسعه - فراخی - کشادگی - وضع - کینه - دادگیمان - بیخ الله انما یکنی بوس - خاطر شاهی - شاه طما سب - سخط غضب - ترجمان - بیان کرنا - امتثال - مترادف داری کرنا - ابا - انکار - مبادرت - جلای کرنا - گزیر - چاره -

از خصمت و او میزراهندال که از بد سلوکی او تنگ آمده بود بر یابی قبول نموده خلاصی از چنگ او فوز عظیم
 دانست و از پامی منار گذشته به بدرقه سعادت متوجه ملازمت حضرت جهانبانی شد میزرا کا مهران را از
 حدودش این واقعه سرا سیکلی روی نمود و سرشته صلاح کار خود کم کرد و از ملازمان و مصاحبان او یکسکه بهبود
 او را منظور داشته حرت راستی بگوید نبود اکثر مردم او را دیده بصیرت پوشیده و چشم خیرت از بد غفلت
 پوشیده بود سبیل سندا و وطنی رشاد نمیدیدند و گوی را که صلاح حال در یافتن بود قدرت نفس زون در
 نفس امر نداشتند و این از دور بگذر بود بعضی را با زامی عرض کردن نبود و بعضی از آن قسم بودند که ملاحظه
 خاطر میزرا میسر کند و اظهار حق صلاح وقت نمیدیدند چه نفس ایشان بود که از خود قبول را سے صلاح کا
 اصد مشرب او نیست بجز اظهار آن آزرده خواهد شد و آزردهگی او موجب نقص قدر و منزلت فاعل
 خود بدگشت حق دولت خواهی و شرط خیر اندیشی آنست که در امثال این امور زیان خویش را منظور نداشته
 توقف نکنند و با همال و افعال گذرانند که ضرر آن در مال بحال همه عاید شود و خسران این اعمال بر ذریه
 در دولت همه لایق گردد و نتیجه خیانت کنگاش که اعظم جنایات و اناج جنایات است در سه دیده و حال میدیا
 و خوشامد گوئی که نیل میدوستی و بی سعادت است بر رخسار حال و مال ایشان نمودار گردد شایسته آنست
 که این طائفه را اگر در عدم کتمان حق و اظهار صدق ناملایمی منافق طبیعت برسد آن را سعادت رزگار
 نمود شایسته و بان خوشوقت بوده چنان فیض و ناصیه ای بساط نیغفند که هر چند بحسب ظاهر بر خصم بزرگان شاق آید اما
 باطن والا جنابان بحسن فرماید و اگر چه بصورت خلاف رای صاحبان راه سپرده میشود لیکن در معنی هم بری نیست
 کرده حق نعمت گذارده میشود و در نظر عاقبت اندیشان و آخرینان محمود القول و افضل می نماید انقصه
 میزرا کا مهران را از انعدام عقل مصاحت آموز و نقد ان چنین همراهان سعادت افزا غلظ بر غلط روی میداد

شرفست موبک مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از قندهار به تسخیر

فوز - نعمتی - بدرقه - همراهی - حدود - پیدا یونا - سرا سیکلی - پریشانی - بهبود - برتری - خیرت - دانائی
 رید - آشوب چشم - رشاد - راستی - نفس - سانس - نفس امر - واقعی بات - ر بگذر - راسته - مشرب - طریق
 فاعل - کینه - دلا - زیان - نقصان - ایهمال - سستی کرنا - اعمال - ملت دینا - عائد - رجوع کرنا - خسران - نقصان
 جنایات - جمع خیانت - جنایات - جمع جنایت - گناه - نیل - داغ - گودنا - عدم کتمان - پوشیده کرنا - منافق - نفرت
 دین والا - انما ارفق طبع - قبض - دگیری - ناصیه - پیشانی - شاق - دشوار - بری ذمت - ذمہ پاک کرنا -

مجموعه اقوال و الفصیح - چکا قول از نفس بسید پاره - نقد ان - همرا - تسخیر - قندهار -

سپاه که رزم تهر استی بر ناصیه احوال داشتند رحمت فرمودند چون خبر فتح قنرهار دو جوهر موگب و الاسه
 حضرت جابانی بنسخر کابل بمیرزا کامران رسید میرزا متوهم و قنار بدب شد و حضرت شاهنشاهی را از خانه
 حضرت قبا سب خانزاده یکم بجانه خود آورد و یکپوچ کلان خود و خادم سپرد و سپس الدین محب غزوی مشهور با که خان
 را مقید ساخته در جاسه نالاق نگاهداشت و از امرای خود کنگاشل طلبید که در باب میرزا سلیمان چه باید کرد
 ملا عبدالحلق کوچه میرزا نسبت استادی داشت و با بوس که در امور ملکی دخل میکرد گفتند که مناسب آنست
 که میرزا را دلاسانوده بدخشان باید داد و در وقت کار بکار آید و از سعادت طالع میرزا سلیمان آنکه پیشتر ازین
 بچند روز میرزا نظر علی و میرزا رشید کانی و تبر علی بلوچ و جمعی دیگر اتفاق کرده قلعه نظف را گرفته بودند و قاسم بر لاس
 را با بایجان دیگر مقید ساخته بمیرزا کامران پیغام کردند که اگر میرزا سلیمان را می فرستند ولایت بدخشان بایشان
 سپرده خواهد شد و الا این مردم را که گرفته ایم به قتل رساننده ملک بدخشان را با دزبک می سپاریم بنا بر
 این میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و میرزا سلیمان را در خدمت بدخشان دادند و از پایانه ملایم موضع معموره رسیده بودند
 که میرزا کامران از رخصت میرزا سلیمان بپشیمان شد کس بطلب میرزا فرستاد که بعضی سخنان زبانی مانده است
 شنوده متوجه شوند بمیرزا سلیمان ازین طلب در گمان افتاده مغذرت نامه در جواب نوشت که چون در سا
 نیک رخصت یافته ام مراجعت لائق نمیدانم چندانکه از اتفاقات آنکه آن سخنان را نوشته مصوب یکی
 از مستمندان بسلاطین ارسال دارند تا بموجب آن عمل نموده آید و خود بمرعت متوجه بدخشان شد رسیدن
 بدخشان همان بود و شکستن پیمان همان و در خلال این احوالی یادگار ناصر میرزا از کابل فرار نموده بجانب
 بدخشان رفته و چون روزگار خواست که میرزا کامران را درین سرای مکافات تدارک اعمالش نماید و در بزرگی
 اسباب آن آماده میگشت از میرزایان بغیر از بندالی میرزا کسی در گرد او نماند بفرودت او را استمالت داده
 مقر ساخت که تعاقب یادگار ناصر میرزا نماید و او را گرفته بیاورد و بونده گوگده قرار داد که هر چه امروز در تصرف
 دارم و همچنین من بعد هم هر چه تصرف در آید سوم بخش از آن تو باشد و باین قرار داد میرزا را که بخشیم نگاه میدار

ناصریه - پشانی - متوهم - دیم کریم - یسنه هر اسان - قنار بدب - تر دو کریم - خانزاده بیگم - جیلون کی بڑی بن -
 کوچ - عورت - آنکه خان با هم آنکه کاشوهر - مساعادت - دنگاری - جبر لاس - ایک ترک خاندان - معموره - آباد -
 مراجعت - لونا - چشمداشت - امید - مصحوب - جمدست - سرعت - تیزی - جلدی - در خلال - اربیان -
 مکافات - بدی کابل - استمالت - میل و خواهش - گوگده - تا کید کیا گیا -
 سوم بخش - تیسر حصه - از آن تو - تمهاری ملکیت -

قطع نظر از مصالح مملکت و قواعد سلطنت بحض عواطف ذاتی و فرط مرحم فطری قبول شفاعت آن عفت
 قباب را از مراسم آداب و مکام اخلاق شمرده قلم عفو در تم صبح بر صحیفه اعمال او کشیده محفوظ سرداق
 التفات و مشغوف جلال عنایات ساختند درین مقدمه اقبال سجد شکر الطائف یزدانی بجای
 آورده حکم فرمودند که شمشیر از گردن میرزا دور گردند و بعد از مشاهده تقدیم آداب بندگی امر بر شستن اصد
 یافت بعد از آن محمد خان جلالت و شاه هم خان و مقیم خان و شاه سیستان و نیکو خان توجی تاسی کس
 را شمشیر و ترکش در گردن کرده بگورنش آوردند ازین مردم مقیم خان را و شاه سیستان را فرمودند که زولان
 در پای تخت در گردن کرده نگاه دارند و از آخر روز تا سفیده دم سحری که هنگام ورود فیض عالم بالاست
 صحبت و گفتار داشتند و سرگذشت های عبرت افزایان فرمودند و میر قلندر و سایر گویند ها و سازند ها
 به نغمه پروازی رنگ زوای خاطر جهان آرای بودند در اثنا این صحبت نوشته میرزا عسکری در
 همین توجه آن حضرت بر او چو دل و اختیار عالم غربت با حشام بلوچان فرستاده بود بحض احضار نموده
 استادگان بساط غربت بوجوب اشارت عالی میرزا دادند زندگانی بر میرزا تلخ شد و عیش منغص
 گشت آخر بمقتضای وقت حکم شد که میرزا را نگاه دارند و بگورنش می آورده باشند که چون گنجان
 او بمقتضای مکام جلی بخشیده شد چند روز در بند بندید بر گرد و در روز دیگر ماچیم ریاست فتح شب فرزند
 تار یک نشینان ارک شد و محمد مراد میرزا و امرای چغتایی و قزلباشیه در ملازمت حضرت جمانان
 بشهر درآمدند و سه شبانروز بفر مقدمه همایونی آن بلده فاخره مورد امن و امان بود روز چهارم بوجوب
 کمون خاطر خیر شهر را بمحمد مراد میرزا عنایت فرمودند و خود بدولت و اقبال در چهار بدع حضرت
 فرودس مکانی که در کنار ارغنداب واقع است نزول اجلال فرموده از اشجار لطافت آثار استلذاذ
 و استظلال نمودند و در آن منزل دلگشای تفصیل اسباب و اموال میرزا عسکری که گرد آورده روزگار
 بود متصدیان اشغال نوشته بنظر اقرس در آوردند آن حضرت آنرا در چشم اعتبار در دنیا آورده به بهادران

مرحوم فطری - پیدایشی ترجم - صبح - درگذرنا - محفوظ - گهر اوجا - مشغوف - فریفته - جلال - جمع جلیله
 بزینگی - مقدمه - جوخیز مقصد سے پہلے ہو - زولانہ - لوہے کی بیریان - احشام - جمع حشم - گروہ - احضار - حاضر
 منغص - مکر - جلی - پیدایشی - ماچیم - سونے چاندی کا چھوٹا چاند جو علم پر نصب کرنے میں - ارک - قلعہ -
 محمد مراد میرزا - شاہزادہ ایران - کمون خاطر - دلی بات پوشیدہ - خیر - بڑا - استلذاذ - لذت حاصل کرنا -
 استظلال - سایہ لینا - گرد آورده - جمع کیا ہوا -

سمعیل بیگ که از امرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در دلاوری و کنگاش مسلم بود در سید و
 ابو الحسن بیگ برادرزاده قراچه خان و نور بیگ پسر نور بیگ همراه او آمدند و شبی خضر خان هزاره از
 قلعه خود را انداخت و در سه هزاره او را بر پشت گرفته بجانب کوه لکه روان شدند چون کار از انتظام
 افتاده بود میرزا عسکری نه راه بود در قلعه داشت و نه روی آمدن بدرگاه گیتی پناه بنا بر آن خواست
 که خود را زوایه عافیت کشد و ازین مخاطره برکنار بوده روزگاری بسزیر صبح آن در اردوی ظفر قرین خیمه
 رسید که خضر خان هزاره از قلعه برآمده راه گزیر اختیار کرده است جمعی به تفحص او تافتند و او مقدار سه
 راه رفته در پس سنگی پنهان شده بود بعضی از ثقات نقل می کنند که خضر خان هزاره میگفت که چند مرتبه
 مردی که بجهت گرفتن من یعنی بودند از نزدیک من گذشتند و یک دفعه یکی جانور خیال کرده و دامن مرا
 میگرفت از ترس دم بخود کردم چون شب درآمد من از زیر سنگ برآمده بمان خود ششتم چون دولت
 روز افزون حضرت جهانبانی خاطر نشان ظاهر بنیان شد در مخصمان روشن گشت که از اقبال حضرت
 جهانبانی دایم تمام نوریان اخلاص نهادنگاه داشت قلعه ممکن نیست میرزا عسکری از خواب غفلت بیدار
 شده سر اسیمه و مضطرب نه پای رفتن و نه جای ماندن اولاً التماس نمود که فدیها بدارا و ایامی دولت
 می سپارم مرا راه بدینا که به کابل روم حضرت جهانبانی به آن راضی نه شدند و خیال خام او صورت نه
 بضرورت حضرت مد علیا خانزاده بیگم را به حضور اقدس فرستاد تا استعفا گنایان نمودند و به دست
 است. غای آن خلاصه دو دمان عصمت رفیع غفور بر جریده جوامک او کشیدند تا پنج روز پنجشنبه صیبت و پنج
 جمادی الاخری سال مسطور میرزا عسکری در ملازمت آن عفت قباب از راه نضرع وندامت از قلعه
 بیرون آمد حضرت جهانبانی در دیوانخانه عالی انجن آراست صفوف عزت بودند و امرای چغنائی و
 قزلباشیه صفت زده بقدر ابرج و مراتب سمت قیام داشتند بگرام خان بموجب حکم بادشاهی میرزا
 عسکری را شمشیر در گردن انداخته بملازمت آورد حضرت جهانبانی با وجود خصوصیت جانی که از میرزا معاینه شده

کنگاش - مشوره - مسلم - مانا هوا - زراویه - گوشه - مخاطره - جاع خطر - تفحص - تلاش کرنا - دریافت کرنا -
 ثقات - جمع ثقه - مقبره - مامن - امن کی جگه - مخصن - قلعه بند - استعفا - معانی چابنا - استعدا - درخوبست
 جریده - دفتر -
 نضرع - عاجزی و زاری -
 سمت - نشان - طریق -

ارباب توسل است نموده بیشتر در تسخیر قلعه اهتمام فرمودند درین میان انغ میرزا ابن محمد سلطان میرزا که از بناکردن قصری سلطان حسین میرزا بود و شیرانگن بیگ ولد توج بیگ و فضیل بیگ برادر نعم خان و میر برکه و میرزا حسن خان پسران میر عبدالعده که از سادات نبی مختار سبزواریند و جمعی دیگر از کابل رسیدند بر سهمنائی طالع بیدار ادراک سعادت آستان بوس نمودند و سبب گنجینه آمدن ایشان آن بود که میرزا کامران انغ میرزا در قید نگاه میداشت و از عالم احتیاط هر هفته بیگ کس می سپرد چون نوبت شیرانگن رسید او هم از میرزا پسر اس داشت با اتفاق آن جماعه انغ میرزا گرفته بدر آمد و دولت ملازمت دریافت و حضرت جهانبانی این جماعت را بعواطف بیدریغ خلعت امتیاز بخشیدند زمین و اوران فرود انغ میرزا شد و قاسم حسین سلطان اگر چه همراه اینها بر آمده بود اما شبی راه گم کرده در میان هزاره افتاد و بعد از چند روز غارت زده پیاده و آبله پار رسید. آن حضرت فرمودند که هنوز در اخلاص تو نقصمانی بود که راه گم کرده بچندین بلا مبتلا شدی و بعد از آن دوده بیگت هزاره باخیل و حشم خود آمد و عراض اعیان کابل نیز رسید از رسیدن این جماعه و آمدن عراض از اکثر اهل ایمان که در کابل بودند انبساط عظیم در اردوی معلی پیدا شد و قزلباشیه که متردد خاطر بودند مطمئن شده چند تمام از سرگرفتند و تزلزل در ارکان قلعه داری افتاد و پائے ثبات از گنگره محافظت لغزید ساکنان قلعه روز بروز احوال میرزا عسکری نوشته از سر دیوار قلعه بر می تافتند که کار قلعه نشینان دشوار شده در گیر و دار خود مردانه باشید و در قلعه کشتائی که محبت محکم بر جنید و دست از اتهام بازدارید که اهل بتنگ آمده اند عاقبت کار بجائی رسید که اعیان لشکر میرزا عسکری یگان یگان از قلعه خود را بردن می انداختند و تو پیمان پیداها از بالای افتادند اول خضر خواجه خان نزد یک مورچلیکه بنحیم اقبال بود از قلعه خود را انداخت و گریبان عجز بدست انگسار گرفته در پائے مقدس حضرت جهانبانی افتاد و بعد از آن مؤید بیگ رسیان بسته از قلعه پایان آمد و بشرط زمین بوس سر بلند شد بعد از آن

توسل - دسلد بنانا - تیار - جمع نمبره - پوتانا و اوسا - سبزواری - شهر - عواطف - نهر بانان - چیل - گرده سوارون
 و آدمیون و غیره کا - حشم - نوکر و خدمتگار - اعیان - سردار لوگ - جمد - کوشش - تزلزل - دنگگانا -
 ارکان - جمع رکن - ستون -
 بر می تافتند - یعنی بند رفته تیر و غیره که چسبندگی -
 یگان یگان - ایک ایک کر کے -

شویم و بین طایع آن سعادت پیوند بر جمع اعدا منظر و منظور گردیم سجد است شکر الهی بقدم رسانیده در رخ
 قلعه اهتمام فرمودند و میرزا عسکری در مهم قلعه ابری کمال ضبط و حفظ مرعی میداشت و مرچلهها هر روز و
 هر شب تغییر میداد که مبادا جمعی از مرچل خود حرف میبختی و در میان انداخته غلغلی در میان نگاهبانی اندازند
 و چون صحاره بماند اکتشید و از ملازمان پادشاهی کسی آمده مثنی شد امر اسامه خورشید شیشه از اهتمام خود
 بازمانده در مراجعت و غنچه منب شدند حضرت جهانبانی این معنی را از روزنامه احوال ایشان خوانده در
 گرفتن قلعه بیشتر از پیشتر سعی و اهتمام فرمودند و از آن مورچل که تخم اقبال بود شبته کوچ کرده از جانب
 کمنه قلعه هارزد یک دروازه رفته این مقدمه که سنگدستی میرسد و آنجا را چهار دره میگویند و در جل است حکم
 ساختند صبح آن ترکمانان ازین معنی خبردار شده دل در گرفتند قلعه بستند و همه از اطراف بر خاستند
 پیش آمدند و در آن راه را تنگ کردند میرزا عسکری سر اسیمه شده بنیاد و عجر و زاری نمود و به هزاران غنچه
 و بیقراری معروض داشت که چون حضرت عفت قباب تشریف می آرد تا آمدن ایشان مرا مدلت
 دهید که بوستیک ایشان خاطر جمع کرده ملازمت تو انکم کرد و عرضیه داشت خود را مصحوب میر ظاهر برادر
 خواهر دوست خاوند بلازمت اقدس فرستاده حضرت جهانبانی که معدن قنوت و مردمت بودند طلسم او را
 بگرفت قبول جاسه داده چند روز مهم قلعه را آسان گذاشتند میرزا از تبه رانی بظاهر ووش عجز پیش
 گرفته در باطن با استحکام قلعه میکوشید چون حضرت عفت قباب و بیرام خان آمدند باز از سر نو
 آیین مخالفت پیش گرفت هر چند حضرت مهد علی سعی فرمودند که میرزا عسکری را از اندیشه ناصواب
 باز داشته بتقبیل غنچه مقدسه مشرف سازند چون دماغ سعادت او پریشان بود و نصح که ایست
 بیخ و در گرفت و همان خشونت و سرکشی خود ایستاد و از فرط عناد حضرت معلی را نگذاشت که از غلیبه
 بیرون رفته بر او روی معلی جهانبانی تشریف آوردند بر پیشگاه خاطر اقدس حضرت جهانبانی ازین زمان
 میرزا اندازه شقاوت و مقدم مخالفت او نوع دیگر ظاهر شد تکیه بر عنایت الهی که تکفل همات

یمن - برکت - طایع - ستاره - منظر - فتح - مرعی - نگذاشت - مرچل و مورچل - مورچه - جهانی - جمع بینی - بنا
 کرنے کی جگہ - امتداد - درازی - تخم - خیمه کھارنے کی جگہ - سنگدستی - ڈھیل - دل بستند - دل لگایا - سر اسیمه -
 پریشان - قباب - جمع تبه - کلس مصحوب - ہمدست - قنوت - جو انردی - لقبیل - چونا - عقبہ - چو کھٹ -
 در گرفت - از نکیا - خشونت - کھڑا ہونا - سختی - فرط - زیادتی - شقاوت - سخت دلی - بدبختی -
 تکفل - ضامن - ذمہ دار -

کرده بود توپ و توکی فراوان در اطراف و کناف حصار گرد آورده و آن قلعه در اصل بنایت مستحکم افتاده
 چون آن قلعه ایست از محل قلع و تمع آن بنایت مشکل عرض دید و آن شخصت گزست بهادران لشکر منصور
 اگر چه در غده کم بوده اند اما کوشش و تردد نموده داد مردانگی میدادند چنانچه ترکمانان در مقام تخریب بودند
 و از راه حیرت بودی غیرت می آمدند روزی حضرت بهمانانی صحبتی خاص ترتیب داده بودند و مهران
 حریم اخلاص از هر طرف در حرکتی گشوده و از هر سو سر رشته روایتی بدست آورده نجات را بجایات
 دلاویز و نقلهای نشاط افزای گذراندن گرم داشتند از اکسیر سخنان دلاوران نقد را باب شجاعت
 را عیاری می افزودند و تنگ ایگان مردانگی را سر بایسته بهم میرسد درین اثنا حضرت شانه نشنای را از
 کمال شوق بیاد آورده که آیا آن تازه سر جو بهار خلافت را احد از دوستان در میان دشمنان چه
 حال باشد و حسودان بخرد و بد اندیشان تبه را سه راد در باره آن گلبن سعادت چه خیال و بادلی دیدیم
 و نظایر سه پر امید و بیم بدرگاه کبریا که کام بخش سرگشتگان بی قرار است دست نیاز گشاده بدعا
 بر خوداری و جهان درازی آن شجره طیبه سلطنت مشغول شدند و باین مضمون گره کشایی آله دل گشتند
 اشعار خدایا تو آن گوهر شاهوار را ز آسیدب بدگوهران دور دار چه ز دریا که دانش باو آب ده
 ز نور شید بنیش باد تاب ده به بسے دور ز در فلک آفتاب که این نیر آمد بر دن از نقاب بیسی کرد
 اجسم نظر های سعده که این مدهر ظلمت بر افکنند چند بیسی چرخ زرد آسمان بلند که آفاق زین نورش
 بهره مند به فروغ ازل باد منظور او به میداند تا یک دل نور او به و صحبت نسلی خاطر فیض تاثر خود را یک
 طالع آن بلند بخت بختی روزگار که لوح محفوظ اسرار غیبی است طبلیده بنظر تامل و تعمق مطالعه نمودند
 و سلامتی ذات و افزونی عمر و ترقی درجات اقبال آن حضرت و خوابی خانه اعدا و ناگامی بدخو اهان و
 کج اندیشیهای ناراستان ازان و بیچاره سعادت معلوم فرمودند و بانسلاط سر بر آورده بر زبان قدس
 رسانیدند که الحمد بعد خاطر ازین و غده به بالکلیه جمع شد امید که عنقریب بدیدار آن نور پروردگاری خوشوقت

کناف - جمع گفتن - کناره - شخصت - ساعه - قلع قمع - تورچوژر دانا - ترکمان - بینه قربان شکر ایران -
 وادی - جنگل - مهران حریم اخلاص - سچم دل سے فرخو - روایت - کسی بات کو نقل کرنا - اکسیر - کیمیا -
 عیار - کسوٹی - تنگ - نازک - کم - جو بهار - نمر - ندی - گلبن - گلاب کا درخت - کبریا - بسے پروا - کام - مقصد
 بدگوهر - کینز - سعده - نیک - جود - گونگر دالے ہاں - تعمق - غور کرنا - اعدا - جمع عدد - دشمن -
 انبساط - خوشی - فرحت -

عظیم روی داد و مشاهده انوار آبی که در حین مین آن حضرت ظاهر بود جلالتش بصر و بصیرت جنگبان
 شد شکر پروردگار بر ساز بجا آوردند و از آنجا رخصت یافته میرزا هندال را که در منزل دلدار بیگم والد ماجد
 خود میبود و به چشم نگاه میداشتند دریافت و فرمان عطاوت و خلعت عنایت و اسب خاصه که بر میرزا
 نامزد شده بود رسانید و همین دستور روز دیگر بخدمت میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم که در خانه قاسم
 مخلص درون قلعه مقید بودند متوجه شد دوران روز بموجب فرموده میرزا کامران ایشان را از آنجا
 بر آورده در باغ جلال الدین بیگ که در نزدیکی باغ شه آراست برده بودند و بیرام خان این دو بزرگ
 را درین باغ دریافت و از عنایت و التفات بادشاهی و دشاهی آنچه آورده بود رسانیده خوش وقت
 ساخت و از آنجا مخلص شده بجله سیاه سنگ که یادگار ناصر میرزا آنجا فرود آمده بود رفت و ادرا به عفو
 تقصیرات و مجوزات و انواع نوازش بادشاهی امید دار گردانید و همچنین باغ میرزا و سایر بزرگان پنهانی
 که نزد مندان را منور و لائق خرم میدار باشد یک یک رایزمنش نموده امیدوار مکارم عالیه گردانید و آنچه
 لازم رسالت از تبلیغ صفوت و صفای و تعلیم حقیقت و وفا تو اند بود بجای آورد میرزا کامران بیرام خان
 را یک ماه بیشتر نگاهداشت که نه در خود قوت مقاومت می یافت و نه از بس توفیق بصوب خدمت
 میتوانست قدم زد و درین اندیشه متر دو خاطر در مانده بود تا آنکه بصد ابرام بعد از یک نیم ماه رخصت داد
 و حضرت خانزاده بیگم را التماس نموده به قندهار روانه ساخت بظاهر برای آنکه میرزا عسکری را که گفت
 من نیست زلفه نصیحت فرمایند قندهار را از او گرفته بلا زمان حضرت جهانبانی سپارند و در باطن آن که
 میرزا عسکری که بفرموده میرزا کامران بر سر مقاومت و خصومت ایستاده در استحکام قلعه اهتمام مینماید
 اگر او را ضرر در پیش آید و قلعه بدست اولیای دولت مفتوح شود آن عفت قباب جهت استشفاع
 و استخلاص میرزا عسکری آنجا بکار آیند و چون میرزا عسکری از جاده انصاف انحراف داشت و عنایت
 ارادت خود را در پاداری میرزا کامران بدست بخی و عددان سپرده در ضبط و استحکام قلعه اهتمام تمام

مبین - روشن - جلا - روشنی - بصر - آنکه کی بینائی - بصیرت - دل کی بینائی - مخلص - رخصت یافته - محو میماند
 زلات - جمع زله - نغز - تصور - خرم - احتیاط - مکارم - جمع کرم - بزرگداشت - یعنی انعام - تبلیغ - بویچان
 صفوت و صفا - خلوص محبت و صفائی - مقاومت - مقابل کردن - ابرام - مضبوط کردن - هست - خصومت - جگر -
 استشفاع - شفاعت چاهنا - استخلاص - چهره نا - جاده - بگذردی -
 ارادت - عقیده - بخی و عددان - حارس برهنه - بناوت -

از خواب غفلت بیدار شده راه سدا پیش گیرد و بسیلہ نیکو خدمتی تلافی تقصیرات خود نماید تا بتقریب
 کار چندین کس ہلاکت نکشد و بسیلہ اتفاق برادران گرامی کار ہائے شکرست کہ مکنون ضمیر صواب اندیش
 است ظہور یابد بنا بر این داعیہ بیرام خان را بر رسم رسالت بہ کابل فرستادند چون کابل روغنی داب
 ایستادہ کہ مابین قندھار و غزنین ست رسید جمعی از ہزار ہا سر راہ گرفتند آخر ہائے روز جنگ در پیوست
 اولیامی دولت قاہرہ نبرد ہائے مردانہ کردہ ہزار ہا می بید دولت را تا ویب نمودند بسیار سے ازین
 بید و لٹان راہ میستی پیش گرفتند چون بیرام خان نزدیک کابل رسید بابوس و جمعی باستقبال آمدہ بر این
 را بردند میرزا کا مران در چهار باغ مجلس آراستہ بیرام خان را طلبیدہ باندیشہ صاحب ادچنان رسید کہ این
 دو منشور دولت را بریزانہ نشستہ باشد و ادن مناسب نیست و آنکہ میرزا ایستادہ تعظیم بجائے آرد
 بسیار دور کہ آزدانش درست و نجی بلند باید پس اندیشہ کار نمودہ مصحفی بدست گرفتہ برسم پیشکش آورد
 میرزا مصحف دیدہ بجهت تعظیم آن راست ایستاد و درین اثنا این دو مثال اقبال گذرانید و آن نکر صحیح
 را و بسیلہ تعظیم آن الواح سعادت ارقام ساخت و محف بادشاہی و ہدایا سے شاہی را مابین ستودہ
 در نظر آورد و با میرزا نشستہ سخنان اخلاص آفرین صداقت ابداع مذکور ساخت و آخر مجلس خصت
 ملازمت حضرت شاہنشاہی گرفت و اجازت دیدن میرزا ہندال و میرزا سلیمان و یادگار حاضر میرزا و
 افغ بیگ میرزا ضمیمہ آن ساخت میرزا خصت داد و بابوس را مقرر کرد کہ در دیدن ہما ہمراہ باشد از آنجا
 بیرام خان اول بہ نجات بیدار و اخلاص پایدار متوجہ آستان بوس حضرت شاہنشاہی کہ جانہائے
 مقدس رونمائے او منرد شد آن حضرت در باغ کتب پیش حضرت عفت قباب خانزادہ بکلمہ ہمیشہ
 کلان حضرت گیتی ستانی فردوس مکالمے می بودند ما ہم بیگم آنکہ آن حضرت بود آن نور پرورد الهی را
 از درون بیرون آورد و رسید ہا آئین بندگی ملازمت نمودہ تبلیغ رسالت و ادائے امانت نمودند
 و از میان دیدار دولت افزائے سعادت بخش آن حضرت بیرام خان و سایر ہمراہان را انبساط

سدا - راستی - تلافی - تدارک - شکرست - زیبا - مکنون - پوشیدہ - داعیہ - خواہش - رسالت - ایچی گری
 کتل - جنگل کی بلند زمین - آب ایستادہ - بندھانی جیسے جھیل و تالاب - صائب - درست - ٹھیک -
 منشور - فرمان شاہی - مصحف - قرآن شریف - مثال - فرمان - الواح - جمع لوح - نجی - ارقام - جمع رقم -
 محف - جمع تحفہ - ہدایا - جمع ہیر - تحفہ - اخلاص آفرین - اخلاص پیدا کرنیوالا - ابداع - سبے نونہ پیدا کرنا -
 شاہنشاہی - بیٹے شاہزادہ اکبر - میامن - جمع ہینت - برکت -

جانمین جو انان نبر و آزما می بر آنده کارزار هایمیکر و ندیک روز حیدر سلطان و سپهر و پیش علی قلیخان
 و بهادر خان و خواجہ معظم از پیش خواجہ خضر غنیم را برداشته تا مزارات که نزدیک شهر دکوچه بند بود برودند
 و کارهای نمایان نمودند حیدر سلطان از همه پیش تاخته بود و از غرائب آنکه با بادوست یساؤل با مجمع
 در مزارات ایستاده تیر اندازی میکرد و حیدر سلطان به نیزه خواست کار او تمام کند دست برداشتن همان
 بود و تیر به نعل او رسیدن همان اسمعیل سلطان جانے که میرزا کامران بکلم فرستاده بود و در برج آنچه
 که در برابر مقابرست پیش میرزا عسکری بوده تماشا می جنگ میکرد و با وجود آن قدر مسافت که شخصی
 چهره ممکن نبود و بعضی رسانید که این مرد که از دست او نیزه افتاد و عجب نیست که حیدر سلطان باشد چه
 قبل ازین با عبید اللہ خان به شهر طوس رفته بودم و من و حیدر سلطان همراه تاخته بودیم و این دو
 من آنجا افتاد از روشش تاختن قیاس میکنم که او باشد بعد از زمانیکه آن نیزه را آوردند اسم او نوشته بود
 خوانده بر قیاس او آفرین کردند و این معنی شهرت کرد و درین نبرد و آزما سے اکثر مردم زخمی شدند و خواجہ
 معظم از همه بیشتر زخم خورد و بخیر مراجعت نمود و مقارن این حال خبر رسید که رفیع کو که میرزا کامران بجای
 زمین داد پس کو ہی که در لب آب ارغنداب واقع شده با جمعی از هزاره و نگداری مجتمع شده شش
 پیرام خان و محمدی میرزا حیدر سلطان و مقصود میرزا آخته میگئی و دزدین الدین سلطان شاطو و جمعی کثیر
 بر سر ایشان تعین شدند قدری جنگ پیوست و باقبال سعادت فرین رفیع کو که گرفتار شده بسیاری
 از مواد استعداد و آلات و ادوات حرب و مواشی روانات بدست اولیای دولت افتاد و بقتدر
 عسرتی که در اردوی ظفر قرین شده بود به میرمبادل گشت و رفاهیت در معسکر اقبال پدید آمد و همچنین
 همواره و لا و ان اخلاص پیشه مبارزتها نموده کامیاب میشدند چون میرزا عسکری از او بار خود رفته کار
 از دست داده در محاصرت اهتمام نمود و بمقتضای رافت عامه و عطفوت اخوت بخاطر جهان آراسے
 راه یافت که مشور نصلیح شاهی را با فرمان موعظت تبیان خود پیش میرزا کامران ارسال دارند شاید

علی قلیخان سیستانی - داسکا بخانی بهادر خان بالاخر شاه اکبر سے باغی ہو کر جوئیورین مارے گئے - خواجہ خضر - ایک مقام
 ہے - مزارات - جمع مزار - غرائب - جمع غریبہ یعنی نادر واقعہ - یساؤل - لقب - چہدار - بہ نیزہ خواہست - یعنی
 چاہا کہ نیزہ مار کہ یساؤل کو قتل کرے - مسافت - دوری - شخصیت - خاصہ کہ چنانچہ آزما می - جو از کو از مانے والا -
 ادوات - جمع ادوات - آلہ - روانات - جمع روزہ - مراد پیادے - عسرت - تنگی - ایسر - آسانی - رفاهیت - سہولت
 مبارزت - با ہم جنگ کرنا - ادبار - بدبختی - رافت - مہربانی - مشور - شاهی فرمان - موعظت تبیان - نصیحت

ابن کثیر

نمودند چون از کمال عجلت بی تزک - ترتیب سامان - ضرب زن - باروت کا آله جنگ - غنیم - دشمن - این مردم را - جنگ کردند و ضرب زنهارا تو پهارا از بلا سردانند جمعی کثیر از قزلباشیه و غیر ایشان با و فدا رفتند و گردوی زخمی برگشتند و خواجه عظیم و جدر سلطان و عاچی محمد بابا تشقه و علی قلی ولد جدر سلطان و شاه قلی نارنجی و جمعی از بهادران چغتائی و دلاوران قزلباش داد و دلاوری و مردانگی دادند و غنیم را برداشته به قلعه رسانیدند هر چند جمیل بیگ که از معتمدان میرزا عسکری بود کس فرستاد که میرزا عسکری خود فرود آید که لشکر کم مانده این مردم را اگر برداشتیم دیگر کار بر ما آسان خواهد شد میرزا بسخن او گوش نکرده بیعت نام فرستاد که ایشان کمیت و حقیقت لشکر ما را میدانند سپاه آینه منظر در همین جماعه خواهد بود بلکه کمک ایشان در گین گاهها خود را نگاه داشته باشد که کار ما را بسازد و ما با زری نیمجو ریم و قلعه را مضبوط ساخته جنگ را با بدن میرزا کامران موقوف میداریم چون عنایت ایزدی میاید و معاون لشکر نصرت اعتضاد حضرت جهانبانی بود آمدن میرزا کامران صورت نه بست و فتحی چنین که مقدمه فتوحات بی اندازه تواند بود روسی داد و در آن روز از اهل قلعه بابای سهرندی که از یکهای نامی میرزا کامران بود قتل رسید

رسیدن موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی به قندهار و محاصره کردن و فتح نمودن

چون بهادران اخلاص اندیش موکب معلی را چنین تخی روی نمود حضرت جهانبانی جنت آشیانی سپاس ایزد بقدم رسانیده بعد از پنج روز ازین تفصیه مسرت استقامت در در شبانه منقلم محرم نه صد و پنجاه و دو ساعت مسعود که منتخب انظار تقویم بود بدولت و سعادت بانو اکب اقبال و عساکر نصرت بحوالی حصار قندهار رسید در ضلع دروازه ماشور نزول اجلال فرمودند و در باغ شمس الدین علی قاضی قندهار فرود آمدند و مورچله تقسیم یافت و صاحب استامان جابجا تعیین شدند و هر روز از

عجلت - جلدی - تزک - ترتیب سامان - ضرب زن - باروت کا آله جنگ - غنیم - دشمن - این مردم را - یعنی اگر بمنه انکوار لیا - کمیت - شمار - تعداد - گوش نکرد - ز سنی - کمین گاه - گفتات کی جگه - مؤید و معاونان مددگار - اعتضاد - قوت بازو - موکب - لشکر - سپاس - شکر - اتما - زیاده یونا - منتخب انظار تقویم - پیره دیکینه والی نگابون کی منتخب کی هونی ساعت تخی - حوالی - اطراف - حصار - قلعه - نزول - اورنا -

وصول موبک مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بہ گرم سیر و فتح قلعہ بس

برتر صد ان اخبار مستبصران سواح کہ دیدہ خبرت کشادہ و سرمد عبرت کشیدہ اند پوشیدہ نماند کہ چون ریات عالی حضرت جهانبانی دلمک ایران بگرم سیر رسید علی سلطان تکلور را باجمعی از پکها بخت تسخیر قلعہ بس کہ داخل ولایت گرم سیر متعلق بہ قندھار است تعین فرمودند شاہم جلاورد تیمور جلاورد میر فتح کہ در ان حدود از جانب میرزا کامران جاگیر دار بودند قلعہ را استحکام دادند و فوج بادشاہی رفته قلعہ را محاصرہ نمود در اثنا سے جنگ فتنگی از بالای قلعہ علی سلطان رسید و قالب تہی ساخت سپاہیان او سیر دو از دہ سالہ ادرا بجاسے بدر کلائے برداشتہ در لوازم خدمت بیشتر از بیشتر اہتمام نمودند و حقیقت در گذشتن علی سلطان و برداشتن سپرد برجاسے بدر بوالی ایران نوشتہ نرساوند و بعد از چند گاہ در امضای ایچہ قرار یافتہ بودند نشان رسید و رفتہ رفتہ چون کار بر اہل قلعہ تنگ شد و مدد از جائے نرسید تحصنات قلعہ فریاد الامان بر آوردہ در نضرع وزار سے کشوند و بقضای عواطف خسروانی امان یافتہ قلعہ را سپردند و چون قلعہ تبصرہ ادلیہای دولت تابہم در آمد حضرت جهانبانی خود بدلت و اقبال و رونواری قلعہ مذکور نزول اجلال فرمودند و شاہم علی مدیح تر گشتہا بہ گردن انداختہ بشرت زمین بوس رسبند و آن حضرت بموجب رافت ذاتی جرائم ایشان را بخشیدہ در سلک ملازمان در گاہ مسلک ساختند و در ہمین منزل اشتمار یافت کہ میرزا عسکری خراخو و گرفتہ می خواہد بجانب کابل فرار نماید جمعی از قزلباش و ملازمان در گاہ بجد شدہ بہ قصد اورخصت اگر قندہر خند حضرت جهانبانی را کذب این خبر و غم خرم میرزا عسکری بر قلعہ داری قندھار بوسیلہ خبر رسانان درست سخن متیقن بود و نیز بقضای عاطفت ذاتی بر تقدیر صدق این نمی خواستند کہ مردم را بر تعاقب اورخصت فرمایند اما اینہابی جلوی کردہ رخصت گونہ بدست آوردہ در رفتن پیشدستی

کلائی

بہ جلاورد تیمور جلاورد شاہم جلاورد علی مدیح

ترصد - منتظر مستبصر - دیکھنے والا - خبرت - ہوشیاری - عبرت - واقعات سے نصیحت لینا - تکلور - ایک فرزد
 قزلباش - یکہ - بانکا - تسخیر - مطیع کرنا - جلاورد - ترکون سے ایک قوم - استحکام - مضبوطی - محاصرہ - گھیر لینا -
 آفسک - بندوق بیخہ گوئی - قالب تہی ساختن - ہلاک ہوجانا - کلائی - بڑائی - سرداری - امضاء - جاری کرنا
 نشان فرمان - سینے منظوری کا فرمان آگیا - و نضرع - گرگڑا ہٹ کا دروازہ - نواحی - جمع نامیہ - طرت - ترکش تیروں
 بگردن انداختہ - اقرار جرم و معافی و ترمیم چاہنے کا طریقہ ہے - رافت - مہربانی - رخصت - اجازت - غم خرم بکار آنا

شاهنشاهی بنیادست آنکه نقاره دولت جهانگیری و کشور کشائی بنام نامی ایشان نواختنی است و
 کوس ملک پروری و عالم آرائی بر بام دولت سراسر ایشان بلند آوازه ساختنی بان میل فرمودند میرزا
 حق ناشناس نخواست که بد با تبحور آنکه میرزا ابراهیم به سال از ان حضرت بزرگترست و بقوت ظاهری
 بیشتر گرفتن نقاره را معلل بشرط زور آزمائی و کشتی گرفتن داشت که هر که غالب آید نقاره از او باشد
 آن حضرت که نماید یافته ایزدی و تقویت دیده از بی بودند شکوه میرزا کامران را در نظر نیارده و کلام
 سال ابراهیم میرزا را منظور نداشته از استماع این شرط که میرزا آنرا سرمایه خوشی خود گردانیده بود
 خوشحال شده باعث غم افزائی میرزا گردیدند و به باز دوس قدرت که به توت سماوی مؤید و مقصد بود
 با وجود عنصرن که امثال این امور در ان حالت بسے بدیع نماید با نقای الهی و تعلیم ربانی بی محابا من
 بر زده و استین بالا مالیده شیر مردانه قام پیش نهادند و به قانون بنده آموزان و کشتی گیران استاد
 در گرفت دیگر در آمده دست پایان کر ابراهیم میرزا زده چنان برداشته بر زمین زدند که غریب از اهل
 مجلس برخاست و از نزدیک و دور نعره آفرین بلند شد این اول نقاره فتح و نصرت حضرت شاهنشاهی
 ظل الهی بود که بر سطح قمر غبار و زیر قبه سپهر خضر انوخته شد میرزا کامران که این جنگ کشتی را بجهت
 امتحان مال کارزار خود با حضرت جهان بنیاد در ضمیر گرفته بود از مشاهده این صورت شگون بد
 گرفته بخود فرود رفت و به او خواهان و نزدیکان حضرت شاهنشاهی گل گل شکفته فالهای نخبسته فرا گرفتند
 و آن حضرت نقاره را بزور بازوی اقبال گرفته نواختند این صدا سے دلگشا باعث شادمانی اولیای
 دولت گشت و میرزا از بسکه طریق شده بود و فال اورا نفس کعبتین بر خلاف مراد نموده نسبت بان
 قبله اقبال فکرهای ناشایسته و اندیشههای تناه بخاطر راه داد از ان جمله آن حضرت را که هنوز هنگام از
 شیر باز گرفتن نشده بود فرمود که از شیر باز دارند ازین غافل که شیر خوار مرضعه عنایت ایزدی و کامیاب
 قابل تر سبت آسمانی را ازین عمل چه ضرر و حواسد یافته حافظ حقیقی را ازین فکرهای باطل چه خطر

کوس - نقاره - بام - نامری - میل - خوازش - توبه - نخواست که - رخ بینه دینانه جاها بگر ظاهرین به بهانانگلا -
 معلل - جلد رکھا گیا - نماید یافته - توت یافته - شکوه - دبیر - استماع - سننا - مؤید و مقصد - توت یافته -
 بدیع - نادر - القا - دلنا - بی محابا - بے فکر - بے لحاظ - بند کشتی کاچ - غریب - شور و غوغا - قمر - بندی - هر چیز
 کاسر - غیر - زمین - سپهر خضر - آسمان سبز - مال - انجام - طریق - یک رخ یعنی مخالف - بخود فرود رفت - سوچ
 میں دوا - کعبتین - نزد - مرضعه - دود و پلائی و شیر خوار - مرضعه الخ یعنی عنایت ایزدی کی مرضعه سے جو بچہ در دہ پیتا ہو -

جگہ - دانی خالی -

شاهزاده را هم اینجا فرود آورده بودند چون برادر خضر خان این سخن را از صاحب خانه شنید فی الحال از آنجا روان شد به سرعت بجانب غزنین شتافت و ملازمان رکاب دولت ساعت ساعت و لحظه به لحظه آثار بزرگی در عنفوان صغر سن مشاهده می نمودند و اوضاع غریبه از احوال گرامی آن حضرت ادراک کرده جبران صنع الهی بودند از آنجمله چون از غزنین کوچ کردند بنزله که فرود آمده بودند در آن خانه چراغ گل شد و خانه تاریک گشت آنحضرت که جوهر طینت ایشان نور چو ستیگی دارد از وحشت ظلمت در گریه شدند هر چند آنها و دایها با فاسام مهربانی دل آن حضرت را خواستند که بدست آرند سودنداشت همین که چراغ آوردند از مشاهده نور ضمیر نور افروز چراغ خاطر قدسی آنحضرت آرام پذیرفت و انوار شکفتگی از وجنات احوال و صفحات اطوار و رخسیدن گرفت و این وسیله بود ساطع بر نور افزائی و ظلمت زدائی صورتی و معنوی و چون حضرت شاهنشاهی از قضا بکار نزول اجلال فرمودند میرزا کامران آن نوال حدیقه اقبال را بجا نه عفت قباب خانزاده میگیم همشیره حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی فرود آورد روز دیگر در باغ شهر آرا مجلس عالی داشته آنحضرت را آنجا دید

عجایب حضرت شاهنشاهی در کشتی گرفتن با ابراهیم میرزا و بدستگیری نجات اقبال نوختن

چون میرزا کامران آن سرور استین گلستان اقبال را در باغ شهر آرا دید از نظاره پیشانی نورانی آنحضرت که فرود دولت و سعادت جادوئی از ان بیافت از نامساعدی سعادت در هم شد و چون این جهان مسرت خاطر اولیای دولت میخاهد و اسباب شکستگی خاطر و برهمزدگی ظاهر و باطن میرزا را سرا بخیم میدید هر چه میرزا آنرا سر مایه خوشحالی خود خیال کرد از اسباب ملال او شد چنانچه درین روز که میرزا جشن داشته برای بیباکات خود حضرت شاهنشاهی را تظلمیده بود اتفاقاً در آنجا تفارقه نقش بر آب ابراهیم میرزا فرزندش بتقریب شب برات که متعارف و معمول است ترتیب داده آورده بودند حضرت

سرعت - نیزی - عنفوان - شریح هر چیز - اوضاع غریبه - عجیب عجیب وضع - ادراک کرده - در بابت کرک - وضع - کار بگری - طینت - بدایش - اصل ماده - ظلمت - اندیغرا - زودون - مژدانا - مشاهده - دیکنا - ضمیر نور افروز - دل نور چکانی والا - وجنات - جبه دجنه - گال - ساطع - بلند - صورتی معنوی - ظاهری باطنی - حدیقه - باغ - حدائق جمع - قباب جمع قبه - کلس - سرو - در نیت معرفت - استین - بالکل سبز حیا نامساعدی - ناموافق - در هم شد - جل گیا - بیباکات - کسی چیز بر گنجد گزنا -

وقتی که در آن حدود اطراف صیبت موکب عالی استنبار یافت از محبوب این نسام بهار نصرت
گلبن غنچه امید امیدواران شکفتن گرفت و آب رفته از جوسه قرار بقیران آمدن بنیاد نهاد مسعر
فیاض ازل ز فیض بے اندازه به انداخت ز مفادش به شهر آوازه به شد گشت امید تا امید ان
خرم به شد باغ مراد نامرادان تازه به میرزا کامران را ازین طنطنه عالی حال دگرگون گشت درین
هنگام که زمان آگاهی و ندامت گذاشته بود از سر آغاز بد معالکی پیش گرفت و خیالات تباہ بخود
راه داد اول برادر خضر خان هزاره و قربان قراول سگی را از کابل فرستاد که آن نور پرورد الهی
یعنی حضرت شاهنشاهی را از قند خوار به کابل آوردند فرستاد و با چون به قند هار رسیدند میرزا عسکری
در فرستادن آن حضرت بانزدیکان خود کنگاش نمود جمعیکه عقل درست داشتند گفتند که فرستادن
ایشان لائق نیست مناسب آن است که چون موکب عالی حضرت جهانبانی جناب آشیانی
نزدیک رسد آن نونمال دولت را با غر از احترام پیش ایشان باید فرستاد و بوسیله جمیله این گلگشته
چمن سعادت و اقبال استغفای جراتم خود نمود و بعضی دیگر گفتند که لائق دولت آن است که پیش میرزا کامران
فرستند و خاطر میرزا را از دست ندهند چه آن اموریکه از شما سر زده است رسد آن نمائند که حضرت
جهانبانی را به بیج و وسیله نو آید و ریافت آخر میرزا برای حساب نمای عمل نکرده حضرت شاهنشاهی را
در عین زمستان و برف دیاران روانه کابل ساخت همیشه قدسیه آن حضرت بخشی بانو میگنم لادن
محمد غزوی که بخطاب آنکه خانی سرافراز بود و ماهم آنکه والدۀ ادبم خان جمعی آنکه والدۀ میرزا عسکر
کو کلتاش جمعی دیگر از ملازمان و خدمتگاران در ملازمت اشرف بودند و بجهت آنکه کسی نشاسد درین
سفر سعادت انجام آن نور پرورد ایزدی را میرک می خوانند همیشه شریفه را بجهت میگفتند چون بقلات
رسیدند شب بخانه هزاره فرود آمدند از فرزندگی دشکوه دو تنمندی که از ناصیه اقبال آنحضرت هویدا
بودند دیدن آن حضرت را مردم شناختند و صباوح آن شب بر زبان صاحب خانه جاری شد که

صیبت - آوازه - محبوب - هوا چلنا - نسام - چرخ نسیم - جوسه - رم - گلبن - گلاب کا درخت - بهر چو لادار یعنی
ابن نسیم بهار چو نغمه ای که بچو لادار درختون سے چلتی تھی - آب رفته در جوسه آمدن - پھر رونق ہو جانا - مقام - آمد
گشت - کجبت - طنطنه - آوازه نفا - کنگاش - شور - نونمال - تازه بودھا - استغفا - معافی چاہنا - جراتم
جمع جریمہ - گناہ - روی نمائندہ کہ شاہ را تو آید در باقت - ایضا یعنی نہیں رہا کہ بادشاہ سے مل سکے - زمستان - جاڑا
آنکہ خان - شوہر دایہ - فرد شوکوه - دبدبہ - دہبت - نامحید - پیشانی - ہویدا - ظاہر - بچو دیدن - خالی دیکھنے سے -

باز

میر بر شد در کنار آب چون منرفی دلکش داشت و همانجا سفینه عمر بساحل فنار رسانید دیگر جید محمد ختم
 است از خدمتگاران فدیم این درگاه بود دیگر سید محمد کتبه است جوان مردانه صاحب تفسه بود در
 هرات تبق اوزد دیگر سید محمد قانی هر ویست و دیگر چند وزیر او امیر عدل ساخته بودند از اهل نشست
 مجلس عالی بود دیگر خانقا سلطان محمد رخنه است در بگرامه در لباس فقر ملازمت نمود و ولایت و نشین
 می خواند رفته رفته داخل انجلیان شده بود در عهد دولت ابد فرین حضرت شاهنشاهی اعتبار یافت
 و در سمرند باغی مطبوع ساخته که از دو توان گفت دیگر میر زیباک بلوچ که پدرش در خراسان هزاره
 بلوچ بوده دیگر ولد امیر حسین و این هر دو از سعادت مندان خدمت گزین بودند دیگر خواجه عبدالغنی که
 خواجه سراسر مقرب حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود از حضرت شاهنشاهی خطاب اعتبار خانی
 یافت از پرده داران بود اقبال حضرت مریم مگانه بود دیگر عارف و شکی است که در سلاک
 مالیک بود و دعوی سیادت میکرد و بد دولت حضرت شاهنشاهی بهار خان خطاب یافته بخدمت عالی
 ممتاز بود و اندک بندگان خدمتگار و غلامان و نادار مہتر خان خزینہ دار و مہتر حاضر و شکی و ملا بلال کتابدار
 و مہتر تیمور شریخی و مہتر جوہر آفتابچی و مہتر وکیل خزانچی و مہتر واصل و مہتر سنبل میر آتش بودند دیگر
 سلطان محمد قرادول یکی بود و عهد ابواب صاحب طباق دیگر جمای بہادر دیگر توک باتش نویسنده
 سعادت مندان قومی طالع که بغرم درست و ثبات پای حق حقیقت بجای آورده در مسالک امتحان نمود
 ابتلای آبی خدمت ولی نعمت بایان رسانند شعر نام رفیقان چرا و آیند که مردان ز خدمت بجائی رسند

مراجعت موبک مقدس حضرت جهانبانی جنت آیشانی از عراق و آمدن حضرت
 شاهنشاهی از قندھار بکابل

چون آوازہ سایہ گسری حضرت جهانبانی بر مالک جاہ و جلال و مواظن دولت و اقبال گرم شد در کابل

میر جبر - دریائی آنتظام کا افسر - آنتہ بیگ - داروغہ - مطبل - تبق اوزد - اسی نے نشانہ مارا تھا - بکر - بکھر میر عدل -
 منصف - دو ولایت - دو شعر جو فقیر اور پٹھان گاتے ہیں - انجلیان - خاصان شاہی - مطبوع - دل پسند - تو شکی - خواجہ
 تو شکیانہ - سلاک - لڑی - محالیک - جمع ملوک - غلام - سیادت - سید ہونا - شریخی - داروغہ آجنانہ - آفتابچی -
 لوتہ بردار - میر آتش - داروغہ توپخانہ - قرادول - شکر کارے - نوبلدار - صاحب طباق - داروغہ ظرفخانہ -
 باتش نویسنہ - محرر بہرہ - مسالک - جمع مسک - راہ - موافقت - جمع موافقت - کٹھے ہونے کا مقام - ابتلایار - مصیبت

یعنی انعام آج آیت - بجائے رسیدن - کسی آپز تیرہ برہو بچا -

آن حضرت بمراتب عالیہ رسید و بخطاب خواجہ بہمنی سرفراز شد دیگر با دوست نجفی است او نیز بعلوم سابق ممتاز و بحسن کفایت موصوف بود و میوستہ با اشتغال مہات دیوانی صنوف کار بدانی بطوری آورد دیگر در دیش مقصود ننگالی است او از زبان رنگاہ ہرات است مردی سادہ ضمیر درست جوہر بود او را در بنگالہ ہمراہ جہانگیر قلی بیگ گذاشتہ بودند از تمام آن مردم او تمنا بہ سلامت ہر آمدہ ادراک سعادت ملاقات نمود حضرت جہانبانی جنت آشیانے با وعظایت خاص داشتند و بعد از ان بفریدہ التفات شاہنشاہی امتیاز یافت و عمرے و راز در طبقہ دعا گو بیان میر نسبت دیگر حسن علی الشکر آقا است در شجاعت و جلاوت امتیاز داشت و خدمات پسندیدہ کردہ بود بواسطہ آنکہ بقویب نامی کہ از نظر ران حضرت جہانبانی بود و حرفی نامناسب از زبان او ساختہ بودند بعضے فزلباشان بیباک آن جوان را در مواضع خرابہ نزدیک تبریز کمین کردہ بہمنی کشند و چون میان علی داد شکر ابی بود چنین اشتہار یافت کہ مگر بسعی او این عمل شنیع بوقوع آمدہ باشد باین تقریب نتوان شدت ہمراہ موکب غالی بود و عراق ماند و چون کابل مستقر سر سلطنت شد باستان بوس فائز گشت دیگر علی در دست یاریگی است پسر حسن علی مذکور از عقب آمدہ در شہد آقدس ہمراہ شد از اول تا آخر در ہرات بخدمت تگاری و جانباری اہتمام داشت و دیگر ابراہیم الشکر آقا است او از فراد ایمان در گاہ بود دیگر شیخ یوسف جوہر است کہ خود را از اولاد شیخ احمد سیوی میگفت مردی دارستہ پسندیدہ اخلاق بود دیگر شیخ بہلول کہ خود را از نسل مشائخ ترک میگفت خدمتگار شایستہ بود دیگر مولانا نور الدین کہ از ہند سہ و ہیأت و اضطراب خبری داشت ہمراہ قاضی برہان خانی بشارت بساط بوس حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی استسعا یادداشت دانہ مجلس نشینان حضرت جہانبانی بود و حضرت شاہنشاہی اورا بخطاب ترخانی سر بلند ساختہ بودند دیگر محمد قاسم موجی است در بدخشان بخدمت حضرت جہانبانی جنت آشیانی قیام می نمود خویش میر محمد جالہ آن بود در بدخشان خدمت جالہ بانی داشت و در ہند و سہمان در ایام دولت اہد قرین حضرت شاہنشاہی

صنوف - جمع عنف - قسم - فرید - زیادت - ابشاک آقا - داروغہ تو شک خانہ - جلاوت - تیزی - خرابہ - ویران کمین - گہات - شکراب - رنجش - شینیع - ہررا - موکب - لشکر - مستقر - ٹھرنے کی جگہ - فائز - پوچھنے والا - فدائی - جان فدا کرنے والا - دارستہ - آناد - ہیأت - آسمانی چیزوں کی صورت و وضع جاننا - اضطراب - آند - ستارہ شناسی - خانی یا خوانی - خوان کار بننے والا - ترخان - ایک منصب عالی ہے کہ ہر خدمت سے معاف دسوا کہ بڑے سخت جرم کے دربار سے محروم نہیں ہو سکتا - جالہ بان - دریا سے پار اترنے کا سامان گھرنائی وغیرہ کا داروغہ -

در او اکل حال بوظائف خدمت اشتغال داشت اما در آخر بجرمان موسوم گشت دیگر حاجی محمد کوکی است
 او برادر کوکی است که از امرای عظام حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود و حاجی محمد در مدتی آنقدر دست
 شاه مکر را میگفت که پادشاهان را این طور خندنگاری باید در درز قبق اندازی او قبق زد و از شاه جلد زد
 رفت و دیگر روشن گو که است که کوکلتاش حضرت جهانبانی بود درین راه با وجود اسپرده بودند دران و در
 جوهر خیانتی ظاهر کرد لاجرم چند روز در بنام بود و دو سیله عفو خلاصی یافت دیگر حسن بیگ است برادر
 محرم کو که ادب آنکه کوکلتاش کامران میرزا بود اما بدوام ملازمت حضرت جهانبانی قیام داشت کریم طبع
 و خوش خلق بود و محرم در گذر جو ساغر بن رحمت شد و دیگر خواجه مقصود در دست از مردی پاک طینت
 پاکیزه روزگار بود بانام دیوانت و صدق و صیانت اتصاف داشت و از ملازمان سنجیده صفات حضرت
 مریم مکانه بود علی الدوام در حوالی بود آن حضرت بود التزام خدمت داشت و از دو دوش روزند
 سعادت مند ماند که نسبت کوکلتاش به حضرت شاهنشاهی دارند کی سیف خان داد در سال فتح گجرات
 در رکاب اقدس شربت خوشگو از شهادت چشید دیگر زین خان کو که بزاید ارادت و اخلاص و دین و عقل
 و کیاست و علونهم و اوراک و فرط فرزانی و مردانگی از منظور آن نظر عاطفت حضرت شاهنشاهی بوده
 در امرای کبار مسلک است و دیگر خواجه غازی نیز نیست که از دقائق سیاق و متعلق علم حساب قوت
 تمام داشت و از قصص و تواریخ خبر دار بود چون موکب عالی از لاهور بجانب سند انصراف یافت از
 میرزا کامران جدا شد به بخرمت پیوست و منصب مشرفی دیوان یافت و بعد از آن مدتها از درگاه
 عالم پناه محرم گشت در آخر عمر که قومی دوحاس او اختلال یافته بود باستام عقبه و الا حضرت
 شاهنشاهی استدعا یافت و دیگر خواجه ابن الدین محمودی است که در فن سیاق از سباق فرسان
 علم و حساب بود و در خط شکسته ربغایت درست می نوشت و در کفایت اموال و در ایت محاسبات
 و شگافی میکرد و حضرت جهانبانی او را چندگاه بخشی حضرت شاهنشاهی کرده بودند و در عهد سلطنت ابرین

مجموعه - دیانت - سوار - دیانت - مجمع فارس - فرسان - بیعت بزرگوار - سباق - بیعت بزرگوار - در عهد سلطنت ابرین

ق زد - نشانه مار لیا - جلد و - انعام - و ولعت - امانت - جوهر خیانت - یعنی اپنی هفت چوری کی - لاجرم نفری
 آنکه کوکلتاش - یعنی با وجودیکه حسن بیگ مرزا کامران کی وایه کاز کاتفا - ملازمت - ساتھ رہنا - در گذر جو سا - جو
 سی سے ادرنے من - شهنشاهی - یعنی شهنزاده ابر - طینت - پیدایش - صیانت - پاکیزگی - اتصاف
 و صوف - ہونا - حوالی - اطاعت - کیاست - دانائی - علو - بلندی - اوراک - دیانت - دانائی - فرزانی - عقلمندی
 سلک - مثال - دقائق - جمع و قیقہ - بارکی - سیاق - علم حساب - منصب - عمدہ - مشرف - دیوان - جابج

۔ بھرت طلب شیخ ابو القاسم جرجانی و مولانا الیاس اردبیلی کے بقضائل صوری و کمالات معنوی سے
 آراستگی داشتند فرستادند و در کابل آمدہ بشرت ملازمت مشرف شدند و از آمدن این دو عزیز بسیار
 منبسط و شرح گفتند و مذکرہ کتاب درہ التلج در میان آوردند و درین مدت کہ در شہد تشریف
 داشتند یوگستہ یاد انشوران و فصحای آنجا کہ بلازمت میرسدند از صحبت اکیر منفعت مستفیض
 میشدند شفقوے حاصل میشد مولانا حمید سعانی کہ مجمع فضائل بود مکرر بشرت بساط پوس رسید روزی
 ملاجرتے این غزل خود را بنظر اصلاح آن حضرت آورد **۵** کہ دل از عشق بتان کہ جگرم می سوزد
 عشق ہر لحظہ بداع و گرم می سوزد و ہر محو پروانہ شمع میسوزد کارست مرا بد کہ اگر پیش روم بالی و پریم میسوزد
 آن حضرت کہ خلاق سعانی و معیار کتہ دانی بودند بگو تشریف فرمودند کہ مع میسوزم پیش اگر بالی و پریم
 می سوزد مولانا از اکیر اصلاح آن حضرت سجاہ اخلاص بجاسے آوردند و از شہد بکار و انسرای
 طرق و از انجا براہ قلعه گاہ بہستان نزول اجلال فرمودند و درین حد و شاہزادہ و امراسے شاہی
 بگوکب عالی میوستند و از انجا بگرم میسوزد و اقبال رودے نمود بہر عبدالحی گرم میسوزی باز قلعه کی میسوزد
 آمدہ ترکش بہ گردن انداختہ بہ سعادت کونش و عند جریکہ تقصیر و جحالت سابق کہ در وقت رستن از
 دولت و از دست محرم ماندہ بود بہ عرض رسانید و از انجا کہ خطا پوشتہ و عطا باشی شئمہ کہ نمہ آنحضرت
 بود مغد رہاسے اوسیع رضا مقبول شد و میر بی بیات شمول شست چون سخن با انجا کشید ناگزیر بہت
 از آنکہ مجلسی از اعیان کہ درین غربت ملازم رکاب دولت بودند نوشتہ آید سر حلقہ حقیقت گذاران
 و فاکیش کہ چون ہموارہ ملازم رکاب دولت حضرت جہانبانی جنت آشیانے بود برام خان ست دیگر
 خواجہ معظم ست کہ نسبت اضافی اخوت حضرت مریم مکانی داشت از ابتدا سے حال چالی از شورش
 و مانع و گرمی فراج نبود رفتہ رفتہ سفاکی و بیباکی او با فراط کشید و خاتمہ کار او در محل خود رقم پذیر خواهد شد
 دیگر عاقل سلطان اوزبک پسر عادل سلطان کہ از جانب والدہ از نمایر سلطان حسین میرزا ست اگر چه

فضائل - جمع فیلیت - بزرگی - صوری و معنوی - ظاہری و باطنی - دانشور - عالم - عقلمند - فصحا سے جمع فصیح
 خوش بیان - مستفیض - فیضاب - پروانہ - پنگا - بالی - بازو - خلاق - بہت نکاتنے والا - معیار - کسوٹی -
 کاروانسرا - تاجردن کی سراسے - طرق - نام نعام - ترکش - تیردان - جریکہ - تصور - شیمہ - خصلت - عادت -
 غربت - پردیس - سازت - کیش - طریقہ - مذہب - سفاک - بہت خونریز - بنا کر جمع نبرہ - مراد ناسرہ -
 سلطان حسین - باوشاہ ہرات و خراسان مدوح مولانا جامی -

سرمایہ زکف بیرون شد۔ بد ذر دست اجل بسے جگر با خون شد۔ ہر کس نامہ از ان جهان کہ تا پرسم از وہ
 کا حوالہ مسافران عالم چون شد۔ ملا قطب الدین چانچو بغدادی درین بلدہ فاخرہ بشریف ملازمت شرف
 گشتہ تا شہد مقدس ملازم رکاب معنی بود و نادرہ کار سحر آفرین خواجہ عبد الصمد شیرین قلم نیز درین مدینہ
 فاضلہ بلازمت استعدا یافت آن قدر دان بارگاہ ہوشمند می را بسی پسند آمد و او از عواقب روزگار
 توانست ہمراہی گیرد و از نوادر اتفاقات حسنہ در شکلون و تقاول نیک آنکہ چون بہ تبریز نزول فرمودند
 از آنجا کہ توجہ اقدس با اصطلاب و کرہ و سایر آلات رصدی در جہ کمال داشت یک مسجد آخترہ مکی را
 فرمودند کہ درین شہر کہ محل آثار قدیمہ است گرہ تفحص نماید آن سادہ لوح گرہ چند را با مادیانہا آورد
 آن حضرت انبساط فرمودہ بجمہت تقاول خریدند و از سیر تبریز فارغ شدہ بصبوب اردبیل توجہ فرمودند
 چون موکب عالی بتحصنہ شامی رسید جمیع شیخان و ندان کہ نسبت خویشی بہ شاہ عالیقدر داشتند با سایر
 اکابر و اشتران آمدہ ملازمت کردند و بطو اہم خدمت برداشتند یک ہفتہ در اردبیل تشریف داشتہ
 از آنجا بخلخال و از آنجا بطارم آمدند و از آنجا بجزریل رسیدند چون ہوا دمیوہ آنجا بعبایت مطبوع بود
 علی الخصوص انار بیدانہ سہ روز توقف فرمودند و در سبزواری بار دومی معنی خود ملحق شدند درین منزل
 از حضرت مریم مکانی حبیبیہ قدسیہ متولد شد و از آغاز مراجعت کہ بقاید دولت متوجہ کابل و قندصار بودند
 بہر منزل کہ تشریف می آوردند حکام و اکابر آنجا زیادہ از دستور زمان توجہ پیشکشها میگردانیدند و ہمہا
 میکردند و درین منزل میرمس الدین علی سلطان خدمت شایستہ بجاسم آوردہ در روز مہمانی بند بازان
 آمدہ کار بردار ہما کردند و چون ریات عالی بشہد مقدس آمد حاکم و بزرگان آنجا بیشتر از بیشتر در حفظ
 آداب کوشیدند و بخیارات لائقہ مستعد نظر قبول گشتند و بجمہت انتظار جمع شدند و لشکر شاهی را یکجہ
 درین شہر توقف افتاد و ازین نواحی بجمہت طلب سادگی کہ بہر است نوشته بودند عبد الفتاح کہ گزین
 رافرستادند و مشارالہ در وقت مراجعت رحمت ہستی بر بست و از ہمین حد و مولا نورا الدین محمد رضا

استعدا۔ تکلیفی حاصل کرنا۔ عواقب۔ جمیع عاقبہ۔ روکنے والی چیز۔ نو اور۔ جمع نادر۔ تقاول۔ شکلون۔ لبنا۔
 اصطلاب۔ آلات و نوعی کیفیت دریافت کرنے کا۔ کرہ۔ جسر برجون و گردش آسمانی کے نشان ہوتے ہیں۔ سایر۔ باقی
 آلات۔ جمع آلہ۔ اوزار۔ تفحص۔ تلاش کرنا۔ کرہ۔ بچھڑے۔ شیخان و ندان۔ بزرگان۔ قراقریبان۔ حضرت صفی الدین اردبیلی
 قدس سرہ مطبوع۔ دل پسند۔ تعبیر۔ لڑکی۔ مراجعت۔ ٹوٹنا۔ قائد۔ جانور کو آگے سے لگام لیکر چلانے والا۔
 زمان توجہ۔ جانے کا زمانہ۔ بند بازان۔ بازگیر۔ مداری۔ مستعد نظر قبول۔ نگاہ قبولیت کی سعادت حاصل کرنا۔

و اتقی۔ جمع آنچه۔ ایک با کتاہ۔ سادگی۔ سالانہ۔ رحمت۔ اسباب۔

خليفة رسول علي بيگ ذوالفقار گش محمدی بيگ کتاب دار قاجار دوسمی صد تو رچی خاصه به سامان شایسته
 نیز تعیین یافتند و بعد از اتمام این مجلس عالی حکم شد که در آق زیارت که آخر منزل بسلامت سرت سیم بار
 شکار فرغ در هم آورند و انواع شادمانی و کامرانی فرموده آداب خاطر جوئی بهم رسانند و در عرصه دلگشای
 میانه که در لطافت هوا مشهور آفاق ست شاه والا قدر بمنزل حضرت جهانبانی تشریف آوردند و مشایعت
 میادرت جنبه با حسن دجوه و این آداب بساعت مسعود و ادعایکدیگر فرمودند حضرت جهانبانی جنت آشیانی
 بموجب اقتدا بسینه حضرت صاحبقرانی از انجام بدلت و اقبال توجیه اردبیل و تبریز شدند بودج
 اقبال حضرت مریم مکانه باخیل چشم و عبید خدم از راه راست بحانب تفرهار روان شد و حاجی
 محمد خان را سر لشکر ساخته در خدمت بودج اقبال آن عفت قباب گذاشتند و دوازده هزار سوار که لازم
 رکاب نصرت قباب فرموده بودند رخصت یافته بحبیت سامان و سر انجام خود روانه شدند که چون آیات
 نصرت آیات حضرت جهانبانی به آب بلند رسمه شانزاده عالیقدر باشکر مقرر اوراک نماز میت نماید و حضرت
 جهانبانی اول بحبیت تماشای تبریز رخان غریمت منعطف فرمودند و چون نزدیک بان دیار رسیدند حکام
 و اکابر تابسدی که سرز امیرانشاه بر رودخانه که از دامن سهند تبریزی آید بسته اند باستقبال آمده غبساط بوس
 و ریافتند حاکم شهر بموجب فرموده شاهی شهر را آیین بسته در نظر نور آن حضرت جلوه داد و لوازم مهمانه
 بتقدیم رسانید و کرک دوانی و چوگان پیاده بازی که در تبریز معروف و مشهور بود و در آن وقت از اندیشه
 شورش ممنوع شده بود بحبیت فرید بساط خاطر اقدس با مرشاهی تبارگی در گرد آمد و آن حضرت عمارات
 عالیه آن شهر را که از آثار قدیمه سلاطین ماضی ست و سرگامهای آن شهر را تماشا فرمودند و مجدداً آثار
 گذشتهگان خاک و سرگشتگان خانه افلاک و گذشتهگیهای عالم فی ثبات و کسبگیهای جهان بمقدار
 بخاطر حقایق مآثر آورند و در گرد آوری رضای آفریدگار سخنان حقیقت تبیان بر زبان اقدس رسانند
 و به بعضی از آیات سلف متواجده شدند و این رباعی از فرط حالت بلند خواندند رباعی افسوس که

آق - مکان زیارت - دلگشا - دل خوش گزینا - آفاق - مراد دنیا - مشایعت - رخصت که وقت تحویری دور بود چنان
 میادرت به پیشقدمی - وداع - رخصت - اقتدا - پردی کرنا - بودج - بود - خیل - کرده - لشکر - چشم - نوکر چاکر -
 عبید - جمع عبد - غلام - خدمت - جمع خادم - خدمتگار - عفت - بر نیز گاری - قباب - جمع قبه - کلس - نصرت - بدین
 آیات - جمع رایت - جند - بلند - دریا - سیستان - غریمت - اراده - منعطف - بچهره والا - دیار - ملک - سرد
 دیار - غر - غمت - بساط - بچونا - آیین - سیستان - آزاره کرنا - انبساط - خوشی - تبیان - معانی کارشون کرنا - سوار - جلد

انداختن را گردانیدند و بعد از آن بهرام میرزا و اسام میرزا آنگاه بهرام خان و حاجی محمد کوکی و شاه قلی سلطان مراد در روشن کوک و جمعی دیگر از معتبران حضرت جهانبانی را رخصت در آمدن درون قمرغه شد و از امر اسے شاهی مثل عبدالعزیز خان استجلو که بدامادی شاه و الاشکوہ شاه اسمعیل مخصوص بود و ابو القاسم خلفا و سیوندک سلطان تورچی باشی افشار و بدرخان استجلو و جنیدی دیگر نیز بموجب حکم درآمد و بعد از زمانی رخصت عام درآمد. هر کس از سپاه و لشکر بیان بگرفتند دشمن شکار اشتغال نمود و درین اثنا بهرام میرزا که با خلفا بود در میان شکار گاه دانسته تیری بر زد و او رخت ہستی بر بست و بملاحظہ خاطر میرزا کسی این سخن را بشاہ گفت و بعد از آن عساکر دولت را رخصت شد کہ رفتہ نزدیک حوض سلیمان بار دیگر قمرغہ ہم آوردند و چون فراہم آمد باین بزرگان شکار کردند و درین منزل بچوگانبار و قبیق اندازی نیز شطری از اوقات گرامی صرف شد و درین روز کہ بازار قبیق گرم بود بہرام بیگ بختیاب خانی و حاجی محمد کوکانی بلقب سلطانی سرفراز شدند و در آخر آن مجلس طومار دو از دہ عساکر سوار سوار کہ بہرامی فرزند ارجمند شاهی میرزا مراد بملک نامزد شدہ بودند با طومار اسباب کار خانہا کہ بہرام کوکانی حضرت جهانبانی فراریافتہ بود و بنظر در آوردند اسامی اجلہ کہ درین ملک عالی مقرر شدہ بودند باین تقصیلت میرزا مراد و بداد انخان قاجار املا میرزا شاہ قلی سلطان افشار حاکم کرمان احمد سلطان شالو ولد محمد خلیفہ سنجاب سلطان افشار حاکم فرح یار علی سلطان نکلو سلطان علی افشار سلطان قلی تورچی باشی خویش محمد خان یعقوب میرزا طغانی سلطان محمد خدا بندہ سلطان حسین قلی شالو برادر احمد سلطان حاکم سیستان او ہم میرزا ولد دلو میرزا آہمن میرزا ولد دلو جیدر سلطان شیبانی علی قلی و بہادر پسران مشارالہ مقصود میرزا آختہ بیگی ولد زین الدین سلطان شالو محمدی میرزا نبیرہ جهان شاہ میرزا شہرور شاہ پردوی بیگ بچل استجلو علی سلطان حلاق خواہر زادہ محمد خان ابو الفتح سلطان افشار حسن سلطان شالو یادگار سلطان موصلو احمد سلطان الاشخانی استجلو و حسانی ولی سلطان ولد صوقیان

تورچی - سلاحدار - افشار - ایک خاندان ترکمان قزلباش - جند - لشکر - اشتغال - مشغول ہونا - بدل بود - بزرگان دشمن - رخت - اسباب - قبیق - کہدو جسکو تیر اندازی نشانہ بنانے تھے اب پشت لگاتے ہیں اور سوار دوزمین بندوق مارنے ہیں - شطر - محور - آدھا - طومار - خط - بڑا کتب - اسامی - جمع الجمع اسم نام اجلہ - جمع اجل - بزرگ - آختہ بیگی - داروغہ امطل - نبیرہ - پوتہ - نواسہ - مرزا جهان شاہ - حاکم عراق تھا عجب طرح مرزا حسن بیگ کے ہاتھ سے مار لیا اور اسی ملاطمت کے بعد شاہ اسمعیل صفوی بادشاہ ہوئے - طغانی - تغانی یعنی امون - مراد یہ کہ سلطان محمد کے ماری

خاندان سے نکلا کہ محمد علی انون غیر ممکن تھا - خواہر زادہ - بچا بچہ -

شایسته نامے زر بفت و محل و تاج و بانٹ بر پائی میگردند و خرگاہا کے منقش و خیمہای معلی چه نقد از نصب
 میباش. گلکیمہای ابرشئی و قالیهای قیمتی آن قدر که نظر کار میگردان در آن سرزمین گسترده داد عشرت و نشاط
 میدادند و چه شرح دید که در لوزم گذراندن تحف دید ایا که امریست فروری بچه آیین خود توجه میفرمودند و او
 اسپان عراقی چیده بازیهای مطلق و مرصع و عبا کما و زین پوشهای فاخر دسترهای بردعی آراسته و
 پیراسته و شترهای بدیع پیکر از قسم نرو ماده با پوششهای گرانی و چندین شمیر دگر و خنجر مرصع بجا شتر نشانی
 نقد و تماشاهاے نفیس و پوستینهای گیش و جلغاده و سنجاب و تین و جواهرهای پوشیدنی از اجناس
 زر بفت و محل و تاج و اطلس و شتر فرنگی و زردی و کاشی و چندین طشت و آفتاب و شمعدان زر و نقره
 مرصع بواقیست دلآئی و چندین طبقهای طلا و نقره و خرگاہای فرین بر بساطهای اعلی که در گلانی خوبی
 نادره روزگار بود و سایر اسباب بادشاها نه یک بیک بنظر افراس گذرانیدند. و جمیع ملازمان رکاب بود
 را از نقد و مجلس جدا جدا رعایت فرمودند و مراسم آداب بادشاها نه از طریق تقدیم رسید حضرت جهاننا
 و روز جشن عالی بالماس گر آنها که خراج ملکها و ایلها بود و دیست و پنجاه لعل بدختانی برسم ارغمانی
 بنظر شاه در آوردند و بی شائبه تکلف از وقت درآمدن حضرت جهاننایی بالکاشی شاهی تا زمان برآمدن
 بهر اسم و رسمی که از سرکار خاضع و منتسبان شاهی خرج شده بود زیاده ازان باضعاف مضاعفه پادش
 شد و از آنجا توجه سلطانیته شد. و در آنجا بعیش و عشرت بزهای خسر وانه داشتند و در خلال اوقات
 فرخنده ساعات قران سعدین باغواے بعضی از اهل فساد و عمار خاطرے از جهانین حادث شده
 بود آن که درت بامتد ادنه کشید و بزلال صفایع گشت حضرت شاه همه روز اسباب مسرت و شادمانی
 تازه بتازه ترتیب میدادند. از آنجمله حبهت تشیظ و تعریح خاطر عفا گستر شکار قمر غم طرخ فرمودند و از روزه
 راه لشکر شاهی جانوران صحرائی را رانده در چشمه که اور اسادق بلاق گویند که اول منزل پیلان ملین است
 شکار مجتمع شد حضرت جهاننایی و شاه گرامی قدر باهم در شکار گاه در بلده آبین اسپ تا مقن و شکار

این
 در چند منزل است و با واقعه من گریه بین -

خرگاہ - خیمه - تحف - جمع تحفه - سوغات - مطلق - سونا بگیری ہوئی چیز - مرصع - جڑاو - پیکر - شکل - کمر - پٹی -
 تمثال - مورت - قماشس - کپڑا - کاشی - کاشان کی بنی ہوئی - یلواقیست - جمع یاوت - دلآئی - جمع دلو - موتی -
 طلا - زر - سونا - نقره - چاندی - سائر - باقی - الماس - ہیرا - ارغمان - تحف - شائبہ - آئینش - الکا - ملک - ضلع
 منتسبان - متعلقین - اضعاف مضاعفه - بہت گونہ کا بہت گونہ - پاداش - بدلہ - خلال - در میان - اغوار - ٹھکانا
 حادث - پیدا - امتداد - دراز ہونا - زلال - آب شیرین و صاف - تشیظ - خوش کرنا - عیسے تعریح - قمر غم - اہل لشکر - حصیل - کمر

تقدیم آداب اجلال و احترام ملاقات فرمودند و شرائط تو قیر و تعظیم و ضوابط تبجیل و تفخیم در دیدن بتقدیم رسید
 و در محل عالی که در دست آمدید بنا حبیب نقاشان باریک بین در بدایع صنعت نقاشی یا بیضا نموده بودند
 اول مجلس آراسته آن نگارخانه خاطر فریب با تفاق حضرت جهان بینی چهره کشا گشت و محفل بادشاهانه
 انعقاد یافته در قانون بزرگی و لوازم پرستشهای گرامی همدم و هم زبان گشتند و ابواب اخلاص اختصاص
 مفتوح داشته ابواب سرور صحبت و انبساط کشیدند و تبریات سخنان بلند در میان آوردند و سرزاق آ
 کونایادی در کتاب مشنوی که در احوال شاه امتظام داده در باب ملاقات این دو شهر بار کامگار چنین گفته
مشنوی دو صاع جفران در یکی بزرگ گاه در قران کرده با هم چو خورشید و ماه در دو نور بصر خشم اقبال را در
 دو عید مبارک همه دو سال را به دو کوب که از ایشان فلک راست زمین به هم در یک عرصه چون فرقین
 دو چشم جهانی بهم همچنان به هم چون دو ابرو تو اضع کنان به دو سعد فلک راست یک برج جا به
 در و الا گهر را یکی در برج جای به شاه فرمودند که فتح بند وستان که حضرت لیتی ستانی فرودس مکانی را
 میسر شد حضرت جهان آفرین جهان بخش شمشیر جهانگیر شمارا کلید گنج خانه کشور گشائی گردانید و هر قصور
 و تقوی که در مملکت داری و جهان بینی درینو لاپیش آمد از نامساعدی و بی اتفاق برادران بے اخلاص
 بوده و بشمار اوران اختیاری نبود در عالم اسباب موافقت برادران امری متمم است که کارهای بسته
 کشاده گردد اکنون ما را برادر خرد تصور فرموده محمد و معین دانند که منت بر جان خود نهاده آنچه شرائط امداد
 و لوازم اعانت و اسعاده بوده باشد بر حسب آرزو بتقدیم رسانیم و سوابق حقوق را منظور داشته اند کمک
 که در کار باشد سرانجام نمایم و اگر خود ما را باید رفت بطریق کمک برویم و بسیار از سخنان حقیقت پیرایه
 که بزرگ منشی را نشان بزرگ باشد فرمودند و چند روز جشن خسردانی داشتند حضرت شاه هر روز خود بهم
 کار در بار در اسبیه مجلس غیر ماری آراستند و نیز منت افزای صورت و منی بیگشتن و روز بروز در صداقت و
 محبت می افزودند ترتیب مجلس آرائی که چنان شاهمی بذات خود مباشر شود چگونه بیان توان نمود که چه قدر

تبجیل - عزت کرنا - تفخیم - بزرگی کرنا - تاجرب - سونے کا طبع کرنا - بدایع - جمع بدایع - ناورد - انعقاد - بندھنا - انبساط -
 کشادگی - خوشی - کامگار - عقد - در - بزرگ گاه - محفل - نور بصر - آنکھ کی روشنی - گوکوب - ستاره - گوکوب جمع - زمین - زنت
 عرصه - میدان - فرقین - دو ستارہ کا نام ہے - سعد - نیک - ستارہ جو جس نہ ہو - درج - ذہب - کلید - گنجی - قنور
 و صلاہین - مساعدا - مددگار - متمم - تالیق - انجام - مدد - مددگار - اعانت - مدد - اسعاد - مدد کرنا - سوابق - جمع
 خسرو - بادشاہ - صداقت - دوستی - مباشر - عمل کرنے والا -

بمقدم رسانید و آن حضرت سیرکان فیروزه که در آن حد و دست فرمودند و از آنجا بسنوار و از آنجا بد آنجا
 رسیدند و از عجایب و از آنجا چشمه ایست قدیم که از زمان پیش طلسمی در آن تعبیه کرده اند که هرگاه چیزی پلید در
 چشمه می افتد در هوا طوفان پیدا میشود و از شورش باد و خاک هوا تا یک میگردانند و این را نیز چشمه عبرت استخوان
 فرمودند و در کاخ قادر حکیم و صنایع بدیع خواص و تاثیر است. ایشای چند آن است که بجایزت ادرکات
 انعام دادیم اعطای آن می توان نمود و آنکا هازد امتنان بسبب طایفه توبه ارزانی داشتند و روضه مقدسه بحر طامی
 شیخ بایزید بسطامی قدس سره و سر بر راه نبود و عثمان موکب منصرف ساخته زیارت فرمودند و از آنجا
 بسمنان شتافتند بصوفی آباد که فرقی شیخ علم الدوله سمنانی است قدس سره نزول فرمودند و در سفر و حضر
 طریق اینق آن حضرت چنان بود که پیوسته زیارت خدا پرستان تو سلم می جستند و بطاهر و باطن از رطوبت
 نرنده دلان همت میخواستند و منزل بمنزل میرسیدند حکام و اکابر آنجا سے در خدمات کمال اهتمام بجای
 می آوردند و در اکثر اوقات رسائل شوق و لال بدایا از جانب شاه می آمد چون موکب عالی بجوالی
 ری رسید شاه بغرم بلاق از فرودین بجانب سلطانیه و سورلیق بیرون برآمدند حضرت همانانی بدولت
 و اقبال در فرودین که در آن نزدیکی پای تخت نمانده بود نزول فرمودند اکابر و راهانی آنجا به شرف
 استقبال سعادت پذیر شده از صحبت فیض نبوت آن حضرت مستفیض گشتند روزی چند در آنجا بنیبر
 موطن شریفه و اماکن تیسره که آن شهر تو قف فرمودند در خانها سے خواجہ عبدالغنی که کلان ترهاں آن یام
 بود و در اوائل شاه انجامی بودند منزل میداشتند از آنجا بر امتحان را پیش شاه فرستادند موکب شاهی
 نزدیک بمقصود رسیده بود که برام خان تبلیغ رسالت نموده از همان منزل بقدم سرت معادست نمود
 از آنجا توجبه سلطانیه واقع شد محکم شاهی میان ابره سلطانیه بود چون موکب عالی بان حوالی نزدیکی
 اول اکابر اطبقه طبقه آمده ملازمت کردند بعد از آن برام میرزا و سام میرزا برادران گرامی شاه استقبال
 نمودند در جمادی الاولی نه حد و پنجاه و یک شاه خود استقبال فرموده با مراعات تو اعد اعزاز و اگر ام و

تعبیه کسی چیز کوچکچنانا - حیاتت - گبرنا - روضه باغ - بزرگان کی قبر - بحر طامی - بجز او دریا - منصرف ساخته
 پیکر - مرقد - سونے کی جگہ - اینق - خوب عجیب - رسائل جمع رساله - خط - چھوٹی کتاب - جلال - جمع جلیلہ -
 بزرگی - بدایا - جمع دیہ - سوغات - موکب - لشکر - موکب جمع - حوالی - اطراف - بلاق - سرد مقام -
 مستفیض - فیض حاصل کرنے والا - اماکن - جمع اکثہ جمع مکان -
 تبلیغ - پہنچانا -

و حال در زلزله آمد و الحی بسیار تاثیر خواند مطلعش اینست شعر مباحک منزلی کان خانه را مای خین باش
 هایدون کشور سے کان عرصہ راناشاہی خین باشد۔ و چون باین بیت اسید شعر زبرج در احت لقی فرج
 دل مشو خرم کہ کہ آئین جهان گاہی چنان گاہی خین باشد۔ حضرت جابانی راقبت شد و بغایت متاثر
 شدند و انعاما در دامن امیر اور بختند چون ہری دسیر گاہی ادبنایت خوش آمدہ بود و حبس نوروزی
 نزدیک رسیدہ روز سے چند آنجا توقف اتفاق افتاد و ہر گاہ آل حضرت بسوساری میفرمودند محمد خان
 در ملازمت بودہ ادای نیکو بندگی بجای می آورد و از ہر دو جانب آن حضرت زہانتار میگرد و ہر روز
 مشہور سیر گاہ عشرت سرا ی گار زر گاہ نشاط سرا سے صمیمت قدس میشد و گاہ باغ مراد و چمن باغ خیابان
 و باغ زرافغان و باغ سفید را بنظر فیض بخش تماشا فرمودند و ہر گلین صحبتہای رنگین میداشتند و درین
 ایام زیارت ادلیہای عظام خصوصاً پیر ہرات خواجہ عبد اللہ نصاری قدس سرہ بیعت نیاز فرمودند و
 نشان خبا اندیش از بزرگان کابل استعدا و عالی فطرتان صدق نہاد و خوش نعمان روزگار و فضلاء
 نامور از صحبت فیض مہربت مستفید شدند و بعد از فراغ از اسام نوروزی و تماشای گشت گاہا سے
 عشرت افزای اہتمام در توجہ بشہ۔ اقدس فرمودہ از راہ ہم غم خیر انجام فرمودند درین روز از جنبہ
 احمد سلطان حاکم سیستان کہ در دوام خدمت و حسن عقیدت ممتاز بود و مشمول توجہ و التفات بادشاہی شد
 رخصت ولایت خود یافت و بحکم ذی الحجہ این سال بجای رسیدہ زیارت مرقد نور حضرت زندہ فیل احمد
 جام قدس سرہ فرمودند و چون نزدیک مشہد نزول اقبال شد شاہ فی سلطان استبلکہ ایالت آنجا
 داشت با اکابر سادات بدولت استقبال مشرف شد و آداب خدمت بجای آورد و بانزدہم محرم نہاد
 و پنجاہ و یک بشہ۔ مقدس رسیدہ زیارت روضہ رفویہ علیہ و علی عا کفینما التیمہ فائز گشتند و چند روز
 در حواشی آن بقعہ شریفہ اقامت فرمودند و از آنجا بدولت متوجہ نیشاپور شدند شمس الدین علی سلطان
 کہ حکومت آنجا بدو متعلق بود با اہالی و موالی آنجا پیو آمدہ آداب عبودیت و انواع خدمت و ارادت

ترزلزل - زلزله بین آنا - فصل پذیر ہونا - مطلع - غزل پہلا شعر - آئین - طریقہ - عظام - جمع عظیم - بڑے لوگ -
 تخر و منش - تمنائی پسند - مہربت - بخشش - مستفید - فائدہ حاصل کرینوالا - مرقد - سوئے کی جگہ - مراد قبر -
 عاکف - مجاور - التیمہ - سلام - تجاوت جمع - فاب - پونچھ والا - حواشی - جمع حاشیہ - کنارہ -
 بقعہ - زمین ممتاز -
 موالی - جمع مولی - یار -

بودند از رفتن عراق و دل ہمراہ حقیقت گزین بدست آوردن چارہ نماز ناگزیر پای عزیمت در
 رکاب دولت آورده بغرم جز متوجہ بہرات شدند و در ہر منزل ازین نو اسی کہ نزول اجلال نمودند
 یکی از شاہسیرد اکابر خراسان با استقبال بیرون آمدہ بصد ارت مقربان بساط اتہاسس لازم
 میکرد و صیت مرکب بادشاہی اباب شادمانی بر روی متوطنان آن دیار کشودہ خلائق از اکثر
 قضبات انہجام و تربت و منسل و اسفر این بہرات آمدہ انتظار مقدم عالی می بردند و چون
 تا صدان تا تار سلطان و اعیان خراسان کہ استقبال نمودہ بودند بحدیجان اعلام نمودند کہ وصول
 مرکب عالی بزیا رنگہ نزدیک سہ محمد خان با اعیان امر مثل دیس سلطان و شاہ علی سلطان و اکابر
 فضلا مثل میر تقی صدر و میر حسین بلانی و سائر اغرہ و اہالی باوراک سعادت استقبال شستہ افتند و
 بر سر پیل مالان کہ سیر گاہ شہور بہرست بدولت رکاب بوس و الا شرف گشتہ دعا و سلام از جانب
 شاہ رسانیدند و شرح شوق و آداب وضع کہ جوہر بزرگیست اظہار نمودہ آداب خدمت بتقدیم رسانیدند
 و مقرر شدہ بود کہ از پیل مالان تا باغ آن ارار ہمارا جاز ب کردہ و آب زودہ دارند و بندہ رگان و طرفنا
 شہر از ہر دو طرف ہر روز آمدہ منظر باہر چون ریات بادشاہی بمنزل در قرار سید سلطان محمود میرزا
 بہ سعادت اقبال شتافتہ آداب اس و احترام بطور رسانید و باینی کہ امیر بودند شاہزادہ کارنگار
 سلطان محمد میرزا و دیگر امرای عالیقدرت استقبال کامیاب سعادت شاد و تو این اعزاز و اجلال
 بتقدیم رسانیدند از زیارت گاہ تا پلن و از اینجا تا باغ جہان آراسہ کہ سہ چہار فرسخ مسافتست
 تمام دشت و کوہ را مردم شہر و قصبہ از گرفتہ تماشا شے بودند و اجتماع خلائق بہ شادمانی برنجی بود کہ
 مگر در ایام عید و نوروز بودہ باشد غرہ نہ صد و پنجاہ بہرات در باغ جہان آرا نزول فیض ورود
 فرمودند محمد خان جشن بادشاہانہ ترتیب دہ پیشکشہای و الا بنظر اشرف در آورد و در مجلس اول صاحبان
 کہ در خوانندگی بگاہ خراسان و عراق بہقام سہ گاہ غزل امیر شاہی را خواند کہ ارکان وجود اہل وجد

ناگزیر - ناچار - صیت - آوازہ - مرکب - نگر جو اپنے امیر کی سواری کے ساتھ رہے - متوطن - رہنے والا -
 اغرہ - جمع غزیر - سائر - تمام - اہالی - جمع اوراک - پانا - طرفنا - جمع ظرفین - خوش طبع و لطیف گو -
 غرہ - اول ہر اہ - پیشکش - نذرانہ -
 ارکان - جمع رکن -

و چہار - حالت ذوق و شوق کی جو صوفیوں کو پیش آتی ہے -

تعمیر یافته بود و الحال مشهورست بیاض شاهمی نزول ایشان فرمایند و هم چهار باغ و حمامات دیگر را سفید و پاکیزه سازند و به گلاب و مشک خوشبو کنند که هرگاه میل فرمایند محل آرایش بدنی باشد روز اول فرزند به طعام وافر مهمانی نماید و چون ایشان بفرغت متوجه خواب شوند آن ایالت پناه خود بدین دستور تمسک هممانی کند که مذکور خواهد شد چون ایشان به شهر در آیند همان روز رخصه داشت نماید و روانه درگاه معالی گرداند و مقرر شد که مغزالدین حسین کازن تر در اسلطنت بهرات مرئی خوشنویس صاحب وقوف تعیین نماید که از روزی که آن پانصد کس استقبال نمایند تا آن روزی که شهر در آیند روزنامه منقح نوشته به دست معتمدان و مهر آن ایالت پناه رسانند و جمیع حکایات و روایات بهدوینیک در مجلس گذرد بقلم گرفته بدست معتمدان داده روانه درگاه معالی گرداند که بزجمع اوضاع نواب همایون ما اطلاع حاصل شود و مهمانی آن ایالت پناه بدین دستور که طعام و حلاوه و شیر و میوه سه هزار طبق کشید شود و بر آن ضروری مذکور بدین دستور سر بر آید اول پنجاه چادر و بیست سائبان و چهار در بزرگ تبه که جهت خاصه ترتیب نموده عرض کرده بود و با نوزده نوزج قالی و دوازده درعی و ده درعی و نوزج قالی پنج درعی و قطار مایه و دو بیست و پنجاه طبق چینی بزرگ و کوچک و دیگر اطباق و دیگر گامی با سر پوشش سفید طلعی کرده پاکیزه داشته باشد و قطار استر و تقفوز در مهمانی خود آن ایالت پناه شش نماید و امر اسے مذکور را امر شده بود که هممانی نمایند بدین طریق که طعام و حلاوه و پالوده یکبار و بهدوینیک بشند و سه اسب دیک قطار استر دیک قطار استر که آن ایالت پناه اول آنرا دیده و پسندیدند پیشکش نمایند و حاکم خوریان و خوشنج در کشور دلایت خود مهمانی نمایند و حاکم باخرز در جام مهمانی کند و حاکم خاف و تر شیر و زاده و محلات در محال سر ایسے فرماید که پنج فرسنگ شهسار است مهمانی نمایند چون موکب عالی حضرت جهانمانی جنت آشیانے در نواحی فراره رسید ایلی شاهمی با فراره حضرت جهانمانی جنت آشیانے آید و حقیقت نعمتم دانستن مقدم گرامی و مسرور شدن او بوضیوه است آن حضرت را که معدن مردت

منقح - همان کیا بود - اوضاع - جمع وضع طریقه - یراق بان -
 مایه - دو صد دینے و اسے مویشی - تقفوز - نوزده عدد - جام شهر -
 انتہی - یعنی مضمون فرمان شاه طماسب کا اس جگہ تمام ہوا -
 نعمتم - غنیمت -
 مقدم - آنا -

معاش نمودد بھریک از ایشان جدا پسر دسر و پاداسب فرانچو ر هر کس بدید انعام زیادہ از سہ تومان
 نہاشد و دوازده تقویر پارچہ ابریشمی از نخل و اطلس و کتھاسے فرنی و یزدی و تانقہ شامی و غیرہ کہ بغایت
 لطیف باشد و سی صد تومان زر نقد در سی کیسہ با تماش ند کو رکبشند و بہ لشکری بہر نفر سہ تومان تبریز
 کشتش صد شامی باشد بدہند و سہ روز و سیر خیابان دکا زرگاہ سیر میفرمودہ باشند و درین سہ روز
 از درباغ چارباغ شہر کہ منزل بادشاہ است تا سیر خیابان کہ درباغ عجد گاہ است بفرمایند کہ محرف
 اصناف چارطاق بندی و آئین شیرین بنزد و بہر صنعتگی کیے از امرای ند کو رکبشند سازند تا
 یکدیگر بہر صنعت و شیرین کاری کہ دانند عمل آورند انفسب آن است کہ چون بادشاہ آن مرزومہ را بقدم
 فرخندہ مشرف ساختہ اول بہ شہرے کہ آن نور چشم عالمیان است بوجود خود آرزو مشرف خواہند ساخت
 بنظر کمیا اثر ایشان از مردم خوش طبع و شیرین گوے کہ در شہر مستند در آوندند کہ باعث سرور باشد
 روز سوم کہ ازین چارطاق و خیابان شہر و صفادان چارباغ فراغ خاطر زوے نمودہ باشد چارچیان
 را در شہر و محلات و حدود و مواضع بنزد یک شہر مقرر و آوندند کہ جا نمایند کہ تمامی مردوزن صبح روز چهارم
 در سر خیابان حاضر گردند و در ہر دکان و بازارے کہ آئین بستہ قالی و پلاس و فرش انداختہ باشند
 عورات و یکپا بنشینند و چنانکہ قاعدہ آن شہر است عورات با آیندہ و روندہ در مقام شیرین کارے
 و شیرین گوئی در آیند و از ہر محلہ و کوچہ صاحبان نقہ بیرون می آمدہ باشند کہ در بلاد عالم مثل آن نہاشند
 تمامی آن مردم را استقبال فرمایند بعد از آن بادشاہ را بغزت و ادب گویند کہ پاسے دولت در رکاب
 سعادت نہادہ سوار شوند و فرزند در پہلوے آن حضرت چنانکہ سرگردن اسب ایشان براہ روند و
 آن ایالت پناہ خود از عقب ایشان نزدیک نزدیک می رفتہ باشد کہ اگر از عمارات و منازل و بساطین
 ہر چہ پسند جواب دانستہ و سنجیدہ عرض نمایند و چون بہ سعادت بہ شہر در آیند چارباغ را سیر فرمایند
 و در باغچہ کہ در ہنگام سکن نواب ہمایون مادران بلدہ طیبہ جنت بدون خواب کردن و شوق و خواندن

تقویر - بڑہ - پارچہ تہ کیا ہوا - قماش - اسباب و سامان - کارزگاہ - بہرات میں خاص مقام ہے محترقہ پیشہ و
 لوگ - اصناف - جمع صنف کی اقسام و انواع - مرزومہ - مرز زمین کاشتہ بوم زمین ناکاشتہ - و مراد مطلق زمین
 چارجی - منادی - پیار رسانیدن - منادی کرنا -
 شیرین کاری - برجہ احسن کام انجام دینا - بساطین جمع بستان باغ -
 سکن رہنما یعنی ہمارے رہنے کے زمانہ میں -

نفر میند پیادہ شوند اول فرزند مذکور را از اسپ فرود آورند و خدمت کنند اول آن حضرت را سوار کرده دست بادشاہ را بوسہ دادہ فرزند مذکور را متوجہ سواری سازند و بدستور سوار گردانند و متوجہ اردو خود و منزل و مقام مقرر شوند و آن ایالت پناہ خود نزد یک فرزند مذکور و خدمت بادشاہ باشد کہ اگر بادشاہ سخن و حکایتی از فرزند ارشد استفسار نمایند و آن فرزند بواسطہ حجاب جواب آن چنانکہ باید تواند داد آن ایالت پناہ جواب لائق عرض نماید در منزل مذکور آن فرزند بادشاہ را بیہمانی نماید بدین دستور کہ چون چاشتگاہ نزدیک نمازنی الحال سی صد طبق طعام ایوان بہ طریق ماہض مجلس بہشت آئین آوردند بین الصلوٰتین یکبارہ دو دست طبق طعام ایوان بر طبقہاے لنگری کہ مشہورست بچرخانی و دیگر اطباق چینی و طلا و نقرہ سرلو شہامی طلا و نقرہ بردے آن خوانا نامادہ مجلس دزد و بجا ناز مریات لذیذ آنچه ممکن باشد و حلاوہ و پالودہ بکشید بس ہفت راس اسپ لائق و رعنا از طو ائل آن فرزند ارجمند جدا نمودند جہاے نخل و اطلس پوشانیدہ و تنگ نصب بانیاہر شیمی بر جل نخل نقش و تنگ سفید بر جل نخل سیاہ بر جل نخل سبز بکشند و باید کہ حافظ صابرقاق و مولانا قاسم قافونی و استاد شاہ محمد سرمانی و حافظ دوست محمد حانی و استاد یوسف مودود و دیگر گویندہ و سازندہ مشہور کہ در شہر باشند ہمہ وقت حاضر بودہ ہر گاہ بادشاہ خواہند بے وقت بنعمہ و ترنم پر داختہ آنحضرت را خوشوقت سازند و ہر کس کہ قابل آن مجلس تواند بود در خدمت از دور و نزدیک بودہ باشد کہ بوقت طلب حاضر گردد و اوقات خجستہ ساعات ایشان را بہر نوع کہ بخواہند شگفتہ داشتہ باشند و دیگر شفقار و بازو چرخ و باشہ و شاہین و بجرئی و انجم در سر کار فرزند و آن ایالت پناہ یا اولاد بودہ باشد پیشکش نمایند و ملازمان ایشان را تمام خلعتہاے ابریشمی از ہر جنس و بہر رنگ علیحدہ علیحدہ فراخور آن کس از ایوان نخل و خارا و نکتہ کلابتون و طلا بافت بوشانند و چون بمنزل خود روند ملازمان ایشان را بہ نظر خجستہ اثر آن فرزند ارجمند در آورد و آن فرزند بخلق کریم کہ میراث آبا و اجداد دست بدیشان

استفسار - دریافت کرنا - چاشت گاہ - چار گھڑی دن چڑھے - ماہض - جو کچھ سردست حاضر ہو - مردانستہ -
 بین الصلوٰتین - دو پہر سے پہلا وقت کہ صبح اور نھر کے درمیان ہے - لنگری - ایک قسم کا بڑا طبق ہے -
 طو ائل - جمع طویلہ کی - جل - جموں -
 گویندہ - گانے واہ - نصب بانیاہر شیمی - نصب ایک قسم کا بڑا ہے جو کمان اور ریشم سے ہتے ہیں -
 شفقار - ایک پزندہ کا نام ہے -

خدا متگاران که خدمت برميان بسته آداب ملازمت بعمل آورند و بشکر آنکه اين نوع باوشاه که بد به است از بهدايى الهى همان ماشده در ملازمت و خدمت آنچه نهايت نرود باشد بجاسه آورند و تقصير نمايند که هر چند انواع جانپسارى دغون گرمى نسبت با تحضرت بيشتر بجايى آورند پس نديه تر خواهد بود چون فردا به شهر خواهند رسيد مقرر دارند که هر روز درون باغ عهد گاه سير خيابان چادرهاى درون اطلس قزغرى ميانه که باکس حبسى و بالاي شفقلى اصفهانى که درين ايام اهتمام داده عرض نموده بود ترتيب دهند و ملاحظه نمايند که هر جا خاطر آنحضرت مسرور باشد و در هر گلزمين که در آب و هوا و لطافت و نزاهت امتياز داشته باشد رضا جوى بوده در خدمت آنحضرت دست ادب ملازم و ابر بر سينه نهاده پيش رود و عرض نه نمايد که آن اردو لشکر و اسباب تمام بپيشکش نواب کا ميا ب است و خود در راه سر کوچ و بدم خاطر اثرش را همزبانى که در کمال استحکام باشد خوشوقت سازد و خود از منزل مذکور که فردا بشهر خواهند آمد رخصت طلبيده متوجه ملازمت فرزند گردد و صبح آن فرزند اعزاز شده را بغير نيت استقبال از منزل بيرون آورد و سر و پاى که در نوروز پار سال بدان فرزند ار سال داشته بوديم پوشانند و يکي از سفيد ريشان و او بملق تکلو که پسنديده و معتمدان ايلت پناه باشد در دار السلطنت مذکور گذارنده فرزند مذکور را سوار کند و در وقت توجه بشهر ايلت پناه فراق سلطان را در خدمت نواب دارد و چادر و شتر و اسب گه را نهد که چون فردا نواب کا ميا ب سوار شدند اردو نيز کوچ کند و ايلت پناه مشار اليه بدرقه باشد و چون فرزند مذکور از شهر بيرون آيد قدغن نمايد که جمیع لشکر يان بسان مقرر سوار شده متوجه استقبال شوند و چون نزديک آن بادشاه عظمت دستگاره رسد چنانچه ميان ايشان يک تير پرتاب بوده باشد آن ايلت پناه پيش رفته التماس نمايد که بادشاه از اسب فرود نيايند اگر قبول کنند در ساعت باز گردد و فرزند بر فرودار را از اسب پياده ساخته بمجمل روانه گشته ران و رکاب آن بادشاه سليمان بارگاه بوسيده تو اعدا خدمت و حرمت و عزت آنچه مقدور ممکن باشد بطور آردند و اگر نواب کا ميا ب قبول

فرزند اعز - يعنى شاهزاده فرزند شاه طما ب -

ايلت - سر داری -

چادر نيمه - بدرقه - رهبر -

قدغن - تا کيد -

تير پرتاب - يک قسم کا تير بے جو در جاتا ہے اور نشانہ اسکا معين نہیں ہوتا -

نوع اوقات لائق و خوشنماست و در گذراندن و این دستور همه وقت منظور باشد تا بحضور ما رسند
 بعد از آن آنچه لائق باشد از جانب ما مسمور خواهد گشت بعد از طعام متصرفات حلاوه و پالوده که از قند
 و نبات طبخ نموده باشند و در مایه منسوخ و رشته خنایی خاصه که بگللاب و مشک و عنبر شرب معطر باشد
 مجلس بزند و حاکم ولایت همه از مهمانی و خدمت مذکوره خاطر از ولایت آنجا جمع نموده تا بدار السلطنت
 هرات هر که رفیق خدمت و ملازمت بوده باشد و تبقه از دقایق خدمت و ملازمت نامرعی نگذارد و چون
 بر و دازده فرسخی ولایت مذکور رسند آن ایالت پناه یکی از او بمیاق کاروان خود را در خدمت فرزند
 اعزاز شد سعادت یار گذارد که از شهر و خدمت آن فرزند خبر دار باشد باقی لشکر ظفر اثر از شهر و ولایت
 و سرحد با هزاره و نکو درسی و غیره ماسی هزار کس که بشماره صحیح رسد از ملازمان کوچکی آن ایالت پناه آنرا
 همراه برداشته استقبال نماید و چادر و سائبان و اسباب ضروری از شهر دستر نظر همراه برود چنانچه
 اردوی آراسته نظیر سعادت اثر با شاه در یکد و چون بملازمت آنحضرت مرفراز گردد پیش از جمع حکایت
 از جانب مادرهای بسیار رسانند در همان روز که بلازمت ممتاز گرد و تزک و قاعده لشکر دارد و نزول نماید
 آن ایالت پناه بخیر مت ایستاده رخصت مهمانی طلبیده سه روز در آن منزل مقام کند روز اول جمع لشکر بآن
 ایشان را خدمت فخره که علس و کجای یزدی و دارائی های مشهد می و خانی باشد تخلع سازند و مجموع
 را بالا پوشش مخیل بدهند و بهر نفر از لشکر بان و ملازمان دو تومان تبریزی بوم انج بدهند و طعامهای
 اولان بدستور بکه مقرر شده سر بر آه نمایند و مجلس طوکانه بدارند که در بانها تجسین آن گویا باشد و آفرینها گوش
 عالمیان رسد و تفصیل لشکر ایشان داده روانه درگاه عالی نمایند و مبلغ دو هزار و پانصد تومان تبریزی
 از تجویلات هر کار خاصه شریفه که در دار السلطنت مذکور میرسد باز یافت نموده صرفت ضروریات نماید
 و آنچه نهایت بندگی و خدمت باشد بجان منت داشته بطور آورد در منزل مذکور تا ششم چهار روز بمانند
 هر روز مهمانی طعام بدستور روز اول بکشند و باید که در هر مهمانی اولاد و عظام آن ایالت پناه مانند چاکران

طبخ - پکانا - متنوع - طج بطج - رشته خنایی - ایک قسم ک حلاوا - شهرب - سیدی آتاسیاه - او بمیاق - نائب داروغه -
 اعزاز شد - بہت عزیز - نیک - مرا و شاهزاده ہے جو حاکم ہرات کی اما لقی میں بیان رہتا تھا -
 نکو درسی و نکو درسی - ایک قوم جنگجو مشہور ہے - تزک - ضابطہ - لشکر -
 فخره - گر انایہ - تومان - اصل تمن جو نوح میں دس ہزار اور نقد میں بیس روپیہ -
 یوم انجج - خرچ دیرہ -

و فرزند ان وقوم خود را تا هزار کس بعد از سه روز که آن پانصد کس رفته باشند با استقبال فرستد و در آن سه روز امیران و لشکریان مذکور را رنگ برنگ بنظر آورد و اسپان توپچاق و تازی مقرر دارد که بملازمان خود بدهند که بیج زینت سپاهی را از اسپ خوب بترنیت و سرد پای آن هزار کس نیست رنگین و پاکیزه ساخته باشند و چنین قرار دهند که چون این امر بملازمت آن حضرت برسد زمین خدمت و عزت بلب ادب بوسیده یک خدمت نمایند و بطوطه دارد که در سر سواری و غیره ناگاه میانه ملازمان امراد ملازمان آنحضرت گفت دگویی واقع نشود و بهر سبب هر از وجوه آزدگی بنوکران بادشاه فرسود و در سواری و کوچ لشکر امراد دور دور فوج خدمت کنند و نوبت کیشک هر یک از امرای مذکور که باشند در نزد یکدیگر محلی که قرار یافته باشد تردد نمایند و کتک خدمت در دست گرفته بوعیقه در خدمت پادشاه خود کسی خدمت نماید خدمت کنند و آنچه نهایت ملاحظه باشد منظور داشته بعمل آورند و بهر ولایت که برسند همین فرمان را بوالی آن ولایت نموده مقرر دارند که آن امیر خدمت نماید و نهائی بدین دستور بطور آرد که مجموع طعام و حلاوه و اشربه کمتر از یکمزار و پانصد طبق نباشد و خدمت و ملازمت آن سلطنت پناه باشد مقدس معنی فرکی تعلق بدان ایالت پناه دارد و چون امرای مذکور بملازمت رسند هر روز یکمزار است طبق طعام اولان که لائق خوان بادشاهانه باشد در مجلس عالی آن بادشاه گرامی کشیده شود هر یک از امرای مذکور در روز مهمانی خود نه راس اسپ پیشکش نماید که سه اسپ خاصگی باشد و دیگر نه با میر معظّم محمد سیرام خان بهادر داده شود و پنج دیگر امرای مخصوص بهر کس لائق باشد بدهند و نه اسپ تمامی از نظر حجت اثر گذارند و ذکر نمایند که کدام اسپ از نواب کامیاب است و هر یک که قبل ازین ذکر یافته باشد که از فلان و فلان امیر باشد بگویند که آن حکایت هر چند بدنامست لائق خواهد بود و بد نخواهد بود و بهر دستور که مقدر باشد ملازمان رکاب ظفر آنتاب را مسرور دارند و آنچه نهایت عنجاری و کجستی باشد بطور آوردند و خاطر آنجا متراکه انگر دوش روز کار نامهور بقدر عنجاری دارد و بدلداری و عنجاری که درین

توپچاق - گوردن کے لیے مشہور مقام - تازی - عربی گوردے - کیشک - چوکیدار و نگہبان نیمہ - کتک - عصا - چوبستی - حلاوہ - مٹھائی - اشربہ - جمع شراب کی - کھانے پینے کی رفیق چیز - مقدس - پاکیزہ - مزد - پاک کیا ہوا - اولان - رنگ برنگ - قسم بقسم - پیشکش - نذرانہ -

آن بادشاه صاحب اقبال رفته با صدر اس اسب بدو که از درگاه معلی مع زمین طلا بگفت آن حضرت است
فرستاده شد و آن ایالت پناه نیز از طول اکل خود شش راس اسب بدو آسوده خوشترنگ تومی چشمه که لائق
سواری آن شهسوار معرکه دولت و کامگاری بوده باشد انتخاب نموده و زمینها را با جوردی شش
با عبا بهای زربافت و زر و زر که لائق اسپان سواری آن بادشاه جمجاه باشد بر بالای اسپان مذکور
نهاده هر اسب را با دو ملازم خود داده روانه گرداند و مگر خنجر خاصه شریفه که از نواب کامیاب مغفور رسد
میرحی علیین آشیانی انار آمد بر هانه شاه بابام نواب همایون مار سیده و بجا اسپر نفیس لطیف مکتل بود مع
شمیر طلا و مکر مرصع جهت فتح و نصرت و شگون آن بادشاه سکندر را بمن فرستاده شد و مواری چهار صد
ثوب مخملی و اطلس فرنگی و یزدی مرسل گشت که یک صد و بیست جامه جهت خاصه آن حضرت مستقیم
جهت ملازمان رکاب ظفر انساب آن کامیاب و خالیج مخمل و دو خوابه طلا بافت نمیدیکه کر که استر طلسم
دسه زوج قایلین و دوازده ذریعی کوشکافی خوش قماش و دوازده چادر قرمز سبز و سفید فرستاده شد
بطریق احسن رساند و در اثر شرب لذیذ و لطیف مبراه نموده باناها س سفید که بار و عن و شیر نمیر کرده باشند
و رازیانه و خشخاش داشته باشد بکمل نموده جهت آن حضرت بفرستاده باشد و جهت مقریان مجلس عالی و دیگر
ملازمان فردا فردا ارسال می نموده باشد و آنچه آن قرار دید که فردا در منزل و مقایسه که نزول نمایند امروز
چادر های بصفا لطیف و سفید و نقش و سایه بانهای اطلس و مخمل و رکابخانه و مطبخ و جمیع کار خانهای
ایشان را مرتب ساخته نصب نماید که در هر کار خانه فردی آن میا باشد چون ایشان بد دولت اقبال
نزول فرمایند شربت گلاب و آب لیمو خوش طعم ساخته و بر برفند و نخل سرد کرده بکشند و بعد از شربت
مر باها س سبب مشکان شهیدی و هند وانه و انگور و غیره باناها می سفید بدستور یک نفر شده حاضر سازند
و سعی کنند که اشربه تمامی در نظر آن سلطنت پناه دارند و گلاب و عنبر اشوب داخل نمایند و هر روز با قصد
طبق طعام الاوان با اشربه مقرر دارد که میکشیده باشند و ایالت پناه قزاق سلطان و امارت بآلی جعفر سلطان

اسب بدو - عربی گهورا - طوائف - جمیع طویل - بجای - مراد جبول - انار آمد بر هانه - روشن کره - امده تعالی اسکی لیلی
شاه بابام - میره شاه بابیننه و والده - نواب همایون ما - میره مبارک خزانچی کو - مکتل - جزا دکناره لگا هوا -
مرصع - جزا هوا - دو خوابه - دوردیه - اشربه - جمیع شراب - یعنی پینه کی چیز پیس شربت - رازیانه - سونف -
رکابخانه - جهان پینه کی چیزین تیار هوتی مین - مطبخ - باورچی خانه -
مشکان - نام تمام - هند وانه - تریوز -

ارشد و حاکم دار السلطنت ہرات و میر دیوان بانواع اعطاف و الطاف شاہی سرفراز گشتہ بدانکہ
مضمون واجب العرض او کہ درینو لا مصحوب کمال الدین شاہ قلی بیگ برادر امانت پناہ فرما سلطان
شاملو روانہ در گاہ دولت پناہ نموده بود در تاج و دوازدهم شہر ذی الحجہ رسید و مضامین فرخندہ آئین آن
از آغاز تا انجام واضح و لائح شد و انچہ در باب توجہ نواب کا سیاب سپہر کا ب خورشید قباب گوہر
دریای سلطنت و کامکاری دوحہ چمن آرا سے فرماندہی و جہانداری نور عالم افروز ایوان سلطنت و
جلال سر و سرفراز جو ببار سعادت و اقبال شجرہ طیلبہ گلشن شوکت و عظمت ثمرہ شجرہ خلافت و نصفت
بادشاہ برین و بحرین نیر عالم تاب فلک کامرانی پدر بلند قدر اوج خلافت و جہانبانی قدوہ و قبلہ سلطان
عدالت آئین ہنر و بہتر خوانین صاحب نمیکن شہر یار عالی نسب تخت سروری پادشاہ والا حسب ملک
عدل گسری خاقان سکندر نشان مجاہد عالی شان سلیمان تخت نشین سلطان صاحب ہدایت و یقین
جہانبان صاحب تاج و تخت صاحب جفران عالم و اقبال و بخت نور چشم سلطان برین روزگار تاج فرخ
خواقین نامدار المودین عند اللہ نصیر الدین محمد ہمایون بادشاہ خلد اللہ تعالیٰ عزہ حسب الآمال
یوم المال نوشتہ بود نہر چلوید کہ چہ مقدار سرور حضور روی نمود **۵** فرودہ ای یک صبا کہ جز مقدم دوست
خبرت راست بود ای ہمہ جا محرم دوست باشد آن روز کہ در بزم وصالش یک دم **۶** نشینم براد
دل خود بہم دوست اقدام بے ملال و توجہ آن بادشاہ فرشتہ احرام را غنیمت عظمی دانستہ بزد
کہ بمشلق آن خبر خجستہ ولایت سبز دار از ابتدا سے محل توشقان میل بدان ایالت پناہ رحمت فرمودیم
داروغہ و وزیر خود را بد انجا فرستد کہ مالوا جہی و وجوہات دیوانی انجا را از ابتدا سے سال حساب
تصرف نموده ہو واجب لشکر ظفر اثر و ضروریات خود صرف نماید و بدستور سے کہ درین نشان مذکور
شدہ فصل بہ فصل در دوز بروز عمل نموده از مضمون مطاع نخلت ننماید و بانصہ کس از مردم عاقل
روزگار دیدہ کہ یک اسپ کتل داستر رکاب دیراق درخور آن داشته باشد تعیین نماید نہ باستقبال

دوہدہ - درخت - ایوان - محل - شجرہ طیلبہ - درخت پاکیزہ - برین - دوشکی یعنی سب - بحرین - ددتری یعنی حسب
قدوہ - پشوا - خواقین - خاقان کی جمع - بادشاہ بزرگ - المودین عند اللہ - خدا کی طرف سے مدد کیا گیا -
خلد اللہ تعالیٰ عزہ حسب الآمال بوم المال - ہمیشہ رکھے خدا کی عزت کو موانی آرزو کے قیامت کے روز -
مشلق - ترکی - یعنی شکرانہ - خوشخبری کا عوض - توشقان میل - زنگوش کا سال - نام اد ترکی نشان - فرمان
موجب - دلیفہ - تنخواہ - مطاع - فرمانبرداری کیا گیا - کتل - مخفف کوتل کا - استر - نجر - براق - سامان - ہتھیار وغیرہ

عمل فرموده متوجه عراق شدند و باین تقریب روزی چند حاجی محمد مرده بساطت قرب بود احمد سلطان ملازم
 رکاب معلی بوده می خواست که از راه پیش کشیکگی بدرقه باشد آن حضرت را چون سیر بهری کنون ضمیر
 اقدس بود براه قلعه اوک متوجه آن سمت شدند چون کتوب مکتوب و منشور اخلاص حضرت جهانباغ
 جنت آشیانه تخت آرای مالک ایران شاه طهماسب رسید مقدم سعادت التزام آن حضرت رفت
 غیر مترقب شناخته خوشوقت شده خواست که سایه فرمهای سعادت همایونی را بر فرق دولت خود جا
 دهد و ادراک این سعادت را عنوان کارنامه افتخار خاندان خود سازد بشکر این نعمت فرموده ماسه روز
 در قزوین نقاره شادمانی نواختند و مکتوبی در جواب مستقبل کمال توقیر و احترام و استعدای تشریف
 حضور در اسرع از منته باالوفت محامد و آئینه و صنوف تحفه و هدایا مصحوب نفرمان خاص ارسال داشت
 و این بیت بر عنوان کتوب ثبت نمودست
 حرمهای ادج سعادت بدام ما افتد اگر ترا گذرے بر
 مقام ما افتد و فرستاده زار عایتی شایسته کرده در آن ساخت و اظهار انواع شکرگزاری و حق شناسی
 و تذکار محبت قدیمی نموده جلال عظیم و اکرام بجای آورد و بحکام و ولات بلدان و امصار نوشت که در
 هر منزل و هر شهری که موبک همایونی نزول فرماید شرف روزگار این خاندان عالی دانسته اعظم حکام
 و اکابر و اهالی و مولی آن دیار بغور استقبال شتافته بتقدیم مراسم هدایا نتمهای بادشاهانه شرف گردند
 و از اسباب و اشیای لائقه و اشربه و اطعمه نوا که تازه بتازه منزل بمنزل میباشند لائق نظر قبول
 اشرف گردانند و منشورے که به محمدخان حاکم بهری نوشته بودند بجنس در سلک تحریر در آورده تا
 دستور العمل اهل ولایت گرد و آگاهان راه و رسم مردمی نظر بران و بیاجه مردت داشته در تعظیم و
 جمیل حادثه پیمان مراحل نشیب و فراز این انسانیت بجای آورده و بقیه از آداب فتوت فرود
 گذاشت نمایند فرمان شاه طهماسب بچاکم خراسان فرمان همایون شرف نفاذ یافت
 که ابالت پناه شوکت و دستگاه شمس اللایاله و الاقبال محمدخان شرف الدین اوغلی بکولله فرزند ارجمند

تیس - آخرین بے نقطه بیان شہور - بدرقه منزل پرہیزچانوالا - مقدم - آمد - غیر مترقب - جس چیزکی امید نو -

ادراک - پانا - عنوان - برنامہ - کارنامہ - تاریخ - اسرع - بہت جلد - از منته - جمع زمانہ - اوف - جمع الف - ہزار -
 محامد - جمع حمدہ - تقریفین - آئینہ - جمع شتاقہ - تقریفین - صنوف - جمع صنوف - تحفہ - جمع تحفہ - ہدایا - جمع ہدایا - ہفتہ - جمع ہفتہ - ہفتاد - جمع ہفتاد
 جلال - جمع جلیلہ - بزرگان - ولات - جمع والی - معنی حاکم - درایت - دانائی - تجلیل - عزت - کردہ - مراحل - جمع مرحلہ - بمنز لہین
 فتوت - جو نمودی - شمس اللایالہ و اقبال - آفتاب سرداری و اقبال کے -

نمودند و براسه نسبی خواطر هم را بان دفا اندیش خود را بر مشاغل ارباب با تعلق مشغول داشته تماشاگر بدائع
 تقدیر بودند و از انجا بدولت و در سیستان نزول اقبال ارزانی داشتند احمد سلطان والده و عورت خود
 بلا زمت حضرت مریم مکانی که درین یورش بود ج اقبال و محمل اجلال ایشان همراه بود فرستاد و جمع
 اموال ولایت خود را پیشکش نمود آن حضرت اندکی ازان بجهت اشراخ خاطر او قبول فرموده تمبیه را
 برگردانیدند و درین منزل حسین قلی میرزا برادر احمد سلطان که از مشهد دیدن والده و برادر آمده بود قمار
 ایشان گرفته عازم سفر جاز کرد و بشرف بساط بوسل مشرف شد آن حضرت از دور باب مذہب و ملت
 سخنان پر سیدند بوقت عرض رسانید که مدتی است در معتقدات شیعیه دینی غور کرده می شود و کتب
 فریقین بمطالعہ میرسد آنچه شیعه اعتقاد دارد آن است که لعن و طعن اصحاب موجب درجات و ثواب است
 و معتقد سنیان آنکه سب اصحاب کفر است بعد از تامل و تفکر خاطر بران قرار گرفته که بکمان ثواب کافر
 نمی توان شد آن حضرت را این سخن بسیار خوش آمد از فرط توجه شمول علیایت و استمالیت ساخته
 تکلیف ملازمت فرمودند از چون سفر سے پیش داشت و اسباب سفر سامان نموده بود از احرار از این
 دولت متقاعد ماند و در اینجا حاجی محمد بابا شفق و حسن کو که از میرزا عسکری جدا شده بود بکب علی می شنیدند
 و صلح وقت چنان اقتضا کرد که عنان توجه بصوب زمین داد و منعطف شود که امیر بیگ حاکم آنجا
 بلا زمت پیرسد و چلمه بیگ حاکم قلعه بست نیز احرار سعادت خدمت ینماید و بزودی اکثر مردم میرزا
 عسکری جدا شده بلا زمت خواهند رسید و قندهار و آن عدد در تصرف اولیانے دولت
 خواهد و آمد چون احمد سلطان شنود که امثال این مقدمات تمهید داده از سفر عراق مانع می آیند بلا زمت
 اقدس آمده از مقام و دلخواهی و دلسوزی بعرض رسانید که یورش عراق بر مذہب همت علیا لازم است
 ابن گروه که ازین سفر مانع سے آیند بغیر از غدر و خدایت عرضی ندانند چون احمد سلطان بر عنوان
 عقیده و اخلاص در خاطر حضرت جمانبانی جاسے کرده بود سخن او بعرض قبول پیوست و برین انگاش

مشاغل - مشغله کی جمع - کار و بار - بدائع - نئی چیزیں - عجائبات - محل - کجاده - بوده - معتقدات - اعتقاد کی ہوگی
 باتین - لعن - بدگوئی کرنا - طعن - لطمہ کرنا - سب - براکتنا - گالی دینا -
 استمالیت - کسی کو اپنی طرف مائل کرنا - احرار - جمع کرنا -
 متقاعد - بطور رہنے والا - اقتضا - تقاضا کرنا - زمین داور - نام فطیع -
 خدایت - دھوکا دینا -

با خلق بوده به تقضای نشانه جامعیت کار فرمایار و الحمد لله که گرسختگی آن در ایامه انضالی یعنی حضرت
 شاهنشاهی را این ملکه بر وجه اقبال حاصل است با وجود پر و در انحن بگیرد از عالم ملک و شهادت استغراق
 بحر موج عالم جبروت و لاهوت برنج مستوفی بسرو قدم همیش بر صعد و در ابرج علیا مقرر و مسلم لقصه بقتضا
 اراده ازلی و قوت فطری نوشتن مکتوب محبت طراز فرمایار و ای ایران و عثمان غریت بصوب منتصف
 داشتند در ضمیر الهام مورد تصمیم یافت که اگر حاکم ایران حقوق موردی منظور داشته لوازم محبت و قوت
 بتقدیم رساند هر آینه یکبار دیگر به سلسله ظاهر بر پرداخته دل این گروه حقیقت اندیش بدست آورده شود
 و الا در اختیار انزاد بمشرب مردت بی اختیار باشد بنا برین روز بخت غنه غره شوال نه صد و پنجاه مکتوبه
 مصحوب چولی به اور فرستادند باین مضمون که بحکم کار فرمایان تقضا و قدر که چندین مصالح و حکم در هر کاری
 و رعیت نهاده اند بسبب اینجمله آمد که ملاقات گرامی بزود میسر آید و محملی از سوانح احوال اظهار فرمود
 این بیت در ضمن آن مرقوم ساخته بودند **مشعر** که گذشت از سر ما آنچه گذشت به چه بدریا چه به کسار
 و چه دشت عدان حضرت میخواستند که روزی چند در ولایت گرسیری توقف فرمایند میر عبدالحی گرسیری
 کسان فرستاده عرضند داشت که چنین استماع می افتد که میزراعسکری جمعی کثیر را فرستاده است
 بسیار باین حد و بر سندان کار از علاج بگذرد اگر بالکای سیستان و آن حدود که بحاکم ایران تعلق دار
 توجه فرمایند هر آینه از اندیشه آسب این گروه بی عاقبت موبک عالی محفوظ خواهد بود آن حضرت قلمت
 ارباب اخلاص و کثرت اصحاب خلافت و شفاق منظور داشته توتف در آن ولایت از طریق حزم که
 راه خرد پروران است دور داشته سیستان نهفت نمودند و از آب بلند عبور کرده به کنار کوی که این
 آب بآن درمی آید نزول سعادت فرمودند احمد سلطان شاملو که حاکم سیستان بود مقدم گرامی را دولت
 ناگمانی شمرده باین نیکنجان ملازمت کرد و بواسطه خدمتگاری و آداب میزبانی اقدام نمود و روزی
 چند در آن سرزمین عبرت فرا کرد چون آنگاه شاهسواران عرصه اقبال بود به شکار شفقند رخ اشتغال

جامعیت - دونون باون کا جمع کرنا - ملکه - کسی خصلت کا ہم جانا - گیر و وارہ - دنیا کے جھگڑے و معاملات - عالم ملک
 و شہادت - جو محسوس دسانے ہے - دنیا - استغراق - مستغرق ہونا - موج - موجیں مارنے والا - جبروت - عظمت
 جہان سوائے صفات خدا کے کسی چیز کا قدرت نظر نہیں آتا - لاهوت - خاص ذات الہی - مستوفی - تمام گیر لینا - یعنی
 پورے طور سے بسر ہے - الہام مورد - الہام آنرنے کا مقام - انزوا - گوشہ نشینی - الکا - پرگنہ - شفاق - دشمنی کرنا
 حزم - احتیاط - کول - محیل - شاملو - ترکانون کا ایک خاندان -

بمنت ازلی قدم در وادی توکل نهاده راه چول بر خطه اعتبار فرمودند ملازمان رکاب سعادت را
 به خطاب چولی شرف ساختند و از فضل نافتنهای انبی درین چول پر هول ملک بائی بلوچ که خاند
 سالار را هزاران بود زمین بوس شرف اختصاص یافت و آن حضرت را بمنزل خود برده در لوازم
 خدمتگاری کوشید و از آن وادی هولناک راهبری نموده بولایت گرم سیر آورد و میر عبدالحی که کلاستر
 آن ولایت بود بملا خطبه نادرست اگر چه به سعادت ملازمت فائز نشد اما در لوازم ممانداری و
 آداب خدمتگاری اتهام تمام بجای آورد و دوران حدود خواجه جلال الدین محمود از جانب میرزا
 عسکری جهت تحصیل اموال آن ولایت آمده بود آن حضرت با او دست بخشی را پیش او فرستادند
 تا رهنمای سعادت او گشته بملازمت آورد خواجه این را دولت عظیم شایسته بملازمت شرافت و
 هر چیزی که از جنس نقد در بساط خود داشت همه را شمار مویک سعادت کرد و حضرت جهانبانی او را در پیش
 فرموده میر سامانی سرکار خاصه برابر اسے زمین او مقوض داشتند و روزی چند در آن سبز زمین بوده
 باد و تخی امانی که درین یورش اقبال آسا ملازم رکاب معلی بودند نصالح و بلند برو مو اعظا از جمله
 میفرمودند و بیوفائی و نیادینی اعتبار سے سلسله ظاهرا را بچندین دلائل خاطر نشان فرموده خواطر اصحاب
 تعلق را از نگاه پو سے این باز داشته متوجه مقصد حقیقی و مطلب اصلی که طلب ارباب همت را نراود
 تواند بود می ساختند و همگی همت بلند آن حضرت مصروف آن بود که چون اسباب تجرد و مواد تفرید
 روز بروز در تر ایدست گوشه خمول گزیده ظاهر و باطن را از غیر باز داشته بیکتای بی همتا پردازند
 لیکن مروجی و مدوت نمی گذاشت که دهناسے ملازمان رکاب دولت را با این انقطاع بانگله آزرده
 سازند و این گروه وفا کیش از آن رنگد ر دست از خدمت باز نمی داشتند که چون ذات کامل کشایان
 خلیفگی حق است و در انتظام معمور سے ظاهر و باطن همچو اد بوجود آمدن در او اور و قرون شکل بیکبارگی دست
 از بهمان باز دار و د سلسله سلطنت ابد فرین را منقطع ساز و همگی خواش این طبقه آنکه بیاطن با حق بظاهر

وادی - دیهار کے دریاں نشیب تفعہ - چول - میانان - هول - جون - دشت - زمین - مضبوط -
 مقوض - سپرد - پورش - چڑھائی - مراد سفر ہے - موا عظ - جمع روحیات - نصیحت - تنگاپو - دور دھوپ -
 تجرد - تنہا ہونا - تفرید - اپنے کو ایلا کرنا - مزاید - بڑھاد -
 جمول - گمنامی - ادوار - جمع دور - زمانہ -
 قرون - جمع قرن - محدود زمانہ -

صدق و صفای فری نداد و دهم آن مقامات جمله یونان، یمنی، برکذب و سفاهت است ناچار از آن دو عجمه باز آمده بصوب هند چهار رده آن شد هر چند هاشم بیابک که از دودنخواهان راست گو و موافقان صفای بود و گفته که رفتن بجانب کامران و گذارستن ملازمت حضرت جهانبانی پسندیده نیست و دنیا جای مکانات است از آن اندیشه باید گردانانجا که امری است ثابت هرگز از روادبار پیش آید عقل اوتیره گردد و باز از دلی نعمتان جرات نماید و نصیحت خیر اندیشان با دشمنه بگوشش پوش درینار و دو سخنان سنجیده و دانشوران افسانه دانسون پندارد بنا بر آن یادگار ناصر میرزا از بے توفیقی متوجه قتل عمار شد و درز ماینگه میرزا کامران قتل عمار را در محاصره تنگ آب آورده بود آمده میرزا را دید و بهر اهی میرزا بکابل آمد و میرزا کامران پیش حاکم تهر کس فرستاد که حضرت بقیس مکانی شهر با بویکم و دودن ایشان میرزا سنج که از یادگار ناصر میرزا جدا شده در حد و بکر مانده بودند بوزنم آداب روانه سازد حاکم تهر ایشان را با جمعی کثیر که از حضرت جهانبانی جنات آشیانے جدائی اختیار کرده در آن حدود بودند بر آیین لائق رده آن ساخت و خطائی یا عمد سے که واقع شد آن بود که این مردم را از راه بیابان بے آب و علف فرستاد و جمعی کثیر تلف شدند و چون بوضع شمال رسیدند درین مردم بی افتاد و حضرت بقیس مکانی رحلت فرمودند و از دوسه هزار آدمی که درین قافلہ سرگردان بودند مع و دوسه جان بسلامت برده خود را بقتل عمار رسانیدند

انصت موبک مقدس حضرت جهانبانی جنات آشیانی به خراسان و عراق و آنچه درین سفر روئے نمود

چون جو اول قلم سوانح پیامے به پنهان آدمی چند زده سخن را بسرا انجام آورد اکنون بسبر مقصود رفته راه بدر از لیر و مجلسی از احوال نصرت انجام سفر خراسان و عراق که حضرت جهانبانی را در سے نمود و بدین غنایت از دلی قطع فیانی دلی صحارے و براری فرمودند گفته آید و آن چنان است که آن حضرت چون

فروع - روشی - یمنی - نیاد رکھے ہوے - سفاهت - کیندن - نادانی - مکافات - بدلا - ادبار - بدبختی - تیره - سیاه - بنے نور - باد شردن - بیفایده سمجھنا - آئین - طرفہ - علف - چارہ - تب - بخار - جو او تیز رفتار گھوڑا سوانح - جمع سانچو - دانعات - پھنا - کشادگی - بد رتہ - پیشروی - فیانی - جمع مفار - جنگل - صحاری - جمع صحارو - جنگل - براری - جمع برہ میدان مقابل بحر -

خورده بر قلعه ظفر متحصن شد میرزا کامران تعاقب نموده قلعه را محاصره کرد و آمد و شد آذوق در اهبان
 را مسدود ساخت اکثر سزای ابراهیم بدخشان آمد و میرزا کامران را ویدند میرزا سلیمان چون از سپاهیان
 خود که چشم وفاداشت نا امید شد و نیز از سبب آذوقی قلعه کار بد شکاری کشید بی اختیار آذوقه دید میرزا
 کامران فاسم بر لاس و میرزا عجد امه و جمعی دیگر از هوخواهان خود را بسرداری بر لاس مذکور بدخشان
 گذاشته خود را بجهت نمود و خود را بجهت حسین مروی تاریخ این سانحه را جمعه هفدهم ماه جمادی الثانی یافته بود
 میرزا سلیمان را با ولدش میرزا ابراهیم در قید نگاه میداشت و چون بکابل رسید تا یک ماه شهر را اقلین بست
 و روزگار را بفقدت میگذاشتند تا بدید و میکردند و او مظلوم مباردان آن که کو کبکته اقبال فلک سعود حضرت
 شاهنشاهی ارتفاع یافت و بددلت و سعادت آمده سزای او را در کنار او نهادند چنانچه گزارش مییابد
 هر که بولی و دانی نعمت خود طریق بی حقیقی سپرد و به مسلک بی اخلاصی شناخت هر آینه در همین شاه پادشاه
 اعمال خود دید و هم برین منوال است احوال میرزا میندالی که چون در چنان دقتی با چندین قلمه و فساد
 از ملازمت حضرت جهانبانی راه بی وفائی پیش گرفته متوجه قندھار شده بود قراجه خان که از جانب
 میرزا کامران حاکم قندھار بود آمدن میرزا شنیده از قلعه برآمد و با احترام در یافت دآن ملک را
 بمیرزا سپرد و روزی چند برین نگذاشته بود که میرزا کامران آمده آن را بصرف خود در آورد و میرزا
 را مقید داشته تا دیب نمود چنانچه محلی مذکور شد و مقرر است که انجام حال یونایان چون آغاز
 کار ایشان مردود و لهاست میباشند ان از اعتبار ناپایداری اعتبار گرفته در انتقاد جزا سے این
 حق ناشناسان می باشند تا بسزا یافتن که اقتضای عدل حقیقی است شکر گزار و مسرت پذیر شوند که هم
 سرمایه عبرت جهانیان می شود و هم دست آویزند است بی سعادتان می گردد و از ان جمله چون یادگار
 ناصر میرزا که بفریب و فنون حاکم تته از راه راست انحراف و زریده در لهرے توقف نمود و بعد از
 توجه حضرت جهانبانی قریب دو ماه در ان حد و بود آخر بر و ظاهر شد که حرف و حکایت حاکم تته از

می صحره - کبر لیا - گوگمه - شاهای جلوس کانشان - شان و شوکت - فلک سعود - فلک پر چرخه دالا -
 ارتفاع - بلند بونا - نشأة - پیدایش - مرادینا - منوال - طور - احترام - عزت کرنا - تادیب - سزادینا -
 اعتبار ناپایداری - چند روزه عروج - اعتبار گرفته - عبرت و موش حاصل کر کے -
 اقتضای - خواہش - نهدامت - شرمندگی -
 انحراف - پھر جانا - خلافت ہونا -

صفی

و دو قش چون نسیم بهار سر بیخ انتقال و با جمله از راه و کومت بکنار آب سدر رسید و در اینجا محمد سلطان و
 افغ میرزا که به حاد و دلتان خود را کشیده بودند و آنجا خود را متواستند گرفت برخاسته بر کنار دریا میرزا
 کامران را دیدند و میرزادگی آنجا توقف نمود و چون عمرت غلبه به طغیان کشید پل بسته از آب گذشت
 و از آنجا به کابل آمد و ابواب کامرانی بر روی روزگار خود گشاده به مقتضای هوا و هوس روزگار بسر
 می برد و شلی که از چشمه مریدست که تا شیر از پیشه زود چراگاه بر آهوفراخ نشود و تا باز در آشیان گزیر
 نه کند در ارج را بر پدین آسان نگردد درین دایعه نظیر آمد غزنین و آن حدود را بعسکری میرزا داد و خواج
 خاندان محمود را بر اسم رسالت پیش سلیمان میرزا به بدخشان فرستاد و خواهش متابعت خواست که سکه
 و خطبه او در بدخشان نیز باشد. میرزا سلیمان فرستاده را بی مقصود برگردانید. میرزا کامران ازین
 معنی در تاب شد و لشکر به بدخشان برود در نواحی موضع نارسی میان فریقین جنگ پیوست میرزا
 سلیمان چون آثار ضعف خود و قوت میرزا کامران مشاهده نمود کس فرستاده در آشتی زد و سکه و خطبه
 بنام او ساخت و میرزا کامران بعضی از محال بدخشان نیز از میرزا سلیمان جدا ساخته بر دم خود داد و مقصود
 روا گشته مراجعت نمود درین اثنا خبر رسید که هندال میرزا آمده قندهار را متصرف شد. میرزا کامران از
 اطراف و جوانب لشکر فراهم آورده متوجه قندهار شد و تا شش ماه محاصره قلعه نمود و از بے آذوقی میرزا
 هندال تنگ آمده امان طلبیده و بدو قلعه را سپرد و میرزا کامران قندهار را بمیرزا عسکری داده بکابل
 معاودت نمود و میرزا هندال را بهمراهی خود آورد و روزی چند در محنت داشته باز به مقتضای برادری
 و نفاق در لباس اتفاق معموره چو شاهای که اکنون نسبت بنام جلالت انتظام حضرت شانهنهای
 یافته بجلال آباد مشهور است بمیرزا داد و حاکم سمنند نیز اطاعت نمود و روزگار اسباب غفلت را آماده
 میکرد تا آن که میرزا سلیمان بر آنچه میرزا کامران از بدخشان جدا کرده بود متصرف شد. و نقض عهد نمود
 میرزا کامران بار دوم لشکر بان هدیب برود و حدود اندراب جنگ در پیوست میرزا سلیمان شکست

سر بیخ - جلد - متواستند گرفت - سنبهال نه سکنه نی - طغیان - حاد - گذر جانا - کامران - عیش -
 پیشه - جنگل - بهالت - بلچی گری - متابعت - نابعد اری - تاب - گری - غصه -
 آشتی - صلح - آذوقه - غذا -
 نفاق و در لباس اتفاق - دلی نفاق کو ظاهری لباس اتفاق پناگر - نقض عهد - اقرار تو ز دلتان -
 اندراب - نام تمام -

ہو اور جو س خود زیست کردن گرفت و ہمشہاری و برداری کہ دوبار و سے بختیاری ست از دست
 داد کرد و خدر کشمیریان کہ تبادیر و ہوشمند می میرزا از پاسے در آمدہ بود باز بریابا شدہ و این گزردہ تراب
 باطن نفاق سرشت راہ خدایع پیش گرفته در لباس دوستی کار و شمنی ساختن گرفتند و عمدہ این کار
 آن بود کہ لشکر میرزا را بجیلہا از وجہ اگر دند و مردم کار آمدنی اورا متفرق ساختند طائفہ را بجانب
 تبت و برنجی را بجانب بلکلی و چندے را بطرف راجوری فرستادند و عبدی ربنا و حسین باکری پسہ
 ابدال باکری خواجہ حاجی بقال کشمیری را کہ سرگڑہ مہات میرزا بود از راہ بردہ بخود متفق ساختند و جمعی
 کشمیر بخود ہمد استان کردہ بر سر میرزا روان شدند غازی خان و ملاک دولت جگ نیز آمدہ بطبق
 گشتند و قریب خانوور کہ میان میرہ پور و سری نگر کہ اصل شہر کشمیر و حاکم نشین ست بر سر میرزا شیخون
 آوردند میرزا نزد یک خانہ خواجہ حاجی رفتہ بود تا قرا بہادر را کہ در بند بود و خلاص ساز نہ کہ بدست
 کمال دونی حیات را پسے کرد و بعضے میگنند کہ تیرے از ملازمان او نادانستہ رسید چون محملی از
 حال میرزا حیدر گزارش یافت اکنون سرگذشت میرزا کا مران نگارش میناید در ان ایام نامساعد
 کہ میرزا کا مران از حضرت جہانپانی جد امی اختیار کردہ بصوب کابل روان شد چون بہ حدود
 خوشاب رسید سرے دسر در سے را رنجہ داشتہ زمانہ بعبت باز را بلکام خود پندہ آستہ خطبہ بنا
 خود ساخت ہر کہ خود و ورین و مصاحب مصلحت اندیش و ہم نشین و کسوزند آستہ باشد ہر اینہ
 چنین کار ہاے نایشا استہ از وی ظہور آید نہ حق محبت شناسد و نہ طرق مردت دانند بے دیگر ان
 را اینکی خود انکار دو نیم ہدی و زرین بنکان افشا ند ظاہر ست کہ از ان گشت و کار چہ بد رود و درخت
 امیدش کہ ام میوہ ہر او بار آورد و روزگار بے عاقبت اندیش و باقیانی نہ و دولت بزود بر خود بستہ را
 پیوندے نہ سر بلندی کاخ بے بنیاد و را چہ اساس کہ چون منار برنی زود از ہم پاشد و ہلال شب
 اول را چہ ثبات کہ چون برق حافظ تا چشم بر ہم زدن فرو نشیند سلطنتش چون طراوت گل دوزداں

تفاق - دوروی - طائفہ - ایک جماعت - تبت و بلکلی راجوری - مقامون کے نام - برنجی - تھوڑا - بقال - دراصل
 ترکاری فروش ہے - نیابھی بقال ہو گیا - جماعت جمع ہم - ہڑاکام - از راہ بردہ - سیدھی راوستہ ہنہا کہ پیر میکرو ختم کی -
 نامساعد - ناموائی - صوب - طرف - بعبت باز - گزیا کھیلنے والا - بلکام خود - اپنے مقصد سے واقف -
 ہدی و دیگر ان - دوسروں کی برائی - چہ بد رود - کیا کاٹگا - روزگار بے عاقبت اندیش ہے جو اپنا انجام کار نہ دیکھے
 آسکارانہ ہے بنیاد ہے - کاخ - محل - منار برنی - برتن کرنے سے جو منارہ بنجا ہے - حافظ - ادبک لینے والا - طراوت یازگی

قبیل رسیدند و گردوی دستگیر شدند و کشمیر باستان مال در تصرف میرزا در آمد و خطیب کشمیر مولانا جمال الدین
 محمدیوسف لفظ فتح مکر تاریخ این فتح یافته بود و مکر این فتح اگر چه در همین رفتن میرزا نیز صورت دارد اما
 آنچه میرزا خود اشارت در تاریخ خودی نماید آن است که یکبار می میرزا فرستاده سعیدخان حاکم کاشغر
 از راه دره لایه کشمیر آمد و در چهارم شعبان نه هجری و سی و نه در تصرف در آورده بود و در سلخ شوال سال مذکور
 با امرای کشمیر و محمد شاه که اسم حکومت بنام او بود صلح گونه کرده دختر محمد شاه را برای اسکندر سلطان پسر
 خود گرفته از راهی که آمده بود مراجعت کرد چون درین نوبت فتح غلبی دست داد و ملک کشمیر منخر شد مدت ده
 سال در نظام آن ولایت سعی بلیغ نمود آن عرصه و پذیرا را که حکم خرابه داشت لباس شهره پوشانید
 و اقسام مخزنه و رباب هناعات را از هر جا طلب داشته در مقام رونق و رواج آن ملک شد علی الخصوص
 موسیقی را باز اگر گشت انواع ساز در میان آورد و محلا صورت ظاهری آن مملکت که نشأه دنیائی است
 معنی پیدا کرد اما بواسطه تشبههاے خاک فی نمک میرزا که منشای آن نارسائی با دعوی رسیدگیست متاع
 معنی کشمیر که عالم یک رنگی و دینداری است کسا یافت و تا امروز بوسی تعصب از کشمیر بان می آید که صحبت
 را تا غیر عظیم است سیما اطوار فرمانروایان که قوی اثر میباشد امید که بهرین انتشار حقیقت و حقانیت حضرت
 شاهنشاهی صورت و معنی کشمیر اتحاد پذیرد و متاع حق پرستی و خدا شناسی بی شائبه تکلف و تعصب رواج
 گیرد و از سهواے عظیم که میرزا را روئے داد و میمنت نداشت آن بود که با وجود فتح چنین خطبه و سکه
 بنام نازک شاه بدستور امرای کشمیر ساخت بایستی که حق نمک حضرت جهانبانی بجای آورده و جوه دراهم
 و دنانیر و راس منابر را بنام قوسی حضرت جهانبانی مشرف بساخت همانا که بازمانه مدارائی میسر کرد که
 بے اخلاصی را رواج میدهد و لهذا در آن ایام که فتح کابل شد خطبه را بنام مقدس آن حضرت جهانبانی
 ساخته مرطوب شد و در تاریخ نه هجری و پنجاه و هشت هجری در شجون که کشمیر بان آورده بودند مسافر ملک
 بنیستی شده مجملی ازین ساخته آن که میرزا از این عهد الت که نگاهبان دولت است عدول نموده تعصبنا

دستگیر - قیدی - خطیب - خطبه پرمعنی والا - سعی بلیغ - بهت کوشش - خرابه - کھنڈل - تعصب خشک -
 بے مزه طرفداری - کسا و - کھونما - بے چلن - سیما - خاصکر -
 یمن - برکت - شائبه - ملاط - سهو - بلیغ خطا - میمنت - برکت -
 رُوس - جمع راس - سر - منابر - جمع منبر - مشرف - تشریف یافته - معزز -
 عدول - مُرجانا -

میرزا تیمک بر نصرت از دی و دولت بادشاهی نموده بر سطله عقیقات کشمیر قدم پیش نهاد درین اثنا تفرقه در معسکر
 بادشاهی چنانچه ندکور شد راه یافت خواجہ کلان بگاک بمیل خود یا به سعی میرزا کامران آن غم را فرسخ نموده
 بمیرزا کامران ملحق شد و مظفر توپچی خود را بکوه سارنگ کشید غیر از چند سے از ملازمان قدیم میرزا احمد رو
 جمعی دیگر که حضرت جہاننانی بہ کمک نامزد فرموده بودند ہمراہ نشاندند با چون در کشمیر اختلاف و اختلال عظیم بود
 و ہرج و مرج بجد بہ پشت گرمی مرغعات کشمیر بان در نیست و دوم رجب نہ صد و چهل و ہفت از عقبہ بونچ
 در آمد و بے جنگ و جدال تسخیر کشمیر نمود چہ در ان ایام مدتے گذشتہ بود کہ کشمیر از حاکم مستقل خالی بود و
 امر ان ملک را بتغلب در نصرت خود داشتند و یرگی از ایمان حکومت آن دیار اسام ریاست اطلاق
 کرده خود ملک را بی مکر و نیرین زمان نازک شاہ نام شخصہ باسم بی سہاے حکومت اختصاص داشتہ
 داشت و با این حالت ہر گاہ در میان یکدیگر اتفاق و تدبیر عقل در اسے نباشد ہر آئندہ کار ملک با این حال
 کشد موسم چلہ دی بود و باران باشد آدمی بارید کاچی جاک چون رقم استقلال از جہہ احوال میرزا جید
 خواند بقتضای فریب و خداع کہ کشمیری انان گزیرند ارد از کشمیر بر آمدہ پیش شہر خان رفت پھر مہمود
 از آردن میرزا جید را کامروائی خود بود چون آن میر نہ شد بلکہ نقش دیگر کشمیر گرفت دست ازین باز
 داشتہ در اندیشہ دیگر کشد و طح دیگر خیال کرد و خواہر اسمعیل ولد محمد شاہ را بشہر خان داد و با این وسیلہ
 خود را مقبول ساختہ عادل خان و حسین مروانی و جمعی دیگر را مامور و وزیر اس گرفتہ بہ کشمیر آمد و درین
 اثنا ابدال باگری کہ استظہار بود و بجلت استفادہ گذشت و میرزا جید را اہل و عیال خود را در اندر گرفت
 کہ استحکام تمام دارد گذشتہ متحصن شد اہل کشمیر ہمہ جدا شدند و پیش میرزا مردم کم ماندند و تا سہ ماہ در شہر
 جبال بسر میر و تا آنکہ روز دوشنبہ بیستم ربیع الثانی نہ صد و چهل و ہشت جنگ دست داد و بتامید زرد
 فتح کرد و ہر چند مخالفان چہ از افغانان مکی و چہ از کشمیریان بے حقیقت زیادہ از پنج ہزار سوار بودند
 چون کار ایشان بر یوفائی و حرام مکی بستنی بود کار سے از پیش نہ رفتہ شکست یافتند و جمعی کثیر از مخالفان

عقبہ - ہاری گھائی - تفرقہ - بھوٹ - فسخ - توڑ دینا - اختلال - خلل پذیر ہونا - ہرج - کشت خون - فرج - فسخ
 ڈوٹ بھوٹ جانا - مرغعات - ترغیب دینے والی چیزیں - تسخیر - فرمانبردار کرنا - سے - ماگھ سردی کا چلہ - جاک - یک
 نوم جو کشمیر میں حاکم تھی - خداع - کر - استسقا - جندھری بیماری - استحکام - مضبوطی - متحصن - قلعہ بند -
 شعاب - جمع شعبہ - ورہ - پہاڑ کی گھاٹی -
 بستنی - بنیاد رکھا ہوا -

که میر ابو القاسم آنجا متحصن بود میر بیچاره از بے آذنی آمده دید شیر خان در مقام فیض و در بط شد و تمام
 هندوستان را سوای بنگالہ بحمل و ہفت اقطاع قسمت کرد و داغ اسپ سیاہی در میان آورد و اندکی
 از تہ سیر ہاے بسیار سلطان علاء الدین را کہ در نایخ فیر در شاہی تفصیل یافته است بصل آوردہ و از انجا
 بر سر پور نمل راجہ قلعہ را بسین و جدیری رفت و لہند و جمان نادرست راجہ را از قلعہ بر آورد و ہر سعی
 بعضے نقیہان گمراہ و سفیہان تہ روزگار امان دادہ خویش را از ہم گذرانید و از انجا بے اگرہ آمد و بطر حکام
 بنگالہ سراہا و طرق و مسانک بفاصلہ یک کردہ بنا کرد و بعد از بیماری جانگاہ کہ در اگرہ بروطاری شد
 بر سر مالدیو کہ حاکم اجیر و ناگور و بسیار سے از محال و امصار بود لشکر کشید و کار آن حدود را بفریب فسون
 ساختہ بواجی جیور ورتنہو رشتافت و آنجا نیز نیکساز بہا نمود تا لگاہ بانان آن قلاع کلید ہا را فرستادند
 و آنجا جمعہ گذاشتہ در میان ولایت دہندیرہ درآمد و از آنجا روی بہ قلعہ کا لنجر آورد و آنرا محاصرہ کردہ ساہا
 برو مشرف ساخت و نقیہان زدودہم محرم نہ صد و پنجاہ و دو بہ شعلہ آتشی کہ خود فروختہ بود از دوادہ مظلومان
 بسوخت و تا ریخ سوختن او از آتش مر دیافتہ بودند اگر چہ در گرفتن این حصار حصین جانش از چار دیوار عسفر
 بر آمد اما قلعہ بدست افتاد پنج سال و دو ماہ و سینزدہ روز بربگ و ریو حکومت ہندوستان کرد و بعد از و
 جلال خان پسر خرد او ہشتم روز جانشین پادشہ و اسلام خان نام نہادہ اسم شاہی را بر خود بست و او ہم
 در ناشایستگی اعمال از پدر خود گذرانندہ بود چون تسلط این دو قلعہ سرشت خداع نش در جنب ششتم ہجرت
 از روز ایت ابن دولت ابدی اساس مانند فرغ کر مکان شب تاب حکم نمود بی بود داشت حکمت غامضہ
 از روی حکمت مصالحتی چنہ کہ در مکان علم او منظومی بود روز سے چنہ جلوہ دادہ بچاک ادبار برابر ساخت
 و روزگار از ننگ وجود این معر بان ستیزہ کار و راست و صورت حال میرزا چہدرا کہ چون تائید حضرت
 جہانبانی یافتہ متوجہ کشمیر شد چنانچہ سمت گزارش یافت چون بوشہر درآمد امر سے مذکور کہ اسامی آنها
 بیشتر گذشت مخلصانہ آمدہ دیدند و راہ ورودش درآمدن کشمیر و گرفتن آن را امجد و خاطر نشان نمودند

آذنی - غذا - دید - بلاتات کی - اقطاع - جاے گیرین - نقیہ - فقہ کا فن جاننے والا - سیفہ - نادان - از ہم گزرا نید -
 مار ڈالا - کردہ - کوس - محال - جمع محل - پرگنہ - قلاع - جمع قلعہ - سا باط - قلعہ کے برابر توپ مارنے کے لیے چھنا بناتے ہن -
 مشرف - بلندی سے دیکھنے والا - نقب - سوراخ - حصین - مضبوط - ریو - مکر - گزرا ندہ بود - بڑھ گیا تھا - جنب - بھلو
 سانے - ششتم - روشی آفتاب - کرماک شب تاب - جگنو - غامضہ - پوشیدہ - مکان - جمع کمن - چھپنے کی جگہ -
 منظومی - تہ کی ہوئی - ادبار - دولت کا زوال - معر بہ - بد خو - لڑاکا - وارست - چھوٹا - مجر دا - از سر نو -

برای سیرانی سخن از بقیہ سرگذشت شیرخان و رفتن میرزا جدر بہ کشمیر و حال میرزا کامران کہ بکابل رفت
 و میرزا ہندال کہ بہ قزوین ہار شافت و یادگار نادر میرزا کہ در بکر مخالفت کردہ ماند تا گریہ بست تا جو پاسے
 آگاہی پذیراے عبرت گشتہ بہ نیروی نجات میرزا زندگانی را بہ ہشدار ولی دینک عملی سپرے کند پوشیدہ
 نمازد کہ شیرخان از آب بیابا گد مشتمہ باہستگی قائم پیش می نماید و با چندین اسباب ہر دو بلا لحظہ تمام می بود
 و ہراس عظیم داشت کہ مبادا از یک جانب بہادران موکب بادشاہی قدم در میدان کارزار نہادہ
 و از انتظام دہند و دغل بازیہای تدبیر نما سے او میکبار بھیج بر آزند جمعی کثیر را پیشتر روان ساختہ بود و در
 احتیاط جنگ غایت ملاحظہ را مرعی میداشت بعد از چند روز کہ بے اتفاقی میرزا کامران و مخالفت سائر
 برادران بر نزد یک ددور بوضوح پیوست بہ لاہور آمد و از آنجا تا خوشاب رفت و در برہہ و آن حدود
 روز سے چند بود و کس بطلب سلطان سازنگ لکر و سلطان آدم کہ از زمینداران معتبر آن حدود اند
 فرستاد و چون نعمت پرورہ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بودند و از دولت این دو دمان عالی
 عمرے کامرانی داشتند حرف اورا بگوش رضا شنیدند شیرخان از آنجا سبتیا کہ از مجال نسوب لکر آن
 شنافت و جمعی کثیر را بر سر ایشان فرستاد لکران داد مردانگی دادہ لشکر افغانان را شکست دادند و افغان
 فراوان در بند ایشان افتاد و بفرخت رفت شیرخان می خواست کہ خود بر سر ایشان رود با خواہا
 خود مشورت کرد ہمہ صلاح دران دیدند کہ کار این گروہ کہ کوہما سے محکم و زمینہای قلب دارند بتدریج و
 تدبیر باید ساخت و مناسب آن ست کہ درین حدود لشکرے گران گذاشتہ شود کہ ہم فکر لشکر منصور
 شدہ باشد و ہم در حدود ولایت لکران بودہ دست تاخت و تاراج دراز کند و قطعہ مستحکم بہ جہت
 انتظام این دو کار اساس باید نہاد تا بمردور ایام این مردم از تنگنا سے خود تنگ آمدہ سہر گردنکشی فرود آرند
 و خود باز نشسته بسامان و سرانجام مملکت وسیع ہنہستان باید پرداخت بنا بر این مصلحت دید قطعہ
 رہتاس را بنیاد نہاد و جمعی کثیر را گذاشتہ کوچ کوچ برگشت و بہ اگرہ آمد و از آنجا بہ قطعہ گوایار رفت

ناگزیر - ضروری - پذیرای عبرت - نصیحت قبول کرنوالا - بیابا - دریا جکو بیاس کتہ ہین - بلا لحظہ تمام - پورا چو کنا
 ہراس - خوت - ڈر - انتقام - بدلائینا - دغل بازیہا سے تدبیر نما - یعنی کر بازیان جو بطرہ تدبیر نظر آتی ہین -
 بھیج بر آزند - نیست کرد این - مرعی - ملحوظ - دودمان - خاندان - کامرانی - عیش - بفرخت رفت -
 چچاے گئے - زمین قلب - چچا ہارٹی زمین - تاریح - آہستہ آہستہ -
 اساس - بنیاد - اسس جمع - تنگنا سے - کوچہ - تنگ گلی -

آوردہ در بالای ارک نزدیک خود نشین مقرر ساخت ماہم آغا و جچی انکہ و آنکہ خان بدوام خدمت
 کامیاب سعادت ابائی بودند و استفاضہ انوار قدسی میگردند و میرزا آن نونہال اقبال را کہ در ظل
 حمایت ایزدی نشوونمایافت به سلطنام میگم کوچ خود سپرد و آن عفت مآب از نور عقل در لوازم مہربانی
 و مراسم خدمت اہتمام می نمود و بظاہر نگاہبانی میگردد و بیاطن خود را در برابر نور مطلق داشته روشنی پذیر
 بود و روز بروز فرزندگی از جہین نور افزا سے آن جہان سعادت بیشتر میدید ہر کہ تا نماید آہی پرورش نماید
 و در حد ذات نور پرورد ایزدی باشد باندیش رادرحق ادب زینگی در خیال نگذرد و از مخالفت جز خدمت
 و موافقت بظہور نیاید چنانچہ شہیت ازنی درین ہنگام کہ عطف پدیری و رافت مادری باید کہ تکفل مہمت
 نماید بدست دشمنان جانی پرورش میداد تا دور بنیان ملک دانائی را پاسے ارادت محکم تر شود و کوکہ اندیش
 سادہ لوح را چراغ ہدایت ہست افتاد و حقیقت نگاہبانی ربانی بر دوست و دشمن ظاہر گردد و از زبان
 اقدس حضرت شاہنشاہی شنیدہ ام کہ احوال یک سالگی خود را علی الخصوص در ان ہنگام کہ حضرت جہانبانی
 متوجہ عراق شدند و مہرابہ قندہار آوردند یکسال و سہ ماہہ بودم نیک بخاطر دارم روزی ماہم آنکہ والدہ اہم خان
 کہ بخصانت و خدمت آن نونہال اقبال قیام می نمود بہ میرزا عسکری معروض داشت کہ رسم بزرگان است
 کہ چون فرزند را زمان ردان شدن ہماے رسد پدیر باید رگلان یکیکہ در عرف بجای آنداوند شد و تا
 خویش را از سر برداشتہ در ہنگام رفتن آن فرزند گرامی میزند چنانچہ آن نخل ایما۔ بزمن می آید اکنون حضرت
 جہانبانی ندانند شما بجایے آن پدیر بزرگید مناسب آنست کہ این شگون کہ بمنزلہ بنا چشم زخم ست شما
 بجایے آید میرزا در ساعت دستار خود را گرفتہ بسوی من انداخت و من از پاسے در آیدم میفرمود کہ این
 زدن داین افتادن بشخصہ مرا بخاطر ست و نیز در جہان ایام براے تبرک دہمن بخت برداشتن موی سر مرا
 بمطاف بابا حسن ابدال بردند راہ رفتن و آن موے سر گرفتن بعینہ در پیش نظر ست کسی را کہ در نہت سر
 دل چراغستان افروختہ باشند صد مثل اینہا و زیادہ از ان چہ دور نماید چون سر رشته سخن بدینجا میکشید

استفاضہ نبض و فائدہ حاصل کرنا۔ کوچ۔ عورت۔ فر۔ دہدہ۔ جہین۔ پشانی۔ شہیت۔ چاہنا۔ تکفل۔ پدیر
 کرنا۔ سادہ لوح۔ نادان۔ ہدایت۔ راہ دکھانا۔ ماہم آنکہ۔ اگر کی دودھ پلائی کا نام ہے۔ خصانت۔ پدیر
 کرنا۔ چشم زخم۔ نظر بد۔ از پاسے در آیدم۔ مین گر بڑا۔ بشخصہ۔ بعینہ۔ خاص دی۔ جہین۔ برکت لینا۔
 مطاف۔ زیارت گاہ۔ ابدال۔ جمع بدل۔ ادیو امین سے ایک بزرگ مرتبہ اور بابا حسن کو بطور تنظیم کے ابدال بفتح جمع کہا
 جیسے نظام الدین ادیو۔ نہت سر سے۔ سر و نمائے کاٹھ۔

جلوه دهند و از غرائب مبشرات غیبی و تفاعولات آسمانی که در نیولاسبت بحضرت شاهنشاهی به ظهور آمد آن بود که چون میرزا عسکری بار دوسے معلی رسید و اعمال ناشایسته بجای آورد میر غزنوی و ماہم آغا حضرت شاهنشاهی را بردوش عزت و کتار عافیت گرفته پیش میرزا آوردند میرزا ہر چند دوسے توجہ بجانب آن حضرت کرد و در وقت ام شگفتگی و ہر چند آمد آن حضرت کہ در آن ہنگامہ مجموعہ کمالات سالخوردان جہان بودند با وجود خرد سائلے اصلا شگفتہ نشدند قبض خاطر از ناہیئہ حال آن حضرت ہوید بود میرزا طریقی شدہ گفت کہ میدانیم فرزند کسیت با ما چگونہ شگفتہ شود و بعد از زمانے انگشترین میرزا را کہ در گردن او حائل بود و علاقہ گلگون آن نمایان بطریق عادات اطفال فی فی بلکہ بدستگیری آقبال دست بجانب علاقہ برده خواستند بگیرند میرزا در ساعت از گردن بر آورده بحضرت شاهنشاهی داد و دقیقہ شناسان محفل این معنی را تفاعل بر سعادت نمودند کہ عنقریب مہر دولت و نگین سلطنت بنام نامی آن حضرت شود و از چشمہ سار انفضال آسمی آب رفته بچوسے آید و از آنجا حضرت شاهنشاهی مویزد بتایید آسمی بر قاف میرزا عسکری متوجہ قندھار شدند در قیام و جلوس و نوم و یقظہ سواطع بزرگی و فرمانروائی از پیشگاہ احوال آن حضرت می درخشید و انوار خدا شناسی از لائحہ اطوار و آثار ہویدا بود در اثنا سے راہ کوکے بہادر کہ یکی از معتبران میرزا عسکری بود نزدیک کجاوہ حضرت آمدہ بمیر غزنوی گفت کہ اگر میرزا را بنہن دیدہ بہ حضرت بادشاہ میرسامم میرند کہ جواب گفت کہ چون حضرت بادشاہ خود ہر دند ہمانا مصاحبت در گذشتن بود و نیز بے حکم عالی این دلبری از من نمی آید بہنا در گفت من غم ملازمت آن حضرت کردم کہ بر چنین ایام تنہائی لوازم خدمتگاری بجاسے آرم و میخواستم کہ این خدمت نیز بتقدیم رسامم اکنون کہ مرا باین سعادت سرفراز نمئی سازند نشانی از حضرت شاهنشاهی بدہند کہ بہ حضرت گذرانم میر غزنوی طاقیہ آن حضرت کہ اکیلس ماہ سعادت بود بہ بہادر دادہ اورا باین دولت سر بلند ساخت و میرزا عسکری حضرت شاهنشاهی را ہینزدیم رمضان نہ صد و پنجاہ بہ قندھار

مبشرات - جمع مبشر - خوشخبری - تفاعولات - جمع تفاعل - نیک شگون - سالخورد - چیرانا - تجربہ کار -
 شگفتہ - خوش ہوجانا - ناہیئہ - پیشانی -
 طریق - شرمندہ و بمعنی راستہ - انگشترین مرزا - شاہی مہر فرزا عسکری کی -
 حائل - ہار گلے میں لٹکانے کی چیز -
 علاقہ گلگون - سنج ڈورا -

متوجہ ناشدہ گرم رفتن میشوند میرزا عسکری متعاقب رسیدہ شاہ ولد دہلوی و جمعی کثیر از مردم خود را فرستاد کہ اردو را محافظت نمایند و نگذارند کہ کسی از اردو بجائے رود و حقیقت خبر کردن یعنی بہادر وردان شدن حضرت جہانبانی را از امیر ابوالحسن صدر تفصیل معلوم کرد تردی بیگ خان و سایر ملازمان بے حقیقت آمدہ میرزا را دیدند و میرزا ہمہ را بہ مردم معتمد خود سپرد کہ تہ اندیشی کہ از روز بد و عاقبت و خیم بیندیشیدہ راہ نامردی و بے آزمی پیش میگردد معنی تیشہ بر پاس دولت خود میزنند و خود را آمادہ بیلیات و نکبات آسمانی میگردد اند چنانچہ بر مطالعہ کنندگان اوراق روزگار پوشیدہ نیست میرزا غزنوی چون آمدہ میرزا عسکری را ملازمت کرد میرزا گفتند کہ ما بجزت دیدن بادشاہ آمدہ بودیم چرا ایشان راہ جول پیش گرفتند باز پرسید کہ میرزا کجا اند یعنی حضرت شائہنشاہی میرزا غزنوی گفت در منزل اند میرزا گفتند کہ خوب یک شتر میوہ از رکاب خانہ بمریزا بریدین ہم می آیم و شب در خیمہ خود با یک دو نویستہ و بعضی از اسباب کہ از سرکار بادشاہی آورده بودند میدید می نوشت و صورت حال بعینہ همچنان بود کہ بمرام خان تفرس صاحب در یافتہ معروض داشتہ بود فردای آن روز چاشتگاہ بلند میرزا رفت ارہ نواختہ از منزل خود بار دو سے معالی آمد و بر دولت خانہ حضرت جہانبانی نزول نمود جمیع مردم را یک بیک از خود بزرگ گیر اند تردی بیگ خان را بشاہ ولد سپرد و ہر کہ ام از مردم دلازمان بیوفار بہ مردم خود خواہ کرد و بر قندھار برد و جمعی کثیر را بقین و شکنجہ ہلاک ساخت و بعضی کلی از تردی بیگ خان گرفت و در اندک فرصتے پیاداش اعمال خود رسید حاشا حاشا آنچه گناہ را این پیاداش چون تواند شد این طوفان ہلار اگر گروی از منزل پیاداش نام نهند ہنوز گنجایش نہ ارد **شکر** اگر بد کند مرد بد روزگار کہ کلو گرد از پنہا آموزگار بہ سر انجام راز آشکارا کند ہمان گوہر خویش پیدا کند بہ ہر بار یک بینان رموز تقدیر پیدا است کہ چون دست اقبال یکی از برگزیدگان ازل را بنگین سلطنت بر آریب و تارک دولت اورا تاج خلافت بلندی بخشند لوامع آثار و سواطع انوار آن ہموارہ در پیشگاہ احوال

سائر - باقی - و خیم - خواب - دنا گوار - آرم - شرم - نکبات - جمع نکبت - خواری - چول - بیابان -
 تفرس - دانائی سے واقعات کو سمجھ جانا - گیر اند - گرفتار کر دیا - قین - لہار - بندہ - شکنجہ - عذاب - ایک خان
 سزا کا نام ہے - پیاداش - بدلا - حاشا - پنہا - پائی - گر -
 رموز - جمع رمز - اشارہ - خیفہ بات - تارک - سر - لوامع - جمع لامعہ - نشان روشن -
 سواطع - جمع ساطعہ - بلند -

نهند بیرام خان بوقت عرض رسانید که وقت تنگ شده فرصت توقف نرخی تا بد کافر نعمتان را بقهر ازیدی
 حواله فرموده خود بدولت متوجه اراده خود شوند التماس اوسمویع آمده آن حضرت بامعدودے از مخلصان
 جانسپار راه دشت پیش گرفتند و اراده قندهار و کابل از خاطر اقدس بر آورده بآهنگ حجاز متوجه
 عراق شدند و بیابان نورد راه فراق گشتند و خواجہ معظم و ندیم کولکتابش و میر غزوی و خواجہ عنبر ناظر را
 حکم فرمودند که حضرت شاهنشاهی در مهد حمایت و حراست الهی ست غبار آسپیلے بردامن اقبالش نیرسد
 بهر طوریکه باشد بود ج عزت حضرت مریم مکانے را بموکب عالی رسانید این سعادت مندان گرم شتافتند
 خدمت پسندیده بجاسے آوردند قدرے راه طی شده بود که شبی تیره تر از دل کافر نعمتان حق ناشناس
 روسے نمود بیرام خان بوقت عرض رسانید که حقیقت محبت زرد اسباب که میرزا عسکری دارد بر ضمیر
 انور لایح ست درین وقت میرزا بنجا طرح ددل آرمیده بادوسه نویسنده خود در خیمه شسته تفصیل اموال
 و اشیای اردوسے معلی رامی بنید لائق دولت آن ست که تکیه ببنیاد الهی کرده خود را ناگمانی بر سر آن
 خیمه رسانیم و کار او بسازیم هر گاه میرزا از میان رفت ملازمان او هم نمک پرورده این دو گاه اندناگیز
 آمده ملازمت اختیار می کنند آن حضرت از روی حساب و معامله این کنکاش را تحسین نمودند اما از پاک
 طینتی و خیر اندیشی بگرد این داعیه نه گشته فرمودند اکنون ردبراه غربت نهادیم در راه دراز پیش گرفته فصیح
 آن میکینیم مجدداً حضرت شاهنشاهی را در پناه حضرت زوالجلال که دافع آفات و رافع مخافات ست
 سپرده و بدایت ازلی بدرقه پناه ساخته و عنایت ابدی رفیق گاه و برگاه که ده بر تو کسین همت زین دست
 بستند و پاسے توجه در رکاب توکل آورده قدم پیش نهادند میرزا عسکری که باندیشه تباہ نزدیک است
 رسید میرزا ابوالحسن صدر را پیشتر روان ساخت که رفته حضرت جهانبانی را اگر داعیه رفتن داشته
 باشد بجزت و حکایت نگاہد او در وقت سواری حضرت جهانبانی میرزا که بر سر دومی خواهد که از
 جانب میرزا پیغمای چند ساخته بگذراند و باعث توقف شود آن حضرت به تعلیم الهی سخنان و اهیة او

برخی تا بد - اٹھائیں سکتی - آہنگ - قصد - شاهنشاهی - یعنی شاهزادہ اکبر کو چھوڑ دینا اسکا خدا خافطے مگر
 آسکی دالده کو جلد لاؤ - لایح - ظاہر - کنکاش - شورہ -
 تحسین - تعریف کرنا - طینت - پیدائش - غربت - مسافری - فصیح - نوزنا -
 مخافات - جمع مخافت - خوف کی جگہ دینے - بدرقمہ - رہبر - راہ ہٹانے والا -
 توکس - تندرست و شوخ گھوڑا - و اھیہ - بیہودہ -

میرزا

بعرض اقدس رسانید حضرت جهانبانی کا فریضے میں این گروہ دانستہ بہ مقتضای صلاح وقت رفتن قندھا
 برطرت ساختند۔ و بجانب مستنکب عنان غزیت منعطف فرمودند ماہندہ محمد و سیدی رخصت گرفتہ بقندھا
 متوجہ شد مصحوب او منشیو رعنایت بخط فارسی نمط خود میرزا عسکری مصدر ہا میں عبارت کہ برادر کم ہمسر
 بی ارادت معلوم نماید و در نوشتہ ہوا عطا و نصح آگاہی بخشیدند اما گوش حق شنو کو و دل و اناسے
 درست فہم کجا آن نصیحتہا را نانشنیدہ انکاشتہ بیشتر از پیشتر در مقام اقدام شقاوت شد۔ قاسم حسین
 سلطان و ہمدی قاسم خان و جمعی دیگر از ملازمان عسکری میرزا از رفتن او منع کردند کہ بہا در نیصورت
 مضطر شدہ از فرط ضرورت بجانب عراق توجہ فرمایند۔ و حادثہ عظیم روی دہد ابو النجیر و جمعی از اشرار
 بعضی از سخنان خوش آمد خانہ برانداز کہ بطاہر صورتی وارد و باطن جز خرابی و دیرانی نیز فرمایند گفتہ میرزا
 را بر داعیہ خطا مصمم ساختند صبح آن روز کہ شام ادبار او بود میرزا بخیمال فاسد متوجہ مستنکب شد یکدو
 راہ رفتہ از ملازمان خود پرسید کہ این راہ را کہ دیدہ است یعنی بہا در از بک کہ نوکر قاسم حسین سلطان پو
 و درین برآمدن نوکر می میرزا اختیار کردہ بود گفت این راہ را من بو افعی میدانم و مکر را آمد و شد کردہ ام
 میرزا جواب داد کہ راست میگوید جایگیر دار این حد و دہودہ است اورا فرمودند کہ بیشتر میرفتہ باش در اہ
 سرکن او اظہار کرد کہ بانوی من زبونست میرزا بجانب ترسون برلاس کہ یکی از ملازمان او بود اشارت کرد
 کہ اسپ خود را با ویدہ او بعد از تعطل کار خود را بدرستی رسانندہ اسپ داد یعنی بہا در کہ سابقا در ہندوستان
 در سلک ملازمان پادشاہی منسلک شدہ بود بر سہنونی سعادت از انجا پارہ راہ بیشتر آمدہ جلو نیز خود را
 بچادر بیرام خان رسانیدہ پردہ کشاے حقیقت حال شاہ بیرام خان باتفاق او در ملازمت حضرت
 جهانبانی آمد و از عزم نادرست آن حق ناشناس آگاہ ساخت آن حضرت کسان پیش تر دی بیگ خان و
 بعضی ملازمان دیگر فرستادند کہ اسپے چند فرستند آن تنگ چشمان فرومایہ از ادراک این دولت متقاعد
 گشتہ ابا نمودند آن حضرت خواستند کہ خود بدولت سوار شدہ آنها را ادب کنند و سزای کردار در کنارشان

غزیت - عزم کرنا - مصحوب - ساتھ - نمط - دستور - مصدر - باضم و تشدید وال - عذوان کیا ہوا - شروع کردہ
 مواعظ - جمع مواعظ نصیحت - اقدام - آگے بڑھنا - مضطر - بیقرار - فرط - زیادتی - خانہ برانداز - مگر بہا در
 کرنے والے - مصمم - مضبوط - ادبار - بدبختی - سرکن - طے کر - زبون - یعنی میری بی بی بیمار ہے - بدرستی رسانندہ -
 سختی تک نوبت پہنچا کر - جلو نیز - دوزا کر - چادر - نیمہ - تنگ چشم - کنجوس - متقاعد - سستی کر نیوالا -
 ابا - انکار کرنا -

دشمنف ہما در اوج عشق راز پرورد بال ہمت گیرند و چنانچہ بطواف قبلہ دل مشرف شدہ فیض معنوی یافتہ اند محمل بہ کعبہ گل نیز بردہ صورت را بمعنی متحد سازند و همچنانکہ نگار خانہ باطن سرانجام یافتہ صورت کہ ظاہر رائزہ الیش دہند تا بمعنی باعث البفت قلوب شود و موجب ہدایت حقیقی سادہ لوحان صورت پرست گرد و درین اندیشہ بودند کہ حاکم تہا بمعنی را در یافتہ سعادت خود دانست و عرضہ داشت صلح فرستاد چون آن حضرت را شاہباز بلند پرواز ہمت بصید عقاب بر کشادہ بود و نظر دور بین از صید ہای مختصر باز آمدہ بر آشیان بلند افتادہ صورت التماس او بمعرض قبول افتاد و غویان کہ کار برایشان تنگ شدہ بود از فرودہ صلح گاہ نشاط بر فلک انداختند و بمعنی را نہایت مطالب دانستہ نعمت عمر شریف ساختہ پیشکش فرادان فرستادند و انواع مغذ رہا خواستند و آن حضرت بدولت و سعادت ہفتسم ربیع الآخر سال مذکور از قبضہ چون بصوب قندھار از راہ سیوی توجہ فرمودند میرزا عسکری توجہ موکب بادشاہی شنیدہ بفرمودہ میرزا کا مران و بدعملی خود استحکام قلعہ نمودہ با جمعی کثیر باندیشہ نادر متوجہ آرد و معنی شد کہ بیا تیردی شقاوت رفتہ دستگیر کند درین اثنا امیر احمد دوستہ کہ از فضلالی عصر بود و چند گاہ و کالت میرزا کا مران با و تفویض داشت و شیخ عبد الوہاب از اولاد شیخ پوران از جانب میرزا کا مران بجهت خواستگاری دختر شاہ حسین بیگ از غون میرفتہ اند خبر موکب علی شنیدہ در قلعہ سیوی متحصن شدند حضرت جہانبانی امیر احمد دوست را شمال عالی فرستادہ طلب لب بودند و از بے سعادت حرام شرف ملازمت اختیار کردہ عذر آورد کہ اہل قلعہ مرا نمی گذارند چون موکب عالی بجد و دشال کہ از قندھار قریب سہ فرسخ ست نزد فرمود جلال الدین بیگ کہ از ایمان میرزا کا مران بود و جایگیری دران حدود داشت بزبان گیری گسان گذاشتمہ بود و کس از زمان بادشاہی را کہ پیشتر بسر چشمہ رسیدند دستگیر کردہ بودند یکی از ان دو کس فرصت یافتہ از جنگ آن مردم خلاص شدہ حقیقت آن بداندیشان کہ از قرآن احوال در یافتہ و از زبان آن جماعہ شنیدہ بود آمدہ

شاہباز - بادشاہی باز - عقاب - ایک عجیب جانور فرضی ہے جسے سمع و قفس - کلاہ نشاط - یعنی خوشی میں پناہ
 اچھالین - غیر مترقب - کوئی چیز ہے اسد کے لٹا - شقاوت - بدبختی - دستگیر - قیدی -
 تفویض - سپرد کرنا -
 متحصن - قلعہ بند -
 حرام - بے نصیبی -

آید آن را از تمہات کمالات می شمارد و بنده سبب خسران دین و دنیای خود دانسته بگرمیان اندوہ فرو
 میرود و رجعت کو کعب کہ سر بر آریان ہفت اقلیم افلاک اند نمودار نیست ازین حال دشمنانست ازین
 نقش ہر چند آفتاب عالماب از ابر و بخار از نظر پنهان گردودر حقیقت آن پرده بیش نیست کہ بر چشم
 جہان بیان فرود ہستہ می شود و مقتضی بان بارگاہ عالی نمی رسد چون بطاہر سبب می شود تند باد سطوات
 الہی عاقبت بخار را سرگردان ساخته بخاک سیاہ می نشاند و نیز حدیث طلوع و غروب نیز اعظم را ہستی
 مشعلہ دردست چہ همان نسبت و حالتی کہ آن گنج انوار را در مشرق ست همان نسبت و حالت و در تن
 مغرب حاصل و همان حالتی کہ در چین سمت الراس و زوال نصف النہار ست بنی نقص کمال همان حال
 در تد راج نصف اللیل متیقن و این تفاوت نسبت بر میان خاکی نژاد و ساکنان مشتے گل خجیل ست
 و الا ذر وہ جلال او از ان مقدس ترست کہ اندیشہاے ارباب نقص پیرامون آن تو اندگشت بنا بر
 این مقدمات ہر کہ بصاحب دولتان تا جدار و تا جدار ان صاحب اقبال بد اندیش بود در انجام
 کار بنکال اعمال خویش گرفتار آید و در اضاعت وجود خود سبب اعظم باشد و مرآت این حال و وقعہ
 غیرت افزاے حضرت جہانبانی جنت آیشانی ست کہ در اندک فرصتی دامن اقبال آن حضرت کہ
 بخبار آلود و اوج او بد بسر خیمہ افضال شست و شو یافت جمیع کافر نعمتان بسزاے نیات و اعمال
 خود در سیمابہ و خرمن عمر و دولت ایشان بہ برق قہرائی سوخته شد و نشان ہستی این بیدولتان
 از صفحہ روزگار سترہ گشت چنانچہ مصعب و متاعب عسر و موارد و مطالع یسر جا بجا توافق ترتیب
 زمانے و تسبیق مکاسے گزارش بیاید و با بجلہ چون حضرت جہانبانی جنت آیشانی را باطن قدسی مظاہر
 زطرز دنیا سے ناما بدار افسردہ گشتہ بود و از دلایت سند توجہ عالی بر خاستہ بخاطر افسوس رسید
 کہ بجا کم تہ صلح گونه فرمودہ بہ قندھار نہضت فرمایند و چون موکب والا آنجا رسید حضرت شاہنشاہی
 را با جمعی از خاندان در گاہ بچھظ ایزدی سپردہ قدیم در شاہراہ بحرید و تغرید نمایند و بار تقای مصاعد شوق

تعمیم - پروا کرنے والا - رجعت - پانچون سیارات کا چلنے چلنے پھر جانا جنکو خمسہ تیرہ کہتے ہیں - نمودار - نمونہ - سطوات
 قہر - سخت گیری - مشعلہ دردست - ہاتھ میں لائین لے ہوے سمت الراس - وسط آسمان - وتد - راج جو عمومی میخ
 ر آیمان - دیکھنے والے - ذر وہ - پہاڑ کی چوٹی - نکال - غذاب - نوح - اضاعت - ضائع کرنا - کافر نعمت -
 ناشکر - مصاعب - جمع مصعب - دشواری - متاعب - جمع متعب - تکلیف - عسر - سختی - موارد - جمع مورد - جائے آمد
 مطالع - جمع مطلع - تمام طلوع - یسر - آسانی - توافق - باہم موافق ہرنا یعنی بوقع مصاعد - جمع مصعد - بندی -

آن حضرت در صغر سن آن آعوج بر آن نموده بود اگر در کبر سن این کرامت نماید بدین نیست چه هر فعل را
 وقتی ست و هر وقتی را محلی این راز سر بسته که تا غایت بر زبان نیآورده بودم سبب آن بود که با هر که
 میگفتم باور نمی کرد بلکه مدعیان به سخافت عقل من نسبت میکردند و چاشنی این سخن در کام مرام آنها
 تلخ می نمود و نیز در اظهار آن رخصت نبودند چون از نو سخن مار شغیرم لب بافتشای
 آن راز کشودم که آن نشانه خرد ساسله بود و این نمونه کلان ساسله ای فرزند گرامی ازان منظر کرامات
 این علامات و مقامات بدیع نیست و جامع این شکر فنامر ابو الفضل این دو قضیه را اگر چه از مردم
 تقه شنیده بود اما ازان عفت مآب نبی و اسطر نیز استماع نمود و آنچه را قم از کمالات قبسی و خواری
 عالی ازین نور پرورد الهی چشم خود دیده است و بنظر اندیشه خود سنجیده از اندازه بشری و حوصله انسانی
 بیرون ست الحق آنچه از دلده ماجده میرزا عزیز کو که منقول شد جرت بخش اصحاب ظاهرست و آنچه
 این مسکین مشاهده نمود عبرت افزا سارباب باطن

توجه موکب حضرت جهانبانی جنت آشیانی بقصد مهار و ازان حد و سفر حجاز

گزیدن و آهنگ عراق کشیدن

ارادت ازلی و مثبت لم یزلی برین رفته که بادشاهی که خلعت والا سدی دولتش را بنظر از خود و بقا مطرز
 سازند و تو اقم عظمت سر بر سلطنتش را بقوا اعدار کان استمرار و استعلا مشید و مغز گردانند بعضی طوارق
 انقلاب نما و سوار انصراف آتمایش راه اومی آرند و فی الحقیقت آن نمودیست بے بود و عقده
 ایست عاقبت محمود که کوه نظران آزا از اسباب منقصت داشته در حیز اعتبار می در آرند و بلند بینان
 خال رخسار دولت دانسته نشان دفع عین الکمال میسازند دولت مند را آنچه ناملا می طبع پیش راه

آعوج بر - بت عجیب چیز - سخافت - بلکاین - کام - تالو - مرام منقصه - منظر کرامات - یعنی کرامتین ظاهر هوشی نا
 جسم - تقه - پر نیز کار - استماع - سننا - الحق - سچ - یہ ہے - کو که - دود و شر یک بجائی - سفر حجاز - یعنی سفر دین و ک
 آهنگ عراق - ایک قسم راگ کی - آهنگ آواز و نصد - ازلی - جسکی ابتدا انو - لم یزلی - جسکو کبھی زوال نہ ہو - طراز نقش
 مطرز نقش - خود - پیشانی - تو اقم - جمع فائده - پایہ - تو اعدا - جمع فاعده - نیو - استمرار - برابر باقی رہنا - استعلا - بلند بن
 مشید - منبسط - طوارق - جمع طارقم - سخن - انصراف - تغیر - عاقبت محمود - یک انجام - منقصت - عجیب

عین الکمال - نظیر -

از ان حضرت رو سے نمود شام گاہے کہ پرتو تباہ شبر صبح دولت بود و غمت قباب حیحی آنکہ آن نوبادہ
 باغ قدس را شیر میداد و از مخالفت عصمت نقاب ماہم آنکہ و معے دیگر آزدگی خاطر داشت
 و ازین کہ بعرض حضرت جہانبانی جنت آشیانی رسانیدہ بودند کہ کوچ میرغزوی سحر میکند کہ حضرت
 شاہزادہ عالمیان غیر از و بشیر دیگرے میل نمی فرماید بغایت دلنگاہ بود درین آئنا دقتیکہ کس آنجا
 حاضر بود آن حضرت خلوت دیدہ منکلم شدند و زبان گرفت میان خود بہ نسلی خاطر معزون حیحی آنکہ
 سبح وار کشوند و فرمودند کہ خاطر خوش دار کہ نیز آسمان خلافت در کنار تو قرار خواهد گرفت و شب
 اندوہ ترانہ شادمانی خواهد بخشید و ز نهار این راز مارا آشکارا نہ کنی و این اسرار قدرت الهی بوقت
 شہرت نہ ہی چہ حکمتہاے غیبی و مصلحتہاے کلی در ضمن این مندیج است حیحی آنکہ میگفت مرا این
 نوید جان بخش عظیم در شگفت آورد و عقد اندوہ بیکبار از دل من کشودہ گشت و ازین بگذر کہ کفایت
 چنان نوب پروری و حضانت چنان فیض گستری بے مشارکت و منازعت دیگرے از در گاہ محمدیت
 حو البرہین شدہ انشراح خاطر یکے بعد و صد بہ ہزار انجامید و در روز ابواب فرج و نشاط پیش از
 بیش بر روے روزگار من کشودہ میگشت و بہ شکر این نعمت عظمی قیام نمودہ از دل و جان بخدمت
 متوجہ شدم و نعمت و دولت دو جہانی بمن روے آورد و این راز سر بھر اپنمان میداشتم تا آنکہ آن
 نونہال دولت سر بر آراے ملک کشور کشائی گشتہ روزے از عرصہ دہلی بہ شکار حوالی قصبہ پالم شریف
 بردہ بودند در انجاماری بغایت بزرگ و مہیب در سر راہ پیدا شد کہ ابواب تہور رادل از جا
 رفتہ بود آن حضرت درین مرتبہ اعجاز موسوے ظاہر ساختہ بے اندیشہ کہ بخاطر خاطر رسانند بیضا
 نمودہ متوجہ ہار شدند و بہ بشارت غیبی دلیرانہ دم مار بدست اقدس گرفتہ زبون ساختند یوسف محمد خان
 برادر میرزا عزیز کو کلتاشش خود این آیت قدرت مشاہدہ کردہ از روی تعجب بمن آمدہ نقل کرد در ان
 وقت این راز سر بستہ و سر پوشیدہ کہ خود دیدہ و شنیدہ بود و بفرزند ارجمند خود در میان آورد و گفت

بشایر - سفیدی صبح - حیحی آنکہ - ابر کی ایک دایہ - نوبادہ - نازہ پھل - پودھا - ماہم آنکہ - ابر کی دوسری دایہ
 کوچ - عورت - سحر - جادو - معزون - رنجیدہ - کنار - گوو - شگفت - تعجب - عقد - جمع عقدہ - گرہ -
 حضانت - دایگی کرنا - محمدیت - خدائی صہد جیکے سب علاج ہون وہ کسی کی احتیاج نہ رکھتا ہو - مہیب - خونخاک
 تہور - حد سے زیادہ ہمار -
 بی بیہیا - روشن ہانچہ جو حضرت موسی کو معجزہ عطا ہوا تھا - یوسف محمد خان - پسر حیحی آنکہ -

روانه سمت گجرات شد و در راه ایلچی شیرخان که از گجرات می آمد آگاه گشته کس فرستاد و ابوالقاسم را که بصورت و وجه نمودی داشت گرفت بیرام خان از نیک ذاتی و جوانمردی بمبالغه گفت که من بیرام حشام ابوالقاسم مردی بجانم آورده گفت این ملازم منست می خواهد که فدای من شود ز نهار دست ازین بازدارید و همان معاطله که سرخ مرا بگذارد و دست یار من گیرید در میان بود باین طریق بیرام خان نجات یافت به گجرات پیش سلطان محمود رفت و ابوالقاسم را پیش شیرخان آوردند از ناشناسی آن معون مردت را به شهادت رسانید و بارها شیرخان میگفت که همان زمان که بیرام خان در آن مجلس گفت که هر که اخلاص دارد خطانی کند فیما به بودیم که بانامی سازد و سلطان محمود گجراتی نیز هر چند تکلیف بودن کرد بیرام خان قبول نمود و رخصت سفر حجاز گرفته به بندر سورت آمد و از آنجا ولایت هر دو ارشافت و از آنجا بجزیر پارس صاحب نمود و ولی نعمت جهانیان در قصبه جون رسیده سر بلند گشت

ظهور خارق عادت از حضرت شاهنشاهی کرامات و دیباچه مقامات تواند بود در ماه هشتم شرف ولادت

بر صحیفه علم ایزدی که لوح محفوظ ازل و ابد است چنان ثبت افتاده که چون جهان آرائی را از افراد کائنات در جلوه گاه صورت و معنی تاج امتیاز بر تارک کرامتش نمیند از مبادی سعادت ولادت آن جلیل الشان بوارق حالات و خوارق عادات از مطاوی احوالش بر تو ظهور یابد هر کی از آن منهی غیب باشد که بیانگ بلند طنطنه علو مدایح قدرش بگوش هوش زمانیان رساند و بانظما را بمعنی سعادت فرزای جهانیان گردد و از بدائع مصداق این حال آن است که درین زمان فرخنده که هفت ماه تمام از ولادت سعادت حضرت شاهنشاهی گذشته بدولت و اقبال قدم در ماه هشتم نهاده بودند امری بدیع

جمله - دلیل و دلول - ز نهار - هرگز - معدن - کان - نمی سازد - موافقت نہیں کرنا - خارق عادت - قدرتی عادت کے خلاف ذکر امت صحیفه - کتاب - لوح - تختی - جهان آرا - جهان کا آئینہ کرنے والا بادشاہ - کائنات - مخلوقات - تارک - سر - مبادی - ابتدا - شروع - بوارق - جمع بارہ - چک - مطاوی - جمع مطوی - تہ کیا ہوا - منہی - بخردینے والا - طنطنہ - آواز نفاہ - بدائع - جمع بدیع - نادر -

آن شده بود چند گاه در ظاهر قصبه در میان بساتین طرح اقامت اتفاق افتاد و در اطراف و جوانب پیوسته با مرغونیان جنگ میشد و آن جماعه شکستهای درست می یافتند و شیخ تاج الدین لاری که از منظور آن حضرت جهانبانی بود درین ایام بدرجه شهادت رسید و زوی شیخ علی جلالت دردی بنگران و جمعی بتاخت نا صحتی نافرود شده بودند سلطان محمود بگری و جمعی کثیر بر سر ایشان ریختند و دردی بگلجان در جنگ مسابله نمود شیخ علی بیگ ثابت قدم و زریده در آن عرصه رزم که بساط بزم شیر مردان بود شکفته روی شربت شهادت آشامید خاطر مقدس حضرت جهانبانی از واقعه چنین مخلصی بغایت مجروح شد و بعضی امور دیگر در میان آمد لاجرم دل از حد و دیگر سرد ساخته اراده توجیه بجانب قندهار مصمم ساختند در خلال این ایام مفتم محرم نه صد و پنجاه بیرام خان از حد و دیگرات تنها خود را بیایه سریر مقدس رسانیده مرهمی بر جراحت خاطر اشرف نهاد و موجب انس و الفت گشت و از غرایب آن که چون مشارالیه به معسکه اقبال رسید اول گذرش بر جنگ گاه افتاد پیش از آنکه سعادت ملازمت در یابد و بر مردم ظاهر شود خود را آماده جنگ ساخته مردانه کارزار کرد و چنانچه سپاه نصرت قرین تبحر مانند که همانا از جنود غیبی است و چون ظاهر شد که بیرام خان دست غریب از ایستادگان مصافات نصرت برخاست و عیاشی سرت خاطر حضرت جهانبانی گشت و باین تقریب چند روزی در آن گلزمین توقف روئے نمود و بمجلسی از احوال بیرام خان آن که در قضیه نارضیه فتوح جان سپاریها کرده سنبلی رویه افتاد و به راجه سترسین که از زمینداران معتبر آن سرزمین بود در قصبه لکنور التجار بردودند و در حمایت او بود چون این خبر به شیرخان رسید کس فرستاده طلب داشت راجه بیچاره شده خان را پیش او فرستاد و در راه ماله باور رسید در اول مجلس شیرخان برخاسته دید و در جلب خاطر سخنان فریبنده گفت و در میان سخنان اظهار نمود که هر که اخلاص دارد خطانمی کند بیرام خان در جواب گفت چنین است هر که اخلاص دارد خطانچو اید کرد و از نزدیک برهان پور هزار گونه بفراری با اتفاق ابو القاسم حاکم گویا فرار نمود

بساتین - جمع بتان - باغ - ناحیت - طرن - مسابله - سستی - رزم - جنگ - مجروح - زخمی - لاجرم - فردی
 همانا - بیشک -
 جنود - جمع جنود - لشکر -
 غریب - شبر -
 جلب - کچه پنجا -

اندراج یافته چه این از رنگ معنوی و رنگارزش بدائع واردات و شرافت واقعات جلائل فتوحات حضرت شاهنشاهی انتظام می یابد از ابتدا سه شرف ولادت اقدس و هر چه غیر این نگاشته قلم نیاز گردد تقریبی است و سیراب سخن و پیوندی بران باعث و المنة بعد که احوال گرامی این سلسله ابدی اختصاص نیز از آدم تا ایندم بطن به بطن بطریق جمال گزارش می یابد و تا سیر و نقاب از چهره تفصیل میکشاید انقصه از آنجا که عنصر ذات مقدس حضرت جهانبانی جنات آشیانه جهان مروت و تقوی بود بر اسے خاطر اصحاب خلاص ارادت تبحر و اموثوق داشته و انتظام عالم تعلق را که وجود سلطان مخصوص انمغنی است در نظر دوین آورده متوجه ولایت مادر یوشد آن دیو دو سیرت قدر این دولت بیدار که نجواب می توان دیدنه شناخته آنچنان ناشایسته پیش آمد ناگزیر باز با التماس جانب یاران بارگاه سلطنت متوجه سند شدند که شاید حکام آنجا از خواب غفلت بیدار گشته تدارک گذشته نمایند هر چند اسے جهان آرا سے برین نمود بهر حال بر حسب تقدیر صورت معادوت اتفاق افتاد چون موکب عالی نزدیک بان حدود رسید معلوم شد که از خونین در قصبه چون انبوه شده اراده مقابله و محاربه دارند حضرت جهانبانی شیخ علی بیگ جلالت را که اباعن جد به جانپساری و اخلاص موردی از زمان ارتفاع رایت دولت جهانگیر حضرت صاحبقرانی علم امتیازی افزای با جمعی از دلیران و دلاوران پیش فرستادند و خود بدولت متعاقب نهضت فرمودند چون پشت شیخ علی بیگ بموکب بنصورت قوی بود روی بجز که کسیر دشیرم دانه نهاد و باندر کسی داد جلاوت داده در کم فرستند هنگامه آن جماعه متفرق و منظم ساختن با شیر صبح خضر از شرق تیغ زانی کمان بر میداد و نورشید اقبال طلعت سوز آن عبرت شد و ساخت قصبه چون منجم موکب عالی گشت و درین قصبه رفیع عقبه درود بود ج عزت حضرت مریم مکانه و ممد عظمت حضرت شاهنشاهی از حصار امر کوست که بولند اشرف بود به سعادت و اقبال اتفاق افتاد چنانچه تفصیل آن طراز عنوان کلام شد و چون این معموره بر کنار آب سند واقع شده و در کثرت حدائق و انهار و لطافت فواکه و انهار در بلاد سند امتیاز داشته و بعضی مصالح دیگر نیز منجمه

از رنگ - تصویرن کامرغه - نگارخانه - بدائع - جمع بدیع - نادر - جلائل - جمع جلیله - بزرگی - تا میرود - یعنی آنگ
 حلقه مفصل حالات بیان که ناجایرگا - در - درنده - ارغونیان - قوم ارغون - جلائر - ایکه خانواده ترک -
 اباعن جد - بانی داد اسے - متعاقب - چچچ - جلاوت - دیری - چستی - منزم - بگوارا - تباشیر - سید - صبح
 عبرت - غیر که حال سے نصیحت حاصل کرنا - منجم موکب - خیرگاه لشکر - رفیع عقبه - بلند چو کوه - درود - آمد -
 مولد - پیدایش کی جگه معموره - آبادی - حدائق - جمع حدیقه - باغ - انهار - جمع نهر - فواکه - جمع فاکه میوه - انهار - جمع نهر - محل

غزوة رجب نہ صد و چهل و نہ ہو دوح عفت محل عزت حضرت مریم مکاسنے را با بعضی از جانپساران دوران
 حصار سعادت اساس بجماند ار جان آفرین سپردہ بدولت و اقبال بیشتر نصرت فرمودند درین هنگام کہ
 چشم امید بیدار شدندان شب انتظار باز بود و در ناما میدی بر روسے روزگار فرزند شرف و ولادت حضرت
 شاهنشاہی ظل المہدی رو سے نمود و در شب یکشنبہ پنجم رجب نہ صد و چهل و نہ آن نور پرورد آئی چنانچہ سمیت
 گزارش رفت از بطن کون بعالم ظہور آمد تا ہمہ نعمت کے جہانیان بشادی جاوید انجامد و دل حضرت جہانمائی
 کہ ابلہ زدہ کلفت بود مرہم اساسیش باید و آشو بخانہ صورت نظام گیرد و تفرقہ زار معنی بر جمعیت گردید نظر گران
 قوت از ثمانشائے فعل کا مرد و آشو نہ نظر ان ملک صورت و معنی کامیاب گردند خرد اصاحبہ باید آید نصرت
 را پدید مہربان شود نیز رادوست و انا گرد و عار الت را پادشاہ راستین باشد عطف و راجو ہر شناس
 خوردہ میں طور کند قدر دانی را بازار دواج گیرد و صلح کل را میاںجی دانش نواز پیداشود ظاہر را آیندہ و باطن را نمایندہ
 گرد و المنتہ عد کہ بر حسب امید شب دیوچہ تفرقہ را سحر جمعیت ساطع شد و شام اندوہ را صبح شادمانی طلوع نمود
 آرزو سے آسمانیان بر آمد و آبروی زمینیان پیدا گشت و چون این بارقہ ظلمت سوز و لامعہ گیتی افروز از
 آسمان فاس دوران گلزمین پر دہ کشتائی نمود و فرخندہ رسانان نیز رو بر ساینان این نوید سعادت شفاقتند و در
 اشنائے راہ کہ چشم دور بین حضرت جہانمائی بطور این لا محظوظی نگران بود ازین فرخندہ جان بخش از یک دل
 ہزار دل شدہ سجات شکر پروردگار کہ در خارستان نامرادی گل مراد شگفتانہ و در نہی دستنی ناکاسے
 ہزاران کام در کنار نہند بجاسے آوردند و درون و بیرون جشن شادی ترتیب دادہ بشماط پر دہفتند
 دو وضع و شریف و غنی و فقیر و خرد و بزرگ دست شوق افشان و پاسے عشرت کو بان و مان جشن اقبال
 یکا میابی الطاف بیکران شرف افتخار یافتند و شرح این جشن عالی کہ عید آسمان و نور روز روزگار بود
 و وصول مدد عزت حضرت شاهنشاہی بمو کب و الای حضرت جہانمائی و بعضی سوانح دیگر کہ کیاقت
 طغرائے این مشور سعادت و عنوانے این مثال اقبال داشت در ابتدا سے این کتاب عالی خطاب

غزوة - یکم تاریخ - محل - کجاہ - فرار - بند یعنی کشادہ بھی آتا ہے - کون - پوشیدہ - ابلہ زدہ کلفت - دکھ کے پہنچنے سے
 پڑا ہوا - میاںجی - دینیانی فائدہ - المنتہ عدہ - احسان خدا - دیوچہ - سخت تاریک - ساطع - بلند - بارقہ - روشنی
 چمک جیسے لامعہ - وضع - کینہ - جھو لا - پاننا شمشاہی - سے مراد شہزادہ اکبر - سوانح - واقعات - طغرائے - خراب
 کا سرنامہ جیسے عنوان - شمال - فرمان شاہی -

دولت خود داشته خدایات پسندیده تقدیم رسانید و از برکات وجود مقدس حضرت شامشاهی که تشریف آفری
 دیده و در آن زمانه گشت آن است که در هنگام سعادت بخش که حضرت مریم مکانی بآن یگانگی در کار حسنه
 کمونین حاصله بودند روزی در چوئی درآمده گرم رفتن که میل آقا سلس بانا شد در آن صبحرا سنی آب
 و دانه که نشان غلبه به دشواری بهر سه مشخصان بارگاه مقدس حیران ماندند که ناگاه شخصی ابنان بر آرز
 جواری بفرودفتن آورد چون در او بارگاه مقدس حاضر ساختند در مقام بر آوردن شدند ناگاه از میان
 آن طرف انار کلان سیراب پدید آمد و موجب عشرت و انبساط گشت و جهانی در جرت فرود شده
 محل برکات نمودند روزی چند در آن سرزمین دلگشا توقف اتفاق افتاد و در پنج نزدی بیگ خان
 و جمعی دیگر مال و منال و اسباب و اشیا را که همه بدولت ابد قرین بهم رسانده بودند در چنین عشرت و
 شدت از آن حضرت با وجود آنها طلب در بیغ میداشتند اتفاق را سبب امر کت گیرانند و آنحضرت
 از کمال مردت و قوت ذاتی و غایت مهربانی و انصاف بعضی از اموال ایشان بجهت مدد و بیخ ملازمان
 رکاب نصرت اعتصام برداشته قسمت فرمودند و اکثر آن را بهمان پست فطرتان تنگ چو ضلع باز دادند
 سبحان الله ازین برکات ذات قدسی صفات حضرت شامشاهی ظل الهی گردن ابنا س زمانه و رقبه
 اهل رزگار چگونگی در قید گنبد ازادت و اخلاص آمده است که در آن روزگار امرای عظام و انمای
 کبار بادنی درجه اخلاص مشرف نمودند و از مال که از برکات عنایت صاحب بهم رسانیده بودند در چنین
 وقت امتیاح خست نمودند و امروز محقران و در ایستادگان بارگاه عبودیت را در صفت جانسپارے
 شوق عروج بر اعلیٰ مدارج کمال اخلاص است اگر چه در مقام عقاب و خطاب باشند کیفیت خاصان درگاه
 و مقربان پایه اورنگ والا ایزد تعالی قرون و دو دور این برگزیده ازلی را برابر اسے انتظام احوال جهانیان
 در جهان بر سنده رافت و سر بر خلافت سر بلند دار و چون حضرت جهانی را داعیه پیش رفتن در ضمیر صاحب
 ممکن داشت و وقت ظهور صاحب زمین و زمان نزدیک رسیده بود به ملاحظه اختیار ساعت سعادت آثار

کمونین - پیا کرنا - میل بانا - یعنی انار کھانے کی خواہش - ابنان - تھیلا - دریغ داشتن - پہلو تھی کرنا - نہ دنیا -
 قیوت - جو اندری بخشش - اعتصام - جنگل مارنا - یمن - برکت - رقبہ - گردن - امناب - جمع امین - امانت دار -
 عروج - چڑھنا - ترقی - کیف - کیونکر -
 دہور - جمع دہر - زمانہ - رافت - نرم ولی -
 داعیہ - خواہش - ارادہ -

سر راه بد اندیشان را گرفته نگذازند که بار دومی معنی پاسبان جرات نماند دست اضرار رسانند و همچنین ملاحظه کرده می آمده باشند و اگر قابو باشند دستبرد می نمانند و آن حضرت با موعود می از جانب ابرار ان حقیقت کرده و بخند رات سر از حق عصمت روان شدند از سپاس بیان ظفر بیک شیخ علی بیگ جلاله در ترسون بیگ که با جلاله و فیض بیگ و جمعی دیگر بودند که مجموع عدو ایشان تا به بیست نفر می کشید دیگر بعضی از علما مان خاص و شاگرد همیشه با سعادت و فائز و از طبقه اهل سعادت ملا تاج الدین و ملا جانده هم در کاب نصرت قباب حاضر بودند چون موکب عالی از سلو دی گذشته بسالمیر رسید فوجی از مردم مالدیو نمودار شد و امر اے که بدفع این مردم تعیین شده بودند راه گم کرده بطرفی دیگر افتادند و گروه مخالف را عبور در حوالی ریایات عالیات واقع شد آنحضرت که کوه شکوه و جهان شجاعت بودند پاسبان ثبات در دامن بختین و دوقار در آورده با عقل خداداد و خرد مادر زاد رجوع فرمودند شیخ و اکثر از عفا لفت را پیاده ساخته ابن ایشان را ب مردم جنگی داده سه فوج ترتیب فرمودند رو بغنیم آوردند شیخ علی بیگ با سه چهار دیگر از برادران حقیقت اساس بیشتر شده بر فوج مخالف که در تنگنا تنگی در آمده بودند تا خفتن همان بود و برداشتن همان جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند و بتایید از روی او نیامی دولت ظفر یافتند و حضرت همانانی بعد از ادا سے مراسم شکر متوجه حد و جلیلمیر شدند غره جمادی الاول جلیلمیر مورد موکب عالی شد درین منزل امر الگم کرده بودند و از اراجیف مجروح خاطر شده سعادت ملازمت و دیوانه گرد موکب والا تو نیامی چشم اقبال خود ساختند را سے جلیلمیر که را سے لون کرن نام داشت از بید و نته در مقام بید می شد و کول آب را محافظت کرد تا موکب پاوشاهی که تخت چول کشیده و از بادیه سراب درین مرحله خراب رسیده بود از بے آبے و آزار بارشند شیران بیشتر حقیقت پیش آمده دستبرد می نماند و آن گروه بی شکوه را شکست دادند و از آنجا نصف فرموده متوجه حصا فیض انحصار امر کوت گشتند دهم جمادی الاولی بعد از عسرت مجلس است و تنگی آب بان حصن حصین که مطیع نیز اجمال و مخزن گوهر اقبال است شرف نزول ارزانی داشتند حاکم قلعه رانا پر سار نام داشت ق. دم عالی را پسر ایة افتخار

اضرار - فرزند پونچانا - مخدرات - پردنشین عزیزین - سراوق - سر برده - کیش - ندب - خوی - حوالی - اطراف
 شکوه - بفتح اول شان شوکت و بزرگی - و بالکسر فون ددر - تمکین - جگه دینا - برقرار رکنا - عفا لفت - جمع عقیفه
 پرمیزگار عورت - تنگنا سے - تنگ کلی - اولیا - جمع دلی - دوست - قرابت - ار - خدا رسیده - اراجیف - جمع ارجاف -
 پیوده - جوی بایین - چول - خشک بیابان - بادیه سراب - ریت کا خشک - مرحله - پڑاؤ - عمر - معیشت - کھانے
 پانی کی تنگی - حصن حصین - تلعه مضبوط -

استشمام نمی شد. حضرت جهانبانی فرمودند که باین مشتری خاطر نشان کنید که اشال این جو اهرگران بهما
 بخردین بهم غیر سدا یا بچوهر شمشیر آمد از بدست افتد که راه جهان آراسه باو انضمام یافته باشد یا بجنایت
 بادشاهان و الامیر مشیود و با جمله از آمدن این فرور اندیشه من است. ند و بر در یافت ستمند رحمن نمودند
 باز از روی خرم و احتیاط که داب کار فرماز و ایان ست علی مخصوص در قدرت و تنگ سستی را ایمل سو
 را فرستادند که بسارعت خود را با بخار رساند و آنچه بفرغ فراست در یاد عرضه داشت نماید اگر مجال
 نوشتن نباشد باشارت مسمود اعلام نماید اشارت و فاد و فاق مالدیو آنکه فرستاده هر پنج انگشت
 را با هم گیرد و علامت خلافت و نفاق آنکه انگشت خنصر تنها گیرد و دو موبک عالی از قبضه بملودی که درسی
 که در وی بوده پور که موطن مالدیو است دو سه منزل گذشته بکنار کول جوئی نزول اقبال فرموده بود که قاصد
 را ایمل سوئی رسید. و انگشت خنصر را گرفت و ازین اشارت کشف حقیقت شد و عاقبت بصریح نیز
 انجامید که اندیشه این سیه نخت تیره زباز کار کرد و غدر است و جمعی کثیر را بعنوان استقبال تعیین کرده
 خیالات باطل در سردار و آن حضرت عمان عزیمت بصوب بملودی منعطف گردانیدند اگر چه گروهی
 از مردم برین اندک مالدیو در بدایت حال در مقام خبر اندیشی و خدنگاری بود آخر بواسطه اطلاع بر
 بیامانی سپاه و قلت لشکر ازینست اصلی برگشت یا بواسطه مواعجه خدایع آیز شیر خان و ملاحظه استیلا
 او یا بسبب تحذیر او از اعانت و خامت بر هر تقدیر راه بدایت و سعادت از دست داده ورق
 اخلاص گردانید و جمعی اتفاق دارند که از بجزر تا نخم اظهار بندگی نمودن و عرض عبودیت فرستادن
 باینک مبتنی بر نفاق و شقاق بود لکن چون دران هنگام جهان آرایان نگار خانه تقدیر در آرایش
 کار دیگر بودند هر کاریکه پیش گرفته میشد بنظام نمی انجامید و از هر جا که خیریت و نیکی امید بود شرات و بد
 بنظوری آمد چون زرد دوی این سپاه ناسره بجک نجر به رسید و غدر این نادریست در پیشگاه مخاط
 مقدس ظهور یافت بتدری بیگ خان و منعم خان و جمعی دیگر از ملازمان موبک مقدس حکم شد که پیشتر

استشمام - سونگنفا - مشتری - خریدار - فرور - مکار - انضمام - بلجنا - تحمین - تعریف کرنا - واب - ط
 دستور - قدرت - فتور - سستی - مسارعت - جلدی - قراست - نظر دور بین - حقیقت حال - پراگه - هوجانا
 بادایت - شروع - مواعجه - غدر - فدا - اع - فریب - استیلا - غلبه - تحذیر - درانا
 ورق اخلاص گردانید - خالص دوستی - کادق اولث دیا - نفاق - دوروی - شقاق - پچوٹ -
 سمره خالص و ناسره - کونشا - محک - کسوٹی -

نمودہ بعرض مقدس رسانیدند کہ مصالحت در آن سست کہ درینو لاسایہ ہمای و دولت بر سر ولایت الیہ یواند ختم
 نفسے راست کنند کہ باز ہا عرض محمودیت فرستادہ لاف بنہ کی زدہ است و لشکر و سامان دار و ظاہر
 آن سست کہ وقت را غنیمت شمارد و در رکاب دولت بودہ منہد رخہ ماتہ پسندیدہ گردود بتا۔ بیج پنجہ
 لکنون و ماملو خاطر و دلخواہان سست صورت و قورع یابد حضرت جہانبانی خواطر باب اخلاص را نگاہ
 بہ آن صوب توجہ فرمودند و منشور عنایت مضمون نصلح دولت افزا مشحوب ابراہیم بیگ ایشک آقا
 بیادگار ناصر میرزا فرستادند کہ شاید بر افعال شنیعہ خود واقف گشتہ مسلک بہ ایت پیمودہ باشد و از این
 شقاوت باز آمدہ اختیار سعادت موافقت نماید و دوران فرمان عطوفت نشان این بیت رقم زدہ کلاک
 غنایت ش۔ ہ بود **مشعر** ای بر خسار چو ہم چشم و چراغ دگران ۵ سو ختم چند شوی مرہم داغ دگران ۶
 میرزا سے غنودہ عقل چون بخت مید از نہ داشت نصیحت در مزاج او کار گر نیاید بہمان خام طمع طبعی
 موفائی اختیار کردہ در حد و نہری تقاعد نمود حضرت جہانبانی بیست و یکم محرم نہ صد و چهل و نہ بجانب اچہ
 نہضت فرمودند و از آنجا بہ ہر دہم ربیع الاول بجانب مالدیو عنان غنیمت انعطاف دادند و در چہار دہم
 این ماہ بہ قلئہ دیو رادل نزول اجلال فرمودند و در بیستم ساحت و اہل پور مضرب جنام رفعت عتصام
 ش۔ و ہفدہم ربیع الآخر در دیوار زدہ کردہ ہی بیگانہ اتفاق نزول افتاد و در اثنا سے راہ دور بینان مجلس
 قیاس از کز و غدر و مالدیو اندیشہ منہ بودہ سخنانے کہ لائق آداب خرم باشد۔ بموقف عرض میرسانیدند
 و پیوستہ بہ مضمون احتیاط کہ عنوان منشور دولت باشد۔ آگاہی مید۔ اند ما آنکہ میرسمند کہ از ہوشمند ان
 سرآمدہ بود حکم عالی پیش مالدیو شناخت و بر کنونات ضمیر خاطر او اطلاع یافتہ معادوت نمود و بعرض
 اقا۔ س رسانید کہ ہر چند مقدمات اخلاص تمہید مید۔ با اما ظاہر آن سست کہ بر تو صادق نہ داشته باشد
 چون رایت اقبال نزدیک بولایت اورسید سنگاہی ناگواری کہ از معتمدان مالدیو بود و بعنوان سوداگری
 در آردوی معسل رسیدہ الماس گران بہار در مقام جستجوی خریداری درآمد چنانچہ از او ضلع او بوسے خیر

لکنون - پوشیدہ - ماملو - امید - آرزو - منشور - فرمان بادشاہی - ایشک آقا - داروغہ و شکنجہ نہ -
 شقاوت - بدبختی - تقاعد - بیخہ رہنا - کام سے تمہہ چورانا -
 خرم - احتیاط - عنوان - باب و فصل کی طرح مضمون کی سرخی -
 تمہید - کام کی دستی کے لیے سامان بھیلانا - الماس - ہیرا -
 بوسے خیر - بھلائی کی بو -

حاکم تہ گنہم و ہالہ کہ از زمیند اران دولت خود بودند و در کشتی بھر ساینہ زخیر آن دولتخواہی بابو کب
 عالی نمودہ بودند۔ گرفتہ پیش حاکم تہ فرستاد تا آن جن ناشناس آنرا را بجزیرہ توفیق این خدمت بہ قتل
 رسانید و آن حضرت این عمل ناشایستہ او و صدمہ شل آنرا گذرانندہ ہموارہ در مقام یاد آرا بودند کہ شاید
 بر صفحہ اعمال رقم پیشانی کتبہ در مقام تدارک در آید چون رایات عالی بحدہ دولہری رسید یادگار نامہ
 باجمہیت خود بہ قصد اردوی معلی متوجہ گشت آن حضرت از شنیدن این خبر فی الفور بدولت و قبسال
 سوار شدند ہاشم بیگ کہ از متمدان خیر اندیش میرزا بود ازین حرکت شنیع آگاہی یافتہ بہ سرعت خود را
 بہ میرزا رسانید و جلو میرزا بجنفت گرفتہ تاب دادہ انواع مرنش و نکو ہش کرد و تلخ و درشت گفت کہ مگر
 راہ درسم مروث و شرم داداب و آداب و آرم از عالم بر افتاد و چنین بسکری کردن و بادلی نعمت
 خود بر ابری نمودن در گدایم نہ بہب دولت و کدایم قانون عقل و حکمت رواست شعر نیکو شلی زد آن
 سبب آرد کہ گاندازہ کار خود نگہ آرد بر پایہ قدر خویش نہ پاسے نہ تا بر سر آسمان کنی جاسے بہ ہر مرد
 کہ شغل خویش نگذاشت بہ بر خود ز سر بہ در جہان کاشت کہ امثال این سخنان ہوش آفرانگتہ میرزا
 را بہ بند لہری باز آورد و درین اثنا جمعی کثیر شل قاسم حسین سلطان راہ بی حقیقتہ پیش گرفتہ از آنحضرت
 جدا شدند و بجانب یادگار ناصر میرزا آمدند چون بہ مقضای غوامض حکمت انگی و دقائق مصالحت ازنی
 کہ در ضمن ہر نامرادی چندین اسباب مراد سر انجام میدیاد در دیار سغد نقش مراد نہ شست و عیار جوہر
 نامردمی مردم گرفتہ آمد و بی اخلاصی لشکر دیدہ دے برادران و بخریدی اقربا و نامساعدت روزگار
 مشاہدہ افتاد و خواستند کہ در لباس تجرید و تفریہ قدم شوق در باویہ بہ روان راہ خدا زنند و حلقہ کعبہ
 مراد و سر رشتہ دامن مقصود بایستہ آرد یا آنکہ کج غزلی گزینند و زاد و یہ فراغی از دیدن خوان زمان اختیار
 کنند و ازین جہان پر آسید بسا و جہانیمان پرنفرب بر کران باشند جمعی از ہمرہان خیر اندیش کہ در شہادت
 و رخصلازم رکاب دولت و تقارن عمان رفافت بودند بالحلح وزاری درخواست ترک این اراد

گنہم و ہالہ - نام دوزمین۔ اردون کے - مدارا - اصل میں مداءاتہ ہے۔ بر ایون سے در گزر کے دوستی چاہنا۔
 شنیع - حاج بھری - عنفت - دشمنی دشمنی کرنا۔ نکو ہش - بہت - درشت - سخت - آرم - عیار و شفقت
 غوامض - جمع غامضہ - پوشیدہ بات وغیرہ - نقش مراد نہ شست - مراد نہ شستہ بیٹھا۔ مراد نہ ملی عیار کہوٹی
 تجرید و تفریہ - بے تعلق و تنہا ہو جانا۔ فقیر ہو جانا۔
 رخصا - آسایش و فراخی۔

یک زمین جنگ صفت کردند درین مرتبہ مردم میرزا آن چنان دستبرد می نمودند که قریب سی صد چهارصد کس مخالفت بر قتل رسید. آن رنگ نفسیدہ بخون فاسد. این خون گرفتہا سیراب شد. و آنچنان ترس فرد گرفت که دیگر ارادہ پیشاستی نکردند. میرزا شاہ حسین بیشتر داعیہ فریب بخود قرار دادہ میرزا را از راه راست بیرون برد و با برقلی سردار خود را پیش او فرستاد که من پیرش. ہام و عنخواری بند ارم ہنیکہ خود را تو نسبت میکنم و خزان تو میگردم و در زسے چند کہ از حیات مستعار من باقی ست رایگان از دست نیدہم و با اتفاق ملک گجرات تسخیر خواهد شد. الغرض آن سادہ لوح را بمواعید کا ڈیہ غوبی فریفتہ ساخت و او از سخافت عقل و اعوجاج فکر و افع یوفانی بر چین حال خود نہاد اگر ذرہ از مروت و سسہ از فراست در جلدت او بقیہ می بود بر تقدیر بعد حق مواعید ہم مرکز قدم و در ارہ یوفانی نمی نہاد و بر سخنان غرض آمیز غبار اندیشان گوش ہوشش نہاد شہ تحقیقت و وزی خود را سر بلند میاد. اشت و چون حضرت جہانباہ عسرت لشکر را دیدہ کس پیشی یادگار ناصر میرزا فرستادند کہ خود را بر سر حاکم تہ کہ سر راہ گرفتہ بزودی رساند تا معسکر اقبال از تنگنای ضیق تو سستہ گرایا. میرزا اگر چہ از دل برگشتہ بود اما پاس ظاہری بقادر ظاہر نمودہ پیش خانہ خود بیرون فرستاد و در روان شدن بر جان خیال خام تعطل و اہمال می نمود درین اثنا حضرت جہانباہی ششیخ عبدالغفور را کہ از نسل شاخ ترکستان بودہ و آن حضرت اورا یکی از میرپالان خود ساختہ بودند فرستادند کہ اہتمام نمودہ میرزا را بزودی بیار و این بے سعادت چنانچہ گفتہ مصرع کین رہ کہ تو میرد بر ترکستان سستہ کجروی کردہ بر عکس، عاچند ان سخنان ناشایستہ خاطر نشان میرزا س کوتاہ بین کرد کہ در ارکان ظاہر میرزا نیز خلل تمام راہ یافت و پیش خانہ را کہ بیرون فرستادہ بودند برگردانید و عذر ہائے ناموجہ گفتہ فرستاد چون ساوم حضرت جہانباہی شد کہ روزگار همچنان بر سر ناسازگاری و تنگی معسکر اقبال از اندازہ بیکار و تہمت و روحانی قلندہ مناسب وقت ندیدہ بتاریخ مفید ہم دقیقہ بجانب بگردہی توجہ فرمودند. در خلال این حال یکی از اعمال نامرضیہ یادگار ناصر میرزا آن بود کہ باغخوا

دستبرد - اچانگ غلبہ کرنا - بازی لجانا - صلیبہ - لڑکی - سادہ لوح - احمق - مواعد - دعاسے - عقوبت - کس شخص نے اپنے بجائی سے پھلو نکا دیا - کیا آخر چھل پکے دشمن بھی ہو سے اور گھر میں بھریے کچھ نہ دے تو عرب میں جھوٹا شہرہ ہو گیا - سخافت - ہلا پن - اعوجاج - ٹیڑھا - قلیبہ - پوشیدہ کرنا - آراستہ کرنا - عسرت - تنگی - ضیق - تنگی - تعطل - بہانہ کرنا - دیر کرنا - اہمال - جانک کسی چیز کو چھوڑ دینا - (سستی) میرپالان - دار و دو بار بار ناموجہ - نامعقول -

حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی و اللہ میرزا خایت فرمودہ بودند با تعلق گیر روز چہار شنبہ میر خدست
 رسالت تعظیم رسانیدہ مراجعت نمود مردم بیکہ از رفتن میر واقف شدہ جمعی را بر سر کشتی فرستادند و بر
 میر تیر باران کردند زخمی چند کاری میر رسید روز دیگر ازین عالم فانی بہ ملک بقا پیوست حضرت جہانبانی
 را ازین واقعہ عم اندہ زرقتم تمام رویداد و تاسف تخفیم فرمودند و بزبان حقائق ترجمان گذشت کہ از
 مخالفت ہائے و سرکشہای برادران و حق ناشناسی نمک پروردگار و بددے یاران و دوستان
 کہ ملک ہندوستان از دست بیرون رفت و چندین کافہتہا سے روی نمود ہمہ یک طرف واقعہ میر کطرف
 بلکہ آن حوادث طرف این نمی تواند شدہ و الحی بزرگی ہمین قدر بود کہ از رو سے قدر شناسی فرمودند
 لیکن چون و زوات مقابلس حضرت جہانبانی خرد در بین و عقل حق شناس و دیعت نہادہ دست
 قدرت بود در چنین مواقع کہ نترسگاہ و بزرگان دین و دولت دست قرین عقل کامل بودہ برضاد و تسلیم
 گرایند و ہر آئینہ در آئین این سواج دانش رہا سے کہ بسا مردم رہا سے ہمبر از جای میروند ہوشمند
 خدا پرست با عقل خدا واد مشورت فرمودہ بر خدا گردید و اگر بواسطہ هجوم عوام و استیلا سے طبیعت
 باین نزمبگاہ تواند رسید جزع و فریح کہ شیوہ و ہستگان عالم عورت ست گذشتہ بہ تنگنای شکیبائی
 در ساز و مدالحجہ کہ آن حضرت اگرچہ بہ مقتضای بشریت در اول حال قدر سے مغلوب احزان و ہجوم
 شدہ لیکن پرہمنوی عقل کامل بطریقی کہ بالغ نظران خدا شناس در گاستان رضاد تسلیم گذشتہ بند و
 میوہ چین باشا سواج کونے خسند گشتہ بہبود و اد تقدیر ایزدی دانستند و بیدہ حقائق بینا شاگرد
 شقائق این حادثی شدہ بعد از پنج شش روز این سانحہ عبرت بخش یادگار ناصر میرزا از آب عبور نمودہ
 سعادت ملازمت حضرت جہانبانی و ریافت آن حضرت اورا بر دایط مرمانی پیوند روحانی دادند و دین
 اثنا شیخ میرک فرستادہ حاکم تہ را بخصت وادہ بجاکم تہ نشور عالی فرستادند کہ انجہ التماس نمودہ بقول
 قبول پیوست بشرطیکہ از روی عقیدہ آمدہ ملازمت کند و الی تہ مدنے صورت آمدن در میان داشت

تاسف - انوسن کرنا - طرف نمی تواند - اس سانحہ میرکے مقابل نہیں ہو سکتے - و دیعت - امانت و دل جمع -
 قرین - ہمراہ - دانش ربامی - حواس کم کر نیوالے - استیلا - غالب ہونا - جزع - دل زلفط ہونا - فریح گبر است -
 تنگنای - تنگ راہ - احزان - صبح خون - بجز - غم - ہجوم - جمع ہم - غم و بجز - میوہ چین - بچل توڑنے والے -
 شقائق - لالہ - حدائق - جمع حدیقہ - باغ - روابط - جمع رابطہ - بندیش -
 مشورہ - بادشاہی فرمان -

کبری زمان زمان آماده ز میگشت که ب فیض قدم آن نور پرورد ایزدی دیده انتظار چندین هزار ساله
قدسیان عالم بالا دشمنی پذیرد و شام امید زمانه از پر نور مقام آن دُرّه اکیلی خلافت غیبی صبح
سعادت گیرد آن بود که درین پورشش در خوشترین آنی و شریف ترین زمانه در نه صد و چهل و هشت حضرت
مهرا علیا قدسی نشانه مریم مکانی را که فروغ عفت و طهارت و نور سلطنت و ولایت از جبین پیش می در
باین پادشاهی و روش بزرگی در جاک عقد در آوردند و جشن اقبال آراستند و از گنجینه انعام نقد با هر
فرق روزگار بخینند دلهار انعمیم دولت مسرور و معمور ساختند. و خواهر بھری جامی درین امر سعادت پیر کمال
خاربت و عبودیت بجا آورده از انجا بمعنان دولت و اقبال متوجه آرد و سے معنی شنند و بدستے حدود
بکه بحکم سعادت بود رفته رفته از میدان زمینی زمینداران گرانمی غلبه و ویرانی ولایت روداد پوسته در خواطر
میرزایان که هم کارک و بمعنان بودند از پیشها سے سست و فکرهای نادرست که در مشرب متناقضان گواری
و مطبوع تواند بود میگذشت تا آنکه میرزا ابن ال بموجب اغوای یادگار ناصر میرزا که پوسته در باطن داعی
مخالفت بود به تحریک قراچه خان که از جانب میرزا کامران ایالت قندهار داشت بر خاسته به قندهار
رفت و کس پیش یادگار ناصر میرزا فرستاده از رفتن خود و طلبیدن ادا اعلام بخشید چون این خبر بمساع قدسی
آن حضرت رسید روز سه شنبه سیزدهم جمادی الاولی نه صد و چهل و هشت بمنزل میرابوالفتح شریفین
برده صحبت بزرگان داشتند و با غز از تمام خدمت میرزا پیش یادگار ناصر میرزا بر رسم رسالت فرستادند
که میرزارا از خطر گاه خطابه مسلک مستقیم صواب آرد میر به سعادت رفته میرزارا به سخنان سعادت آواز
و مقامات نصیحت آمیز از راه مخالفت باز آورده به شاهراه موافقت بفرمودی کردید بن عقیدت و آئین
حقیقت خوانده از ان پیشها سے نادرست باز داشت و مقرر ساخت که میرزا از آب گذشته ادراک ملاز
نماید و بعد ازین در پیشگاه خارتگاری و جان سپاری ثابت قدم باشد مشروط بآنکه چون هندوستان
فتح شود از سه حصه یک حصه از او باشد و چون به کابل نرود اجلال واقع شود غزنی و پنج و موضع لوه که

مقدم - آید - دُرّه اکیلی - تلج کاموتی - ضیا - روشنی - مبین - ظاهر روشن - جمال - سیرسی -
نعیم - نعمت - مطبوع - دل پسند - اغوا - بگنا -
داعی - چابنہ والا - ایالت - سرداری و حفاظت -
مسلک - راسته مستقیم - سیدھا -
عقیدت - اعتقاد رکھا - ادراک - پالینا - حاصل کرنا -

چون موکب همایون به قصبه لهری فرزندل یافت نشور عالی به سلطان محمود فرستادند که آمده احرار سعادت
 آستان بوس نماید و قلعہ را به ملازمان درگاه سپارد او معروض داشت که من نوکر میرز شاه خشم مادام
 که او به ملازمت نیاید آمدن من در آئین نمک خوردن پسندیده نیست دینی رخصت او قلعہ سپردن هم نظر
 و امثال این زار و نمائی نمود آن حضرت اورا معذور داشته امیر طاهر صدر میر سمن را که از ملازمان معتقد
 بود پیش میرز شاه حسین به تہ فرستادند و بمواعید عنایات شرف امتیاز بخشیدند میرز شاه حسین فرستاد
 به آداب دید و شیخ میرک را که نقادہ اولاد شیخ پوران بود و جماعہ از عون از قایم به شیخ مذکور ارادت
 و اعتقاد داشتند بر رسم رسالت با پیشکش لائق مضروب ایلیان بادشاهی بدرگاہ معنی فرستاد و عرصہ داشت
 نمود که ولایت بکر حصول کم دارد ولایت جاجکان در محروسے آبادانی و کثرت زراعت و بسیارے
 غلہ ممتازست مناسب دولت آنست که عنان غریمت بآن صوب منقطع سازند و آن را در تصرف
 در آرند کہ ہم سپاہ دولت را فراغت نماید بود و ہم من به خدمت نزدیک خواهم شد دولت بمن قرین سعادت
 بخشین آمد کہ آن حضرت باین حد در نزول اجلال ارزانی داشتند بر در و در بروج و غنما از خاطر زائل
 کرده به سعادت رکاب بوس سرفراز خواهم شد و معروض داشت کہ چون من بجز بساط بوس مستعد گردم
 باندک توجہ حضرت ملک بجز ات در حوزہ تصرف ادلیای دولت نخواهد در آمد و بعد از انتظام مہام آن سائر
 ممالک ہندوستان بدست خواهد افتاد آن ماجرا حقوق را بققوق مبدل ساخته اند در مکر و تزویر در آمدند
 سخنان راست نما را جلوه میداد آن حضرت میرزا ہندال را بجانب پانزہ آن حد در تعیین فرمودند تا پنج
 شش ماہ خود در زہمت گاہ لهری بسر بردند کہ شاید حاکم تہ راہ سعادت پیش گیرد درین اثنا کہ بہ بہت
 سرفرازی میرزا ہندال پورت او بجد و پانزہ شریف ارزانی داشتند و بہ مقام دولت فزایا بہ سعادت
 او را سر بلند گردانیدند چون زمان ظهور نیر اقبال و طلوع حکم جاہ و جلال کہ زینت بخش جمال صورت دینی
 و حسن افزای کمال دینی و عقبی ست نزدیک رسید اسباب حصول این دولت عظمی و آثار وجود این عطیہ

حسین

همایون - مبارک - احرار - جمع کرنا - مادام - جب تک - نر اور نمائی - رذنا و نمونا - موا عینہ - جمع موکلہ نیک حد
 با آداب دید - ادہ سے ملا - نقادہ - چاہوا - خلاصہ - رسالت - ایچی گری - مردور - گذرنا - چلنا -
 تاج بروج - آہستہ آہستہ - مستعد - نیکبختی حاصل کرنا - حوزہ - احاطہ - جمع کرنا -
 عقوق - نامرمانی کرنا - مزدیر - مکر و فریب کرنا - پانزہ - زمین نشیب
 پورٹ - گھر - حکم - شاہ -

راضی گشتند و چون نزدیک بوطن بخشوی نگاه که از زمینداران و اعیان آن سرزمین بود مخم سردان
 جلال شد فرمان عنایت و منشور اتفاقات و خلعت فاخر مصحوب یک بگادول و کجک یک فرستادند
 و او را بخطاب خان جهانی و علم و نقاره ایستاد و ساخته در باب دو توخوچی و خد متگاری و فرستادن
 غله بار دو سه معالی امر فرمودند بخشوی نگاه استقبال فرستادها نموده فیلیمات بجا آورد و با احترام
 پیش آمد اگر چه نجات یادری نکرد که آمده سعادت زمین بوس دریا بیاورد اما در آنچه مامور شده بود فرمانبردار
 نموده بتقدیم رسانیدیم پیشکش لائق فرستادیم سوداگران را سربراه کرد که از اقسام اجناس
 بمسکرو والا آورده فرودختند. گشتی بسیار سامان نمود که از آب عبور فرموده متوجه بکوشند و یادگار
 ناصر میرزا برسم بهراولی پیش پیش میرفت در بیست و هشتم رمضان نه صد و چهل و هفت ریایات عالی
 که بجای و دیگر رسید. پیش ازین به دوروز قاضی غیاث الدین جامی را که انقباسی باین دو دمان عالی
 داشت و به نضال و مکارم متحلی بود به منصب عنایت ممتاز فرمودند. چون توفیق اینزدی چنین
 اخطار سفر قطع نموده بجای و دیگر منزل شد قصبه لوهبری که در کنار دریای سمنه رود بر روی بکر واقع
 شد. است مضر بخیام عالی گشت آن حضرت بنفس نفیس خود در باغی که چوالی آن قصبه در نزاع
 و لطافت عدیل بنا داشت نزدل اجلال فرمودند عمارات دلپذیر که در اینجا تعمیر یافته بود بذات
 اقباس حضرت جهانمانی رونق پذیرفت و سایر بساطین و منازل بملازمان رکاب دولت تقدیم یافت
 میرزا عبدال چهارنج کرده گذشته فرود آمد و بعد از چند روز از آب گذشته منزل کرد و یادگار ناصر میرزا
 نیز بعد از وبان جانب آب منزل گزنت سلطان محمود بکری که از توابع میرزا شاه حسن بیگ ارغون
 بود ولایت بکر او بران ساخته استحکام قلعه داری نمود و کشتیها را ازین طرف آب برده در زر قلعه
 نگه کرد و این شاه حسن بیگ و دل میرزا شاه بیگ ارغون است که چون حضرت گیتی ستانی فرودس مکانی
 قندهار را از و زور گر گفتند او بجای و دتمه و بکر افتاد تمامی این ناحیت را در تصرف خویش در آورد

مخیم - جائے خیمہ - منشور - شاہی فرمان - مصحوب - ہمراہ - احترام - عزت کرنا - سربراه کرنا - یعنی لشکر شاہی
 کی طرف بھیجا یا - معسکر - لشکر گاہ - ہراول - جو جماعت آگے چلے - اتساب - نسبت رکھنا - متحلی - زیور سے
 آراستہ - اخطار جمع خطر - مضر بخیام - خیمہ لگانے کی جگہ - نزاحت - پائینگی دانگی - ارغون - ایک
 خانوادہ ترکی - عدیل - مثل و برابر -
 بساطین - جمع بستان - باغ - ناحیت - کونا - طرف -

جنت ایشیائی قرار داده بود از سیالکوٹ رفتہ بہ میرزا کا مران ہمراہ شد و سکنہ رتو پچی خود را بہ کوہ سازنگ کشید و در رجیب نہ صمد و جہل و ہفت کہ حضرت جہانبانی بر سعی میرزایان متوجہ حد و دسند شدند بعد از چند منزل ہند ال میرزا و یادگار ناصر میرزا از بے نامی با خواہے بیک میرک کہ از ملاست جاہ شادہ بایشان پوستہ بود راہ مخالفت پیش گرفتہ از ان حضرت جدا گشتند درین اثنا قاضی عبد اللہ با چندے از افغانان رسید قراولان میرزا ہند ال ایشان را گرفتہ پیش میرزا آوردند افغانان سبہ روزگار بہ قتل رسیدند و عبدالعزیزہ بخت کہ نفسے چند از عمرش ہنوز مانده بود بہ شفاعت بابا دوست از سیاست نجات یافت و تا بیست روز میرزایان در تہہ حیرت سرگردان بودند تا بیچ نمی دانستند کہ چہ کار کنند و کجا روند از بخت و سعادت جا گشتہ وہ ہمہ جہتی دولت را گذارشتہ مقصد گم کردہ و راہ مقصود را پے نبرہہ ہائیم و تخری گشتند و حضرت جہانبانی براہ دشت متوجہ مکر بودند و بہ تخمین و قیاس را ہی میرفتند کہ آب نایاب و غلہ بیچ جانی بہ برفہ حمل و زاد توکل طے منازل و قطع مراحل می شد تا آنکہ روزے آواز نفاذ رسید بعد از تحقیق ظاہر شد کہ در دوسہ کردچی میرزا ہند ال و یادگار ناصر میرزا در وادی طلب میزنند حضرت جہانبانی میر ابو البقار کہ از ہمراہی میرزا کا مران جدا گشتہ درین پورش مصاحب موکب عالی و مجلس محفل دالابو پیش میرزایان فرستاد تا از مستقر این موکب اعلام دہد و سخنان سعادت بخش فرزند افرا کفہ میرزایان را باسلام عقبہ علیہ ہدایت بخش میر بوجہ اشارت عالی میرزایان را پند پذیر ساختہ بدولت ملازمت و سعادت و مرافقت رہنمون گشت و بہ اتفاق متوجہ ولایت بکرت شد و خواص خان و فوجی عظیم از افغانان کہ از دہبال می آمد ہر چند لشکر ظفر قرین بغایت اندک بود بہ جنگ دلیری نمی کرد در او اخر شعبان کہ اردوے دالاباچہ رسید امیر سید محمد باقر حسینی کہ دیباچہ سادات و علمائے عمد بود رحلت نمود و ہما بخامد فون شد و آن حضرت برفوت اداسف عظیم فرمودند چون عالم کون و فساد نشاء ایست گذشتنی و گذاشتنی رضا بہ قضا شیبوہ بالغ نظر ان مقام تسلیم است دادہ حکم ایزدی

خواہ - ہگانا - سیاست - سزاقتل - تہہ - حیرت - ہائیم - سرگردان عشق و پریشان - تخمین - اکل لگانا -
 مراحل - جمع مرحلہ - پراؤ - وادی - زمین نشیب - جنگل - موکب - لشکر - موکب جمع - اعلام - خردینا -
 استلام - چوننا - مرافقت - ساتھ دینا -

دہبال - پیچے - اچہ - سناہ کا شہرے - دیباچہ - چہرہ - کون و فساد - بوجہ ہونا و ثنا -
 نشاء - پیدایش - قضا - حکم الہی جو جاری ہوتا ہے -

میرزا جید را از جانب خود به حکومت لاهور گزاشته بود و خواجہ حاجی وابدال باکری در یکی چاک و جتھے
 از امر اسے کشمیر مخالفت والی آنجا نموده بجد و لاهور آمدہ بودند کہ با ششمانی میرزا جید لشکری از میرزا کا مین
 گرفتہ ولایت کشمیر را در تصرف خود در آرند و ہر چند میرزا جید سعی نمود و نقش این تہذیب و ہمت نہ بست
 و در وقتیکہ میرزا ہندال خطبہ بنام خود ساختہ فتنہ انگیز شد میرزا کا مین از حد و دلاہور بیدار اختلافت
 اگر توجہ نمود میرزا جید رہ بہ کوشش تمام از دار الخلافت لشکر سے با سلیقہ بابا جو چاک کہ از عمرہ پاسے
 میرزا کا مین بود ترتیب دادہ فرستاد کہ بہ بدرقہ امر اسے کشمیر کہ نام ایشان ذکر یافتہ رفتہ ولایت کشمیر
 را در تصرف آرند بابا جو چاک در رفتن مسالہ نمود تا آنکہ قصہ پر خشمہ گذر جو سہ کہ چشم زخم دولت ابدی بوند
 بر زبان عام افشا و مشارالینہ فسخ غمیت نمود و امر اسے کشمیر در حد و نو شہر و راجوری در شعاب جبال
 بسر بردہ منتظر امر سے می بودند و از ایشان پیوستہ نوشتہا بہ میرزا جید رمی آمدہ مستملکہ مر غبات بنجر کشمیر
 و میرزا آن خطوط را بموتفت عرض حضرت جہانبانی میرسانید و خاطر اقدس را از زبردت بسر ملک کشا
 کشمیر شوق می افزود و درینو لاجوب آن رخصت دادند کہ اولاً میرزا با جمعی جو شہر رود اگر امر اسے کشمیر کہ
 ہموارہ ترغیب رفتن کشمیر می کردند آمدہ بیند سکنہ توپچی با مردم خود کہ ہا یکمیز دارنزد یک آن حد و ست
 آمدہ ملحق شود و چون بعینہ رساند امیر خواجہ گلان بیگ کہ از امر اسے گلان حضرت گیتی ستانی فردوس
 مکانی بود مجمل احوال او ایراد یافتہ خود را بہ ملک رساند و چون خبر رسیدن خواجہ گلان بیگ بمسابع
 علیہ رسا حضرت جہانبانی خود بدولت و اقبال متوجہ آن صوبہ گردند و آن حضرت در کنار دریاسے
 چناب بودند کہ میرزا کا مین و عسکری میرزا با خواجہ عبدالحق و خواجہ شادند محمود متوجہ کامل شدند و محمد سلطان
 میرزا از حد و دلتان صیت تفرقہ شنیدہ بر لب دریاسے سندھ بہ میرزا کا مین ملحق شد و در غرہ
 رجب نہ صد و چهل و ہفت کہ حضرت جہانبانی را عزم رفتن کشمیر مہتمم بود میرزا ہندال و یادگار ناصر
 و قاسم حسین سلطان ابرام نمودہ بہ جانب سندہ بردند خواجہ گلان بیگ کہ ہمراہی حضرت جہانبانی

چاکسے کشمیر میں ایک سربرآوردہ قوم ہے۔ با ششمانی۔ یعنی بذریعہ شناسائی دوسری میرزا جید رہ۔ با شلیق۔ سردار
 بر۔ باوشاہ۔ بدرقہ۔ رہبری۔ مسالہ۔ سستی کرنا۔ آسان سمجھنا۔ شعاب جبال۔ پھاڑوں کی گھاٹیان۔
 رتہ۔ مقام۔ متوجہ۔

لانا۔ وارد کرنا۔ حدیت۔ آوازہ۔
 برخ۔ ابرام۔ ہرٹ سے مجبور کرنا۔

میزد میگفت بہ فلان سعودی بزرگم و از یک دلی و یک رنگی بہ پیکار مخالف مکرہمت می بندیم و از راه باطن
 اساس مخالفت را استوارتر بساخت تا آنکہ از خیرگی و تیرہ رائی قاضی عبدالعہد صد ر خود را پنهانے
 پیش شیرخان فرستاد کہ بہ ابطر و داد استحکام دہد و پیمان محبت با دہند و دو کام خود را در مدد دسمن جوید
 و در مضمون مکتوب چنان نوشتہ کہ اگر پنجاب بہ ستور سابق بر من مقرر دارند در اندک زمانی کار ہای
 شایستہ بتقدیم رسام شیرخان بجا آرین واقعہ تا دہلی آمدہ قائم میشی نہاد این تفسیہ را از مساعدا
 بخت خود می شناخت و اندیشہ مند بود کہ اگر بیشتر روم مبادا کار من پس تر افتد از جمعیتے کہ در لاہور می شنید
 منوعم بودہ کمال ہراس میداشت درین اثنا صدہ ہر پرغہ کہ با دانات فطرت شرارت جبلت داشت
 رسید شیرخان کہ مدارش را در و باہ بازی بود صدہ را اگر کم دریافت و از فرودہ نا اتفاقی از یک دل
 بہزار دل شد و جواب اورا موافق مدعا سے میزرا میگفت و این بیادلت تحریف پیش آمدن مخالفت
 نمود و مقدمات خدان در میان آورد شیرخان جملہ سازی را با و ہمراہ ساخت تا بر حقیقت معاملہ آگاہی
 یافتہ باز گردد میزرا کارمان فرستادہ شیرخان را در باغ لاہور دید و در آن روز جشن داشت و حضرت
 جہانبانی را نیز التماس کردہ آورد و بار دیگر میزرا سے کہ تہ اندیش خام طبع باز جہان بے سعادت را پیش
 شیرخان فرستاد درین مرتبہ این نمک حرام بہ کنار دریا سے سلطان پور رسیدہ حرف ناد و توخواہی
 در میان آورد و شیرخان را برگزشتن آب دلبر ساخت و درین اثنا مظفر ترمکان کہ بقراولی بواجی آب
 سلطان پور تعین شدہ بود آمدہ بموقف عرض رسانید کہ لشکر از آب سلطان پور عبور کردہ جلیدہ ہنگ
 برادر زادہ من کہ بسیرت و صورت از مقبولان و منظوران در گاہ بود بہ شہادت رسیداد اخر جمادی الآخر
 حضرت جہانبانی دیزرایان از آب لاہور کہ پایاب بود عبور فرمودہ کوچ بہ کوچ بہ کنار آب چناب
 رسیدند و حضرت جہانبانی را چون داعیہ کشمیر تقسیم یافتہ بود جمعی را ہمراہ میزرا جدید ساخته میزرا را
 پیشتر از خود بصوب کشمیر فرستادند دران ہنگام کہ میزرا کارمان بہ جنگ سام میزرا بہ قندھار نشانت

بقلان سعودی - یعنی جب نجوم کے حساب سے سعود کا فلان وقت آویگت ہم نکلینگے - خیرگی - نادانی - ہدیر - بادشاہ
 منصب - و داد - دوستی - مساعدا - قوت دینا - یاری کرنا - و نارات - سکینہ پن - گرم دریافت - تباک سے ملا
 تحریف - بجا کرنا - پیش آمدن - آگے برہنا - خدان - سواری

داعیہ - ارادہ -

تقسیم - مضبوط کرنا -

فرزندان میرزا باسنه و انواه خواص و عوام مطعون و ملوم شدند و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
هندوستانی بدین وسعت را بچه مشقت گرفته اند. اگر از بی اتفاقی شمایان از حیث تصرف بر آمده
بهدست چنین ناکسان در آید و انا بیان شمارا چه گویند. اکنون درین باب سر بحیب تفکر نیک فرد
باید برد و از گریبان غیرت بیرون باید آورد تا در میان خلایق سر بلندی حاصل آید و موجب گرد آوری
رضای ایزدی گردد و هر یک از ارباب عهد و پیمان و اصحاب مو ائین و ایمان چنین عهدی قریب را
فراموش کرده به مقتضای هوا و هوس حرف سرگشت میرزا کا مران گفتند آنکه بخاطر من می رسد
آن است که بادشاه و همه میرزایان جریده روزی چند در جبال بسر برند و اهل و عیال تمام مردم برین
بر داشته بکابل ببرم و بماننی رسانیده باز آمده ملخی گردم و میرزا هندیال و یادگار ناصر میرزا گفتند که بکابل
جنگ مابا افغانان صورت نمی بندد و مناسب آن است که بجای و دیگر رفته آن ولایت را بدست آریم
و به قوت دی گجرات را تسخیر کنیم و چون این دو ملک بدست افتد و کار با نظام آید تخلیص این ملک
با حسن وجه میسر خواهد شد. میرزا احمد رگفت مناسب آن است که تمام میرزایان از کوه سهند تا کوه
سازنگ و امنهار استخاک ساخته بشینند و من متعهدم که باندک تقویتی در دو ماه کشمیر را متخلص سازم و چون
خبر گرفتن کشمیر رسد هر کس متعلقان خود را به کشمیر فرستد که مامنی محفوظ ازان نیست چهار ماه باید که شیرخان
برسد و با گردونها و ضرب زنها که اعضا و محاربه اوست به کوهستان نمی تواند رسید و در اندک فرصتی
لشکر افغانان ویران خواهد شد. و چون زبان اینها بادل موافق نبود سخن نامتام شده مجلس تمام شد
و هر چند گاه سخن در میان می آمد و آن حضرت نصائح ارجمندی فرمودند که شاید میرزا کا مران را چسبند
خرد روشن شود و از تیره رانی برگشته در مقام صفا آید میرزا از سخن خود بر نمی گشت و همگی بیعت او آنکه
هر کس بطرفی ویران شوند و خود به کابل رفته گوشه عشرت را غنیمت شمارد و پوخته در اندیشه های
نا درست فرد رفته بود و سخنان اقبال بخشش پوشش افزا او را بیدار نمی ساخت بطاهر دم از موافقت

اسنہ - جمع سان - زبان - افواه - جمع فوه - منجھ - ملوم - طاعت کیا کیا - مو ائین - جمع یشاق - عهد -
ایمان - جمع مین - قسم - حرف سر ایدان - بات کنا - جریده - تنها - تخلیص - چورائینا - متعهد - ضامن -
متخلص - مفتوح - خالصه - مامن - امن کی جگہ -
اعضاد - نوت بازو -
فرد و رقتن - بیٹھ جانا -

اهل قلعه دروازه شهر را بر روی آن حضرت بستند و ابواب شقاوت بر خود گشودند و آن حضرت بدولت
و سعادت متوجه شد - ه در آن یک زمانه اهل قلعه را تنبیه فرمودند و هر چند هم ضرر موکب و الایه سه منند
رسید و رستم این ماه میر فقر علی در آن اساع راه محل حیات بر بست و چون موکب عالی در جوالی لاهور قریب
سراسر دولت خان رسید میرزا کامران با استقبال آمده ملازمت کرد و آن حضرت در باغ خواجہ دوست
قشقی که دکشا ترین منازل لاهور بود و وقت فرود آمدند و میرزا در باغ خواجہ غازی که در آن ایام دیوان
میرزا کامران بود منزل گرفت و متعاقب آن میرزا عسکری از سنبل رسید و در خانه امیر ولی بیگ نشست و در نزد
و و تمند سعادت نشن شمس الدین محمد که بر کناره دریا دست داده بود آمد و نواز شمسای خسروانه سر بلند نما
یافت و در غره ریح الاول نه صد و پهل و هفت تمامی برادران گرامی و امرا و سائر ملازمان جمع آمدند و با وجود
چندین اسباب آگاهی و تنبیهات آسمانی این عزیزان آگاه نمی شدند و کرم صدق بر میان همت نمی بستند
و در هر چند گاه در ملازمت حضرت جمع آمده کنگکش می کردند و بر اتفاق و یک جتی عهد و پیمان می بستند
و اکابر و معارف را برین گواه می گرفتند و اکثر اوقات خواجہ خاوند محمود برادر خواجہ عبدالحی و میر ابو بقار
داخل کنگکش می نمودند تا آنکه روز سه جمع میرزایان و اعیان دولت و اکابر جمع شده بر اتفاق و
یک جتی تذکره نوشتند و تمام اهلای و اعیان گواهی خود را بران سجل سعادت ثبت نمودند و چون این محضر
و ثوق با حتمام رسید شروع در کنگکش کردند آن حضرت در هر باب انصاح بلند و کلمات ارجمند
فرمودند و بر زبان گوهر بیان گذشت که و خامت عاقبت طائفه که از جاده تویم اتفاق عدول کرده اند
بر هکشان روشن ست علی الخصوص درین نزدیکی چون سلطان حسین میرزا در خراسان کوس رحلت زده
همچو به پسر کامگار اقبالند گذاشت با جانان دوستی مستقل و سامانی موفور از بے اتفاقی برادران ملکه
خراسان که چندین سال بمیامن دولت معادلت مرکز امنیت بود در اندک فرصتی مورد چندین حوادث
گشته به شاهی بیگ انتقال یافت و از جمیع فرزندان بغیر بدیع الزمان میرزا که بروم رفت اثر سه نمائند و همه

شقاوت - بدبختی - تنبیه - هوشیار کرنا - محمل - بجاده - کنایه سفر آخرت - منازل - جمع منزل - مکان - پڑاؤ -
دیوان - کچری - کنگکش - مشوره - معارف - جمع معرفه - خاصه دشواری -
سجل - چک - حکمت در صنعت - محضر - قاضی کا حکمنامه - ایما کا غنچه لادان کا اقرار گواهی ہویا حکم کی عمل - و خامت -
خواری و خواری - دشواری - جاده - پگڈنڈی - عدول - راستہ - نہ فرغانا - نافرمانی کرنا -
کوس - نقارہ - میامن - ہیئت برکت -

بادشاہی توید اختصاص یافت حضرت جہانبانی از آنجا متوجہ دارالخلافت اگرہ گشتند و در آستانہ راہ میرزایان آمدہ ہمراہ شد۔ ند چون بجد و موضع بھنگا پور رسیدند اہل آن قصبہ راہ خرید و فروخت بہ مردم بادشاہی بستہ در مقام بے پنجاری درآمد چنانچہ ہر کس بدست ایشان می افتاد قصبہ را وہی نمودند۔ حقیقت این معاملہ چون بعرض معلی رسید حکم عالی شد کہ میرزا عسکری دیادگار ناصر میرزا ہند۔ ال میرزا رفتہ باین گروہ شقاوت پیشہ دستبرد می نمایند و تا دیب کنند قریب سی ہزار کس از سوارو پیادہ ازین گروہ شقاوتینہد فراہم آمدہ بود چون حکم بادشاہی بایشان رسید میرزا عسکری از رفتن اتفاقاً نمود و یادگار ناصر میرزا بھی چند انداختہ می گوید کہ از بے اتفاقی شما بیان کار باین جا رسید ہنوز متنبہ نمی شوید و یادگار ناصر میرزا و میرزا ہندال فرہادراری نمودہ متوجہ آن جماعت شدند جنگ عظیم در پوست و جمعی کثیر از کوران بے سعادت بہ قتل رسیدند و میرزایان تہیہ نمودہ مراجعت کردند و میرزا عسکری کہ شکایت ناک آمدہ بود معاتب شد۔ و از آنجا حضرت جہانبانی الفار فرمودہ بہ اگرہ نزول اجلال منبر نمودند اطراف ممالک بر ہم خوردہ بود و فتنہ از ہر طرف سر برداشتہ صبح دیگر بہ منزل قزوۃ الاکابر میرزا فتح کہ از سادات صفوی بہ کمال علم و عقل منفرد و بہ اکرام و اجلال سلاطین ممتاز وقت بود تشریف بردہ مشورت فرمودند آخر الامر اسے جہان آرا سے فرار بران یافت کہ بجانب پنجاب نہضت فرمایند۔ اگر میرزا کامران را عقل داوری و سعادت یادوری کند و در مقام تلافی و تدارک در آمدہ مگر نیکو خدائی بر نیاید۔ و ہر آئینہ رخنہ فتنہ بستہ میگردد باین غریمت صاحب از آنجا متوجہ لاہور شد ہند میرزا عسکر سے بہ سنبل رفت و میرزا ہندال بالور رفت و ہینر دہم محم این سال قاسم حسین سلطان بہ موافقت بیک تبرک در ساحت دہلی سعادت رکاب بوس دریافت و جمعی کثیر در ملازمت فراہم آمدند و در ہیتم شہر مذکور از آنجا پیشتر نہضت فرمودند و در ہیست و دوم این ماہ در قصبہ رہتک ہندال میرزا و میرزا جید دولت آندکس دریافتند۔ و در ہیست و سوم ماہ حضرت جہانبانی در ہین منزل نزول اجلال فرمودند۔

پنجار - طرفہ - روش - شقاوت - پنجی - و ستمبر - غلبہ - تاویب - ادب دینا - اتفاقاً - بیٹھ رہنا -
 پنجمی - کوڑا بیٹھنے چند طرفہ مارے - معاتب - عتاب کیا ہوا -
 قزوہ - پیشوا - منفرد سا کیلا - یکہ - داوری - فرمانروائی -
 تلافی - کوتاہی کو پورا کرنا جیسے تدارک -
 صاحب - ٹھیک - درست - و بر روی کے سبتین - داخل ہونے سے روکنا -

خستین اور اجماع مراتب کو بند از شادی و نعم و صحت و تقم و راحت و محنت و بسط و قبض میگردد مانند ما قریمه
 و الای سے سردی را شایسته شود و برخی از تیز بردان عرصه شہد و بر آند که غرض ازین ابتلا آنست که ننت
 آئی بران رفته کہ ہر گاہ سعادت مند می را عظیمه عظمی کرامت میشود و زمان حصول این دولت علیا نزدیک
 میرسد پیشگاہ آن وقت مورد محن و مصرت فتن یسا زند و گرفتار و نقص بر او یال جاہ و جلال اوی نشانند
 تا چون بر درجہ کمال و ذر وہ تقوی متصاعد شود خال این نقطہ سپند عین الکمال او گردد و روشن تریبان گنم
 کہ چون آوان ظہور نور اقدس از مظاہر انسی و مطلق بشری کہ طینت قاسمی زینت حضرت آنقوا حاصل آن
 گشته بود در مکان بطون و ظہور افراد متنوع جلوہ گر شدہ قدم در عالم ملک و شہادت می نہاد و نظرات خاص
 ایزدی در مراتب رفعت شرف تربیت می یافت و اکنون کہ زمان ظہور مقصود اصلی از ان نور کہ وجود اقدس
 حضرت شامشای ست قریب شد قضیہ نامرضیہ را سپند این دولت ارجمند ساخته جمال آرای کا گاہ ابلع
 چنین کار فرمائی کرد اکنون از پرودہ کشائی باز آمدہ بسر سخن می آید و با لفظ چون شکستہ کہ درستی جهان را آغاز
 اساس باشد بطور آمدن کار آب گنگ کہ گنجینا یک فرسخ بودہ باشد امر اسے بی جنگ رد کرد این سہ
 شتافتند جزای کا فر نعمتی و حق ناشناسی یافته غرق گرد آب ناگامی شدند و سفائن حیات خود را بر مکانات
 نادرستی بویخ خیر فنا دادند و حضرت ہما بنانی بقدم ثبات و یکلین بر فیصل سوار شدہ از آب عبور فرمودند و
 پرکنار دریا از نیل فرود آمدہ راہ بر آمد ملاحظہ فرمودند چون کنارہ بلند بود راہ بر آمد میسر نمی شد یکی از سپاہیان
 از غرقاب نجات یافته در انجا رسیدہ دست مقدس آنحضرت را گرفتہ بالا آورد و در معنی بدستیار سے
 سعادت جاودانی بختہ و دولت بخود کشید آن حضرت نام و مولد او پرسیدند او بعضی رسانید کہ نام
 من شمس الدین محمد و مولد من غزنیست از ملا زمان میرزا کا مرانم آن حضرت اورا بنوازشهای خسروانہ
 امیدوار فرمودند و درین اثنا مقدم بیگ از اعیان میرزا کا مران آن حضرت را شناختہ خود را در اسلک
 جمعیت یافتگان نوید دولت و برج ساخت و باین نیت اسپ خود را پیش کشید و بوا عید الطاف

تقم - بیماری - بسط - کشادگی - قبض کا اٹنا - ابتلا - آزمانا - مورد - اور نے کی جگہ - محن - جمع محنت -
 فتن - جمع فتنہ - فساد - او یال - جمع ذیل - دامن - ذر وہ - پہاڑ کی چوٹی - سپند - کالا دانہ - عین الکمال - کمال
 پر نظر بد - ابدلع - یاد کرنا - فرسخ - کوس - جزا - بدلا - سزا - گرد آب - بھنور -
 سفائن - جمع سفینہ - کشتی - بیاض - دستگیری - بد - مولد - جاسے پیدا اٹس -
 موا عید - جمع موعید - مراد عمدہ و عمدے -

سیان میرزا ہند ال و جلال خان اتفاق افتاد و چپشہا سے غیب بطور آمد و جلال خان از اسب افتاد
 جز انفار بادشاہی عظیم خود را برداشته بر غول ایشان زد چون شیر خان این را مشاهده نمود و با لشکر فرودان
 را محوم آورد و خواص خان و ہمایان او نیز بر میرزا عسکری حملہ آورند و محو و حملہ افتخاران اکثر امر ادا مست بکار آ
 تبرہ رود سے باز پس نہادند آن حضرت بنفس نفیس خود و مرتبہ بر سر لشکر مخالفت مآخترہ تردد فرمودند ہر چند
 حسابی نیست کہ پادشاہ خود مکتوب جنگ شود اما درین وقت مردان ماسے جودت و جلالت و حرات شجاعت
 نمی گزارد کہ عمل بر تالون شود چنانچہ دو غیرہ درین کارزار بدست آن حضرت شکستہ شد و داد تردد و فریادی
 دادند اما بر اوران برادری بچا بنیاد و رند در افرام رسوخ در دائرہ ثبات نگاہ نہ داشتہ از وخامت تقصیر
 تو ذہل شدند و چشم زخمی چلین بولی نعمت رواداشتند آن بزرگوار صورت و معنی کہ بدیدہ حقیقت بینا
 و بہ شہادہ اسرارہ توانا بودند با چنین شکر بسیار کم پر نفاق تہی از اخلاص کہ متوجہ این یورش شد نہ ہمانا کہ
 پنج خاطر عبور عبور کردہ باشد کہ مبارگی مردانگی بہ شہرستان عدم شتافتن و سمنہ جرات را بسہ منزل بنامان
 بر اتبہ بہترست از ہارا با شہنمان دوست نما دیا ایشان بنفاق در ساختن و زرد و و بدل بحر بفاوان کجب از
 با حقین از آبے کہ باین بی ابرویان خوردہ شود سراب ادلی چنانچہ از ورش تا حقن بنفس نفیس خود در نظر
 اہل روزگار صورت این معنی غایت بطور داشت بعضی از دو تنخواہان یک جہت دست شفاعت و اصلاح
 در رکاب دولت زدہ نزد بر آوردند این حرف نظر وسائل عالم اسباب میگویم و الادار عالم تحقیق بر آید
 از دہمان آراست چون صود کو کہیہ ایجاد و علوظنظہ بطور حضرت شاہنشاہی در زمان خاص و مکان مخصوص
 نزدیک شدہ بود و ادارہ بر افع آفرین انجمن نیز نگاہ پیدا ساخت کہ وہے از خوردنشان را این اس
 آنکہ این واقعہ بر رسم فرید آگاہی و تہیہ احراز است نہ از قسم پاداش کردار چنانچہ نزد حکمای سلف تفرست
 کہ حوادث روزگار نسبت بخواص بنزدہ صیقل است و نسبت عوام بجاسے زنگار طائفہ از رو شہنشاہین پاک
 سیرت را مظنہ آنکہ این سانچہ نقش تربیتی است چون کارکنان کارگاہ تقدیر مستعدی را بپایہ بلن میرسانند

چپش - تلوار کی لڑائی - نہ و باز پس نہادن - پنج پونڈے رکنا - بھاگنا - تردد - لڑائی - وقت مردانہ زماہی - مردکی
 آزمائش کا وقت - جودت - کھراہن - شاید جرات صحیح ہے - جلالت - تیزی - دلیری - رسوخ - غلطی - قائم رہنا -
 وخامت - خرابی - ذہل - غافل - چشم زخم - صدمہ - عبور - بہت غیرت مند - بارگی - گھوڑا یعنی شجاعت کے
 گھوڑے پر سوار ہو کر ملک عدم کی راہ لینا - مدارا - داد و داکرنا - آبر و آب - یعنی عزت - سراب - خشک باوجود در سے پانی
 معلوم ہے - اصلاح - گر گر اگر درخواست کرنا - ہٹ کرنا - کو کہہ - تارہ - مظنہ سے کہ در - آواز نفاورہ - اقرار - جمع مؤ - آزاد -

خود را بکنارہ کشیدند۔ راجی مصالحت اقتضائے حضرت جهانبانی چنان منقضی گشت کہ از آب عبور نموده بہر رنگ
 جنگلی باید آنا۔ اختہ اہر صورتیکہ از پردہ غیب چہرہ کشا باش۔ جلوہ ظہور نماید و اگر درین مقصد تاخیر رود کار طور
 دیگر خواهد شد۔ جمعی کثیر جدا شدہ خواہند رفت برہمن غریبت کہ سد راہ رفتن مرموم نمایند بل بستہ عبور
 فرمودند پیش لشکر خندق زدہ ارباہائے تو چنانہ در جائے خود انتظام دادند و مورچلہا سمت فرمودند شیرخان
 در برابر انبوہ فتنہ و آشوب را فراہم آوردہ خندق زدہ نشست و ہر روز جوانان از ہر طرف برآمدہ کارزار
 میکردند۔ درینو لا تحویل مہرطان شد و موسم باران رسید و سحاب چون فیضان مست بچوش و خروش درآمدہ
 چلیارن گرفت و آن سرزمین کہ مضر بخیام عالی بود از آب باران لبالب شد ناچار نضائے بلند کہ از آب
 و گزند آب و گل محفوظ باشا طلب کردند تا سراپردہ ہا و تو چنانہ آورد و معنی را بان ساحت گشند و قرار یافت
 کہ صبح کہ روز عاشوراست افواج را ترتیب دادہ بایستند اگر مخالفت از خندق برآمدہ پیش آمد جنگ پر دادند
 و اگر بجائے خود ماند بجاییکہ جہت نزول مقرر شدہ فرود آیند و ہم محرم سنہ نہ صد و چیل و ہفت بان داعیہ
 سوار شدند۔ و ضمناً آراستند محمد خان رومی و پسران اسناد علی علی و اوستاد احمد رومی و حسن خلفات کہ
 سرکار داران تو چنانہ بودند ہر کہ ام گروہا و دیگرما را نصب کردہ بہ قانون مقرر زنجیر کشیدند و قول بوجود شریف
 آن حضرت اختیار یافت و میرزا ہندال را پیش قول جائے مقرر شد و میرزا عسکری بر انفار سرگرد یادگا
 ناصر میرزا جرانفار را انتظام داد و میرزا احمد و در تاریخ رشیدی خودی نویسد کہ آن حضرت دران روز مرزا جانب
 چپ خود کہ پلین بہ بسیار آن حضرت آقران و اتصال داشت جای دادہ بودند و از بندہ تا حد جرانفار قول
 بیست و ہفت امرای توقدا بودند شیرخان تیرنج توپ ساختہ برآمد و جوق کہ در کیمت پیشتر بودند برون
 خندق ایستادند و ہر جوق متوجہ لشکر شدند جلال خان دسرست خان و تمام نیازیان و ہر دوسے میرزا
 ہندال آمدند و مبارز خان و بہادر خان و راے حسین جلوئی و جماعہ کرانی مواجہہ یادگار ناصر میرزا
 و قاسم حسین خان و رسیدند و خواص خان و بر فرید جمعی دیگر مقابل میرزا عسکری شدند اول جنگ

غریبت - ارادہ - قصد - جادو - سد راہ رفتن مرموم - لوگون کے بھاگنے کا راستہ بند کرنا - ارابہ - گاڑی - تحویل یعنی
 موسم بلا - نضائے - زمین کشادہ - نزول - اوتارنا - داعیہ - ارادہ - قصد - گردونہا - گاڑی -
 پلین - دابنا - یسار - بایان - آقران - نزدیکی -
 اتصال - بیل - ملنا - توقدا - علم بردار -
 جوق - گردہ - مواجہہ - مقابل -

عجور از آب فرمودند و در اندک زمانی برگذر بھو جو پر بل بسته شد و جمعی از یک جوانان نیز جلو قریب صد و پنجاه نفر خود را استعداد کارزار ساخته بر اسپان بی زمین سوار شده بہ آب زدند و مانند شیران دریای از موج دگر آب نیندیشیدہ بدریا درآمدند و چون ننگان دریا نور دور بخرغداہ قطرہ زدہ از آب گذشتہ جمعی کثیرا منہزم ساختند و داد مردانگی و پہلوانی دادہ بر مؤداسے مراجعت غم اردوی نمودند چون نزدیک پل رسیدند افغانان فیصل گرد باز نامی را کہ در جنگ چوسہ بجانب فوج عدو مانده بود بہ شکستن پل سردانند آن فیصل بے اعتدال خود را بر سر پل رسانیدہ قواعد آن را در ہم شکست و زمین دنت از آردو سے معلی تو پے رہا کردند کہ تو ائم فیصل گرد باز را خود ساخت و لشکر غلیم کہ زور آورده بود نہر کیمت یافت و جوانان فدوی داد شجاعت دادہ بہ سلامت آمدند و صلح دوران دیدند کہ کنار آب گرفتہ بہ فوج روان شوند بلا حظہ و تانی کوچ بہ کوچ میرفتند در اثنا راہ کشتہا سے مخالفان نمودار شد۔ تو پی از تو پچانہ بادشاہی سردانند کشتی کلان مخالفان در ہم شکست و از تلامم امواج تہر زیر دہر شد۔ مدت یک ماہ زیادہ در نواحی فوج تقابل بود در آخر حال محمد سلطان میرزا و پسران الف میرزا شاہ میرزا کہ نسبت ایشان بہ حضرت صاحبقرانی منہی میشود و نسیرہ دختر سلطان حسین میرزا اند بل از مت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی سر بلند بودند و بعد از شفقار شدن آن حضرت بہ حضرت جہانبانی جنبت آسانے مخالفت بالظہور آوردند چنانچہ ایمانی برین معنی گزارش یافت چون نسیرہ باطل را در ذوق دہبانا شد و نسیرہ کار با دلی نعمت کام روانہ کارنا ساخته باز بقبتہ علیہ حضرت جہانبانی آمدہ سجدہ عہودیت تقابیم رسانیدند آن حضرت از کمال مروت و قنوت گناہان کردہ ایشان را ناکردہ انکاشتہ ہمراہم پادشاہانہ سعادت امتیاز بخشیدند و چون در سرشت اصلی این ناسپاسان بد نہاد افتادہ بودند باز از بیدار تے و کم فرصتی در چنین وقتے اختیار فرار نمودہ پاسے از دائرہ فرار و اصطبار بیرون نماندند و راہنما سے گریختگان دیگر شدہ راہ گریز بہرے و دلتان نمودند بسیار از مردم طریق حرام کی سپردہ

عجور - پارادونا - گرداب - بھور - بحر خدار - بہت ہونانیے اکثر ڈوب جانے ہین - قطرہ زدن - تیزی سے جانا - منہزم - جھکوڑا - مؤداسے مراجعت - پھنے لوٹنے کے خیال سے - غم - پختہ ارادہ - سردادن - چھوڑ دینا - تو ائم - چارون باتون - خود ساخت - توڑ ڈالے - تانی - آہستگی - تلامم - تھپڑ مارنا - امواج - جمع موج - تقابل مقابلہ کرنا - نسیرہ - اولاد کی اولاد بیان و دخری اولاد یعنی نواسہ مرلوچو شفقار شدن - چغنائی بادشاہ کارنا - سلطان حسین - بادشاہ خراسان مدح مولانا جامی - نسیرہ کار بھگڈاو - کام روانہ - اسکا کام پورا نہیں ہوتا - قنوت - بخشش - جوانمندی

عجور - پارادونا - گرداب - بھور - بحر خدار - بہت ہونانیے اکثر ڈوب جانے ہین - قطرہ زدن - تیزی سے جانا - منہزم - جھکوڑا - مؤداسے مراجعت - پھنے لوٹنے کے خیال سے - غم - پختہ ارادہ - سردادن - چھوڑ دینا - تو ائم - چارون باتون - خود ساخت - توڑ ڈالے - تانی - آہستگی - تلامم - تھپڑ مارنا - امواج - جمع موج - تقابل مقابلہ کرنا - نسیرہ - اولاد کی اولاد بیان و دخری اولاد یعنی نواسہ مرلوچو شفقار شدن - چغنائی بادشاہ کارنا - سلطان حسین - بادشاہ خراسان مدح مولانا جامی - نسیرہ کار بھگڈاو - کام روانہ - اسکا کام پورا نہیں ہوتا - قنوت - بخشش - جوانمندی

و از بی فکری حرف رخصت در میان آورد حضرت جهانبانی فرمودند که اگر نسیبت نویسی منظورست از طرفین
 علی السویه است و اگر از اوست اخلاص نیست این نسیبت بیا بیشتر ظاهر ساخته و اگر تلاش ناموس و
 مردانگی است خود باید همراه ماشوی که با بر سر خیم میرویم و آنکه میرزا کامران اظهار بیماری می نماید تو طیب
 نیستی و دارو شناس نه که همراه روی و آنکه میرزا لاهور را مان تصور کرده خیال فاسدست چه از باز پس اند
 ازین پورش اگر امری صلاح شود کنج سلامت در بند و ستان نمی توان یافت و نیز امر از دو سیر و نسیبت
 اگر تا کلاخ است شمارا چه روی و که ام آبرو که از شرمناگی سر از زمین توانند برداشت که مردن بران
 زیستن شرف دارد و اگر عیاذا بالله حال بر خلاف ایست بودن شما در لاهور محال خواهد بود و در هر کس که این
 کنگاش میرزا کامران داده و ماغش خط بافته یا خیانت ورزیده و حق را از او پوشیده و از راه خوشامد
 در آمده است الحاصل میرزا جبار بد لالت نخت بیدار طریق باریت یافت و بد دولت رفاقت موکب
 عالی معزز و ممتاز گشت و نیز از کامران از نو جمعیت خود سه هزار کس را با سلیقی میرزا عبدالمغنی همراه
 ساخت و خود توفیق خدمت نیافت

توجه حضرت جهانبانی جنت آشیانی از دارا خلاقه آگره به سمت ممالک شرقیه بدفع قتنه
 شیرخان و مراجعت بعد از محاربت و سواج عبرت افزا که بعد از آن وقوع یافت

چون کار آلمان بدایع طراز هنگامه نگار خانه تقدیر نقش و نگار طرح دیگرند اگر اکنون کار بر مراد نشود
 جاعه شکرست نه مقام شکایت دهند اینز جهان آراسه اتفاق از چنین برادران گرامی برداشت
 و جمعیت را متفرق ساخت و آن حضرت بالشکر اندک متوجه بسیاری از دشمن شدند و از قوت دل
 و استقلال همت جلی خود قوت اولیا و کثرت اعدا را منظورند اشتند و چون موکب عالی بر بھو چور
 رسید شیرخان بالشکر انبوه آن طرف دریا بے کنگ آمد شمس آن حضرت با سپاه معزز خود درازاد

نویسی - قرابت - رشته داری - علی السویه - برابر - ناموس - آبرو - غنیم - مقابل - دشمن - مامن - امن کی جگه
 پورش - دشمن بر حمله کرنا - سلاح - خاگر - کج - گوشه - کونه - عیاذا بالله - پناه بخدا - کنگاش - صلاح - مشوره -
 باریت - سده و دکھانا - نو فور جمعیت - بے جمعیت کثیرین سے - با سلیقی - سرداری - محاربت - با هم جنگ کرنا -
 بدایع - جمع بدیع - نادر - طراز نقش و نگار -
 طرح - عمارت کی بنا قائم کرنا - جلی - پیدایشی -

پریشان برادران و خویشان و اصلاح بوطن و سرانگراشتان استنمال و آشتند ہر چند رخسار غبار آلود
 ختمیر میرزا کا مران را بزال نصلح شستند چہرہ صفا بویج و ہر رو سے نمود و چہرہ آنکہ زنگار خلافت
 بمصقل مواعظ زودند جلا سے وفاق در آئینہ روزگار او بسج روی پدید نیامد در چنین مهم عالی کہ با وجود
 خلافت بواطن اتفاق ظاہر از لوازم پاس دولتش بود در چنین ہنگامیکہ با چندین استعداد قریب بہت
 کس خوب با او بود از دولت مفضل و احسان حضرت جہانبانی از کابل تا داووز زمین شمال رود یہ و تا حد سمانہ
 جنوب رود یہ در حیطہ تصرف داشت با چنین بادشاہ مفضل و برادر بزرگ دولتی نعمت خود متعازر و مقصود
 ظاہر شدہ تمارض نمود و پیغمتمنا می افراط غفلت و تفریط فکر ازین خیرت گرامی تخلف و تقاعد و زریہ
 ایند تعالی درین کار گاہ مکافات نتایج کردار برد عائد ساخت چنانچہ در صدر رحیات سزای اعمال
 خود را بچشم خود دید و بعضی ازان بعد ازین طرز اجمال تقلم تو بیج در جاسے خود گزارش یا بد و چون
 بزبان خود فال بد زدہ بود حال او نیز جہان شد مضر عہدہ جو اتر میگذشت آن فال شدہ راست
 بیماری چنانہ فرمن پیش او آمد و از بخت برگشتگی بزنبہیات علیی متنبہ نگزشتہ بر مسلک ناخوشنودی منعم
 و برفنا سے مفضل خود اصرار و زریہ اولاً خواجہ کلان بیگ با جمعی کثیر بہ لاہور فرستاد و روی از قبلہ
 آمال گردانیدہ از دو بال او خود روان شد و وبال و خسران را کہ جلب مضرست دوست و جذب
 منفعت دشمن باشد باعث دہائی گشت ہر چہ حضرت جہانبانی فرمودند کہ میرزا اگر ترا توفیق ہمراہی
 نمی شود و آنچنین قابو سے از دست میدہی مردم خود را ہمراہ کن میرزا بر عکس خواهش آن حضرت
 ہمگی درین اندیشہ کہ مردم بادشاہی را بد را ہی دادہ ہمراہ خود بر دچہ مرزا جہد ربن محمد حسین گورگان
 کہ خالہ زادہ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانے بود ہمراہ میرزا کا مران بدار اخلاقہ اگرہ آمدہ شرف
 ملازمت حضرت جہانبانی دریافتہ بود و بنو از شہا سے فردان ممتاز گزشتہ میرزا کا مران بیماری خود را
 بہا نہ سائتہ اورا ہمراہی خود سعی کرد میرزا جہا بر بجانب میرزا کا مران میل نمودہ در مقام غم و خواہی شہ

بواطن جمع باطن - مراد اول - سر ابر - جمع سر برہ - دلی بید - زلال - آب صاف و شیرین - مصقل - زنگ صاف
 کرنے کا آلہ - مواعظ - جمع مواعظ - نصیحت - مفضل - نہایت احسان کہ نوالا - تمارض - بناوٹ سے بیمار بنانا
 یہ کہ کا مران نے اپنی نوج سے شیرخان کے مقابلہ میں ساتھ نہ دیا - افراط - زیادتی - تفریط - کمی - مکافات - بدل دینا
 کردار - کام - عائد - نوستے والا - فال بد - ہڈنگون - فرمن - پڑانا - تنبیہ - ہوشیار کرنا - اصرار - ہٹ کرنا -
 آمال - جمع اہل - آرزو - امید - خسران - نقصان - خواری - جلب - کھینچنا -

می شدند درین اثنا سقاسی پاک مرثت با میله و عده گرامی در پای تخت عظمت حاضر گشت حضرت
 جهانبانی که تاج ده و تخت بخش ملک مرثت و احسان بودند چون سقاسی بنیو را از دور دیدند فی الحال
 خسر و عمار خود را بر سر بردا جای دادند و تخت سلطنت را بجهت آن خضر راه خالی ساخته سفار ابو جیب عده
 او تا میزد بر تخت نشانند و بر تخت نشین ملک میزد بر برابر ساختند و بعضی احکام و او امر بادشاهی که نظرش
 گنجایش آن نداشت مستثنی ساخته حکمرانی پایه امتیاز او را بلند می بخشیدند و از بحر مواج بخشش گردیدند
 و چون عده احوال او قبیلله او برداشتند هر کس که در آن جلوس بر اورنگ شاهی از ستمها نظور یافت با مضم
 مقترن گشت میرزا کامران از طو بر چنین علو همت چنین شکایت بر چنین حکایت فلاسره ساختند و خاطر آزارجوی
 را بهانه پدید آمد و بعد ازین قضیه روباها بازی شیرخان قصد ننگاله کرد و تا حدود بهار آمده متوقف شد و جلال
 را با جمعی پریشان بر سر ننگاله تعیین کرد و بانکه فرشته با جهانگیر علی بیگ جنگ در پیوست و او داد جلا
 داده عرصه نبرد را مقدم شجاعت پیود اما از آنجا که مشیت الهی حکمت ازلی نقشند صورتی دیگر بود تمامی
 امر اس ننگاله در دفع فتنه اتفاق شایسته نمودند و فراغت دوست بوده درین جنگ فراهم نیامدند لاجرم
 جهانگیر علی بیگ بعد از کوشش و کشتش و مر که توانست قدم ثبات افشرد روی گردانیده بر زمینداران پناه
 آورد و بعد دیمان نادرست او جمعی کثیر بصحرای یستی شتافتند شیرخان خاطر از ننگاله فراهم آورده بخدود
 جو پیور آمده شور افزاشد و آن ملک را به صرف و تقطیب خود در آورده دست فتنه دراز ساخت و قطب خان
 که پسر خود او بود با جمعی کثیر از او با شان بر سر کاپی و اماوه فتنه ساز گشت چون این خبر بمساح قدسید رسید
 یادگار ناصر میرزا دقاسم حسین خان اورباک که آنخود و بجایگیر ایشان مقرر بود و اسکندر سلطان که از جانب
 میرزا کامران با اهتمام بعضی محال کاپی تیمام داشت بر سر او نافرودند این شیر مردان معرکه دلاوری در برابر
 آن روبرو صفقان جیل گرد آورده جنگ عظیم کردند و بتاسدات بعضی فتح روی داد و قطب خان در میدان
 جنگ کشته شد و حضرت جهانبانی مدتی در دار الخلافه اگره بسر انجام سپاه نصرت قرین دگر دآوری و لهما

خضر راه - راسته بنامه کافخر - ملک نیمروز - سیستان و لواحی - او امر - جمع ارج - حکم - ظرف - برتن - ووصله -
 مستثنی - ننگاله - قبیلله - خاندان - کینه - اورنگ - تخت - امضا - جاری کرنا - جبین - پیشانی - آزارجوی یعنی
 آزار پیونجانے کا بهانه لگیا - جلا دست - جستی - دلیری - نقشند صورتی - یعنی چونکہ تقدیر میں سلطنت شیرخانی مقدر
 ہو چکی تھی امر میں اتفاق رہا - تقطیب - زبردستی سے لینا -
 او باش - جمع و لیس - کینه - فصلت -

حضرت مدد علی بیرون تو انستند آمد و از انجا کہ حفظ و صیانت از وی متکفل حال و ضامن مال بود ساحت
 حریم حرم عفت را عواصف خیال بدانہ نشان تو انست چہ بود و بخوار اندیشہ تیرہ جانان بر حواشی
 سر اوقات عصمت پر دگیان جاہ و جلال تو انست شست و نفوس ناموس گہی از تقدیس خانہ نعت
 بد و رباش حاجان غیرت حراست برده نشینان خلوت خانہ عفت نمود و خیال فاسد در ضمیر آن
 تیرہ در دمان راہ نیافت و شیر خان آن عصمت قباب را در کمال صیانت و پرده پوشی با بر بے
 تمام روانہ ساخت و با بھلہ چون آن حضرت متوجہ بل شد بدیل را سکتہ یا قنند ناچار خود را سوار
 چون ننگان دریا نور و بے آب زوند قضا را از آب جدا میشوند مقارن اینحال چون نگہداشت
 از وی حافظ احوال آن حضرت بود سقائے خضر راہ ایشان گشت و بدستگیری شنودی ادا زین گردا
 فتنہ بہ ساحل نجات رسیدند آن حضرت درین آنا از وی پرسیدند کہ نام تو چیست او بعرض رسانید
 کہ نظام فرمودند کہ نظام اولیائے و عنایت و محبت بجائے آوردہ باد و وعدہ فرمودند کہ چون بسلامت
 بر تخت سلطنت نشینم تا بمروز ترا بادشاہی میدہم و این قصہ پر غصہ در ہم صفر نہ صد و چهل و شش بر ساحل
 آب گنگ برگذرد جوہ از مکن تقدیر پرودہ کشا گشت میرزا محمد زمان و مولانا محمد بر علی و مولانا قاسم
 عالی صدر و مولانا جلال تموی و بسیارے از امر او فاضل غرق بحر فنا گشتند و آن حضرت بامیرزا
 عسکری و معاد و ذی الغار کردہ بدار اخلاقہ اگرہ نزول اجلال فرمودند و میرزا کامران باستانا بنوس
 عالی سرفراز شد و بعد از چند روز میرزا ہندال بوسیدہ میرزا کامران و والدہ ماجدہ او شرمندہ و
 سرافندہ از الوار آمدہ ملازمت نمود و آن حضرت بہ مقتضای مراحم ذاتی نوازش فرمودہ تقصیرات
 او را برودے او نیاوردند و بتفقدات بے پایان کہ از اندازہ بشری زیادہ باش پیش آمدند و چون
 ناگمان از روے بی تہیبری امرے سر نوشت بظہور آمد ہموارہ در تدارک این امری بودند و در سر انجام
 آلات و ادوات تلافی استعمال داشتند از اطراف مملکت امر او سپاہیان با استلام عقبہ علیہ مشرف

صیانت - حفاظت - متکفل - ذمہ دار - ضامن - حریم - احاطہ - عواصف - جمع عاصفہ کی - سخت ہوا میں -
 حواشی - جمع حاشیہ کی - کنارے - سر اوقات - جمع سراوق کی - سر پرودہ - حراست - نگہبانی -
 خضر راہ - رہبر و ہادی - ساحل - کنارہ - مکن - کہین گاہ - چھینے کی جگہ - معاد و دے - چند گنتی کے آدمی -
 تفقدہ - پیش کرنا - فرمودند - ادوات - آلات - سامان - ادوات کی جمع ہے -
 استلام - چونا - عقبہ - چوکٹ -

می شدند و درین اثنا سقاسی پاک سرشت با میله و عده گرامی در پای تخت عظمت حاضر گشت حضرت
 جهانبانی که تاج ده و تخت بخش ملک مروت و احسان بودند چون سقاسی بنیو را از دور دیدند فی الحال
 خسر و عمار خود را بر سریر دفای جای دادند و تخت سلطنت را بجهت آن خضر راه خالی ساخته سفار بموجب عده
 او تا نیمروز بر تخت نشاندند و به تخت نشین ملک نیمروز برابر ساختند و بعضی احکام داد امیر بادشاهی که طرفش
 گنجایش آن نداشت مستثنی ساخته حکمرانی پایه امتیاز او را بلند می بخشیدند و از بحر بواج بخشش گرد و جتساج
 نیز چو احوال او و قبیلله او برداشتند هر حکمی که در آن مجلس بر او زنگ شاهی از ستمها نظور یافت با مضمنا
 مقرر گشت میرزا کامران از نظور چنین علو همست چنین شکایت بر چنین حکایت ظاهر ساختند و خاطر آزارجوی
 را بهانه پدید آمد و بعد ازین قضیه رو باه بازی شیرخان تصدیر نگاله کرد و تا حدود بهار آمده متوقف شد و جلال
 را با جمعی پریشان بر سر نگاله نشین کرد بانکه فرصتی با جهانگیر قلی بیگ جنگ در موست و او داد جلا
 داده عرصه نبرد را بقدیم شجاعت پیود اما از آنجا که مشیت الهی و حکمت ازلی نقشند صورتی دیگر بود تمامی
 امر اسه نگاله در دفع فتنه اتفاق شایسته نمودند و فراغت دوست بوده درین جنگ فراجم نیامدند لاجرم
 جهانگیر قلی بعد از کوشش و کشش در معرکه توانست قدم ثبات افشرد روی گردانیده بزیند اران پناه
 آورد و بعد و پیمان نادرست او جمعی کثیر لشکر ای بستی شتافتند شیرخان خاطر از نگاله فراجم آورده بخارود
 چون پور آمده شور افراشد و آن ملک را تصرف و تغلب نمود و آورده دست فتنه دراز ساخت و قطب خان
 که پسر خود او بود با جمعی کثیر از او با نشان بر سر کاپلی و نامه فتنه ساز گشت چون این خبر بمساج قدسیه رسید
 یادگار ناصر میرزا فاسم حسین خان اوزبک که آنخود و بجایگیر ایشان مقرر بود و اسکندر سلطان که از جانب
 میرزا کامران با تمام بعضی محال کاپلی تیام داشت بر سر او نامزد شدند این شیر مردان معرکه دلاوری در برابر
 آن روبرو صفقان جیل گرد آمده جنگ عظیم کردند و بتاسیرات بعضی فتح روی داد و قطب خان در میدان
 جنگ کشته شد و حضرت جهانبانی مدتی در دار الخلافه اگره بسر انجام سپاه نصرت قرین دگر دآوری و کما

خضر راه - راسته بنامه کافخر - ملک نیمروز - بستان دواخی - اوامر - جمع ازم - حکم - ظرف - برتن - ووصله -
 مستثنی - نکلا هوا - قبیلله - خاندان - کینه - اوزنگ - تخت - امضا - جاری کرنا - جبین - پیشانی - آزارجوی یعنی
 آزار پونچانے کا بہانہ لگیا۔ جلا دتہ جیتی۔ دلیری۔ نقشند صورتی۔ یعنی چونکہ تقدیر میں سلطنت شیرخانی مقرر
 ہو چکی تھی امر میں اتفاق رہا۔ تغلب۔ زبردستی سے لینا۔
 او باش - جمع ویش - کینہ - خصلت -

حضرت مد علیا بیرون تو استنہ آمد و از انجا کہ حفظ و صیانت از وی متکفل حال و ضامن مال بود ساحت
 حریم حرم عفت را عواصف خیال بدانیشان تو انست پیو و دغبار اندیشہ تیرہ جانان بر حواشی
 سر اوقات عصمت پر دگیان جاہ و جلال تو انست شست و نفوس ناموس گہی از تقدیر خانہ نعت
 باد و باش حاجان غیرت حراست برده نشینان خلوت خانہ عفت نمود و خیال فاسد در ضمیر آن
 تیرہ در دمان راہ نیافت و شیر خان آن عصمت قباب را در کمال صیانت و پرده پوشی با برہ
 تمام ردانہ ساخت و با بھلہ چون آن حضرت متوجہ بل شد بدیل را سکتہ یا فتنہ ناچار خود را سوار
 چون ننگان دریا نورد و بہ آب زدند قضا را از آب جدا میشوند مقارن اینحال چون نگہداشت
 از وی حافظ احوال آن حضرت بود سقائے خضر راہ ایشان گشت و بدستاری شنوری اوزین گردا
 فتنہ بہ ساحل نجات رسید آن حضرت درین اثنا از وی پرسیدند کہ نام تو چیست او بعرض رسانید
 کہ نظام فرمودند کہ نظام اولیا کے و عنایت و محبت بجائے آوردہ با و وعدہ فرمودند کہ چون بسلامت
 بر تخت سلطنت نشینم تا بمردن ترا بادشاہی میدہم و این قصہ پر غصہ در ہم صفر نہ صد و چهل و شش بر ساحل
 آب گنگ برگزیدہ جوہ از مکن تقدیر پرودہ کشا گشت میرزا محمد زمان و مولانا محمد بر علی و مولانا قاسم
 عالی صدر و مولانا جلال تموی و بسیارے از امر او فاضل غرق بحر فنا گشتند و آن حضرت بامیرزا
 عسکری و معبودی الغار کردہ بدار اخلاقیہ اگرہ نزول اجلال فرمودند و میرزا کامران باستقامت
 عالی سرفراز شد و بعد از چند روز میرزا ہندال بوسیلہ میرزا کامران و والدہ ماجدہ او شرمندہ و
 سرافندہ از الوار آمدہ ملازمت نمود و آن حضرت بہ مقتضای مرام ذاتی نوازش فرمودہ تقصیرات
 او را برودے او نیادردند و بیفقرات بے پایان کہ از اندازہ بشری زیادہ باش پیش آمدند و چون
 ناگمان از رودے بی تہبیری امرے سر نوشت بظہور آمد ہموارہ در تدارک این امری بودند و در سر انجام
 آلات و ادوات تلافی اشتغال داشتند از اطراف مملکت امر او سپامیان باستلام عقبہ علیہ مشرف

صیانت - حفاظت - متکفل - ذمہ دار - ضامن - حریم - احاطہ - عواصف - جمع غاصفہ کی - سخت ہوا این -
 حواشی - جمع حاشیہ کی - کنارے - سر اوقات - جمع سر اوق کی - سر پرودہ - حراست - نگہبانی -
 خضر راہ - رہبر و ہادی - ساحل - کنارہ - مکن - کین گاہ - چھیننے کی جگہ - معبودے - چند گنتی کے آدمی -
 تفقہ - پیش کرنا - ڈونڈھنا - ادوات - آلات - سامان - ادوات کی جمع ہے -
 استلام - چونا - عقبہ - چوکٹ -

واقع شدہ دور و بیخ پیہ از مضامفات بھوج پور با شیر خان تقابل افتاد در انجاسیاه آبی ست کلباس نام
 در میان دو لشکر واقع شد موبکب عالی آب راپل بستہ عبور فرمودند ہر چند لشکر بادشاہی اندک بیسامانی
 بسیار بود بیستہ در فرزدلان طرفین جنگی کہ دست یسار او نصرت از جانب اولیاسے دولت قاسمہ میبود
 و افغانان از ہر طرف قتل میر سید نمد تا آنکہ مدت تقابل و تقاتل با متہ او کشیدہ و برادران گرامی کہ ہر یکے
 ہمیشہ ایش اقلیمی را بس بود از کوتاہ بینی انہا بیستہاے دو راز کار سنگ راہ دولت خود ساختہ بسعدت اوقات
 فاضل نگشتند و توفیق اوراک خاست در چنین وقتی مساعدہ زوزگار دولت ایشان نشد ہر چند مناشیر
 نصیحت می آمد نفس آن الواح آبی در ضماز این آہنن دلان صورت نمی بست و شیر خان از روسے
 رو باہ بازی گاہ کسان معتبر بدر گاہ معنی فرستادہ در صلح میزد گاہ اندیشہ فاسد جنگ را در عرصہ خیال جولان
 میداد تا آنکہ فربہ و فسون جمعی از پیادہ و مردم زبون را با اسباب آفتبازی رو برد کردہ آشتہ خود و منزل
 عقب رفتہ نشست و عساکر بادشاہی کہ پیوستہ نصرت ایشان را بود از مقدمات مکر افزائی آن چلہ اندک
 واقف نشدند پس رفتہ نشستند و حسب تقری چون امرے میخواست کہ ظاہر شود بقدر بے پروائی با لاکان
 کار آگاہی توح میگرد و دوازین سبب در شرائط نگاہبانی تہادنی عظیم راہ می یابد تا شہی کہ یاتیش محمد زمان میرزا
 بود از غفلتے تمام واقع شد آن رو بہ باز کہ فرصت را در کمین بود شکیگر کردہ وقت صبح از عقب اردوسے
 معلی پیادہ لشکر خود را سہ توپ داشت یک توپ خود و یک توپ جلال خان و یک توپ خواص
 لشکر بادشاہی را فرصت زین کردن اسپ و مجال جہہ پوشیدن نشد حضرت جہانبانی از غفلت سپاہ
 اطلاع یافتہ چیران نقش کار گاہ تقدیر شد نہ سر رشتہ تدبیر از دست رفتہ بود در وقت سواری بابا سے
 جلاہر و ترمذی بیگ توج بیگ بملازمت رسیدند حکم اشرف شد کہ زود رفتہ مہر علیا حاجی یکم را بر آزند
 آن دو وفا کیش غیرت اندیش بر در سراپردہ عزت شربت گو ارا سہ شہادت در کشیدند و میر ہیلوان
 بدخشی نیز با جمعی کثیر در گرسراپردہ عزت توفیق جان نثاری یافت وقت بغایت تنگ شد ہ بود

تقابل - مقابلہ کرنا - تقابل - باہم ٹرنا - امتداد - درازی - فائض - فیضیاب - مساعد - مدد دینے والا -
 مناشیر - جمع نشور کی - فرمان شاہی - رو باہ بازی - مکاری -

بقدر بے پروائی - یعنی بے پروائی کے اندازہ پر خرابی پہنچتی ہے - تہاون - سستی - غفلت -
 یاتیش - چوکی - پہرہ - کمین - گھات کی جگہ - شکیگر - آدھی رات کے بعد چکر -
 جبہ - زرہ - بکتر -

شدن میرزایان از دار الخلافه اگره شتود از جو پور دست باز داشته متوجه رهناس ش. و مقرر ساخت که اگر
 ریاست عالیات بر سر او آید از جنگ یکسوی شاه از راه چهارگنر که آمده بود باز مراجعت نموده ابراهه بشکله نماید
 و اگر نقش چنین نبینند و متوجه دار الخلافه شوند و قاپو باشد از عقب دور آید و قصد شلیخون کند چون موکب دالا
 حضرت جهانبانی نبرمن رسید شیرخان کی لشکر دبی سرانجامی اردوی معلی معلوم کرده شیرک شاد و باشکر فزادان
 و استعدا و تمام قیام پیش نهاد و نزدیک نزدیک لشکر از هر طرف قاپوی طلبید. و بیچکس را مجال آن نبود که
 از نیرنگ سازی غنیم واقف شود این علی قراول بیگی رفته خبر شخص آورد و بوسه یله میرزا محمد زمان حقیقت حال
 بعرض اقدس رسید اگر چه موکب عالی از آب گنگ عبور فرموده به سمت مستقر خلافت متوجه بود چون خبر
 رسیدن شیرخان و نزدیک شدن او بمسکه اقبال شعله افروز نامه غضب بادشاهی ش. از کمال سطوت
 تر عنان توجه بجانب او منعطف ساختند هر چند معرض شده که در چنین وقتیکه بسطه سمانی عساکر اقبال که بادایان
 چندین مسافت بعید را پای در گل پیچوده اند در اعلی مرتبه است روی غمیت بجانب غنیم آوردن و عرصه
 اقبال بقایم استعجال پیودن از پیشگاه مصالحت و در دست لائق دولت آنکه در جائی طرح افامت انداخته
 سرانجام لشکر نموده غنیمت دفع فتنه کرده شود آنحضرت بر توالتفات برین سخنان نینداخته از آب گنگ
 رجوع نموده بجانب مخالفان نهضت فرمودند باید دانست که رسمست قایم وقاعده مستمر که چون کار آلمان
 ملک تقدیر نفی که نمایم به یک مقرر سازند پیشتر از آن ابواب ناکامی کشوده در کشاکش اندوه اندازند تا
 خوشحالی آن گوهر کیمیا از جانبر و تبارک آن غنیمت برداخته کار با عتدال آرد بنا بر آن چون ظهور کوکب
 روشنی افزای جهانیان که از حیب قاجولی بهادر در عالم مثال آگاه ولان را نمود بد دولت انتظار سرفراز
 گردانیده بود نزدیک رسب هر آینه اگر پیشتر از آن نامرادی چند بطاسر روزه نماید چهره تامل خرد بردران
 دو درین خراشیده نگردد و لذت با لشکره چنین که عالمی تسخیر توان کرد از افغانی چند قیره راسه ناشسته
 چنین امور بطور آه بنا بر آن بر خلافت مصالحت ویداد لیا سے دولت بجانب افغانان توجه موکب عا سے

شیرک - دلبر و زغال بونا - مقابل هونا - نیرنگ سازی - مگاری - جادوگری - قراول - ده جماعت جو دشمن
 کی خبر گیری که آگے رہے - مشخص - معین -
 مستقر - جا سے فرار - نائمه - آگ کی لپٹ - سطوت - قهر - سخت گرفت کرنا -
 منعطف - پھرنے والا سڑنے والا - استعجال - عجلت - جلدی -
 مستمر - ہمیشہ -

عصمت قباب و دلدار آغا چه میگم استمدار کرد که میرزا هند را ل را و لاسا نموده بملازمت طلبند آن که بانوس
 سراق و دانش میرزا هند را ل را از او آورده و فوطه در گردن او انداخته به میرزا کامران ملاقات داد و میرزا
 باین لائق پیش آمد در روز دیگر امرای فتنه انگیز را گناه بخشیده که گوش داد و میرزا میان و امر با اتفاق بگذر
 از آب چون عبور کردند که دفع فتنه شیرخان نمایند اما چون سعادت رهنمون این گرامی نژادان نبود توفیق
 این رخسار دولت پیرایه نیافتند الحاصل چون بیامن تائیدات آسمانی ملک بنگاله بدست او بیامی
 دولت ابد پیوندد در آمد و بای تخت آن ولایت مستقر موکب عالی شد و امرای عظام ولایت عظیم در جاگیر
 خود یافتند مواد بخشش و عشرت آماده ساخته ابواب غفلت بر روی روزگار خود کشادند و ارکان سلطنت
 بانظام امور ملکی کثیر پرداختند و فتنه انگیزان که همیشه فسحت آباد عالم از آن قسم بیباکان خالی نباشد بر آشوب
 و شورش بر آوردند و نزدیک رسید که فتنه غنوده فرکان فروخته را با لاند اختلال در بیانی احتیاط راه
 یافت چنانچه خبری که اعتماد در اشیا بعسکر اقبال نمی رسید و اگر اندکی از بسیار معلوم میگے از مفریان بساط
 عزت میشد یا راه آن نداشت که بموقف عرض اقدس رساند و نقش چنان نشسته بود که حرف نالایم مذکور
 مجلس فارسی سرشت نشود رفته رفته چون حقیقت فتنه مندان و ستان بوسیله دولت خواهان حقیقی که صلاح خود
 منظره زنده آشته آنچه حق باشد بعرض رسانند معروض موقوف حضور شد حضرت جهانبانی بدولت و اقبال ارکان
 خلافت را طلب داشتند غمیت انصراف موکب عالی مصمم ساختند هر چند از کثرت باران تمام زمین در زیر
 سیلاب بود و آبهای دریا شورش طوفانی داشت و قطعاً بنگام یورش نبود بقضای صلاح وقت مراجعت
 را از لوازم پارس دولت دیدند تفویض ملک بنگاله بزرگ بیگ میفرمودند آن میدولت روش کهنه عمل باطل اند
 در میان آورده اراده های تباہ پیش گرفت و از تیره رانی وسیله سختی فرار نموده پیش میرزا هند را ل آمد حضرت
 حکومت بنگاله به جهانگیر علی بیگ عنایت فرموده جمعی کثیر را بجاودت او گذاشته در عین باران مراجعت
 معطوف داشته متوجه مستقر خلافت شدند شیرخان چون آوازه مراجعت موکب پادشاهی و روان

استمدار - جامنا - سراق - شامیان - فوطه - مکرنا - بیامن - جمع بیمنت کی - برکتین - مستقر - ٹھرنے کی جگہ -
 عظام - جمع عظیم کی - برے - فسحت - کشائش - اختلال - نخل پذیر ہونا -
 یارایے - طاقت - غمیت - پختہ قصد - انصراف - بچرنا - مصمم - محکم -
 مراجعت - ٹونا - تفویض - سرد کرنا - معاونت - مد کرنا -
 معطوف - بچرا گیا - موٹا گیا - موکب - شکر خاص -

فرستاده باز آمد و باتفاق میرزا نورالدین محمد داعیه نابخسته مصمم شد. میرزا نورالدین محمد فرموده میرزا هندیال
 شیخ را از خانه گرفته در آب گذرانده در ریلستانه که نزدیک باغ شاه می بود فرمود که گردن زدند و امر
 مخدول العاقبه آمده میرزا را دیدند و در ساعت محس دو وقت اختلال خطبه بنام میرزا هندیال خواندند و پتیر
 کوچ کردند هر چند عصمت مآب دلدار آغاز دله ماجده میرزا هندیال و سلیمان دیگر نصیحت کردند سودمند
 نیامد و زبان حاشش این مضمون میسر آمد: باد است نصیحت کسان در گوشم با ما باد که آتش تیز
 کند. چون میرزا خطبه بنام خود خواند پیش والده خوردت آن عصمت قباب جامه کبود برداشت
 میرزا گفته باشد که در چنین وقت شاد کامی این چه طور جامه ایست که پوشیده اند آن عصمت قباب از راه
 دور بینی فرمودند چه می بینی من تا تم تر میبارم تو خورد سالی و از حرف و حکایت فتنه سازان ناعاقبت اندیش
 راه صواب گم کرده کمر بر ملاک بسته محمد خشی آمده گفت شیخ را خود کشیدند و باره بر من چرا تو قف دارید میرزا
 او را استمالت نموده همراه گرفت یادگار ناصر میرزا و میر فقر علی ابن فقیه ناگوار شنیده از حد و کاپلی بر راه
 گو ایثار الغار کردند و خود را به ارال الملک دلی رسانیده در استحکام مبانی شهر دوازدهم قلعه اری اهتمام
 نمودند میرزا در حمید پور که نزدیک فیروز آباد است رسید. بود که خبر ایثار یادگار ناصر میرزا و میر فقر علی بجانب
 دلی رسید میرزا و امر انگاش کرده بطرف دلی متوجه شدند اکثری از جاگیر داران خود از اطراف و
 نواحی آمده میرزا را دیدند و کوچ به کوچ رسیده دلی را محاصره کردند یادگار ناصر میرزا و میر فقر علی در قلعه ایستادند
 که سمت بستند و میرزا کامران صورت واقع نوشته التماس توجه و دفع فتنه نمودند میرزا از لاهور متوجه
 شد چون بجاء و قصبه سیدت رسید میرزا هندیال کار نام ساخته مجدود دار الخلاقه اگره شتابت میرزا
 کامران چون قریب به دلی رسید میر فقر علی آمده میرزا کامران را دید و یادگار ناصر میرزا بهمان هیچ در
 استحکام قلعه کوشش داشت میر فقر علی به مقدمات هوش افزای میرزا کامران را به اگره روان
 ساخت میرزا هندیال در اگره بودن خود را قرار داده با لور رفت میرزا کامران به اگره آمده از

داعیه - باعث - سبب - نابخسته - نابارک - مصمم - کامل - تمام و حکم - مخدول العاقبه - بخوار انجام - چکانجام
 ذلت جو - اختلال - ناقص هونا -
 مآب - جاسه بازگشت - قباب - جمع تبه کی - کلاس -
 استمالت - اپنی طرف کواهل کرنا - مبانی - یعنی عمارات - کنکاش - مشوره کرنا -
 هوش افزا - عقل برهائے والا -

نداریم اگر شما چنانچه خیال کرده اید بنام خود خطبه می خوانید در ملازمت شما بوده خدمات شایسته تقدیم میسازیم
 و اگر نه پیش میرزا کامران میردیم و آنجا کامروائی و دوستگامی در کنار راست محمد غازی توغبائی آمده میبسام
 امر ایندانه رسانید و گفت که یکی از دو کار ما چارست یا خطبه بنام خود باید خواند و امر را طلب داشته
 تو اخت یا به بهانه امر را گرفته مقید کرد میرزا هندی که پیوسته سرش بسودا سے محال میخارید این معنی را از
 معتنمات دانسته بوسیله مواعید لطف حرام نمکان عاقبت نا اندیش را طلب داشته دلاسان خود خیال تباہ را
 بیشتر استحکام داد و چون خبر نارس و چون پور و آن حدود بمسام علیه حضرت جهانبانی رسید و حقیقت اراد
 طیفان میرزا هندی را معلوم شد شیخ بچول را که از اعیان مشایخ هندی و مقرون جلال عواطف بادشاهی
 بود از بنگال که رخصت فرمودند که بالعاری خود را بد از اخلاقه رسانند و بمواعظ حقیقت اساس میرزا را از خیالات
 فاسده باز آورده بزودی و راستی حال افغانان یکدل و یک زبان سازد و در چنین هنگام که امر اندیشها
 تا درست و فکر با سه ناسودمند پیش دارند نزدیک است که میرزا هندی را از جاده قدیم بلغرانند ناگاه
 بطریق ابلغار شیخ رسید میرزا هندی را با استقبال برآمده شیخ را با عزت و اجلال بمنزل خود آورد شیخ سخنان
 سنجیده و دلخواهانه گفته میرزا را بفرم خدمتی که برآمده بود ثابت قدم ساخت روز دیگر محمد بخشی را آورد
 که آنچه سامان در انجام لشکر باشد از روز و شهر و اسب و یراق جنگ همه را سامان نماید محمد بخشی معذرت
 خواست که خزینہ نیست که به سپاهی داده شود اما اسباب و اجناس فرادان است همه را بدو بخشاد سر انجام
 میدهم چهار پنج روز برین سخن نه گذشته بود که میرزا نورالدین محمد از فوج بالعاری آمد و همانا که امر او داده
 سخن یکی ساخته بودند آمدن او باعث تقویت اراده امر است در مرتبه دیگر محمد غازی توغبائی را پیش امر
 فرستاد امر ایمان سخن را معادست نموده گفته و قرار دادند که علامت قبول سخن ما آن است که شیخ بچول
 که فرستاده پادشاه است و صلاح کار ما برهم میرند علانیه نقل رسانید تا بر همگنان یقین شود که شمار پادشاه
 یک روزه اید و ما بخاطر جمع ملازمت کنیم شیخ در سامان اسباب سفر بود و یراق لشکر سر انجام میسر داد که

مواعید - جمع موعده - وعده - وعده کی جگه - مسام - جمع مسام - کان - طیفان - بعداد - حد سے گذر جانا - جلال
 بزگیان - عواطف - مهربانان - العاری - دور - تاخت - مواعظ - نصیحتیان - استعدمال - جوت کھودنا -
 جاده - گلڈنڈی - یراق - تنھیار - سامان -
 معادوت - رجوع کرنا -
 یک روشدن - کسی سے بالکلہ قطع کرنا -

دارالخلافہ اگرہ آمدہ اسباب شورش را ترتیب میداد و در خلوت خانہ دماغ بے فریادی سودا سے سلطنت می نجات شیرخان وقت را غنیمت دانسته در قنہ و نسا و کشور آمدہ بنارس را محاصره کرد و باند فرستے بنارس را در تصرف خود آورد و میر فضلی حاکم آنجا را کشت و از آنجا روانہ جون پور شد جو پور را بابایک جلا پدیر شاہم خان داشت کہ بعد از فوت میر سید بیگ با و حکومت فرمودہ بودند و رقیب ضبط در آورده در مقام استحکام آن شد یوسف بیگ پسر ابراہیم بیگ از او مدغم بنگالہ کردہ میرفت آمدہ ہمراہ شد پیوستہ اطراف و جوانب بقراولی میرفت و طلبکار نبرد و پیکاری بود جلال خان ابن خیر اشغورہ بدو سہ ہزار کس ایلتغار کردہ رسید و یوسف بیگ سپاہی لشکر را دیدہ مستعد جنگ شد و ہر چند ہمراہان کثرت مخالفان و قلت خود را گفتند فائدہ نداشت و در نو اجمی جو پور مردانہ شربت و اسپین در کشید مخالفان روز دیگر آمدہ جو پور را قبل کردند و بابایک جلا پدیر رنگاہبانی داد مردانگی و کار دانی داد و حقیقت احوال میرزایان و امر انوشتر و دعا لفظ متواتر نیز بارگاہ معلی ارسال داشت میر فقر علی از دہلی بدار الخلافہ اگرہ آمد و نصیحاہ ارجمند میرزا ہندال نظہور آورد بعد از گفتگو سے بسیار میرزا را از اگرہ بر آورده آن طرف آب گذرانید و محمد بخشی را بران داشت کہ انجہ و وقت گنج امداد میرزا نماید کہ بزود سے بہ جو پور خود را رساند و از آنجا فقر علی رخصت گرفتہ مجد ذوالکلیب رفت کہ یادگار ناصر میرزا را مستعد لشکر سازد و در حدود کرہ میرزایان باہم اتفاق کردہ بیشتر روانہ شدند و مفارن ابن حال خسر بیگ کو گلناش و حاجی محمد بابا تشقہ و زامد بیگ و میرزا نظر جمعی دیگر از ماہنجاری دشو را انگیزی از بنگالہ فرار نمودہ پیش میرزا نور الدین محمد کہ اورا در قنوج گذاشتہ بودند آمدند و میرزا آمدن ایشان را بہ میرزا ہندال نوشت و استدعا سے استمالت ایشان نمود میرزا ہندال نوشتہا سے التفات مصحوب محمد غازی لونی بجانی کہ از مقصداہ ان میرزا بود فرستاد و شرح آمدن امر را یادگار ناصر میرزا و میر فقر علی نیز نوشتہ روان ساخت و امر خود پیش میرزا نور الدین محمد انتظار جواب بندہ کول کہ در مواجب زامد بیگ بود آمدند فرستادہ از راہ خیر یافتہ نزد ایشان شتافت کہ تہ اندیشسان نمک بجرام زبان ہندیان نشادہ بصریح گفتند کہ ما دیگر رو سے بندگی با دشاہ

فر - شان و شوکت - قراول - وہ جماعت جو لشکر کے آگے آگے غنیم کی خبر گیری کو چلے - تبر - لڑائی - ایلتغار - تاخت

دور - دعا داد - کثرت - زیادتی - قلت - کمی -

قبیل کردن - محاصره کرنا - راہ بند کرنا -

متواتر - بے درے - استمالت - اپنی طرف کو مائل کرنا -

ہندیان - یہودہ گوئی -

۱۷۰

انواج قاهره بسبب بی تربیتی کوتاهی شد و کارها بر حسب دلخواه انتظام نیافت علی خان مہادنی دھندہ
 بخشی و چندے دیگر از اعیان دولت پایہ والا سے شہادت یافتند چون این خبر بمساع قدسیہ رسید
 آن حضرت خود بہ سرعت نہضت فرمودند درین توجہ کشتی بجز آرا کہ بحبت سواری خاصہ بود در کھلکام غرق
 شد و چون موکب پادشاهی نزدیک افغانان تہ روزگار رسید این سہ بختان فرار نمودند آن حضرت
 میسر ز ہندال را کہ تربہت و برینہ بادنا فرود شدہ بود بوجہ التماس رخصت فرمودند کہ بجایگہ تازہ خود فرست
 بہ سامان لایق از ان طرف بنگالہ در آید و حضرت جہانبانی از انجا کوچ بہ کوچ متوجہ بنگالہ شدند و بتائید
 الہی در سال نہ صد و چہل و پنج فتح بنگالہ شد و شیرخان با سائر افغانان خواصہ خرنہ بنگالہ را گرفتہ
 از راہ چہار کند بجد و در ہتھاس آمد و در وہا بازہ رہتھاس را متصرف شد کہ فتن **شیرخان**
قلعہ رہتھاس را و جمعی ازین سرگذشت آنکہ چون بجد و رہتھاس کہ قلعہ ایست در غایت
 محکمی و نہایت استحکام رسید بہ راہہ خبتان برہمن حاکم قلعہ کسان فرستادہ احسانہای قدیم اورا
 بیاد داد و طرح یکجہتی انداختہ التماس نمود کہ امروز مرا کار افتادہ است میخواہم کہ مردمی بجای آری و
 اہل و عیال مرا و ہر اہان مراد قلعہ جامی دہی و ہزار ہین احسان خود سازی بصد زبان نیرنگ سازی و
 چاہیوسی را بچہ سادہ لوح بفریب آن شعبدہ باز قبول کرد این بیگانہ ملک آشنائی شش صد ڈولی
 سرانجام داد و در ہر ڈولی دو جوان مسلح را در آورد و با طراف ڈولی کینزان را گذاشت و باین جیلہ
 سپاہی را در آوردہ قلعہ را گرفت و عیال خود و سپاہی را در ان قلعہ گذاشتہ دست قلعہ دراز
 کرد و راہ بنگالہ مسدود ساخت و حضرت جہانبانی ہوا سے بنگالہ را خوش کردہ بعیش و عشرت نشینند
 و عساکر اقبال ملکی معمور وسیع را در یافتہ اسباب بی پروائی را سرانجام دادند و درین ہنگام میسر ز ہندال
 بموافقت اصحاب نفاق و ارباب فتنہ اندیشہا سے تباہ بخود راہ دادہ بی رخصت عالی در عین موسم
 باران متوجہ دارالخلافہ آگرہ شد ہر چند مناشیر نصیحت فرستادند سو دمنہ نیامد پس از روزی چند در

+

مساع - جمع بیع کی سننے کا آکر - کان - سرعت - تیزی - جلدی - موکب - وہ لشکر جو بادشاہ کے ساتھ رہے -
 تائیدات - جمع تائید - مدد - رو باہ بازی - مکاری - محکمی - مضبوطی - طرح - بنیاد - نقاشی -
 رہین - گرد و رکھا گیا - نیرنگ سازی - مکاری - جادوگری - مسلح - ہتھیار بند - مسدود - بند کیا گیا -
 عساکر - جمع عسکر یعنی لشکر - معمور - آباد - وسیع - کشادہ -
 مناشیر - جمع منشور کی - شاہی فرمان -

آن حضرت یورش بنگاله تا گزشتن این موسم موقوف دارند در آئین ملک گیری بردش فیروزی یافتن
 بر حصول مامل هر آینه اقرب خواهد بود چه عمور سوار در بنگاله درین موسم بغایت دشوارست و باعث
 دیرانی و تباهی سپاهی و آلی بنگاله نظر بر اغراض خود بعض اشرف رسانید که شیرخان در بنگاله خود را
 هنوز راست نکرده است بزودی بر سر او رفتن باعث استیصال او به سهولت خواهد بود و آن حضرت
 بجهت نگاهداشت خاطر آن ستم رسید و دعورت معقولیت گفتش او حکم بر نهضت ریایات جهانگشاهی
 فرمودند در بھاگل پور لشکر را دو جاسا تختند میرزا هندیال را پانچ شش هزار کس از آب گذرانند که
 از آن طرف آب میرفته باشند چون ساحت منگیه معسکر اقبال شد خبر آمد که جلال خان پسر شیرخان
 که خود را بعد از پدر سلیم خان نام نهاده با خواص خان و بر فرید و سرست خان و بهیت خان نیازی
 دیهار خان به مقصد از بانزده هزار کس آمده نصبه کدهی که بر مشا به در دانه بنگاله است مضبوط کرده است
 فتنه و فساد دارد و حقیقت معامله آنکه شیرخان با شملع توجه ریایات عالیات جنگ را بیچ وجه به خود شترار
 نداده راه چهار کند پیش گرفت که چون مولک عالی به بنگاله در آید ازین راه به بهار و آلی صوب رفته
 شورش افزاید و هم اموال بنگاله را بمانی رساند و جلال خان و جمعی را نزدیک کدهی گذاشته مقرر
 ساخت که چون افواج گیتی کشای نزدیک رسد من بشیر پور بر رسم اینها با یلغار خود را بمن رسانند و از
 اقدام برد لیری متقاعد باشند و حضرت جهانبانی از بھاگل پور ابراهیم بیگ جابوق و جهانگیر علی بیگ
 و بیرم بیگ و نهال بیگ در روشن بیگ و کرک علی بیگ و بچکه بهادر و جمعی کثیر نزدیک به پنج شش هزار
 کس تعیین فرمودند چون عساکر پادشاهی بواجی کدهی رسید جلال خان از سخن پدر بیرون رفته فوج
 بسته بر سر اردو آمد این مردم خود را راست نکرده بودند که جنگ را با سلوب انتظام دهند و آداب
 ترتیب افواج قائم سازند لشکر مخالفت بسیار داین مردم بر سر استعداد و غریمت جنگ نه بر ام خان
 چند مرتبه برگشته بر سپاه دشمن تاخت و دوسه سپاه را از هم گسلانید و چقلشها سے دلیرانه کرد اما از ملک

یورش - چرمانی - مامل - امید - استیصال - جڑ کاٹنا - گنگش - شوره - نهضت - اٹھنا - اراده کرنا -
 امن - امن کا مقام - ایلغار - دڑ - دعاوا -
 اقدام - آگے قدم رکھنا - متقاعد - بیہوشی والا -
 اسلوب - وضع - طرز -
 چقلش - تلوار کی لڑائی -

۱۶۸

پسر خود را با بمبی در قلعه چنارہ گذاشت و قلعه را استحکام دادہ بجانب بنگالہ روان شد آن ملک ابجنگ
گرفت و مال بسیار بدست آورد چون موکب گیتی کشای حضرت جهانبانی جنٹ ایشیائی بجا دو چنارہ نرودل
اجلال فرمودند اسے عالم آرای برتخیران قلعه قرار گرفت درومی خان کہ در فتح حصون حصین و قلاع سہا
ارتفاع یگانہ روزگار بود و بعد از فتح منہ سوار سلطان بہادر جدا شدہ در سلبک ملازمان در گاہ انسلاک یافتہ
بہ منصب میرانشی سر بلندی داشت بر کشیتہا ترتیب سہا باط نمود و از قطعہا سے پختہ بر روی تختہ انچنان رخ سہا
ساخت کہ خرد مندان و قیصر شگافت و بہر مندان حکمت اساس در صنعتگری آن انگشت جہت بدندان
گر تختہ و انچنان نقبہا بایور فرود برد کہ بائش زدن آن منافذ زمین و زمان در لرزہ آمد قطب خان پسر
شیر خان از انجا فرار نمود و سہا اہل قلعه امان طلبیدہ برآمدند و قلعه بہر فرست او لیای دولت در آمد و ایان
یا قہتا کہ فریب دو بہر اس بود اگر بہ حضرت جهانبانی تول رومی خان را معتبر داشتہ باو بخشیدہ بود اما نوید
دولدی از نزدیکان سہا عزت بود و توسیل دستہای ایشان فرمود کہ بریدند و انچنان نمود کہ حکم پادشاهی
و انچنین حکمی از دست او بود آمد حضرت جهانبانی ملامت فرمودند درومی خان بخواطف شاہانہ اختصاص
یافت و اعتبار بوجاہ او افزونی گرفت و قلعه را در جلد وسے خدمت او مرحمت فرمودند در چند روز بحسب
سر زشت محسود روزگار شدہ مسموم از عالم رفت و چون خاطر خلیفہ ازین مہم فرغ یافت یورش بنگالہ پیش نہاد
ہمت والا ش نصیب شاہ دلی بنگالہ رنجی بدر گاہ جہان پناہ آمدہ از شیر خان استغاثہ نمود و این معنی
ضمیمہ بواعث تسخیر بنگالہ و علاوہ دواعی توجہ عالی گشت آن حضرت اورا بتفقہ است خسروانہ مستظہر
ساختہ بانواع اشفاق خسروانی شرف امتیاز بخشیدند و چون این یورشش و الامم گشت چون پور داین
حد و زرا میر نہاد و بیگ کہ از کبار امر بود کہ دست فرمودند و چنارہ بر بیگ میرک عنایت شد و سامان
سر انجام این دیار فرمودہ از راہ بر و بحر عساکر نصرت قرین در جنبش آمد و چون عرصہ پختہ مضر بخیام
گردن قباب شد دولت خواہان در گاہ بوقت عرض رسانیدند کہ موسم باران رسیدہ است اگر

دو روز

حصون - حصن کی جمع - گرتھی - حصین - محکم و سخت - میر آتش - دار و فہ تو چنان - سہا باط - چنیا جکے نیچے راستہ ہو -
نقب - سزگ - آن منافذ - یہی سزگین - توسیل - گناہ رچانا - کام سوارنا - تہمت لگانا - محکم - بناوٹ سے
حکومت کرنا - عواطف - جمع عاقت - بہرانی کرنا - جلد و - خدمت کا انعام - محسود - جس سے کوئی حسد کرے -
مسموم - زہر برد گیا - استغاثہ - مدد چاہنا کسی عالم پر فریاد یہی چاہنا - ضمیمہ - لایا ہوا - بواعث - باعثہ کی جمع -
اشھانوالا - ابھارنے والا - دواعی - جمع داعیہ - باعث و سبب -

بر روی از گجرات رسیده شرف عقبه دومی دریافت و مجله ازین واقعه آنکه پیش از آن که میرزا از گجرات بیاید همیشه غزیه آنحضرت معصومه سلطان حکیم که کوچ میرزا باشد در آگره گناه میرزا درخواست کرده فرمان استمالت گرفته بود و آنحضرت از روی عواطف ذاتی رقم غفور بر جرم او کشیده کامیاب الطائف ساخته طلب فرموده بودند و چون میرزا نزدیکی موکب معلی رسید جمعی از امرای معتبر را با استقبال فرستادند و چون مسافت یکروزه در میان ماند میرزا عسکری و میرزا مندال بموجب اشارت عالی رفتند و میرزا عسکری بموجب حکم دست تسلیم تاسینه و میرزا مندال بدستور تسلیم دست بر سر نهاده دریافتند و میرزا از روی احترام بار دوی معلی آوردند و آن روز میرزا بموجب فرمان بادشاهی به خیمه خود فرود آمد در روز دیگر بدولت خانه عالی آمده استلام بساط اقدس نمود و نوادار شاهسایه خسران سعادت افتخار یافت و دو مرتبه در یک مجلس به خلعت خاصه و کمر و شمشیر و اسب سرفراز شد آری در گاه خاصان از دوی سیادت را بحضرت خریداری کنند و بدیوار در عداد نیکویی به شمار آید در کارخانه گرم آبی چنین مشیت رفته که رحمت خاص او فراتر از عیبان میرسد هر چند جرم و اثم بیشتر آید غفور و کرم بیشتر یابند و این صفت نسبت به سلاطین که فضل اللہ مناسب تر و مطابق ترست که در گذشتن از گناهان فررس به سعادت و رحمت و سعادت دولت ایشان نیرساند و نامراد سے که شرمندہ افعال ناشایسته است او را از وبال عقوبت پرورانه نجات می بخشد آنکه حضرت جهانبانے جنت آشیانے با وجود چنین عیبان بزرگ که بخشش را سزاوار نباشد با خلاق ربانی متخلق گشته در مکافات بدی به نیکویی پیش آیدند و الحمد لله که حضرت شاهنشاه زمان را این خصائل شایسته و این اخلاق سنجیده مگره فطرت عالی و ذاتی عنصر قدسی است و در اجراء سیاست چندان به ملاحظه و تامل آید که هیچ بادشاه و الاشکوه از دور آدم تا ایندم باین صفات کمال آراسته نه گشته چنانچه درین شکل فرامه آید که از بسیار گفته آید حق تعالی این نسبت را در زافزون گرداند و به تبلیح این شیمه که بر عمر و دولت آنحضرت برکات کرامت فرماید القصه چون شیرخان از طلوع آیات نصرت پر تو اطلاع یافت قطب خان

کوچ میرزا - یعنی مرزائی زوجه - گناه میرزا درخواست - یعنی عفو گناه چاه - استمالت - تسلی از راجهی جانب
 مائل کرنا - دریافتند - بے - استلام - چوننا - کر - نکامیعیات بدیان - حنات - بنیان - عداد - شمار - فرخورد - لایق
 سعادت - یعنی وسعت - سعادت - کتبش متعلق - بزور کسی نصلت سے آراسته - مکافات - بدوینا -
 اجراء سے - جاری کرنا - تامل - آهستگی - تسلی کرنا -
 شیمه - نصلت - پرتو - عکس -

بخشد راجه اورا رخصت ند او لیکن منجم نوشته فرستاد که تا یک سال ترا برنگاله دستی نیست و در فلان تاریخ دست خواهی یافت و آن روز دریا که گنگ یک ساعت پایاب خواهد شد نهضت را آنچه نوشته بود همان طور به طور آمد شعر شنیدیم زوانا که دانش بسیست و لیکن برانگنده باهر کسی است و درین ایام که ریات نصرت بفتح مالوه و لشکر مجرات توجیه فرمود فرصت را غنیمت دانسته زیاده سرے را از اندازه گذرانید اینست مجمل مبادی احوال شیرخان و خاتمه کار و خاتمت عاقبت در خلال احوال گرامی حضرت جهانبانی گزارش خواهد یافت تا ارباب فتنه و فساد را کارنامه عبرت گردد الحاصل چون پورش ممالک شرقیه در ضمیر جهان آراسے حضرت جهانبانی نقش بست بر فقیر علی که از امرای ملکان حضرت فردوس مکان گیتی ستانی بود به ضبط دارالملک دہلی قرار یافت و حکومت داران خلافته اگر چه را بعد از اہتمام میر محمد بخشی که از معتقدان دولت بود تفویض شد و یادگار ناصر میرزا ابن عم آنحضرت بہ کابلجی کہ جاگیر او بود رخصت یافت کہ در آن حد و دو بوده انتظام بخش آن عویہ باشد و نورالدین محمد میرزا کہ گلرنگ بیگم همیشه آنحضرت در جبالکلاخ او بود و عفت قباب عصمت نقاب سلیم سلطان بیگم از سردار صلب او بود جو آمده فوج و آن نواحی بحر است او نافر دست و با جمله آنحضرت سرانجام مہمات ملک فرموده با مخابرات متفق عصمت بر اہ کشتی شرق رویہ نہضت فرمودند میرزا عسکری و میرزا مند ال ہمراہ بودند و از امرای اہم جا پور و جهانگیر قلی بیگ و خسرو بیگ کہ کلتاش و تردی بیگ خان قویج بیگ و تردی بیگ اناہ و میرزا حسن و قاسم حسین خان اوز بیگ و بوجکہ بیگ و زاراد بیگ و دست بیگ و پیک سیرک و حاجی محمد بابا شہود و یعقوب بیگ و نہال بیگ و روشن بیگ و نعل بیگ و جمعی کثیر از امرای عالیقدر و در رکاب نصرت اعصاب بودند و از راه ہجرت بر لشکر فیر دزی اثر مہنت و آنحضرت خود گاہی بر کشتی نشسته دگاہی بر اسب سوار شدہ بمشاغل ملکی و ضوابط ملک گیری پروانہ عثمان غنیمت بصوب ہلعہ چنارہ کہ شیرخان در اینجا بود مطوف داشتند و از اینجا کہ میرزا محمد زمان از سعادت بہرہ داشت چون موکب عالی نزدیک چنار رسید کہ در خلعت بر زمین دعق حیا

ریات - جمع ریات - جہنڈا - زیادہ سری - سرکشی و بناوت - مبادی احوال - ابتدائی حالات - ارباب - جمع
 رب - پروردگار - مجازاً صاحب - عبرت - دوسرے کے واقعات سے نصیحت حاصل کرنا - پورش - دشمن پر چھانی
 کرنا - ضمیر - اندیشہ دل - راز - مجازاً دل - نقش بست - قرار پائی - جمی - فردوس مکانی - باہر شاہ -
 جبالہ - رسمی دلاپ وعدہ - قباب - جمع قبہ -
 متفق - سراپردہ - مشاغل - جمع مشغلہ - کام -

سکندر لودی بود مسلک شد. و کار او قدری پیش آمد اکثر سرانجام مہام بہ تدبیر او صورت می یافت و فرید پسر او
 از زیادہ سرے و بد نہادی پادشہ خود را رنجانید. و جدا شد. و مدتی از نوکران تاج خان لودی بود و چند گاہ
 در او دلازم قاسم حسین خان اوزبک شد و مدتی نوکر سلطان جنید برلاس گشت روزی سلطان جنید
 برلاس بقبری اورا بادو افغان دیگر کہ از ملازمان او بودند بملازمت حضرت گیتی ستانی فرودس مکانی رده
 بود و بجز دانکہ نظر جهان بین حضرت برو افتاد بزرگان مفیس گذشت کہ سلطان جنید چشمان این افغان اشارت
 یفرید فرمودند. دلالت بر شور و فتنہ انگیزی میکند. اورا مقید باید ساخت دآن دوی دیگر را نو از ش فرمود
 فرید از نگاہ حضرت گیتی ستانی اندیشہ بخود راه دادہ پیش از آنکہ سلطان ب مردم خود سپارد فرار نمود درین
 اثناء پادرا و ارجل در رسید اموال بدست او افتاد و در حد و دسہرام و جنگستان چونہ کہ پرگنہ ایست از
 رہتاس براہزنے و دزدے و مقدم نشی سرفتنہ برافراشت و بانکہ زمانے برو باہ بازی و نادستی خود را
 از سر بنگان روزگار گذرانید چنانچہ سلطان بہادر گجراتی بدست سوداگران انداز حسیح کردہ اورا پیش خود
 ظلمیادہ او از دستمایہ فساد ساختہ در رفقن بہانہ آورد و در دست اندازی و تاخت و تاراج مواضع و نصیبات
 اہتمام نمود و در اندک فرصتی بسیاری از مردم زند و او باش برو گرد آمدند درین میان بہار کہ یکی از امراسے
 لوحانی بود درخت زندگانی بر بست و کبک سر شتہ امارت را انتظام دید بنود شیرخان با او باشان خود
 با بغار خود را رسانید و مال فراوان بدست آورد و از انجا باز برگشتہ بجاسے خود آمد و بر سرانخ میرزاکہ نزدیک
 سر بود و ناگمانی ریخت و بچیلہ بردازی برو غالب آمد و از انجا برگشتہ بہارس را تاخت و چون جمعیت مال و
 مردم بمرسیدہ بود بہ پٹنہ رفتہ آخند و در آن تصرف شد و در سوراخ کندہ کہ سرحد ملک حاکم بنگالہ است باشکر
 آنجا جنگ کردہ نصرت یافت دآن حد و در این تصرف در آورد تا یک سال بانسیب شاہ والی بنگالہ
 جنگ و جدل می نمود مدتی مدید محاصرہ کرد داشت و از غرائب تر آنکہ شیرخان بھیجی ممتاز را شنید کہ راجہ
 اوریسہ وارد اورا طلب نمود کہ چون خیالہاسے فاسد و داعیہاسے باطل در سر داشت از کار او آگاہی

بد نہاد۔ بد خصلت۔ فرار۔ بھاگ جانا۔ راہزن۔ ڈاکو۔ مقدم کش۔ گانوں کے سردار۔ کو بارڈانے والا۔
 روباہ بازی۔ مکاری۔ سر بنک۔ سپاہی۔ گزرائید۔ بڑھا دیا۔ دستمایہ فساد۔ یعنی وہ روپیہ لے کر
 فساد کا سرمایہ بنالیا۔ تاراج۔ لوٹ مار کرنا۔ او باش۔ جمع بلش۔ کینتہ۔ بیباک۔ لیکن فارسی داسے مفرد
 کی جگہ لانے ہیں۔ امارت۔ سرداری و امیری۔ فراوان۔ بہت۔ نصرت۔ مدد کرنا۔ مجازاً فتح۔
 جدل۔ لڑائی۔

تنازع افزاشته بودند در مقام اطاعت و انقیاد آمده فرمان نذر گشتند و باج و خراج را سرمایه امن و امان خود ساختند اکناف ممالک محروسه بر فراهیت و استقامت آراسته گشت

نهضت موکب حضرت جهانبانی جنت آشیانی تسخیر بنگاله و فتح آن ممالک و جمعیت
بستقر خلافت و آنچه درین میان روی نمود

چون خاطر جهان آرا از مهمات این حد و در پرداخت همت نسر وانه بر سر انجام تیره یورش گجرات بود که باز عثمان غزنیست بان صوب معطوف دارند و برخلاف سابق ممالک را بر مدی که از اوضاع ایشان صفت استقامت و مملکت داری میوزا باشد و تبدل احوال و توسط اختلال بمبانی احوال ایشان راه نیابد بسیارند و خاطر آندیس را از استحکام این صوبه فارغبال ساخته بستقر خلافت جاه و جلال معاودت نمایند درین اثنا خبر خروج شیرخان وقتنه انگیزی او بحد و شرقی بمساع قوسی رسید غم تسخیر بنگاله که بر پیشگاه خاطر فیض مظاہر قبل از مهم گجرات چهره کشا بود و بجهت دواعی مذکور در پرده توقف و ترانجی جلوه داشت آن داعیه از سر نو تازه شد و حکم عالی باستعدا و پورش بنگاله صادر گشت و قرار یافت که درین نهضت و الادفع شیرخان نموده تسخیر ممالک بنگاله فرمایند ذکر احوال شیرخان و این شیرخان از طبقه افغانان سور بود نام قدیش فریدت ابن حسن ابن ابراهیم شیر خلیل و این ابراهیم پوستانه سوداگری اسپ میکرد و در زمره سوداگران یعنی نداشت در دو موضع شمله از اعمال ناز نور متوطن بود پیش حسن بقدر رشدری پیدا کرده از سوداگری به سپاهگری آمد مارتے در پیش رابیل جاور ایسال در باری که اکنون در خدمت حضور حضرت شایه نشاهی شرف امتیاز دارد نوکری میکرد از آنجا بموضع چونه از اعمال سمسرم پیش نصیر خان لوحانی که از امرای سکندری بودی بود رفتن لازم شد و به خدمت و کار دانی خود را از همسران گذرانید چون نصیر خان درگذشت پیش دولت خان برادر او مکر خدمت بسته از آنجا در سلک ملازمان مبن که از امرای بزرگ سلطان

Handwritten marginal notes in Persian script, including the number 4160.

تنازع - با هم جھگړه اکرنا - انقیاد - فرمانبرداری - باج - زمین کا محصول - اکناف - جمع کثرت - کناره -
رفاهیت - آسودگی - آرام پانا - نهضت - کوچ کرنا - تسخیر - مطیع کرنا - مستقر - قرار پورنے کی جگہ تیسہ - ارادہ -
یورش - چڑھائی - اختلال - خیل پذیر ہونا - مبانی - جمع بینی - بنو - مساع - جمع سماع - کان - دواعی - جمع دواعی
خواہش - باعث - ترانجی - دیر کرنا - یعنی نداشت - کچھ خصوصیت و نام نہ رکھنا تھا - رشد - بیانت کار -
جھڑ - دادا - سلک - ٹری - منسلک - بندہ جانے والا -

Sulten
Bhalo
Sulten

کر فتنہ محکم در توقف نمود سلطان از روی بی محلی شمشیر کشیده اورا از میان بدو نیم زد و از غراب ایشان بغراب خود
جست غرابهای فرنگ که دور دور ایستاده بودند نزدیک شده سلطانرا اگر در گرفتند جنگ در پوست سلطان و
روی خان خود را در آب انداختند روی خان را آشنائی از مردم فرنگ دستگیری کرده پیش خود کشید سلطان
غرقه دریای فنا شد. و همراہان سلطان نیز ضائع شد. نہ تاریخ این واقعہ فزنگیان بہادر کش یافته اند و بعضی میگفتند
مردے بر آوردہ بسائل نجات افتاد و بعد از ان در ہجرات و دکن ہر چند گاہ آوازہ طور او در میان مردم می افتاد چنانچہ
یکبار در دکن شخصی پیدا شد. و نظام الملک قبول کرد کہ اوست و با دو چوگان باخت و از دو حام بر گرداوشد ازین
ہجوم نظام الملک ملاحظہ نمودہ قصد او کرد و ہمان شب از سر اپردہ او غائب شد مردم خرم کردند کہ نظام الملک اورا
ضائع ساخت روزی میر ابو تراب کہ از اکابر ہجرات است نقل کرد کہ طایفہ الدین شہ از می کہ نسبت استاد
بہ سلطان بہادر داشت در ان ایام در دکن بود بہ نسیم میگفت کہ بہ یقین سلطان بہادر بود بعضی سخنان کہ در میان
من و او گذشتہ بود غیر او کس نمیدانست نہ کور ساختم و نشانہ درست آمد در وسعت آباد قدرت ایزد سے
و وقوع امثال این امور محال توان گفت باری چون سلطان آرزو بہ آب فرودت و منتسبان او بجاک نشستند
محمد زمان میرزا جامہ کبود بر مصیبت سلطان پوشیدہ در لباس زرانی خزائن ہجرات بعضی را بہ دست نصرت خود
در آورد و بعضی بہ دست فرنگ درآمد و جزوی بغارت رفت و خود را با مادر سلطان بہادر نسبت فرزند می درست
کرده گاہے با فرنگان دعوی خون سلطان ظاہر میساخت و گاہی زرہای خطیر نہبان و پوشیدہ بہ ایشان میفرستاد
کہ تجویز خطبہ بنام او کنند تا آنکہ روزی چند در مسجد صفا خطبہ بنام او خواندند و مدتی بلوندی ہما نجا با بسر برد
تا آنکہ عماد الملک بر سر او لشکر آوردہ ہزیمت داد و انا نجا بیچارہ و خجالت زدہ روسے امیند باستان بوس
حضرت جہانبانی آورد چنانچہ جمعی در جاسے خود گزارش یا بدوا در تفصیل این قدمات کہ ذکر آن بقریبات از
تذکیرات مقصود و محسنات کلام است در نور دیدہ شروع در اصل مقصود می نماید چون حضرت جہانبانی جنّت
ایشانے بدار انخلا فہ اگرہ نزول اجلال فرمودند از اطراف دنو اخی آن میباکان کہ سرگرد برداشتمہ گردن

محکم - بزور حکم کرنا - آشنائی - ایک جان بیجان - از دو حام - آدمیوں کا جاؤ - جرم - کوئی امر قطعی کر لینا - پکا ارادہ کرنا
وسعت آباد قدرت - قدرت الہی کی وسیع آبادی - بجاک نشستند - یعنی مارے گئے - زرانی - سکاری -
تجویز خطبہ - ایچ یعنی فرنگی لوگ تجویز کریں کہ گجرات کی بادشاہی کا خطبہ مرزا محمد زمان کے نام پر صا جاوے - لوند لوطی نہایت
بدینت - تفصیل این - الخ فی تفصیل بیان چھوڑ کر کہ فقط موقع مناسب پر ذکر کرتے ہیں - تذکیرات - سبجہ تذکیر - ذیل
من انا محسنات - جمع محسنہ - خوبصورت بنانے والے نواحی - اطراف - تہرہ - سرکشی کرنا - غرہ کرنا -

بودند امان طلبیده قنوج را با بنام دوزخ میز از هندال که در آگره بود بدفع این فتنه برآمد و در حد و دیگر ام آرا-
گنگ گذشته هر دو لشکر هم رسیدند و جنگ در موبست چون رواج کار فتنه سازان غی ما شناس بر شعله
خس ماند در ساعت بوزیدن سیم اقبال آن شعله فرو شست و شمال فتح وزید و لشکر اقبال تعاقب نموده
با دور آمد دور انجالیغ بیگ میز را و پسران اوج جمع شد. ه باز آمده پیکار شدند و درین آسافرده و هول موکب
عالی از گجرات بدرا اختلافه اگر رسید مخالفان او با بنفش باز جنگ اقدام نموده شکست یافتند و میرزا
هندان بفتح مراجعت نموده شرف اسلام عقبه و الا در یافت و چون موکب و الا سے حضرت جهانبانی
به اگر رسید بھوپال رای حاکم بجای کر کلمه مند و را خالی یافته دلیرانه در آمد و قادر شاه نیز بنید و متعاقب رسید
و میران محمد فاروقی نیز از بره پانور آمد و سلطان بهادر قریب دو ہفتہ در جا پانیر بوده باز بدیپ رفت چون
با نظر سطوت و جلال حضرت جهانبانی و قمران اقبال این دو دمان عالی دولت از او برگشته بود کاریک
بر اسے سوخو جوی اندیشید سرمایہ زیان او میگشت چنانچہ بعد از ہر میت از عساکر منصور دشاہدہ صد ما
جنود عظمت کسان را با تحت و ہدایا پیش و رزی فرنگ کہ از امر اسے بنا در بود فرستادہ است دعای آمدن خود
کرد و درین اثنا کہ میرزا عسکری گجرات گذار شتہ رفت و سلطان بدیپ آمد و زر سے باغراہی و مردم جنگی
از راه دریا بہ بند روپ آمد و احوال معلوم اوشہ بخود اندیشید کہ چون درین وقت سلطان از ہدما مستغنی
مبادا بعد از دیدن بگذر پیش آید خود را مرخص و از نموده کسان پیش سلطان فرستاد کہ بموجب طلب آمدہ ام
چون صحنی رود ہر بخدمت برسیم سلطان از شاہراہ احتیاط بدون آمدہ در سوم رمضان سنہ صد و چہل و سہ
او اخر روز با بعد و دی بر غراب سوار شدہ ہر پیش و رزی رفت بجز در رسیدن تمارض او در یافت و از
آمدن نیمان شدہ فی الحال باز گشت فرنگیان بخود اندیشیدند کہ چون اینچنین صیدی در قید ما آمدہ اگر بنا در
چند از و بگیریم بجاسے خود دست و رزی بر سر راہ آمدہ اظہار نمود کہ این مقدر تو قف نماید کہ بعضے تحت نظر
در آید سلطان گفت از دنبال فرستند و این سخن گفتہ بزودی متوجہ غراب خود شد قاضی فرنگ سر راہ بر سلطان

نہ خود روایت نامی از

جنگ در پوست - زانی شروع ہو گئی - شعلہ خس ماند - بھوس کے پٹ سے شاہ ہوتا ہے یعنی ناپائیدار - سیم - ہوا
خوشگوار - پروائی - شہان - بزورن الیم - ترکی ہوا لیکن فارسی لوگ بزورن جمال پڑھتے ہیں - ادبار - بدبختی -
اسلام عقبہ - چوکٹ چو منا - انظار جمع نظر - نگاہ - سطوت - تہر - ہر میت - شکست - جنود جمع جسمند - سکر
تحت - جمع تحفہ سوغات - ہدایا جمع ہدیہ - اسعدعا - درخواست کرنا - مالکنا - مستغنی ہے پروا - غراب - ایک قسم
کی کشتی - تمارض - بدون مرض کے مرض ہنا - دنبال - پیچھے -

میرزا عسکری مقرر شود اگر به بهادر دستی یابیم بهتر و الا چون حضرت جهانبانی را چه است که ماوه خوش آمده است
و حد و دار الخلافه اگره خالیست با نصوص و وجه کنیم تزدی بیگ خان از قلعه فرود آمده بملازمت میرزایان
میرفت که در آتاسی راه این خبر باور رسید برگشته به قلعه شتافت و کس پیش میرزایان فرستاد که برون
شمایان اینجا مناسب نیست میرزایان پیغام دادند که ما میرویم تو میان ما و داع کرده بعضی سخنان گفتند
روان شویم او بر منصوبه ایشان اطلاع دانست جواب آن چنانچه بایست داد و وصیاح آن توپ انداختند
میرزایان بخیال فاسد از آنجا کوچ کرده از راه گکات که جی بطرف دار الخلافه اگره روان شدند و
تا لشکر فیروزی مندر و در حد و چنانچه بود سلطان از آب مندری که پانزده کره سی جانپانیرست نگذاشتند
و چون برگشتن میرزایان و رفتن ایشان بصوب اگره شنیدند و برخیزالات و اهیبه ایشان مطلع شد از آب
گذشته بر سر جانپانیر آمد و تزدی بیگ خان با وجود محکمی قلعه و در انجام لوازم قلعه داری قلعه را گذاشته
راه سلامت پیش گرفت و در مندر و بشرت بساط لوس مستعد گشت و صورت از ادبای ناصواب
میرزایان بعرض اقدس رسانید حضرت جهانبانی بملاحظه آنکه میرزایان بے اعتدالی نموده بدار الخلافه
پیشتر فرزند از راه چور بالفار نصفت فرموده و از اتفاقات حسنه آنکه در میان راه در لواحق جتو بر رسیدند
میرزایان بیچاره شده بدولت ملازمت مشرف شدند و آنحضرت بقضای عطفوت ذاتی و عفو جمعی اعمال
ناپسندیده ایشان را منظورند داشته و لطف بیم را عذر خواه گناه ایشان ساخته اصلا بر رویا و زنده و بعضی
احسان را یقیمه عفو گردانیده بغیایات خسروانه امتیاز بخشید و یکی از اسازگارها که زمانه که باعث توجیه بود
عالی حضرت جهانبانی ازین دیار بجد و اگره شد آن بود که محمد سلطان میرزا اولغ میرزا دلداد که از شاه راه
اطاعت انحراف نموده طریق نفی و طغیان سلوک داشته بودند چنانچه سابقا گزارش یافت برین ولا با از
نی سعادتے ذاتی از کج خمول برآمده سر بشورش بر آوردند و جمانا جمعی که براسه نابینا ساختن او تعیین
شدند شرائط احتیاط بقیدیم رسانیده بودند و پرگنه بالگرام ناخنه بقبوح رفتند و پسران خسرو کو کلتاش که در آنجا

Recall
Mok
Sud
Mee
and
Mee

دستگیر یابیم - غلبه باوین - منصوبه - دل بین نمانا هوا - و اهیبه - ست - پیوده - مستعد - بکنجی حاصل کرید
عطفوت - مهربانی - عفو - بخشش - معاف کرنا -
منظورند داشته - پیش نظرند کرکے - انحراف - پھرنا -
کج - کونا - خمول - گنهای -
جهانا - تحقیق - بات یہ بھی -

سلطان بہ دین میر تقی میر را خالی یافتہ متصرف گشتند و از کمال بی التفاتی دینی تدبیری حال با بنجار رسید کہ
 غضب نامی از نوکران یادگار ناصر میرزا باسی صد سوار جدا شدہ پیش سلطان بہادر رفت و محرک آمدن سلطان
 شد و نوشتہ اسے و دستخوابان او پے در پے رفت تا آنکہ سلطان بہادر متوجہ احمد آباد گشت و بزودے
 نزدیک سرکج فرود آمد عسکری میرزا و یادگار ناصر میرزا و ہند و بیگ و قاسم حسین خان نزدیک بیست ہزار
 سوار عقب اساول روبروی سلطان رفتہ فرود آمدند تا سہ شبانہ روز مقابلہ داشتند و از آنجا کہ نہ با حضرت
 جہانبانی اخلاص درست داشتند و نہ سوداے پاک از تہ رائی و اندیشہ نادرست جنگ ناکردہ بجای
 جانپایر روان شدند و انواع خسران روی دادند کہ خوردن و کاسہ بر سر خوان شکستن و در محل تقدیم
 شکر عرضہ تقصیر مساحت کم خد متی پیودن ظاہرست کہ چہین روز نشاند سبحان اللہ کہ رقم کہ دل اخلاص
 گزین کہ گوہر بیست بی بہادر و ہجر اب آباد دنیا کم بدست افتند داشتند نقد معاملہ دانی و سوداگری کہ راج
 این چار بازار است چہ از دست دادہ بودند انقصہ سلطان بہادر کہ ہزارگونہ اندیشہ مندی داشت دلبر
 گشتہ متعاقب روان شد سید مبارک بخاری ہر اول سلطان بود نزدیک بہ لشکر بادشاہی رسید چند اول
 یادگار ناصر میرزا بود بر گشتہ جنگ مردانہ کرد و بسیاری از ہر اول سلطان را قبضل رسانید و بدست میرزا
 زخمی رسید غنیمت بہ محمود آباد استاد میرزا مراجعت کردہ بہ لشکر ملحق شد میرزا عسکری چون دل باسی دادہ
 بود از آب ہند روی کہ پیش راہ بود بے مجاہد گشت و خیلی از سپاہ رخت زندگانی بسیل فنا دادند سلطان نیز
 نائب ہند روی آمد میرزا چون جانپایر رسید تروی بیگ خان لازم ممانداری بجاسے آوردہ و محل خود
 باز گشت روز دیگر میرزا بان باندیشہ فاسد بہ تروی بیگ خان پیغام فرستادند کہ ما پریشان آمدہ ایم
 و لشکر بد حالست از خزان قلعہ پارہ برسم سعادت برای ما بفرست کہ بہ لشکر بدیم و اینجا نفس
 کردہ بدفع خصم بہادرت نمایم و بند کہ معسکر والاست قاصد بہ پیشش روز میرسد عرض میفرستیم تروی بیگ
 قبول این معنی نکرد میرزا بان گنگاش گرفتند او نمودند کہ تمام خزانہ را انصرف شوند و سلطنت بنام

خسران - نقصان - تمک خوردن و کاسہ بر سر خوان شکستن - یہ شل ہے کہ جس چہری من کھانا اسی من چھید کرنا -
 تقدیم - پیش کرنا - بنجالانا - تقصیر کو تا ہی کرنا - کہ رقم - من نے مان لیا - راج - چلتا ہوا
 چہار بازار - مراد دینا - چند اول - پہلی فوج - خیلی بہت اور اکثر کم کے معنی میں بھی آتا ہے -
 مساعدت - باہم مددگاری کرنا - نفس راست کردہ - دم لے کر - آرام لیکر - بہادرت - پیش تدبیری کرنا جلدی
 گنگاش - گنگاش - باہم مشورہ کرنا -

شود بنا بر آن گجرات را میرزا عسکری و گروہی از امر سپرده عثمان معاودت معطوف داشته کمبایت
 نزول فرمودند و از انجا برودہ و بروج و از انجا بجانب سورت تصریف اعنہ اقبال نموده از ان راه
 بسیرا سیر و برہان پور و بھم فرمودند و ہفت روز و بر بہان پور توقف نموده از انجا کوچ فرمودند و از پہلوے
 قلعہ اسیر گذشتہ مندور انجم فتح و اقبال ساختند و قلعہ اندوزان بمحض صیبت معاودت ریات اقبال
 پریشان شدہ ہر یکے بگوشتہ خرید و آن حضرت را آب و مہوای ولایت مالوہ مطبوع فرماں اقدس افتاد اکثر
 ملازمان رکاب دولت را جاگیر دران ولایت فرمودند و در ہای کامرانی و کام بخشی بر روی روزگار کشودند

گذشتن میرزا عسکری گجرات را بنجیال فارس

بزرگی کہ قدر دولت و نعمت شناختہ راہ ناسپاسی سپرد بر آئینہ بدست خودیشہ بر باے خودزند و بزور خود
 در ہادیہ ہلاک افتد و مصداق این مقال احوال میرزا عسکری و امر اسے گجرات خست کہ از تنگ بھنگی
 بانڈک کامیابی اندیشہا بخود راہ دادند و از زبست ناشایستہ اول گرد خلافت در یکدگر بد آورند و بخبار
 اتفاق ساحت احوال ایشان را تیرہ گردانید چنانچہ قریب سہ ماہ گذشتہ بود کہ مخالفان گرد قلعہ ایگختند
 خان جہان شیرازی و رومی خان کہ صفرا نام داشت و قلعہ سورت بنا کردہ اوست با یکدیگر اتفاق نمودند
 ولایت نوساری را کہ در تصرف عبد اللہ خان خویش فاسم حسین خان اوزبک بود بر آوردند و عبد اللہ خان
 آن نواحی را گذارستہ بروج آمد و متعارن این حال بندر سورت نیز گرفتند خان جہان از راہ خشکی روانہ
 بروج شد و رومی خان از راہ دریابغر اہاسے جنگی سوار شدہ با توپ و تفنگ بروج آمد فاسم حسین خان
 دست و پا کم کردہ بجا پانیر شتافت و از انجا بہ احمد آباد پیش میرزا عسکری دہند و بیگ آمد کہ کمک
 گیرد رسید اسحاق کہ از سلطان بہادر خطاب شباب خانی داشت کمبایت را بتصرف در آورد و یادگار
 ناصر میرزا بطلب عسکری میرزا از پٹن با احمد آباد رفت و دریاخان و محافظ خان از زبستن بر آمدہ پیش

معاودت - لٹنا - تصریف - پھیزا - اعنہ - جمع عثمان - لگام - آسیر - نام مقام - صیدت - آوازہ -
 ناسپاسی - ناشکری - یشہ - سوللا - کلھاڑی - پاویہ - غار - دوزخ کا ایک طبقہ -
 نفاق - دوروی - ظاہر و باطن یکسان ہونا - ساحت - کشادگی - صحن مکان -

تیرہ - اندھیرا - غصہ من بھرا ہوا - کدہ -

غراب جنگی - کشتی چیر سامان جنگ رکھا جائے -

سلطان

حرکت مذبح و دیگر تحمل است تحقیق نمیشود معین شدند و کس زنجی که در میان کشتهایم کشته افتاده بودند از ایشان بوضع پیوست که این جنگ بسیر کردگی عماد الملک بود روز دیگر موکب و الاشکوہ کج کرده پیشتر نزول اجلال فرمود میرزا عسکری با عساکر دولت همچنان پیش میرفت و چون این طرف حوض کانکره به تخیم اقبال شد میرزا عسکری بعضی رسانید که اگر تمام اردو به شهر در آید بعموم خلاق آزار خواهد رسید حکم شد که بسا دلان بر سر هر دروازه شهر باشند و غیر از میرزا عسکری و مردم او هیچکس دیگر را بدرون نگذارند و چون به سعادت کج فرموده و روحالی سر کج که معموره ایست و کس نزول اجلال فرمودند روز سوم با حضور صاحبسات غرت به سیر شهر بر آمدند و بعد از آن در مسین مہمات گجرات توجہ مبذول داشته سرانجام شایسته دادند و ہندو دیگر را با جمعی کثیر گذاشتند کہ بہر جا جنبان ملک شود خود را با تاجارساند و بین را پیدیزا یادگار ناصر عنایت فرمودند قاسم حسین سلطان را بروج و نوساری و بندر سورت عنایت فرمودند و دستیار ایشک آقا کبایت و برودہ یاقوت و محمود آباد میر پوچکہ بہادر اختصاص گرفت و چون انتظام مہمات گجرات صورت جست بدولت و اقبال توجہ مبذول شد نہ در وقتیکہ موکب عالی از دندوقہ کہ درسی کرد سے احمد آباد دست گذشتہ بود عرابض دو تنخواہان از دار الخلافت اگرہ رسید کہ چون آیات عالی از پایہ سریر خلافت مصیر بسیار دور شدہ تہمردان حدود سرسبی و تہمرد برداشتہ دست افساد گشاہ اند و از مالوہ نیز سرعان آمدند کہ سکندر خان و ملو خان خروج کردہ بر سر تہمرد زبور جاگیر دار سرکار مہند یہ آمدند و او اموال خود را گیرانندہ با دین آمد و جمیع سپاہیان کہ درین صوب جا بجا تعیین بودند در او جن فراہم آید و از باب فتنہ بہ جمعیتی فراوان شہر را محاصرہ نمودند و در پیش علی کتابدار حاکم او جن بزخم بندوق در گذشت و باقی مخصضان قلعہ امان طلبیدہ اند را سے گیتی نما سے بران فرار گرفت کہ مراجعت فرمودہ چند گاہ در مالوہ بودہ مندور مستقر اورنگ اقبال گردانند تا ہم ملک مالوہ از اہل فساد پاک شود و ہم ولایت گجرات کہ بہ تجدید مفتوح گشت بقبضہ در آید و ہم ناکرہ فتنہ و فساد کہ در حدود مستقر سلطنت اشتعال یافته منطفی

حرکت مذبح - تہمردی سی حرکت جیسے پنج کیے ہو سے جانور میں ہوتی ہے - وضوح - ظاہر ہونا - عساکر - جمع عسکر - لشکر
 بسا دل - چوہدر - نقیب - حوالی - اطراف - معمورہ - آبادی - بساط - فرش - مسین - درست انتظام کر دینا
 ملک - مددگار - ایشک آقا - داروغہ توشک خانہ - مصیر مرجع - لوٹنا - لوٹنے کی جگہ - تہمرد - سرکش - نافرمان -
 مسرع - تیز رفتار - گیرانندہ - جمع کر کے حفاظت میں کر لیا - مخصضان - جمع مخصن - قلعہ بند - اورنگ - تخت
 ناکرہ - شعلہ - منطفی - بجھنے والا - فر دہونے والا -

غریب بر حرف خطا نموده بودند نقش انگشت درشت نمیدیدند بعد از اهتمام این قضا یا د احکام وقت نماز
 شام در ریب امام که خالی از سادگی نبود در رکعت اول سوره الم تر کتبت خواند بعد از فرغ سلام حکم گردون
 انتقام بنفاد پیوسته که امام راتہ قبل اندازند که او عمداً سوره قبل را بگفتایه خوانده و این عدالت بظنم
 فرود آورد و فانی پد زده است مولانا محمد برغلی عرضہ داشت نمود که این امام معنی قرآن نمیداند اما چون سوره
 آتش غضب زبانه کشیده بود غیر از خطاب عقاب در جواب نشیند بعد از زمانے چون بر تو ساده لوح
 امام بر حاشیہ ضمیر قدسی تافت و اشتعال نائرہ غضب تسکین پذیرفت تا سفت عظیم فرموده تمام شب
 را برقت و بگا گذرانییدند و بعد از انصرام این امور تردی بیگ خان را در جاپانیر گذارشته ریات
 نصرت را متوجه احمد آباد ساختند و بر لب آب نندری نزل اجلال فرمودند و عماد الملک نیز دلیری
 کرده پیش آمد بهریک کوچ موکب معلی او نیز کوچ میگرد میان قصبہ زیاد و محمود آباد با میرزا عسکرے که
 بر اول بود و چند منزل پیشتر می آمد رو بر رفته جنگ عظیم در پیوست و شکست بر میرزا افتاده بود که
 یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان و هند و بیگ با جمعی کثیر رسیدند و علم دولت را افراشته طنطنہ
 وصول کو کبہ عظمت بادشاهی بگوش مخالفان رسانیدند که اینک موکب عالی رسید این سخن گفتن
 و صد بگوش اهدا رسیدن و فتح یادگار ناصر میرزا و شکست مخالفان معاروف نمود یادگار ناصر
 چون از همه پیش بود جنگ بر سر او آمد از جانب مخالفان عالم خان لودی و چندے دیگر ترزد نمایان
 کردند تا عماد الملک نیم جانے بر سلامت بدر برد و دیش محمد قریشیر بدر شجاعت خان در آن جنگ
 به شهادت رسید درین اثنا سطوح ریات پادشاهی و فتح بر فتح رده نمود در آن هنگام که موکب
 مقدس آن حضرت رسید از سه هزار بیشتر و از چار هزار کمتر از مردم مخالف کشته افتاده بودند از
 خداوند خان پرسیدند که دیگر احتمال جنگ مانده است یا نی او جواب داد که اگر آن غلام
 بر و ص یعنی عماد الملک خود درین جنگ بوده جنگ آخر شد و اگر او خود نبوده است ظاہر ایک

سورة تیزی - جوش - زبانه کشیده بود - پشین بارتی تھی - نائرہ - شعلہ - رقت - نرمی - بارکی - مجاز اول نرم ہو کر دنا -
 بکا - رونا - ہر اول - آگے جلنے والی فوج - طنطنہ - کرد و - آوازہ - نقارہ - کو کہہ - ستارہ - شکوہ - وہ نشان جوشا ہانہ
 سواری کے آگے ہوتا ہے - موکب - لشکر - موکب جمع - ترود - دور و سو پ یعنی لڑائی میں کوشش -
 سطوح - بلند ہونا -
 بر و ص - جسکو سفید داغ کا مرض ہو -

مجلس عالی شده بودند از کتابدار و سلسله دوات دار و امثال آن اتفاق نموده بر باغستان ماول
 که بوسه گلگشایش سودای جنون را تازه سازد و هوای دلگشایش خون خفته را بچوش آورد زفته نرم صراحی
 و جام ترتیب دادند در عالم سرخوشی که رخت عقل و هوش را ببنیاد داده بودند کتاب ظفر نامه در میان
 داشته مبادی احوال نهرت قرین حضرت صاحبقرانی می خواندند که آن حضرت در آغاز بهار دولت
 از مخلصان جانب پارچیل کس همراه داشتند روزی از هر یکی دو تبر فراگفتند و یکجا بسته بهر یکی دادند که نشینند
 هر چند بر سر زانو نهاده زور آوردند فائده نکرده چون آن تبر را از هم کشیده بهر یک دو دو تبر دادند هر کدام
 تبر را شکستند آن حضرت فرمودند که ما چهل ایم اگر مثل این دسته تبر یک دل باشیم بهر جا که متوجه شویم ظفر
 ملازم ما باشد باین اندیشه درست و خیال بلند کمر همت چست کرده متوجه ملک گیری شده بودند آن
 بجنبران بنجر دین سرگذشت را شنیده خیال نکرده که هر یکی از آن چهل تن لشکر بود از تائبه آسمانی
 قیاس بر حوض صورت نموده در اندیشه تباہ افتادند خود را چون شمردند چهار صد به شمار آمدند از عالم
 دیوانگی و بهوشی مضمون اتفاق را در عهد چهار صد اقوی یافته داعیه گرفتن دکن را بخود مصمم ساخته در آن
 بدستی ساحت فراز و نشیب راه اجل پیودن گرفتند روز دیگر هر چند ازین نزدیکان دور نشان جستند
 اثری و علامتی نیافتند عاقبت بی بر خیال فاسد ایشان برده به قصد گرفتن ایشان هزار کس نصیب
 فرمودند دو اندک زمانه آن نخت بر گشتهای اجل رسیده را دست و گردن بسته بدرگاه والا آوردند
 روز سه شنبه بود که آن حضرت جامهای سرخ رنگ بهرامی در بر کرده بر کرسی تفر و غضب نشستند در مره
 آنگاه گاران را گرده گرده می آوردند و در حق هر طائفه فراخور رقم تقدیر و مقتضای کمال عدالت حکم میفرمودند
 بعضی را دست بسته پایمال فیلبان کوه پیکر ساختند برخی را که سر از خط ادب بیرون برده بودند بر داشتن
 بار سر از تن اختصاص دادند و جماعه که دست از پاشناخته خیال فاسد دست زده میدست و پاگشتند
 و فرقه که از خود بینی گوشه بر او امر پادشاهی نداده بودند گوش و بینی را بجای نیافتند و طائفه که سر انگشت

سلسله دار - هتھیاردن کا داروغه - دلگشای - دل بچیانوالا - خون خفته - بجها پونا خون جس بن گری کم هو -
 سرخوشی - سنی - سرور - رخت - لباس - اسباب - نیما - لوٹ - مبادی - مبداء کی جمع - ابتدائی - صاحبقران
 امیر تیمور - مخلص - اخلاص کرنے والا - (سچا دوست) خیال نہ کرنے والا - یہ نہیں سمجھے - ساحت فراز - انجمنی بوت
 کا اونچا بیچا میدان -
 بهرامی - مزخ کو بهرام فلک اور خوریز کہتے ہیں -

دلایت گجرات تا آب مندری در تصرف اولیای دولت در آمد و از ان طرف در عمل معجزین نمود رعایای
آن حدود به سلطان سہار در عرضہ داشت نوشتند کہ محصول دلایت رسیدہ و علت کہ نبر اسم تحصیل قیام نما
از و چارہ نیست اگر کسی تعین شود رعایا از عمدہ او سے مال بیرون آیند سلطان بہر یک از ملا زمان خود
کہ ازین مقولہ حرف میزد ہمہ را خاموش می یافت عماد الملک قدم جرات پیش نہادہ استدعا سے این
خدمت نمود بدین موجب کہ بہ مقتضای برآمد کار از دلایت ہر جا دہر قدر کہ بہر کس دہد باز پرس آن
نباشد عماد الملک با ولایت سوار متوجہ احمد آباد شد در راہ ہمدومی کہ میداشت مواجب چند نوشتہ
میداد چون با احمد آباد رسیدہ ہزار سوار برد گرد آمد ہر کہ دو اسب داشت یک لک گجراتی با و میداد
در اندک فرصت سی ہزار گس فراہم آورد مجاہد خان حاکم جو ناگر بادہ ہزار سوار آمدہ با و پیوست و در ان
ایام حضرت جہان بانی بخت فتح قلعہ جاپانیر و بدست افتاد ان اسباب و اموال فراوان بہرزم خسروانی
اشتغال میداشتند و پیوستہ بر لب حوض دورویہ جشنهای پادشاہانہ و بزہما سے رنگین ترتیب می یافت
و از جلال شراط فراماند ہی آنست کہ خدمتگاران خاص و ملا زمان قرب را ضابطہ چند قرار دہند
و در بر گروہی یکے از خود نشان احتیاط اندیش تعین فرمایند تا ہموارہ از نشست و برخاست و ماند و بود
و آمد و رفت این گروہ خبر دار بودہ از صحبت بد کہ پدر و مادر اندیشہا سے تباہ است نگاہبانی نماید علی الخصوص
و قتیکہ خدیو زمان را اکثر مشاغل پردہ بر جزئیات امور کشیدہ باشد کہ گفتا نفرمودہ منہیان راست
گفتار و درست کردار تعین نمایند تا ہموارہ از حقیقت احوال و مغز مقاصد این جماعہ بمسامع اقبال
میرسانندہ باشد و اگر نہ بسیار سے از رنگ و وصلگان را بواسطہ دوام ملازمت سطوت پادشاہی
کتر ملحوظ باشد و بادہ تقرب از ہوش بردہ در پالغز خسران ابدی اندازد و فساد ہائے عظیم ازین بدستی
رو سے نماید چنانچہ درینو لا سلاح شد شرحش آنکہ در خلال احوال کہ شادمانی فتوحات غیبی بزم آرا سے
دولت روز افزون بود چند سے از کم وصلگان ناقص نہاد کہ بحسب سر نوشت داخل بار یا تنگان حواس سے

جرات - شجاعت - بہادری - استدعا - درخواست کرنا - جلال - جمع جلیلہ - بزرگ - مادر و پدر اندیشہا سے تباہ
بد خیالات کے مان و باپ - یہی بد صحبت ہے - یعنی بد معنی سے برس خیالات پیدا ہوتے ہیں - مشاغل - جمع شغلہ -
کار و بار - شور و غوغا - منہیان - مخبر - مقاصد - جمع مقصد - مراد - مسامع - جمع سمع - کان - تنگ و وصلہ -
کم سمائی والا - بادہ - شراب - عرق - پالغز - پیر کھیلنے کی جگہ - خسران - خواری نقصان - رونمودن - ظاہر
ہونا - سلاح شدہ - یعنی پیدا ہوا -

عساکر ممکن باشند یک مرتبه از طرف ہاول کہ باغستان بود سیرکنان بیشتر رفتند جمعی کہ غلہ و روغن
 از دختہ از میان جنگل برآمدہ بودند نظر اشرف درآمد حکم شد کہ تحقیق کنند کہ این جماعہ چکارہ اند گفتند ہمیں ہم
 کہیم چون از اسباب ہیزیم کشتی از تبر و تیشہ ہمراہ نہ داشتند سخن ایشان مفردن بصدق نہ گشت حکم اشرف
 شد کہ تا بر استی سخن نگویند از سیاست نجاست نیابند بناچار اقرار کردند کہ حال این سست حکم شد
 کہ پیش باشند و آن جا لگاہ را ہنہا بند چون نظر فرمودند دیدند کہ شصت ہفتاد گز بلندی سست و زہانت
 ہموازی کہ بر آمدن بران در کمال دشواری سست بہ حکم عالی میخواستہ آہن ہفتاد ہشتاد حاضر ساختند
 و بہ فاصلہ یک گز چپ و راست در دیوار کوہ فرود کردند و جوانان ہمار حکم یافتند کہ برین معراج مردانگی
 بر آیند سی و دو نفر برآمدہ بودند کہ نفس نفس خود را آہند کہ بر آیند بر انخان بوقت عرض رسانید کہ این
 مقدار توقف شود کہ مردم از میان راہ بالا تر روند انگاہ خود متوجہ شوند این گفت و خود پیش شد و از
 عقب بیرام خان حضرت جہانبانی خود بدولت و اقبال صعود فرمودند و آن حضرت چہل و یکم بودند خود بسا
 تر سب سی صد جوانان را ازین سلم نو لادی بہ سلامت بالا گرفتند و حکم شد کہ لشکر نصرت چونکہ بہ مور چلہا
 زمین یافتہ بود بہ قلعہ حملہ کنند مردم درون غافل ازین واقعہ بجگ مردم بیرون رونادہ سر از کنگرہا سے
 حصار فرود میا۔ آشتند کہ ناگاہ این سی صد جوان از عقب آمدہ بشپہ تیر اہل قلعہ را بسے پاسا خند و از
 آگاہ شدن آنکہ حضرت جہانبانی خود بدولت اقدس برسد ارج فتح بدولت و اقبال متصاعا گشتہ اند مخالفان
 تیرہ را سے ہر یک بسور اخی فرورفتند و نقارہ نشخ بلند آوازہ شد و اختیار خان از جاسے کہ بود بالاتر
 بر سر کوہی کہ آرزو ملیہ گویند برآمدہ متحصن شد روز دیگر ان دادہ اورا طلب مشرودند ادا با وجود دش
 و سر بر اہی مہات سلطنت از علوم حکمت خصوصاً ہندسہ و ہیات نصیبہ تمام داشت و از شعر و معانی نیز
 بہر مند بود در مجلس عالی بر خست نشستند در جمیع مجلسیان دانشور سر فراز شد و بخواطف خسروانہ امتیاز
 یافت و داخل مقر بان عقبہ سلطنت شد یکی از فنلانا بیخ این اول ہفتہ نہ صفر یافتہ است و چون

چکارہ اند - کیا کام کرتے ہیں - ہیزیم - ایندھن - پیش باشند - آگے آگے چلیں - معراج - سیرھی صعود - اوپر
 چڑھنا - سلم - سیرھی - نزدبان - بشپہ تیر - تیروں کی بوجھار سے - بی پاسا خند - یعنی اہل قلعہ کو بغیر کر دیا -
 متصاعا - چڑھ جانے والا - متحصن - معما پوشیدہ - فن شعرین کسی نام کو ایسی ترکیب سے لانا کہ خاص
 اصطلاح سے نام برآمد ہو - خواطف - جمع عاظف - مہربانی -
 عقبہ - چوکھٹ -

بموقت عرض رسام چون بممانہ از حارتجاوز میکنند و آثار راستی از پیشانی حال او ظاهر بود و حضرت باریافته
 قرار داد و سخن را بعرض رسانید آن حضرت فرمودند که این دو تنخواہی از کجا ترا بخاطر رسید گفت پسر من
 در بندگی از زمان رکاب دولت است خواستم کہ بجائزہ این دولت خواہی اورا از بند استخلاص
 نمایم و اگر دروغ گفته باشم مرا با پسر سیاست فرمایند حسب الحکم پسر اورا پیدا ساختند و بر سپرد و موکل
 نگذاشتند و از روی احتیاط سپاہ نصرت قرین را آمادہ ساخته خود را بہ کنار کشیدند نزدیک سحر یک بار
 پنج شش ہزار اہمیل و کوار بر سر پرانہ ہای دولت ریختند و حضرت جہانبانی با سپاہ دولت قرین خود را
 بر سر تلی کشیدہ بودند کہ اورا آنہ تباراج اردو برداشتند و اکثر کتب نفیسہ کہ مصاحبان معنوی بودند و پوستہ
 بانو داشتند ہی تلف شدہ از ان جلیہ تیمور نامہ بود بخط ملا سلطان علی و تصویر اسناد بہزاد و اکنون در کتاب
 خانہ حضرت شاہنشاہی موجود است القصہ در اندک فرصتی صحیح سلامت از مطلع اقبال دیدہ و بہادران
 جلاوت آہن رد برین بے اعتدالان آورد و بشپہ تیر منہ آن مبار و لتان سہ بخت را منہزم و متفرق گردانیدند
 و آن پیرزن سفید روئی یافت و بکام خود رسید و سطوت غضب پادشاہی و صولت قہر جبارے بچوش
 آمدہ علم غارت کردن و سوزنن کیایت نافذ گشت و بعد از ان قطع نظر از تعاقب سلطان بہادر نمود
 بجایانیر مراجعت موکب عالی شدہ و تا چار ماہ آن قلعہ را محاصرہ داشتند و اختیار خان کہ از قاضی زادہ
 قصبہ نر باد بود کہ از قصبات آن ولایت ست و بر شدہ کار دانی از عتہ ان سلطان شدہ بود در لو ازم
 نگاہداشت قلعہ سعی بلوغ بجاء آورد و با این ہمہ محافظت و احتیاط گاہ گاہ از درہائے کوه کہ از کثرت
 درخت و انبوہی خار زار گذر پیادہ بصعوبت میسر بود چہ جای سوار بعضی از پیرم کشان کوه نور وہ
 منافع خود منفذی مییاد کردہ از قسم غلہ و روغن بقصہ گر ان فرد ختن در پائے قلعہ می بردند و مردم
 قلعہ طنبا ہا فروشنہ زیر پایان میفرستادند و متاع بالائی کشیدند چون مدت محاصرہ بدورد از کثیر
 روزے حضرت جہانبانی سیر اطراف قلعہ خود بدولت و اقبال میفرمودند و محاکمہ جا کے و رآمد

باریاقن - سلاقات کی اجازت پانا - بند - تہد - نریسا - تدبیر - بدن کے چڑ - جائزہ - انعام - عوفی - خدمت -
 استخلاص - چھر الینا - سیاست - سزادینا - موکل - محافظت - تل - میلہ - بہزاد - ایک بالکمال نقاش کا نام ہے -
 منہزم - بھگوارا - شپہ تیر - ہر دن کی دو چار - سطوت - سخت گرفت کرنا - صولت - حاکرنا - حملہ - رعوب -
 رشاد - نیک جلتی - کجاگوری - صعبوت - دشواری - سختی - کوه نور - پہاڑوں کے پھرنے والے - منفذ - پوراخ
 راستہ - شناسا - رہتی -

رہنمائی لاہور کر دے کہ میرزا کا مران متوجہ قندھار شدہ است و ملکی جنین معمور خالی ست آغجا بیدشت نامت
 میرزای نجات برگشته عرصہ را خالی خیالی نموده بہ لاہور آمدہ محاصرہ نمود و درین اثنا میرزا کا مران بنواحی لاہور
 آمدہ کوس سطوت زد میرزا محمد زمان سر اسیمہ و از چارہ کار خود غیر ازان کہ باز بہ گجرات رود ندید محروم
 و مخذول برگشته باز بان دیار رفت و درین سال میرزا جیدر گوگر کلان از کا شغرا راہ بدخشان سر کر دہ
 میرزا کا مران را در لاہور در یافت در بہار دیگر شاہ ظہاسپ خود بجد و قندھار آمدند و خواجہ کلان
 جمیع کار خانہ را از تو شکیانہ و غیر ہا را بہ آئین مناسب ترتیب دادہ مقابلہ قلعہ و کار خانہ را پیش
 شاہ فرستاد و گفت سامان قلعہ داری نہ ارم و توانائی نہ ز نیست و آمدہ دیدن در آئین نمک شناسی
 و در ملت حفظ حقوق صاحبے و نوکری روانی ناچار خانہ آراستن و بہ مہمان سپردن خود را کنارہ دہ
 مناسب میا اند و خود بر او تمہ و ارج بہ لاہور آمد و میرزا کا مران بیک ماہ کونش نہاد کہ چرا این قدر
 توانستی نگاہ داشت کہ من خود را میرزا نامم و بعد از سر گذشتہ بسیار میرزا کا مران سر انجام نمودہ بار دم
 یورش قندھار نمود و متوجہ شد میرزا جیدر را بجهت سر بر اسے مہمات لاہور گذاشت شاہ ظہاسپ
 پیشتر از توجہ میرزا بداغ خان قچارا کہ از امر اسے بزرگ بود بہ حکومت قندھار گذاشتمہ رفتہ بودند
 میرزا کا مران آمدہ قندھار را محاصرہ نمود بداغ خان امان طلبیدہ رفت و میرزا قندھار را متصرف
 شدہ است حکام دادہ بہ لاہور مراجعت نمود سخن کجا بود بہ کجا کشیدہ جان بہتر کہ ازین دست باز داشتہ
 بسر رشتہ مقصود پیوندم انقصہ چون حضرت جہانبانی بمردم کم بجا دو کبکایت نزد اجلال فرمودہ بودند
 ملک احمد لاہور کن دادہ کہ از اعیان سلطان بہادر بودند و نزدیک کولے دارہ بسری بردند بکولیان
 و کوران آن سرزمین قرار دادند کہ با موکب حضرت جہانبانی مردم کم رسیدہ اند فرصت غنیمت دانستہ
 شیخون باید آرد و باین قرار مستعد شدہ اند و از آثار بیداری اقبال آنکہ پیرزنے از نیمی خبر دار شدہ
 خود را بجائی سرا بردہ پادشاہی رسانید و بایکی از نزدیکان در گاہ گفت کہ حرفی ضرور نیست بنوا ہم جو

معمور - آباد - سطوت - تیر - سخت گرفت کرنا - محروم - بے نصیب - نا امید - مخذول - خواہ - در سوا کیا جوا -
 مقالید - جمع مقلد - کنجی - نبرد - جنگ - لڑائی - کونش - داد و بھادے - فہمہ - کونش - ادب سے سلام کرنا - قچار - قچار
 ترکمانوں کا ایک خاندان جس میں سے آجکل ایران کا بادشاہ ہے - بجهت سر پر اہی مہمات - برسے کاموں کے انجام
 کے لیے - استحكام - مضبوط کرنا - اعيان - اراکین سلطنت - موکب - شاہی لشکر جو شاہ کے ساتھ رہے اور کتب
 حوالی - اطراف - آس پاس -

دورہ اوست ایستادہ انواع ترتیب دادند چون خبر بہ سلطان بہادر رسید قلعہ را مضبوط ساختہ از دروازہ دیگر کہ بجانب شکر تلماد است بیرون آمدہ بجانب کبکایت فرار نمود و در شہر با شہرت او آتش در گرفت حضرت جہانبانی بہ شہر نزد اقبال کردہ حکم فرمودند کہ آتش را بہ آب رحمت فرو نشانند و بیسہ ہند و بیگ و جمعی دیگر را در حد و دجا پانیر گذارشتہ دقتاً از ہزار سوار بخود ہمراہ گرفتہ بجانب سلطان بہادر ایلتار فرمودند سلطان بہ کبکایت رسیدہ بجانب دسب شافت و حد غراب جنگی کہ بہ خیال فرنگ ساختہ بود آتش زد کہ مہاد عساکر عالیہ سوار شادہ تعاقب نمایند و آخر ہمان روز کہ او بدین رفت حضرت جہانبانی کبکایت نزد اجمال فرمودند و ساحل وریا سے شوخیم اقبال شدہ و از انجا جمعی را بہ سلطان بہادر از کبکایت روانہ ساختند سلطان چون بدین در آمد بہادران نصرت قرین از نزدیک دسب بقیانم فراوان بازگشتہ یکسایت آمدند و بتاییدات آسمانی در سال نہ صد و چہل و دو فتح مند و عجزات روی نمود و آن را کہ باخدا سے بازگشتست و معیار آن نیست در دست پسر آئمہ مقصود او در کنار او نهند و در غرہ شعبان این سال میرزا کامران از لاہور بہ قندھار رفت و بسام میرزا برادر شاہ طہاسب صفوی جنگ عظیم کردہ فتح نمود و محفل این سرگذشت آن کہ سام میرزا با جمعی کثیر از قزلباشیہ بہ قندھار آمدہ قندھار را خواجہ کلان بیگ استحکام دادہ بود و ہشت ماہ نگاہداشت و برین آسامیرزا کامران باستعداد تمام از لاہور نصفت نمود و میان میرزا کامران و سام میرزا جنگ عظیم در پوست و اغریوار خان را کہ از امرای کلان قزلباشیہ و تالیق میرزا بود در جنگ دستگیر کردہ بہ قتل رسانید و بیارے از لشکر قزلباش سر بہ صحرائی عدم نہادند میرزا کامران مظفر و منصور معاودت نمودہ بحد و لاہور رسید و شورش میرزا محمد زمان بر طرف شد و شرح این داستان اقبال بر رسم اجمال آنکہ پیشتر گذارش یافتہ بود کہ محمد زمان میرزا بعد از شکست یافتن سلطان بہادر بداعیہ فتنہ انگیزی بصوب لاہور شتافت چون شہر ایلہ بحد و دست آمد شاہ حسین دلدشاہ بیگ ارغون والی سند در پیش خود جای نداد

غراب جنگی - جنگی کشیان - آتش زد - جلا دالین - عناکم - جمع غنیمت - لوٹ کا مال - فراوان - بہت -
 معیار - کسوٹی - یعنی نیت کی درستی سے خدا پر بھروسہ رکھ لینا جاتا ہے -
 غرہ - ہر ماہ کی پہلی تاریخ - شاہ - پشانی - استعداد - سامان -
 نصفت - اٹھنا - قصد کرنا - کوچ کرنا - تالیق - ادب دینے والا - نگران حال -
 معاودت - لوٹنا -

اسپ فراوان بدست در آمد و خداوند خان که ہم استاد و ہم وزیر سلطان مظفر بود بدست افتاد و آنحضرت
 اورا بنو از شہاے پادشاہانہ اختصاص فرمودہ در ملازمت نگاہ داشتند و یادگار ناصر میرزا و قاسم سلطان
 و میر مند و بیگ را با لشکر گران عقب لشکر گرنختہ فرستادند آری ہر کس کہ بہ تیرہ رایان نشیند تیرہ راے
 شود و خصوصاً عمد و پیمان شکستہ با چنین خدیو جہان کہ قبضہ صدق و سادہ باشد شبندہ باز نہ پیش آمد
 نزد خدا و عت باز و ہزار نہ اورا چنین روز پیش آیا محمل آنکہ چون صہارخان و عماد الملک از انجاردان
 شدند راست بہ قلعہ مند و بر آمدند و حضرت جہانبانی نیز متعاقب عساکر منصورہ آمدہ در نعلیہ نزد ولی
 اجلال فرمودند در قلعہ مخیم اقبال گشت و رومی خان از لشکر مخالف گرنختہ بملازمت پیوست و خلعت
 سرفرازی یافت و روز چہارم سلطان بہادر از راہہای مختلف گشتہ از طرف دروازہ جولی میسر
 بر قلعہ مند و بر آمد و سخن صلح در میان آورد کہ گجرات و حیدرآباد کہ الحال بدست آمدہ بہ سلطان باشد مندر
 و آن حدود بہ ملازمان حضرت جہانبانی متعلق شود مولانا محمد پیر علی از طرف حضرت جہانبانی و صدر خان
 از طرف سلطان بہادر و در نیلی سبیل با ہم شستہ قرار دادند در آخر ہمین شب حارسان قلعہ از نختہ ترود
 ماندہ شدہ بودند کہ از عقب قلعہ سپاہ نصرت قرین مقدار دوست نفر بعضی نزد بانہا ماندہ و بر نختہ
 بظن بہا دست زدہ بہ قلعہ بر آمدند و از دیوار حصار خود را پیاپیان انداختہ دروازہ قلعہ را کہ در ان سمت
 بود کشوند و اسپان در آورده سوار شدند و سپاہیان دیگر از راہ دروازہ در آمدند خبر بہ صاحب
 مورچل کہ موخان مند و والی بود و لقب قادر شاہی داشت رسید خود را بر اسپ گرفتہ تاختہ تاختہ پیش
 سلطان آمد سلطان ہنوز در خواب بود از آواز قادر شاہ بیدار شدہ در میان خواب و بیدارے
 رو بگریز نہاد و بسہ چاری بیرون شتافت و در اثنا سے راہ بچوپت راہی ولد سہلدی کہ از محلہ مجلسیان
 او بود با مقدار بیست سوار از عقب آمدہ ملحق شد و چون بدروازہ سر رسید ان رسیدند از سپاہیان
 نصرت قرین قریب بدو دست سوار رو بروے آمدند سلطان خود اولی بر اینہا تاخت و چندے دیگر

فراوان - بہت زیادہ - عقب - پیچھے - آرے - ہان - قبول کرتا ہوں - پیمان - عمد - سہادہ - راستی - درستی -
 مخا و عت - بگر کرنا - فریب دینا - متعاقب - پیچھے پیچھے - عساکر - جمع عساکر - لشکر - در قلعہ - قلعہ کا دروازہ -
 حارس - سپاہیان - چوکیدار - کہ از عقب قلعہ - ناگاہ قلعہ کی پشت سے - زردبان - شیرھی -
 طناب - دوری - رسی - حصار - قلعہ - گرھی -
 بسہ چاری - تین چار آدمیوں کے ساتھ -

قریب دو سبت کس بودند مسلح شده بر سر اردوی غنیم رودان شدند چون نزدیک رسیدند یکی از اعیان
 گجرات با قریب چهار هزار کس بیرون اردو آمده پاس میداشت پیش آمد و عرصه نبرد آنچنان آراسته
 گشت که بگفت در نیایه و گجراتیان رادل از دست رفت و انزمام یافته بارود در آمدند و این مردم در آن
 کارنامه کرده معاودت نمودند صیبت این دلیری و دلاوری آرام ربای لشکر سلطان بهادر شد و بعد از آن
 از قلعه ارا به خویش کم کسی برآمدی و پوسته سپاه نصرت قرین اطراف رفته راه آمد و شش غله میزدند تا آنکه
 در اردو گجراتیان محط عظیم پدید آمد روز بعد رمضان محمد زمان میرزا با پانصد ششصد کس قدم جرات
 پیش نهاده بر آمد و ازین طرف نیز جمعی جنگ پیش آمدند دوسه مرتبه مردم گجرات تیر انداخته گریختند و بخیله
 در و باه بازی عساکر فیروزی مآثر باد شاهی را بر مجراسه توپخانه رسانیدند و یکبار توپهار آتش دادند آن
 بعضی مردم پادشاهی را چشم زخم رسید بعد از هفده روز که ساعت مختار بود حضرت جهانبانی فرار دادند که
 بر سر اردوی سلطان بهادر رفته جنگ اندازند در نیمان روز بر روز کار گجراتیان بر سیم و دسراس بیشتر کشید
 و مید و لتی را اسباب آماده تر میگشت تا آنکه محض اقبال ازلی شب یکشنبه بیست و یکم شوال مذکور سلطان بهادر
 خود ویران شده بفرمود تا تمام ضرب زنها و دیگرهای کلان را برودار کرده آتش دادند تا همه در هم شکستند
 چون شام در آمد سلطان بهادر با میران محمد شجاع پنج شش از نزدیکان خود از فرجه سرا پرده بر آمده رو بجا
 اگر کرده بجهت پی غلط کردن بجانب مندر و روانه شد و همدرد خان و عماد الملک خاصه خیل سردو با اتفاق هم
 با بیست هزار سوار از راه راست متوجه مند و شدند و محمد زمان میرزا با جمعی جهت فتنه و فساد بصوب لاهور
 رفت آن روز غریب غریو و غوغا و آشوب از لشکر گجراتیان برخاست و حقیقت حال در اردو معلی
 ظاهر نبود و حضرت جهانبانی باسی هزار سوار از شام تا صبح مسلح اینساده بودند و انتظار ظهور تباشر فتح غلبی
 داشتند تا آنکه بعد از یکپاس روز معلوم شد که سلطان بهادر بصوب مند و فرار نموده است بهادران
 لشکر فیروزی مند بارو و سلطان بهادر آمده دست بغارت کشوند و اسباب و اموال و ذویل و

مسلح - تهجمار بند - غنیم - دشمن - اعیان - جمع عین - شریف - انزمام - شکست کھانا - پنجه بھیرنا - ترم دوستان - لڑا
 کے چیتے لوگ - کارنامه - یادگار کام - معاودت - ٹوٹا - عیبت - آوازہ - آرام ربای - اطمینان دور کرنوالی - پریشان کرنوالی
 عساکر - جمع عسکر - لشکر - بر مجراسه توپخانه - توپخانه چلنے کے موقع پر - توپخانه کی زپر - چشم زخم - نظر پر - مختار - پسندیدہ -
 ضرب زن - بان - وارو - باردت - فرجه - شگان - پنے غلط کردن - راستہ بھول جانا - خاصه خیل - شاهی سوار -
 صوب - سمت - طرف - تریو و غوغا - شور و غل - اردو - لشکر گاہ - مسلح - تهجمار بند - تباشر - اوشی اول صبح شروع ہر خبر پہلوچون

ردی لشکر بادشاہی شویم۔ درخان کہ سرآمد طبقہ علم و فضل بود و در جرگہ سپاہیان صاحب منصب و الگشتہ
 باصابت رای و تدبیر منزلت گفت مناسب آن است کہ کار قلعہ را کہ نزدیک رسائیہ ایم باختر بسایم
 و ما کہ بر سر کفار آمدہ باشیم بادشاہ اسلام بر سرمانحو اہل آمد و اگر بیاید در ترک غزا و جنگ با او معذور باسیم
 این رای پسندیدہ خاطر سلطان بہادر آمد و از روی استقلال ثبات قدم و وزیدہ تا آنکہ در سوم شہر رمضان
 نہ صمد و چہل دیک سلطان قلعہ چنیور را فتوح ساخت و بصوب موکب عالی روان شد۔ تخم سردقات
 اقبال عرصہ اچھین بود چون جسارت سلطان بہادر بمسامع علیہ رسید۔ آن حضرت نیز تیر تیر تو جو فرمودند
 و در نواحی مندر سور کہ از مضافات مالوہ است در کنار کول آب کہ در کلانی و پیناوری دریائے بود
 اردو و جانب این لشکر فرود آمد۔ میان ہراول حضرت جہانبانی سچکہ بہادر و جمعی و میان ہراول سلطان
 سید علی خان و میرزا تقیم کہ خراسان خان خطاب داشت کارزار بوسبت و مخالفان را شکست
 افتاد و سلطان بہادر نیز شکستہ خاطر شد۔ تلج خان و عہدہ رخاں باو گفتند لشکر ما تارگی فتح چنیور کرد
 و ہنوز چند ان ضرب و حرب لشکر بادشاہی ندیدہ و بدل قومی بکار جنگ خواهد پرداخت وقت نا کردہ
 متوجہ جنگ باید شد۔ ردی خان کہ تو پخانہ حوالہ او بود و جمعی دیگر بہ سلطان گفتند کہ تو پخانہ عظیم ہمراہ داریم
 باوجود چنین استعدا و آتشباری خود را بر تیغ زدن چہ معنی دارد و مناسب آنست کہ حصار اراہہ کردہ ببرد
 آن خندق زدہ اول این سلاح و در دست را کار فرمایم تا لشکر مخالف روز بروز تنقیص پذیرد۔ از ہم
 باشند و جنگ تیر و شمشیر بجای خود دست آخر بر ہمین قرار استنادند۔ ہوا رہ ہنگامہ جنگ گرم میشد و پیوستہ
 شکست بر گجراتیان می افتاد و از سواح اقبال آنکہ روز سے جمعی از بہادران و یکہ جو امان بزم بادہ پیمائی
 گرم کردہ بودند و ہر یکے سرخوش گشتہ سخن از مردانگی میراندیکے را کہ ہوش معاملہ دانی کمتر ماندہ بود
 بحکایت در آمد کہ از گذشتہ تا کے حرف سرائے شود امر روز غنیم در برابرست متوجہ او باید شد۔ و عیا
 کا خود را ظاہر ساخت و سبے آنکہ بہ ہوشیاران لشکر منصور آگاہی افتاد این بزم آریان می گسار کہ

اصابت - صواب کہ پونچھا - غزا - لڑائی کرنا - صوب - طرف - جسارت - دلبری - سباع - فتح صبح - کان -
 مضافات - اطراف - شعلقات - ہراول - وہ فوج جو سب سے آگے جاتی ہے - حرب و ضرب - اردو -
 حصار - قلعہ - اراہہ - گاڑی - سلاح - ہتھیار -
 تنقیص کم ہو جانا -
 سولج - جمع سانچہ - واقعات - حالات -

چنانچہ لشکر مخالفت رفته رفته در اندک زمانی بر سه ہزار سوار کشید چون با برام تمام این لشکر اختیار کرده بود
 و مبلغ کثیر نوح شد. ہ زرا سے رفتن داشت نہ رای جنگ کردن آخر دست از جان شسته در مند راین حرکت
 درآمد و چنانکہ توانائی داشت دست و پا زده آخر کار بیست و پاشاہ ہدف تیر ملاک و علف تیغ مبارزان
 سفاک گشت و از پراگندگی این لشکر ہمان طور کہ بر خاطر اقدس پرتو افتادہ بود بطور آمد و آن و فوج دیگر از
 صبت نصرت و اقبال لشکر منصور خودی خود پراکنده شدند

ذکر نصرت حضرت ہمانبانی جنت آشیانی بہ تسخیر گجرات و شکست سلطان بہادر و فتح آن ممالک

سر خیزد خاطر جہانگشاہی از اندیشہ تسخیر ولایت گجرات فارغ بود کہ والی آنجا پیوستہ راہ وفاق و اخلاص می نمود
 لیکن چون جہان آفرین خواہد کہ ملکی را بفرقدوم دادگری آرایش بخشہ تا گزیرا سباب از آماندہ سازد و مصداق
 ابن معنی کردار وائی گجرات است کہ از غرور ذاتی و هجوم خوشام گویمان و فزونی ستی وستان و گی ہشیاری و
 ہشیار این بی ہمتی نقص عمود نقص ر و رابطہ صوری نمود و مصدر چنارین امور نا ظلم شد لاجرم ہمت الاتفاضا
 آن نمود کہ موکب عالی متوجہ گجرات گردد و بنا بر آن نہ صد و چهل و یکم در او اہل جمادی الاولی بقائد دولت
 و پدایت اقبال بساعت مسعود پای غرمت در رکاب نہادہ عنان اقبال بعزم تسخیر گجرات معطوف شدند
 چون نزد یک قلعہ را سین نزول اجلال اتفاق افتاد اہل قلعہ عرض با پیشکش ہائے گرامی فرستادند کہ
 قلعہ از پادشاہ است و ما بناہ و پادشاہ ہم ہر گاہ کار سلطان بہادر ساخته شود این قلعہ بید خواہد بود حتی چون
 مقصد فتح ممالک گجرات بود یان مقید نا شدہ متوجہ ولایت الوہ شدند و چون سارنگپور تخیم سر اوقات اقبال
 شد طنطنہ یورش جہانگشاہی و کیرج کوچ نصرت اعلام منصور بہ سلطان بہادر کہ قلعہ چیتن را محاصرہ داشت
 رسید از خواہب غفلت بیدار شدہ بگزارمان خود مشورت نمود جمعی بر آن شدند کہ ہم قلعہ ہمہ وقت
 بمرست و از اہل قلعہ بالفعل فرسی نمرسد مناسب وقت آن است کہ ہم قلعہ را موقوف داشته

ابرام - مضبوط کرنا - زسی کو بل دینا - علف - جانور دن کا چارہ - سفاک - زیادہ خیریری کرنیوالا - صیت - آوازہ
 وفاق - موافقت کرنا - فر - شان شوکت - روابط - جمع ربط - بندش - نا ظلم - نامناسب - لاجرم - ضرور -
 موکب - سوار دن کا گروہ - موکب جمع - قائد - عصابدار و آنگے سے سواری کھینچنے والا - پیشکش - تحفہ -
 تخیم - خیمہ کی جگہ - سر اوقات - جمع سر اوقات - مزیدہ - طنطنہ - آوازہ
 یورش - چڑھائی -

را بر فرو تهریح بر لوه ظهور نگاشتند فامده نکر دو بخود اندیشه نادرست راه داد که چون طبقه لودیان دعوی ریاست
 هندوستان دارند تلاش ایشان در پیمان سلطان مضر فی نادر و نتائج نقض عمد به سلطان عاید خواهد شد
 تا تارخان را بغریت بی اصل روانه سمت دہلی ساخت و خود را خارج و داخل ساخته داعیہ محاصرہ قلعه حلیتور
 پیش گرفت تا ہم این قلعه را بکشاید و ہم در وقت حاجت بیان باہ اولودیان بندد پوشیدہ نمازد کہ سلطان
 علاؤ الدین عالم خان نام داشت او برادر سکندر رودی و عم سلطان ابراہیم بود بعد از قضیہ سلطان سکندر
 با سلطان ابراہیم مخالفت نمود و در حد در سر ہند دعوی سلطنت کردہ سلطان علاؤ الدین خطاب دست
 و باتفاق جمعہ از افغانان دور وے متوجہ آگرہ شد و سلطان ابراہیم بہ قصد بکار آمد نزدیک ہودل
 چون ہر دو فریق بہم رسیدند سلطان علاؤ الدین مقاومت جنگ نصف در خود ندیدہ شہنچون آورد و کارے
 نہ ساخت و خسران زدہ باز گشت و از راه سالوسی و بددرونی بکابل رفت و در جنگ ابراہیم شاہی از
 لشکر منصور بود و تارخان بہ گجرات شتافت و سلطان بہاؤ را اعتبار کرد و حضرت کتبی ستانی بزدوس
 مکانے بعد از فتح ہندوستان بر مکان خاطر او آگاہی یافتہ بہ بدخشان فرستادند و بدستگیری افغانان
 سوداگر از قلعه ظفر گریختہ بافغانستان آمد و از انجا بہ بلوچستان پوست و ازان دیار بہ گجرات شد لقصہ چون
 این فوجہا روانہ شدند تارخان دست نخرانہ نہادہ جمع لشکر پرداخت و قریب چهل ہزار سوار از افغان
 وغیرہ برد گرد آمد تا آنکہ آمدہ بیانہ را گرفت و چون بہ حضرت جہانبانی کہ بپورش تسخیر مالک شرفیہ نصبت فرمود
 این خبر رسید عثمان توجہ مصروف ساختہ در زودترین ہنگامی بدار اختلاف آگرہ نزول اجلال فرمودند و میرزا
 عسکری و میرزا ہندال دیادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان دین فر علی دزاد بیگ و دوست بیگ
 را با ہشردہ ہزار سوار بدفع این فتنہ روانہ ساختند و فرمودند کہ دفع این فوج بزرگ کہ بخرال تباہ دہلی
 روید می آید در معنی استصال فوجہای دیگرست پس ہمان بہتر کہ ہمت بردفع ہمین فوج گماشتند شود
 و چون افواج قاہرہ نزدیک لشکر مخالف رسید بر لشکر غنیم غالب آمدہ ہر روز جمعی از ایشان جدا میشدند

نتائج - جمع نتیجہ - انجام دثرہ - نقض - توڑنا - عالم پلینہ والا - داعیہ - خواہش - ارادہ - ارادہ - بدکارنا -
 خسران - نقصان - منصور - فتحند -
 مکان - جمع کمن - پوشیدہ ہونے کی جگہ -
 تسخیر - تابعہ ارکانا - استیصال - جز سے اکھاڑ دالنا -
 قاہرہ - تہر وغلبہ کرنیوالی -

که موجب نزول ارکان صدر اقامت بوده باشد بعمل نیاید تا رخسار وفاق بناخن خلافت خراشیده نگردد و
این دو بیت در آن جریده اقبال درج بود **۱** ای آنکه لاف میزنی از دل که عاشق است به طوبی لک
از زبان تو بادل موافق است به درخت دوستی نشان که کام دل مبار آورده نهال دشمنی برکن که موج
بیشمار آورد ز نهان صد هزار زنهار پند ما را بگوش هوش شنیده آن مخذول را پایت مسریر اعلی فرستند
یا دست رعایت از تربیت او باز داشته دران ولایت نگذرانند و الا به که ام دلیل اعتماد بر موافقت
توان کرد و عجب که این واقعه را قیاس بر قضیه علاء الدین و اشغال او کرده اند این قیاس مع الفارق
را چه پایت قبول آن چیز دیگر بود و این طرز دیگر گسست و شاید از جزا که تو اریح معلوم شده باشد که حضرت
صاحبقرانی با وجود خلافتی که از ایلدرم بایزید ظهور آمده بود بالطبع بیورش روم مایل نبودند چه مشارالیه
بخنگ فرنگ اشتغال میداشت اما چون فرایوسف ترکمان و سلطان احمد جلایرگر نجات پیش آوردند
آنحضرت چندین مرتبه او را تبصیح کردند از رعایت آنها منع فرمودند چون او از قبول این امر سر باز زد آنچه
مقدور بهمت بود به ظهور رسید سلطان بهادر از تنگ شرابی و بدستی جواب پوشیدند. انه نوشت درین میان
تا نارخان سخنان دور از کار که فریبده کوتاه اندیشان بود به سلطان بهادر میگفت و در روان ساختن خود
به سمت ممالک محروسه مبالغه داشت و اظهار میکرد که لشکر بادشاهی بعشرت خو کرده فراغت دوست شده است
و آن چنانکه سلطان دیده بودند مانده بنا بر تسویلات فتنه انگیزان سلطان بهادر اسباب روان شدن نارخان
آماده ساخته میست کرد و زرقه قدیم گجرات که چهل کرد معمول دلی است به قلعه پنججور فرستاد که بصلاح تا نارخان
در موافق سپاهی فرج کرده شود و سلطان علاء الدین پدر تا نارخان را با فوجی عظیم بجانب کابل فرستاد
که دران ناحیت رفته شورش افزاید و برهان الملک بنیانی و طائفه از گجراتیان را تا فرود ساخت که با
تا گوشه شافیه غریمت پنجاب نمایند و به خیال آنکه در لشکر منصور مسرا یکی پدید آید لشکر خود را متفرق ساخت
بر چند تیر موشان کاروان گفتند که بجا رفتن لشکر مناسب می نماید سو مند نیاید و نیز به یمنی بیان شکنی

وفاق - موافقت کرنا - طوبی لک - تیر سے یلے بشارت ہو - مخذول - خوار - ذلیل - قضیه - مقدمه - واقعه -
قیاس مع الفارق - دو چیزوں میں فرق کرنے والی بات ہوتے ہوئے دونوں کو یکساں سمجھنا - جرآمد - جمع جریدہ -
تنگ باریک تنگ شرابی سے مراد یہ کہ شراب پیکر آپے سے باہر ہو جاوے -
تسویلات - جمع تسویل - بات بنانا -
موافق - جمع موجب - تنخواہ مفری -

نہ صد و چیل و یک توجہ بردف مخالفان گماشته کوس مراجعت بلند آوازہ کردند بر مستبصران کار آگاہ پوشیدہ
 نیست کہ سلطان بہادر ہمیشہ در اندیشہ بلند پروازی میبود و بخار آرزوی جمہاہ در کام جان شکستہ میبرد
 اما چون پیش از عمد ایالت گجرات کہ مجردانہ میگشت و بہ چشم عبرت کار نامہ جنگ حضرت فردوس مکانے
 گیتی ستانی را کہ بہ سلطان ابراہیم واقع شد دیدہ بود بہ ہیچ وجہ مقابلہ سپاہ نصرت قرین این دودمان
 عالی بنحو و قرار نمیداد و این معنی را کہ زہر بجران خاص خود اظہار میکرد چون تانار خان آمدہ اور او دیدہ ہوا رہ مقدمہ
 باطل خاطر نشان میکرد و پیش آمدن از حریم ادب را آسان وامی نمود و سلطان بہادر چند اسنے مقید گشتند
 تا آنکہ روزی پوست کندہ بتانار خان گفت کہ من تماشاگر و ستمبر و این سپاہ شکرگت بودہ ام لشکر گجرات
 حریت ایشان نیست من تہدیر و چیل لشکر ایشان را بنحو درام خواہم ساخت و بہ ہمین نیت ابو اب
 خزائن کشادہ زر بخشی کردی و ازین خبس لشکر کہ حکم نمودنی بود داشت تادہ ہزار کس ملازم خود ساختہ بود
 درین اثنا محمد زمان میرزا با تفاق نوکران یادگار بیگ طغائی کہ نگاہبانان او بودند از بند خاطر آزادہ
 بہ گجرات رفت و والی آنجا بہ مقتضای سودای خامی کہ می بخت آمدن میرزا را غیبت داشتہ و در اعانت
 احوال او پیردخت حضرت جہانبانی بہ سلطان بہادر نوشتند کہ مقتضای موافق و عہود آن سبت کہ حاجت
 کہ حقوق خدمت بعقوق مبدل گردانیدہ بآن صوب گریختہ اند گرفتہ بدرگاہ معلی فرستند یا آنکہ از پیش
 خود در اندہ اخراج نمایند تا آنرا بکجتری بر عالیمان ظاہر کرد و سلطان بہادر از معاملہ نامہمی یاستی و نیزہ و جواب
 نوشت کہ اگر بزرگ زادہ بمانا ہ آورد و بقدر رعایتی یا بد بقاعدہ محبت و اخلاص مذاقانی نہ آرد و بہبود
 و موافق نصرتے نیرساند چنانچہ در زمان سلطان سکندر لودی با آنکہ در میان ایشان و سلطان مظفر کمال
 موافقت بود و سلطان علاء الدین برادر او و چندین سلاطین نزاوان تبرکیات از اگرہ ردی بلکہ بہ گجرات
 آمدند و آثار مردمی دیدند و این معنی اصلا باعث فتور در مواد مودت نگشت حضرت جہانبانی نشہر سعادت
 در جواب فرستادند باین مضمون کہ علامت رسوخ و ثبات بر جادہ عہد و چمان خیر ازین نیست کہ امرے

مستبصران - بیابان - روشن دل - حریم ادب - تماشاگر - تماشا دیکھے والا - چیل - پنج خیلہ - ابو اب -
 جمع باب - دروازہ - خزائن - جمع خزینہ - طغائی - ترکون سے ایک قبیلہ - موافق - جمع موافق - عہد - چمان -
 عہد و جمع عہد - عقوق - مان باپ کی نافرمانی کرنا - لکھڑی -
 صوب - طرت - اخراج - نکالنا - منافات - مخالفت -
 نزاع - اصل - نسب -

دولت مجال مفتوح نشدہ بود بہ بازوسے دولت و نیروی اقبال خود نسخہ نمودند

ذکر آمدن میرزا کامران از کابل بہ پنجاب

چون میرزا کامران خبر شفقار شدن حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی شنید از ردی بچو صلگی میرزا عسکری قندھار سپردہ متوجہ ہندوستان شد کہ شاید کاری تو اندیش بر دہر گاہ تاج دولت بتارک دو تہندی سر بلندی یافتہ حمایت ایزدی و صیانت الہی نگاہبانی او کند اندیشہ تباہ را جز تباہی شدن چو گریز و چنین روایت کنند کہ در ان ایام میر یونس علی حکم حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی حاکم لاہور بود میرزا کامران این ارادہ بخاطر آوردہ با فراہ بیگ از راہ مکر و تلبیس شیعی اعراض کرد و سخنان درشت با او گفت و فراہ بیگ شب دیگر با سپاہیان خود از اردوی میرزا اگر نختہ بہ لاہور آمد و میر یونس علی مقدم اورا گرامی داشتہ کمال مردمی بجا آورد و اکثر اوقات اورا بمنزل خود می طلبید و با ہم صحبت و دوستانہ میداشتند و فراہ بیگ منتظر فرصت می بود تا آنکہ شبی در مجلس شراب در ہنگامیکہ سپاہیان عمدہ او بجا گیر تہمتہ بودند گرفتہ در بند کرد و کسان خود را در دروازہ ہائے قلعہ لاہور تعین کرد و تعجیل بطلب میرزا کامران کس فرستاد میرزا کہ منتظر این معنی بود انکار کردہ زود خود را بہ لاہور رسانید و شہر را تصرف گشت و میر یونس علی را از بند بر آوردہ غدر خواہی کرد و گفت اگر انجامی باشید حکومت لاہور تعلق بشمارد و میر یونس علی قبول او نکرد و از رخصت گرفتہ متوجہ ملازمت حضرت جہانبانی جنت آشیانے گشت و میرزا کامران کسان خود را بہ گنات سرکار پنجاب تعین نمود تا کنار آب ستلج کہ آب بودیانہ اشتہار دار در تصرف در آورد و از راہ گزیرت ایلیان دانا فرستادہ انہما عقیدت و اخلاص نمودہ استدعای مقرر شدن این مجال کرد حضرت جہانبانی نیز از انجا کہ دریای جود ایشان موج خیر بود این مجال را بمقتضای نسبت عقیدت ظاہری و پاس نصائح دولت افزای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی مقرر

تسخیر تابع کرنا - بیگ بکرنا شفقار شدن - چغتائی بادشاہون کامرانہ - تارک - سر - مانگ - صیانت - حفاظت -

تلبیس - فریب دینا -

تعجیل - جلدی کرنا -

انکار - دشمن کی فوج بردھا دکرنا - دور مارنا -

آورد شیرخان چون از آمدن افواج جهانگشای آگاهی یافت جلال خان پسر خود را با جمعی از معتقدان و دران قلعه گذاشته خود برآمد و ایلیچیان کاروان را فرستاده در کز برت سخن سرانند آن حضرت زمانه سازی فرمود سخن او را قبول داشتند و او بعد الرشید پسر خود را برای خدمت حضرت جهانبانی فرستاده تا از خدمات و اکب بادشاهی محفوظ مانده اسباب نخوت و استکبار سرانجام دهد این پسر موپسته در ملازمت بوده و ایم خدمت کردی و در هنگامیکه ریاست جهانگشای برای تنبیه و تادیب سلطان بهادر بمالوه رسید آن بی سعاد از مکتب همایون گرفتار دست درگرفته نه صدوسی و نه که مین و بایزید از گروه افغانان فتنه برداشته بودند آنحضرت متوجه شرق رویه شدند بایزید و در مبارزت بهادران اخلاص گزین به نشیب آبا عدم فرو شد و خوش خاشاک آشوب این گروه اشرا را پاک ساخته و سلطان جنید بر لاس را جو نیور و آن حد و در محنت نموده بر کز خلاص مراجعت فرمودند چون طنطنه ملک گیری و فیروز مندی آنحضرت با قطار محاکم بلندی یافت و در نه صد و چهل فرمانروای گجرات سلطان بهادر تحفه و هدایا مصحوب ایلیچیان و انشور فرستاده محرک سلسله احوال شد و آن حضرت فرستادهای او را بنوازش خسروانه ممتاز ساخته و مناشیر عنایت فرستاده خاطر او را مطمئن فرمودند درین سال اقرب دار الملک دلی برکنار و ریای چون شهرے اساس فرمودند نام آنرا دین پناه نهادند و یکی از فضلا تاریخ آن را شهر بادشاه دین پناه یافته و بعد ازین محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا با پسرش الف میرزا طریق نبی دعد و ان پیش گرفتند و آن حضرت عنان غمیت بجانب این گروه منعطف ساخته برکنار گشت نواحی همچو چو نر دول اجلا فرمودند و یادگار ناصر میرزا را با لشکر گران از آب گذرانده بر سر باغیان فرستادند او بتایید از دی جنگ کرده مظفر گشت و محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا و ولی خوب میرزا بدست افتاد محمد زمان را مقید ساخته به بیانه فرستادند و آن دو کس را در چشم میل کشیده از پایه اعتبار انداختند و محمد زمان میرزا قدر رعایت ندانسته فرمان لباس ظاهر ساخته از بند برآید و در نخته بطرف گجرات پیش سلطان بهادر رفت و اکثر معموره و دلکشاے هند و ستان که در زمان سعادت پرتو حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی از عزم فرست

کز برت - مکاری - جیلد - مو اکب - جمع مو کب - گروه سواران - استکبار - اپنے آپ کو بزرگ مرتبه جاننا - خود کرنا - ریاست
جمع ریاست - نشان لشکر - مبارزت - میدان - مین مقابلہ - لڑائی - اشرا - جمع شریر - طنطنہ - آوازه - اقطار - جمع قطر
طوت - تحفه - جمع تحفه - هدایا - جمع هدیه - مناشیر - جمع انشور - فرمان - نبی - سرگشی - بنادت کرنا -
عدوان - مظلم کرنا - حد سے گذرنا - منعطف - فرسے والا -
فرمان لباسی - جلی فرمان -

پیوند داده بودند و با این بزرگی و بزرگ منشی نگاهی بخود نینداختند و خود را در میان ندیدند و لهذا بمن نیت دست
 و همت بلند بهر کاری که متوجه شدند و بهر خدمتی که مامور گشتند فیر و زاماند و در تمامی عمر سعادت قرین دانش را با داد
 و دولت را با شفقت جمع ساخته جهان آرا بودند در اقسام علوم خاصه ریاضی و زمان خود نظیر و سیم نداشتند
 با صولت سکندری دانش اسطوره و زرات عالی سمات فراهم بودند و در متابعت مراسم و عیست بتقیسم مملکت
 صورتی برداختند غایت عدالت بکار فرمودند و کمال انصاف بلکه ذوق فضل و احسان بجای آوردند و نور انوار
 معنوی که سلطنت حقیقی همان تواند بود آن خود عیاضه الهی بود که اختصاص بوجود اشرف آنحضرت داشت که
 هیچ یک از خوان را از نفیم آن مواد میراث بهره نرسیده و هر یکی از فسوبان و رگاه را موجب و مناسب
 غنایت فرمودند محال جایگزین میزاکامان کابل و قندهار مقرر شد و سرکار سنبل بر میز عسکری اختصاص یافت
 و سرکار اولو بر میز اهل کمرت فرمودند و بدخشان بمیز سلیمان مقرر و مسلم داشتند و با تاج بر دست دلمات
 جمیع ارکان دولت و ایمان سلطنت و عموم افراد عساکر منصور در قیام اطاعت و انقیاد آوردند و هر کس که در
 مخالفتی میزد مثل محمد زمان میرزا ابن بدیع الزمان میرزا ابن سلطان حسین میرزا که در خدمت حضرت فردوس مکا
 گیتی ستانی بوده اند بدامادسه آنحضرت مشرف بود و از کونه نظری و ناقص بینی آستین منازعت می افشاند که
 خدمتگاری بر میان موافقت بست و آنحضرت بدولت و اقبال بعد از پنج ششماه به نسخ قلعه کالج فرمودند
 و قریب یکماه آن قلعه را محاصره داشتند چون کار بر اهل قلعه تنگ شد حاکم کالج اطاعت نموده و دوازده من طلا
 با دیگر اسباب شپشکیش فرستاد و آنحضرت نظر بر الحاح و زاری او داشته و او را بخشیدند و از انجا علم مراجعت بر او فرشته
 متوجه قلعه چار شدند و انواع گیتی ستان آمده بجا صره آن پرداخت پوشیده نماند که این قلعه فلک اساس در
 تصرف سلطان ابراهیم بود و از جانب او جمال خان خاصه خلیل سارنگ خانی بحر است او اشتغال داشت
 بعد از قضیه سلطان ابراهیم چون چیمانه عمر جمال خان از بداندیشی پسر نابرونر و دار او پر شد شیر خان فلبسون و فسانه
 کوچ او را که لاؤ ملک نام داشت و در سیرت و صورت ممتاز بزنی خواست و باین جمله آنچنین قلعه عالی را بدست

یمن - برکت - مبارکی - سیم - شریک - همسر - سمات - جمع سمت - نیک روش - نوز - مقصد که پونجیا - اخوان - جمع از
 بجائی - نعیم - نعمت - مواد - جمع آمده - خوان پر طعام - مواجب - جمع موجب - مقرری و نظیفه - مناسب - جمع منصب
 مرتبه - ارکان - جمع رکن - سنون - پایه - انقیاد - تا بعد از بونا - الحاح - گرگز انا منت کر که مانگ - علم - جفدا -
 دینره - اعظام جمع - مراجعت - لوتنا - اساس - بنیاد - اساس جمع -
 فسلون - شتر - کوچ - نر و ج -

افاضل عصر یافته اند و خواجه کلان سامانی گفته شعر سال مولود همایش هست چه زادک الله تعالی
 قدر این برده ام یک الهت از نارنجش چه تا کشم میل دو چشم بدر این جلوس آن حضرت بر سر بر فرماند
 نهم جمادی الاولی به صدوسی و هفت در در اختلافت اگر چه بوده است خیر السلوک تاریخ جلوس
 اقدس شده و بعد از چند روز سیر دریا فرمودند و سفائن طریب در بحر شوق در آورده یک کشتی
 پر از زردوران روز انعام فرمودند و باین زر نجشی بنا سه دولت را اساس زرین نهاده آری
 کسی را که فرمانروای جهان گردانند اول داد و دهش را با او گرفتند فرمایند شعر نه هر مدی سفر فرزند
 کند به سران شده که مردم نوازی کند چه دو دوام را شیر از آن گشت شاه به که همان نوازست در صید گاه
 و یکی از فضلا تاریخ این موج بخشش راستی ز یافته و از بدایت حال تا به نام گام سر بر آری که سن اشرف
 به بیت و چهار رسیده بود اما رنجتاری و کامگاری از ناصیه اقبالش پیدا و انوار سرس و سروری اولانکه
 مجد و جلالش هویدا بود و چگونه شعشعه بزرگی و بزرگ منشی از جبین پیشش پیدا باشد که حامل نور شمشاهی
 و خازن کج معارف الهی بودند و همین نور بود که در فتوحات حضرت کیتی ستانی فرودس مکانی ظهور داشت
 و همین نور بود که اشرفاقت انوار جهانگیری حضرت صاحبقرانی جلوه گر شد و همین نور بود که از حدت مهر عفت
 آفتاب و در نقاب موالید از اصدافت ولای شاهان نور دار گشت و همین نور بود که دروشمنانی آن اغر خان
 دولت آراست شد و همین نور بود که از آدم تا نوح پاندا زده استعداد نور افزای بود اسرار سواطع این نور
 و آثار عجایب این ظهور از زمره حضرت احصا بیرون ست هر کس را نوت شناخت کند این معنی نیست قدرت
 در یافتن این دقائق فی و تجلای حضرت جهان بینی به نیروی این نور ایزدی که در جنابین و بهور و اعصاب بر و
 خاص لباس مخصوص پوشیده جان افروز بود و نزدیک است که بطور اعلی رسد چنانچه فرزند رگیهای صورت
 و معنوی از پیش طاق پیشانی نورانی آنحضرت پر تو ظهور دارد و کمال جیا با نهایت شجاعت در ذات تقدیر
 فراهم آمده کللی همت عالی مصروف رضای حق پد بزبرگوار سپهر تقدیر داشتند و فرط شجاعت را با کمال تقا

عصر - زمانه - وقت - اعصار جمع - زادک الله تعالی قدر - خدا تعالی تبری قدر بر حاکم - میل - سلانی - سفائن -
 جمع سفینه - کشتی - فضلا - جمع فاضل - بدایت - شروع - شروع کرنا - ناصیه - پیشانی - نواهی جمع - مجد - بزرگی - جلال -
 بزرگی - شعشعه - آفتاب کی روشنی - منش - عادت - طبیعت - جبین - پیشانی - مبین - کللی هوئی - حامل - انوار اول
 خازن - خزانه - معارف - جمع معرفت - شناسائی - اشرفاقت - جمع اشرفان - چکان - موالید - جمع مولود - ترکا -
 اصدافت - جمع صدت - سیب - لالی - جمع لوله - بوقی - سواطع - جمع ساطع - بلند - احصا - جمع کبریا - دقائق - جمع دقیق

عصر - زمانه - وقت - اعصار جمع - زمانه - زمانه - وقت -
 و نور و جمع - زمانه - زمانه - وقت -

گفته شاعر بے تعیین بود به فارسی و ترکی شعر میگفت و دیگر ملاحظاتی بود و در شعر سلیقه درست داشت در زمین سخن بنام نامی آنحضرت مثنوی گفته است و دیگر آنچه نظام الدین علی خلیفه در قدم خدمت و محبت و زراعت عقل و استقامت تدبیر و نظر آنحضرت مرتبه عالی داشت از فضائل و کمالات خصوصاً طاب بهره مند بود دیگر سردیش محمد ساربان مرید و منظور ناظر الدین خواجہ احرار در خوش صحبتی و فیضت اقبال داشت و در بارگاه مقدس اعتبار تمام یافته بود دیگر آخوند میر مویخ و ادفاصل و خوش صحبت بود در زمانت مشهور چون تاریخ حبیب السیر و خلاصه الاخبار و دستور انور را و غیره دارد دیگر خواجہ کلان بیگ از امرای بزرگ و اهل شجاعت بود در سنجیدگی اطوار و شایستگی فضائل ممتاز بود برادرش کجک خواجہ محمدرار و معتمد خاص و اهل شجاعت بود دیگر سلطان محمد دولدی از امرای بزرگ بود اخلاق پسندیده داشت چون مقصود ازین شکر فائده احوال سلسله علیہ حضرت شاهنشاهیست از احوال دیگران بازمانده شروع در قدسی اطوار حضرت جهانبانی جنت آشیانی میکند و با اختتام سرگذشت این بزرگان خود را آماده احوال نویسی بزرگ دین و خدا بصورت و معنی می سازد

حضرت جهانبانی جنت آشیانی نصیر الدین محمد بهایون بادشاه غاز

مظهر کمالات محالی مظهر الهامات متعالی - رافع سر بر خلافت عظمی - ناصب لوا ای ریاست کبری - ملک بخش ممالک ستان - منار نشین سعادت نشان - موسس قوانین نصفت و عدالت - مرتب بر اهلین عظمت و جلالت منبع عبودیت و رافت و احسان - مورد انوار علم و عرفان - ابر مدار صفوت و صفا - بحر موانع قوت و وفا - حق گزین حقیقت شناس کثرت آئین وحدت اساس - هم بادشاه در دیش نصاب هم در دیش بادشاه خطاب - چمن پیرای نظام دین و دنیا - نخلبند بهار صورت و معنی - کرسی گره اسرار ابد و ازلی - عضاده اصطرباب حکمت علمی و عملی - و رصعاب ریاضت و منازل افاضت افلاطون یونانی

زراعت - آهنگی - آدم - مضمونی - استقامت - درستی و راستی - فضائل - جمع فضیلت - بزرگی - مورخ - تاریخدان - اهل شجاعت - بزرگن - امرای دیوان من مینیسه بین - خدا یو - بادشاه - خداوند - مظهر - با مضمون ظاهر که بوالا - مظهر - با نفع ظهور کی جلگه - الهامات - جمع الهام - جو ایک بات و همین آجاوسه - عظمی - بهت بڑا - ناصب - کھر اگر بوالا - قائم گیر بوالا - موسس - مضمون که بوالا - بنیاد رکھنے والا - قوانین - جمع قانون - قاعده - نصفت - انصاف کونا - مرتب - ترتیب بخودا - بر اهلین - جمع برهان - دلیل - جلالت - بزرگی - منبع - مرجع - منابع جمع - بجزوای - جمع عین - چشمه - نکلہ - تخمہ و غیره -

راحت - همایونی - سوز - دار و دیوانگی - کجک - انام - مدار - دست برت - والا - صفوت - بزرگی - باکی و معنای - قوت - جو اگر دی - مرتب - نصاب - سرای - عطا - در - دار و دیوانگی - کا - دار -

دانش آموزان رزگار و آن دستور العمل دولت و اقبال را بموجب حکم جهان مطلع شنشاهی تبارخ
سی و چهار آبی و فیکه ریات غالبات از گلگشت بہارستان کشمیر و کابل مراجعت فرمودہ بود میسرزا
خان خانان ابن بیرام خان بہ فارسی ترجمہ نمود تا فیض خاص انخاص آن نجوم شنہ لبان رشحات سعادت
فاز شود و گنج پنهان او در نظر نبی و ستان و انش اشکار اگر دو آن حضرت در فنون موسیقی نیز دستگاہ والا
داشتند و همچنین بزبان فارسی نیز اشعار دلپذیر بردارند ازین جملہ این رباعی از واردات طبع فیاض آنحضرت
رباعی درویشان را اگر چه نہ از خویشا نیم ہد یک از دل و جان معتقد ایشا نیم - دورست بگوئی شاہی
از درویشہ ہد شاہیم ولی بندہ درویشا نیم ہد و این دو مطلع نیز از اشراقات ضمیر انور اوست سعہ ملاک
میکندم فرقت تو داستم ہد و گرد ز رفتن ازین شہری تو استم ہد تا بزلف سبہش دل بستم ہد از پریشانی عالم
رستم ہد و آنحضرت را در عرض رسائل شریف ست و از انجملہ کتابست بمفصل کہ شرح فن تواند بود و
از آنحضرت چہار فرزند سلطنت پیوند و نہد و نہد انحرمانند اول حضرت جہانبانی نصیر الدین محمد ہامان
بادشاہ دوم کامران میرزا سوم عسکری میرزا چہارم ہندال میرزا صدیبات قدسیات گلزنات بیکم گلچہرہ بیکم
گلبدن بیکم این ہر سہ از یک والدہ اند و از اولاد اہل صحبت و ارباب قرب و اصحاب کمال کہ در بساط
عزت حضرت فروس مکانے کا میاب سعادت بودند یکے میرا پو البقا ست کہ در علم و حکمت پایہ بلند داشت
دیگر شیخ زین صدر زبیرہ شیخ زین الدین خوانی بدو واسطہ علوم متعارفہ و زریذہ بود و جدت طبع داشت
و از نظم و انشا آگاہ بود و بدوام صحبت آنحضرت امتیاز داشت و در ایام دولت حضرت جہانبانی حجت
آشیانی امارت ہم یافتہ بود و دیگر شیخ ابوالوحد فارسی خمال شیخ زین خوش صحبت و خوش طبع بود و شعر ہم
میکفت دیگر سلطان محمد کوسہ لطیف طبع و شعر شناس بود از مصاحبان میر علی شیر و در ملازمت مغز شیر
دیگر مولانا شہاب معالی حقیری تخلص از علم و فضل و شعر نصیبہ دافر داشت دیگر مولانا یوسفی طلیب اورا
از خراسان طلب فرمودہ بودند در مکالم اخلاق و میمنت دست و دزدی توجہ ممتاز بود و دیگر سرخ دداعی

مطلع - اطاعت کا اسم مفہول ہے - تا بعداری کیا گیا - رشحات - جمع رشہ - پانی کا چٹھہ کا ڈہ - تراوش - فائز - نو
کا اسم فاعل ہے - مقصد کو پہونچنا - فتح پانا - اشراقات - جمع اشراق - روشنی دینا - عود ص - ایک ظلم کا نام ہے
جس سے شعر ذرن کیا جاتا ہے - رسائل - جمع رسالہ - مخمفہ کتاب مراد ہے - صدیبات - جمع صدیہ - لڑکی -
قدسیات - جمع قدسہ - پاک - ارباب - جمع رب - پروردگار - صاحب - مالک - حدت - بنی - مکالم - جمع
کرمت - بزرگی - اخلاق - جمع خلق عادت - میمنت - برکت - یعنی ہاتھ بن شفا تھی -

از خوان کشیدند و بان مقام نکو شیدند چنانچه از سوانح احوال روشن خواهد شد و در آتش ادم مرض حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی میر خلیفه از آنجا که عالم بشریت است بواسطه توهمی که از حضرت جهان بینی بخاطر
اورا یافته بود کوتاه اندیش گشته میخواست که محمدی خواجر را به سلطنت بر دارد و خواجہ نیز از تہم رانی
و بدستی و ماملتہ نمی بخود خیال باطل را داده هر روز بر بار آندہ ہنگامہ هجوم گرم مہ ساخت آخر الامر
بوسیله درست گویان دوبرین میر خلیفہ براہ راست آمدہ ازین اندیشہما باز آمد و خواجہ مذکور را حکم فرمود
کہ بدر بار حاضر نشود و منادی کردند کہ کسی بخانہ او نرود و بتایید اکی کار بجاسے خویش و حتی بکر خود فرار
گرفتہ و تبارخ ششم جمادی الاولی نہ صدوسی و ہفت در چہار باغیکہ بر لب آب جون در دار الخلافہ
مہ سبز کردہ آن بہار اقبال بود این عالم یونان را پذیرد و کردند فضلالی عمدہ در تواریخ و مرانی آن حضرت
قصائد و تراکیب گفتند از آنجا مولانا شہاب معاصی این مصرع تاریخ یافتہ مصراع ہمایون بود و در
ملک دمی بہ مجال است کہ کمالات ذاتی و صفاتی آن ذات قدسی آیات بدقتہ یافتہ آید مجملش
آنکہ اصول ہندگاہہ جهان بینی را کہ اول نخت باشد دوم ہمت ارجمند سوم قدرت گشائی چہارم ملکہ ارکان
پنجم کوشش در معموری بلاد ششم صرف ہمت بر رفاہیت عباد ہفتم خوشدل ساختن سپاہی ہشتم
ضبط ایشان از تباہی تمام و کمال گردہ مستوفی داشتند و در فضائل مکتبہ معارفہ رسمیہ روزگار نیز
سر آمد بودند و آن حضرت را در نظم و نثر پایہ عالی بود خصوصاً در نظم ترکی و دیوان ترکی آن حضرت
در نہایت فصاحت و غدوبت واقع شدہ و مضامین تازہ در ان مندرجست و کتاب مثنوی کہ بسین
نام دارد تصنیفست مشہور و نزد زبان دانان این لغت بمریت بحین مذکور رسالہ والدیہ خواجہ
احرار را کہ در دانہ ایست از بحر معرفت در مسلک نظم کشیدہ اند و بغایت مطبوع آمدہ و واقعات خود را
از ابتدا سے سلطنت خود تا حال ارتحال از قہر واقع بعبارت فصیح و بلیغ نوشتہ اند کہ دستور ایست
بجست فرمائید ایان عالم و قانونیست در آموختن اندیشہما ی درست و فکر ہای صحیح برای تجربت پذیران

استقام - بدلائینا - سوانح - جمع سانحہ - واقعہ - اکثر اسکا استعمال واقعہ ناپسندیدہ مین ہوتا ہے - پدرو د - ترک
گردینا - فضلالا - جمع فاضل - بزرگ - مرانی - جمع مرثیہ - رفاہیت - آرام و آسایش - عباد - جمع عبد - بندہ -
غلام - مستوفی - استفار کا اسم مفعول ہے - پورا پورا لینا - فضائل - جمع فیصلت - بزرگی خصلت -
مکتبہ - کتاب کا اسم مفعول ہے - حاصل کیا ہوا - غدوبت - شیرینی - مریت - زیادتی - سلک - توبوں
کی ٹری - مطبوع - دل پسند - ارتحال - کوچ کرنا -

سایہ دولت آن حضرت بطبعی خواهند پوست این حرف چرا بر زبان اقدس میگذر از آن مقصود از آنچه از
 بزرگان پیشین نقل افتاده آن است که بهترین مال دنیا تصدق بنامین پس همان اتماس بے بہا کہ از
 موہب غیبی در جنگ ابراہیم بدست افتاده بود و آن را باباشان عنایت فرمودہ اند تصدق باید کرد
 فرمودند مال دنیا چہ وقع دارد و عوض ہمایون چون تو اند شد خود را فدائے او میکنم کہ کار بر دست
 شدہ و طاقت از ان گذشتہ کہ بے طاقتی اور اتوانم دید و این ہمہ رنج اور اتوانم تاب آورد انگہ بخلت
 مناجات درآمد شغل خاصی کہ این طبقہ قدسیہ را میباشد بجای آورده سد بار برگرد حضرت جہانبانی
 جنت آشیانی گشتند چون دعوت ایشان بفرجا بابت پوستہ اثر گرانی از خود یافتہ فرمودند برداشتیم
 برداشتیم فی الفور حرارت غریبہ عارض بدن آن حضرت شد و در عنقریب حضرت جہانبانی خفتی طاری گشت
 چنانچہ درآمد کہ فرضی صحت کامل روی نمود و ذات معنی صفات حضرت گیتی ستانی فردوس مکلانے
 زمان زمان گران تر میشد تا بعد سے رسید کہ اختلال در مزاج نژاد و تضاعف گرفت و امارات حلت
 و انتقال از وجہات حال ہویدہ گشت تا آنکہ با دل بیدار و باطن حقیقت بین ارکان دولت و
 اعیان سلطنت را احضار فرمودہ دست بیعت خلافت برابر دست ہمایونے نہادہ بجانشینی و بعد
 خود نصب فرمودند و بر تخت خلافت جلوس دادہ خود در پایتھ سریر خلافت مصیہ صاحب فراس گشتند
 خواجہ خلیفہ دفتر علی بیگ و تردی بیگ و ہند و بیگ و جمعی کثیر در ملازمت حضرت بود و نحو نصلیح بلند
 و وصایای گرامی کہ سرمایہ دولت ابدی و پیرایہ سعادت جاودانی تواند بود بجای آوردند و بداد و پیش
 عدل و احسان و تحصیل رضای الہی در رعایت رعایا و نگہبانی خلایق و عذر پذیرفتن مقصران و
 گذرانیدن جرائم گنہگار و رعایت خرم کار آگمان و از پانداختن سرکشان دستگاران رہنموی
 فرمودند و بر زبان اقدس نامند کہ خلاصہ و وصایای ما آن است کہ قصد برادران نکنید ہر چند سزاوار
 آن گردند و الحق پاس انفاس و صیت آنحضرت بود کہ حضرت جہانبانی جنت آشیانی چندین جفاہا

موہب - موہبت کی جمع بخشش - وقع - وقعت - قدر - عز - عزت - اجابت - قبولی کرنا - قبولیت -
 حرارت غریبہ - بردنی گرمی - تزلزل - زیادہ ہونا - تضاعف - دونا دون - امارات - جمع امارہ - نشان
 وجہات - جمع وجہ - رخسارہ - اعیان - جمع عین - اشرفان - احضار - حاضر کرنا - مصیہ - پلٹنے کی جگہ -
 نصلیح - جمع نصیحت - و وصایا - جمع وصیت - نزع کے وقت نصیحت کرنا - مقصر - کوتاہی کرنے والا - جرائم جمع
 جریمہ - گناہ - خطا - خرم - اقیاط - ہوشیاری - پاس - لحاظ -

را چاره نیست بنا بر آن میزرا سلیمان را رخصت بدخشان فرمودند و به سلطان سعید نوشتند که با وجود حق
 حقوق صد و در این امر بغایت عجب نمود اکنون میزرا هندال را طلبیدیم و میزرا سلیمان را فرستادیم اگر حقوق
 منظور داشته بدخشان را به سلیمان میزرا که نسبت فرزند می و او بدیند بوجه خواهد بود والا ما از دست خود
 ساقط کرده میراث را بوارث سپردیم دیگر ایشان دانند و میزرا سلیمان پیش از آنکه بکابل رسد بدخشان
 از آن سبب بدینش محروس و مضمون بوده محل امن و امان شده بود چنانچه گزارش یافت و چون میزرا
 سلیمان به بدخشان رسید هندال میزرا بموجب حکم عالی بدخشان را امیرزرا سلیمان سپرده خود متوجه
 هندوستان شد و آن حضرت جهانبانی را بعد از چند گاه که در ملازمت بودند به سنبل که بجایگه ایشان
 مقرر بود رخصت فرمودند و تا شش ماه در سنبل کامیاب عیش و عشرت بودند تا آنکه عارضه تب مزاج
 اعتدالی ایشان طاری شد و رفته رفته با شد او کشید حضرت گیتی ستانی ازین خبر حائکاه بیقرار شده
 از فرط عطف و نیت فرمودند که به دلی آرند و از آنجا به کشتی روانه سازند تا در حضور طیبیان حاوق معالجه
 نمایند و جمعی کثیر از اطباء و آنکه زیر پای تخت حاضرند با استصواب افکار در علاج همت گمارند در
 اندک فرصتی براه دریا قدم گرامی از نانی داشتند هر چند تدبیر در معالجات بکار بردند و تدبیرات
 صحیح نمودند مزاج انحراف به صحت زانکه رجوع نه کرد و چون مرض فرمن گشت روزی در آن طرف
 آب چون شسته با اتفاق دانایان عصر اندیشه معالجان میفرمودند میرابوالبقا که از اعظم افاضل آن
 روزگار بود بعضی رسانید که از خود برداردان پیشین چنان رسیده که در امثال این امور که اطباء می
 از معالجه آن عاجزند چاره کار چنین دیده اند که بهترین اشبار تصدق نموده صحت از درگاه الهی
 نمایند حضرت گیتی ستان کشور کشای فرمودند که بهترین چیزها نزد یک همایون منم و بهترین و شریف تر از
 من همایون چیزی ندرد من خود را فدای او میسازم این دو جهان آفرین قبول کن تا خواه خلیفه دیگر
 مقرران بساط والا بعضی اشرف رسانیدند که ایشان بعنایت الهی صحت عاجل خواهند یافت و در

محروس - حراست کیا گیا - مصون - محفوظ - حیانت کیا گیا - طاری - چھا جانے والا - لاحق - امتداد - دراز ہونا -
 فرط - زیادتی - عطف و نیت - مہربانی - حاوق - ہوشیار - استاد - اطباء راجع طیبیہ - استصواب - تمہیک بات
 و مضمون معنی - افکار - جمع فکر - انحراف - کج ہونا - برگشت ہونا - در ہونے والا - فرمن - پُرانا - لنگر -
 اپاہج - عصر - زمانہ - اعظم - بہت بُرا - افاضل - جمع افضل - زیادہ بزرگ -
 مسکت - ہنگنا - عاجل - فی الحال ہونے والا -

گشته بود رسیده به سعادت ملازمت کامیاب گشتند از غرائب حالات آن حضرت گیتی ستانی با والدہ ماجدہ ایشان بخت ششمه بخت و حکایت ایشان مشغول بودند که ناگاہ کوکب از مطلع بدخشان سزید بر منوال نجم سعادت فروزان شد و لما گلشن و دید ہاروشن گشت مفرست کہ ہر روز شہر یاران عید است اما آرزو از قدم مسرت بخش حضرت جہانبانی جشن عیددی دیگر ترتیب یافت کہ مفرست روز نامہ دولت و تاریخ عنوان مسرت تو ان ساخت و میرزا جہد رورتا بیخ رشیدی نوشتہ کہ در سال نہ صد و سی و پنج حضرت جہانبانی بموجب طلب حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی متوجہ ہندوستان شدند و فقر علی را در بدخشان گذاشتند و در ان ایام قرۃ العین سلطنت میرزا انور بر حمت ایزدی پیوستہ بود و آنحضرت را ازین واقیہ اندوہی عظیم رودادہ مقدم گرامی حضرت جہانبانی را نسلی بخش خاطر اشرف ساختند و حضرت جہانبانی بدو در ملازمت آنحضرت بہرہ مند دین و دولت بودند و آنحضرت با ایشان مصاحبانہ سلوک میکردند و بارہا بزبان مقدس ایشان میرفت کہ ہمایون مصاحب بی بدلیست و الحق انسان کامل عمارت ایزد بود و اقدس آنحضرت بود و چون از بدخشان متوجہ ہندوستان شدند سلطان سعید خان کہ از خوانین کاشغر است نسبت خویشی دارد و با این ہمہ بلازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آمدہ رعایا ہا و تربتیا یافتہ بطلب سلطان و بس و دیگر امر اسے بدخشان بخمال خام رشید خان را اوریا رکند گذاشتہ متوجہ بدخشان شد و پیشتر از آنکہ او بہ بدخشان آید میرزا ہندال بہ بدخشان رسیدہ قلعہ ظفر را عشر گاہ حضور ساخته بود سعید خان سہ ماہ محاصرہ قلعہ نمود و سبب بہرہ بکاشغر مراجعت نمود و در ہندوستان بموقف عرض حضرت گیتی ستانی چنان رسیدہ کہ کاشغریان آمدہ بدخشان را متصرف شدند آنحضرت بجهت انتظام مہام بدخشان خواجہ خلیفہ را حکم فرستادند فرمودند خواجہ از معاملہ نانہمی تقاعد نمود و آنحضرت بحضرت جہانبانی کہ با نجات جوان و دولت پیدار در حرم حضور کامیاب سعادت بودند فرمودند کہ در رفتن خود چہ صلاح می بیند ایشان عرض کردند کہ از محرومی سعادت حضور آزا کشیدہ ام ذندر کردہ ام کہ دیگر با اختیار خود حرمان بر خود نہ پسندم و انتقال حکم حضرت

غرائب - جمع غریب - نادر - بخت و حکایت ایشان یعنی ہما یون ہی کا ذکر خبر ہوا تھا - کوکب - ستارہ - کوکب جمع - قرۃ - آنکہ کی روشنی - عین - آنکہ - عین - عیون جمع - اس لفظ کے ادبیت سے معانی ہیں - مقدم - سفر یا کسی جگہ سے واپس آنا - قدم رکھنے کی جگہ دولت پیشوائی - خوانین - جمع خان - ترک اپنے بادشاہ کو کہنے میں - موقف - کھڑے ہوئی جگہ - موافقت جمع - متصرف - تصرف کرنے والا - مہام - جمع ہم - کار بزرگ قابل فکر - تقاعد - کسی کام سے بیٹھ رہنا - محرم - گرداگرد - احاطہ - حرمان - محروم ہونا -

نموده منتظر موبکب عالی باشند پنجمین مهفهم ماه مذکور خود بدولت و اقبال از آب جان عبور فرموده متوجه
 شرق رویه شدند و درین روز ایلیچیان نصرت شاه والی بنگاله پیشکشها سے گرمی آورده اظهار بندگی نمود
 و نوزدهم دو شنبه جمادی الاخری در کنار دریای گنگ میرزا عسکری سعادت ملازمت دریافت و
 حکم شد که میرزا بشکر خود آن طرف آب فرود می آید باشند و در نزدیکی که خبر میرزا شدن محمود خان
 پسر سلطان سکندر رسید و واحد و غاز میور شتابه به بروج پوره سینه نزول اجلال و حصول اقبال فرمودند
 و در انجا ولایت بهار میرزا محمد زمان قرار یافت و نجم رمضان روز دوشنبه از بنگاله دیهار خاطر جمع فرمود
 بجهت دفع شرین و بازید بجانب سر درانضت اتفاق افتاد مخالفان با فوج قاهره جنگ کرده شکست
 یافتند و آن حضرت خرید و سکندر پور سیر فرموده و خاطر ازین حد در جمع ساخته بالغار متوجه دارا خلافت
 اگره شدند و در اندک زمانی عرصه آن مضرب اقبال را از فرودم و الا غیرت نزهت سرای متبذیر
 گردانیدند و حضرت جهانبانی جنت آشیانی تا یک سال در بدخشان عشرت پیرای خاطر سعادت متبذیر
 بودند ناگاه بیکبار شوق محفل عالی حضرت گیتی ستانی که عالمی بود از کمالات صوری و معنوی گریبان گیر
 شده بے اختیار عنان تماسک از دست داده و بدخشان را بر سر سلطان و پس که میرزا سلیمان بدآباد
 او انساب داشت سپرد و بجانب آن قبله اقبال دکنه آمال شتافتند چنانچه در یک روز بکابل رسیدند
 میرزا کامران از قندهار بکابل آمده بود در عید گاه بملاقات آن حضرت سرور و استسعاد یافت و حیران
 شده سبب توجه را پرسید فرمودند سلطان اشتیاق مرا کشان کشان میسر در چند بدیده خیال جمسال
 آن کعبه آمال را همواره مطالعه میکردم و غایبانه لغای جانفرا سے آن قبله اقبال را مشاهده می نمودم
 اما رتبه عیان را حالتی ست که بیان بکنه آن نتواند رسید و میرزا هندال را از کابل بخراسان
 رخصت فرمودند و از انجا قدم غزیت در رکاب همت آورده و توسن شوق را در شاهراه غزیت گرم
 ساخته باندک فرصتی بدار انخلافت اگره که از فریایه اورنگ بادشاهی سجد گاه سعادت مند ان روز نرس

عبور - پارتنا - پیشکش - تحفه - سوغات - کره - یعنی قصبه کره فنگ پور - ویران شدن - نوح و غیره کا پرانگه
 هو جانا - حلول - داخل هو نا - الفار - تیزی سے روانه هو نا - مضرب اقبال - جهان اقبال کا حیدر گار هو -
 نزهت - تازگی - تماسک - با هم جنگل مار نا - اپنے کو روکنا - مجازاً صبر تحمل - وقار - انساب - نسبت رکھنا -
 آمال - جمع اہل - ابد - آرزو - لغا - صورت - دیدار - عیان - آگہوں کو کھنا - کئے کسی چیز کی حقیقت -
 غزیت - ارادہ - توسن - گھوڑا خوش رفتار و شوخ -

یا دوگار طغائی در خانه حضرت جهانبانی فرزند ی شد و نام آنرا الامان نهاده اند چون این لفظ نزد عوام
 مشتهر بجبارتے ناسمجده می شد خوش نیامد و نیز چون بے استر ضای خاطر مقدس بود پسندیده نیفتاد
 رضا جوئی یبروانگه چنین پدر و چنین بادشاه شمر سعادت صوری و معنوی ست و نارضامندی
 باعث همد گونه ناپسندیدگی ظاهری و باطنی و لهذا اگر در عالم اسباب ستافتن آن نوباوه سلطنت
 را ازین جهان گذران از همین نارضامندی دانند در پیش فزاجد انان روزگار چردور باشد و باطله
 چون دار الخلافه مستقر ریاست عالیات شد با ساطین دولت و سلاطین عزت از امرای ترک
 و هند بآئین شکران جتنی بزرگ ساخته در تهنیه ملک مشرق و اطفاے نارے نمره در باب عصیان
 انگلش فرمودند و بعد از گفتگو بے بسیار قرار بر آن یافت که بیشتر از توجہ ریاست عالیات میسرزا
 عسکری بالشکری گران متوجه مشرق شود امرای آن طرف آب گنگ بالشکر با بی خود همراه شده درین
 خدمت جمد عظیم بتقدیم رسانند بوجوب این قرارداد و شنبه منقلم ربع الاخر میزرا عسکری رخصت یافته
 متوجه شد و خود بپسر و شکار به سمت دهلوی توجہ فرمودند در سوم جمادی الاولی خبر آمد که محمود پسر اسکندر
 بهادر را گرفته سرشورش دارد از شکار مراجعت نموده بدار الخلفنت اگره نزول اقبال فرمودند و قرار
 یافت که خود نیز بدولت و اقبال یورش خاک مشرقیه فرمایند درین اثنا قاصدان از بدخشان آمدند
 که حضرت جهانبانی لشکر آن اطراف را جمع نموده و سلطان دیس را بنخود همراه ساخته با چهل و پنجاه هزار
 کس بر سر قند غریمت رفتن دارند و حرف صلح هم در میان ست در ساعت منشور رعایت شرف
 صدور یافت که اگر کار از مهملحت نگذشته باشد تا هات شدن هم هندوستان صلح گونه نمایند و در
 فرمان عطاوت نشان طلب هندال میرزا و خالصه ساختن کابل مذکور بود و نوشته بودند که انشاء الله
 سبحانه چون کار هندوستان را که قریب الاختتام ست بانجام رسد مخلصان هوانخواه کاردان قراغ حمله
 را گدشته خود متوجه ولایت موردی خواهیم شد باید که استعجال این یورش را جمیع بندها بے آن حدود

استر ضا - رضامندی چاهنا - خوشنودی چاهنا - اساطین - جمع اسطوانه - ستون - تصفیه - پاک نهادن کرنا -
 اطفا - تمهید کرنا - بجھانا - نارے - شعله آتش - ترمود - سرکشی کرنا - جمد - کوشش - بهادر - نام اس حاکم کاجو بادشاه
 کی طرفت سے تھا جسکو محمود بن اسکندر نے پکڑا تھا - غریمت - پکارا زده کرنا - قصد کرنا - منشور - فرمان شاهی -
 عطاوت - مہربانی - خالصه - خالص واسطے مہارت شاهی کے - مخلصان - جمع مخلص - بچے خیرخواہ -
 ولایت معه ولی - سر قند وغیرہ -

رحمت حضرت جہانبانی بہ کابل و بدخشان و نہضت موکب جہان نور و حضرت گیتی ستانی بہ مستقر خلافت

چون انتظام ممالک کابل و بدخشان و استحکام آن ولایت بر ذمت سلطنت علیہ لازم بود وقت
تقصی و رسال نہ صد و ہندہ کہ خان میرزا بھوت طبعی رحمت ارتحال ازین عالم برست حضرت گیتی ستانی
بدخشان را بحضرت جہانبانی مکرمت فرمودہ بودند و اکثر ملازمان در ان خدمت اشتغال داشتند لاجرم
حضرت جہانبانی طرز کشور ستانی کو ہر تیغ اقبال فرود ناصیہ اجمال عنوان مفاخر و معالی طغرای شمال
بیشالی قرہ عیون اسطنت و الخلقہ ابو نصر نصیر الدین محمد جہا بون را در سہ کہ وہی الونہم رجب این
سال جہا بون فال رحمت آن ممالک فرمودند و در بہمن زود سے توجہ والا براستیصال مین افغان
کہ در زمان آشوب رانا کھنور را محاصرہ نمودہ گرفتہ بود مصروف داشتند و قائم حسین سلطان و ملک اسم
با یافتہ و ابو الحمد نیزہ باز و حسین خان و از امرای ہند و ستان علیخان فرملی و ملک دادگر رائے و
تاتار خان خان جہان را بہ محمد سلطان بیزرا ہمراہ ساخته فرستادند و آن نخت برگشتہ با سماع نہضت
موکب عالی اسباب و اشہای خود را گذاشتہ نقد جان در کف گر نخت و آن حضرت در او اخرین سال
سیر تیغ پور و باری فرمودہ بفرقہ و م عالی دار الخلقہ اگرہ را پایہ آسمانی بخشیدند و در نہ صد و سہ و چہار
بسیر کول کوچ فرمودہ از انجا بہ شکار سنبل توجہ گماشتند و آن کوہستان و گلشار اما شا کردہ بدر الخلقہ
نزول اقبال فرمودند و در بہست و ہشتم صفر فجر جہان بیگم و خدیجہ سلطان بیگم از کابل سعادت تشریف
ارزانی داشتند و آن حضرت برگشتی سوار شدہ استقبال فرمودند و لوازم قنوت بجاسے آوردند
و چون خبر متواتر میرسید کہ میدانی را سے حاکم چندیری جمعیت میکنند و رانا نیز استعداد پیکاری نماید
و بر اے او بار خود اسباب سر انجام میدہد تا برین بر سعادت سعادت افزا سے متوجہ چندیری شدند

رحمت - سامان - اسباب - ارتحال - کوچ کرنا - نظر از - نقش و نگار - نقش کپڑے - ملک چین مین ایک شہر کا نام ہے -
ناصر - پیشانی - عنوان - سرنامہ - قرہ - محمدک - عیون - جمع عین - چشم - چشم - استیصال - جڑ سے کھودنا -
استماع - سنا - نہضت - اٹھنا - کوچ کرنا - نقد جان و رکف گر نخت - خالی جان لے کے بھاگا - فر - شان - قنوت
استقبال - پیشوائی کرنا - قنوت - جو انروی - مروت - متواتر - بہ کثرت - پے در پے - استعداد پیکار - رائے
کا سالن - ادبار - دولت کا زوال ہونا - بد نختی -

کو کلتاش و عبد الغزیز میر آخور و علیخان و بعضی دیگر را تعاقب رانا سانکا تعین فرمودند و حضرت گیتی ستانی
 فردوس مکانی که بسبب اقبال شده برین نصرت عظمی و عطیة علیا سجدات شکر گزار بری حضرت باری
 غراسمه که کشاد و بست صورتی و معنوی باز بسته سلسله تقدیر اوست بجای آورده بنفس نفس یک کرده
 از جنگ گاه مخالفان را برده پیشتر برزند تا آنکه شب در آمد و آن روز سیاه بود بر دشمنان و شبستان
 عشرت برد و ستان همت از کارد اعدا جمع ساخته و کوس کامیابی بلند آوازه کرده مراجعت فرمود
 و بعد از گذشتن ساعتی چند از شب بمنزله رسیدند و چون تقدیر بریدی ز فتنه بود که آن مخدول
 دستگیر شود از آن مردم که در پی گریختن مانا فرود شده بودند اهتمام شایسته بنظور نیامد آنحضرت میفرمودند
 که وقت نازک بود امید مکن نداشته مارا خود بایستی رفت شیخ زین صدر که از افاضل گرامی قدر بود
 تاریخ این فتح بادشاه اسلام یافت و میر گیسو از کابل نیز همین تاریخ نوشته فرستاده بود و آن حضرت
 در واقعات می فرمایند که در فتوحات سابق نیز مثل این توار در دستخ دیال پوشده بود که در
 وسط شهر ربیع الاول و کوس تاریخ یافته بودند چون فتحی چنین به همت کشور کشائی رو نمود تعاقب
 سانکا نمودن و به ولایت ادشتانفتن موقوف داشته تفسیر میوات پیش نهاد همت والا شد و
 محمد علی جنگ جنگ و شیخ گورن و عبد الملوک تورچی را با جمعی کثیر بر سر الیاس خان فرستادند که
 در میان دو آب سرفتنه بر افراشته قصبه کول را گرفته بود و کجک علی حاکم آنجا را در بند کرده چون
 لشکر منصور نزدیک آمد او تاب مقاومت نیاورده بر کران شد و چون موکب عالی بدار اختلاف
 آگره رسید آن شور بخت بدر روزگار را گرفتار ساخته بدر گاه معلی آوردند و بیاسار رسید و چون تفسیر
 میوات مصمم ضمیر جهان آرا بی بود بان صوب شرف نصفت اتفاق افتاد چهارشنبه ششم رجب بود
 او را که حاکم نشین میوات ست نزول اجلال شد و خزاین الورد در انعام حضرت جهان بانی اختصار
 یافت و چون این ملک نیز داخل ممالک محروسه شد بجزیت انتظام ممالک شرقی رجوع سمیت متفر خلافت دی

کرده - کوس - شبستان - رات کورینه کامکان - ارجمند - قبتی - کوس - نهاره - مخدول - خوار - بدبخت - توارد -
 دو شعر یاد تاریخ کا دو شاعران سے کیسان وارد ہونا - تعاقب - چچیا کرنا - منصور - فتحمد - مقاومت - سانسے ٹھہرنا -
 بیاسار رسید - منز کو پونچاسارا گیا - تفسیر - بطع کرنا - مصمم - مستحکم - حاکم نشین - جهان حاکم رہتا ہو -
 موکب - لشکر - موکب جمع -
 مستقر خلافت - جهان بادشاہ رہتا ہو -

دست آگاه - حاکمین دولت - شاه مجتهد - انحصار - جمع غص - شایخ طبریزی - فلاخون آشام - خون بیخوردی - خون گرفته - جبروت کافران سواد - بقیه السیف - توارس - جی پورس -

تیغ و شمشاپ تیر با فلک رسانیدند و نادر العصر علی ثانی با توابع خود در پیش غول ایستاده بود و در انداختن سنگ و ضرب زدن و تفنگ کارنامه تقدیم می رسانید و مقارن این حالت تهران فرمان قضا نفاذ وارد شد که اراهای غول بیشتر روانه شوند و آن حضرت خود بدولت و اقبال بجانب سپاه مخالفت بیزم درست و همت بزرگ نمقتضی فرمودند و از اطراف و جوانب عساکر عالیله این معنی را مشاهده نموده بموج دریا جنبش نمودند و یکبارگی دلاوران اقبالند حمله بر صفوف مخالفان آوردند و در اواخر روز ناره فتنال چنان اشتغال یافت که بینه و میسره سپاه نصرت قرین بینه و میسره لشکر خدلان در راه بوده و رانده با قلب تیره مخالفان در یک محل فراهم آوردند و بنحو صولت صدقات دلاوری بران کرده پریشان روزگار تا خند که همه این تیره بختان دست از جان شسته ددل از زندگانی برگزیده بر جانب راست و چپ غول پادشاهی حمله آوردند و خود را بغایت نزدیک رسانیدند و غزات عالی درجات به همت والا پایه ثبات و قدم استقامت استوار داشته لطافت ثبرد و عهد ماتم مردان مردو بکار بردند و بتائید آسمانی مخالفت را مجال قرار و محل ضبط نماند تا آن تیره بختان سیمه روزگار بی اختیار عنان ثبات از کف تیر سیر گذاشته رو بگریز نهادند و ازین مصاف مرد آزما می جانی بسلاست بردن مفت خود دانستند نساکم فتح و ظفر بر اشجار اعلام دولت اثمار وزیدن گرفت و عنجهای نصرت و تائید از اعصاب توکل و تردد به شگفتن آمد لشکر مخالفت بسیار طعمه تیغ خون آشام و تیر شاپین پرا گشت و خون گرفته چند که بقیه السیف بودند زحمار همت غبار آلود و اوبار ساخته خن و خاشاک وجود خود را بجاروب بهر میت از میدان بردیاک رفتند و سرا سیمه چون ربگ مردان گم گشته صحرای آوارگی شدند حسن خان میواتی بضر ب تفنگ در گردن زارفت در اول اودر سنگه و نامک چند جهان در ای چند رجهان و دلپس رای دکنکو و گرم سنگه و دژ و دنگر سی و بسیار از سرداران کلان ایشان غبارا عدم گشتند و چندین هزار زخمی و زبر دست و پای باد پایان لشکر اقبال نیست و نابود شد ند محمدی

شمشاپ - تیر گنگی کی آواز - نادر العصر - چه چیز زمانه من کیباب هو - کارنامه - یادگار کام - ناره - شعله - بجاگنی والا - صولت - رعب - حمله - بدبه - صدقات - جمع هدیه - کور دنیا - خدلان نورد - خوراسی کی راه چلنی دای - قلب - بیج کا لشکر - دل - کهور پویه - نحو - طریق - طن - مانند - غزات - جمع غازی - استقامت - درستی - پادشاهی - استوار - شهبانو مستحکم - لطافت - جمع لطمه - پیاپی - نبرد - جنگ - لرانی - بکار بردند - عمل - من لائے - مصاف - جمع مصف - صف باند مطنی کی جگه - نساکم - جمع نسیم - نرم و خوش هوا - صبح کی هوا - مجازا جنگ و جاس جنگ - اشجار - جمع مجرخت

را پیش آورد و به تفنگ و ضرب زدن آنچنان صفوف مخالف را در هم شکست که زنگ از آئینه و لہای بہادران
 بزود و وجود بسیاری از مخالفان با خاک ہلاک برابر کردہ بر باد فنا داد و چون زمان زمان افواج اعدا
 از پے ہم میرسد حضرت گیتی ستانی نیز مردم را چیدہ چیدہ از پے ہم بہ ملک سپاہ منصور میفرستادند و عہ
 قاسم حسین سلطان و احمد یونس و قوام بیگ را فرمان شدہ و دفعہ ہند و بیگ توچین مامور شدہ دفعہ
 محمد کوکلناش و خواجگی اسد را حکم رسید و بعد از ان یونس علی و شاہ منصور بر لاس و عبد اللہ گتا بدارد
 از پس ایشان دوست اشک آقا و محمد طفیل اختہ بیگی بہ ملک مامور شدند و بر افتخار مخالف کبر ات و
 مرات حملہ بر جوارخار لشکر فیروزی اثر آورد و ہر نوبت غازیان اخلاص نہاد بعضی را بہ تیر باران بلا زمین
 میگرداند و برخی را ببرق و شمشیر خاکستر میساختند و مومن آنکہ در ستم ترکمان بموجب حکم والا از عقب سپاہ
 ظلمت آئین شافند و ملا محمود علی آنکہ با شلیق ملازمان خواجہ خلیفہ بہ ملک آنها رفتند و محمد سلطان بہر زاد و
 سلطان و عبد الغفر نیز آخور و قتلق قام فراول و محمد علی جنگ جنگ و شاہ حسین با بیگی مغول غاجی دست
 بحار بہ کشادہ پائے ثبات محکم گردند و خواجہ حسین با جماعت دیوانیان بہ ملک ایشان رفتند و ہمہ
 بہادران لشکر فیروز جنگ کہ غریمت جانفشانی کردہ بہمت بجانستانی بستہ بودند لوائی گیر اسے کام خود
 از انتقام دشمن بلند کردند و چشمہ امید مخالفان را بنجاک ناکامی انہا شدند شمشیر گرہ برگرہ دست پیکان
 زمان در زہرہ پشت و زمین شان در زہر سوسا نہاسے خار اگذا در فر و بستہ راہ سلامت بخارند
 در خندہ شمشیر ہای بغش در دیدہ بصری بود اند درفش بہ غبار زمین کلمہ بر ماہ بستہ و نفس لادرون گلو
 راہ بستہ بہ و چون زمان کار و کارزار از بسیاری سپاہ دشمن امتداد یافت بملازمان خاص بادشاہی کہ
 در پس ارا بہ مانند شیر در زنجیر بودند فرمان شدہ کہ از راست و چپ غول بیرون آمدہ و جاے تفنگچیان
 را در میان گذاشتہ از ہر دو جانب کارزار نمایند بموجب اشارہ والا چون انان شجاعت نہاد و دلاوری
 جلا دت آئین چون شیران زنجیر گسل خود را با اختیار خود یافتہ و او دلیری و دلاوری دادند و چکا چاک

ضرب زن - جنگی اوزار باز و دستے جلتانھا - اعدا - جمع عدو - دشمن - اختہ بیگی - دار و دفعہ مطبل - بہ تیر باران ہلا -
 بلا کے تیر بر سنے سے - برنجی - تھوڑا - کم - مغول غاجی - ایک تبدیلہ مغل کا - غریمت - سارادہ - قصد - لوا - لشکر کا
 جھنڈا - سمنان - نوک نیزہ - نوک تیر - ہر چیز کی تیزی - خار - سخت تپھر - درفش - پھر یہ - جھنڈون کا نقش
 پڑا - گلہ - جھیلگری - مسہری کا پردہ - امتداد - درازی - کارزار - لڑائی - نہاد - بنیاد - عادت - خلقت -
 چکا چاک - تواری پڑنے کی آواز -

سید مہدی خواجہ و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان بن مہدی سلطان و عبد الغزیز میراخور و محمد علی
 جنگ جنگ و تعلق قدم قراول و شاہ حسین بارہنگی و جان بیگ انکہ و از امر اسے ہند جلال خان و
 کمال خان اولاد سلطان علاؤ الدین و علی خان شیخ زادہ فرملی و نظام خان بہانہ و جمعی دیگر از غازیان
 شجاعیت پیشہ و بہادران جلالت پروردگر بندگی باخلاص کامل بستند و جہت تو قلمہ نزدیکہ و ملک قاسم
 برادر بابا تشقہ و جمعی منقول در جانب بر انفار نعین یافتند و مومن انکہ و رستم ترکمان با جمعی از خاصان
 پادشاہی در طرف جہ انفار نامزد شدند و بطریق حرم موافق قانون غزات روم جہت بناہ تفنگچیان و عدد
 اندازان کہ در پیش سپاہ دولت بودند صفی از ارابہ ترتیب نمودہ باز بنجر اتصال دادند و جہت ترتیب
 و انتظام این صفت نظام الدین علی خلیفہ مقرر شد و سلطان محمد بخشی اخیان و ارکان انواع قاہرہ را در
 محال خود مقرر داشتند با شمول احکام پادشاہی کہ باہام ربانی پیوند داشت در حضور اقدس البیتادہ
 و تو اچیان و بسا دلان را با طراف و جوانہ روانہ میکرد و احکام داد و امر مطاعہ و ضبط و تربط عساکر
 اقبال بہ سرداران پیرسانید و چون ارکان لشکر باین شایستہ قائم گشتہ ہر کس بجائے خود استقرار گرفت
 فرمان معلی شد کہ ہر کس ہبے حکم از محل خود حرکت نیاید و بہر خصمت قدم در میدان محاربہ نہند از روز
 یکپاس گدہ مستعد بود کہ آتش جنگ اشتعال یافت شمع شب و روز در ہم درآمیختند و سپاہ از
 دو سو جنبش انگیختند و ہادہ برآمد زہر و طرف بہ دو دریا سے کین بر لب آوردہ کفشدہ بہم باو پایان
 نو لاد نعل بہ پنجون دلیران زمین کردہ نعل بہ جہاندار در موکب خاص خویش بہ خرامندہ بر کبک
 رقا ص خویش بہ در بر انفار و جہ انفار چنان قتال عظیم شد کہ لرزہ و زمین و دلولہ در زمان افتادہ
 جہ انفار مخالفت بجانب بر انفار جنبش نمودہ بر خسر و کلتاش و ملک قاسم بابا تشقہ حملہ آوردہ چین
 تیمور سلطان حکم عالی بہ ملک ایشان رفت و مردانہ دستبردے نمودہ مخالفان را برداشتہ قریب عقب
 قول ایشان رسانید و جلد دے این فتح بنام او مقرر شد و مصطفیٰ رومی از غول حضرت جہانبانی ارابہا

میراخور - داروغہ اہطلیل - بارہنگی - عمدہ دار - عرض معروض - جو حضور میں بارہائی کرانے - آنگہ - شاہی دودہ بلانی کا شہر
 جلالت چینی - دیری - حرم - اقباط - ہوشیاری - غزات - بالفہم جمع غازی - کفار کو قتل کرنے والا - تفنگچیان - بند و
 چلانوائے - رعد - گج - میان ایک قسم کا آہ جنگ ہے - ارابہ - گاری - محال - جمع محل - تو اچیان - جمع تو اچی - چوہارہ -
 بسا دلان - جمع بسا دل - نقیب - او امر - جمع امر - حکم - محاربہ - باہم لڑنا - اشتعال - شعلہ مارنا سو ہادہ مارنا -
 کبک رقا ص سناپضے والا کبک - مراد گھوڑا - دستبرد - غلبہ - فتحی - جلد دوی - انعام - صلہ -

ولایت را صد سوار و کوری ده ہزار سوار اعتبار میکنند ولایت را ناسا نکاہ کرور رسیدہ بود کہ جا
 یک لک سوار باشند و بسیار سے از سران و سرداران نامور کہ ہرگز در بیج معرکہ کی ازیشان تبعیت و
 امداد و نکرده فرمانبرداری اونو وہ ضمیمہ لشکر او شدہ بودند چنانچہ سلمہ ذی حاکم را حسین و سازنگ پور
 و غیر ان سہی ہزار سوار را ولایت داشت در اول او سے سنگھ باگرمی دو از دہ ہزار سوار و حسن خان
 میوانی حاکم میوات و وار دہ ہزار سوار و بہادر محل ایدری چہار ہزار سوار و زرت باڈا ہفت ہزار سوار
 و ستردی کچی کشش ہزار سوار حاکم جہل و برم دیو حاکم میرٹھ چہار ہزار سوار و زرت سنگھ دیو چوہان چہار ہزار
 سوار و محمود خان ولد سلطان سکندر اگر چہ ولایت نہ داشت اما با مید سروری اسلاف دہ ہزار سوار را با
 خود ہمراہ ساختہ بود مجموع جمعیت گروہ مخالف بدولت و یکہزار سوار کشیدہ چون آمدن مخالفان بمساع
 علیہ رسید ترمیب عساکر نصرت آثار اشتغال فرمودند موکب خاص بادشاہی در قول ممکن شد و دست
 راست آن جن تیمور سلطان و میرزا سلیمان و خواجہ دوست خاند و یونس علی و شاہ منصور برلاس
 و درویش محمد ساربان و عبد اللہ کتاب دار و دوست ایشک آقا و جمعی دیگر از امرائے عظام مقرر شدند
 و بر دست چپ علاء الدین بن سلطان بھلول بودی و شیخ زین خوانی و امیر محب علی ولد نظام الدین
 خلیفہ و سردی بیگ برادر فوج بیگ و شیر افکن ولد فوج بیگ و آرایش خان و خواجہ حسین و جمع
 دیگر از ملائکہ سلطنت و ارکان دولت قرار گرفتند و بر انفار بوجود دولت پیرائے حضرت جہانبانی
 آراستہ شد و در بعین نصرت مکین حضرت جہانبانی قاسم حسین سلطان و احمد یوسف او غلامی و ہندو
 توچین و خسر و کوکلتاش و قوام بیگ اردو شاہ و ولی خان و قراقرزی و سپہ سالاری و سپہ سالاری و خواجہ بھلولان
 بدخشی و عبد الشکور و جمعی دیگر از بہادران تہور اکین تعیین شدند و بر بسیار ظفر قرین حضرت جہانبانی میر ہمہ
 و محمدی کوکلتاش و خواجہ علی اسد جاہ از نامزد گشتند و در بر انفار از امرائے ہندوستان مثل خان خانان
 و دلاور خان و ملک داد کرانی و شیخ گھور زین با داب خدمت قیام نمودند و در جبر انفار سمیت آثار

سرداران - جمع سردار - جمعیت - سپرد ہونا - تابع ہونا - ضمیمہ - دوسری جز سے تلبیا و ضم کیا ہوا - چوہان ایک نام
 راجپوت - اسلاف - جمع سلف - گذرا ہوا - مراد باپ دادے - مساع - جمع سمع - کان - عساکر - جمع عسکر - لشکر -
 موکب - وہ لشکر جو بادشاہ کی سواری کے ساتھ رہے - نیکن - جگہ لینے والا پانڈار - برلاس - ایک خاندان ترک -
 ایشک آقا - داروغہ توٹکھانہ - خوف - شہر - او غلامی - خانہ زاد - توچین - ساحدار - تہور - حد سے زائد -
 مردانگی - دلیری - جامدار - داروغہ آبدار خانہ - میمنہ - برکت -

جمادی الاولیٰ بغزم استیصال این فتنہ از دار الخلفانہ اگرہ کوچ فرمودہ در نواحی شہر سمر اوقات عظمت
منصوب ساختند و اخبار متواتر رسید کہ این سببہ روزگار بالمشکرے گران حوالی بہانہ راناختہ است
و جمعی از قلعہ بیانہ سپردن آمدہ بودند تا ب مقادست میاوردہ برگشتہ اند و شکر خان خوجو ہمہ بہ شہادت
رسیدہ و امیر کتہ یک زنجی ست درین منزل چہار روز توقف نمودہ روز پنجم نہضت فرمودند و در عرصہ
منہ معا کہ کہ در میان اگرہ و سکر می ست نزد اجلال اتفاق افتادہ در خاطر خطر گذشت کہ درین
نزدیکی آبے بزرگ کہ سیاہ اقبال را وفا کند و رغبر قصبہ سکر می کہ بعد از اداسے شکر این فتح حضرت
گیتی ستانی از ما بجمع ساختہ شکرے بشین منقو ط نام فرمودہ اند و الحال بمن دولت روز افزون منشأ
باسم فتح پور کہ فتح بخش دلہا ست مشہور ست آبے دیگر نشان نمیدہند دور بنا شد کہ لشکر فتح
سرعت نمودہ این آب ساتصرف شود بنا بر این اندیشہ صاحب روز دیگر با کین عظمت متوجہ فتح پور شد نہ
و امیر و پیش مجھ سار بان را جہت تعین جاے دولت خانہ پیشتر فرستادند امیر مذکور در نواحی کول فتح پور
کہ غدیر بست پناورد آبگیر بست دریا صفت جای شایستہ قرار داد و آن عرصہ دلکش پنجم سمر اوقات
فتح و نصرت شد و از آنجا کسان بہ طلب ہمہی خواجہ و سائر امر کہ در میانہ بودند شافتند و یک برک
ملازم حضرت جہانبانی و جمعی از نوکران خاصہ خود را جہت زبا نگیری فرستادند و صحبگاہ فرستادہا رسیدہ
بوقف عرض رسانیدند کہ لشکر مخالف از بسا در یک کردہ پیشتر فرود آمدہ است کہ مسافت با من سرد
کردہ باشد و در ہمین روز ہمہی خواجہ و محمد سلطان پسر زاد سائر امر کہ در میانہ بودند آمدہ بدولت نشان بود
سر بلند شدند و درین ایام ہر روز میانہ قراولان حقیقتشہامی شد و بہادران کا طلب داد و ستبر دادہ
مور و آفرین باوشاہی میشدند تا آنکہ روز شنبہ سیزدہم جمادی الاخری نہ صدوسی دسہ در نواحی موضع
خانہ از سر کار بیانہ حوالی کوبھی کہ در و در کہ ہی مخالفان پنجم سمر اوقات اجلال بود رانا سنا کا بالمشکر گران
قوم پیش نہاد و آنحضرت در واقعات خود مرقوم کلاک بیان فرمودہ اند کہ بقاعدہ ہنر و ستان کہ یک لک

غزم - ارادہ - قصد - استیصال - جڑے کھوڈوانا - نواحی - جمع ناچہ - طرت - سمر اوقات - جمع سمر اوقات - سمر اوقات
گران - بھاری - ننگا - حوالی - اطرات - مقادست - برابری کرنا - مقابلہ - شہادت - شہید ہونا - نہضت - حوالی
قصد کرنا - کوچ کرنا - سرعت - جلدی - تیزی - غدیر - حوض - پناورد - چورا - آبگیر - تالاب - زبا نگیری - دشمن
کے لشکر کی خبر گیری - قراول - وہ فوج جو لشکر کے آگے آگے ہو -
چپقلش - توار کی رانی - دستبرو - غلبہ کرنا -

بود و معاخذت این دو امیر گذاشته متوجه اسلام اورنگ خلافت شدند و شیخ بایزید را به او دعوت نمودند و بنا بر آنکه عالم خان کاپلی را داشت و تدارک مهم او صلح یا به جنگ از ضروریات تدبیر ملک بود و در عساکر منصور را بصوبه کاپلی انداختند و بمقامات امیر و بیگم اوراد رس ملک بنا گان در آورده در رکاب نصرت اعتمام خود بدارگاه گیتی پناه آوردند و در ساعت مسعود روز یکشنبه سوم شهر ربیع الثانی در چهار باغ دار الخلاقه اگره که بهشت بهشت موسوم و بتازگی ترمیت یافته بهار دولت و اقبال بود بسعادت ملازمت حضرت گیتی ستانی مشرف شدند و در بهمین روز خود را به دوست خاندان از کابل آورده بتلقی اکرام مغز گشت و درین ایام پیوسته از مهدی خواجه که در میان بود و عریض می آمد و از شورش راناسانکا و پای جرات نهادن او به پیکار خبر میرسید

مصاف نمودن حضرت گیتی ستانی فرودس مکانی براناسانکا و رایات فتح انرا تعین

دولت مندیری که خرد و الا را که این دو جهان آرای سلطنت معنوی بر فرق غمت او نهاده است بزرگ داشته در امتثال او امر آن خدیو خود انی اهتمام نماید سر آینه نقد آرزوی او در کنه نازند و کار او از اندیشه مختصر عادتیان روزگار بر تر ساخته کامیاب دین و دنیا گردانند و نمونه این امر بدیج حال نصرت فرین حضرت گیتی ستانی فرودس مکانی است که هر چند دولت افزود و پیشمندهی زیاد شد و هر چند اسباب مستی بسیار فراهم آمد فروغ شباری بیشتر یافت پیوسته بجناب کبریا سے احادیث بتلخیصی بوده در او دوش انتظام تمام ملک گیری و ملکه اری سر موی از شاه راه عقل تجاوز نمودند و درینو لاکه راناسانکا بجمیعت و شجاعت خود مغرور شد و سودا سے نخوت در دماغ او پچییده و بدستی آغاز کرده پا از دایره اعتدال بیرون نهاد و بقدم دلیری و دلاوری نزدیک آمد آن حضرت همعنان عنایت خاص این روز احصاء ساخته از هجوم عام اندیشه بخود راه نداده متوجه وقع آن غنوده بخت پریشان روزگار شدند و روز دوشنبه نهم

معاخذت - مدد کرنا - ایک دوسرے کے بازو ہونا - استلام - چومنا - مرور - گزر - منصور - فتح مند - تلقی ملنا - تلقی اکرام - ہاتھوں ہاتھ لینا - آدابگت سے ملنا - ایام - جمع یوم - روز - خواجہ - مالک - خداوند - عرائض حج عریضہ یعنی معوضہ - جرات - دلیری - پیکار - کرائی - دولت مند - کہ تم یعنی جو کوئی عقل کا مطیع ہوگا اپنی مراد پاویگا - امتثال - فرمانبرداری کرنا - اوامر - جمع امر یعنی فرمان - خدیو - خدا کی خد اکا بنا یا ہوا بادشاہ - ہر آئینہ - ہر طرح - البتہ - بدیج - نامہ - گیماب - بدائع - جمع - نصرت فرین - فتح مند - سے ملا ہوا - فروغ - روشنی - تلقی - بتلخیصی

تقدیر - گام - حصار - گامی - تقدیر - ہر چیز کا بڑھنا - بحال - گام - حصار - گامی - تقدیر - ہر چیز کا بڑھنا - بحال - گام - حصار - گامی - تقدیر

بخطاب خان جہانے ممتاز ساختہ بجائیکر رخصت فرمودند و محمود خان پسرش بدوام ملازمت مفرغی یافت و حضرت گیتی ستانی در دار الخلافہ آگرہ بصورت ومعنی کارگار و کام بخش بودند تا آنکہ در محرم نہ صدوسی و سہ از کابل خبر بجهت اثر رسید کہ از ستر عظمی و مہدی علیا ماہم بیگ والدہ ماجدہ حضرت جہانبانی فرزند ہی گرامی شرف ولادت یافتہ حضرت گیتی ستانی اور امجد فاروق نام نہادند ولادتش در بیست و سوم شوال سنہ نہ صدوسی و دو واقع شدہ بود و در نہ صدوسی و چہار پیش از آنکہ بفرغ عطا پیوند پادشاہی منظور گردد این جہان را پدید رود کرد

ذکر بعضی از سوانح این سال سعادت اتصال و خبر طغیان راناسانکا و وصول حضرت جہانبانی بحضرت گیتی ستانی

روز چہار شنبہ بیست و چہارم صفر فرمان طلب بنام حضرت جہانبانی صادر شد کہ چونہو را یہ بعضی امرا سپردہ خود بزودترین وقتی دریافت سعادت حضور نمایند کہ راناسانکا بالشکر کے گران از ہند و دو مسلمان فراہم آوردہ قہم جرات پیش نہادہ است و بیان خاست محمد علی ولد بہتر حیاہر کا بدار تعین شد و درین سال نظام خان حاکم بیانہ بوسیلہ خدمت منبع البرکات امیر رفیع الدین صفوی آمدہ زمین بوسی نمود و قلعہ بیانہ را با ولیا کے دولت قاہرہ سپرد و تاتار خان بنرگو ایبار را پیشکش نمودہ شرف آستان پس دریافت و محمد زیتون نیز دھوپور را بلا زمان عقبہ جلالت سپردہ اختیار ملازمت نمود و سہرگام فراخور اخلاص و عقیدت شمول الطاف بادشاہی شدہ از صوادم حوادث بیغم کشندہ و شانزدہم ربیع الاول سال فاکور نادر سلطان ابراہیم بوسیلہ با در چیان قصد کے کردہ بود بخیر گذشت و بدانہ نشان را این خیال خام ناگو از افتاد بہ سزا رسید چون فرمان عنایت بحضرت جہانبانی رسید شاہ میر حسین و امیر سلطان جنید بر لاس را ب حکومت چونو مقرر فرمودہ قاضی جبارا کہ از تربیت بانگان حضرت گیتی ستانی

ممتاز - تیز کیا گیا - (سب سے انتخاب) دوام ملازمت - ہمیشہ ساتھ رہنا - بھجت - شادمانی - تازگی - خوبی - مہم - گوارہ - پالنا - نمود و نمود جمع - عظوفت - مہربانی - پدردو - رخصت - سوانح - جمع سانحو - جو چیز نئی حادثہ طغیان - حادثے گذرنا - بنفوت - منبع البرکات - بر کنون کا سر چشمہ (بہت تبرک) اولیا - جمع ولی - دست دو گار - قرابت دار - مقرب خدا - عقبہ - چوکھٹ - جلالت - بزرگ ہونا - بزرگی - فراخور - لائق - سزاوار - الطاف - جمع لطف - مہربانی - نوازش - صوادم - جمع صادمہ - دعا کا دینے والی - حوادث - جمع حادثہ -

و به شگفتگی روی و کشادگی پیشانی درجه قبول یافت لاجرم بدولت و اقبال حضرت جهانبانی باین لائق
 نطق همت باقیام خدمت بستند. و حکم گیتی مطاع شرف نفاذ یافت که عادل سلطان و محمد کوکلی شمس
 و امیر شاه منصور بر لاس و امیر قتلق قام و امیر عبدالعبد و امیر دولی و امیر جان بیگ و سپه قبی و امیر شاه حسین
 که بنشیند و صولپور و آن حد و تعیین شد. و اندک که آن ولایت را از محمد زیتون گرفته و به سلطان جنید بر لاس
 سپرده بر سر بیانه روند در کاب ظفر قرین حضرت جهانبانی باشند. و کابلی احمد قاسم بقدر غن مامور شد
 که امر او در قصبه جنید و اربعسکه و الای آن حضرت رساند و سید مہدی خواجہ جایگیر دار اٹاودہ و محمد سلطان
 میرزا و سلطان محمد و ولدی و محمد علی جنگ جنگ و عبد العلی میراخور بانسار عساکر که بدفع قطب خان افغان
 که در حدود اٹاودہ علم مخالفت می افراخت تعیین بودند نیز در ملازمت آن حضرت مقرر شدند روز پنجشنبه
 سیر و ہم ذی قعدہ به ساعت سعد قرین از درواہ اختلاف اگر برآمدہ در سرگرد و ہی شہر نزول اقبال فرمودند
 و از انجا کورج بہ کورج متوجہ پیش شدند. و نجات بہار فتح و فیروزی و نسائم مرغزار نصرت و اقبال روز بروز
 و زین گرفت نصیر خان کہ در جاجموشکر سے فراہم آوردہ نشسته بود از پانزدہ کردہی رایات نصرت
 اقتران فرار نمود و از آب گنگ گذشتہ بو لایت خریا در آمد. و موکب عالی نیز روی توجہ بخریا آورد و آن
 دیار را بہ لطف و قہر سر انجام نمودہ عمان غریمت بجانب چونو منعطف داشت و جو پور و آن حد دورا
 بردار و مشرب معمور و مرفہ گردانیدہ و رولوازم ملک ستانی و ملکہ اری نور عقل پیر و قوت نجات جوان کوش
 فرمودند و ہنگام مراجعت نزدیک و لوفج خان سردانی کہ از امر اسے بزرگ ہنہ و ستان بود و پدر او
 از سلطان ابراہیم خطاب اعظم ہمایون سے داشت بشرت ملازمت حضرت جهانبانی پیوست او را بر قات
 سید مہدی خواجہ و محمد سلطان میرزا بہر گاہ گیتی پناہ روانہ ساختند. و او تبارک سعادت شناختہ
 بعنایات خسروانہ خلعت افتخار در بر گرفت و مواجب پادشہ بد و مقرر شد. و یک کرد و شمش لک
 تنگہ زیادہ از ان تنخواہ یافت اگرچہ از سادہ لوسے آرزوی آن داشت کہ بخطاب پادشہ سرفراز شود اما

لاجرم - فردری - لازمی - نطق - بیجا - مطاع - (لوگ جسکی اطاعت و فرمانبرداری کریں - لوگ جسکی مطیع ہوں -
 قدغن - تاکید - تقدیر - معسکر - لشکر گاہ - عساکر - جمع عسکر - لشکر - نجات - جمع نجات - ہوا - بوسے خوش -
 نسائم - جمع نسیم - نرم ہوا - خوشبودار - غریمت - ارادہ - قصد -
 منعطف - پھرنے والا - معمور - آباد - مرفہ و رفاهیت و آرام دیا گیا -
 موکب - سواروں کا گروہ - لشکر - کردہ - کوس -

دواب بایلیار فرستادند مجمعی کہ پیش لشکر ظفر قرین میرفتند۔ مین بجگاہ پیش آمد و شکست خورد و چون آن حرام
نمک شور بخت سعادت ملازمت و ریافتہ از باد نہادی پشت دادہ بود دیگر روت بہبودنید

کنگاش نمودن حضرت گیتی ستانی و گرفتن حضرت جہانبانی پیش شمر قرویہ بر ذمہ اخلاص خود

چون حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در دارالخلافت اگرہ کامیاب و کام بخش بودہ خاطر جہانگشا را از مقام
ممالک مفتوحہ برداشتند و موسم باران کہ بہار ہندوستان است و زمان طراوت و نصارت بانسساط و دستا
و نشاط باغ دہستان گذشت و ہنگام جلوه کشور کشایان و جولان باد پایان درآمد باخرد منہ۔ ان آگاہ
دل و دلاوران جلاوت منس کہ در بساط حضور بودند حرف پورش شرفی بجهت دفع لوحانیان کہ قریب
پنجاہ ہزار سوار از فوج پیشتر آمدہ اندیشہای تباہ داشتند۔ یا غرب رو بہ بجانب راناسانکا کہ استیصال
او کہ بس قوی شدہ بود و بتازگی حصار کھنڈار را بہ قبض خود در آورده کلمہ گوشہ نخوت کجی نہاد و آہنگ
قندہ و فساد داشت در میان آوردند و بعد از کنگاش با مرای عظام و امناسے کہ ام راہی دولت پیرا
بران فرار گرفت کہ چون راناسانکا ہمیشہ عرض بہ کابل میفرستاد ولات اطاعت را دست آورند
ساختہ دم نیکو خدمت میزد و از نیکہ جنبہ گاہ عرضہ داشت او بنامد یا قلعہ کھنڈار را از حسن ولد مکن کہ ہنوز
بہ سعادت زمین پوس مشرف نشدہ گرفتہ نادر و تنخواہی او مشخص نمی شود بافضل بجانب او بتلاشتافت
و مردم کاروان فرستادہ بر جلوگی احوال او پیش ازین مطلع باید شد۔ و تا ظور حقیقت کار او دفع لوحانیان
را مقدم داشتہ بجانب مشرق نہضت کرد رای جہان آراسے چنان اقتضا فرمود کہ بنفس نفیس متوجہ این
مہم عالی شوند و درین اثنا حضرت جہانبانی کہ نہال اقبالش در ریاض آمال سر بلنہ بود بموقف عمدہ
رسانیدند کہ این خدمت اگر بعدہ من مقرر شود ایما۔ چنان است کہ باعضاد اقبال روز افزون بادشاہ
این مہم چنانچہ پسند خاطر اقباس تواند بود بتقدیم رسد آن حضرت را این التماس بغایت پسندیدہ آمد

بہبود۔ بہتری۔ کنگاش۔ فکر کے وقت مشورہ کرنا۔ حضرت جہانبانی۔ شاہزادہ ہمایون۔ شمر قرویہ۔ صاحب مشرق
طراوت۔ تازگی۔ نصارت۔ تازگی۔ آبداری۔ انبساط۔ کشادہ ہونا۔ کشادگی۔ مجازاً خوشی۔ استیصال۔ جڑ سے
کھو ڈالنا۔ نخوت۔ ناز۔ تکبر۔ غور۔ آہنگ۔ ارادہ۔ قصد۔ آواز۔ امناسے۔ جمع امین۔ امانت دار۔ کرام۔ جمع کریم
بزرگ۔ لاف۔ ڈنک مارنا۔ جلوگی۔ کیفیت۔ نہضت۔ اُٹھنا۔ قہر کرنا۔ کوچ (کج) ریاض۔ جمع روضہ۔ باغ۔
آمال۔ جمع اہل۔ آزد۔ امید۔ موقوف۔ کھڑے ہونے کی جگہ۔ اعترضاد۔ قوت بازو۔

در جایگیر و مقرش. و در هند وستان هم پرکنه که ارام عنایت فرمودند و میر میران نیز خصمت کامل یافت
 و در روز پنجشنبه بیستم ذی الحجه خواجه مذکور خصمت شد که رفته همه باجا باشد. و از صیافت بنیاست بسیارست
 هر که بنکواندیش و قبا منیاست کار را بمشورت خود خورده و ان نماید سر آینه نخبترین و جوی مراتب علیه
 رسیده که میباید دولت شود و مرات این معنی احوال گرامی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی است
 که در چنین نذب خاطر سپاهی و فردونی مخالفت تو سل به همت کشور کشاجته و توکل بعنایت خداوندی
 کرده روسه تو بهر کشادکار و حصول مراد گماشته شهر آگره را که مرکز ولایت هندوستان است مستقر سر بر
 خلافت فرمودند و برین روسه تدبیر و شجاعت و فرسخ داد و بخش انظام اشکات این ولایت دادند
 چنانچه رفته رفته بسیار از امرای هندوستان و سران و سرداران این ممالک آمده مشرف خدمت
 در یافتند از انجمله شیخ گهورن دولت ملازمت در یافت و نامه هزار کس نامی را وسیله شد. ه بقبته
 علیه آورده و هر که ام زیاد از حالت خود رعایتها یافت دیگر نیز در خان و شیخ بایزید و محمود خان لوهانی
 و قاضی جبا که از سرداران نامور بودند مشرف خدمت در یافتند بمقصود فائز گشتند. به فیروز خان از جوپور
 یک کرد رنگه و چیزه جایگیر مقرر شد. و به شیخ بایزید از ولایت اودھویک کرد در نامزد گشت و محمود خان
 از غازی پور نودک تنگه و بقاضی جبا از جوپور بست لک تنگه تنخواه شد. در اندک فرصتی بواعث امن
 و فراغت و دوامی عیش و عشرت پایدار آمد و اسباب کامرانی چنانچه شایسته دولت ابا پیوند باشد
 آماده گشت و از عید شوال چند روز گذشته بود که در دار الخلافت آگره در خانهاے سلطان ابراهیم
 خنچه عظیم داشتند و داد خوشبانی داده گنجینه انعام در دامن عامه خلاق ریخته و ولایت سنبل در مواجیب
 حضرت جهانبانی مقرر داشته اضافه سرکار حصار فیروزه که سابقاً بجلدی دی آنحضرت مقرر شده بود ستاند
 و بولکالت آن حضرت ایسر میند. و بیگ بگومت آن حدود نامزد گشت. و چون امن آمده محاصره قلعه سنبل
 نموده بود ایسر مذکور و کتبه بیگ و ملک قاسم بابا تشنه با برادران و ملا ایاق و شیخ گهورن را با سپاهیان میان

بنیات - جمع بیند - خوب ظاهر - گواهی - مرات - آئینه - تار باریب - متردد و نونا - لنگی هونی چیز مواسسه بلنا -
 اشکات - جمع گشت - پر آگره - پریشان - فائز - پونچھے والا - مراد پانسه والا -
 بواعث - جمع باعث - بر آنگنجه کرنے والا - مجازا سبب -
 جشن - شادی - خوشی -
 مواجیب - جمع موجب - مقرر کیا ہوا - تنخواه -

ترک این ممالک گفته بے رخصت رفتند. اگر چه اکثر امرای قدیم و کمنه سپاهیان سخنان غیر ملائم در حضور و
 غیبت میگفتند. و بعبارت و اشارت مفاتیحی که مرضی خاطر مقدس نباشد بطور رمی آورند اما حضرت گیتی است
 که بد و بدینی و بردباری یگانه بودند تا فانی فرموده بانظام ممالک اشتغال داشتند. تا از خصوص همان تربیت
 کرده های آن حضرت که از ایشان چشم داشت دیگر بود حرکات بے مزه کمنه عمل روزگار بطور آمدن
 گرفت علی الخصوص احمدی پرواچی و ولی خان و عجب تر آنکه خواجه کلان بیگ که در جمیع معارف مرتب
 خصوصاً درین پورشس هند و ستان سخنان مردانه عالی همتانه میگفت رای او برگشت دطرز او دیگرگون
 شد. از همه بیشتر چه تصریح و چه کنایه در ترک این مملکت مبالغه داشت عاقبت آن حضرت اعیان
 دولت و ارکان مملکت را طلبید. اشته انواع نصاب خرد پس که ظفر ای منشور سعادت تواند بود فرمودند
 و مخطوبات ایشان که متضمن جنابین منوعات بود از پرده خفا بیرون دادند و مکرر بر زبان اقدس را اندیدند که
 اینچنین ملکی که بچندین سعی و اهتمام بدست آورده باشم بانیک یعنی کلفتی که رود بد از دست و بهم نه رسم
 جهانگیران عالم دانه آئین سائر پوش پذیران دولت من است شادی و غم و فراخی و تنگی با هم میباشد چون
 این همه سخت و صعوبت نبیامت انجامید. یقین که راحت بسبب است بقدر آن رود و نماند باید که
 اختصاص بحیل متین توکل نموده دیگر ازین قسم سخنان شور انگیز و اجماع افزانگویند و هر که میل رفتن ولایت
 داشته باشد. و خواهد که جوهر بے حقیقت خود را ظاهر سازد مضائقه نیست برود و نماند که بر همت و دلایه که مؤید
 بتائید ایزدی است کرده بودن هند را در خاطر مقاسم معمم ساخته ایم آخر کار همه ارکان دولت بعد از تامل
 و تدبیر قبول و اذعان نمودند که حق سخن آن است که حضرت بادشاه فرمودند سخن بادشاه سخنانست
 و از مغزول و صمیم جان سر رضا بر زمین حکم و فرمان نماده بر اقامت قرار دادند و خواجه کلان را که رفتن
 ولایت از دیگران کمتر بود رخصت آن حد و فرمودند و ارغمانی و سوغاتی که بجهت شاهزاده های
 کامگار و دیگر خاصان در گاه جدا کرده بودند همراه او گردانیدند و غزنین و کرد و سبز اچر سلطان مسعودی

غیر ملائم - نامناسب - عمل جمیع عامل - کارکن - معارف - جمع موکد - جاس جنگ - مجاز آرائی - ارکان - جمع رکن -
 ستون - ظفر - ایک قسم کے خط کا نام ہے - مخطور - جو چیز منع ہو - منشور - شاہی فرمان - تعجب - تکان - رنج -
 صعوبت - سختی - تکلیف - اختصاص - جنگل سے مضبوط پکڑنا - حیل - رسمی - رگ -
 متین - مضبوط - معمم - دستہ رکبا ہوا - تدبیر - خود کرنا - اذعان - فرمانبرداری - اطاعت -
 صمیم - خالص - تدول -

خرد و کلان یک شاعرخی رسانند چنانچه جمیع طوائف خواص و عوام از خوان احسان آن حضرت بهره مند شدند شعر ز افشاندن دست گوهر تبار به نشاطی نوا گیکخت و در روزگار به خوش ست ارغوانی که آید ز دور چه که مہ بز زمین ریزد از جیح نور چه و مقررست که دادار جهان آرا چون خواهد که نفاست جوهر کمی از بر کشیدہای خود را ظاهر گرداند کار ہائے غریب پیش آورد تا از روی قول و فعل در چنین حالت مرد آزمائی بہ ثبات پائی و دور بینی و در خواطریکنان جلوه گر آید از ان جملہ این سانچہ غایت اتماست کہ با وجود فتح چنان و بخشایش چنین قلت مجانست علت عدم موافقت اہل ہند گشت و سپاہی و رعیت از اختلاط اجتناب می نمود اگرچہ دہلی و آگرہ در حیطہ تصرف و رآمدہ بود اما اطراف و جوانب را مخالفان داشتند و قلعہای نواحی اکثر تہمدان ضبط کرده بودند حصار سنبل قاسم سنبلی داشت و در قلعہ بیانہ نظام خان کوس مخالفت مینمود میوات را حسن خان بیوانی محکم ساخته علم خصامت می افراخت و چون را محمد ز بیون مستحکم نموده دم منازعت مینزد و حصار گو ایبار را اتار خان سارنگ خانی استحکام داده بود و در ابری را حسین خان لوحانی و آوادہ را قطب خان و کاپلی را عالم خان محافظت می نمود و ہمدان را کہ متصل باگرہ است مرغوب نام غلام سلطان ابراہیم مضبوط میداشت و قنوج و سارباد کہ آن طرف و ریای گنگ واقع شدہ اند در دست افغانان بود بسرکردگی نصیر خان لوحانی و معروف فرملی کہ با سلطان ابراہیم نیز مخالفت و منازعت داشتند و بعد از واقعہ سلطان ابراہیم بسیارے از ولایات دیگر را تابض شدہ یکد و کوچ پیش آمدہ و بہار خاں پسر دریاخان را کہ باوشاہ سلطان محمد لقب کردہ بودند و درین سال کہ عرصہ اگرہ تخم سردقات اقبال شدہ افراط گری ہوا و شائبہ سموم دوبا ضمیمہ کوتہ حوصلہای اردوی معنی گشت و جمعی کثیر از توہم ناخر و نندانہ فرار نمودند و از ظہور ارباب خلاف و ناسازگاری ہوا و ناروانی را ہما و دیر رسیدن سوداگران تنگی معیشت و فقہ ان اجناس پدید آمد و کار بر خلاق و شوارشد اکثر اہم اقرار با انتقال از ہندوستان بلکابل و آن حدود دادند و یکہ جوانان بسیار

غزابت - نادر ہونا - اتما - نسبت ہونا - غزابت اتما - یعنی نادر - موافقت - با ہم محبت کرنا - قلت مجانست یعنی کم ہونے کی کمی یعنی ہی ہونا کے مانوس ہونے کا سبب ہوا - اجتناب - دور ہونا - پرہیز کرنا - حیطہ - احاطہ - قدرت - تہمدوان - جمع تہمد - سرکش - نازمان - حصار - گرمی - قلعہ - مخم - جائے بزم - سردقات - جمع سرداق - بزم - سرپردہ - سموم - گرم ہوا - ون - شائبہ - آمیزش و آلودگی - فقہ ان - کم ہونا - کم کرنا - انتقال - جگہ بدل لینا -

قاہرہ را در اطراف و اکناف ممالک بہ دستور شایستہ روان ساختند۔ کاری کہ بر ہم غایبہ سلاطین کشیدہ رکشای
کہ بر نیروی طلع بلند ہند۔ وستان را نسخہ نمودہ اند۔ فزونی تواند کرد فتح حضرت جہاننامی جنبت آشیانی ست کہ
برکت وجود سعادت پیوندا حضرت شاہنشاہی و در عرصہ سہ ہند واقع شدہ است چنانچہ شرح و بسط رقمزدہ
کتاب بیان خواہد شد کہ با سہ ہزار گس از مثل سلطان سکندر سوار کہ از ہشت تا دہ ہزار گس زیادہ داشت استخلاص
ہندوستان فرمودہ اند۔ ازین بدیع تر کارنامہ اقبال جہان آرای حضرت ظل الہی ست کہ بتایید ایزدی
ہندوستان را با اندک مردی از دست چندین سران گردن کس جہان بر آوردہ اند کہ زبان روزگار در طغیانی
بیان آن لالست چنانچہ محلی از ان در جای خود رقم زدہ بر خواہد شد۔ شہر گرم بخت ایبار واری و ہابہ فلک
فرصت و وقت یاری دہد۔ ہر گرمی ہنگامہ را استان بہ طرز ہمہ داستان و استان بہ درین جا۔ ول دیر
پایند۔ کان بہ کشم نقشے از ہر آینہ۔ کان بہ در ہمان روز فتح ہو جب فرمان بادشاہی حضرت گیتی ستانی فرودس
سکافی و امیر خواجہ کلان بیگ و امیر محمد کوکلتاش و امیر دوس علی و امیر شاہ منصور بر لاس و امیر عبد الباقی
و امیر علی خازن بایغا رہبوب و ار الملک اگرہ کہ با سہ تخت سلطان ابراہیم بود نہ قدرت نمودند کہ محظت
خزاین نمایند و اہل شہر را کہ از و ادیع ایزدی اند با شاعت انوار معدلت اطمینان بخشند۔ و سید محمدی خواجہ
و محمد سلطان میرزا عادل سلطان و امیر جنید بر لاس و امیر قلیق قدم ب حضرت وہلی رخصت یافتند کہ
خزاین و دخائن آنجا را پاس داشتہ رعایا و سکنہ آن نواحی را بنوید عاظفت بادشاہی استمالت
تمایند۔ و ہمداران روز فتح ناما نوشتہ مصحوب بریدان اقبال روانہ کابل و بدخشان و قندھار ساختند
و خود بدولت و سعادت روز چہار شنبہ دو از دہم شہر مذکور در دار الملک وہلی نزول اجلال فرمودند
و آدینہ بیست و یکم ابن ماہ بردار سلطنت اگرہ جز اقبال برافراشتہ ظلمت زدای آن سواد و رونق
بخش آن فضا شد۔ ندو جمع خرد و بزرگ ممالک ہندوستان از مراحم و عواظفت بادشاہی نظر اختصاص
یافتند۔ و از شمول عطوفت و الاوالدہ و اولاد و اتباع سلطان ابراہیم را مشمول عنایت ساختہ اموال

اکناف - کنارے - پناہیں۔ ہم - ہمت کی جمع۔ ارواے - یعنی جہاں کے جہاں کا بھی اکبر کی برکت سے نین ہزار فوج
سے سکندر سوری پر پنج پانسا سب شاہوں کی ہمت سے بنا۔ کام ہوا۔ استخلاص۔ رہا کر لینا۔ ظل الہی۔ مراد بادشاہ اکبر۔
سران - سرداران۔ لال - لنگ۔ یلغار۔ دھا داکرنا۔ صوب۔ طرت۔ خزائن۔ جمع خانہ۔ و ادیع۔ جمع ودیعت
امانت۔ شاعت۔ شایع کرنا۔ پھیلانا۔ معدلت۔ انصاف۔ حضرت۔ حاضر ہونا۔ وفائن۔ دینہ کی جمع۔
پاس۔ حفاظت۔ سکنہ۔ جمع ساکن۔ استمالت۔ میل دلانا۔ دلجمعی۔ مصحوب۔ ہمدست۔ برید۔ قاصد۔ شہر۔ مینہ

راجم۔ پختہ۔ جمع عاظفت۔ جمع عاظفت۔

جرانغار چنقد و درختان استحکام پذیرفت سلطان ابراہیم باشکرے گران درخشش کرد ہی شہر عرصہ نبرد آراستہ بود چون ہفتہ در پانی پت اتفاق افتاد ہر روز جو انان سپاہ و پیران کار آگاہ بہ کنار اردوی مخالفت رفتہ با بسیارے از لشکر بان غنیم بہ جنگ پوستہ غالب می آمدند تا آنکہ جمعہ ششم رجب سلطان ابراہیم باشکرے گران و فیلان پر شکوہ توجہ معسکر معنی شدہ و حضرت گیتی ستانی نیز ازواج قاہرہ ترمیت دادند و میدان معرکہ را بصفوف آبخان پیراستند

مخار بہ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی با سلطان ابراہیم و ترمیت صفوف نبرد

چون مہین کار ساز خواہد کہ تدارک شکستہای پیشین نماید و بکار وائی تلافی مشاق گذشتہ فرماید مقدمات آن را ترتیب دہد و اسباب آنرا سرانجام نماید از آنجملہ آمدن سلطان ابراہیم بقصد پیکار و فرج آراستن حضرت گیتی ستانی است کہ با وجود کثرت مخالفت و قلت موافق چون تائید ایزدی ہمراہ و اقبال رزاد فرزند در پیش بود با خاطر مطمئن و دل آرمیدہ توسل بفتح بی منت نمودہ ترمیت صفوف توجہ عالی منہ نمودند غول را بوجود ذات مقدس زینت بخشیدند بر دست راست غول کہ ترکان آن را ادن غول نامند چہن تیمور سلطان و سلیمان میرزا و امیر محمدی کو گلناش و امیر شاہ منصور بر لاس و امیر نویس علی و امیر درویش محمد ساربان و امیر عبد اللہ کتا بدار قرار یافتند و بر دست چپ غول کہ ترکان رسول غول گویند امیر خلیفہ و خواجہ میر میران صدر و امیر احمد بی بردانچی و امیر تردی بیگ برادر توج بیگ و محبت خلیفہ و میرزا بیگ ترخان را مقرر فرمودند بر انغار بکن تدبیر و بفر شکوہ حضرت جہانبانی جنت آسیا شایستگی پذیرفت و امیر خواجہ گلان بیگ و سلطان محمد دولدی و امیر سہا و بیگ و دوقی حسان و پیر قلی بیستانی در رکاب دولت ایشان بودہ آرایش بخش رای و شمشیر گشتند و در جر انغار محمد سلطان میرزا و سیاہمدی خواجہ و عادل سلطان و سلطان جنید بر لاس و خواجہ شاہ میر حسین و امیر قلیق قدم و امیر خان

نبرد - ژانی - معسکر - لشکر کی جگہ - ہمین - نگہبان - گواہ - مسادق - مہربان - مساوق - مشاق - جمع مشقت کی - سختیان - پیکار - جنگ - ژانی - توسل - وسیلہ گرداننا - فتاح بے منت - بڑا نفع - بنے والا بغیر احسان رکھے - فرو شکوہ - شان و شوکت - ہراول - وہ فوج جو بے آگے ہو - طرح - ایک حصہ فوج جو ہر طرف مدد کے لیے مہین رہے - اگ کرنا - نکال ڈالنا - بنیاد - مکان - بر انغار - بادشاہ کے دائیں طرف کی فوج - جر انغار - بادشاہ کے بائیں جانب کی فوج -

عالمی توانا بش۔ پامی غریمت در رکاب توکل و اعتصام آورده متوجہ تسخیر ہندوستان شدند میرزا کامران
 را اور محمد ہارم سلم داشتند خبر داری کاہل نیز تقویٰ نص فرمودند و چون ابن یورش ش فرغ برنخ و اقبال بر
 اقبال رودے دادا لاجور و بعضی بلاد عظیمہ ہندوستان در تصرف اولیای دولت قاہرہ بود و ہند ہم صفر
 کہ باغ و فایم سرداوقات اقبال شد و بود حضرت جہانبانی جنت آشیانے نصیر الدین محمد ہمایون را بہ خشان
 باشکر خود آمد و بغیر ساط بوس مشرف شدند و خواجہ کلان بیگ ہم از غرین درین روز سعادت
 آستان بوسی دریافت و غرہ ربیع الاول این سال از آب سنا نزدیک کج کوٹ عبور فرمودہ شان
 واجب دیدند و از وہ ہزار سوار ترک و تاجیک و سوار گرد و غیر آن بعلم عرض درآمد و از بالاسے حیل از آب
 بہت مرورد واقع شد۔ و نزدیک بھول پور از آب جناب عبور موبک عالمی اتفاق افتاد و روز آدینہ
 چہار و ہم ربیع الاول در ساحت سیالکوٹ لوامی ظفر شمع افراشتند و بخاطر جہان پراسی قرار یافت
 کہ سیالکوٹ را ویران ساختہ در بھول پور آبادان سازند و درین ایام پیوستہ از مخافتان خبر میر رسید و
 چون آن حضرت بکلا نور نزول اقبال داشتند محمد سلطان میرزا عادل سلطان دسائر ملازمان در گاہ
 کہ بحر است لاہور قیام داشتند بشرت زمین بوس کامیاب سعادت شدند و روز شنبہ بیست و چہارم
 ربیع الاول قلعہ لوت بدست اولیاسے دولت قاہرہ مفتوح شد۔ و اموال و اسباب غنیمت گرفتند
 و کتابہاے غازیخان کہ درین قلعہ بود آوردند بعضی را بحضرت جہانبانی مکرمت فرمودند و برنخے را
 بہ قندھار ارمنانی کامران میرزا ساختند چون بمساع علیہ رسید کہ حمید خان حاکم حصار فرزدہ از انجا
 بقام جرات دوسہ نفر ل پیشتر آمدہ یکشنبہ سیزدہم جمادی الاولی کہ موبک و الا از انبالہ کوچ کردہ در کتاب
 کوئی فرود آمدہ بود حضرت جہانبانی نصیر الدین محمد ہمایون را بر سر او رخصت فرمودند و امیر خواجہ کلان
 و امیر سلطان محمد ولد می و امیر ولی خازن و امیر عبد الغزیز و امیر محب علی خواجہ خلیفہ از امرای دیگر
 کہ در ہندوستان ماندہ بودند چون ہند و بیگ و عبد الغزیز و محمد علی جنگ و جمعی دیگر از خاصان در گاہ

Amma
 Amma
 Caom a
 Abd

Amma
 Amma
 Amma
 Amma

اعتصام - جنگل سے مضبوط پکڑنا۔ اپنے کو گناہ سے محفوظ رکھنا۔ سرداوقات - جمع سرداقت کی یعنی سردا پروردہ۔ شامیانہ
 شان واجب دیدند۔ خداے تعالیٰ کی شان نظر آئی۔ عرض - لشکر کا ملاحظہ۔ کیل کانے کی برید۔ ساحت - میدان
 کشادگی۔ سخن خانہ۔ لواسے - نوح کا جھنڈا۔ ظفر شمع - جسکی کزمن فتح و ظفر تھین۔ حراست - نگہبانی کرنا۔
 دولت قاہرہ - سلطنت زبردست۔ برنخی - برنخ۔ ٹکڑا۔ حصہ۔ نصیبہ۔ ارمنان - تحفہ۔ سوغات - مساع جمع
 مساع کی یعنی کان۔ دولدی - باد و لدائی۔ ایک قوم سے مغلوں کی۔ جنگ جنگ - بعض کتابوں میں جنگ جنگ نظر آیا

Amma
 Amma
 Amma
 Amma

با اسپ و شتر و پر مال از آب عبور کرده اردوی بازار سے را بجائے گزارده بنزدیک کجہ کوت نزد
 اجلال فرمودند از بہرہ ہفت کردہ جانب شمال کو ہی ست کہ آنرا در ظفر نامہ وغیرہ کوہ جو نوشتہ اند
 آن موضع ضخیم عساکر اقبال گشت آن حضرت در کتاب واقعات نوشتہ اند کہ تا این تاریخ وجہ تسمیہ این
 کوہ ظاہر نہ بود عاقبت معلوم ہوا کہ درین کوہ از نسل یک پادرو ذلیل مردم بودہ اند یک قبیلہ را جو مسکین
 و دیگر را پنجوہم و بخت و لاساے عبد الرحیم سقاوے را بہ بہرہ فرستادند کہ کسی دست تجاوز و راز
 نہ کند و آخر ہائے روز خود بدلت و اقبال در شرف بہرہ بر کنار آب بہت نزد فرمودند و چہار صد
 شہرخی مال آن از بہرہ گرفتہ بند و بیگ عنایت فرمودند سربراہی این براسے زمین او قرار گرفت و
 خوشاب بہ شاہ حسن سپردہ بہ ملک بند و بیگ مقرر ساختند و ملا مرشد را بر سالت پیش سلطان
 ابراہیم بن سلطان سکندریہ کہ بیچ شش ماہ شدہ بود کہ بجای پادفرماندہی بند و ستان بیکر
 فرستادند کہ نضاح ارجمند نماید دولت خان حاکم لاہور لہجی نہ کوہ را نگاہداشتہ از کمال نادانی فی میل
 مقصود و باز فرستاد جمعہ دوم ربیع الاول خبر تولد فرزند سعادت پویند آمد چون متوجہ تسخیر بند و ستان
 بودند تجاوز گرفتہ بموجب الامام غیبی بند ال نام نہادند کیشنبہ یازدہم ربیع الاول بخت مصالح ملکہ
 بند و بیگ را البسرا انجام بہرہ وداع کردہ خود بصوب کابل مراجعت فرمودند و کیشنبہ سہم ربیع الاول کابل
 مستقر بہرہ اختلاف گشت و دوشنبہ بست و پنجم ربیع الآخر بند و بیگ از بی پروائی بہرہ را گذاشتہ بکابل
 آمد و تاریخ توجہ نوبت چہارم بنظر نیامدہ همانا کہ در ان یورش تسخیر لاہور فرمودہ مراجعت نمودہ اند و تاریخ
 پنج دیال پور کہ بقربی در قید سطور خواہد آمد معلوم میشود کہ در نہ صد و سی ہجرت بودہ است چون بہر کاری در گرد
 وقت خود دست جمال ابن مطلب در جلباب توقف می بود و دست رائی امر او ہمپائے برادران
 سبب ظاہر میگشت تا آنکہ مرتبہ پنجم بر سنہونی توفیق از وی و سپہ سالاری اقبال از بی روز جمعہ غرہ
 صفر نہ صد و سی و دو کہ نیر عظیم و برج فوس را یات انوار افزاختہ بود بطالعی کہ ظلمت شگاف سواد

ضخیم - خیمہ کھرا کرنے کی جگہ - عساکر - جمع عساکر کی - یعنی لشکر - تجاوز - دست و رازی کرنا - باہم حملہ کرنا -
 زمین - استوار - مستحکم - نضاح - نصیحت کی جمع ہے - ارجمند - قیمتی - پیش ہا
 تجاوز - شگون نیک لینا - وداع - رخصت کرنا - صوب - طرف - جانب -
 ہمانا - یہی - یورش - چڑھائی - گرد و وقت خود - اپنے وقت کا گرد ہے - اپنے وقت پر موقوف ہے -
 جلباب - چادر - پردہ -

ذی الحجہ ساحت کابل بمقدم عالی رونق گرفت بارودم موکب معنی در ماه جمادی الاولی نہ صد و سیزده
 از راه خرد کابل متوجہ فتح ہندوستان شد۔ از نواحی مندر اول بقدر و شپوہ رفتہ از ناموس فقہی رای ہماہان
 مراجعت دست داد و از عمر کچھ دن نور کل نیز عبور واقع شد و از کزد جالہ شستہ بارودی فطر قرین رسیدہ
 براہ باوج ظلال افضال بر ساحت کابل انداختہ و بر سنگے کہ بر بالای باب پنج واقع شد۔ تاریخ این
 عبور رقمی بودہ آن حضرت کندہ اند و ہمنو زمان رقم غیبی ہست و تا این زمان اولاد عالی نژاد حضرت
 صاحبقرانی را میسر نامی گفتند۔ درین تاریخ فرمودند کہ آنحضرت را پادشاہ گویند دو سہ شنبہ چهارم
 ماہ ذیقعدہ این سیال ہمایون فال بر بالای ارک کابل ولادت با سعادت حضرت جہانبانی
 جنت آشیانے اتفاق افتاد چنانچہ در جدول تفصیل رقم پذیر خواہد شد مرتبہ سوم روز دوشنبہ غرہ
 محرم سال نہ صد و بیست و پنج کہ جانب بچہ متوجہ بودند در اثناک راہ زلزله عظیم شد امتداد آن
 تا نیم ساعت نجومی کشید و سلطان علاء الدین سوادے معارض سلطان دین سوادے بہ سعادت
 ملازمت مشرف شدہ بانکہ زمانے قلعہ بچہ بہ صرفت در آورده بخواہ کلین بیگ ولد مولانا محمد
 کہ از اعظم ارکان دولت میرزا عمر شیخ بود عنایت فرمودند و خواہ مذکور را نسبت غریب آنحضرت
 بودہ است شش برادر اور در نیکو خدمتی جان خود را در قدم رضا و خوشنودی آن حضرت شمار کردہ اند
 و خواہ خود از فرط عقل و فراست منظور نظر خاص حضرت گیتی ستانی فرودس مکانے بود چون آنحضرت
 را یورش ولایت سوادے و تخریب و سفت زنی پیش دیاہ عمیر انور بود طاؤس خان برادر خردشاہ مشہور کہ
 کلانتر خیل یوسف زنی بود دختر اور آ آورده زبان عجز دانگسار کشود و عسرت غلہ نیز در ان مسکن خوش
 روسے دادہ بود و در اصل یورش ہندوستان نیز در عمیر جہانگشاہ نصیم داشت عنان غزیت از
 سواد باز گردانیدند ہر چند استعدا و وسر انجام سفر ہندوستان نبود امر اہم باین یورش راضی نبودند
 شعل ہمت افزوختہ بہ ظلمت زدای سواد ہندوستان متوجہ شدند صبح روز پنجشنبہ شانزدہم محرم

ساحت - میدان - کشادگی - ارک - وہ قلعہ حسین بادشاہ رہتا ہو - امتداد - درازی - معارض - صلاح کا
 و مشورہ دینے والا - شاید حکومت کا دعویٰ مراد ہو -
 اعظم - جمع اعظم - بزرگ - فرط - زیادتی - ہنایت - غلبہ -
 فراست - ہدایتی - عقلمندی - یورش - جرحائی - عسرت - دشواری - تنگی - مسکن - جمع مسکن کی -
 سکونت کی جگہ - نصیم - ہر خاص کرنا - مضبوط کرنا -

بود و در لو آرم قلعه واری ایتهام و در نابج و استماع این واقعه پرتال و اسباب را به جمائیر میرزا که قدس
 بیماری داشت سپرده با معده و دس از عقبه بند و کوه که پر برت بود بصوبت تمام گذشته سحر
 بر سر کابل رسیده اند مخالفان هر یکی از صولت حضرت قدوم موکب عالی بگوشه اختفا خزیده اند حضرت
 گیتی ستانی فردوس مکانی اول مرتبه پیش شاه یکم مادر گلان سبب خود که باعث آمدن حضرت خان میرزا
 بودند آمده و زانو سے ادب بر زمین نهاده ملاقات فرموده اند و از روی نکلن و وقار و بزرگ نشی
 از راه عرفان در آمده بحسن او اول لطف سخن عرض نموده که اگر مادر سے بفرزند می شفقت خود را حاضر
 گرداند فرزند دیگر را چه گنجایش رنجیدن و چه حد سر از حکم بچیدن باشد فرموده اند که برادر بوده ام
 در راه بسیار آمده سرور کنار یکم نهاده بخواب رفتند و بر اے تسلیم که بس مضطرب و متوحش بود انواع
 مهر با نیما بنمور آورده اند و هنوز خواب نبروده بود که مهر نگار خو انم که خاله زاده آن حضرت باشد آمدند
 آن حضرت بسرعت برخاسته ایشان را در یافتند محمد حسین میرزا را گرفته آورده اند و آن حضرت از آنجا که
 معان مروت بودند جان بخشی فرموده رخصت خراسان دادند و بعد از آن خان خاتم خان میرزا را همراه
 گرفته پیش آن حضرت آوردند و گفتند اے جان مادر برادر گنا هگار ترا آورده ام اشارت چیست آنحضرت
 خان میرزا را به لطف در کنار گرفته انواع نوازش و پرسش نمودند و بعد از آن بودن و رفتن میخواستند
 خان میرزا از نهایت شرمندگی بودن خود قرار نتوانست و او رخصت کند معان گرفت و این قضیه نیز
 در همان سال واقع شد و بعد از سال دیگر بقدر معان متوجه شده اند و بجا کم آنجا شاه بیگ ولد بودند
 ارغون و محمد یقیم برادر خود او محار بهر عظیم واقع شد و خان میرزا سعادت ملازمت دریافت و آنحضرت
 قدر معان را بنا صر میرزا که برادر خود جمائیر میرزا بود و عنایت فرموده بکابل نزول اجلال فرمودند و شاه یکم
 و خان میرزا را ابد بخشان رخصت دادند و او بعد از سر گذشت بسیار زیر راعی رانگشته و حکومت
 بدخشان با استقبال بجزوه تصرف او در آمد و همواره تارک سعادت بر زمین فرما به واری می سودمانا که

ادوات

استماع - سنا - پرتال - برس جانور - صعوبت سختی - صولت - رعب - دبدبه - صید شده - اندازه - ذکر خبر -
 اختفا - پوشیده - هونا - پوشیدگی - سبب - علت - رستی - طرت - رشته داری - مایه سستی - دخاله اور باپ کی زوج
 اور شاید ساس مراد هو - بیار بوده ام - یعنی جاگنار با چون اور راه دراز سے رسته کھکا بھی ہوں -
 مضطرب - بفرار - متوحش - وحشت ناک -
 حوزہ - اعطاء - تارک - دستا سر -

تمام از ہم ریخت و سی و ہجرت در یک روز زمین جنبید تا یک ماہ شب در یک دو مرتبہ زمین در
 تزلزل بود و اسراس عمر بسیارے از مردم فروریخت در میان پتغان و یک توت پارچہ زمین کہ عرض او
 یک کتہ باش انداز باشد بریدہ یک تیر انداز پایان رفت و از جاے بریدہ چہما پیدا شد و اند
 استرخی تاملید ان کہ قریب شش فرسنگ باشد زمین آنچنان شکافت کہ بعضے از اطراف او برابر
 فیل بلند شدہ بود و در آغاز زلزله از سر کوہاگر دباد ہا برخاست و در ہمین سال در ہنہ وستان نیز
 زلزله عظیم عام شد و از سواح آنست کہ شہیک خان لشکر فراہم آورده ارادہ توجہ خراسان نمود سلطان
 حسین میرزا جمع فرزند ان فروریخت و راجع ساختہ توجہ دفع او شد و یہ افضل پسر میر سلطان علی خواہ بین
 با ستد عاے قدم گرامی حضرت فردوس مکانی فرستاد و آنحضرت در محرم نہصد و دوازده ہلک
 او توجہ شدہ غربت خراسان نمودند و در انماہی راہ در حد و کمر و خبر فوت سلطان حسین میرزا رسید
 حضرت فردوس مکانی رفتن حال را بہتر از سابق دانستہ برخلاف ننگش اہل روزگار توجہ خراسان شد
 و بیشتر از کلمہ موکب عالی بخراسان رسدہ باتفاق کوتہ اندیشان نامعا ملہ فہم از سر زندان بیع الزمان
 میرزا مظفر حسین میرزا را باتفاق بر تخت سلطنت نشانده بودند و شنبہ ہشتم ماہ جمادی الاخری سال
 مذکور آن حضرت را در مرغاب بمیرزایان ملاقات واقع شد و با ستد عاے ایشان بہرات نزول سعادت
 فرمودند و در فرزند ان میرزا آثار رشد و دولت مشاہدہ فرمودہ و معاودت موکب عالی را لائق حاصل
 دانستہ در ہشتم شعبان این سال متوجہ دار الملک کابل شدند و در کوہہای ہزار جات خبر رسید
 کہ محمد حسین دغلت و سلطان سبج برئاس جمعی از مغلان را کہ در کابل ماندہ بودند بطرف خود کشیدہ
 و خان میرزا را بزرگی برداشتہ کابل را قبل دارند و در میان مردم عوام ابن خبر را شائع کردہ اند
 کہ پسر ان سلطان حسین میرزا نسبت بحضرت فردوس مکانی غدیری اندیشیدہ اند ملا باباے بشاغری
 و امیر محب علی خلیفہ و امیر محمد قاسم کوہ برد احمد یوسف و احمد قاسم کہ حراست کابل با ایشان متوفض

عمارت از ہم ریخت یا فروریخت - گر چہی - تزلزل جنبش زلزله - اساس - بنیاد - کتہ باش - ترکی من کتہ کے معنی
 کلان کے اور باش کے معنی سر کے ہن اور شاید بقدر جلوہ دار خادم کی گڑھی کے جو - سواح - جمع سانچہ - جدیہ - اور شہیک خان ہی محمد خان
 پدربند احمد خان بادشاہ ازبک ہے - قدم - سفر سے واپس آنا - ملک - مدد - کنگش - صلاح و شہورہ کرنا - موکب - دوہ
 جو اپنے امیر کی سواری میں ساتھ رہے - مرغاب - ایک مقام مشہور ہے - آثار - نشانات جمع اثر کی - معاودت - واپس آنا
 دغلت - دغلات ایک قوم مشہور از ترک - قبیل - دارند - محاصرہ کیے ہن - شایع - پھیلنے والا - غدیری - اندیشیدہ - بدعہدی کر کے

کتاب ہے - حراست - نگہبانی کرنا - محفوظ - بچا کرنا

بود و میخواست که اقلیم هندوستان را کامیاب سازد و آنحضرت را در ملک غربت براتب کامرانی و کام بخشی رساند و در دیار خود موطن اصلی که مجمع ملازمان صادق است ابواب کلفت بر روی روزگار آنحضرت کشاده آنچنان ساخت که به هیچ وجه بودن آنجلائق ناموس و دولت ندیدند تا که بر با معبود متوجه بدخشان و کابل شده اند چون به بدخشان رسیده اند تمام مردم خسر و شاه که دالی آنجا بود بخت شتافته اند و خود نیز بچاره شده بملازمت پوسته با وجود آنکه این بید دولت سر حفته بے اعتدالان بود با سغرمیرزا را شهید کرده و میل در خنجران سلطان مسعود میرزا کشیده بود و این هر دو میرزا عم زادهاست آنحضرت میشدند در هنگام قرائی که عبور میوکب عالی در بدخشانات شده بود آنها بے آرزوی و نامردمی از دیبطور آمده و ریو لا که چهره اعمال در آئینه مکانات دید و دولت از آن بے سعادت روی گردانید آنحضرت از کمال مردمی و فرط جو امردی در مقام انتقام نیامده حکم فرمودند که از اموال خود آن مقدار که اختیار کنند بر گیرند و بخراسان رود و اینج شش قطار خمر و شتر از مرصع آلات و طلا آلات و دیگر نفایس اجناس بار کرده بجانب خراسان رفت و حضرت گیتی ستانی فرودس مکانی تسیق ولایت بدخشان فرموده متوجه کابل شد و در آن وقت محمد مقیم پسر ذوالنون از خون کابل را از عبد الرزاق میرزا ابن الغریب ابن سلطان ابو سعید میرزا که عم زاده حضرت گیتی ستانی فرودس مکانی میشد گرفته بود و طغنه نهضت ریایات اقبال شنوده متخصن شد و بعد از چند روز امان خواسته با مال و اسباب قندهار پیش برادر خود شاه بیگ رخصت یافت کابل و در او اترهاه ربیع الاول بسنه نه صد و ده بدست ادلینای دولت آباد پیوند در آمد بعد از آن حضرت در نه صد و یازده متوجه قندهار شد بند و قلات که از مضافات قندهار است مفتوح گشت و از آنجا بجهت مصالح ملکی نسخ عزیمت قندهار نموده جانب جنوب آن توجه نمودند و قبائل افغانان سواشک و الا تلغ ناحته بکابل مراجعت فرمودند بمبادی این سال زلزله عظیم در حد و کابل واقع شد فسیلهای قلعه و اکثر منازل بالاسه حصار و شهر افتاد و خانهاک موقع بنگان

موطن - جمع موطن - وطن - کلفت - رنج و غم - کورت - اسونف تک محمد خان بادشاه اوزبک زنده نگار بر فتح کرناجانا تھا - قراق و دیدان - قراق و کتا - قرانی همانی - آرزوم - انصاف - نگا داشت - چا - شرم - مکافات - بدلا - سزا - برابر ہونا - انتقام - بدل لینا - بغض نکالنا - مرصع - وہ چیز جہین جواہرات جڑے ہوں - تسیق - انتظام کرنا - ترکیب ریاض - طغنه - آواز طنبو سے کی - کر دفر - نهضت - اٹھنا - تصا - کوچ کرنا - متخصن - قلعه نشین - قلعه من بیضے والا - نسخ - تصا سے پھرننا - تاختمن - ویرنا - مبادی - ابتدا سے ایام - فسیل - قلعه کی دیوار - منازل - جمع منزل - بالا حصار - نام قلعه -

آنحضرت فرستادند که دروغ نموی که بخاطر اقدس راه یافته بود بر آورد و مکتب عالی بنمازگاه رسیده بود
 که خواججه محمد برکاتب بوس والا مشرف شد و بقدمات معقوله آنحضرت را مطلقن باطن ساخته عنان غریمت
 را منقطع ساخت چون بارک اند جان نزول سعادت فرمودند جمیع امرا و ارکان دولت به شرف
 ملازمت عالی مشرف شدند و بنویید انواع تربیت کامیاب گشتند سابقا بر او یافته بود که سلطان احمد میرزا
 و سلطان محمود خان اتفاق نمود بر سر عمر شیخ میرزای آینه در نیولا که بحسب سر نوشت آسمانی تفضیله ناگزیر
 واقع شد و توفیق ایزدی جمیع ارکان دولت از خرد و بزرگ که بر یک رنگی و کجی اتفاق نموده برنگا بهسانی
 قلعه لوازم جدا و مراسم اهتمام بجای آوردن گرفتند سلطان احمد میرزا او را تپه و خجند و مرغنیان که از
 ولایت فرغانه است گرفته چهار کره بی اند جان فرود آمد هر چند ایلچی فرستاده در صلح زدند قبول نکرد
 چون تائینا غیبی همواره قرین حال این دو دمان ابد میزند است در اندک فرصتی بسبب وفور استحکام قلعه
 یک جنبی امرای صاحب قدرت و سلوک دبار اودوی میرزا و سقط شدن اسپان از نشستن تنگ آمده
 و از درجنهای سابق با یونین شد و صلح گویند در میان آورده بنا کامی برگشت و از جانب شمال دریای خجند که
 سلطان محمود خان متوجه شده بود آمده اخیسی را قبل کرد و جهانگیر میرزا بر او آنحضرت و جمعی کثیر از امرای
 اخلاص اندیش آنجا بودند خان چند مرتبه جنگ انداخت امرای اخیسی فرودات پسندیده کردند عاقبت خان
 نیز کار بی ناساخته از بیماری که عارض او شده ازین خیال باطل عنان تاب شده بولایت خود بازگشت
 و آنحضرت بقوت و همت بلند و طالع ارجمنه مظفر منصور شدند و آن گیتی ستان را مدت یازده سال
 در ماوراءالنهر با سلاطین بختانی و از در باب نبرد های عظیم روی داد و سه نوبت بشعشع تیغ صاعقه آثار و مشعل
 عقل جهاننا پیش سوزند فرموده اند یکی در سال نهم و سه از با یستغیر میرزا پسر سلطان محمود و بزرگ از اند جان
 آمده بر نیروی اقبال و لمعان شمشیر شخیر فرمودند دوم از شبیک خان در سال نهم و شش و سوم بعد از
 کشته شدن شبیک خان در سال نهم و هفده چون مشیرت آئی در انظار گوهر کینای حضرت شاهنشاهی

نمازگاه - عهدگاه - مطمین - آرام پانه والا - بی اندیشه - عنان - باگ - لگام - غریمت - قصد - اراده - نخته -
 منقطع - پسر نه والا - شرف والا - ارک - قلعه - نوید - خوشخبری - سر نوشت - قسمت - مغرب -
 سلخوج - خا هر مونا - پیا - هونا - حادثه - سقط شدن - چار پاپون کارنا -
 قبیل کرد - محاصره کیا - شعشعه - روشنی - چک دمک -
 صاعقه - ده بجلی جابر سے زمین پر کرے -

اشراف گفته شعر چون و شش محرم زاد آن شه کرم به تاریخ مولد شش بم اند شش محرم در هر چند این تاریخ از غراب اتفاقات است و فکر را در آن گنجایش نیست از غیب تر آنکه این تاریخ از شش حرف که نزد اهل حساب عدد خیر است فراهم آمده و لفظ شش حرف و نقش عدد و نیز نیز و تاریخ ظهور این عنصر مقدس از مکان غیب بیگانه و در یکی از غراب جوهر حروفش آنکه احاد و عشرات و میات آن در یک مرتبه واقع شده و بر تئویت سلوک اطوار اشارت نموده بدین واسطه که چندین اسم را غیبی در دو حالت نهاده اند امثال این بدیع در باب ادروی میاید تا روه او ییامی کبار ناصر الدین خواجہ احمد ابرار بزبان فیض آثار خود اسم گرامی این مسعود طالع بظہیر الدین محمد تقسیمه فرموده اند چون بزبان ترکان این لقب گرامی از زرگری قدر و قیمت منزلت لفظی و معنوی باستانی جاری نمی شد بابر نیز نام نامی آنحضرت مقرر شد و آنحضرت اعظم و اشراف فرزندان عمر شیخ میرزا اند در دوازده سالگی روز سه شنبه پنجم رمضان هشت صد و نود و نود در خطه و کشاس اندجان بر سر سلطنت و تخت خلافت نشستند و آن قدر شگفت و تر بود که در همان پنجشنبه مالک آنحضرت را پیش آمده که پادشاهی را روی نموده باشد و آن مقدار دلیری و دلاوری و توکل و تحمل که آنحضرت بنفس نفیس و در معارک و مخاطرات بر خود داد داشته اند مقدار بشر نیست در وقتی که واقعه نازکی حضرت عمر شیخ میرزا در ارضی روی نمود حضرت گیتی ستانی فرودس مکانی در چارباغ اندجان کامیاب عیش بوده اند روز دوم این واقعه سه شنبه پنجم رمضان خبر جانکاه بانندجان آمد در ساعت سوار شده مشوجه قلعه اندجان شدند در محل رسیدن بدر و از ره شرم طغائی آنحضرت را گرفته بجانب نمازگاه بردان شد که بعزبت او زکن و آن دامن کوه ببرد و بجبال آنکه سلطان احمد میرزا باقتدار و شوکت تمام می آمد مبادا امر اغدر سے نسبت با آنحضرت اندیشیده ولایت باو سلم دارند اگر اند حرام نمکی آن مردم ولایت از دست رود وجود آنحضرت ازین مملکه نجات یافته بجانب طغایان خود النجم خان یا سلطان محمد خان مقام گرامی بارزانی دارند امر ازین معنی آگاه شده خواجہ محمد درزی را که از بابر بیان قدیمیان حضرت عمر شیخ میرزا بدو پیش

Handwritten marginal notes in Persian script, including the word 'تغائی' (Taghayy) written vertically.

مکامن - جمع کمن - یعنی پوشیده جگه - آحاد - جمع احوال بان - عشرات - جمع عشره دایمان - پایات - جمع مانه - سیکر - نسویت - برابر کرنا - بیع - نادر - قدوه - پیوا - تقسیمه - نام رکنا - توکل - خدا پر بھروسه کرنا - حمل - بردباری کرنا - نفیس - بیش قیمت - لطیف - معارک - جمع معرکه - لڑائی کی جگه - مخاطرات - جمع مخاطره - خطرناک چیزوں میں گنت - تغائی - مامون اور مادری رشتہ دار - جلو - رکاب - مملکہ - جاسے ہلاکت -

کو کلتاش رو برد در قیام بگم و نزدیکان ایشان نشناختند ہر چند تصحیح کردیم بعد از مدتے بجاء آوردند دختر دیگر
 مہربانو بیگم خواہر عینی ناصر میرزا ہشت سال از حضرت فردوس مکانے خرید و دیگر کارہ سلطان بیگم
 مادرش آغا سلطان غنچہ جی بود دیگر رفیضہ سلطان بیگم مادرش محمد دمہ سلطان بیگم کہ قرآن و بیگم میکونہ
 و این ہر دو دختر بعد از فوت میرزا عمر شیخ متولد شدہ ہوںند و از اوس آغا دختر خواہر حسین دخترے
 شدہ بود و در صغر سن رحلت نمود

حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظہیر الدین محمد بابر بادشاہ

بادشاہ چار بالہش ہفت منظر - شہر یار سماوی سریر علوی انسر - بلند ی بخش ہمت بلند - سعادت افزا
 طالع ارجند - آسمان جوصلہ زمین وقار - شیر دل اظیم شکار - عالی فردا لاشکوہ میدار مغز دلش بزدہ
 صفہ ہنر بر صولت - رفیع قدر قوی دولت - دریا دل گوہر نژاد - بادشاہ در دیش نہاد - مسند نشین
 سلطنت حقیقی و مجازی ظہیر الدین محمد بابر بادشاہ غازی گوہر عنصرش مورد آثار عظیمہ دہم عالیہ
 بود بے یقینی و آزادی با تقید علوستان و سطوت عظمت از لائقہ اطوار او بر تو ظہور میدار فقر و فحاشی
 جنیدی و بازییدی باشکوہ و ہمت سکندری و فریدی از ناصیہ احوال او مینافت و ولادت مقدس
 آنحضرت در ششم محرم ششصد و ہشتاد و ہشت از بطن مقدس و خدر مطہر افتخار عفاف گرامی نژاد تعلق
 نگار خانم شرف وقوع گرفت و این گوہر عمان دولت و درمی آسمان اقبال از انق سعادت طلوع نمود
 و آن عصمت معر عفت طبلسان دختر دوم یونس خان و خواہر بزرگ سلطان محمود خان بود و نسب
 عالی عصمت پیرایہ برین نمط است تعلق نگار خانم بہت یونس خان بن دین خان بن شیر علی از علان
 بن محمد خان بن خضر خواہر خان بن تعلق تیمور خان بن ایسنبو خان بن ددا خان بن یراق خان
 بن میسون تو این مو اتکان بن چغتائی خان بن چگیر خان و مولانا جامی قراکولی در تاریخ ولادت

ہفت منظر - ہفت آسمان - سماوی سریر - آسمانی تخت - علوی - عاویجات نسبت ہے جسکے معنی بنی کے ہیں - فہر تاج
 صفہ ر - دشمن کی صفہ پھانڈنے والا - ہنر بر - شیر زدہ - صولت - رعب - دبدبہ - مور و - محل - ہم - ہمت کی جمع - اراد
 لائقہ - روشن - ناصیہ - پیشانی - خدر - مراد زود مطہر - پاکیزہ - عفاف - جمع عیفتہ کی - پار ساعت - دری - بفرم -
 تشدد بردار - ستارہ - معجر - عورتوں کی اور صنی - عفت - پار شافی -
 طبلسان - ایک قسم کی چادر ہے - یونس خان - بادشاہ نوسلمان -

کہ بریکے از عمادات بود شسته تماشای گویوران منوچه بودند که یکے از استاد بای بارگاه حضور آگاہی یافتند
 از سندن جرحه را و میرزانی الخال برخاسته یکبای را و کفش آورده بودند و فرست پائے دیگر آوردند
 نه شد که آن جراحیم جدا شد و آن سطح از پای افتاد و میرزا بحسب صورت قدم در حوض سفلی نهادند و نظر
 یعنی از نقابانج علوی فرمودند سن گرامی آنحضرت سی و نه بود و ولادت مسعود در سال هشت عمده شصت
 در سمرقند پوشیده نماند که فرغانه از اقلیم حجه مست و در کنار عموره عالم واقع ترنی آن کا شاعر و غربی آن سمرقند
 و جنوبی آن کوستان سرحد بخشان و شمالی آن اگر چه پیش ازین شهر را بدوشل المانخ و الما تو دیانکی که پنهان
 مشهور است اما الخال اثری از رسوم و اطلال آنها باقی نماند و غربی او که سمرقند و خجند است که در او در غیر از پنج
 گذار دیگر صورت پذیر نیست و در پای سیحون که باب خجند مشهور است از میان شرق و شمال این آمده
 به سمت غرب میرود و از جانب شمال خجند و جنوب فناکت که بشا هر خجند است شمار دارد و دیگر در و از انجا
 بغرف شمال میل کرده جانب ترکستان میرود و هیچ در بانی همراه نمی شود و بایان ترکستان در برگیستان
 فرود تہ خائب میگردد و درین ولایت هفت قصبه واقع است پنج بجانب جنوب در بای سیحون و دو بطرف
 شمال او از قصبات جنوب اند جان داوس و مرغینان و اسفند و خجند است و از قصبات شمال اسفند
 و کاسان و آن گوهر بقایای سلطنت راسه پس در پنج دختر بود بر گزین پسران گرامی حضرت گیتی سانی فرودس
 مکانے فیملر الدین محمد بابر پادشاه بودند بعد از آن بدو سال خردتر جهانگیر میرزا بود از فاطمه سلطان از
 امر اسے تو ان نعل قوم دسوم ناصر میرزا بدو سال خردتر جهانگیر میرزا اور عصمت شریش از اند جان بود
 غنچه جی امید نام و از جمہ دختران عفت قبا قلا نتر خانزاده و یکم همشیره یعنی حضرت گیتی سانی فرودس مکانے
 پنج سال از ایشان گلان بودند در ان هنگام که شاه اسمعیل صفوی اوزبک را در مرو زیر گردان برده نشین
 محقه عفت در مرو بودند شاه اسمعیل احترام نمود و باغ از بسبار در قندز پیش حضرت گیتی سانی فرودس مکانے
 فرستاد و بعد از ده سال ملاقات حضرت گیتی سانی میفرمودند که در وقت آمدن ایشان من و محبتی

حضیض - پسلی - قشپ - سفلی - منسوب بسفل یعنی پستی - ارتقا - اوپر چرمانا - علوی - علوی چنوب - سوب ہے جو
 یعنی بلندی کے ہے - انرا - بنون ذراسے و آخر ذرا نام شہر -
 رسم - نشان - عادت - اطلال - جمع مل - کھنڈل - قبا - جمع تہ کی - یعنی کھس - اوزبک - نعلین سے ایک قوم
 میان مرو و محمد خان بادشاہ دشت پنجاب داوارا انہر و خراسان ہے آخر مرو میں مار گیا -
 محقہ - دوئی جبین عربین سوار جوئی میں - عفت - پرنہر گلاری - پارسائی -

رعیت پروری و آداب فرمانروائی و عدالت گستری و راز مننه و اعصار معاول و ساهمنداشت سخاوت را
 با شجاعت همزمان و سناخته و همت را با قدرت و بخشین گردانیده مسند آراسته سلطنت بود چنانکه یکبار کاروان
 خطائے در طرفت کوهستان شرقی اند جان فرود آمد و بود بر نمی عظیم بارید تمام کاروان را زبر کرد و غیر از دو کس
 جان بر سلامت نبردند جهان این حادثه معلوم آن والا همت عدالت منش گشت و از وی نور جمعیت آن قافلہ
 آگاهی یافت با وجود احتیاج وقت مطلقاً التفات بدان اموال نمود و در باب دیانت تعیین فرموده آن
 مال را فردان را ضبط کرد و با صحاب امانت و حیسانت سپرده تا جمیع دارشان را از موطن اصلی گرد آورده هر
 را بحق خود و اصل گردانید و حقوق جمیع اشخاص و افراد بمرکز خود قرار یافت همواره آن بادشاه در ویش منش
 به صحبت در ویش نشان خدا شناس متوجه بود و در یوزہ همت از در دلماسه خدا آگاه میکرد علی الخصوص بولایت
 پناه هدایت انبیا ناصر الدین خواجہ عبدالعزیز که نوحه احرار مشهور اند و بعد از پدر عالیقدر در اند جان که با
 تخت ولایت فرغانه است زینت بخش سرب سلطنت گشت و تا شکند و شاهرخیه و سمرام در تصرف آن لایق
 بود چند نوبت بر سر قند لشکر کشید و چند بار یونس خان را که در یورت چغتائی خان و اوس مغل خان بود و نسبت
 قرابت قریب داشت است را غنموه آورد و در هر بار که می آورد ولایتی عطای فرمود و باز بقریات بخلستان
 میرفت و در نوبت آخر تا شکند را با دواد و تا ابام تاریخ نصد و هشت ولایت تا شکند و شاهرخیه در تصرف
 فرمائید و ابان چغتائی بود و خانی اوس مغل محمود خان پسر کلان یونس خان تعلق داشت تا آنکه سلطان احمد میرزا
 بر آورد عمر شیخ میرزا اولی سمرقند و سلطان محمود خان مذکور با هم سخن یکدیگره بر سر میرزا لشکر کشیدند از جانب
 جنوب آب مجند سلطان احمد میرزا و از طرفت شمال سلطان محمود خان آمد و درین اثنا قصه ناگزیر میرزا از
 کمین تقدیر بر وقوع بودست تقصیرش بطریق اجمال آنکه اخیسکت که با خسی مشهور است یکی از بلاد مہنگانہ ولایت
 فرغانه است و میرزا عمر شیخ آن را پاسے تخت خود ساخته بودند و این شهر بر جری عظیم دایع شده عمالات
 آن همه بر سر جاست بحسب سرفروشت تباریخ روز و شنبه چهارم رمضان هشتصد و نود و نه بجوالی کبوترخانه

۱۰۰

اعصار جمع عصر کی - زمانه - معاول - برابر والا - مساهم - شریک - برابر -
 و نور - بہت ہونا - چینیانست - نگاہبانی کرنا - موطن - جمع موطن کی - وطن کی جگہ -
 در یوزہ - بیک انگن - انبیاہ - آگاہی -
 یورت - مقام - احاطہ - اوس - قوم - عائلہ - خاندان -
 کمین - مقام پوشیدہ - جز - بیضا پاری درازہ -

دولت سیراب شاهرخ میرزا بود بد رجب شهادت رسانید و مقتل سلطان ابو سعید تاریخ این واقعه است
عمر شیخ میرزا پسر چهارم سلطان ابو سعید میرزا است از سلطان احمد میرزا و سلطان محمد میرزا و سلطان
 میرزا احمد و تر و از سلطان مراد میرزا و سلطان ولد میرزا و افغ بیگ میرزا و ابابکر میرزا و سلطان خلیل میرزا
 و شاهرخ میرزا گلکان تر و ولادت آن والا نژاد در سمرقند بنا بر تاریخ هشت صد و شصت بوده سلطان ابو سعید
 اول کابل را بمیرزا داده بابا س کابلی را آتایغ کرده رخصت فرموده بودند بعد از آن بحجت طوی از دره کر
 گردانیده بردند پس از انجام جشن ولایت اند جان و تخت آذر جنر با ایشان داده اند و امر او اب مقرر
 ساخته میوز تاش بیگ را آتایغ گردانیده ولایت مذکور فرستادند و سبب آنکه این ماجرت با ایشان که از شاه
 فرزندان بودند رعایت شد فرط توجه در نگاهداشت ملک موروثی بود چون حضرت صاحبقرانی این ولایت
 را بفرد مذکور گرامی خود عمر شیخ میرزا که بکار دانی متفرد بود از زانی داشته بودند حضرت گیتی ستانی نیز این ملک را
 بمناسبت همنامی باین والاخر و عنایت گردانیده آورده اند که حضرت صاحبقرانی مکرر فرمودند که ما شیخ عالم
 بقوت شمشیر عمر شیخ میرزا که دیدیم که در اندام جان شصت و در میان ولایت ما و دشت قباچ بسیدید
 شد و با اتهام او در حفظ نفور و ضبط حدود اهل قباچ توانستند که سر بخی و عناد بردارند و دست فتنه و فساد
 بگشایند و با فراغ خاطر کرمیت در جهان کشائی بستیم و این شایسته تخت و تاج نیز آن ولایت را که حدود مغلسان
 بود و جمعی ضبط فرمود که لشکر بیگانه را بحال عبور بان حد و دوشد دیونس خان هر چند تدبیر انگیزت بران دلا
 دست نیافت و بحجت آن ولایت خدشه آسبیدی و تفرقه آشوبی نرسید آن فرخنده تخت بلند اختر کلمه شیخ
 دشمن گسترود توجه تمام بار باب شعر داشت و طبعش در نظم موافق بود اما بر داسه گفتن نداشت و غالب
 اوقات کتب نظم و تواریخ توجیه میفرمود و در لازمست او اکثر شاهنامه میخواند و بغایت خوش صحبت و
 سگفته پیشانی و نیک محاوره بود و ابیات مناسب محل از کلام شعرای پیشین بر زبان گرامی ادجاری میشد
 همت بلند از لوه حال او میمانت و جمال اقبال از جمله جاه و جلال او هویدا بود و در قواعد ملکه ار سے و

طوی - دعوت و جشن - ناجحت - جانب - طرف - فرط - زیادتی - بهتایت - غلبه - سید سید - دوزار مستحکم -
 نفور - جمع نفکر - سرحد در میان کفر و اسلام کے - یعنی - بغاوت - سازشی کرنا - عناد - دشمنی -
 خدشه - یعنی خراش - کلمک - تفرقه - پرانگی - آشوب شورش -
 محاوره - بر محل جواب دینا - بات چیت کرنا -
 لوه - نختی -

علیه او دریافته بود و میرزا انق بیگ گفته اند و جلال قدر ایشان بیان کرده اند و همواره میرزا در آغاز و احترام
 کوشیده با داب بر ادبی سلوک میفرمود و آنحضرت را در فرزند سعادت مند بود سلطان ابو سعید میرزا و منوچهر
 میرزا در بیماری که عالم را پدر و دو خواهر فرمود و میرزا انق پیرسیدن آمده اند میرزا فرزند خود سلطان ابو سعید
 را سفارش عظیم کرده اند لاجرم پیوسته سلطان در سایه سلطنت و عاطفت میرزا کامیاب عیش و طرب
 بود و نظر تربیت و عظمت هر روز بر دایح دولت و معارج اقبال متصاعد می شود و روزی یکی از مقربان بساط
 دالاک راه سخن داشت بموقف عرض رسانید که این پسر عم شما عجب خدمت بجا میکند میرزا در جواب فرمودند
 که او خدمت ما نمیکند آداب جهان بینی و کوشش از صحبت ما فرامیگیرد و ادب حق میرزا از روی کمال دید در یافت
 بیان حال نموده اند سلطان ابو سعید میرزا اسعاد و ولادتش در مشهد رسی بوده در بیست
 و پنج سالگی سر بر آرمی سلطنت شد و مدت هر ده سال بفرانزوانی و کشورستانی با استقلال اشتغال
 فرمود، ترکستان و ماد را و النهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و حدود هندوستان تبصره در آورد
 و در آخر با عراق نیز در حیطه تسخیر درآمد و با چنین دولت بزرگ و مملکت عظیم که سر مایه هزار گونه مستی تواند
 همیشه دل و بیدار مغرور بوده از درویشان و گوشت نشینان همت می طلبیدند و در هشت صد و هفتاد و دو میرزا
 جهان شاه بن قرا یوسف حاکم آذربایجان که بدین آذون حسن آن قویله رفته بود و از غایت بی پروائی و کمال
 بے تدبیری بدست او کشته شد. سلطان لشکر بر سر او کشید آذون حسن هر چند در صلح زدنانه فکر دناگزیر
 را همپا را از آمدن دشمن غله نگا بهیانی نمود و در دو نقطه عظیم پدید آمد بر تیره که چهارده شب اسپان خاصه جو
 نیافتند بقریب آن سپاهی بر آگنده شده و آذون حسن در میدان جنگ غالب آمد و تاریخ بیست و دوم
 رجب هشت صد و هفتاد و سوم بتقدیر از دی سلطان بدست مردم آذون حسن در آمده اند و بعد از سه روز
 بدست یادگار محمد میرزا ابن سلطان محمد میرزا ابن باسنغ میرزا ابن شاهرخ میرزا که همراه آذون حسن بود
 داده است و آن بے حقیقت کم سعادت آن بادشاه بزرگ قدر را بهر هانه خون گوهر شاد بگیم که کد با کد

جلال - تن جلید - بزرگ طرب - خوشی - عظمت - مهربانی - مدایح - درج - معارج - جمع معراج کی - شیر صیان -
 متصاعد - او پر خرفه والا - بساط - منرش - راه سخن - داشت - بات کرنے کا مجاز تھا -
 موقف - کھڑے ہونے کی جگہ - پسر عم - بچا کا بیٹا - جد - کوشش - محنت - سر پر - نعت -
 استقلال - خود کسی کام کو سمجھ جونا بلا شرکت کسی کے اور بلا نغرش -
 حیطہ - احاطہ - تسخیر - نابعد ارگرا - تبقہ من لانا -

در ربیع الاول بخت صد و نود و ششم در پاس قلعه خرماتو در گذشت فرزند سیم جلال الدین میرانشاه میزراست
 که مجملًا احوال سعادت اشمال از کورین سلسله علمیه مقصود بالذات است مذکور خواهد شد فرزند چهارم
 میزرا شاهرخ است که ایالت خراسان داشت و در اکثر شهرها در رکاب پدر عالمی مقدر بود و بعد از حضرت
 صاحبقرانی بود و در حیض تصرف در آورده چهل و سه سال در سلطنت کامرانی نمود و ولادت او روز پنجشنبه چهارم
 ربیع الآخر بخت صد و هفتاد و نهم است و در صبح یکشنبه نوزدهم سلطانی بیست و پنجم زبچه هفتصد و پنجاه بعالم
 بقاشانفت جلال الدین میرانشاه جد ششم حضرت شاهنشاهیست ولادت گرامی او در بخت صد
 و شصت و نهم بود و در زمان حضرت صاحبقرانی حکومت عراق عرب و عجم و آذربایجان و دیار بکر و شام داشت
 و چون حضرت صاحبقرانی به هند متوجه شد اندرین ممالک بالکل بهمه اہتمام بہت عالی او بود چنانچه
 در لوازم سعادت و مہمانی سلطنت و بقیہ نامرعی نگذاشت روزی در شکار سر قوچ صحرائی را در تاختن
 گرفته برداشته بود کہ اسپ رم خورد و میزرا از سرزین بزین آمد و آسبے عظیم در سر و روی رسید. اطبا
 و جراحان حاوق تداوی و معالجات موافق بکار بردند و مزاج شریف بر صحت گرایید لیکن بخار سے ازان
 گر در راه بر مرگز اخذ ال طبعی ماند بعد از سنقار شدن حضرت صاحبقرانی ابا بکر میزرا که بسر کلان میرانشاه بود
 خطبه و سکه بنام پدر عالیقدر کرد و حضرت میزرا اکثر اوقات در تبریز میگذرانید و جمیع مہات سلطنت را میسر ترا
 ابا بکر سرانجام می نمود و در بیست و چهارم و بقیعہ ہشتصد و دہم در محاربه قراوسف ترکان کہ در حوالی تبریز
 واقع شد شہادت یافت و آنحضرت را ہشت پسر بودہ است ابا بکر میزرا النکر میزرا عثمان حلبی میسررا عمر
 خلیل سلطان محمد میزرا اجل میزرا سیور عثمانس سلطان محمد میزرا فرزند دولت پویند میرانشاه است
 والہ واجاہ اشس مزروش نام داشت از قوم نواد قبا میزرا ہموارہ با برادر خود میزرا خلیل در سمرقند
 می بودہ اند و چون میزرا خلیل بجانب عراق متوجہ شد ہ اند میزرا شاہبرخ انجہ از مکارم اخلاق و شمائل

مہمانی - جمع مہنی - بنانے کی جگہ - بنیاد - رم خوردن - بکنا - قوچ - بارہ سنگما - حاوق - دانہ - استاد کار شفقار شد
 مرجانا سلاطین پشمانی کا - محاربه - جنگ کی جگہ - کارزار - این محاربه بعد تباهی برادر اعظم میزرا ابا بکر بود کہ میزرا عمر نام داشت
 و با پدر و برادر موافق نبود - بدانکہ میزرا خلیل فرصت یافتہ دار سلطنت سمرقند و خزان گرفتہ برادر باشا شد. سلطان شاہرخ اعظم
 کردہ تا خود دیران شد و سلطان اورا بعراق فرستادہ فرزند خود الخ مزارا امرند داد -
 شمائل - جمع شمائل یعنی فضیلت - فارسی میں وضع و قبرہ کے معنی میں لاتے ہیں -

از اطراف بخرمت پیوستند حاکم مصر نقود و فراوان از سرخ و سفید بنام نامی سکه زده بدرگاه گیتی پناه ارسال
 داشتند و سایر فرمانروایان آنخود و اعلام بخواهی در میدان اطاعت برافراشتند. در منابر حرمین
شرفین و دیگر اماکن شریفه و مشاعر قدسیه خطبه فرمانروائی بنام آنحضرت خوانده شد و در زین بقعه مشتمله
و مستشهم ریایات ظفر پیرای بجانب فرزده که نهضت داد و بونی توقف و اجمال در همان روز فتح فرموده
عنان مراجعت بسمت خراسان مصروف داشت و در غزه شهر محرم شهنشده و مقیم از راه پیشاپه بر باران لظفر
ظلال اقبال گسترده و در آن موطن مالدن طرح جنبی عظیم نموده طوی بزرگ که حیرت فرمای ارباب همت
و سلاح باشد ترتیب داد جهان بصلای انعام و احسان کامیاب ساخته بنخیر ممالک خطای متوجه شد
و در شب چهارشنبه هفتم شعبان مشتمله و هفتم در مواضع آنرا که از سمرقند تا آنجا بنقاد و شش فرسخ است
بفرمان فرمان ایزد بچون روی بجانب دارالملک بقا آورده رخس حیات نصیحت سرای جهان باقی نداشت
و نقش عرش پایه آنحضرت خطه سمرقند بشکوهی که شایسته آن بزرگواری باشد رسانید و در تاریخ غبطین احوال
آن جهان از آنکه گفته اند شش سلطان نما آنکه مثل اوشاه بوده در مقصد وسی و شش در آمد بوجود در
مقصد و بنقاد و کی که جلوس به در مقصد و هفت کرد عالم بدو و آن صاحبقران سعادت قرین را جهان پسر
و الاقر ربود اول غیماش ابدین جهان پسر از اول سلطنت پدر بزرگواری در مقصد و بنقاد و شش در
سمرقند رحلت نمود و از دو پسر ماند اول محمد سلطان که امیر صابتران او را ولیعهد خود کرده بود بعد از فتح روم
در بغداد هفتم شعبان مشتمله و پنجم در سوری حصار روم کوس رحلت زد و دوم پسر محمد که بعد از رحلت برادر گرامی
ظفرای ولیعهد بنام او سربنده می یافت و حضرت عمای جعفرانی در آخر عمر باطاعت و سلطنت او صیبت
فرمود و در آن زمان او حاکم غزنه و حد و دهنده بود چهاردهم رمضان شهنشده و نه بر دست پسر علی تاز که یک
از امرای او بود در جبهه شهادت یافت و داغ لعنت ابد بر پیشانی عمل آن حرام نمک گذاشت فرزند
دوم حضرت صاحبقرانی میرزا عمر شیخ است که حکومت فارس داشت و او هم در ایام جنات صاحبقرانی

صاحب
 مستشهم
 ✓

اعلام - تبع علم لشکر کا بقعه - منابر - جمع منبر - اماکن - مکان کی جمع بے - مشاعر - جمع شعر - عبادت کی جگہیں -
 اجمال - کسی چیز کو ایسے حال پر چھوڑ دینا - موطن - مقام - وطن - مالدن - جس سے الفت ہو - طوی - شادی - نکاح -
 سلاح - جو آزادی بخشش - صلائی - اوزارہ طعام و انعام -
 رخس - گھوڑا جس میں بیدھی سرخی ہو - گھوڑا - نصیحت - فراخی -
 رحلت - کوچ کرنا - ایالت - رعیت پر حکومت کرنا -

او شد و سرانگرمیان انقباض بیرون آورد و بس کشان بسپاستگاه قهرمان عالت رسیده خارتان نرساج
 اعمال در کنار خود دیده و در زود و شنبه نوی فتنه هفت صد و هشتاد و نهم بواسطه فتنه و نساوی که از مردم صفهان
 واقع شده بود آن شهر را قتل عام فرمود و از انجا عثمان غریت بجانب دارالملک فارس منعطف ساخت و آل
 مظفر خاندنش بپوشید و چون خبر مخالفت تو قتمش خان که فرمانروای دشت تپجان و اندریت با قتلگان آنحضرت
 بدو شنید و در نوبت لشکر بر سر او برد و لواسه فتح بر افراخته مراجعت نمود و دوست تپجان را که طوش هزار سنگ
 و عرضش ششصد فرسنگ است بنفس نفیس سیر فرموده از خس و خاشاک فتنه پاک ساخت و قوت دیگر با ایران
 انصفت فرموده در هفت صد و نود و پنجم شاه منصور را که کلاه در گذشی کج می نهاد و در شیرازی قتل آورد و آل مظفر را
 بر انداخت و بهمت والا کارهای عظیم که ناسخ کارنامه های رستم و افراساب باشد و ان مرز و بوم و قوع آورد و
 محاکم فارس را بجهت آسایش ادبیای دولت قاهره گلزار بچار ساخت و بعد از ان به نیروی دولت و
 اقبال فتح بغداد کرد و چند نوبت بکرجستان درآمد و بهمنان فتح و نصرت برآید و دو روز دم محرم ششصد و یکم دریا
 سند را بجزر عالی بنامه عبور فرمود و بدولت و اقبال فتح بند وستان کرد و در ششصد و بیستم بزم شام ان ام فرمود
 صحیح اقبال با ما مید و از آن فتوحات آسمانی بر روزگار ان جهانگیر عالم پیرای یافت انگاه شهر حلب مفتوح شد
 و از انجا لشکر بدمشق کشید و امرای شام را که در ذل قید اسیر و دندون آنها در فرمود و در سال دیگر بزم تسخیر
 روم را با تپجان نصفت داد و در جمعه نوزدهم ذیحجه ششصد و چهارم در حد و انکوار به معرکه مصاف آراسته
 و لواسه نبرد را بجمع حلی بسته با ایلدزم نهر روم جنگ شگرت نمود و از تائیدات غیبی که همواره بهمعنان آن
 شاهسوار مبارک ان شکوه بود جنود مجنده فتح و فیروزگی لازم را کاب معلی گشته طغرای فتحنامه بنام نامی آن خدیو
 محاکم کشورستانی خوانده شد و ایلدزم با ایلدزم بدست سپاه نصرت اعخصام گرفتار آمد و چون او را بپایه انکت
 عالی حاضر ساختند از کمال عاطفت و اعزاز و در زیر دست شایزادها نصرت آشنستن یافت و از انجا باذرا بجا
 مراجعت فرمود و یکسال و شش ماه در ان حد و و بعدل پیرای مشغول بود و سلاطین و سلاطین نرودان

تتم

اقیاناد - فرمانبرداری - قهرمان - کارفرما - عثمان - ننگام - منعطف - بچرند - والا - لوامی - لشکر کاچنده - انقیس - خیزش
 قیمت - نصفت - نهد کرنا - کوچ کرنا - برانده اخوت - بر با و کجا - ناسخ - نبست کر نوالا - مرز و بوم - مرز - زمین آباد قابل
 زراعت - بوم - غیر قابل زراعت - یعنی مطلق جنگ و مقام مشغول به - نیروی - زور - جسم - ثوابل - ذل - یعنی خواری - بدر -
 باطل او را خیزه زونا - خون کا مباح هونا - معرکه - نرانی کی چکه - مصفا - جمع مصفت - صف بندی کی چکه - جنگ - معجزه - جان -
 روح - شگرت - زیبا و نیک - جنود - بر جند کی - لشکر - سپاه - مجنده - به - جناب که دوست - جنده - اعخصام - جنگل مارنا - محفوظ کننا

جدیدی در ظاهر خط کش که بشهر سبز شهرت است از بلاد ایران از خدر مظهر و ستر مصفا می حضرت عفت و برکت
 مرتبت صفوت و طهارت منقبت عصمته الذیاء والذین نگیند خاتون در انجن وجود قدم سعادت توام نسا ده
 جهان افروز گشت و این قطب دائره خلافت عظمی در مرکز محیط سلطنت کبری کوکب اقبال است که از لطن مشتم
 قاجولی بهادر در مطلع سعادت و اجلال طلیح نموده و بقول کی از نور زمین رویای صادقه قاجولی بهادر مظهر
 پیوست و بدریافت و الای خردمند دور بین امر در آغاز طلوع کوکب ادل دور خشدن ستاره نخبین
 چنانچه سابقاً بر تو اشارت بر معنی تافت درین زمان مسعود که حضرت صاحب قرانی سعادت ولادت یافتند در
 ماوراء النهر تر مشیر بن خان بن دو اخان بن براق خان بن مسون نو این سوکان بن چغتائی خان فرزند
 داشتند و در مملکت ایران از زمین چهار ماه از وفات سلطان ابو سعید گذشته و بدین واسطه هرج و مرج
 تمام در آن سرزمین مظهر آمده بود و امیر صاحب قران از صغر سن تا عنفوان شباب همواره با داب شکار و
 آئین رزم و دیگر اشتغال میفرمود و در سچاقیل مقصد داشتند و دوم امیر طغانی ازین مرتبه رحلت
 فرمود و از چهار پسر دود خرد بود صاحب قران و عالم شیخ و سپهر غمخس و چونکی قنقل و سرکان آغا و شیرین سکی آغا
 و چون عمر گرامی صاحب قرانی بسی و چهار سال شمسی رسید بطالع نجسته و نجات بلند مشهورت عقل خدا داد که بود
 الهام ربانی است در روز چهارشنبه دوازدهم رمضان هفت صد و هفتاد و یکم سال ایت میل در پنج افسر زمانه
 و امیل کشور کشائی و کامگاری بر سر نهاده اورنگ سلطنت و جهان بینی را پایه بلند بخشید و مدت سی و شش
 سال که ایام سلطنت و جهان آرائی او بود و ولایت ماوراء النهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین
 و آذربایجان و فارس و دمازندران و کرمان و دیار بکر و خوزستان و مصر و شام و روم و غیر آن بهمت بلند
 کشور کشائی و دانش فراخ و حوصله در حیطه تصرف و قبضه اقتدار و در آیات استیلاء و استقلال
 را در ساحت ربیع مسکون و عرصه هفت اقلیم سر بلندی و اوج کبر سلطنت حال رفیق روزگار و دلنش بود و قدم
 اطاعت پیشوایان مملکت سعادت از فرق نجات او شکفت و هر که شامت گردارد و خامت عاقبت دانست

خدر پرده - مجاز از زجه - سطح ستر مظهر - پاکیزه جیسے مصفا - عفت - پرینر گاری - پارسائی - صفوت - خاصه منقبت - اولی
 عمره بیان کرنا عصمت - پاک - توام - ملاحظه - مرکز - دائره کے وسط کا نقطہ - محیط - دائره کا حلقہ - گھرنے والا - رویای صادقه
 خواب سجا - هرج و مرج - پریشانی - هرج و مرج - مرواکم ستر تیر ہونا - عنفوان - آغاز جوانی کا - بخشی اول ہر شے - مور و - اترنے کی
 جگہ - الهام - خدا کی بات سے کوئی بات - ولین آ - ایت میل - ترکی من - ایت - کہنے کو کہنے من اول یعنی سال یعنی کئے کا سال -
 حوصلہ ہونا - محیط - احاطہ - استیلاء - غلبہ کرنا - ساحت - کشائی - میدان سخن خانہ - شامت - بے سگونی - خامت - ناموس

دست آرائی

خردمیت نام در حق شناسی و حقیقت طلبی کامل اما قرعہ بزرگی صورتی و معنوی بنام برادر بزرگ افتاده بود چون والد بزرگوار بمواریہ زدی نیاز بر آستانہ ارباب ریاضت میداشت و منظور مقربان عبودیت بود خصوصاً قدوہ اصحاب و جدو حال شیخ شمس الدین کلال کہ امیر را بغایت حرمت میداشت و نظر تقسیم میدید و خدمت شیخ آن بزرگ دوران را از صفای باطن بطوریکہ صاحبقرانے نوید سعادت جاوید رسانیدہ بود

صاحبقران عظیم ثالث القطبین قطب الدنیا و الدین امیر تیمور گورکان

ارادہ ازلی و مثبت لم یزل ہزاران حکمت در ہر جزو و دعوت نمادہ جهان آراست و لہذا درین پنجاہ و دو تن کہ سلسلہ علیہ شاہنشاهی بآن نظام دار و عبرت بخش ہوشمندان است از در متعال ریاست و حکمت و سلطنت و ہدایت و عظمت و رافت و چندین جلال نعوت و شرافت صفات را امانت سپردہ سر انجام گوہر کیتای خلافت شاہنشاهی نمود و گر از قاجونی بہادر ہفت شخص بزرگ را ازین سلسلہ قایمہ از نظام سلطنت صورتی فرد آورده رتبہ پسر سالارے و شاہنشاهی داد تا این مرتبہ تا بغایت برادر لباس متبوعیت در یافتہ سامان کارخانہ جامعیت بروجہ و نحوہ صورت دہد و آن بزرگان و الاشکوہ کہ در ارگنہ قون بسوزند اگرچہ احوال آنها معلوم نیست اما همان طور پدید بر پدید بزرگی داشتند اگرچہ اسم سلطنت نبود اما معنی سلطنت بطور داشت و آنہم بحت حراست عزت بیرون از سکنہ عالم بطور آورد و اکنون کہ مراتب تجرد و تعلق سامان یافت و استعداد قریب بہ فعل ہما شد کہ گوہر کیتایے حضرت شاہنشایے بطور آید خلعت مستعار تا بغایت کہ برای تومند خان بظاہر درین سلسلہ در آمدہ بود خداے جهان آفرین آن خلعت را بر گرفتہ بزرگی را بطور آورد کہ قابل و لائق سلطنت علمی تواند بود و مقصد آن این معنی بطور حضرت صاحبقران طرازندہ ہفت اقلیم و فرزندہ تخت و دبیم قطب الدنیا و الدین امیر تیمور گورکان است و آن والا نژاد عالی قدر در شب سہ شنبہ بیست و پنجم شعبان سال ہفتصد و سی و ششم سچقان بیل بطالع

Segara
bawar
Lige

قرعہ - پانہ - ریاضت - بربخ امانا نفس کشی کرنا - عبادت میں مشغول کرنا - غلبہ - چوکھٹ - دہلیزہ - قدوہ - پیوہا - نوید - جزویش شہیت - ارادہ انہی - عبرت نصیحت حاصل کرنا - اندیشہ - رافت - ہر بانی - نعوت - جمع نعوت - وصف تعلق تابع - پیروی کرنے والا - مشبوع - جسکی کوئی پیروی کرے - حراست - نگہبانی کرنا - سکنہ - جمع ساکن کی رہنے والا - مراتب - جمع مرتبہ کی - تجرد - دنیا ترک کرنا - تنہا - بے علائق ہونا - خلعت - لباس - مستعار - مانگی جوئی چیز - طرازندہ - نقش و نگار کرنے والا - فرزندہ - بلند کرنا - نژاد - اصل - خاندان - سچقان بیل - خوش سال - سچقان ترکی جویش از بیل کی سال

جهان مراب نماز و یک ست فرزندان گرامی و قراچا نو بیان سپه سالار و دیگر اعیان دولت و ارکان با
 طلب داشته نصیحتی که انتظام جانیان از نتائج ادب باشد. در میان آورده خوانساری و کما که اسے مقرر
 ساخت و عمر نامہ قاجولی و قبل خان کہ بال تمنغاسے تو منہ خان رسیدہ بود و اسلاف بزرگ نہاد و تیرہ
 نامہای گرامی خود را رسم کرده بودند از خزانه طلب فرمودہ بر حاضران مجمع عالی خواند فرمود کہ بقراچا
 نویان بدین وثیقت نامہ پیمان بستہ بودم شما نیز بدین یوسون بسر برید و وثیقت نامہ دیگر میان او کہ امی
 و فرزندان و خویشان نوشته باد کہ اسے سپرد و دیار مادر ارالہ ندر ترکستان و بعضے از حد و دوزخ از زم و
 بلاد ایغور و کاشغر و بدخشان و بلخ و غزنین تا آب سند بختائی خان مقرر ساخت و پیمان نامہ قبل خسان
 و قاجولی بہاد بختائی حوالہ کرد و گفت از استصواب قراچا نو بیان تجا و زجا نژاداری و در ملک و مال
 شریک خود دانی و میان ایشان عقدا پدر فرزندان بست بہین ملاحظہ این سلسلہ علیہ قدسہ بختائی
 گفتند و الا بختائی را با آبا اسے کہ ام او نسبت بحضرت شاہنشاہی باعث افتخار و مہابا نسبت نسبت
 قرابت و مضاہات و خانزادہ اسے و نویمان بوجوب وصیت عمل نمودند سبحان احد از مثل خلیفہ خان
 بزرگی و اناسے چنین نقض عمدہ شود بایستہ کہ آن پیمان نامہ کہ بال تمنغاسے تو منہ خان فرین بود با و گنہامی
 قاتان میا. اد و تربیت و معاضت او را برای زرین قراچا نو بیان می سپرد تا مطابق آن عمدہ نامہ عمل میشدہ
 یا آن وثیقت نامہ را حاضر نمی ساختند تا برسپان کہ ہمزاد انسانست محمول میگشت و مدبہ نامی در دفتر
 دانش او منبتس بخط سہو میشد و عجب از سخن گزینان پاستانی کہ درین باب باشرہ حرف سراسے و حرس
 مکتہ گیری و دوزبانی بسر وقت این نرسیدہ اند و ہمانا کہ چون از دہجان آرا بخواست کہ این لباس مستعار
 سپہ سالاری کہ تو منہ خان فرار دادہ بود و در معنی کارگران ابداع نشاہ جامعت حضرت شاہنشاہی
 سرانجام دادہ بودند از قامت این سلسلہ علیہ بردار و چنین سہوے و خطائی رفت کہ بر سہرا. ان قصد صواب
 شرف دارد و چون حراست از دمی ہموارہ نگاہبان این کردہ والا شکوہ بود و فروری در عمدہ و پیمان از جہا

سراب - با بوجہ دور ست پانی کیطرح معلوم ہو - ہجاز آدمو کا - فریب - اسلاف - جمع سلف - گذرے ہرے لوگ - و وثیقت -
 مضبوطی - پیمان - عمدہ - اقرار - یوسون - دستور - مہابا ہات - فخر کرنا - مضاہات - نامہ ہونا - نقض - توڑنا -
 سپان - بھول جانا - بھول - ہمزاد - ساقہ پیدا ہونے والا - منبتس - مشتبہ - پوشیدہ - ہمشکل -
 شرہ - لایح - حرس یعنی ہر چند ان مورخون کو مکتہ چینی کی حرس بھی تب بھی اس اعتراض تک نہ پہونچے -
 مستعار - ناگنی خبر -

و جهان بینی او گذشتت بت منگویی که از مبشران عالم عجیب و فرود رسانان اورگاه کبر با بودیا امام ربانی تربیتین
 را بختاب چنگیز خان مخاطب ساخت یعنی شاه شاهان رزید بر وزیر جم سعادتش فروزان تربیت. و سال
 به سال برق و دلش سوزان تربیتش بر تمام خطاس و تخن و چین و ماچین و دشت بیجان و سفین
 و بلغاروس و روس و آلمان و غیر آن سرورس یافت اورا چهار فرزند بود جوچی خضانی او که ای توتی
 ترتیب بزم و شکار و تعلق بر مجسمه داشت و بر غور سیان و سیاست بتقدیم رسانیدن که نظام ممالک ایرانی
 بآن متوسط است براسه زمین خضانی مفضل بود و ندرت سیرات جهان بینی و ترتیب امور ملک با او که ای خضانی
 داشت و سر انجام تمام سپاه و محافظت اردو توتی متعلق بود در شهر شمش صا. و پانزده بقصد سلطان
 محمد خوارزم شاه بجانب ماوراءالنهر توجہ نمود او اهل آن دیار بسطوت قمر یا ساریا. نزد چون از کار وادار
 پرداخت از آب امویہ عبور نموده عثمان کشور کشانی بجانب بلخ مصروف داشت و توتی خان را بالشکر
 که ان بولایت خراسان داد و آنه ساخت و بعد از تسخیر ممالک ایران و توران از بلخ بطالقان آمد و از آنجا
 متوجه دفع سلطان جلال الدین منگونی شد. و در ماه رمضان ششصد و بیست و چهارم سال بلالی سلطان
 جلال الدین را بر کنار آب سن. نهر میت داد و از آنجا بماوراءالنهر شتافته بجانب یورت اصلی استقرار
 گرفت و در تنگه زلن مطابق چهارم صفر ششصد و بیست و چهارم که هم سال ولادت و هم سال حدیس
 سلطنت بود در حد و ولایت ملکوت و دیعت حیات سپرد و پیشتر از ان وصیت کرده بود که چون قضیه
 ناگه بر درین یورش رسد نماید پنهان دارند تا کار اهل ملکوت با انجام رسد در ممالک دور دست
 فتوری رود و فرزند ان و امر بموجب وصیت عمل نموده در ان خفای این حال کوشش نمودند تا آن که
 اهل ملکوت سیرون آمدند و علف تیغ شدند و بعد از ان صندوق لعش اورا برداشته روی براه اورد
 و هر آفریده را که در راه میدیدند از هم میگذرانیدند تا خبر باطرات و اکناف بزودی رسد و چهارم
 رمضان همین سال عشر را اورا بارودی بزرگ آورده انظار واقعه ناگه بر نمودند و در پاسه در خنیکه بزوری

تنگویی - کاف اورگاٹ دونون طرح ترکی من خدا. اکانام ہے۔ مبشر - خوشخبری پہنچانے والا۔ چنگیز خان شاه شاهان یا
 یعنی شاه جهان - الامام - جو نیکیات و عین آوے۔ سبقتین - صحیح سبقتین ہے۔ بلغار - جو کو بگیرا کہتے ہیں۔ اوکائی - مشہور
 اوکائی ہے۔ برغور - تحقیقات۔ جرم پر سیان۔ یعنی مجرم سے بچنا۔ سطوت قمر - سخت گیری۔ تریا - یا سا۔ در حقیقت
 منلی قانون سیاست ہے جسکا ایک قاعہ یہ تھا کہ جو قوم ترے بعد فتح آسکو یہاں تیغ قتل کر دے۔ نهر میت - نیکست - علف -
 بلون کا چارا۔ اعلاٹ جمع ماڑیم گذر ایدن۔ ارڈالنا - اکناف - جمع کنف - کنارہ - دامن -

و نظرات سعود آسمانی چنان استدلال می توان نمود که این همان ستاره دولت است که در وقت چهارم
از حسیب قبلخان برآمده بود اگر چه در سلسله علیه حضرت شاهنشاهی که درین محبت نامه از وی سخن از آن
میرود احتیاج بذکر توچین نیست که از شویب این شجره قدسیه است لیکن چون بر توبه از نور محمد سل
النفوئی بود محکم از ذکر آن ناگزیر افتاد طالع سعود توچین میزان بود و بوقت ستاره در طالع بود و در آن
در سوم و ذنب در نهم و بعضی بر آنند که در سیال پانصد و هشتاد و یک که بسرداری اواس و قوم برون رسید
سببه سیاره در میزان فراهم آمده بودند قراچار نو یان فرزند گرامی سوغوجین است با و شاه منش
شهر یار نشان بود چون در سال تنگیزیل پانصد و شصت و دو دسیو کاسه بهادر در گذشت و درین سال
توچین سیزده ساله بود و سوغوجین که مدار ملک سلطنت دیگر و دار لشکر سپاه بود و بود همسران
چند روز بار دوسه فنا کوح نمود قراچار نو یان ایام صغر داشت قوم بنزدان از توچین روی گردان
شده بمردم تالچوت پیوستند و توچین مختنک شد و درین و بلا افتاد و عا بسمه بنامید آسمانی از آن
در طه با سه و مخاطر های سمناک نجات یافت و با قوم جاموقه و تالچوت و فقرات و جلالت و غیر آن کارزار
کرد و قتیکه سال عمرش از سی و دو گذشت بود در ایل و اوس خود و شش بنابر مخالفت بعضی از پادشاهان
ترکستان در چهل سالگی بر نمونی قراچار نو یان پیش او ملک خان حاکم قوم کرایت که با میسو کابها در سیاق
محبت داشت رفت و کار های پسندیده بر آس او بجا آورد و دستبرد نیان نمود و در تیره قرب منزلت و علو
او به سر حدی رسید که شام حسن اخلاص از شما که اتحاد مقرر گشت جو عیال امرای عظام و خویشان بر حد بردند چنانکه گنهر
اجازات بودند پس از آنکه خان را با خود متفق کرده در باب او تخمان ناشایسته و بقیه های ناپسندیده به رسم بسته خاطر
او ملک خان را از راه راستی برده در خیال فاسد انداختند و توچین از ایشان گشته با شویب قراچار نو یان تیره است در دست
او از آن مملکه بر آمد و در تیره در میان ایشان مجازات عظیم در پیوست و توچین نظر یافت و در چهل و نه سالگی و بقیه
در چغاه سالگی در رمضان پانصد و نود و نهم بدولت سلطنت و جهان داری کامران شاد و چون مدت سه سال از فرزند او

است لال - دلیل لانا - گواهی چاهنا - شهر یار - بادشاه - اردو - شکر گاه بادشاهی - تائید - قوت دنیا - و رطه سبلی کی کل
چهار آن بجنور - مخاطر جاسه خطر - سمناک - خوفناک - ایل - میل - دزن بر ترکی من سال او بیل کے دزن بر سبلی نابع و
مطیع می مراد ہے - اووش - او بر معانه جاسه بلکہ ترکی من ضمیر (پیش) کی نشانی ہے یعنی کنہ و برادری - دستبرد - پیش بانا -
غالب جوانا - مشام - سوگننے کا مقام چنانک کے او بر شروع دماغ سے لایے - شمنامہ - بوس خوش - خوشبو کی چیز -
تقیف - بعضوں نے سخت بات کے معنی کئے ہیں - هماکہ - جاسه بلاک - مجازات - جمع مجارہ - ایسین کرنا - ظفر فروزندی -

همت گماشته متوجه اتخان شد و نبرد عظیم در پیوست و شکست غریب خطایان را داده اسباب و اموال ایشان را بتاراج برد و چون نوبت ناخست سپاه اجل در رسید برتان بهادر برادر گرامی او بنشاد در اعیان مملکت بر سریر خانی متمکن گشت و یاساق پدر و برادر خود را نمانه گردانید و چون در عهد او جنگی بر ایار اے آن نبود که با او دعوی مبارزت و سپه کشی کند لاجرم لقب خانی او در آنوا ه به لفظ بهادری زبان زد شهرت گشت و نقد شجاعت او را باین نام مهابت فرما سکیک ساختند و درین مان قاجو بهادر که هم برادر جانب پار دهم بهادر سپه سالار متوجه عالم بقا شد ایردو مچی بر لاس پسر ارشد قاجونی بهادر است که در مساک فرنگ و معارک جنگ مغربوش بلند و بخت بیدار داشت بعد از پدر طغرای سپه سالاری بنام او سر بلند می گرفت و او با اینکه که پدر پزر گو اردوق داده بود در نفسی هم ممالک و تدبیر عظام هر کوشش می نمود و اول کسیکه به لقب بر لاس اختصاص یافت او بود و منته این لفظ معنی شجاع است است نسب تمام الوس بر لاس باو میرسد و چون زندگانی برتان بهادر پسر آمد از چهار پسر او سوین میسو کای بهادر که پدر جنگیر خان است و بچو ششن فرزانی و مغر مردانی آراسته بود تلخ خانی بر سر نهاده زینت بخش سر بر جهان بانی گشت و درین هنگام ایردو مچی بر لاس بشهر سمان بقا اساسن اقامت نموده از و بیست و نه پسر باو کار ماند سوخو حین در میان فرزندان گرامی ایردو مچی بر لاس بدل دلاور در اے جهاندار و خرد کار ساز و عظوفت نظام بخش سر بلند می داشت و از روی سال نیز بزرگترین اولاد بود جاے پدر عالی قدر گرفت یعنی شهر بار و بصورت سپه سالار بود و میسو کا بهادر بر اے جهان آراے سوخو حین لشکر بر سر تار کشید و خان دان و دولت ایشان را بی سپر غارت ساخت و بیاری یزدان و نیردے بخت فیروز بر تار غالب آمده به دولت و اقبال متوجه و بلون یکد اقی شدند و چون بران موضع سعادت افزا رسیدند در بستم ذیقعه تنگوزیل سال پانصد و چهل و نه بلای خاتون دی اولون آنکه که آبتن بود و فرزند گرامی بنواد میسو کای بهادر گفت که از رموز حساب دانی

اموال - جمع مال - رد پیهمیه - اسباب - تاراج - لوتنا - لوٹ مار کرنا - یاساق - (ترکی لفظ ہے) شریعت مغلان - یازد - توت
 توانائی - طاقت - مبارزت - لڑائی - جنگ - لاجرم - ناگزیر - بالفرض - لاعلاج - مسکوک - سکه زده -
 معارک - جمع معرک - جاے جنگ - مجاز لڑائی - نفسین - احتظام کرنا - ترتیب دینا - جوششن - سینہ زده - ایک قسم کا
 لڑائی کا لباس - مغفر - لہجے کی ٹوپی - خود - عظوفت - مہربانی - توجہ -
 خان و مان - گھر بار - فیروز - کامیاب - فتحند -

انتقام برادر خود از التانخان حاکم خطای کشید و جنگهای بزرگ که کارنامه مردان کارواند بود که در لشکر
 خطائی شکست عظیم انداخت و مجلی ازین سرگذشت آنکه فرمانروایان خطا پیوسته ازین طبقه و انشاالله
 دغدغه داشتند. و همواره محرک سلسله دوستی بوده روزگار میگذرانند چون در این خطا بالتانخان استقرار
 یافت از استماع شجاعت و تدبیر قبل خان بیشتر اسان گشت بوسیله فرستادگان کاروان اساس
 موافقت محکم ساخت بر تیره که قبل خان را است. غایب آمدن خطا نو دو خان به مقتضای راستی و درستی
 که طبیعتی این دو دمان و الا نزد دوست دارد دیگر ملک را بقا چولی بهادر سپرده بخاطر رفت و نقش صحبت و پذیر
 شدت و از آنجا که کامیاب عیش و عشرت به پورت خود متوجه شد بعضی از اعیان دولت التانخان
 که تنگ حوصله و فرومایه بودند سخنان ناشایسته گفته التانخان را متغیر گردانیدند التانخان از وداع پشیمان
 شد و کس فرستاده طلب داشت تبلیغان از سواد پسیانی روزگار نقش ناراستی التانخان خوانده جواب
 فرستاد که چون به ساعت فرخنده توجه نموده ام بر گشتن رالاق نمیدانم خان خطا چو شده بشکرت نامزد کرد
 که بهر وضع که ممکن باشد خان را برگردانند قبل خان بخانه دوستی ساجوتی نام که در سر راه ادا داشت
 سردار لشکر خطا را فرود آورد و فراداد که بر میگردد ساجوتی پنهان گفت که معادلت را مصلحت نمیدانم
 من ایسی دارم نیز گرد و دور رو که هیچکس بان تواند رسید همچنان احتیاط شدن در بران اسپ سوار شده ازین
 مخاطره به رفق صلاح وقت قبلخان برین راهی عمل نموده بران اسپ سوار دولت شده به پورت خود
 تضافت و فرستادگان خطائی چون آگاه شدند جایک دستان نیز یامی از عقب بر آمدند و جز در پورت
 بجای دیگر نپوستند قبلخان این بداندیشان را گرفته از هم گذرانید درین اثنا پسر گلان او قیل بر قان که
 که بحسن صورت بی همتای روزگار بود در حوالی دشت هم گلی غزالان داشت ناگاه قوم نازار دو چار شده
 دستگیرش کردند او را گرفته پیش التانخان بردند و خان با انتقام آن سگ جانان گرگ منش تیغ بیداد برین
 غزال شیرزاد را اندوخته خان که پسر دوم بود چون تخت آرای سلطنت شد بجهت انتقام برادر خود جمیع لشکر

انتقام - برابری کرنا - بدلاینا - کارنامه - تصویرن کا مرقع - جنگنامه - کتاب تواریخ - کتاب تواریخ ریاست و عدالت
 مجمل - بر خلاف مفصل که بهت سے اور تھوڑی عبارت من - دغدغه - خون - دشت - تشویش - محرک - حرکت و سینه دلا
 بلائے والا - استقرار - آرام کرنا - جم جانا - استماع - سننا - شجاعت - دلیری - بهادری - استرا - چاهنا - در خوا کرنا
 دو دمان - خاندان - کنبه - والا تراود - بزرگ اصل و نسب - یورت - گره - منزل - فرومایه - کنبه بد اصل - بے ہنس -
 فردمانگان جمع - سواد - سیاهی - مسودہ - اطراف شہر - فرخندہ - بہارک - مادا - جاسے قیام - مرادگر - غزال - ہرن کا بچہ -

فارغ شد برادران فرموده پدر بایکدیگر عهد و پیمان بستند که سربرخانی قبیل خان مسلم باشد و قاجولی
 سب سے سالار و صف آرا سے و دگر گل و تیغ زن باشد و مقرر شد کہ فرزند ان یکدیگر بطین بطین همین
 طریقہ منظور و مساوک دارند و عهد نامہ بخط ایفوری درین باب قلمی فرمودند و ہر دو برادر بران خط مہر
 نهادند و بال تمغاکے تو منہ خان رسائیدند از آدم تا تو منہ خان آبا سے کبار حضرت شاہنشاہی کہ مقصود
 از جنس این سلسلہ ایشانند بریاست مطلقہ و سلطنت مستقلہ ممتاز شدہ ثبات بخش سربر معدلت بودند
 و طاقتہ ازین گروہ والا شکوہ مقتدائی ملک معنی نیز یافتہ کامیاب ظاہر و باطن گشتند چنانچہ باستانی
 نامہ از ان آگاہی می بخشد و حکمت آئی کہ در ظهور نشاۃ جامعیت مراتب کونے دائمی بچندین میابخی کارفرمایان
 ملک صورت و معنی اہتمام دارد و نظر زبان ولادت حضرت شاہنشاہی کہ نقادہ کا کائنات بودن طراز
 خلعت فاخرہ اوست بودہ روز بروز اسباب آن را سرانجام میدہد و براسے جامعیت و شناسای قدر
 خدمت و لذت سربرای شایستہ قاجولی سادہ را لباس و کالت استعارہ پوشاند تا مراتب این حالت
 تیر براسے العین این سلسلہ علیہ در آید و سرمایہ جمعیت مراتب برای حضرت شاہنشاہی حاصل گردد و
 با وجود رشد و کاروانی و بزرگی و بزرگ منشی قاجولی بہادری قبل خان دیعہ شد اگرچہ بطاہر مراعات کلانے
 سن شد کہ منظور دانشوران نیست اما در معنی کار فرما سے قدرت آئی نشاہ جامعیت را سرانجام داد چون
 تو منہ خان را ستارہ حیات در مغرب فوات متواری شد قبل خان بر تخت فرمانروائی متمکن گشت و قاجولی
 بہادر بموجب وفا بعهد کہ سرمایہ دولت سرمدیست در مقام کجبتی و موافقت در آمدہ تا بن دوت اری و
 شاہ نشانی متصدی بنظام مہام سلطنت گشت و چون قبل خان از دارالافتن مستی بہار الامان نیستی فرمایند
 تو منہ خان کہ در میان شش پسر او شایستہ تلج و تخت بودہ سلطنت شہست و قاجولی بہادر بہمان منصب
 والا سے سالاری مشغول بودہ پاس پیمان خود میداشت و بدستگیری فرزانی و مردانگی سرانجام کا کلام
 ملک و دولت می نمود و تو منہ خان بر پشت گرمی بچین مہربانی کہ ہم عقل خدا دانی داشت و ہم تیغ کشوری

کبار - جمع کبیر - بزرگ - بڑا - مستقل - یعنی خود مختاری کی بادشاہت بدون نفرش یا تابع ہونے کے - سربر - تخت - سر جمع -
 معدلت - عدل - انصاف - طائفہ - گروہ - جماعت - طوائف جمع - یاستان - قدیم - گذرا ہوا - نقادہ - چنا ہوا -
 منتخب شدہ - کائنات - تمام دنیا - مخلوقات - طراز - نقش و نگار - نقش جاہ - راسی العین - آنکھ سے دیکھنا
 پیش چشم - فوات - ہمتی - مرجانا - متواری - پوشیدہ ہونے والا - چھپنے والا - سرمدی - ہمیشگی - دارالافتن -
 قنون کا گھر - مراد دنیا - منصب - عمدہ - مناصب جمع - فرزانی - عقلمندی -

فروغ یافت با در انگی و خرد مندی ز نیت بخش حال او بود و با بزرگ منشی بر دیاری رونق افزای روزگار
 او بسیار از مملکت مغلستان و ترکستان را بنزد بازوی تدبیر و نیروی سر نیجه اقبال بر ملک موروثی
 افزودن ساخت و تمام ترکستان در مہبت و عظمت ممالک او بداشت اور او خاقان بود از یکی ہفت پسر
 آمد و از دیگری دو پسر یک سلم متولد شد ازین تو اما ان یکی را قبل نام بود کہ جب سوم خلیجہ خان ست و
 دیگر کے تاجولی نام داشت قاجولی بہا در جہ ششم حضرت صاحبقرانی ست مظہر انوار دولت
 و مولد آثار سعادت بود و فرزندگی از چہرہ او مینافت و شکوہ و بختیاری از پیشانی او میدرخشید شبی بجا
 دید کہ از حیب قبلخان ستارہ رخشان بر آمد و با وج فلک رسیدہ تا ربک گشت و بچنین پے در پے
 سہ بار واقع شد و در نوبت چہارم ستارہ بغایت نورانی از گریبان دولتش طلوع کرد کہ آفاق را نور او
 فرد گرفت و بر تو نور او بچند ستارہ دیگر رسید کہ بہر یک از انہا نام حقیقی روشنائی پذیرفت و چون آن کو کسب
 نورانی ناپدید شد اطراف جان بچخان روشن بود از خواب بیدار شد و در تعبیر این نمود از غیبی طائرانہ نشی
 را پر و از میداد ناگمان بازخواستش در بر بود و بچخان شاہدہ کرد کہ از گریبان او ہفت بار ستارہ روشن پدید
 آمد و غروب کرد و نوبت ہشتم ستارہ بزرگ طلوع نمود و تمام جہان را ضیاء و رونق بخشید و از چند ستارہ
 دیگر خرد منشعب شد کہ بہر یک گوشہ از عالم را روشن ساختند و چون آن ستارہ بزرگ ناپدید شد عالم جہان
 طوری روشن ماند و ستارہ ہای دیگر بچخان روشنائی داشتند صمدی صورت واقعہ قاجولی بہا در پدید
 خود تو منہ خان عرض کرد پد تعبیر فرمود کہ از قبلخان سہ شاہینزادہ بر تخت خانی نشینند و در مملکت حاکم شوند اما
 مرتبہ چہارم آن باشد کہ از عقب ایشان پادشاہی ظہور کند کہ اکثر عالم را در تحت تصرف خود در آورد و اورا
 فرزندانی پدید آید و ہر کی حکومت ناہستی داشته باشد و از قاجولی ہفت فرزند دولت مند کہ افسر پیشوا کے و تاج
 فرمانروائی بر سر داشته باشند بطور آیند و نوبت ہشتم فرزند پدید آید کہ جہا گیری نماید و بر عالمیان سرے
 و سروری کند و از فرزند ان بوجود آید کہ بہر یکے حاکم جانبی باشد و دانی مملکتی شود و چون تو منہ خان از تعبیر

فروغ - روشنی - نیرو - توت - زور - ممالک - کسی چیز کے مثل - برابر - تو اما ان - وہ دور کے جو ایک ساتھ پیدا ہوتے ہوں
 جو ریایچ - مظہر - ظاہر ہونے کی جگہ - مورد - اترنے کی جگہ - فر - بد پر - شان - اوج - بندی -
 طلوع - ستارہ کا نکلنا - آفاق - جمع افق - کنارہ آسمان - مجاز اتمام دنیا -
 پر تو - سپاہ - ناحیت - سلطان - سمت - نواحی جمع - تعبیر - خواب کے معنی بیان کرنا -
 ضیاء - روشنی - سرداری - سرداری -

و چو بیست و دوم حضرت شاهنشاهی است چون بسن تیز رسید بر سلطنت توران زمین را زینت
 داد و سرداران قبائل از ترک و تاتار و غیر آن که بطریق ملوک طوائف زندگانی میکردند کبر خدنگار
 میان جان بستند و او به نیرودی ندبیر پریشانیهای روزگار فراموش آورده داد عدالت و احسان داد و زمانی
 در آن روز دانی و فرزندی روزگار آرایش و آسایش بخشید و او با ابوسلم مروزی معاشر بود چون رخت هستی بر بست
 از او و پسر ماند بو قاق و بو قاق خان پسر همین اوست که چهل و ششم چنگیز خان و قراچار نوین بود حسبیت
 بجای پدر نشست و سن بادشاهی را بعد از او داد و آراسته کرد و قاعدای در جهانند اری و گیتی ستانی اختر اع
 نمود و دستور العمل خویش روزگار ساخت و باز در استان جهان زیست کرد که خواص و عوام از خوشوقت
 شدند و **ومنن خان** پسر رشید اوست پدر چون با گاه ولی زمان گذشتن در یافت او را و بعد از چهلین
 خود کرد و او در لوانم دارائی و ملک افزائی کوشش نمود و او را نه پسر بود بعد از گذشتن او منولون و اللهه فرزند آن
 که بعقل و تدبیر نکیا بود و گوشه رفته نبردیت فرزند آن مشغول گشت روزی جلایر که از قوم در کلین اندکین گرفته
 منولون و پشت فرزند او را بقتل رسانیدند قانده خان که پسر نهم بود و پنج اسنگاری یکی از خویشان پسر عم خود
 با چهلین رفته بود نجات یافت و بدستیا اری و مددگارے ماچین جلایر بر نادانی خود مغرور شده هفتاد تن را
 که در کشتن شریک بودند بخون منولون و پسرانش کشتند و عیال و اطفال ایشان را بسته پیش قانده خان فرستاد
 خان داغ بندگی بر همین آنها نمانده گذاشت و فرزند آن ایشان زمانی در از در قید بندگی بودند **قانده خان**
 بعد از چندین وقایع بر سعی ماچین بر سر سلطنت نشست و در آبادانی عالم اهتمام نمود قصبها آبادان ساخت
 و خیل و حشم او بسیار پدید آمد و با جلایر او را کارزارها بوقوع پیوست ملک رانی و جهان بینی با استقلال کرد
 چون از عالم و رگدشت از دسه پسر ماند **باستغر خان** بزرگترین فرزند آن او بود بکار دانی و دسر براهی
 رعیت و سپاهی یگانه روزگار بود و حسبیت پدر رخت آری فرماندهی گشت **تومنه خان** پسر گرامی اوست
 پدر در رهنگام گذشتن ازین جهان گذران ملک و دولت با دسپرد سنه شهر بارے و جهانگیری بود و داد

ملوک طوائف - سرگروه برابک بادشاه - فرزندی - سونمن ری - عقلمندی - رخت - اسباب - پسنه کے کپڑے - خواقین -
 جمع خاقان - بادشاه بزرگ - لقب شاهان ترکستان - ترمبیت - نیک تعلیم دینا - پرورش کرنا - معرفت - انفرادی خوا
 نفر - عیال - رنگے پاسے - وقایع - جمع واقعه - حادثه - لڑائی کی خبر - خیل - سوار - آدمیوں کا گروہ - گھوڑوں کا گله
 جمع خیل - حشم - لوگوں کا گروہ - خدنگار -
 گرامی - بزرگ - ہنگام - وقت - گذران - گذرنے والا -

بنابر آن پوسته ظلمت بانور و نحوست با سعادت و ادبار با اقبال همفران میباشد و همواره میدوید و لنگان
 تیره را سگ تفرقه در پیش می اندازند و بزودی شرمسار صورتی و معنوی گشته بکوی عدم می نشاند
 و مصداق آن حال ابن سائحه نورانی است که چون چنین امر بدیع بطیور آمد جمعی از کوفته نظر آن ناقص خرد
 ظاهر برست که از دولت حقیقی بنی بصب اند و از نعمت معرفت بعید اندیشهای نادرست بخاطر آوردند
 و آن منسبتین عفت از کمال مهربانی نخواست که این نایبایان بے سعادت در وبال این خیال
 گرفتار مانند اعیان مملکت خود را از واقعه آگاه ساخت و فرمود که اگر ساده لوحه ناقص عقلی که از
 بدایع قدرتها ستمی و صنوف تقدیرات از بی خبر دار نموده و در بلیه سوطن افتد و اینکه دل در
 بزرگ خیالات فاسده تیره رنگ سازد و هر آینه از عقوبت آن ابدالآباد در خسران و نکال ناید بهتر آن است
 که ساخت اندیشه ایشان را ازین و غدغه و پر دازم و نظر برین مقرر ضرورت است که بیدار دلان حقیقت
 شناس و مستقیم ان اخلاص چونید و حوالی خرگاه بحر است شب زنده دارند تا تاریکی شک و ریب از
 از سوید ای دل ایشان بنور و ارادات آتی و مشاهده انوار غیبی بر پیشانی گیرانند و مظنه او با هم از درون
 این تیره جانان بیرون رود و بنا بر آن چند گاه پاسبانان بیدار دل و خرد پرووران دور برین حواسے
 خوابگاه بوده چون اختران شب زنده دار دیده بر هم نزنند ناگاه در دل شب که وقت نزول رحمت الهی است
 نور می فروزند چون ماه تابان بدستوریکه بانوی سر ابرده عفت فرموده بود از فرزند نشیب روی کرده
 بحرگاه در آمد غریب از حاضران آگاه برخواست سختی در مقام حیرت بوده اندیشهای باطل از دلهای دسوس
 خیز فرو نشست و چون ایام آبتن سپرے شد سه فرزند گرامی سعادت ولادت یافت یکی بو تون مفتی
 و نامت قوم نقین از نسل او پدید آمد و دوم بو سقی ساجی که قبیله ساجیوت از دسے نشیب گشت سوم
 بو ز بحر قان است و اولاد این گرامی نژادان را بیرون گویند یعنی پدید آمده از نور ایشان را بزرگترین
 اقوام دانند بو ز بحر قان ان جدنم جنگیز خان و قرا چار یونان جد چهاردهم حضرت صاحبقرانے

ظلمت - تاریکی - اندویدی - ادبار - دولت کا زایل ہونا - با بختی - همواره - ہمیشہ - اعیان - بیع عین - بزرگان
 مراد امرے سلطنت - صنوف - جمع صنف - طرح - قسم - ظن - گمان - ظنون جمع -
 عقوبت - عذاب - سختی - خسران - نقصان - زیان - نکال - عقوبت - برج - ساخت - کشادگی - نفاکے
 مکان - حوالی - گرداگرد - اطراف - ریب - شک - بانو - شریفیت عورت - نزول - آرینا - فرار - بلند
 بست دون معنی جیسے معنی کھلا دیند - کشادہ - نشیب - پستی - غریب - شور - آبتن - حاملہ ہونا -

و هیز از سال در آن کوهستان هم تصفیه بخنجه آشناے ملک تقدس می ساختند و هم مرتبه انسانی را
 جامع مراتب کونی و الهی میکردند چون پرورش معنوی سرانجام یافت بمقتضای حکمت بالعمه بیدار
 را از کوه به شهر آورده سر بر آسے گردانیدند تا اوبت این سلسله مقدسه بحضرت النور اسید آن نور
 الهی میبایگی چندین بزیرگان دین و دولت بپواسطه بشری و در عالم ظاهر جلوه گرد آمد آغاز طور حضرت شاهنشاهی
 آن روز بود که بعد از سیر ذوالبح مختلفه از خدر مقدس حضرت مریم مکانے برای سرانجام نشاء صورت
 و معنی بعالم بروزت شافت افلاطون تجردی باید که این سخنان بگوش هوش شنود که خدیوزمان در برده
 آرائی و زمانیان باور چشم و زجر باطن پرده در ست و بالعمه بر سر سخن رفته باز گویم که همواره در اوقات
 فرخنده و ساعات خجسته سرای مقدس آن عفت قباب بفرغ آن نور روشن شد در زمان زمان ظاهر
 و باطن آن قدسی نژاد اضارست می یافت آنانکه از بال همت بلند پروازی فرموده از اسباب پرستی گذشته
 مسبب بین اند امثال این امور در وسعت آبا و قدرت الهی بدیع و بعید می دانند و مستبعد خا و
 پرستان ظاهر بین و پیش حساب ایشان معتبر نیست و آنانکه در سبب مانده پیشتر قدم ننهاده اند لیکن
 بخت بیدار از محاسبه ظاهری گزینند از آنانیز در مبادی حال تو فی نیکنند خصوصاً فرزندی ماور و پدر
 که آدم اول باشد قبول کرده اند و فرزند بی مادر که جوانمند پذیرفته اند و فرزند بی پدر تنها را چسگون
 قبول نه کنند کیفیت که مثل این واقعه در قصه عیسی و مریم قیقین آنها باشد بلیت حکایات مریم الگوشنوی
 بانقوا همچنان بگردی لیکن مبدع جهان آرا که از عنفوان ابداع کارخانه ایجاد را سرانجام میدهد
 بقتضای تفاوت و تباین اسمای جمالی و جلالی چنانچه گروه آدمیان را بدانش و الادند بر دست و فطرت
 عالی و تصرف عظیم و اندیشه صواب مخصوص ساخته روز بروز در افزایش حال آنها میگوشت همان طور گروه
 انبوه آدم صورت انرا بکم بینی و کونه بانی و کج اندیشی و بدگمانی و فتنه انگیزی و بے تصرفی اختصاص داده سرگرم
 کار میدارند و اگر چه در هر دو طور چمانه استعداد پر میشود اما بسا حکمتها که درین کار شگرت اندراج دارد

خدر - برده - صورت کابره بین هونا - زجر - چچش - بخاز ناخوش - آزرده - خجسته - مبارک - نژاد - اصل نسب -
 اصوات - روشن کرنا - قلاوزی - رهبری - پیشروی -
 مبادی - جمع مبداء - شروع کی چیز و چکر وقت - عنفوان - اول هر چیز - آغاز جوانی -
 تباین - با هم جدائی هونا - فرق هونا - انبوه - بعثر -
 شگرت - نادر - کیاب - اندراج - داخل هونا - مبدع هونا -

از نظر جانیان می پوشد و بقدر احتیاج که یکبارگی از تماشاخانه غراب مقدرات الهی محروم نمائند پرده
چند از روی مقدسات مکان غیب بر میدارد و باز از دید بسیار از غفلتی که در سرشت ایشان دو بعیت
نهاده تقدیر است همان دید را پرده شناسای میگردد و پس از آن رفت عامه الهی براس هزار گونه
حکمت که یکی از آن آگاهی غفلت زدهای این جهانست آفرینش دیگر بطور می آرد و نقاب و احتجاب را
اندکی برداشته رنگ آینه تجلی میگردد و اند از آن جمله احوال بدائع طراز حضرت انقواست و او در قدسی
آخر چو بنی بهادرست از قوم نیات از نسل برلاس از زمان خرد می تابسن بزرگی حسن صورتی و معنوی
او در آفرینش بود تا آنکه بعطرت عالی و همت والا بگانه روزگار گشت و با اتفاق دو همت و دشمن و دشمن
بیگانه بزرگش خرد پرورد خدا برست بود او از خدا شناسی از جمله اش پیدا اسرار الهی بر پیشانی او بود
برده نشین سر اوقات غفلت خلوت گزین مراقبات احدیت منظر تجلیات قدسی مبسط فیوضات قدسی
بود چون بحد کمال رسید او را چنانچه آئین سلاطین در رسم بزرگان دنیا و دین رست به ذوق آن میان که
فرمان فرمای مغلستان و بهر عم او بود پیوند کرد و ندو آن گوهر کیتای قدسی را فرین فرمانروائی الهی ساختند
از آنجا که او همسر نه بود بلکه نیستی شنافت حضرت انقوا که آسایش عالم معنی بود آرایش ملک دینی نیز گشت
و بقدرورت بظواهر امور پر داخته بسور و در سر بر آرائی اوس خود متوجه شد شبی آن نور پرورد الهی بر بستر
استراحت پلوت نهاد و بر چار بالش استراحت تکیه زده بود که ناگاه نور سے شکست در رخ گاه پر تو انداخت
و آن نور در کام و دهان آن سر شپه عرفان و حضور آور آمد و آن غفت قباب بر منوالی حضرت فرخ نوبت
عمران از آن نور آستن شد سبحان الله نقوش قدسیه انسانی را از آدم تا این نور پرورد در نعمت و محبت
و خراخی و تلی و فتح و هنریمت و لطف و غضب و سایر صفات متفاده مرتبه مرتبه پرورش داده است معنی فیضان
نور مقدس میساختند و بیشتر از آنکه این نور اقدس از آسمان تقدس نزول اقبال نماید قیام را از تعلق
آباد شهر و اقلیم بر آورده در صحرائے تجرد پرورش بخشید و چندین آبا و اجداد او را بطین بر بطن در مدت

سرشت - خصلت - طینت - خیر - رافت - نرانی - اسرار - حج - مزه - بجهت - چینی - هوئی - بان -
پلوت - ظاهر - سر اوقات - حج - سر اوق - سر پرده - خیمه -
تجلیات - حج - نجلی - روشنی - چک - مبسط - اوترنی کی جگه - بیوطه - اترنا - لگرنه -
چار بالش - تکیه - خرگاه - بژانیمه - هنریمت - شکست -
آکرد - ننگا - هونا - دیناس - تعلق - چمور - دینا -

اندیشمارا کار فرموده از چرم گوزن و مہا اخترع نمودند و آن کوہ آہنیں را گد اختہ گذرید اگر زیند ملک
 خود را بزور شمشیر و تیر و سہ تہ سیر اند دست تا مادہ دیگر او بر آوردند و بر سر کا مرانی و جہانباتی تمکن گشتند
 و تخمین کیشان در سہشت اندیش از چہار ہزار سال پیش از آنکہ اجداد عالی بیست و ہشت تن بودہ اند
 ہزار سال بعد از آن کہ آبای کرام بیست و پنج نفس بودہ اند چنان قیاس کنند کہ درین دو ہزار سال
 بیست و پنج کس باشند پوشیدہ نمازند کہ زمین مغول در طرف مشرق است و از آبادانی دور دور آن
 ہفت ہشت ماہہ را ہست سرحد شرقیش تا سرحد خطای و غربی آن تا زمین انبور و شمالی او پیوستہ
 با قرق و تارکان است و جنوبی آن متصل با تبت خورش ایشان گوشت شکار و پوشش ایشان پوست
 بہائم و سباع است تیمورتاش از نسل سعادت اصل قیاب است بسردرے و فرماندہی
 سر بلند بود منگلی خواجہ گرامی فرزند تیمورتاش است سرفراز تاج دولت و سعادت بود و مندا ایا
 و عدالت داشت پیلدوز خان خلف بزرگ منش منگلی خواجہ است کہ درین آمدن قیاب و در
 لیکن با نارت و سرداری سرفراز بود و بعد از قیاب فرزند ان ایشان بطناً بعد بطن در ارکنہ تون سردار
 قبائل داشتند پیلدوز خان بمدد گاری بخت کوکب دولتش رفتہ رفتہ از اتق سعادت طلوع نمود و
 او اولس مغل را آبادان ساخت و فرمانرواے والا شکوہ شد و نزد قوم مغل آن کس در سہ
 نسب و شایستہ خانی باشد کہ نسب خود را بیلدوز خان رساند چو بنیہ بہا در بسر رسید پیلدوز خان
 بعد از یرشان سیمانہ ہمراہ بر تخت جہانباتی کا میاب گشت حضرت عصمت قیاب
 قدسی نقاب آتم نسقوا دادار بدائع آفرین ہرچہ از کمین خلفا بجملای ظہور آرد بسیارے از
 عجائب امور را مشتمل باشد لیکن آدمی زاد بموجب عقلتی کہ در نشاہ کثرت و لباس تعلق ستون
 این بنامی عالی اساس است از دور یافت آن باز میماند چہ اگر این طور نہ شدہی اورا از نظر اہلی
 بودن فرصت نمودی و بہ پیچ کارے پنداختی مبدع جہان آرا اکثرے از عجائب قدرت خود را

گوزن - بارہ شکما - دم - لوہارونکی چرسے کی دو ٹوکنی - تخمین - اٹکل - گمان - اجداد - جمع جد - دادا - بہائم - حج
 بہیمہ - چوپایہ - مویشی - سباع - جمع سبغ - دزدہ - ایالت - سیاست - نگاہ - رکشا - قبائل - جمع قبیلہ - ایک دادا کی
 اولاد میں - خاندان - کتبہ - شکوہ - شمت - بزرگی - مہابت - شان و شوکت -
 عصمت - پارسانی - جملہ گناہ سے پرہیز کرنا خواہکہ شہوت حرام سے -
 قیاب - جمع قبہ - کلس - مہارے - بے نودہ کسی چیز کو چیدہ کرنا والا -

و انغور و تاتارورین نبرد کشته شدند و در آشنای جنگ طور و تاتار مقاومت نہ کرده فرار اختیار نمودند و بہر مکر و حیلت دست زدہ از راہ رو باہ بازی روسے بگریز نہادند و پارہ از راہ رفتہ در نشیبی فرود آمدند و آخر ہای شب ناگہانی بر سر لشکر ایلخان شیخون آوردند و چند ان کشتش شد کہ از مردم ایلخان جز پسر اوقیان و پسر خال او تگوزو دو و حرم ایشان کہ خود را در میان کشتگان بہمان ساختہ بودند محکیم جان بہ سلامت بیرون توانست برود و چون شب در آمد آن چہا رس خود را بہ کوہ کشیدند و بزحمت و مشقت بسیار چون از کوہ پادنگلیہاے کوتاہ گذشتند مرغزارے کہ در دو چشمہاے خوشگوار و میوہ ہای فراوان بود بنظر در آمد چہا رس آن مواضع نژہ را بہ مقتضای وقت غنیمت دانستہ طرح اقامت انداختند و ترکان این جاے را ارکنہ قون نامند و گویند این واقعہ ہایلہ بعد از ہزار سال بود از گذشتن اغورخان و اناداند کہ درین قضیہ بدیع تدبیر ابداع گوہر جامع حضرت شاہنشاہی بود تا ہم نسبت قدر اہمیت بجای آید و ہم مراتب غربت و عزلت و مشقت باین طرز بدیع فرایم شود تا گوہر کیماے حضرت شاہنشاہی کہ مقصود اصلی از آفرینش این طبقہ گرامی اوست و ہم مہر پانچہ این محمدت نامہ از دی ست جامع مدارج اطوار کوینہ شہ و قدر بدان طبقات انام کہ باین حالت باشند گشتہ کا مرداے صورت دمنی گردود باین طرز گردوی از نامردی پیرامون حال مقدس او نگردد و با لعلہ چون قیام با ہر اہان دوران سرزمین بسر بردار ایشان اولاد شد و قبائل پدید آمد و جماعہ را کہ از قیام بوجود آمدند قیامت نام نہادند و طائفہ کہ از تگوزو بنظیر رسیدند بہ در لکین طقب گشتند و احوالی فرزند ان قیام تا زمانے کہ در ارکنہ قون بودند کہ دو ہزار سال تقریبے باشد بنظر در نیامدہ و بہمانا کہ دوران زمان و مکان رسم نوشتن و خواندن نیودہ باشد و بعد از سپرے شدن و دو ہزار سال تخمینا در آخر ہاے زمان انوشیروان قیامت و در لکین سببت آنکہ زمین ارکنہ قون را گنجدیش این مردم نہانندہ بود ارادہ بر آمدن کردند و سر راہ ایشان را کوہیک معدن آہن بود مسدود داشت و انانان

مقاومت - کسی کے ساتھ برابری کرنا - رو باہ بازی سکاری - شیخون - رات کے وقت دشمن پر حملہ کرنا - حرم - احاطہ خانہ کعبہ - مجاز زنا بجانہ - بیبیان - زحمت - تکلیف - شفقت - کرپوہ - پشتہ - بیلہ - مرغزار - مہترہ زار - نژہ - عجب سے پاک - مجاز آتامہ - خوب - بدیع - نادر - کیما - بدلے جمع - ابداع - بے نمونہ کے پیدا کرنا - محمدت - تعریف - ستایش - محمد جمع - انام - جملہ مخلوقات - انام و انیم جمع - پیرامون - ارد گرد - آس پاس - سپرے شدن - آخر ہونا -

اندر

فترت یک نیمه بدست راست تعلق دارد و یک نیمه بدست چپ هفتاد و سه سال یا دو سال نو از هم جهان بنا بجای آورده این جهان را وداع کرد کن **خان** بوجوب وصیت بجای پدر نشست و در فرماندهی و جهانداری با خرد و ورعین خود تدبیرات عاقلانه قبل خواجه که وزیر اغور خان بود کامر داشت. در باردارن و فرزندان در بار زاده ها که بیست و چهار کس بودند چه هر یک از این شش برادر را چهار فرزند داشت. و بود آنچه خان سلوک نمود که هر که ام اندازد و حالت خود دانسته در گیر و دار سلطنت مددگار هم بودند و هفتاد سال کامیاب دولت شده **آمی خان** را در عهد خود ساخت و در گذشت **آمی خان** به نیر و بخت بد اردو دولت با نداد آئین پدر بزرگوار خود داشت و عدالت را با خوبی خوش آراسته بود و دانش را با کمال دار نیک فراسم آورده بود. **وزیر خان** پسر همین و جانشین او بود در آداب جهاندار بود و او گستره پاید بلند یافت **منگلی خان** پسر دوستدار او بود و بعد از او بر سر فرماندهی نشست و نظر عنایت بزرگان دستمالش از دشمنان امتیاز یافت **منگه خان** بعد از رحلت پدر گرامی متصدی انتظام امور سلطنت شده صد و ده سال در مغولستان تاج دولت بر سر داشت **ایلخان** پدر در هنگام پیری و ناتوانی سرانجام مهمام جهانبانی با و ارزانی داشت و خود بعد از خواهی ایام کثرت بگذشته وحدت نشست **قیان** فرزند دیشمین **ایلخان** است که به بقضای غوا مض حکمت از نیری مورد شد. اید احوال شد چون این دو دانا جوهر انسانی را بکمال معنوی رساند اول مرادی چند در ضمن نامرادی جلوه کرد آرد و چندین بزرگان پاک طینت را اندام آن بزرگ ساخته او را خلعت ظهور و بد مصداق این حال قصه **ایلخان** است که چون نوبت سر بر آرائی با در رسید باینی که عالم صوری از آن نظام گیر و ملک معنوی مراعات پذیرد زیست میکرد و دوله های برکنده را فراسم می آورد تا آنکه طوبی بن فریدون بکرستان و ماوراء النهر استیلا یافت و با تفاق سوخ خان ملک تاتار را تغییر با **ایلخان** نبرد عظیم کرد و زمره مغل از حسن معاشرت **ایلخان** فرایمانه جنگ کردند و بسیاری از ترکان

صاحب - تحیک بات کو پونجی والا - گیر و دار - پکره هکر - جنگ - لڑائی - نیرو - توت - زور - کردار - کام - عادت - سریر - تخت - سر ارجع - متصدی - پیش آسے والا - پیشکار - نظم - غوا مض - جمع غامضه - پوشیدگی کلام - باریک معانی - طینت - نضت - عادت - صورتی - ظاہری - نظام - بندوبست - معنوی - پوشیده - مراعات - نگاہ رکھنا - مجازاً سلوک - استیلا - قدرت پانا - نیرو - لڑائی - جنگ - زمره - گروہ - جماعت -

میکشند جهت یورت پیلایق و قشلاق معین ساخت انخو رخان فرزند گرامی قراخان ست که در
 هنگام فرمانروائی از خاقان بزرگ ولادت یافت و در نام نهادن و در راه خدا پرستی گام نردن
 افسانہ گزاران سخن چند باو نسبت میکنند که خرد انصاف گزین بقبول این چند انی اقبال نمی نماید و او
 بالاتفاق فرمانروائی خرد دوست و خدا پرستی معارفت گستر بود بایستہاے نیک و بد مینہائی جستہ
 کہ باعث انتظام احوال عالم گو ناگون و موجب التیام اختلافات روزگار رنگارنگ بود در میان
 جہانیان نهاد و او در میان ملوک ترک مثل جیشہ بود در ملوک عجم بفرہنگ و در ست و ہمت بلند و بخت
 ارجمند و شجاعت ذاتی ملک ایران و توران و روم و مصر و شام و افریج و دیگر ولایات را در حیطہ تصرف
 و رآورد و اکثر اہل عالم در سایہ عاطفت او درآمد و ترکان را بمناسبتہاے مناسب بقمانند او کہ
 تا امروز زبان روم و ست مثل انور و تقی و قباچ و قاریغ و خلیج و غیران داور اشش پسر شد کن
 آبی یولد و زوک طاق تنگ سر بزرگ را بوزوق میگویند و سہ دیگر را باجوق و فرزند زاد ہاے او بست
 و چہار شعبہ منشعب گشتند و تمامی ترکان از نسل این بزرگان آمد و لفظ ترکان در قدیم نمودہ است
 چون اولاد ایشان با بران درآمد و در ان سرزمین توالد و تناسل شد بعد بربح صورت ہاے ایشان
 مانند تاجیک شد و چون تاجیک نبودند تاجکان ایشان را ترکان گفتند یعنی ترک مانند بعضی بزاند
 کہ ترکانان قومی علیحدہ اند و ترکان نسبت بہ اہت نہ اند و منقول ست کہ انخو رخان بعد از انکہ سحر عالم
 نمودہ بیورت اصلی خود بازگشتہ برسند دولت شست بزمی خسروانہ ترتیب نمود سپر کد ام از فرزند ان
 دولتمنہ و امر اے اخلاص اندیش و سائر طلائزمان را بنواز شہاے پادشاہانہ بخواخت و نصیحتہاے بلند
 و وصیتہاے ارجمندہ کہ بر ثبات دولت رہمون باش فرمود و مقرر ساخت کہ دست راست کہ ترکان
 بر انظار گویند و دیہماے بہ پسر بزرگ و اولاد او مقرر باش و دست چپ کہ جو انظار باشد و وکالت
 بفرزند ان خرد داد و قرار داد کہ ہزارہ لطن بر لطن برین آئین ثابت باشند و اکنون ازین میت و چہار

یورت - نزل - پیلایق - مقامات سرد و قشلاق - مقامات گرم جہان جاگر سردی کے ایام بن برین - این چندانی قبول
 نمی نماید یعنی کچھ اچھی طرح قبول نہیں کرتی - جستہ - ہمارک - التیام - آپس بن ملنا - یعنی لوگوں کے مطیع طرح کے اختلافات
 باہم ملکر تھی ہو گئے - تاجیک - اہل فارس - نسجی - مطیع کرنا - خسرو - بادشاہ - اور ایک خاص بادشاہ فارس کا نام -
 سائر - باقی - سب - وصیت - وقت موت کے نصیحت -
 ارجمند - قیمتی - مجازاً بزرگ مرتبہ - لطن بر لطن - نسلاً بعد نسل -

در زمان او ظاهر شد و در آئین او آن بود که پسر راجہ شمشیر میراث نہ ہند و تمام خواستہ دختر را باشد
 و گویند کہ معاصر او کیو مرث است چنانچہ کیو مرث اول ملوک عجم مست او اول سلاطین ترکستان مست
 و عمر او دو بیست و چہل سال بود **النجہ خان** بہترین فرزند ان ترک بود چون پیمانہ زندگی ترک پریشان
 گرفت اورا بمشوریت بزرگان بر تخت سلطنت نشاند و او خورد و در بہن را پیشوایے خود ساختہ در
 عدالت گستری روزگار گذرانند و چون پسر غزلت اختیار فرمود **ویب باقومی** بعد از غزلت
 پدر و باشارت عالیخس فرمانروا شد **کیوک خان** فرزند رشید او ست پدرش در ہنگام پدر
 کردن جہان سر بر خانی باو عنایت فرمود او قدر سلطنت را دانستہ در لوازم آن اہتمام بجاسے آورد
النجہ خان پسر او ست در آخر عمر پدر و لیعهد شد و او داد و دہش را از اندازہ بیرون برد و ترکان
 در زمان دولت او مست و نیا شدہ از راہ خوردندی عدول نمودند و چون مدتی بران گذشت
 او برادر پسر بیک شہک آمد بکی را مغل نام کرد و دیگرے را تاتار و چون بجہ کار دانی رسیدند ملک خود را
 بدو حصہ بخش کرد و یک نصف را بمغل داد و نصف دیگر را تاتار و چون پدر بزرگوار ایشان دو بیعت
 حیات پسر و فرزند ان بایکدیگر موافقت نمودہ ہر کدام در ولایت خود دارائی میکردند و چون بن سلسلہ
 علیہ را تاتار و شعب متہنگانہ او نسبت نیست ذکرہ اورا مطوی ساختہ بشرح احوال مغل و فرزند ان
 اگر امی ادیپہر داد **مغل خان** فرمانروا سے دانا بود در ولایت خود آنچنان سلوک فرمود کہ دلہای
 رعایا در سلک بندگی و رضاجوی اورا آمد و ہمہ در نیکو خاہمتہا کوشش میکردند و شعب مغل نہ نفر
 بودند اول ایشان مغل خان و آخر انہا ایل خان ست و مغولان تقویر را ازین گرفته اند این عدد را
 در جمیع ایشا فرخندہ دانستہ اند و اورا جہان آفرین چہار پسر داد **قراخان** اورخان کرخان اورخان
قراخان ہم در سال بزرگترین فرزند ان مغل بود و ہمہ در شغل جہانداری رشد و امتیاز تمام داشت
 بعد از پدر بزرگ منش بر اورنگ فرمانروائی نشست و در قراقرم بجد و دود کوہ کہ آنرا از تاقی کرتاق

خواستہ - ال مناع - پریشان پیمانہ عمر - زندگی تمام ہونا - پادرو - رخصت - اہتمام - غور و فکر سے کام لانا
 عدول - زد گردانی - بیک شکم - جوڑیا - مغل - کبھی غین کا پیش ظاہر کرنے کو منول لکھنے میں جیسے تز کو ز بر ظاہر
 کرنے کے لیے تاتار - و دیعت - امانت - و در جمع - شعب - جمع شعبہ - شاخ - مطوی - لپٹا ہوا - تقویر سلاطین
 مغل کے نزدیک بدیہ و شیکش دہ مقبول ہے حسین ہر چیز نو عدد ہو -
 منش - طبیعت - خو -

تنبال اند و ارم که قوم عاد از جمله اجداد اویند و بوذر که آذربایجان داران و ارمن و فرغان پسران اویند
 بعضی سام را هم شش پسر میگوند کیومرث و بویج و دلاور زانو که نکرده اند و بالجملة در فرزندان این دو گروه
 بسیار اختلاف است یافت ارشد اولاد نوح است سلسله علیہ حضرت شاهنشاهی پادوی میونند
 و نسبت تمامی خانان بلاد مشرق و ترکستان با او میرسد و او را ابو ترک گویند و بعضی مورخان او را
 او نوحه خان میگفته اند و در هنگامیکه یافت از سوق التمانین با اهل و عیال رخصت و یا در شرق و شمال
 که نامزد او شده یافت از پدر التماس نمود که او را دعائے آموزد که هر گاه خواهد باران بار و نوح
 سنگی را که خاصیت او آوردن باران بود با او و چنان نمود که اسم اعظم بر خوانده ام بحجت این مصلحت
 که ساده لوحان پے بآن نبرده از صواب بید او بیرون نروند یا واقع اسم اعظم بر خوانند و اکنون آن سنگ
 در میان ترکان بسیار است آنرا جاده تاش گویند فارسیان سنگ یدہ خوانند و عرب حجر المطر گویند
 و او بان حد و در فتنه صحرانشینی اختیار کرده هر گاه میخواست بوسیله آن سنگ بر عینیت ایزدی در بارند
 می آمد و او را بر و ایام فرزندان پدید آمدند و آئینهای شایسته که هم نسلی بخش گوته اندیشیان توانند
 و هم سرت افزای خاطر بلند همتان و الا فطرت تواند گشت در میان آورد و از ویان زده پسر نامد ترک و
 چین و صفلاب و شنج که او را فسک گویند و کمارس که او را کیمال نیز خوانند و خلیج و خزر و روس
 و سدان و غز و یابج و در بعضی کتب مهشت پسرند که رست خلیج و سه سان و غز را یاد نه کرده اند
 ترک بزرگترین فرزندان یافت بود ترکان او یافت اذ غلان گویند و نه موشبار ولی و کار گزار
 و رعیت پروری از همه برادران امتیاز داشت بعد از رحلت پدر بر تخت فرمانروائی نشست و
 او مردوی و مردانگی و مظلوم پرسی و او در جایکه ترکان او را سیلول یا سلیکای میگفتند و چپماک
 آب روان سرد خوشگوار و گرم عاقبت بخش و مرغزار های دلکش داشت اقامت فرمود و از چوب
 و گیاه خانها اختراع کرد و خرگاه پدید آورد و از پوست بهاکم و سباع لباس پوشیدنی دوخت و نمک

ساده لوح - احمق - بے شعور - یا واقع - یعنی یاد واقع اسم اعظم خوانده باشد - اسم اعظم - خدا کا سب سے بزرگ نام
 کہ اسکے واسطے سے ہر دو عالم بول ہوتی ہے مگر شاذ نادر کسی کو پسر ہوتا ہے - سنگ یدہ - حوت اولیٰ بے خفیہ - جس پتھر کے
 رگڑنے سے بکثرت بارش ہو کرتی ہے - حرور - گذرنا - آئینہما - جمع آئین - قاعدہ - دستور - صفلاب - نام شہرین سے
 چاہیے جیسا کہ لغت میں ہے - فطرت - پیدا ہونے - مرغزار - سبز زار - اقامت - ٹھہرنا - اختراع - ایجاد کرنا -
 خرگاہ - بڑا خیمہ - بہاکم - جمع بہیمہ چوپایہ - سباع - جمع سبع - درندہ -

نوح بود که آغاز آن در کوفه شد از نور سراسر نوح و تماشش ماه بود و پیش او کس در کشتی بودند و هم زمین
 سبب بعد از بر آمدن جای که آنها مقام ساختند سوق الثمانین نام نهادند و سوم طوفان زمان
 موسی که خاص بابل مصر بود اگر چه نقل پرستان روزگار که در نقل طوفان می کنند آن دو طوفان را هم
 بر همه عالم نسبت میدهند ظاهر آن چنان باشد چه در هند وستان که کتب چندین هزار ساله موجود است
 از آن دو طوفان نیز نشانی پیدا نیست القصه در اندک فرصتی آن هشتاد و ن کشتی نشین همه ودیعت
 حیات سپردند الا هفت کس نوح و سه پسرش یافت و سام و حام و زنان ایشان نوح شام و جزیره
 و عراق و خراسان را بسام داد و دیار مغرب و حبشه و هند و سنا و اراضی سودان را انجام عطا فرمود
 و چین و سقلاط و ترکستان را یافت که امت کرد و اکنون بر عم مورخان سگان اصلی این مواضع
 از اولاد ایشانند و انساب بنی آدم بعد از طوفان باین سه تن است عمرشش چون هزار و شش
 صد سال رسید با هزار و سه صد سال در گذشت و در عمر او احوال دیگر هم داستان طر از آن ایراد
 نموده اند و گویند بعد از طوفان دو سیست و پنجاه ساله یاسی صد و پنجاه سال بزیست و باجمعه
 بعد از فوت آدم بصید و بیست و شش سال یاد او آخر عمر آدم متولد شد و چون پنجاه ساله
 شد یا صد و پنجاه ساله با دو سیست و پنجاه ساله یاسی صد و پنجاه ساله بر سنا رفتی خیلایق
 شست و هفت نه صد و پنجاه سال در راهی جهانیان بود اما حام را نه پسر بودند و سنا پنج نوبه
 کنعان که شش قبضه بر جزیش و بعضی حام را شش پسر نوشته اند سنا و کنعان را دو کزئی گفته و نوبه را
 پسرش میگویند و سام را نیز نه پسر شد از نخست و گویم ش که بدر ملوک عجم است و اسیر که مدائن و غیره
 از بنا کس اوست و امواز و پہلو پسران اویند و فارس پسر پہلوست و نفین که شام و روم پسران
 اویند و بوج که در میان مورخان از و جز نامی نمانده و لاؤز که فراغنه مصر از سسل اویند و عیلم که عمارت
 خوزستان کرد خراسان و تنبال پسران اویند و عراق پسر خراسان است و کرمان و کرمان پسران

سوق الثمانین - ترکیب ہے - سوق بازار الثمانین - انہی - حضرت نوح ۴ بعد طوفان جس جگہ جمع ہوئے اسکایہ عربی نام ہے
 و نقل طوفانی می کنند - اندھا و عند نقل کرتے ہیں - ظاہر آن چنان - بظاہر ایسا نہیں ہزاروں برسوں کی کتابیں
 موجود ہیں لیکن اسکے ثبوت میں شک ہے - و یا مغرب - یہ لفظ مصر پر برودانسی پر آتا تھا ست حام کا حصہ عجیب
 ہے ترتیب ہے شاید رنگت سے یہ خیال لگایا ہو - مارائن - بغداد کے قریب ایک شہر تھا -
 فراغنه - جمع فرعون لقب بادشاہ مصر -

یعنی آورده که ہر اسہ بسیارست اما افضل ایشان سہن اند اول ہرس ہر اسہ کہ آن اذریں سستہ اہل فرس
 برانند کہ نمیرہ کیومرث سست و دوم ہرس باہلی سست کہ بعد از طوفان بنا سے شہر بابل از آثار اوست و
 قیسا غورس از شاگردان او و سسی این ہرس باہلی پنجہ از علوم و رطوفان نوح مندر رس مشدہ بود از سر نو
 رونق گرفت وطن او مدینہ مکہ زمین بود کہ اورا مدینہ فلاسفہ مشرق گفتندی سوم ہرس مصری است او اسقلین
 او نیز در جمع علوم خصوصاً در طب و کیمیا بطولے داشت اکثر اوقات بسفر گذرانیدی و مولد ہرس
 المر اسہ مدینہ نیف کہ الحال بنا است اشتہار دارد از دیار مصر بود آن مدینہ را پیش از بنا سے اسکندریہ مدینہ
 الحکمہ گفتندی سے و بعد از ان کہ اسکندریہ را بنا کرد جمع حکمای نیف و غیر آن را با اسکندریہ آورد از سخنان
 اوست کہ بہترین کویہا سے چیزست راستی در وقت غضب و خشمش در زمان ننگہ سنی و عفو در ہنگام قیامت
 و در رفتن او ازین سر اسے در تواریخ حکایتے بدیع آورده اند کہ خردمند ان در قبول آن می استند
 بروایتے در ان وقت ہشت صد و شصت و پنج سالہ و بقولے چہار صد و پنج سالہ و نزد گروہی سہ صد
 و شصت و پنج سالہ بود متوسلخ بن اخوخ اورا فرزند بسیار بود چنانکہ کہ بشواری بہ شہانہ سے آمد
 بعد از پار بزرگوار بزرگ قوم شد و خلائق را بنزد ان پرستی و عوت کرد چون عمر او بہ شہد رسید
 اورا پسرے آمد ملک نام کرد و بعد از ان دو سبت و نو دسال دیگر زیست ملک در علوم تربت و
 سمو منقبت یگانہ عہد بود بعد از پدر سندن سرور سے بد و ثبات یافت و مدت زندگانی او ہفت صد و
 ہشتاد سال بود و گروہے اورا مکان و لاک و لایخ نیز گویند قوح بن ملک بعد از وفات آدیم بعد
 سبت و شش سال بطالع اسد متولد شد و او مجد در سوم عبادت و مشیت اساس و ادار پرستی
 گشت و قنیہ دعوت خلائق بر خدا پرستی و نافرمانی در می قوم او و سنج طوفان و غیر آن مشہور
 و ارباب تواریخ سے طوفان نشان داده اند اول طوفان کہ پیش ازین آدم مشہور رہ نظور آمدہ بود چنانکہ
 علامہ سہروردی میگوید کہ آدم در دور اول بود بعد از خرابی عالم بطوفان اول و طوفان دوم در زمان

ادامت

نمیرہ - پونا - نواسہ - مندرس - مینے والا - چٹیا پرا نا پرا - ید طولی - ہاتھ بہت لینا - یعنی کامل قدرت - غفو - خطا
 بخشنا - مینا - می ایستند - ٹھہر جاتے ہن - رکتے ہن -
 دعوت - بلانا کھانے وغیرہ کے لیے - علو و سمو - بلندی - منقبت - تعریف - مناقب - پنج - مجر و - بنا کرنے والا
 نے سر سے درست کر لیا - مشہور - گچ چوز سے مقبول کرنے والا - مجازاً مقبول و مستحکم -
 سنج - ظاہر ہونے کے معنی میں آتا ہے -

ذرا سے ازہمہ بزرگ و بہ نخت و دانش ازہمہ بیش بود و بعد از شدت کسیک تجدید نو ایس نمود
 دوست و بعضے گفتہ اند کہ ادریس در وقت آدم صد سالہ بود و برخی سی صد و شصت سالہ گفتہ اند
 در مراسم سلطنت و دقائق حکمت یگانہ بود اگرچہ بعضے جامع علوم و صنایع را با آدم نسبت میدہند
 اما بقول اشہر علم اختر شناسی و یوشن در شستن و بافتن و دوختن و اور میمان آورد و او از غار بیون
 مصری کہ اور اوریائے ثانی میگونیند دانش آموخت و از انقباب گرامی او ہر مس الہرامسہ است
 و اوریائے سوم نیز میگونیند و او را پائے بلند در خدا شناسی میسر شد و بہ ہفتاد و دو نوع زبان خلق
 را بہ زبان پرستی دعوت فرمود و صد شہر آبادان ساخت و کو چکترین آن شہر ہامدینہ رہا است کہ
 از شہر ہائے جزائر است بعضے آنرا داخل حجاز میدہند و این شہر تا زمان ہلاکو خان آبادان بود
 و گویند خان مذکور آنرا بجهت مصالح ملکی و صلاح رعیت و یران ساخت و ہر گودی از مردم و
 ہر طبقہ از اومیان را بردوشی خاص باندازہ حوصلہ دریافت آنہا ہدایت نمود آورده اند کہ در تعظیم نیر اعظم
 عطیہ بخش عالم کہ بیشترے از دریافت فیوض انفسے و آفاقے او محروم بودہ آداب شکر گزاری آن نور اللہ
 بجائے نبی آورند و زنبھونی کرد و آن را سرمایہ دولت صوری و معنوی میدہنست و در ہنگام نزد
 اجلال و تحویل اقبال از بر سبے بہ بر سبے کہ ہنگام ظہور فیض خاص ست علی الخصوص در تحویل حمل حبشی
 بزرگ ترتیب میدہد و چون کو اکب سیارہ کہ فیض پذیران خوان او را دیند ہر گاہ در خانہ خود با شرف نگاہ
 خود میپرسند آنرا گرامی شمر دہ شکر بدایع آفرینش ایزدی بجائے می اور دوان از منہ را مواقبت و
 مظاہر ہم و آلاے حق میدہنست و ہمگی روزگار او بخد مت ارواح علویہ و اجرام مقادسہ میگند شست
 و گنبد ہائے اہرام مصری کہ بہ گنبد ہرمان مشہور است بنا کردہ دوست و دوران بناے عالی جمیع صنایع
 و آلات آنرا تھویر کردہ است تا اگر ازل رود باز آورده شود مرقوم است کہ یکے از عظمائے دولت
 را بران داشت کہ گنبد ہائے مذکور را اساس نہاد و سیر تمام عالم فرمودہ مراجعت بہ مصر نمود و ابو معشر

تجدید - یا کرنا - نو ایس - جمع ناموس - احکام الہی و شریعت - برنجی - تھوڑا - ہر مس الہرامسہ - جلیون کا حکیم - رہا بہ انظم
 فرات کے کنارے مشہور شہر ہے۔ جزائر - جمع جزیرہ - مصنف کو چاہیے تھا کہ شہر ہائے جزیرہ کہتا - جس سے مراد دریائے فرات و درجہ کے
 در میان یا پو ہے جسکو جزیرہ ابن عمر کہتے ہیں - روش - طبقہ - مصنف نے حضرت ادریس کی طرف تعظیم آفتاب کا حکم نسب کیا تاکہ ندان
 اکبری کے لیے دستاویز بنا کر جو شخص غلط ہے - انفس - جمع نفوس - جان - آفاق - جمع انی مراد زیر اسمان ہے - تحویل - ایک جگہ سے
 دوسری جگہ لانا - صفت بدلنا - مواقبت - جمع مفاات - تقرری دقت یا جگہ - مظاہر - جمع مظہر - ظہور کی جگہ - نعم - جمع نعمت -

الہرامسین - ازل و اول - از روشی پو - اساس - پو - اسس - حج

چون از عمر گرامی او نہ صد و دو از دہ سال گذشت جہان را پادہ رود کرد و بعضی برانند کہ او نیرہ آدم
 پدر او صلحا بود و جہاناکہ این قول از فروغ صحت ضیائے ندارد انوش در شش صد سالگی شہادت
 از خلوت سراے عدم بہ جلوہ گاہ وجود آمدہ بود و گر دہی از گذرانہ گان سخن برانند کہ مادر او قدسی نژادی
 بود کہ مثل آدم سبے پدر و مادر خلوت ہستی پوشیدہ بود او بعد از پیدہ بہ موجب وصیت منہ آرا سے
 خلافت شد و اول کسیکہ درین دور اساس فرمازدائی نہاد او بود گویند ششصد سال کامزدائی سریر
 اقبال داشت و بروایت ہیرو و نصاری نہ صد و شصت و پنج سال بقول ابن جوزی نہ صد و پنجاہ
 سال بطور قاضی بنیادی شش صد سال عمر یافت و اورا فرزند بسیار شد قیسان از جمیع فرزندانش
 رشخ نصیر و مہار بخت و فراخ جوصلہ تر بود این بزرگ نہاد و بعد از رحلت پدر بنا بر تمہید وصیت ہاتم
 ہمام جہانیاں مشغول گشت و بر شاہراہ متابعت و اقتفا سے آبا سے کرام سلوک نمود عمارت بابل
 و شہر سوس بنامی اوست ابداع بسائین و عمارت ہم با و نسبت میدہند و در عمدہ او آدمی زیاد بسیار
 شد بکار دانی خود ہمہ را متفرق ساخت و خود با اولاد شہت و رحمد و بابل اقامت فرمود و نہ صد
 بیست و شش سال زندگانی کرد و بعضی برانند کہ شش صد و چہل سال آب زندگانی بخورد و ظائف
 برانند کہ قریب صد سال فراہم اور پریشانیہا سے روزگار بود و عملاً میل بہترین فرزندان قیتان بود
 چون عمر شش ہنہ صد سال رسید اورا بجائے خود مسند نشین ساخت و او سی صد سال فرمازدائی
 گیتی یافت عمر او نہ صد و بیست و شش سال بود یا ہشت صد و چہل یا ہشت صد و نود و پنج سال
 بر و رشید ترین اولاد عملائیل بود بہ حکم پدر گرامی انتظام بخش جہان گشت رود ہا و جوہا او پدید
 آورد نہ صد و دو سال و بقولے نہ صد و شصت و ہفت سال عمر یافت و این گرامی نژاد ان خانوادہ
 اقبال ہمہ در زمان حیات آدم از بطون نستی بہ نظر ہستی آمدہ بودند احنوق کہ با درین مشہورست
 فرزند گرامی برواست کہ بعد از گذشتن آدم متولد شد اگرچہ کوچک ترین اولادست مابہرہنگ

فروغ - چک - روشنی - ضیاء - تیز روشنی - اساس - بنیاد - مہام - جمع ہم جن امر کا اہتمام کیجا سے - اقتفا -
 بزرگوں کی پیروی کرنا - آباؤ - جمع اب - باب - سلوک - راہ چلنا - ابداع - نئی چیز پیدا کرنا - بسائین جمع بسا
 چھلوا ری - فراہم آورد - جمع کرنے والا - عمر شش - یعنی قیتان کی عمر - رشید - نیک چلن - رود - دریا - جو سے - نر
 این گرامی نژاد ان - اصح - یعنی یہ سب بزرگ زاد سے حضرت آدم کی زندگی میں پیدا ہو سے -
 فرزند گرامی - اقبال - اوب -

فانرسه این ابوالبابا اختلاف کرده اند بیشتر بر آنند که شصت گز بوده و این در تعالی از ضلع ایسرا و حواری
 بوجود آورد و پاد او از دواج داد و از دفر زندان پدید آمد و در احوال ابن بزرگ ارباب تواریخ غرائب
 و عجائب فرادان آورده اند که اگر چه نظر بر وسعت قدرت ایزدی مستبعد نیست اما در معالجه فیم مزاج
 روزگار دانسته کار آرزوی خود را بر عادات جهان از روی حساب در قبول آن بقدری است متفکر است
 که در زمان انتقال او چهل هزار فرزند و دفرزند را با هم رسیده بود و دفرزند آن بی واسطه او چهل و یک
 تن بودند بیست و یک پسر و بیست دختر و بقولے نوزده دختر و شصت از همه بزرگتر بود بعضی گفته اند
 او را در تعینات و غیر آن از علم غیبی تعینات است چنانچه علامه سهروردی در تاریخ الحکما نقل میکند
 گویند وفات او در هندوستان افتاده بر سر کوه سرانایب که بر سمت قطب جنوبی واقع شده و در آن
 گشت و اکنون بقا مگه آدم مشهور است بیست و یک روز بیمار بود و دو روز بعد از او یک سال و بقولے
 هفت سال و بری است پس از سه روز وفات کرد و شصت که خلیفه و وصی بود او را در جوار آدم دفن کرد
 و نقل است که نوح در زمان طوفان تابوت ایشان را به کشتی در آورد و بعد از آن در کوه ابولیس
 بروایتی در بیت المقدس و بقولے در جنت کوفه دفن کرد **شصت** اشرف فرزندان بی واسطه
 آدم است بعد از سائحه هابیل سعادت و ولادت یافت آورده اند که هر گاه جو حاصله کشتی پستی و دختری
 آید و میگرد شصت که او را تنها او را تعلیم او را تا ببل در عقد از دواج او در آمد چون عمر آدم هزار سال
 رسید او را از بیعت خود ساخت و همگان را متابعت و مطاوعت او امر فرمود و بعد از آدم نظام
 عالم صورت و معنی بر اسی زمین او استفرار گرفت همواره در جمعیت ظاهر و معنوی باطن بهت صرف
 میداشت در طوفان نوح جز اولاد او کسی نماند و او را او را اول گویند و او را یازبان سریانی معلم
 باشد همواره به علوم طبیعی دریا منی و انسی اشتغال میفرمود و اکثر اوقات در دیار شام اقامت
 میداشت و بسیار سے از فرزندان او ترک اسباب نموده و در گوشه عزلت بر ریاضت مشغول شدند

ضلع ایسر - باین پسلی - از دواج - با هم جفت بودند - نکاح کرنا - بقا رومی ایستند - اندازہ بر شہر جانا ہے -
 وصی - مرنے والا جسکو اپنے گھر کے متعلق قائم مقام کر جائے - جو ار - ہمسایگی - بے واسطہ - یعنی خاص آدم کی پشت
 سے - مطاوعت - فرمانبرداری کرنا - متابعت - پیروی کرنا - زمین - مضبوط آہستہ - گران قیمت -
 جمعیت ظاہر - یعنی ظاہر میں پرانندہ نہ ہونا - معنوی باطن - خدا کی یاد سے دل آباد کرنا -
 عزلت - گوشہ نشینی - ریاضت - نفس کو مارنا -

فردا نگراد بر صلاح است وضع و شریف و غنی و مسکین و صغیر و کبیر راستی و درستی را اشعار خود ساخته در
 مرضیات الهی سلوک می نماید و عمر طبعی مردم این دور یک لک سال است و در دور دوم که مسکس به
 تریاست بقای آن دوازده لک و نود و شش هزار سال عرفیست درین زمانه سه حصه از چهار حصه
 او صلاح آدمیان بقتضای رضای الهی است و عمر طبعی مردمان درین دوره هزار سال است و دور
 سوم که بنام دو پراشتها در ادامه او آن هشت لک و شصت و چهار هزار سال است و درین
 هنگام دو حصه از چهار حصه روش جهانیان راست گفتاری و درست کرداری است و عمر طبعی آدمیان
 این زمان هزار سال است و دور چهارم که به کلجگ شهرت دارد و مدت آن چهار لک و سی و دو هزار
 سال است ازین دوره سه حصه از چهار حصه اطوار جهانیان بر نارا استی و نادرستی است و عمر طبعی مردم
 این روزگار صد سال است و این گروه جزم دارند که هر یک چندی حضرت هستی بخش جهانیان و دیدید
 آرنده عالمیان تجرد نهادی و دانش نژادی را از کمین سر و خفا بموطن بروز و جلایمیدار و از ساختن غیب
 و عدم به جلوه گاه شهادت و وجود می آرد و او را وسیله آفرینش عالم میسازد و این بزرگ را بر جهان نام پادشاه
 و اعتقاد ایشان آن است که این برهما صد سال عمر دارد که هر سال از آن سی صد و شصت روز است
 و هر روزی شصت و شش هزار و نود و نود و هشتاد و سه روز است و در هر شبی بیست و نه روز است و در هر روز
 پیرهما که بوجود آمده اند علم بشری را حاط آن نمی کنند و میگویند که آنچه از تفکات شرح احوال برهما رسیده است
 برهما حال هزار و یکم است و از عمر این شخص بدیع امر و نینجاه سال و نیم روز گذشته است و قسم
 این کارنامه از روی ابن دور وایت را خود تبرجمان مردم دانشور راست گوئی کاره بند از روی
 کتب معتبره ایشان نوشته و آنچه در تصانیف شیخ ابن عربی و شیخ سعید الدین حموی که از کبار اولیا و اعظام
 اهل کشف و وجوه اند و شرح روزهای الهی و روزهای ربانی منقول است ازین عالم است چه هر روز ربانی
 منضمین هزار سال است و هر روز الهی مشتمل بر نینجاه هزار سال و مؤلف نفائس الفنون آورده که در تاریخ حقا

وضع - کینه - نالاق - شعار - ده کپڑا جودن سے لگا ہو - امتداد - درازی - جزم - یقین -
 تجرد - دنیا ترک کرنا - موطن - وطن کی جگہ - بروز - ظاہر ہونا -
 ساخت - کشادگی - سخن خانہ - زعم - خیال - قول - تفکات - جمع نقد - معتبر آدمی - بدیع - اونکھا - گار -
 ترجمانی - ایک زبان کو دوسری زبان میں بیان کرنا -
 اعظام - جمع اعظم - بہت بڑا -

کسری سپرسه ش. ه است پوشیده همانا که محاسبان هند. دستان صد هزار را یک کله خوانند و دوه کله
 را ابرویست گویند. و دوه پریوست را یک کور نامند. و صد کور را یک ارب خوانند. و ده ارب را یک
 کهرب و ده کهرب را یک ککهرب گویند. و ده ککهرب را هماسر پنج و پادم می خوانند. و ده پادم سنگه باشد.
 و ده سنگه را سمد پگویند. و کور را کور نامند. و مخفی همانا که زعم ایشان آن است که در زبان پیش در یک
 جا مخصوص از هر یکی یک سپس و یک دختر بودی آمد چنانچه در میان عوام ما هم اشتها دارد و دگمان
 این کرده آن است که از موسی سر اینها که به جنگی موسوم اند چهار هزار و نود و شش مقدار مو بهای
 خردان دیار دلی سطر است وی گویند که موسی طفل جنگی هفت روزه که بغایت بار یک است تجزیه
 بشاید باید کرد که دیگر قسمت پذیرد و از جنس اجزای موسی مذکور چای را که طول و عرض و عمق آن
 چاه کرده باشد بر ساخت و بعد از گذشتن صد هزار سال یک جزو از اجزای مذکور را از آن
 چاه بر آورد تا زمانه که آن چاه خالی شود این مقدار از زمان را که آن چاه برودش مذکور خالی شود
 پلیم گویند و هر گاه ده سمد که شرح آن گفته شد از پلیم گذرد و یک ساگر شود و کینت داد و باز مذکور با عتقا
 این مردم از حیثه بیان و احاطه بقیان افزون است و گمان این جماعت آن است که بجهت انتظام عالم
 صورت و معنی در هر شش آیه بیست و چهار آدم گرامی از دار الملک کون بعالم نظوری آیند و سپس
 می شوند که نام اول آونات است در گهونا تخم میگویند. و روایتی دستور العمل این برگزیده از دیب
 پنجاه کور در یک ساگر است و نام آخرین همادیر است و مدت رواج احکام او بیست هزار سال است
 که امره در دو هزار سال از او گذشته است و اعتقاد این جماعت آن است که چنان بار این بیست و چهار
 کس از کس عرم بوجود آمده اند و چنان بار خواهند آمد و بر ا همه هند. دستان که جمهور اهل هند تابع
 احوال و اعمال ایشانند بر آنند که هرگز در روزگار بوفلومون بر چهار دور است و در اول هر که مدت
 او پنجاه لاک و بیست و هشت هزار سال تعارف است است جنگ گویند درین دور او ضلع جانان

سطر - گنده و غلیظ - تجزیه - تقسیم کرنا - جز و جزو جدا کرنا - مشابه - مانند -
 حیثه - نگاهداشت - احاطه - گهر لینا - گهر ا - بقیان - ظاهر کرنا -
 کون - پوشیدگی - کمن - پوشیدگی کا مقام -
 تم - بروگی - پوشیدگی - بر همه - جمع برهن -
 او ضلع - جمع وضع - یعنی طریق -

مضمون مانہ و بنا سے قواعد نجوم و احکام ارضاء و غیر ان بر آنست و شد ابر صدق و سدا اذ از نتائج
 آن پیدا و از ضبط تواریخ متواترہ حکما سے ابن قالیلم و آثار تلاحی افکار ابن طبقہ مرتاض مفہم میشود
 کہ ابن عالم و عالمیان را ابتدا سے و این مظاہر اسمای و صفائے را بسدا ای پدید نیست یا بہ معنی
 قدم چنانکہ اکثرے حکمای متقدمین بر انما یا یعنی کمال طول امتداد کہ پہلو بقدم میزند گروہ سبب ہا کہ
 بر ریاضت و تجرد و حکمت و در کل ممالک ہندوستان امتیاز دارند زمانہ را کہ بزبان ہندی کال گویند
 بر دو قسم منقسم ساختہ اند یکے از سر مبنی یعنی زمانیکہ آغازش بشادمانی گذرود و آخرش باندرہ انجانہ دوم
 اوست سر مبنی یعنی بر عکس اول و ہر کہ ام ازین دو قسم را بہ شش حصہ جدا ساختہ اند و ہر حصہ را آرہ
 می نامند و ہر یک ازین آرہا را نامی مخصوص نہادہ اند بنسبت خواص آن زمانہ چنانچہ آرہ ششم اول
 را سکھان سکھان بتکہہ از ابن لفظی گویند یعنی زمانہ ایست کہ مسرت بر مسرت و فرج بر فرج سے آرد و
 امتداد این زمانہ بہ رحمت بخش چہار کوراکور سا کر است و نام آرہ دوم سکھانست یعنی زمان خوشحالی
 و فارغی و لذت و آسودہ کوراکور سا کر است و آرہ سوم بہ سکھ و کھان اشہار دار یعنی در موسم
 خوشحالی آندہ و بہ جاملے طاری شود و امتداد این آرہ دو کوراکور سا کر است و آرہ چہارم بہ دکھان
 و سکھان مشہور است یعنی در اوقات آندہ و عسقم خرمی و یعنی زوے دہد و درازی این آرہ یک کوراکور
 پنجیل و دو ہزار سال کم است و آرہ پنجم دکھان ست برخلاف آرہ دوم کہ سکھان بودہ طول مدت
 این آرہ بہیست و یک ہزار سال است و آرہ ششم دکھان کھان ست برخلاف آرہ اول و مدت
 او نیز بہیست و یک ہزار سال است و آسامی آ رہائے ششم دوم بعینہ ہمین آسامی است لیکن آرہ اول
 قسم دوم در نام و مدت متبہیست بارہ ششم قسم اول و آرہ دوم قسم دوم نیز متبہیست بارہ پنجم
 قسم اول و سوم دوم چہارم اول مطابق است و چہارم دوم بہ سوم اول موافق است پنجم دوم عین
 دوم اول است و ششم دوم عین اول اول است و الحال بزعم ایشان از آرہ پنجم قسم اولی دو ہزار و

مضمون - محفوظ - ارضاء - جمع رصد - س - او - راستی - متواترہ - پے در پے - اقالیم - جمع اقلیم - ملک -
 تلاحی - ایک دوسرے سے ملنا - افکار - جمع فکر -
 مرتاض - صاحب ریاضت - مظاہر - جمع مظهر ظاہر ہونے کی جگہ -
 قدم - دیرینہ ہونا اور جسکی ابتدا نہ ہو -
 تجرد - تنہا ہونا - دنیا ترک کرنا -

بن صاحبقران قطب الدنیا و الدین امیر تیمور گورکان بن امیر طراغی بن امیر برکل بن الکنیز بہادر
 بن ایچل یونان بن قراچار نویمان بن سوغوتیمین بن ایردوچی برلاس بن قاجولی بہادر بن دوشمن خان
 بن بایسنغر خان بن قاید و خان بن زوین خان بن لوقا تان آن بن پوزنجر قان بن النقا ابنت جوینہ
 بہادر بن یلدوز بن منگلی خواجہ بن تیمورتاش داواز نسل قیام بن ایل خان بن تنکر خان بن منگلی خواجہ
 بن یلدوز خان بن آمی خان بن کن خان بن اغور خان بن قراخان بن مغل بن الیچہ حسان بن
 کیوک خان بن ویسب باقوی بن النجہ خان بن ترک بن یافش بن نوح بن ملک بن متوشلیخ بن ختیق
 بن برد بن ہلاییل بن قیام بن اوشش بن شیش بن آدم عظیم السلام پوشیدہ نماز کہ تا یار و زور
 کہ جابست و بچم حضرت شامہ شایست احوال سعادت مال ابن عالی نزاوان در صحت صا و ر
 گذارندگان سخن مضبوط و مستور و برابستہ مستحفظان ارقام و ہجور محفوظ و نہ کہ درست و از منگلی خواجہ
 تا ایٹخان کہ احوال و ہزار سالہ بطریق تخمین تواند بود و نظر در نیامدہ چنانچہ سہ ہجرت این مذکور خواهد شد
 و از ایٹخان تا آدم کہ بست و پنج تن آمد و ارباب تواریخ ذکر کردہ اند نیز نکات مستحق اجمال خواهد
 گشت نزد خرد مندان دور زمین کہ بادل انعام گزین و دانش خداداد تنبیح اخبار گذشتہ ما نمودہ
 بلکہ شناسای سخنان راست را سرمایہ دیانت و پیرایہ امانت خود ساختہ نگاہ پوسے در سنجیدگی کردار
 درست می نمایند پوشیدہ نیست کہ انجیر بر صفحات مسامع و الواح اخبار رقم است شمار دارد کہ آغوش
 آدمیان را ہفت ہزار سال میگویند اصلی کہ شایستگی قبول عقول و افکار دانایان کہ تماشا بختان
 بہار و خزان این چہارمین دپروہ شناسان زیر و بم این ہفت انجمن اند داشتہ باشند اردو در امثال
 این امور عقل دور اندیش دورین از راستیہاے دریافت گاہ انکار میکنند و گاہ از احتیاط کہ بعضی
 اطمینان و مجلس اوراک ست در دو قبول آن توقف بینمایند و بدستباری فروغ جهان اقر در سنہ دو
 ہدکاری نقلہای معتبر و خبر ہاے معتبر روزگار مثل کتب قدیمہ ہندی و خطائے وغیر آنکہ از جوان حوادث

مال - انجام - صحف - جمع صحیفہ - کتاب - حد و در - جمع صبار - سینہ - مضبوط - محفوظ - البسندہ - جمع لسان - زبان -
 ارقام - جمع رقم - خط - نشان - و ہجور - جمع دہر - زمانہ - تخمین - اٹکل لگانا -
 تنبیح - پیچہ پڑنا - مسامع - جمع مسمع یعنی کان - الواح - جمع لوح - تختہ -
 زیر و بم - جانے کا جاننا - اصلی کہ از مبتدا ونا اردو اسکی خبر ہے -
 از جوان حوادث - حادثات کی یادوں تلے روندے جانے سے -

فراترست در یافتہ پرستار قدرت ایزدی بود و بعد از محمد صمد الحکمہ کہ مثل امام الکلام حسان لعمریہ سال الحقیقہ
 حکیم خاقانی در حسرت صاحب وقت کہ انتظام سلسلہ صورت معنی را از ان گزیر نمی باشد نیست چنانچہ
 نکاشته قلم حقائق رقم اوست شعر گویند کہ ہر سہ ہزار سال از عالم کہ آید بود و ہاں و ناسے محرم نہ آمد
 زین پیش و ما نژادہ نہ عدم بہ آید پس ازین و ما فرود رفتہ بچشم بود بطرزے دیگر میگاید رباعی ہر یک چند از
 خسان جهان سیر آید کہ روشن جانی ز آسمان زیر آید بہ خاقانی ازین جنس و زین دہر مجوی بہ برہہ منشین
 کہ کار روان دیر آید کہ با قبیل سعادت کا سیاب ملازمت این فرمان فرماے کل و عفاہ کشاے
 سبیل گشتہ از دولت توجہ و التفات عالی مزاج زمانہ عیشہ دہہ و انا فریب را فہمدہ خاطر را کہ سرگردان
 باویدہ اسباب بود فرہم آوردہ و ز نشاہ تعلق جز تحصیل خشنودی او کہ عین رضای ایزدی ست بہ بیخ چیز
 سرگرمی نہ اورد دل را از قیوہ تعلقات و تقيہ است دیوی آنرا ساختہ نہ در حسرت گذشتہ و نہ در از روی
 آیندہ و نخر اش ست چنانچہ شرح احوال خود را از استسعاد ملازمت و استظلال بظلال رفت و دعا
 و سہ بلندی از اوج عزت و ارجمندی بفرغہ معرفت در محل عم در نم زدہ کلک عرض خواہد گردانید

ترتیب انساب عالی القاب و نسب اسامی گرامی آبائی گرام حضرت شاہنشاہی

تعداد او القاب مستطاب آسمانی انساب آبائی گرام و اجداد گرامی حضرت شاہنشاہی کہ در ہر ارج
 رفعت و مراتب عظمت با آباے علوی تو امانند و ہمہ شاہ و شاہنشاہ و پادشاہی بخش و پادشاہ
 نشان آمدہ اند و بدانش خدا داد و بنیش خنی میں چنانچہ مقتضای عدالت و انصاف ست در انتظام
 عالم و عالیمان بودہ طظنہ نام نیکو را کہ عمر ثانیست بلکہ حیات جاودانی و زین بساط گذشتہ نام بہ این
 ترتیب و منوال ست ابوالمظفر جلال الدین محمد اکبر پادشاہ بن نصیر الدین محمد جامیون پادشاہ بن
 ظہیر الدین محمد بابر پادشاہ بن عمر شیخ میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا بن سلطان محمد میرزا بن میرزا

حسان لعمریہ لقب خاقانی یعنی عجم بن مثل حسان بن ثابت رنہ کے پیغمبر صلعم کی تعریف کرنے والا۔
 لسان - زبان - گزیر - علاج - چارہ - سبیل - جمع سبیل راہ۔
 ہاویہ - جنگل - نام و درخ کے ایک طبقہ کا - استظلال - سایہ میں بیٹھنا - ظلال - جمع ظن - سایہ۔
 تو امان - باہم پیوستہ - جوڑ یا بچے۔
 طظنہ - بربط کی آواز - منوال - ظہیر - دستور۔

ویدند نقشی که هرگز چندانند در جدول آفرینش به رحمت بگفتند خبری و گفتند چه زبانی نور دانش زبانی
چشم بنیش به انوار پادشاهی از ناصیه غزایش لامع ارقام ظل اللہی از خطوط دست و الایش ساطع شایسته
عقل از ترکیب وجودش ظاهر دلائل خداشناسی از مجموعہ مینش باهر برابین عدالت از اعجاز
فرا جش پیدا سواطع کرامت از جوهر دانش هویدا قوم صاحبقرانی از جد اول اجسن تقویمش روشن
علوم غیب دانی از بیاض نهادش مبرهن رموز دور بینی از تیز بنیش واضح اطوار دور اندیشی از نگاه
بنایش لایح ذکر بعضی از تواریخ بدیعہ ولادت سعادت پیرایه حضرت شاهنشاهی
بجمت ولادت سعادت پیرایه حضرت شاهنشاهی نکتہ پردازان نظم و نثر تواریخ مناسب یافتند
و قصایا بنیت گفتند و همه بعض قبول مجلس نشینان بارگاه حضرت جهانبانی که عیار گاه جوهر انسانی
بود رسانیده کامیاب جائزهای گرامی گشتند از آنجمله این تاریخ را مولانا نورالدین ترخان یافته
بخسین و احسان ممتاز شد و بود رباعی چون کلک قضا نشان تغیر نوشت آیات ابا را همه
تفسیر نوشت و از بهر ولادت شهنشاه جهان به تاریخ شهنشاه جهانگیر نوشت و در این تاریخ نیز از
غرائب اتفاقات ست که یکی از فضلالی عصر یافته بود شعر مد الحمد که آمد بوجود و آنگه از کون و مکان
منتخب ست و پادشاهی که ز شاهان جهان و اکبرش نام و جلالت لقب ست به شب و روز
مه و سال میلاد و شب یکشنبہ پنج رجب ست و شکر گزاری مؤلف این شکرنامه الفاضل
بر دریافت زمان سلطنت و دوام ملازمت حضرت شاهنشاهی در هنگام طلوع این
نیر اقبال اگر چه راقم این شکرنامه در نهانخانه عام بی پایه هستی و پیرایه ایندیر سنی گرانبار حسرت بود اما
شکر این موهبت عظمی چگونه گذارد که زمان ظهور این بزرگ حقیقی و مجازی پیشواے صوری و معنوی دریافته
از نظر کرد های چشم التفات و ترمیم ست و صد شکر دیگر آنکه پیشتر از آنکه زانچه قادی بنظر و رویداد و بد قاف
شرافت و بدایع جلالت ارقام آن اطلاع یابد کمال ایندشناسی و ملک آرائی که از پایه شناخت نجوم

ناصریه - پستانی - غزا - روشن - لامع - چکنے دالا - ارقام - بالفخر جمع رقم - نشان - ساطع - بلند -
شواهد - جمع شاید - گواه - باهر - روشن - برابین - جمع برهان - دلیل -
جد اول - جمع جدول - نهرین - مبرهن - جس امر بر دلیل قائم کی گئی جو -
لایح - چکنے دالا - ظاهر ہونے والا -
جائزہ - صلہ و انعام - نہانخانہ - ترخانہ جلال - جمع جلیلہ - بزرگ - بڑا

گرمی زمان زمان میرسانید. بدیت میرسا موبک شاه دو جهان و نبالش. میرود قافله شوق به تقبلش
 و در آخر شعبان که روز نزول اجال بود و یک منزل از معسکر اقبال فرمود که همانا فرزند سعادت پیوند
 صاحب طالع قوی ست و سعادت دارین در ذات او مطوی که هر چند نزد یک تری نشود در شهرستان
 وجود جمعیتی دیگر معاند میگردد و در سرفتی نازیه مشاهده می افتد از صفای باطن و نور فراست حضرت جهان بینی
 جنت آشیانه ادراک و فائق رموز الهی و دریافت حقائق گنویز آسمانی چه عجب و از کمال ظهور آثار
 حضرت شاهنشاهی ظل الهی که نسخه و مباحثی بدائع عالم و مجموعه فرسنگهای کمالات نبی آدم ست انجلا
 انوار را چه غایت و در ساعتی که سعادت قران سعیدین و مینت افزان نیرین داشت بدولت اقبال
 بسراوقات عظمت و اجلال نزل فرمودند و بحضور مورد انور مستعد گشتند و در سایه های دولت ابدی
 آرامگاه گرفتند و تارک مبارک حضرت شاهنشاهی بمسای پای سر بر فرسای حضرت جهان بینی بر نیت
 بر خور داری و وصول بکمال پیری سعادت پذیر شد. و از کمال عطف و فرط عاطفت در برگزیده
 بر پیشانی نورانی آنحضرت که لوح سعادت و جهانی و دیباچه دولت جاودانی ست بوسه دادند و
 گاه بر لب گاه بر دل گاه بر سر داشتند. و بعد از مشاهده این نور اقدس زبان الهامی بادای شکر گزاری
 حضرت باری غشانه و جل برانه مفرود ساختند و فرقی فرقی ساسی را به سجدهات نیاز مناری بر درگاه
 بی نیازه فرود آورند شعرت نهما سجده سر و بدم بود که هر سو بر نش در سجده خم بود. حافظان عنایت
 الهی و خازنان سعادت نامتناهی آن و دعوت ازلی و امانت ابدی را در کف عاطفت بادشاهی
 سپرده باین زفره شادی و ترانه آزادی مترنم گشتند. شعرا نیست امانت الهی در زمین گنج نخواست
 خواهی. اینست که در دلش نهادند. ما بهیت کنه های. اینست که کعبه درش را چه گیرند شهبان
 به قبله گامی. اینست که پای دولت او در رونق ده تخت بادشاهی. صفحی خوانان بهیات بشری
 چشم تعین و تفکر نظاره کردند. و بیافه شناسان سبک انسانی بنظر تامل و تدبیر مطالعه نمودند و قطعه چه دیدند

و نبال - پیچید مطوی - پشاپورا - رموز - جمع مفر - بارکی - اشاره - کنوز - جمع کثر - خزانه - دیباچه - کتاب کا خطبه -
 چهره - بدائع - جمع بدیع - نادر - انجلا - روشنی - قران سعیدین - دو نیگون کا ملنا - نجوم بن آفتاب و زهره کا ملنا -
 مورد انور - نور کے اترنے کی جگہ - تارک - وسط سر - مانگ - مساس - چھونا - فرق - سر - فرقد - دستاره جو
 قطب شمالی کے گرد گھومنا ہے - کف پناہ - ترانہ - راگ - مترنم - گانے والا -
 کمای - جیسا کہ ہے - تعین - کسی چیز کی تہ کو پہنچنا -

داده بہ ملائمت و رفی زرم نرم بخشش و آوردند و بخت انس و آرام تام آن نخبہ آغاز شایستہ فرجام
 خاقی ذوالجلال والا کرام موافق تالیفات موسیقی سر ایسا ندعا کفان صوامع قدس و ساکنان مجامع
 انس کہ منتظمان سلسلہ زمین و زمان و فراہم آرنندگان دائرہ کون و مکان اندکام رواستہ ہر عالم
 و عالمیان منت نہادند و بان جگر گوشہ آسمانی بان تہنیت بلند آوازہ گشتند شعر کا کہ شرف عقل سلم ترا
 دور شہنشاہی عالم ترا ہر روی زمین ہجو تو باعی نہ داشت ہر طاق فلک چون تو چراغی نہ داشت
 فلزم ابداع بسی موج داد ہر تاگرے چون تو بہ ساحل فنا ہر خامہ تقدیر بسے نقش بست ہر تار قضا
 ہر ہجو تو نقشے شست ہر نسخہ کون آیت مہنج نیست ہر جلد فلک دفتر شرح نیست ذکر قدم و م حضرت
 شاہنشاہی بوجہ فرمان کیتی نور و حضرت جہانبانی جنت آشیانی از حصار امر کوٹ
 و قران سعدین چون چشم جہان بین و دیدہ سعادت قرین حضرت جہانبانی جنت آشیانی بشایدہ
 ویدار گرامی حضرت شاہنشاہی نگران بود فرمان عاطفت نشان شرفش ہر بہال یافت کہ در حضرت
 حضرت مریم مکانے متوجہ سراوق عزت و تحم اقبال شوند و خواجہ معظم و ندیم کو کلناش و شمس الدین
 محمد غزوی را فرستادند کہ در راہ ملازم ہووچ سعادت باشند لاجرم حضرت شاہنشاہی در کنت دولت
 و کنار تربیت حضرت مریم مکانی یازدہم شہر شعبان بساعت مسعود از حصار امر کوٹ ملزومہ اجلال
 بیرون زدند و بہ سعادت و اقبال بر تخت روان روان شدند شعر حمد گویارہ ناکد شستہ مہنوز ہ
 بخت و الاش کردہ تخت نشین ہر چشم کشودہ و بدیدہ دل ہر دیدہ در انتظام نبوی و دین ہر دوست
 انگشادہ و دلش خواہان ہر کہ جہان را کن بریر نکین ہر ناشکفہ گلش کیے ز ہزار ہر عالم از باغ و دوش
 گلچین ہر چون تخت روان حضرت شاہنشاہی کہ گنج روان معرفت الہی بود قریب رسید مسافت
 و منزل مانا حکم جہان مطلع شد کہ اعیان سلطنت و ارکان دولت و سائر اکابر و امالی متوجہ قبلہ
 اقبال و استقبال کعبہ آمال شوند قاصدان بشارت ساعت بساعت میرسند و اخبار قریب مقدم

عاکف - کسی جا مقیم ہونے والا - صوامع - جمع صومعہ - عبادخانہ - مجامع - جمع مجمع - جمع ہونے کی جگہ - تہنیت
 مبارکبادی - فلزم - دریا - مہنج - اشارہ کرنا - سراوق سراپروہ - شایبانہ - مخیم - نیز کھرا کرنے کی جگہ -
 کنت - کنارہ - پناہ - اعیان - جمع مین - امر - انگبین -
 گنج روان - مراد ذات اکبر اور کنایہ ہے گنج فارون سے - ارکان - جمع رکن - کسی چیز کی نوی جانب -
 سائر - باقی - تمام - میر کرنے والا - ابالی - جمع اہل - سردار اور اشراف لوگ -

مسعود بہ کنارا رسید اور آوردند و چون هنوز وضع حمل این دایہ قدسی پایہ نہ شد۔ ہ بود بعت مآب دایہ
بجہ اول کہ خبا متکار خاص حضرت جہانبانی بود و بہ عصمت طہارت امتیاز داشت فرمودند کہ اول او
شیر داد تحقیق آنست کہ اول بشیر والدہ ماجدہ قدسیہ میل فرمودند پس ازان نخر نسا آنکہ کوچ ندیم کو کہ
باین شرافت کامیاب شد سپس آن بجا اول آنکہ دریافت این سعادت نمود بعد ازان کوچ خواجہ
غازمی باین دولت بلنا۔ عزت یافت ازان پس حکیمہ باین عطیہ کبری مخصوص گشت ازان سپس
عصمت آب حبی آنکہ بہ آرزوے خود دو لہتمند صورت و معنی شد۔ و از پس او کو کے آنکہ کوچ توغ مکی
و از گشت ادبی بی رویا گرد آوری این خدمت شایستہ نمود و آنگاہ خالد ار آنکہ مادر سعادت یار کو کہ
باین مہبت کبری اختصاص یافت و در آخر آن عفت قباب پنجم خان آنکہ والدہ شریفہ زین خان
کو کہ باین دولت بزرگ استسعاد یافته سرمایہ بزرگی جادوانی سر انجام داد و جمعی دیگر از عفت قبابان
بخت و در شرافت این عہدت سر بلنا۔ شد نہ و جہاناکہ حکمت ایزدی در اختلاف این طبقات و در
نہادان مشارب مختلفہ است تا وجود مقدس بہ مدایح متنوعہ رسیدہ شناساسی اطوار گوناگون تجلیات
الہی گردید یا بر اسے آنست کہ بر مقبصران ہوشمند ظاہر شود کہ این ذو نہال اقبال از زلال جو بہار فیض
ایزدی سنت نہ ازان باب کہ تہریت صورتی بردایح معنوی ارتفاع یافته چہ حالت معنوی این
گرد و پوہگنان پیا۔ کہ در چہ پایہ است و بلنا۔ ہی رتبہ قدسی منزلت این برگزیدہ در چہ مرتبہ و از غراب
آثار آنکہ حضرت شایہنشاہی و در بدو حال و اول چشم کشودن در ملک وجود و بخلاف عادت دیگر اطفال
بنگین بسم و ہما سے دانار اگل گل شگفتہ ساختند متفرسان زیرک طبع بسم را فاتح تفاعل اقباسم
بہار دولت و اقبال شناختند و مقدمہ انفتاح عنقہ آمانی و آمال دانستند بعد ازان بہ گوارہ سکتہ
آز پیکر خیال کہ بخاران سر سلطنت از صندل و عود ساخته بودند و چون شلخ و برگ گل بیکر گرد
پیوند کردہ و لالی و یو اقیبت گر انما بہ از گوشہ دکنار آن گوہر کیتامی نہ صدف را بنجو ہرین وضعی آرام

قباہ - جمع قبر - گل - استسعاد - نیکبختی حاصل کرنا - مشارب - جمع مشرب - پانی پینے کی جگہ - جو بہار - ندی -
متفرس - علامت و نشان سے جان لینے والا - تفاعل - شگون نیک لینا - اقباسم - مسکراتا - مجازاً بچول کا کہلنا -
آمانی - جمع امینہ - مرادین آمال - جمع اہل - امینین -
لالی - جمع لور لور - موتی کلان -
یو اقیبت - جمع باتوت - نہ صدف - مراد آسمان -

بیعت ای صفات تو زبانها از بیان نامہ اختہ بہ عزت ذات یقین را در گمان انداختہ

تصویر اسامی دایہ ہاے سعادت پیراے وقوایل روحانی توالب حضرت شاہنشاہی

ہمان زمان کہ آسمان بفر ولادت عایش بر زمین حسد بردوزمین بہ مقصد گر انیش بر آسمان
 مخر جست روز آفرینش نورانی شد پایہ دانش و بنیش بلندگشت و بدست سایہ بردردان سعادت
 بر تو و سرین بدنان پاک دامن عنقر قدسی و گوہر قدوسی آن حضرت کہ بسرخیمہ نور الہی و دریا
 معرفت ازلی شست و شو یافتہ بود و انوار قبول و اقبال بر وجود پاکش تافتہ برسم عادت کہ
 شیدہ متصدیان تربیت ترکیب ظاہر عنقر لیت اغتسال و اصطفایافت دایہ ہاے معتدل مزاج
 روح امتزاج بلفظ سعادت ارتباط کہ از پردہاے پاکان پاکیزہ بود چیدہ این پیکر ربانے و
 میکمل آسمانی را بحسن ادب و کمال احرام بر کنار کف قدسی بان پاک ذیل نہاوند و پستان مہربانی
 بنیشین لبش دادہ بشیرہ جان پرور شیرین کام ساختند شعر شیرہ زہر لبش انجمن شیر و شکر
 را ہم آمیختند بشیر نہ از دایہ امید خوردہ کاب ز سر خمیمہ خورشید خوردہ چون از نقادہ دودمان
 سعادت شمس الدین محمد غزوی در قنوج خاتمی شایستہ بقایم رسیدہ بود و حضرت جہانبانی
 جذب آشیانی در قرب ایام طلوع این نیر اقبال از شرافت مجازات آن خدمت بوعدہ این مویبت
 عظمتی امیدوار دولت جادوانی ساخته بودند کہ کوچ دولت منش عصمت مرشت او کہ امر دز بہ جی جی
 آنکہ بلند خطاب ست بہ سعادت خدمت دائمی آن نوباوہ بہارستان خلافت و اقبال و دولت
 حضانت آن گلستہ سرایشان عظمت و جلال معجز افتخار و طبلسان امتیاز پوشد بنا بر آن حضرت
 مریم مکاتے قدسی ارکانے آن ماندہ ساز آسمانی را طلب داشتہ آن مولود فیض درود را در ساعت

وقوایل - جمع قابلہ - دایہ - توالب - جمع قابلہ - نسرین - چنبلی - قماط - دہ بجز چین دایہ رفت ولادت بچہ کوشمیتی نسبت
 ارتباط - ربط ہر جانا - پیکر - ڈھانچہ - نقادہ - پاکیزہ - دودمان - خاندان - شرافت - جمع شرفیہ - بزرگ قدر - مجازات
 بدلانہا - انعام - کوچ - یعنی عورت - آنکہ - یعنی دایہ - نوباوہ - سنبادوا - حضانت - بچہ کو دودہ بلانا - پردیش کرنا -
 معجز - اورھنی - طبلسان - ایک قسم کی چادر ہے -
 ماندہ - خوان نعمت -

سعدی

ہفتاد و ہفتادہ بقول بظلمہ موس کہ در صد سال قطع یک درجہ باشد فاصلہ در میان رصد بن یک ہزار
 و ہفتصد سال بود و بار یک بیان حقائق معانی و دقائق تناسل رموز آسمانی ازین مواقع خلافت
 و موارد اختلاف و روادسی حیرت می آفتند و اکنون کہ قدوہ حکماے روزگار عصف الدولہ امیر شمس العبد
 شیرازی بقوانین یونانی و ضوابط فارسی ما استنباط طالع ہمایون حضرت شاہنشاہی نمود و اسد فراداد
 چنانچہ نمودہ آمد بوضوح می پیوند و کہ منشأ اختلاف نہ آنست کہ گمان برودہ می شد خاصہ کہ حکماے
 ہندوستان بوجود افلاک قائل نباشند چنانچہ در آخرین دفتر مشر و حسرت بلکہ حکمت الہی و غیرت
 ایزدی چنین اقتضا فرمود کہ احوال ابن فارس میدان عظمت و محرم خلوت سر اسے کبر با ہم از نظر اندیشہ
 بالغ نظر ان خردہ دان بار یک بین مخفی ماندہ ہم از چشم بداندیشان کو رباطین مستور و متعجب باشد و ازین
 سبب است کہ حضرت جہانبانی جنبت آشیانی کہ در تالیفات اصطللابے و تحقیقات زیجی در صدی سمر آمد
 تخت نشینان نکتہ دانی ثانی اسکندر یونانی بودند یا وجود کمال جہد و اجتناب و در طالع خدیو زمان چنانچہ
 باید تصحیح نفرمودہ اند و همچنین سائر رموز شناسان علم تخم در پرودہ اختلاف ماندہ سر سے اذین امر شکر گف
 بر بنا و ردہ اند و با وجود اتقان قوانین حسابے و تحقیق محاسبات در ست اندیشہ کہ و انابان روزگار در زمان
 ابن امور کتر اختلاف نمایند بہ مقضائے غیرت امی حقیقت زانچہ مقدمہ در نقاب احتجاب ماندہ و در پرودہ
 اختلاف مستتر گشتہ و بالجملہ ہر یکے از زانچہ ماسے طالع را کہ نمودہ می در بر کہ ام گفتہ آمد اگر منظر انصاف دیدہ
 شود ظاہر گرود کہ در حالت خدا وانی و ایزد شناسی در جملات قدر و منزلت و رفعت صورتہ
 و معنوی اور آسانی تواند بود اگر جہ زانچہ ماسے با ہم اختلافی دارند اما در دولت ارائی ظاہر و باطن متفق
 بودہ صاحب طالع را بہ مقدمائے صورت و متنی نہایت می نمایند و از نزدیکان حضرت جہانبانی جنبت
 آشیانے کہ ظاہر و باطن ایشان براستی و درستی آراستہ بود شنیدہ شد کہ حضرت جہانبانی جنبت آشیانے
 چون زانچہ طالع سعادت مطالع را در پیش نظر داشتہ مامل میفرمودند بار با چنین واقع شدہ کہ در خلوت گاہ

رموز - جمع - بار یکی - اشارہ - نمودہ آمد - و کھلا و با گیا - بیان بوچکا - فارس - سوار اسپ - متعجب - چھپا ہوا -
 اصطللاب - یونانی لفظ مرکب ہے - اصطل یعنی ترازو و لاب یعنی آفتاب - آفتاب کی ترازو کہ چون اس آفتابہ آفتاب و ساروں کی
 احوال در بابت کرنے ہن - سمر آمد - سردار - سائر - باقی - تمام -
 شکر گف - ناور - مستتر - چھپا ہوا - انورج - نمونہ - رفعت - بلندی - صورتی - ظاہری -
 مقفائے - پیشوا ہونا - نہایت - مبارکبادی -

بیان حکمت و اختلاف میان حکماء یونان و منجمان ہندوستان و رطلع
 مسعود حضرت شاہنشاہی گدہی از دانش نشان روزگار امکان میشد کہ این اختلاف
 میان اخترشناسان ہندوستان و فلک پیمان یونان دانست کہ یکے طالع آنحضرت را سببیکو
 و دیگرے سببہ فرامید بد بنا بر آنست کہ حکما را در حرکت فلک البروج اختلاف ست جمہور حکما
 متقدمین و ارسطو بر آنند کہ فلک مشتم بر حرکت نیست و ابرخس حکیم قائل شدہ ہجرت اما تعیین
 مقدار آن کردہ و بطلمیوس گفتہ کہ حرکت او در صد سال یک درجہ است و درسی دہشش ہزار سال
 یک دورہ تمام کند۔ و اکثر حکما بر آنند کہ در ہفتاد سال یک درجہ قطع کند و در بیست و پنج ہزار
 و بیست سال دور تمام سازد و طائفہ از حکما میگویند کہ در شصت و سہ سال یک درجہ قطع کند۔
 و تمامی دورہ در بیست و دو ہزار و شش صد و ہشتاد سال باشد۔ و سبب چندین اختلاف
 اختلاف اسباب و آلات رصدی و تفاوت عموض و وقت انظار است و تحقیق آن ست
 کہ حکماء متقدمین ب حرکت ثوابت از حرکت کمال بطور مستشرقانہ اند و بسبب آنکہ مدت عمر
 و فانی کردہ زمانے کہ مقدار حرکات ثوابت را احساس توان نمود نیافتہ اند پس در وقت
 تعیین بروج صورت اسد کہ از اجتماع چند کواکب ثابت متوہم میشود مجازی و مقابل جزئی از فلک الافلاک بود
 کہ الان ب حرکت فلک البروج ازان خبر انتقال نمودہ بود صیغہ در ان زمان دوران موضع بود استوار
 یافتہ و محتمل سببہ بوضع میزان در مکان عقرب تا آخر بروج پس حساب منجمان ہندو بر وفق رصد حکماء
 متقدمین ست کہ مثنی ست بر عام حرکت ثوابت و حساب رصدیہ برابر اعتبار حرکت فلک البروج کہ متلزم
 انتقال صورت اسد است بوضع سببہ و مقدار ماہ التفاوت در میان این دو حساب ہفدہ درجہ کہ ہرگز
 ہفدہ درجہ از مکان خود انتقال نمودہ و از انجا میتوان دانست کہ از رصدی کہ حکمای ہند بستمہ اند تا رصد
 جدید یک ہزار و یک صد و نوہ سال گذشتہ بقولیکہ در ہفتاد سال یک درجہ قطع کند چنانچہ اکثر حکما بر آنند بفریب

اخترشناس - نیم - فلک پیمان - مراد منجمین - سببہ - گیون کی بانی - اسٹی شکل کا ایک برج - فلک البروج - آسمان آسمان
 جب سبب بروج ہند - بطلمیوس - ایک یونانی حکیم جسے کتاب محصل بنائی - عموض - کوئی بات سمجھ سے دشوار ہونا - وقت - بارک
 ہونا - بطور - آہستگی - مستشرق - ہوشیار - احساس - جس سے پچانا - فلک الافلاک - سب سے اوپر ہونا آسمان -
 مجازی - مقابل - آلاں - اب - یعنی - بتنا سے بنیاد رکھا گیا -
 ماہہ التفاوت - جس قدر سے باہم فرق معلوم ہو -

نحر بر عهد و لانا الیاس اردبیلی که در علوم ریاضی پایه بلند داشت و از صد درشتینان بارگاه قبول حضرت
جهانبانی جنت آشنایی بود بنظر در آمد آن زراچکه نیز بنحس منقول گشت مجرد از میان آثار بیوت و احکام چه بجهت
اعتبار استخراج و چه باعتبار آن که این زراچکه برخلاف زراچکهای دیگر یعنی بر زریح ایلیخانی بست

<p>جزو اجتماع مقدم میزان م المدا یا کد ۶ نزل ما م غیب کد ۵ عقرب شمس ۱۶</p>	<p>زهره او سنبله ۵</p>	<p>ذنب امی م الترویج ۴۶ اسد اسطرخان</p>
<p>شمس ب</p>		<p>م سعادت بدو جوزا ب</p>
<p>قمر راس دو ب</p>	<p>جوت</p>	<p>ثور ح حمل</p>

نحر بر - بکسرون براء عقلمند - هوش یار -
 پایه - درجه - صد درشتین - ادبچه درجه والا -
 جنت آشنایی - مراد هایدون شاه - زراچکه جنم پره - مجرد - خالی - آثار - جمع اثر -
 بیوت - جمع بیت - خانه - گهر -
 استخراج - نکالایگا - معنی - بناکیایگا -

سہم عواقب امور درین خانہ است دلیل سست بر آنکہ عاقبت آمال و آمانی او سپوارہ بخیر و سعادت
 نراید احکام خانہ دو از وہم چون مرکز این خانہ از سرطان سست و صاحبش فرد و وبال و فرج
 دلیل سست بر آنکہ اعدای دولت پیوستہ در نکتہ و وبال باشند برو جسکہ صاحب طالع ازان
 رضامند شود و بدون ذنب دران خانہ در درجہ اول نقوی این معنی سست و چون سہم العلم و الحکم
 درین خانہ است دلیل سست بر آنکہ صاحب طالع بوجود علم بر احوال کوتہ اندیشان تیرہ را سے
 در مقام حلم و عفو باشد و بردباری و فراخ جوصلگی و عوم مہربانی از صفات لازمہ او باشد از دعا
 آن خدیو اقبال را بقرون و دہور متہ و ارد کہ صفات خلق عظیم کہ اصل خلاصہ امور جہان را سے
 و ملک آرائی و سبب صید خاطر دوست و دشمن و رابطہ جذب قلوب و انتظام ضمائر خواص و عوم
 است بجا۔ العہد و المنتہ در مجموعہ اخلاق مہذب این مودب و بستان کیر یامی احایت برو جہانم و نبج
 کمال مشاہد و موافقت و از اصل نظرت و مبدی طینت باین عطیہ والا و موہبت خاص اختصاص
 یافتہ و از روضہ تحقیق آن ہمہ شامل و سجایای پسندیدہ بی تکلف و تصلف ملکہ آن ذات سہادی
 برکات گشتہ ازین سر چشمہ معدلت بجا۔ اول بسایمن استعدا ادا ت ارباب استفاضہ جا ر سے
 و ساریست شعر ہمیشہ تاکہ بر افلاک انجمنہ پدید بہ ہمیشہ تاکہ بر ارواح قائم اند اجسام بہ مہا و جز
 بہو اسے تو گردش گردون بہ مہا و جز برضا سے تو جنبش اجرام بہ اینست نمود جی از احکام زانجا
 طلوع اقبال مطالع و اگر عطیات کو اکث سعادت نظرات و خواص بیوت و غیر آن تمام و کمال بر او کردہ شود ہر اینہ
 و فاطر بہر سادہ و صحائف ساختہ کرد و شعر نمی رسد۔ ز شمار و قاف شرفش بہ مہندسان رضا بند را بخرنمین

صورت زانچہ اقدس منقولی از خط مولانا الیاس اردبیلی موافق ترتیب ایلیخانی

در وقت تحریر این گرامی صحیفہ کہ محل استکشاف احوال سعادت قرین بود زانچہ بخط افادت افاضت پناہ

آمال - جمع اہل - امید - آمانی - جمع اینہ - آزد - نکتہ - خواری - برج خستگی - نوب - دم - اذنا - جمع - حلم - بردباری - بردشت کرنا
 عفو - خطا معاف کرنا با وجود قدرت کے - و پور جمع دہر زمانہ - قلوب - جمع قلب - دل - ضمائر - جمع ضمیر اندیشہ خاطر - مجاز اول - مہذب
 آراستہ - عیبوں سے پاک کیا ہوا - و بستان - ادب سکھانے کی جگہ - مکتب - نبج - سب ہمار استہ - طینت - خلقت - عادت - شمائل
 خصیلتین - عادتین - فارسی میں یعنی صورت مستعمل ہے - سجایا - جمع سچہ خصیلت - تصلف - شیخی مارنا - جہا اول - جمع جہد اول
 بسایمن - جمع بستان - باغ - پھلجاری - انجم - جمع نجم - ستارہ - گردون - آسمان - گازی - نمودج - مرعب - نونہ - مجازہ - نمودج -

بہر سادہ و صحائف ساختہ کرد و شعر نمی رسد۔ ز شمار و قاف شرفش بہ مہندسان رضا بند را بخرنمین

چون صاحب مرکز خانه هفتم زحل و در شرف ست صاحب طالع را در او اکل جوانی پروگیمان سه در ده
ازدواج از خانه ان فرماندهان هندی باشند. و چون زحل در بنیت دوم ست و دلیل باشد. بر آنکه این
عصمدیان شاد روان عفت از احکام مالک زار و خزانہ معمور سازد باشند. و چون سهم الالفه و الحجه درین خانه
است دلالت بر مزید التذاز در الفت و مودت کند خصوص که سهم الالفه در حوت ست که خانه مشتری
در شرف زہرہ است احکام خانه ہشتم چون مرکز این خانه از حوت ست و صاحب مشتری
در دوم ست در حد و شمشہ خود و سهم الشرف درین خانه است و مستوی برین خانه زہرہ است
بشرکت مرغ کہ در شرف ست دلیل ست بر عدم خوف و خطر و بحفظ و صیانت از زدی مایون بودن
احکام خانه نهم چون مرکز این خانه در برج حمل ست و خداوند او کہ مرغ ست در شرف
دفرج و مستوی برین خانه مولود و مسعود از سفر کامیاب بود و سفرهای دورش متضمن تسخیر ولایت
باشد. احکام خانه دهم چون مرکز این خانه از ثور ست کہ خانه زہرہ است و مستوی برین خانه
و در طالع ست دلالت کند بر سعادت تامہ در ریاست عامہ کہ عبارت از پادشاهی عظیم ست
و آنکہ این منصب والا و قبضہ قدرت صاحب طالع امتداد پذیر و خصوص کہ این خانه شرف تجرست
و قمر ناظر با و بطالع با نظر تمام دوستی و چون سهم السعادت بقول جمہور درین خانه است و نیست
بر کمال سعادت و از دیاد دولت و آنکہ اکثر اوقات در سر انجام و انتظام مہام ملک و ملت باشد
و چون سهم العقل و النطق درین خانه است دلیل ست بر آنکہ عقل و سخن او بادشاہ عقلها و سر دفتر
سخنان باشد. و بہ منسوبات زہرہ کہ ارباب عیش و نشاط اند عنایت او فراوان باشد احکام خانه
یا زودہم چون مرکز این خانه جوز است و صاحبش در دوم کہ بیت المال ست دلالت کند بر آن کہ
ایستادہای او بتبہ سیرانے کہ در مال و ملک خود کند بر حسب دلخواہ صورت یابد و نیز دلیل ست
بر آنکہ او را دوستان یک دل باشند و ارباب علم و دانش در خدمت او بمرتبہ ارجمند رسند و چون

او اکل - جمع ادل - شروع - پروگیمان - بیبیان - شاد روان - شایمانہ - پردہ - سائبان - عفت - پارسائی - نہ خرام
چیزدن سے بچنا - التذاز - مزہ پانا - حوت - بچھلی و ایک برج - تامہ - پوری - جمہور - گردہ - اکثر فراغت - مہام - جمع
ہم شکل کام - جنگ - ملت - دین - ملل جمع - نطق - گویائی - ارباب جمع رب پانے والا - شریف - نشاط - خوشی - شادمانی
بیت المال - جس مکان بن اسلامی ملک کی آمدنی جمع ہو -
ارجمند - قیمتی - صاحب مرتبہ -

خانه سیم است و این در طالع کتر افتد و دلالت قوی میکند بر آنکه بیوسته از عالم غیب سعادت بر سعادت
 روی دهد و هر آینه دلبری بسین سمت بر اطلاع بر خفایای امور و آنکه فقیر نمیشود و در غیبات باشد حکام
 خانه چهارم چون صاحب مرکز این خانه مرغ است و در شرف و وجه و مثلثه خود و حاشیتری است و ادوستی
 است برین خانه دلیل است بر آنکه در اول مرتبه ملک بسعی لشکر یان در تصرف در آید و چون این خانه برج
 ثابت است و صاحبش در شرف ناظر بنظر مودت همیشه ملک در تصرف اولیای دولت باشد و هر چه در
 تصرف او در آید با یاد او بود و چون مشتم چهارم باعتبار این درجات که از اول عقر است جزا است که صاحبش
 در تحت شعاع نیر اعظم مخفی است و دلالت کند بر آنکه چون صاحب طالع بسین نمیرسد سلطان عفتش ظویر
 کند و والد ماجد مولود مسعود درین هنگام رد بکون و بطون آورده اقدام بشهرستان جادوئی نماید و چون
 اکثر این خانه از برج قوس است و صاحب حد در دوم طالع مولود دوستدار و خنی گذاریدر باشد و از
 ملک پدر روزی بنید گردد و احکام خانه پنجم چون صاحب اکثر خانه سیم که تعلق بجهان و مخلصان معاونان
 دارد یعنی مرغ در پنجم در شرف است و لیسکت بر جلال احوال فرزندان مولود و اخلاص و ارتباط ایشان
 و چون مستوی برین خانه زحل است که در شرف و مثلثه خود که خداه است و مشتری که در وجه و مثلثه خود
 و شریک با که خداه و صاحب مرکز این خانه است و دلالت کند بر آنکه فرزندان مولود سعادت پذیرد و چون
 دولت گردد و تارک ادب از زمین رضامندی بر نگیرد و نسر طائر که بر مزاج مرغ و مشتری و منفار الد جاجه
 که بر مزاج مشتری و زهره است درین خانه است و دلیل قوی بر فراوانی صید مسرت و سعادت است
 احکام خانه ششم چون صاحب این خانه که زحل است در شرف خود است و در است درین خانه دلالت
 کند بر دوام سرور مولود و حصول مال و منال فراوان و استقامت صحت و عافیت و احتمال مزاج و اگر حیوانات
 اندک عارضه پیرامون مزاج قدسی گردد و بے شائبه امتداد بصحت کامل انجامد و چون مستوی برین خانه
 مرغ است بشرف زحل و هر دو در شرف اندک خدنگاران و ملازمان سعادت مند فراهم آیند حکام خانه هفتم

خفایا - جمع خفی - پوشیده - معیبات - جمع مغیبه - جو نطفه پوشیده بود - سعی - کوشش - مودت - پیار کرنا - مجازا دوستی -
 تحت الشعاع بودن - کسی بزرگ ستاره کی روشنی بیند جاننا - ماجده - بزرگ - بزرگ - کمون و بطون - یعنی پوشیدگی پوشیده
 بزنا - قوس - کمان - ایک برج کا نام - اتواس جمع - معاونان - جمع معادن - دکار - جلال - جمع جلیله - بزرگی - ارتباط - ربط
 بزنا - مجازا دوستی - منال - مال و اسباب - استقامت - پستیگی -
 حیوانات - جمع حیوان - وقت یعنی کبھی کبھی - شائبه - آمیزش -

چون در دوم ست در شرف ہرگز نقصانی بہ خزان معمورہ ادرس۔ وہیلج کہ جزو اجتماع مقدم ست
 درین خانہ است مقوی این معنیست و کہ خداہ کہ زحل ست در شرف خود و شرفش کہ مشتری ست
 در نیجا آہ عظیمہ عمر مقدس از مرد و کہ خداہ و سوم کہ مرتخ ست از عمر طبعی کہ صد و بیست سال ست
 متجاوز باشد۔ و بودن نمر مستولی برین خانہ موییدی دیگر ست بر اسے اساس این سعادت احکام
 خانہ سوم چون صاحب طالع در سوم ست دلالت کنہ بر کمال حلم و آہستگی و وقار و اعزاز و امداد
 اقربا و این گروہ از کہ تہ بیانی در مقام بچینی نباشد اما چون آن مرکزے کہ صاحب طالع در وست
 خانہ مرتخ و دشمنہ و حد و وجہ ادر جان و در بجان ادرست و از در جسم طالع ست کہ خانہ فرخ و شرف
 ادرست و در مثلثہ و وجہ مشتری و ادر جان صاحب طالع ست اندیشہایے نا ادرست این طبقہ موجب
 زیادتی جاہ و سبب فریب و دولت صاحب طالع گردود چون او اہل سوم کہ تعلق بہ برادران دارد
 مورد سطوت نہر اعظم ست دلیل ست بر آنکہ برادران در جنب شکوہ ذات اقدس در حساب
 نباشند۔ از ہیما نہ خصہ شرف و اسپین در کشند و او اسط و او اخر سوم کہ تعلق باخوان و انصار دارد
 محل سسم السعادت بقول بطليموس و نیز وجہ نہر اعظم ست و او شرفیک کہ خداہ است دلیل است
 بر آنکہ دوستان و مخلصان بر بساطیک برنگی و جان سپاری بودہ در آداب و دلخواہی ثابت قدم باشد و از
 طرف صاحب طالع بسعادت و دولت رسند و چون این محل از خانہ سوم تعلق بہ مرتخ دارد کہ در شرف
 خود است و آن خانہ فرخ و خانہ زحل کہ کہ خداہ مقدم ست و آن نیز در شرف خود ست دوستان ہمہ
 باشکوہ و شوکت باشند و بودن زحل مستولے برین خانہ کہ کہ خداہ است و واقع در شرف دلالت
 تام برین امور دارد و بودن صاحب سوم در جسم دلیل ست بر انتظام احوال فرزندان گرامی و آنکہ
 نقل و حرکت نزدیک بسیار روی نماید کہ موجب انبساط خاطر گردد و از غائب آنکہ سسم الغیب باتفاق
 و سسم السعاده بر قول بطليموس و محی الدین مغربی در یکجا جمع شدہ کہ در جہ ہیچ ہم عفر ست کہ داخل

ہیلج - زائچہ جس سے نجومی عمر کو بچانتے ہیں - وجہ ادر جان در بجان - اشکال نجومی میں - وجہ کی قوت سنہ سے توی
 ہے اسکے بعد در بجان پھر ادر جان ہے - مورد - اترنے کا مقام - سطوت - دبا لینا - سخت بگڑنا - جنب - پہلو - جنوب جمع
 شرف و اسپین کشیدن - در جانا - او اسط - جمع اوسط - در بیانی -
 انخوان - جمع اخ - بھائی -
 انصار - جمع ناصر - دگار - باتفاق - یعنی سب نجومیان کے نزدیک -

احکام خانه اول چون مرکز طالع از اسد است که خانه نیر اعظم است ولالت میکند بر علو فطرت و
 بهاد بودن بسکله مقدس قوی و توانا و بزرگی سر و فراخی پیشانی و کشادگی سینه و قدرت و بسطت
 و شہامت و عظمت و مہابت و حسن منظر و قوت و دماغ و چون اکثر درجات طالع از برج سنبلہ است
 کہ خانہ و شرف عطار دست کہ در خانہ زہرہ در دوم طالع است و متصل بہ مشتری و در حد و مثلث
 خود است باید کہ در ہمہ امور مالے و ملکہ بنفس نفیس خود با زر سہ و بہ تدبیرات درست سر انجام
 مہام خود نماید و چون ستولی برین طالع شریف نیر اعظم است بہ مشارکت زحل سلطنت تمامت
 ممالک ہندوستان و بعضے از اقلیم چہارم بصاحب طالع تعلق گیرد و چون بحسب مقام نیر اعظم بعد
 زحل است بادشاہی ہندوستان مقدم باشد۔ بر اقلیم رابع و چون صاحب مرکز دوم کہ عطار دست
 متصل بصاحب طالع شدہ دلالت کند بر آنکہ مال و ملک باسانی دست و ہار و ہار و ہار و ہار
 و جزو اجتماع مقدم از بروج کثیرۃ المطالع و بسبب قوی بر روزی عمر و امتداد سلطنت باشد۔
 احکام خانہ دوم چون مرکز خانہ دوم از سنبلہ است کہ خانہ عطار دست متصل بہ شمس و اکثر
 از میزان کہ خانہ زہرہ است و او در طالع است کہ خانہ و شرف عطار دست دلالت کند بر آنکہ
 مال و ملک از مہ حسن تدبیر و عقل کامل حاصل شود و یا بندہ منصب بزرگ بادشاہی باشد و
 بودن مشتری درین خانہ در حد خود و اتصال عطار و با مقوی این معنی است و بر آنکہ در ابقوت
 عقل و فراین صاحب طالع در انتظام امور ملک و مال کوشند نہ بتدبیر خود بلکہ اندیشہای ایشان
 پیش تہ تدبیر خود نماید و چون صاحب دوم در طالع است خزان جیساہ او را جمع شود و چون
 مشتری در پنجانہ است مال را در مسالک رضای ایزدی صرف کند و در مہضبات خدای نگاہدار
 و نظام احوالش روز بروز دولت افزا تر باشد و بودن مشتری در حد خود دلیل طول عمر گرامی است
 چنانچہ فرزند زیاد ہائے گرامی را در یاد این سعادت نشان بنظر تربیت او بزرگ حال شود و زحل

علو - بانوی - فطرت - پیدایش - بہا - فارسی بین قیمت اور عربی بین خوبی - نہ بیانی - مقدس - پاکیزہ - بسطت
 کشایش - شہامت - دیرری - مہابت - بہیت نامی - حسن منظر - دیدار - مہام - جمع ہم - بزرگام فکر کی چیز
 جیسے ہم جنگ و غیرہ - مہر - راستہ - سبب -

مقوی - قوی کرنے والا - وافر بہت - نمایا - یعنی گویا بود ہوگی -

خدیو - بادشاہ - مسالک - جمع مسلک - نظام - آراستگی بندہ است -

بحی الدین مغربی در نہ درجہ دبیت و دو دقیقه جزا است و سہم العقل والنطق ورنہ درجہ و پنجاہ و یک
 و دقیقہ جزا است و سہم المرض و دبیت و پنج درجہ دبیت و ہفت دقیقہ جزا است و سہم الولد المذکر
 بقولے و دبیت و نہ درجہ و چہل دقیقہ ثورست و سہم الورع و چہار درجہ و صفہ و دقیقہ و سہم الابلاک در
 نوزدہ درجہ و سی و شش و دقیقہ و سہم الاعدا بقولے و دبیت و پنج درجہ و ہفت دقیقہ و سہم جزا
 مرکز خانہ باز و ہم بست و ہفت درجہ و یازدہ دقیقہ جزا است خانہ و نہ بہر عطار و در ب مثلثہ اش
 اوست بشرکت زحل و خدمت مشتری و شرف راس و حد و در بجان زحل و درجہ شمس و ادر جان مشتری
 و اثنا عشریہ و ہفت بہر زہرہ است و این درجہ موث و نیمہ و خالی از سعادت و نجاست است سہم جزا
 الامور و سہم التزوینج و چہارہ درجہ سرطان است مستولی برین خانہ عطار و دست بشرکت زحل مرکز
 خانہ و وارو ہم بست و شش و چہل و شش دقیقہ سرطان است خانہ و وجہ قمر و شرف و نہ بہر
 و در بجان مشتری و حد و وبال زحل است و در ب مثلثہ اش مرغیست بشرکت زہرہ و خدمت قمر و
 ادر جان و اثنا عشریہ و ہفت بہر و موطنیج است مستولی برین خانہ قمرست بشرکت مشتری و مہیج و زہرہ و زحل وین
 و درجہ موث و تیرہ و خالی از سعادت و نجاست است و زنب و دبیت و ہفت درجہ دبیت و نہ دقیقہ و نیزہ نانیمہ است
 و سہم العلم و الحکم و الغلبۃ و النصرۃ و درجہ و سہم و دو دقیقہ و سہم الولد بقولے و در و درجہ و چہل و نہ دقیقہ و سہم جزا
 و اثنا عشریہ و دبیت و دو درجہ و پانزدہ دقیقہ و سہم الحیاہ و در و درجہ و چہل و نہ دقیقہ و سہم الاب و در ہرہ و درجہ و دبیت و در
 دقیقہ ہست و درین زائچہ مہیلاج اول جزو اجتماع مقدم است پس سہم السعادت پس در نتیجہ طالع و کہ خدا دانم
 مہیلاج اول زحل است پس مشتری و از مہم السعادت اول مشتریست پس زحل و از مہم درجہ طالع اول شمس است پس مہیلاج

شرح احکام این زائچہ بدیعہ کہ مہیکل بازوی کبسم و افلاک تقوید تارک قرون و او وارست
 چون اساس زائچہ قدسیہ استحکام یافت شرح اندکی از بسیار احکام بدائع انتظام این زائچہ مقارنہ ناگزیرست

سہم العقل والنطق عقل گویائی و دریافت کا حصہ اور حکم کے نزدیک عقل ایک ذوقی چیز خود قائم ہے اور نطق ایکنے نزدیک دریافت کرنے
 اور جو اس کے موافق نتیجہ سمجھنے کو شامل ہے سہم المرض - بیماری کا حصہ - املاک - جمع ملک مشہور ہے - اعیانہ - جمع عدد و زمین -
 عواقب - جمع عاقبت - انجام - تزویج - نکاح کرنا - مہیلاج - نیچے آنا اگرنا مستولی - غالب - تیرہ - تاریک سیاہ - زنب - دم - اذنا -
 جمع علم و دانش - حلم - بردباری - ویرین غصہ جونا - نصرت - مدد کرنا - شدت - سختی سہم الحیات - حصہ زندگی - قمر - ربکاڑ - بلویم
 نادرہ - مہیکل - تقوید - ڈیل ڈول - تارک - تصنیف تارک - منی سردانگ - قرون - جمع قرن میں باس سال یا کم بیش - ادوار - جمع دور

اگر نامہ فارسی - استحکام - مہیلاج - بدائع - جمع بدیع - نادرہ - مہیکل - تقوید - ڈیل ڈول - تارک - تصنیف تارک - منی سردانگ - قرون - جمع قرن میں باس سال یا کم بیش - ادوار - جمع دور

در بیست و چهار درجه و چهل و چهار دقیقه جدی است و سهم موت الاخوة در دو درجه و یک دقیقه و دو سوست هرگز
 خانه بیست و ہشت درجه و سی و شش دقیقه و دو سوست خانه احد و اثنا عشریہ زحل و رب
 مثلثہ اش عطار و است بشرکت زحل و خدمت مشتری و درجہ قمر و در بجان زہرہ و اورجان و نہ بہر
 عطار و دہفت بہر مشتری و دو بال شمس ست مستولی برین خانہ زحل ست بشرکت عطار و دو نحو مشتری کتے از
 مشتری و این درجہ مذکور مظهر و خالی از نجومست و سعادت ست سهم الالفہ، البقار و الثبات و الحجۃ
 در بیست و چہ و ہشت و ترقہ جوت ست مرکز خانہ بیست و ہشت درجہ و چہل و سہ دقیقہ
 جو ست خانہ و نہ بہر مشتری و شرف زہرہ و حد و جہ و در بجان و اورجان و رب مثلثہ اش مرغیست
 بشرکت زہرہ و خیمت قمر و حد و ہفت بہر اثنا عشریہ زحل و مہبوط عطار دست مستولی برین خانہ زہرہ است
 بشرکت مرغ و نحو مشتری کتے از قمر و این درجہ مذکور قیمہ خالی از نجومست و سعادت ست و سهم الشرف و
 بیست و چہ و ہشت و ترقہ حمل است و سهم الشجاعہ در دو درجہ و پنجاہ و سہ دقیقہ حمل ست مرکز خانہ
 سهم بیست و ہشت درجہ و یک و ترقہ حمل ست خانہ مرغ و شرف نیر اعظم و حد زحل و مہبوط
 و اورجان و وجہ دو بال زہرہ است و رب مثلثہ اش مشتری ست بشرکت نیر اعظم و خدمت زحل
 و نہ بجان و نہ بہر اثنا عشریہ و دہفت بہر مشتری ست مستولے برین خانہ مرغ است بشرکت مشتری و
 نحو مشتری کتے از زحل و این درجہ مذکور ست و تیرہ و از درجات ابار ست سهم الولد المذکور بقولے در بیست
 و سہ درجہ و چہل و نہ دقیقہ ثور ست و سهم سفر البحر در دو درجہ و سی و شش و ترقہ و سهم الام و پنج درجہ
 و صفر و ترقہ ثور ست مرکز خانہ و ہم بیست و ہفت درجہ و بیست و یک و ترقہ ثور ست خانہ و اورجان
 زہرہ و شرف و رب مثلثہ اش قمر ست بشرکت زہرہ و خیمت مرغ و در بجان زحل و نہ بہر دہفت بہر
 عطار و ہر اثنا عشریہ و حد و دو بال مرغیست مستولے برین خانہ زہرہ است بشرکت تام و قمر و مشتری کتے
 از مرغ و این درجہ مذکور تیرہ و خالی از نجومست و سعادت ست سهم السعاده بر قول غیر بطلمیوس

جہی - بکری کا بچہ - اسی شکل کا ایک برج - موت الاخوة - بجایوں کی موت - ولو - ڈول - ایک برج کا نام - مظلمہ
 تاریک - سهم الالفہ - الفت کا حصہ - الفت میل جول - البقار - باقی رہنا - ثبات - برقرار رہنا -
 مہبوط - اترنا - گرنا اسکا مقابل شرف ہے - سهم الشجاعہ - جو اندری کا حصہ -
 تیرہ - سیاہ - سهم الولد المذکور - زنیہ اولاد کا حصہ -
 سهم سفر البحر - سمندر کا حصہ - ثور - میل اور اسی شکل کا بچہ -

و زحل درده درجه و چهل دقیقه و سی و سه ثانیه عقرب است و سهم الغیب و رهنده درجه و پنجاه و نهمین و
 سهم السعادت بر قول بطلمیوس و محی الدین مغربی در سیجده درجه و نہ دقیقه و سهم الاصدق و النجر
 و سهم العبید بقولے در بیست و سه درجه و دوازده دقیقه و سهم الامراض بقولے در سہفده درجه و بیست و
 یک دقیقه و سیر اعظم در صفر درجه و چهل و پنج دقیقه و پنجاه و ہفت ثانیه عقرب است و ذکر خانہ چهارم
 بیست و ہفت درجه و بیست و یک دقیقه عقرب است و این وقت فاقم است و خانہ مریخ و حد زحل و حد زہرہ
 و اثنا عشریہ و دہال زہرہ و رب مثلثہ مریخ است بشرکت زہرہ و حد رت قمر و در یجان عطارد و نہ
 بہر و ہفت بہر مشتری و ستولی برین خانہ مریخ است و این درجه مذکور قیمہ و خالی از نجوم است و سعادت
 است و سهم سفر البر و دوازده درجه و بیست و ہشت دقیقه قوس است و سهم الخفومات در بیست و ہفت
 درجه و سی و دو دقیقه عقرب است مرکز خانہ پنجم بیست و ہفت درجه و یازدہ دقیقه قوس است
 خانہ و نہ بہر مشتری و شرف زنب و حد مریخ و حد زحل و رب مثلثہ اش مشتری بشرکت شمس و حد رت
 زحل است و در یجان شمس و اورجان زہرہ و اثنا عشریہ مریخ و نہ بہر مشتری و ہفت بہر زحل و سہ ہبوط
 راس و دہال عطارد است ستولی برین خانہ مشتری است نجومی شکرکت از زحل و این درجه مذکور است
 و قیمہ و از نجوم است و سعادت خالی سهم السلطنہ و الملک در بیست و ہشت درجه و سی و نہ دقیقه قوس
 است منقار الدجاجہ و سیر الطائر در بیست و پنج درجه و مریخ درده درجه و چهل و ہشت دقیقه و بیست
 و سه ثانیه و قمر و زوزوہ درجه و چهل و ہشت دقیقه و چارہ و ثانیہ جدی است مرکز خانہ ششم بیست
 و شش درجه و چهل و ہشت دقیقه جدی است خانہ زحل است و شرف و حد مریخ و حد شمس در رب
 مثلثہ اش قمر است بشرکت زہرہ و حد رت مریخ و در یجان و نہ بہر عطارد و اورجان و اثنا عشریہ و سہ ہبوط
 مشتری و ہفت بہر و دہال قمر است ستولی برین خانہ مریخ است بشرکت زحل و قمر و اورجان و درجه مذکور و تیرہ
 و شمس است و راس در بیست و ہفت درجه و بیست و نہ دقیقه و سیزدہ ثانیه و اوست و سهم الخس و الاسار

اصدق قار - جمع مدنی یعنی درست - عبید - جمع عبد - غلام - امراض - جمع مرض - عقرب - نام برج - بچہ - عقارب نوح سهم الرجاء
 ابد کاحہ - سهم النصرہ - حصہ - فتحندی و کایانی - سهم البر - نیکی کاحہ یعنی حج وغیرہ - سہبوط - نیچے گزنا - لاغری - منقار - بچہ منقار
 جمع - و جاجہ - مرغی - دجاج جمع - منقار الدجاجہ - اسی شکل کا ستارہ - نسر - کرگس یعنی گدھ نسر طائر آرتا کہ اسی شکل کا ستارہ
 ہے اسکے مقابل نسر واقع ہوتے کہ وہ کی شکل ہے - بہر حصہ - و بال - سخی و بصیبت - جہس - قید ہونا کسی مکان بن بند ہونا -
 اساری - جمع اسری جو جمع اسیر کی ہے تہدی -

مرکز طالع اشرف درین زائچہ آفتاب است که کارنامه او و اثر ثوابت بسیارست بیست و هشت
درجه سی و شش دقیقه است و قائم الاقمار اتفاق افتاده و چون مرکز طالع سعادت مطلع
از خانه نیر اعظم است میج که صاحب شرف خانه او نیست و همدر میست در ب شانہ اش سعادت
است به شرف نیر اعظم و خدمت زحل و در برج میزان و نه به مشتری و آدر جان و هفت به
مریخ و اثنا عشر به قمر و بال زحل است و این درجه مذکورست و نیزه و از نجومست خالی دستولی برین
طالع نیر اعظم است بنحو که از شرف زحل و زهره و برج سنبله در بیست و شش درجه و بیست و سه
دقیقه و سی و هفت ثانیه و سهم الولد بقوله در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه و سهم المال در بیست
و پنج درجه و هفده دقیقه و سهم موت الاب در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه و سهم الاخوانه و هشت
درجه و چهل و هفت دقیقه و سهم عدد الاخوانه در چهارده درجه و دو اوز و سنبله است مرکز خانه و موم بیست
و هشت درجه و چهل و سه دقیقه سنبله است خانه و شرف عطارد است و حد زحل در ب شانہ اش
نمرست بشرف زهره و خدمت مریخ و وجه عطارد و در میزان زهره و نه به عطارد و آدر جان قمر و اثنا
عشر به نیر اعظم است بهر دو طراز زهره و بال مشتری است و دستولی برین خانه نمرست و این درجه مذکورست
خالی از ظلمت و نور و نجومست و سعادت مشتری و در پانزده درجه و سینزده دقیقه و سی و هفت ثانیه و
عطارد در بیست و پنج درجه و بیست و چهار دقیقه میزان است و سهم الرجا در دوازده درجه و پنجاه و سه
دقیقه و سهم النصره و النظر در یک درجه و هفده دقیقه میزان است و جز و اجتماع در بیست درجه و
چهار دقیقه میزان است مرکز خانه سوم بیست و هشت درجه و یک دقیقه میزان است و حسانه
زهره است و شرف زحل و حد مریخ در ب شانہ اش عطارد است بشرف زحل و خدمت مشتری
و در مشتری و در میزان و نه بهر و اثنا عشر به هفت به عطارد و آدر میزان و همدو نیر اعظم و بال مریخ
است و دستوله برین خانه زحل است و این درجه مومث است و هیضه و خالی از نجومست و سعادت

کارنامه - زونامچہ - ادوار - جمع در گردش - ثوابت - جمع ثابت - جو ستاره اپنی جگہ سے نہیں ہٹتے بخلاف سیارہ او تا وہ جمع وند
میج - رب - خداوند - ارباب جمع - نیزہ - بہت روشن - مستولی - چھایا ہوا - غالب - نحو - طریقہ - طرن - مثال - سهم الولد -
یعنی صاحب طالع کی قسمت میں کتنے رُکے ہیں -
سهم المال - مال کا حصہ -
الاخوانہ - جمع اخ بھائی -

مولود محمود با مشقه و اطراف عمالک او بدریاسه شور منتی شود و ایام سلطنت سعادت انتظام او استند
یا بدو نیز مقررست که چون در زانچه ولادت زحل در شرف باشد مولود اشرف بر بادشاهی بزرگ

و عمر در زانکامیاب گردد و این همه ضوابط و دلائل درین زانچه مسعود رقم ظهور داد

و کز زانچه سعادت ارقام که علامته الزمان **عصه الدوله امیر فتح الهد شیرازی**
استخراج نموده

در سالی که تدوین علیا سه روزگار و نقاوه دانش اندوزان آموزگار قسطاس و فایق علوم اقلید معانی
قوم مرتقی مدارج علیا متین حقائق اشیا نقاد و جواهر معانی حلال غوامض یونانی پرده شگاف و روابط
نور و ظلام نکته طراز حرکت و سکون اجرام و اجسام عفا اوج بلند پروازی علامته الهد عهد الدوله
امیر فتح الهد شیرازی برهنونی حجت بیدار بیایه میر بر ارفع اعلی مشرف شده نمراتب رفیع و مدارج
عالی خلیفه امتیاز یافت روزی را رقم این شکر فنامه مذکور ساخت که زانچه طالع مسعود و مختلف
بهر نظر میرسد امول آنست که ایشان نیز نبی و ارحم صحیح غور تمام کرده بمیزان تحقیق بسنج. خدمت میر از کمال
توفیق بعضو ابوط فارسی و توانین یونانی استنباط طالع اشرف نموده اسد قرار دادند چون با اعتماد محراب
معتقد ترین زانچه است صورت آنرا با نمودی از احکام ایرادی نماید
دائرة نه بهر که بهندسی نواسا گویند

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۳۰	۲۶	۲۳	۲۰	۱۶	۱۳	۱۰	۶	۳
۰۰	۴۰	۲۰	۰۰	۴۰	۲۰	۰۰	۴۰	۲۲

قدوه پیشه - نقاوه - پاکیزه - صفات - قسطاس - نرازیاتر از عدل - اقلید - کنجی - اقالیم - جمع - متعلق - جمع مغلق
کشف کی کنجی - مرتقی - ادب پر چرخه والا - مدارج - جمع مدیح - زمین - بمبین - خوب ظاهر کرنے والا - نقاوه - بر کف والا -
جواهر جمع جوهر مغرب گوهراد جو چیز خود موجود و در نه عرصه بی جیسے رنگ - حلال - بست کھولنے والا - غوامض - جمع غامض
پوشیده کلام وغیره - ظلام - بالفتح اندھیری شروع رات کی - مراتب رفیع بلند مرتبے - تدقیق - باریک کرنا - خوب
کوتنا - استنباط - نگالنا پانی وغیره - اسد - نام برج - شیر - معتقد - جسپر اعتماد و بھروسہ ہو -

سعد اکبرست هرآینه دلالت دارد بر خلافت کبری و ایالت عظمی و صاحب چهارم که مرتجع است در
 پنجم جا گرفته پدر و الاقدار از وجود اشرف او مؤید بتایید است غیبی گردد و فرزندان عالی نژاد او در از
 عمر باشند و بادولت و اقبال بزرگ و نامدار شوند و صاحب پنجم که مشتری است در دوم است
 خزانیش فراوان شود و ممالک عظیمه در تحت تصرف آورد و چون زهره نیز در دوم است بنکات سودی
 و دقایق ادوار و رموز نعمات باریک بین و موسی شگاف باشد و صاحب ششم زحل در سوم است
 بعضی از ملازمان درگاهش اندیشهای ناشایسته پیش گیرند و پایمال تهرمان اقبال شوند و صاحب
 یفتم زحل در سوم است امور شوکت و اہمت تبدیل بر صاحب خود انتظام دهد و در خاطر او این آرزو جا
 کند کہ مرابردارے نشد کہ در خدمت من سر بلند بشوی و صاحب ہشتم مشتری در دوم است تبدیل بر
 والاے خود اموال فراوان و خراین بے اندازہ را منصرف باشد و توانا بود کہ میراث نیز بدست
 اذوقد و صاحب نهم مرتجع و پنجم در خانہ مشتری است دلالت بر قوت حافظہ کند و یادداشت قوی
 داشته باشد و ہر چه با خلق کند شایستہ کند و پرستش خالق پسندیدہ نماید و بہ آئین نیکی و در رعیت
 پروری و معدلت گستری بسزورد و او را فرزندان دولت مند حق پرست شوند و متاداب با ادب اطاعت
 و رضا جوئی باشند صاحب دہم زہرہ در دوم است بوالدین و بزرگ سالان خویش با ادب و رضا
 طلب باشد و صاحب یازدہم عطارد در سوم است خدمتگاران و ملازمان در گاہ راد دست دارد و
 پناہ جہانیان باشد و دشمنان او بے محنت و مشقت او نیست و نابود گردند و صاحب دوازدهم
 قمر در ششم مخالفان و منافقان او فراوان باشند و از صدمہ صدائے کوس و دولت و غلغلہ بیجاے
 عظمت او سرا سیمہ و پرانگندہ گردند و خائب و خاسر روی بفراموشی فنانند و اگر مشتری با زحل
 در دوم واقع شود مولود مسعود بادشاہ بزرگ گردد و بر دشمنان چیرہ دست شود و نیز ہر گاہ قمر
 در جدے کہ خانہ زحل است وقوع یابد و در نہ بہ زحل جاے گیرد دلالت کند کہ اکثر عالم فرمانبردار

ایالت - سیاست - مؤید - حوت - دیا گیا - نژاد - اصل - نسب - نکات - جمع نکتہ باریکی - دقایق - حیح و حیفہ
 باریکی - ادوار - جمع دور - چکر اور راگ کی قسمین - رموز - مجمع رجز - اشارہ -
 نعمت - جمع نذر راگ - تهرمان - صاحب حکومت - اہمت - بزرگی -
 صاحب - پہنچنے والا - درست - صحیح - متاداب - ادب - سیکھے ہوئے - بیجا - لڑائی -
 خائب - بے بہرہ - نامید ہونے والا - خاسر - نقصان اٹھانے والا -

و دشمن فلان باشد در هر کس نظر خشم اندازد گدازه سطوت جلال او گردد و چون دوازدهم غیر عظیم
 گو که مسعود واقع شود مولود گرامی باد شاه سلیم طبع سخن گزار دانش پذیر توفی حال صاحب
 اقبال بود و در جای که دلیران نبرد مردان مرد متوهم شوند صاحب این سعادت هرگز متزلزل نگردد
 و پاسبان و قار و در امن ممکن در پردے کشیده دارد در آنکه توهم و شائبه تغیر بساحت احتیاط او را
 نیاید و درین زمانچه نفیس در و در سعیدین در و دوازدهم اتفاق افتاد افاضه سعادت می نماید
 چون صاحب طالع غیر عظیم باشد در سوم واقع مولود اشرف را بر مرتبه سلطنت عظمی رساند
 چنانچه درین دیباچه بر تو سعادت ظهور دارد و چون مشتری و عطارد و زهره هر سه ناظر باشند بر
 کشور کشانی و فرمانرانی مولود مسعود آگاهی بخشند چنانچه درین لوحه نگارین چراغ دولت می افزونند
 و اگر خبر طالع یا قمر در نه برج باشد و چهار کوکب یا زیاده بقمر ناظر نیست و دو سلطنت بصاحب
 طالع متعلق شود و محالک فردان در حیطة نصرت و قبضه اقتدارش استمرار پذیرد و درین طالع
 با وجود بودن بز طالع و بودن قمر در نه بر خود قمر رانج کوکب ناظرند غیر عظیم سعد اکبر سعد صغیر
 زحل عطارد و درین زمانچه قدسی صاحب طالع در خانه سوم ست مولود اقدس را اگر برادرے
 باشد دیر نماند و دوستان جانسپار بهم رسند و نیکو کار و بخشنده و توفی حال باشد و سلطنت
 بی گزند سعادت بی منتها بهره مند شود و صاحب دوم در سوم واقع است کارهای عظیم کند و
 شغلهاے شکرش بوجود آورد و اختراع قوانین دولت و حکمت کند و بدانند ایشان را نبی فرماید
 و ازین اندیشه پیرامون ضمیر و الایش نگرند و صاحب سوم در دوم ست بچارهاے از پافناده
 را دستگیر کند و با خویشاوند سعادت چوند مبر بانی پیش آید و سائر نیک اندیشان را از فیض
 انعام داخشان ادبهره مند گرداند و از حدائق انضال و اکرام او ثمرات برچیند و مقرر است که
 اگر صاحب سوم سعد باشد مولود گرامی به سلطنت علیه رسد چنانچه در زمانچه مقدس صاحب سوم

سطوت - قمر - سخت کجرا - حاکرنا - متزلزل - کاپشنه والا - شائبه - میل - شائبه جمع - ساحت - میدان - صحن خانه
 افاضه - زیاده آنا - بهانا - نیر - روشن -
 دیباچه - عطفه کتاب - چهره - فروغ - روشنی - شکر گف - زیبا - عجیب - اختراع - بے نمونه پیدا کرنا - بنانا -
 قوانین - جمع قانون - قاعده - خویشاوند مستجابی - رشته دار -
 حدائق - جمع حدیقه - باغ - ثمرات - جمع ثمره - بھل -

جهانمان اورا ستایش کنند چه در مثلثه طالع در بیت و دست خود ست و دستی قوی حال که آن سواد کبر است
اندیشها و نمهای طوائف عالم دور کند و خوشدل و کامروا باشد و نفیوت صورتی و معنوی و ذاتی
و عرضی بزرگ بزرگان و بادشاه بادشاهان و پرتو شهرش عالمگیر گردد و وصیت عظمتش از کران
تا کران برسد بسیاری از سلاطین و حکام و در تحت حکم او باشند و از و اندیشه ناک بوده مطیع و متقاد
گردند و چون در خانه مشتری است و نیز اعظم نظر بر و دارد و سروران جهان سر بر خط فرمان او باشند و
خاک آستاش سجده گاه اطاعت خود سازند و قمر در ششم است دشمنان او بزرگان باشند اما
با و نرسند و تاب بارقه قهر و عظمت او نیارند و همیشه دوستی او را ترتیب دهند تا با قیاس انوار و فاق
او از آفات سلامت بمانند و چون در جدی است و وبال دلالت بر ضعف حال دشمنان کند و خداوند
طالع را موافق مزاج آید که فصل خصومات موافق عدل و مطابق نفس امر کند و تحقیق ادیان مختلف و
مشارب متفاوت نموده هر طائفه را به نیکو کاری راهبری نماید و خواهد که عالمیان از نشیب آباد
تقلید بر آید بجاده تویم تحقیق گرامی و چون مشتری بر و نظر میکند قدرت و قوت پادشاهی او زیاد
از اندازه قیاس باشد و صاحب فرزندان شایسته گردد و چون زهره ناظر است عفاف بزرگش
بخشنه کردار و خدمت او بمرحله دراز باشد و از رضا جوئی فرزندان نیک نهاد کامران شود و
ضابطه چند از کتب حکما می هندوستان که دلالت بر جلالت قدر این زائجه قدسی میکنند نیز بر او
می یابد چون دوازدهم قمری که از کواکب سیاره واقع می شود مولود بعمر دراز کامیاب عیش باشد
و عبار عارضه بد امن عافیت او کمتر رسد چون در عین قوت بوده ستمناوت تراز و سعادت
شرف داشته باشد بادشاهی بزرگ یابد و بطول حیات و وفور برکات در منازل عالی
اساس و اما کن و الا بینان مسرت آراے گردد و چون درین زائجه دوازدهم قمر مرتخ است
حصول این معنی بر وجه کمال رود و صاحب عساکر منصوره گشته در معارک رزم صفت شکن

صیت - آذنه - متقاد فرمانبردار - بارقه - روشن و جگدار - اقباس - روشنی حاصل کرنا - وفاق - موافقت کرنا -
فصل - نصله کرنا - ابک موسم - فصل جمع - خصومات - جمع خصومت جگدا - مشارب - جمع مشرب - گمات - شریعت
جاده - بگ دومی - تویم - درست - مضبوط - عفاف - جمع عقیفه - بر بنر کار عورت - نش - طبیعت - سیاره - جلند
منازل - جمع منزل - براد - مسکن - اماکن - جمع المکنه جمع مکان - میان - عمارت - عساکر - جمع عسکر - لشکر - معارک
عمر که جنگ گاه - رزم - لرایی -

تین خود میرا انجام نماید و به سفر مائل بوده از سفر بهره مند باشد و صاحب فرزندان ارجمند و رضا جوے
 شود و دشتری و زهره در خانه دوم فرام آید صاحب طالع را بقنون هنرمندی و انواع دانشوری زمین
 گشته و چون سعد اکبر در خانه عطار دست بعطیه حسن صورت و تناسب ترکیب عنصری و سنجیدگی سخن
 و آراستگی مجلس و خرد عالی و اندیشه بلند در خدا شناسی و بزدان پرستی و نیکو کارے و انتظام هر کارے
 از روی شایستگی ممتاز ساخته و زهره در سنبله آرایش مخدرات سر اوقات اقبال و افزایش پیرایه حسن و
 جمال اهتمام نموده و غیر اعظم در سوم سبت هر چه خواهد از کارهای بزرگ بے ملاحظه کسی بجا آورد و توانا
 باشد و برادران پیایه او فرزند بلکه نجم طالع اخوان محترق گردد و جهانیان بر موادارے او متحده و متفق
 باشند و چون عطار در سوم سبت هنرمند و کار دان بوده به بیکاری خوش نداشته باشد مشقت کش
 و دشمن کش گردد و در اکیهات و دیگر فنون حکمت فکر های دقیقش در مرتبه ذوق و وجدان باشد و
 چون در میزان ست مشهور آفاق گردد و کار های پسندیده فراوان میدانسته باشد و در ازمنه متده
 جهانستانی و جهانی کنده و تدبیرات صابمه و فکار و دقیقه نماید و زحل چون در سوم ست آسایش و
 آسودگی فراوان بیند و خدنگاران رضامند بحساب داشته باشد و باشجاعت ذاتی بقفل کامل خود
 کار کند و چون در میزان شرف ست صاحب خزاین عالم شود و چون در سایه گرانی سایه
 آفتاب جهاننا بست خزاین بیکرانش متهای دید و عهد های دراز برقرار بماند و سفر های دلخوا
 بکارمانی و کام ستانی کند و از بزرگترے در روی زمین نباشد و جانوران سیاه رنگ عظیم جنبه
 بردرگاه او باشند هر چند بسن و سال بزرگ گردد و در او بزرگتر شود و کثرت سیاه و کمال دولت و جاه
 بے مشقت و تردد او حاصل آید و بدولت و اقبال و درگاه بماند چه ازین بطی ترکوبی نیست بسط سعادت
 و استقامت سلطنت و امتداد زمان از عطیه های اوست و غیر اعظم و زحل و عطارد و یک
 برج اند و دست پرورد دشمن گاه باشد و آئین دوستی و دشمنی نیکو داند و مرتج در قوس ست

تین - مشروط و پنجه - ارجمند - یعنی صاحب قیمت و لیاقت مجازا بلند مرتبه - تناسب - با هم مناسب - سر اوقات
 جمع سر اوقات - سر پرده - محترق - جلا هوا - متحرق - متفق - اتحاد - یکدل - دنیا - اکیهات - معرفت حق کے متعلق با ربکیان -
 وجدان - دل بین پایا جانا - ازمنه جمع زمانه - متده - دراز بچیلے ہوے جیسے دید -
 صابمه - یعنی دست - شیک - و دقیقه - باریک و دقائق جمع - جنبه - جسم - بطی - سست - بسط - پھیلاؤ - استقامت -
 ہیئتگی - دشمن گاه - دشمن کو کا سیدہ کرنے والا کا میدان گھنڈا -

نبردش زہرہ صفدران شیر مرد آب ساز و د صورت زائجہ قاسمی بد جب بحر عمدہ منجمان ہندوستان
جو تکر ای کہ از طر زمان عقبہ شاہی بود ترمزہ کلک تصریح سے شود

<p>زہرہ نرخ لطف آلود سنبلیہ لوکا عقارب الک</p>	<p>اسد لوالب</p>	<p>سرطان لوا ۲۶ درجہ</p>
<p>عقرب لہ بط</p>		<p>ثور رہ بط</p>
<p>مہر المنجم جدی لوا قمر ایت مرہ</p>	<p>دو لوالب</p>	<p>حمل ہم حوت لوا</p>

باد وجود کمال بے تعینی و بے تکلفی حضرت شاہنشاہی چندین ششہ عظمت و جبروت کہ از پیشانی
سطوش پتیا باد دلالت میکند کہ قول منجمان ہندوستان کہ طالع اشرف اسد بیلگونہ نزدیک
واقع ہاں۔ در کتب احکام این طبقہ مقررست کہ عما جب این طالع بیار مال و غالب بر زمینان
و بخشانیدہ برگنا ہگار ان ہاں۔ و بہ آئین عدل و انصاف گرداید و کار ہا را بعقل قومی در اسے

زہرہ - توت - دل - صفدر - بہادر - جو تکر اسے - ایک برہمن کا لقب ہے جو خیم پیر بنانے میں ماہر تھا - طتریم - ملازم
تصریح - صاف بیان کرنا - عقبہ - چوکھٹ - علم ریل کی ایک شکل - ششہ - آفتاب کی روشنی - جبروت - تکبر و بزرگی
سطوت - غلبہ و حکومت یعنی باوجودیکہ بادشاہ اپنے لیے کوئی امتیازی نہیں رکھتا محض بے تکلف مل جلتا
ہے پھر بھی اسکی پیشانی سے ایسا سطوت و جبروت کا اثر پڑتا ہے کہ شیر کی کچھ حقیقت نہیں اس سے معلوم ہوتا ہے کہ
اسکا زائجہ طالع برج اسد ہے -

و وزیر آئادہ میدارد و موجب از دیاد ملک میگردد و دو ستم السعادت در و نماد عاشرست که خانہ دولت و اقبال است و صاحبش مسعود ناظر تثلیث و مخبین سما۔ اگر ناظر بنظر تثلیث بر سلطنت عظمی و کمال عقل عدل و ولایت کرده و خزانہ روزگار را در حیطہ تصرف و قبضہ اقتدار او آورده خانہ باز دهم کہ خانہ امید صاحبش قمر زائد بنور در نجسم طالع بواسطہ نظر تثلیث بطالع سبب حصول امانی و آمان شدہ و در خانہ دوازدهم کہ خانہ دشمنان است ذنب جای گرفته و رنجواری و نگو نساری اعدای دولت باید بود اہتمام وارد ہر سید و ہتی را کہ از قبیلہ اطاعت روگردان شدہ بہا و پیر فنا سرگردان ساختہ صاحبش کہ نیز غلط است و در خانہ سوم کہ جای احوان و انصارت جای گرفته بسیاری از مخالفان را پشیمان ساختہ و در سلک بندگی و جانیساری و آورده و از غرائب این طالع آنکہ عاشر کہ خانہ دولت و سلطنت است بجز است کہ خداوندانش صاحب طالع است و مقرر کہ ہر صاحب طالع بخواہد کہ نسوب خود را بہ زتیہ بلند رساند لیکن بواسطہ موانع از قوت بفعل نمی آید و درین طالع مسعودان خانہ جای دولت و سلطنت و افحست ہر گاہ کہ دولت در خانہ خود داشتہ باشد چگونہ از نسوب خود دینخ دارد

تصویر زناچہ طالع آسمان پیرای حضرت شاہنشاہی و محلی از احکام بہ طرز
اخترشناسان ہندوستان

طالع سعادت مطالع آنحضرت بموجب حساب بنجان ہند۔ اسد قرار یافتہ کہ برج ثابت است و کمال غلبہ و استیلا و صولت و استعلا و اردو نیز اعظم کہ از جمیع افراد عالم نظر تبتیش بہ سلاطین بیشتر است صاحب طالع واقف شدہ و این نشانیست روشن کہ صاحب طالع بر شہر یاران نامور و فرماندہان بزرگ قدرت غالب و مستدلے باشد و روز بروز قوایم سلطنت و ایالتش استحکام و استقامت پذیرد و قواعد رفعت و شوکتش با ستفرار و استقامت انجا ماہیچہ قہرش دست گردن کشان بدسگال تاب دہد و او ازہ کوس

خزانہ - خزینہ کی جمع ہے - نوب - بفتح ذال دون - دم آوردہ ارستارہ از ناب جمع - اعدا - جمع عدد کی دشمن - جو زوار - ایک برج کا نام ہے - موانع - جمع مانع - روکنے والا - مطالع - جمع مطلع یعنی طلوع ہونے کی جگہ اور طلوع ہونا - اسد - شیر اور اسی شکل کا ایک برج ہے - استیلا و غلبہ متولی غالب - استعلا و بلند ہونا - قوایم - جمع قائمہ آدمی وغیرہ کے پانوں - ستون - ایالت - سیاست و نگاہ رکھنا - استقامت - جہتگی و پابندی - بدسگال - دشمن - پیچہ تاب و اون - پیچہ ڈر دینا - کوس - نقارہ -

است ببطار دس سو دو در حد خود و مثلثه خود است در ہر کار سے کہ توجہ فرماید باسان ترین روشنی انصرا م
 یا بدو عاقبت کارش بکام وائی باشد۔ و خانہ پنجم کہ خانہ فرزندان است جدی است و آن بر حسب
 بسیار فرزند و مرتخ کہ کوکب سیاه است در انجاست و کدخدا سے طالعست کہ ما ارقانون عمر بدست
 و از جلال امور آنکہ این کوکب انجیش در بیت الشرف است در وجه و مثلثه و در یکان و ادراجان و اشپی
 عشریہ خود از عمر در از برو مندا گرداند و از بسیارے اولاد و احفاد بہرہ مند سازد و از فرزندان برخوردار گامگا
 اعتضاد بخشد و سپاہ گیتی پوی را کامیاب ظفر نصرت وارد و از جملہ اتفاقات حسنہ آنکہ در زائچہ طالع حضرت
 صاحب جفرانی نیز میخ در چشم بود چنانچہ در ظفر نامہ ایراویافتہ و حکمت پروران تجربہ کار در طالع سلاطین قوت
 مرتخ اعتبار کردہ اند و درین زائچہ قوی حال قدسی شمال زیادتی از طالع صاحب جفران است کہ این
 کوکب و الادربیت الشرف است با قوت ہائے کہ گزارش یافت چنانچہ انمعنی از جلالست و ربو
 بزرگی شان و بلندی رتبت و رفیع نصرت و تخیر ممالک آگاہ یسازد و ایما ینمایا۔ از نیک صاحب طالع ہر چند در
 عمر خود جاہ او بیشتر و بہتر از ایام شباب باشد و ماہ کہ واسطہ تاثیر علیات و سفلیات است زائچہ انور
 آہہ بدولت روز افزون رہنمائی ینماید و میلج ہم ادست کہ بمثابة روحست و مرنی بدن در حنائہ
 پنجم است متصرف از مرتخ بتقلیت زہرہ واسطہ دوام صحت و تند رستی مزاج و قوت بدن گشتہ
 و خانہ ششم و ہست نسوب بہ لشکر و صاحبش کہ زحل است در سوم واقع شدہ کہ خانہ اعوان و انصار
 و اس در دست لشکر بان را از خیل مخلصان و فدایان داشته و در سابع جوت سنت بدرجہ ہفتہم کہ
 حد زہرہ است و از مثلثہ و ادراجان ادست مخدرات حریم عصمت را در لوازم رعنا جونی و آداب
 خانہ نگاری ثابت قومی عطیہ نمودہ و از نیکو خدمتی کامیاب دولت و سعادت ساخته و خانہ ہشتم حمل است
 صاحبش مرتخ کہ سعادت مذکورہ دارد و ناظر بطالع بنظر تقلیت است اشارت بر حمایت الهی نمودہ در جوت
 خوف و مکامن خطرہ خانہ نہم خانہ سفرست صاحبش زہرہ در طالع فرار گرفتہ مواد سرد و جمعیت در سفر ہا

بیت الشرف - بزرگی کا گھر - علم نجوم میں ساتوں سیاروں میں جبکو برج میں شرف ہو اسکا بیت الشرف ہے۔ احتقاد - جمع
 حافہ - پونا - غلام - اعتضاد - قوت بازو بنانا - تسخیر - تاج کرنا - میلج - دلیل جسم اور کدخدا دلیل روح انکو ملا کر دلیل عربے -
 تملیت - دو ستاروں میں سوم حصہ فلک کافرن پونا - ولو - ڈول ایک برج - اعوان - جمع عون - دو گار - انصار - جمع
 ناصر - مدگار - خیل - گرہ - سابع - ساتوان - جوت - ایک برج یعنی بھلی - حریم گرداگرد - عصمت - اپنے کو گناہ کبیرہ سے بچھڑنا
 ترنا سے بچانا - مکامن - جمع مکمن پوشیدہ ہونے کی جگہ - سم - تیر حصہ - سهام - جمع -

سعادت ذاتی و عرضی دارند و ایام زندگی را با عیش و کامرانی انتظام می بخشند و مشتری که سعاد اکبر است
و منسوب بعدل و دیانت و علوهمت و استقامت طبع و تعمیر عالم نیز در خانه دوم است ناظر بخانه چهارم
که خانه عاقبت است اسباب عشرت و کامرانی بر وجه انهم تا عاقبت العاقبت معماران حال فرخنده مال آنحضرت
میدارد و عطار و متبرج المزاج بسبب مقارنته با سعاد اکبر سعادت کبری یافته و سعادت بر سعادت افزوده
و دلالت کرده بر آنکه صاحب طالع بعلوهمت و سمو منزلت بر همه فائق باشد. و بار باب عقل و دانش
و اصحاب فطانت و ذکا مجالست نماید و دانشوران روزگار و دانایان هر فرقی ملازم درگاه دانش پناه
او باشند و هنرمندان روی زمین ترک ادطان نموده احرام طواف آستان بر فیح او بندند و آنچه
در ضمیر الهام رود او بر تو حضور آید از موافق عقل و مطابق نفس امر باشد. و ابواب نصفت و معالمت
بر روی عالیمان گشاده در جمیع امور حفظ مراتب دیانت و حیانت نماید و در اختراع مبانی عمارات عالی
که طوک گذشت بر اکثر دست داده باشد هم بکار و در ان عمارات دلین با انواع خوشحالی و خرمی و
اصناف آزادی و منجی بگذرانند و از جمله غرائب آنکه زهره در خانه عطار دست و عطار در خانه زهره و
سعادت جمع شد. یکی سعادت مشتری و دوم سعادت زهره سوم سعادت عطار و که از سعدین کسب کرده
و این بغایت نادر افتد و نیز اعظم عطیه بخش عالم که نظام بخش امور جهانیانست علی الخصوص کرامت فرما
جلال و افتد و شوکت و اعتبار در خانه سوم در برج ثابت واقع رفعت و جلال و عظمت و شوکت
سوء حبت نموده و چون از مویط بر آمده رو بشرق دارد و مشرقش روز افزون ساخته و چون ناظر است بخانه
نهم که خانه سفرست همواره در سفر ریاست فتح و ظفرش سر بلند بوده از آسیدب و آشوب زمان در
گفت حفظ و حر است روشنی بخش جهان باشد و خانه سوم که باقران سبت یافته عقرب است از انبار
عقارب خبر داده و زحل در آنجا آن نزدیکان و در رانجو است و نکابت بهادیه ضلالت و بلاکت رسانید
و قوس و تد رابع است و آن خانه عواقب کارها و مشتری که صاحب او است نظرند پس دارد متصل

استقامت - راستی - تعمیر - آباد کرنا - عاقبت العاقبت - انجام خانه - مقارنته - با هم نزدیک بودن - متبرج - ملا جو - سمو بند
طواف - گرد بھرنا - رفیع - بلند - حیانت - حفاظت کرنا - اختراع بے نونہ کے پیدا کرنا - مبانی - جمع مبنی بنو - مویط
نیچے گرنا - کف - سایہ - جانب پناہ - اکناف جمع - عقرب - بچھو - عقارب و عقارب جمع نام برج - نکابت و نکبت - بجی
سختی و آفت - ہاویہ - گدھا طبقہ دوزخ - ونا - بیخ او ناز جمع - عواقب - جمع عاقبت - نظرند پس - دو سارون مین
بقدر چٹھے حصہ فلک کے فرق ہونا - انصرام - ختم ہونا -

نقشه براسه استخراج زائجه بر شکل دیگر تجریر رسید تا بر بندی دوشمی باسانی تمام و سهلترین وجه بے وقت نظر بدون کوشش فکر واضح شود

طالع محل مقامه ال ای ح برج	سنبله ساقط عطار	جدی تریج ح زحل	عقرب ساقط ذریض طخ غ	حوت ساقط وچر زحل	ثور ساقط دب زہرہ
سرطان تریج ح ۷۰ نم	اسد ثلث م دط نمش	دلو ثلث س م ست ح زحل	میزان مقابله ک ط ت زہرہ	دلو ثلث س م ست ح زحل	جوزہ تیس ک ن عطار

اگر چه سنبله برج ذوجسین است در کب از ثبات و انقلاب اما درین دنیا چه اقبال ثبات طالع با معان نظر و لمعان مائل بود و وجه تحقق شده کی آنکه جزو طالع درجه ہفتم است از ثلث اولی برج دآن بانفاق اہل تخیم ثبات دارد و دوم آنکہ برج ارضی است و ثبات در عناصر بارض منسوب و این دو دلیل است بر ثبات سر بر سلطنت و استقرار سنا خلافت و صاحب طالع عطار درین زائجه اشرف بمنزلہ سنا اگر است چه مشتری کہ سعد اگر است با او است و عطار و کیو کی است کہ با سعد سعدی تر گردد و زہرہ کہ سعدی صغیر است در خانہ او است چنانچہ عطار در خانہ زہرہ است کہ میزان باشد و منسوبست بعقل و دانش و فراست و گیاست دآن ہم بحسب تسبیہ و ہم بحسب برجیت در خانہ دوم است کہ تعلق با طبیب معاش و قوام زندگانی دارد و افاضتہ کمال عقل و دانش بر خداداد طالع کردہ کہ در امور معاش و معاد عالم را بنور عقل بیاراید و عفا ہمسہ دین و دولت را بسر انگشت خود بکشاید و زہرہ کہ بہ سعادت و ہیئت مشہور و لغیش و طرب منسوبست درین طالع آمدہ ہموارہ اسباب شوق و سرور و مواد ذوقی و حضور آماہ میدارد و انغراب آنکہ صاحب طالع در خانہ معاش نشسته و صاحب خانہ معاش در طالع و ہر دو

ذوجسین - و زیدین والا یعنی ثبات معنی اور انقلاب معنی - امعان - غور کرنا - لمعان چمک در دوشی - محقق ثبات و بر نشہ ار - خلاصہ یہ کہ ایسا خیال نہ کرنا کہ اگر طالع برج سنبله ہو تو سعادت پر ہمدوسانین ہو سکتا کیونکہ یہ ثبات اور انقلاب دونوں سے مرکب ہے کیونکہ ہمان انقلاب ثبات کے لئے فواید موجود ہیں و ثبات ہی باقی رہ گیا جو سخت و تاج برقرار رہنے کی دلیل ہے - تسبیہ - برابر کرنا - قوام - نتیجہ اول یعنی عمل و درستی دیکر سہ اول یعنی اصل و نظام - مواد - ادہ کی جمع یعنی اصل شے - غرائب - غریب کی جمع - نمود -

ذکر صورت زراچہ مستور کہ در وقت ولادت اشرف بموجب ارتفاع اصطلاب یونانی ثبت یافتہ بود

بیانے آسمان سنج رصد بندہ نکاسے کن بعقل جیح پیونادہ پچسن طالع صاحب قران مین پچ
سعادت نامہ ہر ووجہان مین پچ تماشا کن درین فرخندہ منشور پچ سعادت بر سعادت نور بر نور پچ
در وقت نہضت ریات نصرت اختصاص از حصار امر کوت مولانا چانہ منجم را کہ در معرفت اصطلاب
و تفتیح زریح و استخراج تقویم و تخریح احکام ہمارے عظیم و مہارستی تمام داشت بجہت شخص زمان
سعادت و تحقیق وقت ولادت ملازم در گاہ عفت قباب ساختہ بودند و او چنان بعسکر و الاؤشتہ
معروضہ داشت کہ بارتفاع اصطلاب یونانی و حساب زریح گورگانے طالع سعادت مطلع سنبله
استخراج نمودہ شد و صورت زراچہ اقدسین نسبت

<p>زمان ذوق الرباط سب گورگان</p>	<p>سنبله در</p>	<p>زہرہ اولادہ فران مریخ مشتری بجوہر</p>	<p>سہم سعادت کواکب جوت الحو سہم الاعدا زالح</p>
<p>سہم السفر ج حل داج</p>	<p>جوت در</p>	<p>فوس کج جندی مریخ سی دو راس الرباط</p>	<p>سنج - سنجیدن کا صندہ امر جو آسمان سے ملکہ اسم فاعل ہوا جیسے رصد بندہ - قران - نزدیک ہونا صاحب قران جسکی پیدائش کے وقت سعید کن قران ہو منشور قران - نہضت - اٹھنا اور فارسی مین روانگی کے معنی لینے مین - اختصاص - اچھے سے مضبوط پکڑنا - مہارست - مشاہی - عادت - قباب - جمع قبہ یعنی گنبد - مراد بادشاہ سلیم جو عفت دہا کہ انہی کے قبیل مین تھی - مطلع جمع مطلع جا طلوع - گورگان مراد بادشاہ اور صحیح یہ کہ چلیزخان کے خاندان مین داماد کا لقب ہے یہاں تیمور کہ پوسنے الخ بیگ زریح مراد ہے -</p>

صوری و معنوی ملک الشعرا شیخ ابو الفیض فیضی در بعضی تحریرات بدیعیہ خود ایراد نمودہ اند کہ از غراب
 نسبت اسرار حروف کہ کلمات عالیات اند و در عالم مجرد و ترکیب آثار آن بر وجه اتم بحسب تفاوت
 ارجح و مضاعف ارتباط و تناسب ظہور می یابد آنست کہ بنیات حروف آفتاب کہ دو نیست و نسبت
 و سہ عار و است موافق است بعوار و حروف اکبر بر پائی نور سے کہ زمر عالم آرا پیدا است بہ از جنبہ
 شامشہ والاپیدا است کہ اکبر کہ بہ آفتاب دارد نسبت بہ این نکته ز بنیات آسمانیہ است کہ
 اتمی کلامہ و دیگر از لطائف این اسم جلیل آنست کہ واقفان رموز جفر و تفسیر و عارفان آثار
 و ترکیب حروف و طبائع شناسان الفاظ و کلمات کہ از مقامات بطون ہویت و ظہور تنزلات خبر
 دارند و از عالم نورانیت و ظلمانیات حروف باعتبار تجرد از لفظ و امتزاج بانفقاہ آگاہند ازین
 حروف بیست و ہشتگانہ ابجد ہفت ہفت حرف بہر عنصر از عناصر اربعہ منسوب داشته اند و
 حروف عدالت امتزاج این اسم گرامی جامع مراتب چہارگانہ بودہ از جامعیت بد ارجح جمال جلال
 و سایر لغوت فضل و کمال آگاہ می سازد چنانچہ الف آنشی و کاف آب و بادی و می در اخیلی است
 و ہر گاہ اسمی بطریق سویت و عنصریت از حروف فراہم آید کہ عنصر سے در ان ناقص نبود و عنصر سے
 کمر نیاید ہر آنکہ آن اسم در حد ذات خود در کمال اعتدال باشد و اعتدال نشاۃ ایست کہ
 اورا در حسن سیرت و صحت بدن و طول عمر و ارتقاے دولت و دوام مسرت خداوند آن نام مخلص
 تمام است و در ضمن این نکتہ دیگر بردر پیکر اورا کہ جلوہ گرفتہ کہ این سعادت اکبر بہر چہ اعتدال
 اطراف پیدا شوند تا بود و پراگندہ و گردنہ چہ در ترکیب و نظم حروف این اسم و حروف میانی کہ آن
 کاف و باست کاف آبی است دشمن بالاسے خود را کہ آنش است بر میدارد و باکہ با نیست دشمن
 پایان را کہ خاک است پراگندہ و میکند و عارفان نقاط اسرار را باید کہ از رموز نکات عالی اشارات
 این اسم بیع خبردار گشتہ از فیض سعادات و کلمات مسمی بہرہ مند گردند

بنیات خوب ظاہر - علم بدیع بین لفظ کلمہ حرف و ذکر کے باقی کے اعداد سے مدوح کا نام یو افی کرنا جیسے اکبر کو آفتاب سے ۔
 جفر ایک فن سے جس سے آئندہ حالات نکالتے ہیں ۔ تکسیر تو زنا اور نقش بھرنا طالب و طلب کے نام یو افی کرنے ۔
 ہویت خالص مرتبہ ذات حق پھر صفات و ظہور سے تنزلات (اترنے) کے مراتب ہیں ۔
 لغوت جمع لغت ہفت ۔ سویت برابری ۔
 اور اک ۔ علم دریافت کرنا ۔

بہ بزم نوا کے فرغ یہ ناگاہ از عقب سوار سے گرم رفتار سیاہی کر دھتر سنبل کہ غلام قدیم حضرت
 جہانبا نے بود از الطاف حضرت شاہنشاہی بعد از ان بہ خطاب صفدر خانے بلند نامی داشت
 ازین سیاہی کہ رو سپیدی کونین در دمضم بود آگاہ گشته بعرض اقدس رسانید حضرت فرمودند کہ اگر
 این سوار نوید رسان ولادت نور دیده سلطنت باشد ترا میر سزایم بسازیم بہیت بادشاہان جہان
 را سزایم و بہتت استلیم و فرودگانے چنین فرودہ اقبال و ہند بہ ازین جانب نیز چاہک رودان باور قبا
 از نغایت شادی عنانہ از دست دادہ پیش و دیدند آگن سوار رحش سعادت ہم نزد یک رسیدہ
 از نغایت شوق بہ آواز ہاے بلند شہر پار جہان و جہانیان را بہ شادمانی جاوید فرودہ دادند و بہ طلیع
 سیر جلال از افرو امید نوید رسانند کہ سپیدہ دم صبح مراد بر حسب آرزو میدو سرون بہار اقبال
 بر طبق امید سر برزد و جہان لفظ آنحضرت سر بہ سجہ شکر بدر گاہ خداوندگار کے مانند و جبین نیاز
 بر خاک خاکسار کے مالیدند بہیت تاج رفعت بر سپہرودی طاعت پر زمین چہ پامی دولت پر سر سز
 عرفی منت و بر سجودہ بعد از او اے وظائف شکر معسکر والا شتافتہ بہ بار گاہ سپہر کا نگاہ در آمدند
 جہان را جشن عشرت و آئین دولت تازہ شد و تقارہ بعیش و شادی بائین نشاط کیتبادی بلند آوازہ
 گشت بار گاہے ترتیب یافتہ بہ آئین ہمایونے دلکش تر از جشن گیم مرثے و بزم فریادونی رباعی اے
 دیدہ بیاقدرت چون بنگر بہ دین بزرگہ از درون و بیرون بنگر بہ گردوق تماشاے دو عالم دار ہی
 آرایش این جشن ہمایون بنگر بہ جہان پیر برگ و نواے جوانی از سر گرفت و عالم دیگر عشرت فریادش
 کردہ را بر یاد آور و رباعی سابقان دست بجام مے بخش کردند چہ خضر را شنہ این حتمہ آتش کردند
 این چہ نئی بود کہ سانی بقدر رخیت فرود چہ کسج و خضر از رشک کشاکش کردند چہ مطہ بان
 و سنان سر او مغنیان جاد و نوا ساز ہاے کی ناگون نواختن بنیاد نہادند و پردہاے رنگارنگ
 ساختن آواز نمودند چنگیان دست بر شتہ مقصود و روز دند عود نوازان عمماے جہان را گوشمال

نوا آواز - فرغ بیگری - سیاہی کرد نمودار ہوا - امیر سزای جس سردار کو ہزار سوار رکھنے کی جاگے عطا ہو - طبق موافق - کیو مرث
 اول بادشاہ ایران کہا گیا کہ آخرین س چاہیے کیونکہ کث زبان عرب سے شخص ہے - فرنگ جاگی ری والے کلاس سے انکار کرتا قابل
 اعتماد نہیں ہو سکتا -

برگ و نوا ساز و سامان - خضر اور خضر دونوں طرح اسی رباعی میں ہے ایک دلی کا نام -

جادو نوا - جادو بھری آواز - پردہاے یعنی راک کے پردے - چنگ - عود - قانون اور نامے باجے ہیں -

جاوے بخودی بنیاد کردند و ترانہ زمان نغمہ بردار افسون بیوشی درو میدند شعری هم از ہندی
 زمان نازک آواز بہ چو طاوسان ہندی جلوہ بردار بہ ہم از چینی نوازان سبک دست پوز ساز
 بے مے گشتہ تر مست بہ ہم از قانون نوازان خراسان بہ دل شکل پستان بردہ آسان بہ
 ہم از داستان سرایان عراقی بہ نواز نوید عمر باقی بہ الحقی مجلسی شد چون عالم قدسیان تجرد ماہ
 در غایت قرار دارام و محفلی چون نزم روحانیان تقدس نواز دستغنی از بادہ و جام تماشا میان ملا علی
 بے واسطہ حس بصر تفریح کنان گذشتند و نظار گیان عالم بالا بزبان بیزبانی باین ترانہ تر زبان گشتند
 عدیت ابن چہستی ست کہ بی بادہ جام ست اینجا بہ بادہ کہ جام نبوشند حرام سبت اینجا بہ خواہنا
 میوہ رنگارنگ کشیدند و ماندہاے نعمت گو ناگون فرو چیدند تشریفہا سے رنگ رنگ بخشش فرمودند
 و خلعتہاے ننگ تنگ انعام کردند ازین شگفتگی و خوشحالی چلو گویم کہ حاجت شرح دایم غ نیست اگر
 تو انم از برآمد مقصود قدسیان عالم بلا شئمہ باز گویم کہ پس از چندین نگاپو سے وجست و جوی نظام بخش
 ملک معنی دانستہ ام از رانی کن عالم صورت را خلعت گرامی وجود پویشا نیند از مہد بطون عنایت و خلوت
 قدسی بمنہ ظہور بدائع و جلوات انسی آوردند اما شرح اہتمام ملا علی و کامروائی روحانیان تجرد نواز
 از اندازہ گویابی بیرون ست همان زمان کہ نیر جلال از مشرق اقبال طلوع فرمود قاصد ان تیر گام سواران
 جاہک خرام بجانب مخیم اقبال و مسکر اجلال کہ مسافت چہار فرسخ در میان داشت برسانیدن این
 فرودہ جانفرا نوید و دلگشا ستانقد و فروداے آن شب کہ حامل روز سعادت بود وقت صبح صادق
 از ان منزل بدولت کوچ شہ ہ بود و قریب نیم روز نزدیک بہ منزل در سرزمینے کہ بغایت دلگشا
 و خوشس ہو بود و اہاے بغیش و درختان و گلش داشت حضرت جہانبانی جنت آشیانی بسعادت
 لیکہ فرمودہ بودند و معدودے از مقربان سہ براسے بخدمت حضور قیام داشتند متشہو
 تازہ درختان بہ فلک چتر ساے سایہ فلک بر سر ظل سہاے غلغل مرغولہ مرغان راغ پریختہ

ترانہ زمان نازک سے گلنے و ایوان چینی و قانون باجون کے نام۔ ملا علی فرستے۔ تفریح سیر کرنا۔ تشریف بھاری خلعت تنگ
 گھڑی اور دو بار سے بنایت فرادے۔ مہنگوہارہ۔ پانا۔ مہودا اجماع۔ بطن بریش۔ بلون جمع۔ جلوہ ظہور مطلب۔ کہ ملا لکھنے اس شخص
 کو جو صغ ندرت کے پردہ اور قدس کے خلوت میں مخفی تھا نکال کر ایسی چوکی پر لاکر بٹھایا جہاں انھوں میں انسانی مظهر کا ظہور ہے۔
 بغیش بچہ میل کے۔ ظل سایہ۔
 مرغولہ بچہ از گچی ہوئی۔ راغ۔ مہنہ زار۔

چنانچه مجسم که بحبت شخص طبع سعادت مطلع بموجب حکم بادشاه بر عقبه عفت بود در اضطراب
 در آمد که الحال وقت نجاست وارو بعد از زمانه ساعتی فرخنده که بهزاران سال پدید آید میرسد چه شود
 که تولد در توقف اندر حاضران مجلس استخفاف نمودند که این اضطراب چه گنجایش دارد و امثال این امور
 اختیار نیست مقارن این حال آن اقتضای طرف شد و خاطر او از گذشتن ساعت نجاست بقدر
 فراهم آمد و سبب ظاهر بی این عطیه عظمی آن بود که در آن هنگام دایه ازان دیار آوردند که متکفل این
 خدمت شود چون گریه منظر بود خاطر مقدس حضرت مریم مگاسنه از دیدن آن نفرت نمود و مزاج اعتدال
 سرشت منصفی شد و آن اقتضای طبیعت نماند چون ساعت مختار رسید از برگذر آنکه ساعت نگذرد
 مولانا در قلوب بود و بحرام حرم قدس گفتند که الحال حضرت مه علیا بی از محنت بسیار آسایش یافته غنوده
 بیدار ساختن لائق نیست آنچه از بچون در مشیت خویش مقرر ساخته بوقوع خواهد پیوست در همین حرف
 در حکایت بودند که حضرت مریم مگاسنه را شدت وجع بیدار ساخت و در آن ساعت مسعودان کو مقرر
 یکتا سے خلافت با نخت بیدار بظهور آمد در سر پرده عصمت و سراق غرت بساط نشاط بگفته ذرا و جشن
 شوق و انبساط ترتیب دادند بر دو گمان خرگاهے عصمتیان حریم بادشاهے دیدہ امینا بصره شوق کحل کرد
 ابرو سے ہوسے ہوسے را دستم طرب و اذندگوشش بشارت بہ گوشوارہ مراد بر آراستند چہرہ آرزو را گلگونہ
 عیشش زدند ساعتنا را بارہ مقصد بستند پای رقص بختحال جلوہ در آورده بچو لانا نگاہ عشرت و شادی
 در آمدند در فرمہ مبارکے و مبارکبادی بر کشیدند، مروہ جنبانان ہندی ساعد ببطر آمیزی ہوا تیرسند
 گشتند بختانہ سایان عنبرین مو سے زمین را تازہ رودے کہ دند پرستاران گلچہرہ بگلاب انشانی شوق را
 آبرو سے تازہ دادند از خوانے لباسان نوش خند بزرعفران پاشی سپہبران را در زر گر گفتند
 گلہویان سمن عارض ہندل کا نور آمیز گرم رفتار ان جلوہ را اعتدال بخشیدند، مجربا سے زمین در
 حواشی بساط بخور انگیز کردند، از عود سارہا سے عنبر آگین سر پوشش برداشتند فینا گران پردہ ساز

استخفاف بگنادان بختنا کہ بر منظر دیکھنے میں ناوار منصفی - دل بچا تنگدی - اقتضای خواہش - مشیت چاہنا - وجع درد - سراق سراق
 بساط نشاط فرزند شوقی - خرگاہ شایخہ پر دو گمان یعنی سر پرده شایخہ کے اندر پردہ میں رشتہ دلیان - عصمتی اپنی آبرو کو بچا نیوالی - حریم
 احاطہ - کحل سرہ رنگانی ہونی - کحل سرہ - گلگونہ رنگین بننا - ساعد گلانی یا رہ لنگن - مروہ پنکھاستی گشتند - مستعد ہونے - دوزر گر گفتن
 سینے سے نڈھنا - مجربہ شہو جلانے کی انگلیشی - حواشی جمع حاشیہ کنارہ - بخور خوشبو کا عنوان - عود سار جنان عودت ہو جیسے نکلنا عود
 فینا گرانے والی -

انجلا سے نور غیب و شہادتہ وسیلہ انکشاف صبح دولت و سعادت پروردگاہ و نشین سر اوقات آسمانی۔
 حضرت مریم مکا نے عصمتہ الدنیاء الدین حمیدہ بانو بگیم ادا م اللہ ظلال جلالتا نقد پاک قدوہ اولیاء
 کرام قطب اقطاب عظام سیاح میدای ناسوت سیاح دریای لاہوتہ مصباح مکان روح
 مفتح خزین قیوح کلچین بساتین بجلی نخلبند ریاضین معنی امام صومعہ ریاضت سانی سیکہ انانیت
 دریادل مرحلہ تجرید و دریائوش مصطفیٰ توجید مستغرق بجار جبارہ مستملک بوارق شایہہ مشعلہ دار شبتان
 ظریفیت قافلہ سالار شاہراہ حقیقت اکمل مظاہر تجلیات ذاتی اعلیٰ مجالی انوار صفائی صرفت سر اتر
 اصحاب کشف و شہود نقاد ضمائر اباب وجد و وجود سیار شاد قلب و ارواح نظار بو اطن توالب
 و اشباح واسطہ انجلا سے عمام ظلام وسیلہ انجلا سے ارقام انام عارف رب الباطن مترج طور و بطون
 کاشف لواح اسرار بروز و کون قطعہ قطبہ کہ قطبین فلک داشت پیام شیران موسس راہ ادب
 کردہ لجام ہر دریشہ دل ہنر بر سرست خرام ہر دریاکش عشق زندہ فیصل اجہ جام قدس سرہ اتفاق
 افتادہ بحسب ارتقاع شعرے شامیہ سی دشمن درجہ بود بعد از گذشتن ہشت ساعت و بیست دقیقہ
 از اول شب ہشتم آبان ماہ جلا سے سال چہار صد و شصت و چہارم موافق نور و جم اسفند از ماہ قدیم
 سال نصد و یازدہم مطابق شب یکشنبہ ہجری ۱۰۰۰ سال نصد و چہارم و ہجری ۱۰۰۰ سال نصد و یازدہم
 ہزار و پانصد و نو و ہجری ہندی شانزدہم تشرین الاول رومی سال ہزار و ہشت صد و پنجاہ و چہارم چہار سال
 و بیست و دو دقیقہ از شب مذکور مانہ بود و شہر کرامت بہر و حصار سعادت انحصار امر کوت کہ از اسلیم
 دوم است و عرض از خط استوا بیست و پنج درجہ و طول آن از جزائر خالہ ات صد و پنج درجہ است
 در ہنگامی کہ موکب عالی رودے توجہ بہ تسخیر دلالت تہ داشت و ہجرت اقبال در ان حصن دولت و حصار
 سعادت بچمت قرب زمان اشراق این نور گیتی ارا سے توقف فرمودہ بود و از غرائب امور کہ فریب زبان
 طور نیر اقبال ساختہ شد آنستہ کہ پیش از ساعت مسعود طبیعت را اقصای دلالت شد مولانا

مید و بیابان - صباح پیرنے والا - افانہ فیض دنیا مصطفیٰ شراخانہ - اعلیٰ بہت ظاہر روشن - مجالی جمع کلی طور کی جگہ - نقاد
 پرکھے والا - قوالب جمع قالب ساچھا - درمیا چہ اشباح جمع شبح خاکہ - انجلا روشن ہونا - انجا سنا - عمام بادل - ارقام جمع رقم نشان خط
 آنام جمع نام گناہ - رد الباطن جمع بلط ہمیشہ - لواح جمع لائح ظاہر - چکنا ہوا - کون پوشیدگی بروز کا اثر - ارتقاع آفتاب ستاروں کا
 موقع و یکسر یک کازا چکنا - شامیہ بامن طرن والا - شعری تارہ - اسفند از ماہ قدیم ایرانی شمارتہ ہارحوان ہیندہ -
 جزائر خالہ ات سے طول کا شمارتہ کیونکہ پہلے اس آگے آبادی معلوم نہ تھی - عرض کا شمار خط ہواست - بی اکر کوت اور تہ یعنی ٹھمدہ ہر بندہ موین ہین

جانز و عظمی ازین گزیده ترجمه باشد که دل اخلاص گزین من معده رنگات حقانی شده است و حسرت
نکتہ دان من مبدط این واقف ربانی گشته ازین جواهر شبت تاب گوشوارهای گرامی جبت آرایش گوش موش
سعاد و سندان دانش پند یادگار سے گز ارم

ذکر طلوع نور اعظم و سقوط سعده اکبر یعنی سعادت ولادت حضرت شاهنشاهی
مظلل الملی

ظهور زینچہ آمال از ششمه ابرادیت و طلوع غیر اقبال از مطلع سعادت یعنی ولادت اقدس حضرت شاهنشاهی
از خدر معلی و ستر مقدس حضرت عصمت تجاب غفت نقاب تقدس احتجاب بحر و انساب ولیہ
عصر بارعہ و ہر صاحبہ روزگار کاظمہ آموزگار بقا و وہ طہارت اسوہ زہرات صفیہ صافی نیت و فیہ
وافی طویت ملکہ قدسی ملکات مالکہ سماویہ برکات صفوت زمین در زمان برکت کون و مکان موجب
دریائے قدیم صدف محیط کرم چسب رخ خاندان ولایت فردغ و دومان مہایت سراج حظیم عبادت
مشکوہہ حریم سعادت ناصیہ طاعت ایزدی باصرہ سلطنت مرہمی قائمہ سر بر سیمو قاعدہ کرسی علو خاتون
منصفہ رفعت بانوبے مجلہ دولت نقاب گزین بود ج غرت رفعت بخش طیلسان عصمت عطیہ و انا سے
عالم بالا خزینہ رحمت ایزد تعالیٰ نیت کبر سے ماندہ ربانی دولت عظمیٰ مومہبت آسمانی نقطہ دائرہ
تفہیل و انضیال درہ فاخرہ و دولت و اقبال شکوئمہ ہارستان عدالت لوح نگارستان جلالست بارہ
ایو ابر و ولایت دولانا نرہ غیر عظمت و اعتلا زبدہ میامن کبے و نہی نخبہ مکان سر سے قلبی و اسطہ
عقد دانش و آگاہی رابطہ انتظام سلسلہ کونے و آئی شجرہ طیبہ صفوت و صفائثرہ مکرمہ
گرامت و اصطفا امرات حقیقت نامے و جہ یقین مرقات اعتلاے مصاعد دولت و دین اصل و اصل
دو جہ بردندی نغمہ شریفہ روضہ ارجمندی مستورہ معجز حلم و جہا مخدرہ معنی غرت و کبر بادلیہ

مبطل آترنے باگرنے کی جگہ - امال جمع ال - امین - ششمہ اول جس صحلی بن بچہ ہوتا ہے - خمد پر بردہ جواز اپردہ والی مخدرہ اسطح
ستر بردہ جواز سنورہ - بحر و تنہائی و بے مادہ ہونا جیسے فرشتہ - بارعہ خوبی بن ہمسرون سے برمی بوئی - ق - وہ پیشوا -
زہرات جمع زہرہ - خوبصورت تر دنازہ - طویت طبیعت - حظیم خانہ کعبہ من سے ایک ٹکڑا جدا کیا ہوا حطم ٹوڑنا - حریم
گرداگرد - سیمو بندی - منصفہ دامن کے جلوہ کی جوگی - ورہہ براہوتی - بارقہ جگہ اور روشن - نائرہ چمک - اعتلا و بلندنی لینا میامن
جمع مینہ برکت و درہنی طنز - کسب حاصل کرنا - نخبہ انتخاب کردہ جنی بوئی - کون ہونا - مرآة آئینہ - مرقاہ برمی - روضہ باغ -

عصمت کی اڑھائی

ظلمت سوز کو بردر یا فہتا سے ودست دوام ملازمت این خدیو جهان کہ بر جلال شمایلس واقف
 باشندہ طور اشمال این امور جامی ایسا نیست دبر نکتہ دانایان باریک بین پوشیدہ نما نہ کہ اگرچہ
 مولانا شرف الدین علی یزدی در نظر نامہ رویا سے فاجولی بہادر و تعبیر تو منہ خان را از روی ظاہر
 بر وجود حضرت صاحب قرآنے فردا در از ہشتم کو کب نورانی کہ جہان از یز تو آن روشن شد
 و از جیب فاجولی بہادر بدر آمد اشارت بر وجود حضرت صاحب قرآنی کردہ کہ جہا ہشتم آنحضرت ست
 اما بر باطن نور موطن دور بینان علم تعبیر و فردا ان عالم مثال ظاہر ست کہ از ہفت کو کب ہفت تن
 تعبیر نمودن کہ با کلیل فرما نروائی سر بلندی نیافتہ باشند وہ متکامی دولت آرائی از جہندی ندیدہ
 از وادی تعبیر و اشارت مثالے دور ست بلکہ آن ہفت کو کب ہفت جہان آرا سے والا قدر آمد
 و مقصود از ان المعہ جہان تاب ذات مقدس حضرت شاہنشاہی ست کہ نبور انیت وجود ارفع عالم و عالیان
 را روشن گردانیدہ و آن نور ساطع این سعید اکبر است کہ از جیب آن بر طیس سعادت سرزودہ بود اگرچہ
 او جہد شانزہم آن حضرت ست از روی سے شمارہ ادا درین بیان ہفت کو کب برج عظمت اند کہ نور این
 شہنشاہ گیتی افروز در جہتہ حال انہا کمال ظہور کردہ و این ہفت تن در بیان این شہرہ کس سبزرگی و کتبی
 ہر اے امتیاز تمام داشتہ اند ہشتم این کردہ والا شکوہ ذات اقدس حضرت شاہنشاہی ست کہ نور
 ہمدلت ایشان آفاق را منور و اورد و در سلسلہ علیہ این شہرہ بزرگ این مظہر کمال قدرت ایزدی را خلعت
 گرانیامی سلطنت صوری و معنوی از رانی داشتہ نور بخش عالم باطن و ظاہر ساختہ اند و بر تفحصان فائق
 آثار صدق این معنی تختی نیست چنانچہ محلی از کمالات این کردہ والا درین شکر فنامہ گزارش خواہد یافت
 و بر ہوشمند ان بیدار بخت حقیقت این سخن بظہور خواہد رسید و ہر کہ امر و زکرامی احوال این بزرگان
 فرخندہ مال را بنظر وقت و خیرت مطالعہ نمودہ عمی خلیفہ زمان را در یاد و بر مراتب درجات عالی خدیو جہان
 مطلع گردا فرین برین دریافت کند مہمات مہمات سخن فروش نیشم کہ چشم تحسین از مردم داشتہ ہاشم

جلال جمع جلیلہ بزرگ - شمائل جمع شمیلہ خصلت - برور یا فہتا سے یعنی بروریا تنگان (جسکو ہر وقت حضور می حاصل ہے)

شگفت عجیب و غریب - ظفر نامہ سلطان ابراہیم بن شاہرخ بن تیمور کے حکم سے تو م تار کی تاریخ ہے ردقہ الصفا و کبھو -

تسکا - یکہ گاہ - معنہ نور - ہر طیس شہری و اصل سعا - اکبر و ادر آفتاب ہے مراد بادشاہ -

جہمہ پیشانی - شخص - تلاش کرنے والا -

مال انجام - خبرت ہوشیاری - مہمات بہت دور ہے -

نزدیکان در گاہ کہ دولت حضور یافته بودند از خرد و بزرگ برین نور جهان تاب آگاہ شدند و جمعی کہ راہ سخن
 داشتند اشکشان این معنی از حضرت جہانبانی گروند فرمودند ہمانا کہ درین زودے از گلبن خلافت تازہ
 گلی خواہد شکفت و از نہا نخانہ جاہ و جلال و نگارین سراے عزت و اقبال نور پروردے بخت روشن
 سازی قدم در دائرہ وجود خواہد نهاد کہ از کوبہ عظمتش دلہاے اعدای دولت در بو تہ اضحلال بہ گدازد
 و این خانہ ان والا و دمان عالی را از سر فرمی در رونقے پدید آید بل بہستان عالم را از بر تو جہان افروزش
 ضیائے دہائے تازہ روے نماید دیگر میر عبدالحی صہر کہ از پاک نژاد ان عالی ندر بود نقل میگرد کہ سحرے
 حضرت جہانبانی جنت آشیانی در مراقبہ بودند و گمان برودہ می شد کہ چشم مبارک ایشان گرم شدہ باشد
 بعد از زمانے سر برداشتمہ بودند کہ الحمد للہ والمنتہ کہ چہ سراغ خانوادہ سلطنت ما بتازگی روشن شہین مرین
 شکرانہ پر سپیدم فرمودند کہ درین نشا خواہ و بیاد اری چنان نمودند کہ ستارہ نورانے از فلان جانب اشارت
 بہ معورہ کہ مولد اشرف بود فرمودند طلوع کرد دو ساعت بساعت بلنہ میشد و در بلند شدن ہم نور او زیادہ می شد
 و ہم جرم او افزون میگشت تا آنکہ اکثر عالم را نور او فرو گرفت من از رو شفق صبرے می پریم کہ این بزم نورانی
 چیست ای جواب داد کہ این نور جسم حلق صدق تست و ہر قدر کہ از سطح غیر کہ این نور جہان افروز پر تو بر ست
 آن انداختہ در تحت تصرف و تسخیر او در آید و آن ملک از انوار معدلت آن گرامی نژاد معور گردود و در فرین
 بشارت غیبی گذشتہ بود کہ بحر ظلمع بحکم سعادت از افق امیدا رسید چون از روے ملاحظہ بوقت آن معاند
 روحانی در ویائے صالح مقابلہ کردند ظاہر شد کہ حصول سعادت ولادت و شہود بشارت کرامت
 در یک وقت بود نیز رگے را کہ چنین فرخندہ مولودے نصیب باشا نمود و آگاہی چرا کرامت نکلند
 و آنجا کہ چنین موہبتی از دنبال آن بود امثال این مراقبہ و انگشاف چگونہ رو ندیدد بر ظاہر بنیان
 نقد پرست اگر امثال این سوا ح شکفت نماید و در نیست اما پاک سیرتان دور بین نظر بسلسل
 از وقوع و بعین بعد از حصول متحقق شد کہ این بر توان بحکم عالم افروز دست و آن فرودہ این سیر

کو کبہ شاہی سوادری کا جوم با اصل کو کبہ وہ علم جبر چلار تو ہو جو آگے ہوتا ہے بو تہ سارک گھرا یا اضحلال سست ہونا
 فرد بد بر مراقبہ بد خیال سے دل بچانا۔ آنکہ بند کے دل پر توجہ کرنا۔ چشم گرم شدن سونا نشا چہ ایش۔ معورہ
 آبادی جرم آسمانی جبرون کے لیے جیسے جسم زمینی جبرون میں ہونے من۔
 سطح عبرت سے زمین۔ ساحت میں۔ ان۔ رویا خواب۔
 نقد پرست فقط ظاہری مساوات پر اعتقاد کرنے والا۔

که در نظرش بر تو ناحیه فرود بخش ایشان باینه اشتباه یافته پرسید است که شمار پیشانی خود آینه بسته اید
 فرمودند که من آینه بسته ام از کجای گویند خواه چون نیک ملاحظه میکنند پیشانی نورانی آن حضرت را بنور
 آیزدی تابان می یابد عجیب نموده حیران آن نور از لے میگردد و بعضی از مهران درگاه الهی این را نقل
 میکنند و این استفسار خواججه بجهت آن بود که ششم او را الهی که از جهه نور می یافت خواجهر را یا را می نگاه
 کردن تمامی آن بود دیگر از دلدله ماجده خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که بشرف انگلی آن حضرت
 مشرف ست شنیده شد که پیشتر از آن که باین دولت کبری سعادت مند شوم سحر بود که ناگاه نور
 عظیم بر من روے آورد در میان کنارم در آید ششم آفتاب عالم تاب در کنار من افتاد غریب
 حالتی روے نمود و عظیم چهره دست داد که از لذت وجد و شوق تمام اعضا و اجزای بدنم در حرکت
 و اهتزاز آمد چاشنی آن لذت هنوز موبویم رانده گرفته است و از آن وقت تا شیران صبح جلال و
 جمال و گل این شگرف دولت و اقبال را چشمم براه بودم که یارب نتیجه این شگرف حالت چه تواند بود
 تا آنکه باین خورعت والا که مرایه دولت دین و دنیا ست مرفراز گشتم و به سجده شکر این نعمت جادوانی
 سر بلند می یافتم مصرع دولت آن ست که بے خون دل آید بکناره سبحان الله چه سعادت بود که
 در کنار من آمد و چه اقبال که در برگرفتم اگر چه در ظاهر بنیجهت پرورش آن گوهر گرامی نژاد پشت
 قوی شدم ولیکن در معنی دولت روے بمن آورده مرابا قبیله من مے پرورد هر گاه آن حضرت را
 پرورش می گرفتیم سعادت مرا از خاک بر میشد چنانچه بیکت این خدمت که سر نوشت من بود طالع
 قوی و سعادت عظیم منت بر من نهاد و با قبیله خود دوست شناس نعمت اقلیم شدم دیگر از مولانا نورالدین
 ترخان و جمعی دیگر که ملازم رکاب سعادت اعتمادم بوده شنیده شد که در نزدیکی ظهور زین اقبال
 حضرت جهانبانی در خانه مستف که در ریجیایه مشک داشت عشرت پیرایه بودند و حرف نمودار
 ولادت اشرف در میان بود ناگاه از شبکه آن دولت خانه اشعه نور الهی تابیدن گرفت چنانکه

شعنه نور آفتاب چک دمک کوکلتاش جلایان کاود در پیا بود آنکه و اید انگلی دایه مرنا وجد دل من کیفیت پانا اهتزاز
 جنبش کرنا - لهر نامو بومیم رایر سے بال بال کو تا شیر بر خیز کا آید
 چشم براه بنظر شگرف عمده عجیب -
 قبیله ایک دادا کی اولاد -
 ترخان جسکو بادشاہ نے نسل در نسل فریدم دیا جو شبک جالدار -

ششم عظمت از ناصیہ اقبال او با بد بارتہ بہت از جنبہ احوال او فروغ دهد از نور ہدایتش ظلمت آباد عقول
 و او ہام روشنی پذیرد و از فروغ معدلتش صفحہ نیالی و ایام انصارت یابد و بعد از آنکہ بشارت دہندگان عالم
 عجب از احوال سعادت مال آن حضرت آگاہی بخشیدند نام جلالت نظام آن کارنامہ از روی راجہ پنج
 امر و ز منابر و مناسبتیر بہ آن سر بلندست و وجوہ اہم بود و نامیر بان شگفتہ بیان فرمودند و چون حضرت
 جہانبا نے بدولت بیدار شدند ازین بشارت عظمی و نعمت حسنہ سجدهات شکر کئی بتقدیم رسانیدہ کیفیت
 آن را بچراغ حرم خاص و ملازمان آستان اخلاص در میان آوردند بہیت این خواب کہ از دیدارہ جہان
 پروردہ گس بود و خواہش نتوان گفت کہ بیدار سے دل بود چہ از شریف خان برادر محمد خان آنکہ شنیدہ شد
 کہ شمس الدین محمد خان در بیست و دو سالگی در غزنین بخواب دیدہ اند کہ ماہ و نعل ایشان در آمدہ صورت
 واقعہ را بہ پدر گرامی خود میر بار محمد غزوی کہ کہ خدا سے در پیشش بود گفتہ اند پدر گرامی از سنوح این
 واقعہ سعادت افزا خوشوقت شدہ چنین تعبیر نمودہ اند کہ از تو تعالی دوئے لعظمیم تو روزی خواہد کرد کہ با عشت
 رفعت خاندان ما بودہ باش و پیمان شد کہ از برکات انوار این بار آسمان قدر پائیہ عزت این سلسلہ از
 حقیض خاک با وج افلاک نصاعد نمود و دیگر از راست کیشان درست اندیش معلوم شد کہ در زمانے کہ
 حضرت مریم مکانے خلعت طلال اجلا لہا بعض مقدس آنحضرت حاملہ بودند روشنی غریب از حسین مبین ایشان
 ہویدہ اود بسا اوقات بر ناظران این منظرہ ربانی مشتبہ بائینہ می شد چنانچہ دستور حلی پوشان سراوق عفت
 کہ نزدیک پیشانی آئینہ می بندند و کوب اقبال بزبان حال این ترانہ می سر آید بہیت براہ نخت نہ سادہ
 چین ظلمانی پد ہزار آنہ او یختسم بہ پیشانی پد روزے و نزدیکے ایام ولادت با سعادت حضرت
 مریم مکانے بر ہود بے میز قند در اثنا سے راہ نظر ایشان بہ باغ انبہ افتادہ است از انجا کہ طبیعت
 و رین حال بہ شتر تھا کے میخوش و میوہا سے شیرین و ترش راغب می باشد بخواجه عظم کہ بر لار مادر سے
 ایشان بود فرمودہ اند کہ از ان باغ انبہ چند بیار دخواجہ انبہ چند آورده بدست مبارک ایشان میداد

۲۱۲۳۸۱
۵۰

ششم روشنی آفتاب ناصیہ پیشانی - نوامی جمع بارقہ روشن چکنا ہوا بہت بزرگی جہہ پیشانی انصارت روشن کر نامنابر
 جمع منبر شامی جمع مشور فرزان شامی و جوہ جمع و جوہ در اہم جمع در ہم یک چاندی کا سکہ ہے جو تقریباً سو اچار آنکا ہوتا ہے و نامیر
 جمع دینار سونے کا سکہ ہے جسے عہدہ و ہونہ صورت پیش طبیعت حقیض سہنی اوج بندی افلاک جمع فلک آسمان تصاعد
 او پر چھنا حسین پیشانی مبین غاہ منظرہ جگہ نظر کی حلی زیور سراوق سر پر وہ عفت پر بزرگاری خلعت طلال اجلا لہا عشت
 ہے سایہ اسکی بزرگی کا ترانہ باریک راگ آئینہ زبور ہے ہننے میں نگ پیشانی پر چکنا ہے مریم مکانگی اکبری دادہ کا لقب ہے۔

نجم مسعودی باشد چه انتظار شوق افزایست و شوق دولت آرای و بهر آنچه بعد از کشش و خواست طالب
 و خود گیر و بعد از انتظار و طلب حصول پذیرد آنرا لذت است که در غیر این معنی صورت نه بند و مصداق
 این معنی آنکه حضرت جهان بینی جنت آشیانی از نظر و آن حضرت آگاه شده همواره بر خاک خاکساری
 تارک آنکسار غبار آلود میدهند و فرق نیاز بر آستان کعبه حاجات نمانده و روی امید نسبت قیامناجات
 آورده نسبت تضرع و خشوع است دعا بی این دولت تازه که فی الحقیقت طالع های یون و عسدر و زافزون
 عبارت آرای است می فرمودند که منووی خداوند را بنور شیخ ذاتت به بگو هر بای در بای صفات به آن
 پاکان که چون گل پاک بر تنده درون از چشمه نور شید شستند به که تاج دو اتم را گوهری بخش پس پیر نعم
 را آخری بخش به زهای ده شبستان مرنور به که ظلمت های عالم را کند دور به نور شیدی برافروزان
 وجودم به که افتند سپهر اندر وجودم به بقای ده بجان غم پذیرم به که گر صدره اجل آید نیرم به اسحق
 چیزیکه حیات بی بدل را بیدل تواند شد و عمر گذرنده را عوض تواند گشت فرزند خلف و جانشین مسند
 شرف است که میوه حدیقه زندگانی و مصباح زجاجه آسمانی است که از زین عنایت ایزدی
 مستقیماً گشته و چراغ خاندان آبا و اجداد طبقاً عن طبع روشن ساخته بر تخت سبخت نشین گرد و در لالیت
 و جلالت بر مفارق عالمیان ممد و دو مبسوط گرداند خصوصاً چنین نادره ذاتی کامل و حق شناسی کامل
 که اگر سرفراز قطاب اولیا را گویند لایق است و اگر عقده سلسله عظمی را اب الابرار و جد اعلی نامند بنفس
 امر واقع و بهر آئینه چنین بادشاهی که سلسله بر سلسله برسد فرماندهی و فرمانروای و جهانگیری و عالم آرای
 ثابت و مطمئن باشد بخت گرامی سزوار تر است و در طلب این مطلب عالی از همه بقیارتر تا آنکه چهارم
 ربیع الاول سال نصد و چهل و هفتم هجری حضرت جهان بینی جنت آشیانی بعد از توجبه بیدار فیاض زمانی
 بر بایلمین لاست نمانده و تن به لبستر استراحت در داده بودند ناگهان در پرده خواب سعادت احتجاب
 که خلوت خانه غیب عبارت از است مشاهده فرمودند که حق سبحانه و تعالی فرمایند که

مسعودی بخت تبارک سرفراز نامگ تضرع و خشوع عاجزی و خاکساری طالع برج - درجه های یون مبارک
 شبستان محل حدیقه باغ - حدیق جمع مصباح چراغ - مصباح جمع زجاجه شیشه -
 مستقیماً روشنی لینه والا آبا و جمع اب - باپ اجداد جمع جد و اما ممکن جگه بگشاید والا -
 ظلال جمع ظل سایه جلالت بزرگی مفارق جمع مفرق - نامگ ممد و دو مبسوط پهلای هوا بچکا هوا -
 عظمی کلان تر مبدل شروع کرنے کی جگہ فیاض فیض دینے والا احتجاب پرده بین ہونا -

the real facts of the dream
 abt al Anwar
 (Hijra)
 day 10
 15/40

حکمت بالغه کار فرامی حقیقی خواهد که نظام صورت و معنی و آبادانی ظاهر و باطن در دست فردی از
 افراد انسانی نهد مدت تربیت این بزرگ جو صله بلند دریافت در اندیشه بشری و دائره امکانی کجا
 گنجایش پذیرد و چنانچه روشنلان کار آگاه زمان ما این عطیه کبری از سواد پیشانی نورانی این خدیو جهان
 میبایند و از کمال انصاف از شرح مناقب او بجز میگردانند و این طائفه را همین دولت بس که بمساعدهت
 توفیق پذیرای این دریافت گشته اند که ادراک زنده چنین خدیوی اندازه طاقت بشری نیست و در
 احترام این بزرگ والا قدر تعظیم قدمت الهی دانسته پرستش خدای خود می نمایند و بی اهمیت در تحصیل رضای
 او که هر آینه مشتمله گرد آوری رضای این بزرگ است مصروف دارند که ام سعادت ازین نعمت
 بزرگ تر هست و که ام دولت ازین موهبت گزیده تر و در شوق غمخیز دورین که چشم بصیرتش توتیای انصاف
 کشیده باشد بنمونی ستاره سعادت دارند که چندین هزار سال لطفا بطن در هر مد تربیت در آورده حضرت
آفتقراطی از هستی بخشید تا شایان آن نور عالم افروز که شرح آن شمس مشطاق داستانهای باستان و
 کتابه سبانی تواریخ راستانست گردید و شناسد که همان نور که بی وسیله بشری در ابطن صلبه مشتمله باطن
 قدسی موطن حضرت آفتقراطی یافته بود بعد از تربیت چندین قرن دیگر که در طالع قدسی مظهر براس
 استکمال دیگران سیر می فرمود و در عنصر پاک این یگانه یزدان شناس دادار پرست ظهور میکنند مشعر
 چندین زمان گرد چندین قرن برآید به کاین انتر سعادت از آسمان برآید بر نیست قدیم و عاقبت محمود
 که پیشان دار الملک قدم و منبیا ن فتح الباب کرم در هر زمان پیش از ظهور چنین برگزیده که پس از هزاران
 سال یکی بوجود آید و تمندان بخت میدار را بنویسد قدم هدایت اقدام او مسرور سازند چه امری در ترقی دینی وجود
 و عقده زمانی مخصوص محجب و مکنونست لاجرم پیش از تحقیق این امر درجه از عالم غیب مقابل مشاعر
انفام میکشایند و مواجده روزهای شبکه ادراکات میارند که در عالم شهودی نمایند و گاه در عالم مثال که
 تماثلست از عالم ناسوت جلوه می دهند تا بر شاهراه شوق امید وار بوده منتظر ظهور زبیر مقصود و مقرر صد طلوع

And the My
 anees
 triangle
 not
 the oc
 image
 arel
 (Another
 place
 the
 converg
 was
 the
 of
 the
 the
 the

1070

خدیو بادشاه صاحب مناقب جمع شفقت - عمده و صف مساعدهت موافقت کرنا موهبت بخشش - موهبت جمع شمس مشطاق
 کسکس او پر بچکل آفتاب بنات بین - شاهی دروازه کی محراب کتابه تخریر عمارتون بر لکته بین شمس که یکجای بچبچه که پیدا بونیک وقت اُس پر
 موتی جو وطن جمع وطن - وطن کی جگه قرن ۳۰۰-۸۰۰-۱۰۰۰ سال ترون جمع طالع بس جمع طالع بس مشاعر ان جمع مشاعر تجزی دینه والا
 منبیا ن نسبی کی جمع خبر دینه والا بیغ کرنے والا باب دروازه جمع ابواب جمع ابواب ترقی سر پرده موصود امید رکھا گیا محجب مکنون پوشیده
 مشاعر جمع مشاعر شور کی جگه انفام جمع فہم - بجز مشجک حال ناسوت عالم دنیا - جان مقرر صد امید دار -

ذکر بعضی بشارات غیبی اشارات قدسی که پیش از ولادت حضرت شاهنشاهی یافته

برضا کرامت نظائر دیده و ران دو برین و رازداران مکان بقین که غیب نمایان استار الما تم برده کشایان
 اسرار غماض و اجرام انجمنی و مستثنیست که بدایع حکمت غامضه و غرائب قدرت کامله آفریدگار خجل جلاله
 اقتضای آن میکنند که بواسطه ازدواج آبای علوی و امهات سفلی بعد از چندین ادوار امتزاج و اتصال و
 جمیع و استقلال و قرانات علوی و سفلی طلوع و غروب ظهور و خفای کواکب و خسوفات و کسوفات مخصوص
 شرف و مهبوط و تاثیرات امج و حیض و امثال آن که طراحان کارگاه ایجاد و ابداع و تقنین آن نگارخانه
 ملکوتین و اختراع اندیگانه از خلوتیان برده سرای بطون مبارک ظهور و روی نماید و یکتا از پروردگاران
 نهانخانه عدم بر طرار اعلی وجود جلوه فرماید که موجب نظام سلسله کون و فساد و باعث تمیز چهار بازار
 ستم و داد گردید و چه سامان عالمی سر انجام جهانی ازین واحد چگونه تمثیلت نپذیرد که میآید نهاد بهر فردی
 مبتنی بر جمع باشد و انانیت غلطی در هر سر و انصاف نایاب و محبت ناپدید و خواهش در فریبی و شهوت
 در دراز فرونی خردمند دو برین دانند که در هر چند مدتی از وجود فرمانروای که بتائیدات این روی مؤید و سعادت
 بهر مدی مستعد باشد گزین نیست و بهوشمند خیر شناسد که این دولت به نیروی بازوی معنوی است
 و در معامله فهم معلوم کند هرگاه چندین سال تربیت یا بدکعل در شصت معادن مبلوغ رسد که لایق فرستایی
 تواند شد این چنین گوهری بهاد و جوهر گیتا که هیچ چیز بدان نماند چندین امتداد قرون و دهور با بد که
 پرورده تربیت خاص شود تا بهر ابداع ترقیات با استعداد خود فائز گردد و دقیقه شناسان معامله انی در باند
 که مقدار مدت تا سید بانازه کثرت رعایا تواند بود چه هر چند کثرت بیشتر اختلاف و تباین در افزایش عظمت
 دیوان زمان ظاهر تر که با عالم دعالیمان را بدستیا ری تا سید انسی بر فرق همت گرفته فرق عالمیان
 را از فساد نگاه میدارد و کار جهان و جهانیان را بساوری آگاہی سامان و سر انجام میدهد و هرگاه مقتضاست

مکان جمع مکمن - چینی کی جگر غامضه پوشیده - بار یک ازدواج با هم اتصال هونا آبای علوی آسمان امهات سفلی
 زمینین ادوار گذشتین زمانه کی قرانات جمع قران - نزدیک هونا خسوفات جمع خسوف - چاند گریز - زمینین آترنا کسوفات جمع کسوف
 سوج گریز هبوط یعنی آترنا حیض استی طراحان جمع طرح - نقاش - بنیاد کنه والا ملکوتین پیدا کرنا احتراع یعنی چیز کا پیدا کرنا که پیل
 آساکشل نموشیست چلانا انانیت غرور و دیدد ایگاشیمه - ایک جملی جو کج پر وقت پیدا هونیکه لپٹی رتبی هر قرون جمع قرون ۲۰ - ۸۰ سال
 دهور جمع دهر - زمانه مدارج جمع مدیج - ۱۰۰ درجه فائز تصور که هونکے والا - کامیاب تباسن تفاوت - جدائی هونا -

و تفصیل صوادیر کتاف دلایت معروض داشته بودند ضمیمه گنجینه معانی شده و از اسباب تشخیص و تحقیق خاطر
مشکل پسند گشت و مهت گماشتم که مسودات و بیاضهای بوشندان خیرت گزین روزگار فرجام آمد
و آن نیز ذخیره برای شادابی و سیرانی این گلشن دولت برگرفتم و با اینهمه سابق گنجوری خزانین مطالب چون
از دیرگاه خانه نقل خراب است و اختلاف و تناقض در اخبار و آثار شایع آن پسند نگزیده از حضرت
شاهنشاهی که لقبوت حافظه کامله جزئیات و کلیات و قایل و سونخ را که از یک سبالی که عقل میولانی
در اهتر از بود تا امروز که سبالائی خرد قبله بالغ نظران حقیقت بین اند بخاطر اقدس قسم دارند التماس تصحیح
شوند بای خویش نموده در مجالس متعدد بجهت رسانیدم و شبها و شاکوگ را بکیز لک تحقیق و ایقان
محو کردم و چون باطن را اطمینانی پدید آمد خاطر اخلاصمند را بنیل محمود کار فرمای این طلب عالی
گردانیدم امید که بتاسید اخلاص این خدمت با انجام رسانم و آنچه از عجایب این نو باده چین کائنات
و فرست کارنامه مکتوبات درخور اعتدال خود دریافته باشم ظاهر کنم تا تاریک دلال اشع بصیرت
بر سر راه خرد نهاده آید و در ضمیمه این را سر مایه مزید آگاهی شود سبحان الله چه دولتست که عبادت الهی
را در دیده خدمت پادشاهی بجای می آورد و دستور عمل صوری و مضموی و آداب بادشاهی بندهگی
را برای کافی خلائی از پادشاه تا گرد ترتیب داده سر مایه دولت ابدی خود میگردد و چون درین کتاب
که محبت نامه اینزد نیست هر زمان نام و الاشکوه این پادشاه آفاق بصیح بردن از ادب دور سیدانم لاجرم
بحضرت شاهنشاهی عبارت را گرامی میسازم و از پادشاه غفران قیاب والد بزرگوار آن حضرت
بحضرت جهانبانی جنت آشیانی انکفا نموده سخن در از نی کنم و حضرت والده ماجده آن قدسی نژاد را
بحضرت مریم مکانی که حضرت شاهنشاهی را این خطاب استطاب در ضمیمه انور گذشته اشارت مینمایم
و از جد گرامی این خداوند جهان بحضرت گیتی ستانے فردوس مکانے بقیه نموده عبارت را
کوتاهه کرده گردانم

صوادیر جمع صادر - آنے والے کتاف جمع کف - کنارے خیرت امتحان - دستیگی -
تناقض ایک دوسرے کا ضد ہونا شایع ظاہر - آشکارا عقل میولانی عقل منسوب بپادہ وہلی بچپن کی عقل -
اہتر از جنبش کرنا - خوشی مرقم نقش کی ہونی گز لک چھوٹا چاقو بزل جوہد - کمال درجہ کی پوشش کرنا -
نو باده نیا نازہ ابتہا کا پکا ہوا میوہ کا فہ تمام - سب -
محبت تعریف قیاب قبہ کی جمع یکلس -

تافت که سوانح احوال اقبال قرین و وقایع فتوحات دولت افزای ما را بخاتم صدق نگارش نماید حکومت
 که این حکم نوشتن سرگذشت بود یا بنشیند همت نگاشتن را اجازت فرمود یا دل را سعادت بخشید و واقعه نویسی
 جلال آثار ساخت یا زبان عجمی را فصاحت گفتار کرد است کردنی ^{نویسنده} سخن را بال و قلم را قدیم بخشید
 سرش غیب بود که از عالم بالا فرود جان بخش رسانید یا ناموس اکبر که از پیشگاه جبروت تنزل وحی نمود
 لا جرم غایت تکاپوی و نهایت حجت و جوی در جمع کردن جزء احوال و صفح و واقعات حضرت شاهنشاهی
 بجای آوردن گرفتار مدتی از طرازان درگاه و قدیمان این دو دمان دولت از پیران هوشمند
 راست گفتار و جوانان سیرا مغز درست کرداری پرسیدم و بقیه کتابت می در آوردم و با طرف مالک
 بجهت که با خدمت قدیم دستی و راستی متیقن بعضی و منظورن برتری بود مناسبت عالی شرف صدور یافت
 که نقل مسودات و یادداشت های خود را بارگاه حضور فرستادند هر چند این داعیه سعادت افزا تمام انجلیح
 نیافته بود و این کار و کمال انصراف گرفته که حکم محمد از پیشگاه تعزیر لمان ظهور داد که فرستم آورد با سکه
 بتسویدر سیده باشد به بیاض برده بمساج اجلال رسانند و آنچه بعد ازین رقم پذیر شود ضمیمه این کتاب
 اگر می سازد و آنچه تفصیل که از دقائق حقایق احوال و خیریات امور شیخ فرزند داشت نشود آنرا
 بهنگام فرصت حواله کند بنا بر حکم بادشاهی که ترجمان فرمان اکبر است از اندیشه که کنون ضمیمه بود
 یا از نامه مسودات رسیده آنرا از این نقش و نگار عبارت در قید تحریر کیشدن آغاز نمود و ارسال
نور هم آبی که قانون واقعه نویسی از فرغ رای جهان آرای شاهنشاهی بر مظهر و یافته بود در وقعات
 بدست آوردم و از آن صحائف دولت تحقیق تواریخ بس از سوانح نمودم که امی و نیز محمدی فراوان
 رفت تا اکثری از مناسبت معلی که از ابتدای اورنگ نشینی تا حال که آغاز صحیح اقبال است بحد و اطلاع ترف
 نفاذ یافته بود چه کسب و چه نقل بدست در آمد و بسا مضامین مقصد و سرمایه این شکر نامه گشت کوشش
 بلین سجا آوردم تا بسیاری از عرض که اعیان دولت و منتسبان عقبه سعادت شرح سوانح اطراف مملکت

Page
on page
of
nam
and
names
Complete
27 of the
- 27a - 10
1574
Mikilina
Recod
cc

Other
in
of
Hal

جلال جمع جمید - بزنگیان بال باز ناموس اکبر لقب جبریل فرشته کا جبروت عالم زندگی و جلال اسماء صفات الهی او در تبت و قدر
 گویند این تنزل را آن زمانه کنونی خدا کا پیام غایت آنها جرات جمع جمیده ذکر کنه والو کا صفح محمد بر صفحه متیقن
 یعنی منظورن محمد حکما غالب گمان بود شیخ حصه بعضی و محمد که مناسبت جمع منشوری فرمان شاهی داعیه قصد - خواش -
انجلیح مراد پوری کرنا محمد از سر نو پیدا کیا هوالمعان چک - روشنی تسوید مسوده کرنا مسامح جمع سبب - کان ترجمان
 ایک زبان کو دوری زبان محمد سجانے والا کمون پوشیده صحائف جمع محمد - کتاب رساله شکر نامه - زیرا عقبه چو کشت

رسیده + صلای عطایش از قصای شجعت گذشته + درگاه والایش موطن متحبان هفت طعم گشته + دولت
 روز افزونش کارنامه ازمان دادوار شده + طالع جاپوش دیباچه سعادت ثابت و سیار نوده متشوی
 آن شهنشاه آسمان پایه + چتر قبالش آسمان سایه + چین آرای دوش و فرنگ + پایه افزای افروز رنگ +
 تخت قدرش بدولت از رانی + شخص خمش کشاده پیشانی + حضرتش قبله گاه حق طلبان + روشش حقیقه سار نشسته لبان +
 زیر پا کرده از یک اندیشی + تخت شاهی و طغ درویشی + نه فلک بر مراد او در + هفت اختر بکار او سیار +
 بزم ساز جهان بهشیاری + پاسبان جهان به بیاری + مهر کنش بزم زم درون + جام لبر نروده سباده خون +
 بیم خاقان زرگرمی خویش + و هم قیصر زمین ابرویش + آسمان جاوه زمین اطمین + صاحب عقل کل حلال الدین +
 نور خورشید ذات ظل آکه + گوهر تاج و تخت اکبر شاه + این جهان کن از نو نوباد + کوبش آفتاب بر تو باد +
 این تمیز است که از بی سر بایگی ستودن نه جای نشست و نه پای ایستادن داشت بین این نیت درست
 و غم خیزم یکبارگی گنج خزان آفرین آفریننده شد بوجوب خزینه داری که از حج نقد جمع افزایش و جمع
 نقصان پذیرد بدولت اخلاص کمی که شدیم و خاطر غلظت را تو انگر ساختیم دست نوال کشودم و در خزینه کشاوم
 نیکبخت بودم و دوتمند شدم حرف سر بودم شنا خوان گشته بر آستانه مجاز و حقیقت کشودم ساده لوح بودم گفته گاه
 شدم درم آد که بروی من فرار بود از کشایش این روی باز شد سر افکندی بس فراری بدل گشت ناکرده من
 یکپرده مجری شد و ناکفته من بگفته بودی گشت از بارعام بدو لقمه ای خاص آورده من بیزبان رازبان
 سخن سرلی بجنبیده نهدت سخن فرمودند چو آتم پیش از شروع در مقصود چنانچه رسم پیشینان بر طائفه از طوف
 عالم است که عنوان کتاب بعد از سپاس ایزدی بدعای والایان قدسی و صاحب نویس آئی که در
 شهبستان عالم مع هدایت و افاضت افروخته نهانخانه عدم فروخته اند چو طریق عموم وجه بآمین خصوص
 مزین گردانند این مجموعه محاذ ایزدی را نیز بران نظم پردازم و دعای گرویی که در پیشگاه دریافت این کس
 به بزرگی و خدا شناسی جادارند بجبارتیکه دل نخواهد ادا نامیم لیکن چون این پی برد حقیقت از راه مجاز میداند

مکمل است
در حدیث

اقتصاد جمع قصا کناره - دوری (ظرف) ادوار جمع دور - زمانه همایون مبارک قطع ده چتر او درویش لوگ بچسپاتے
 بین دو ابریت گپوشن والا خوسے پسینه کوب - سوارون کا گره جو بادشاه کی سواری میں ہومین برکت -
 نوال بخشش محبہری جاری ہونے کی جگہ مودعی ادا کیا ہوا - مطلب عثمان دیباچہ بادل پر چڑھا -
 نویس جمع ناموس کی - احکام آئی - صاحب راز فاضلت فیض پہنچا نامحاجد مع محمدت کی تعریفین
 نمط دستور طریقہ -

عدوین کشور کشای، صاعدار ایک عظمت و جلال، رافع و ساند حشمت و اقبال، پاسبان دولت و ذوق
 نگار تخت و نگین، طرازنده هفت اقلیم، برآرنده تخت و دیلم، شمسوار صف شکن، شاهسپا ز شکرین
 مجا پرمیدان جفا و کبر، مبارز جوان هفت کشور، مشید بینان سلطنت و ریاست، سوس ارکان تربیت میراث
 مقصوم عوہ و ثقی عقل کامل، مستوفی محل متین عدل شامل، در روی بزرگه تمام نظر، در دل زرنگه تمام حکم
 در بزم عشرت ابر دریا بار، در بزم نصرت دریای خوشخوار، در میدان جرات سیف مسلول، در جوان
 جلالت رخ مصقول، در پاي موج آنکه عالم عطا، سحاب آتش بار نیسان و غا، انفاسش
 مجمر گردان بزم رفیع، الطافش مروضه جنبان صبح فوج، عدلش بر اعتدال فرودین، ابطع خورده انگیز
 خلقتش نسیم اردی بهشت از خنده لب ریز، عنصر وجودش در فتح مغلفات مراض و تخن عقل سلیمش
 در کشف معضلات مستشار مومن، ظاهرش فرج بشیدی و شکوه فریدونی، باطنش دانش سقر طی و بینش
 فلاطونی، ظاهر و باطنش مراض چشم دولش با سدا، فیاض دل را با زبان و مساز ساخته
 وحدت را با کثرت انباز کرده، بیدارش در پاس نفس گذشته، همش پانی بزیر او دیوس مانده
 صدق معامله اش و کاسه تلخیص و تدلیس برانداخته، عیارش قلب زراندوز از زر و گوهر آمو
 جدا ساخته، جلیباب تحیر بر مفارق عزام در دیده، طلیسان عفو بر تارک جبر انک کشیده، شفته جبروت
 از مشانی عاطفتش لطف ظهور بیرون داده، بارقه لطف از نو انرقش زبان نور بر کشیده، صولتیش
 جگر سنگین جانان گذاخته، پندیش زیره آهنین جگر ان آب ساخته، و تکی روزگار اثری از
 گرد ابرویش، کسادی زمانه بر توی اشک فغانی خویش، دعای بقایش بر زبان خرد بزرگ مقام گرفته
 مهر و وفایش بر دل برنا و پیر آرام یافته، بلندی نامش ناموران اکناف ریاست کرده، تکمین دولتش
 سران اقطاع را از دست برده، طنطنه اقبالش گوش هوش سلاطین آفاق باز کرده، کوکبه جلالتش
 اندیشه ملوک طوائف فراز نموده، صییت بلندش در گنبد گردون سپیده، آوازه شکویش کران تا کران

عیار
 نجبر
 الله

جلیباب تحیر بر مفارق عزام در دیده
 صاعدار چرخه والا ابرانک جمع اریکه - تخت آراسته و ساند جمع و ساده تکیه و دستار مجا به کافون سے لڑیوالا جفا و اکی عبادت
 کی مشقت نفس کشی مشید مضبوط کرنیوالا سوس بنیاد رکھنے والا تصحیح کرنیوالا عروہ و لقی مضبوط دستہ مستوفی مضبوط کرنیوالا
 جبل متین مضبوطی روح نیزه مروجی خلق ہند دروازہ شکل عنوان کا کلام مراض ریاضت کرنیوالا شکل - دشوار
 مستشار جس سے مشورہ لین مومن انت واپسین تدلیس کیر فریب جلیباب چار چوبت بزرگی تکیہ بارقہ چکد اچیز زبانہ شملہ
 بزبانوں اکناف جمع کف - کنارہ طنطنہ آواز نفاہہ کوکبه سوارون کا گروہ صییت و صلا آوازہ -

انسان و ممالک و املاک و اشیاء

از کسب بطون با من ظهور آمده باشد هیچ میدانی که این شش شش عالم که نفس نورانی کسیت و قدیمیت سر
 کاین سعادت بخشید این بدولت نورانیت و حقانیت بادشاه عالم پناه زمان ماست یعنی آن
 شهنشاه معارف سپاه مظهر قدرت الهی مورد کرامت نامتناهی یکا که درگاه صمدیت مقرب بساط احیت
 گوهر معین شاه بنیادی فص خاتم بی الهی فروغ خاندان گورگان جیران صاحب حقانی صاحب ستر
 چوئی دارش سریرهای بونی مبدع توین جهان بینی مختصر قواعد کسورستانی و مغز ناصیه صبح هدایت
 قره باصره آفتاب ولایت و گرامی ساز گوهر آدم و ولید نیر اعظم و انتخاب مجبوعه قضا و قدر و مقدمه جنود
 فتح و ظفر لب لباب استراحت لبانی و ایام و زبده نتایج عناصر و اجرام و ششم جهان جود و افضال +
 خال رضا سلطنت و اقبال + قوه انظرف نفس خلافت + مسخره الصدور عدل و رافت + فروزنده گوهر سخت
 سختیاری + فرازنده پایه تخت تاجاری + قدر و ان جوهر خردمندان + قیمت شناس گوهر سمیت بلند ان +
 گره کشای کار فرود لبستان + مرمع بند ناسور دل خستگان + صاحب دل روشن رای + جان بخش جهان پیرا
 روح مصور و قلم صحیح + عالم جان و جان عالم + روشنفکر حق بین + طرافت یسند حق کزین + پیشیار خرام
 دوام آگاهی + بینا نشین حجت صبحگاهی + کینای خلوتگره نور + نور افزای نهانخانه حضور + عارف
 اطوار زبل + کامیاب صلح کل + نور و غرائب کرامات + صاحب اعلی مقامات + محرم اسرار
 سفیدی و سیاهی + مظهر حقایق کوئی و الهی + بینائی روابط تقدیری و اطلاقی + دانائی رموز نفسی و
 آفاقی + مهمل متعشنان زلال وصال + مقصد تیران طریق کمال + مظهر نکات شگرف و معارف
 گرامی + نور و علوم کدنی و رموز الهامی + محفل آرای سفر در وطن + شمع افروز خلوت در انجمن +
 زودرس دیرگیر + بسیا بخش اندک پذیر + دید بان سفینه کین کین + سفینه دریای بی سر و پین +
 دقیقه شناس حفظ مراتب + موی تنگات تقسیم رواتب + فرخنده رای حسیه منظر + فرخ طالع بلند اختر +
 بودارگران سنگ + صاحب فر عالی فر بنگ + خرد آرای تجرد نواز + دوست پرور روشن گداز ناک گرام آرا

existence

تحف
محمول

کمن چینی کی جگه گهات مامن کی جگه شش شش آفتاب کی جگه گاهت میمنت برکت نامتناهی به انتها
 فص نگین خاتم انگوشتی - خاتم حق مبدع ایجاد کرنے والا استخراج نمی چیزینانے والا غره سفیدی ناصیه پیشانی
 قره طه کت لبانی جمع لیل - رات زبده خلاصه هر چیزی و شش رافت نهانی فرو بسته عاجل جمع سیل
 راسته مهمل سر جنبه متعش پاسبان زلال آب صاف و شیرین سفینه کشتی - بیاض فر و دبه فر مهنک
 عقل - ادب -

دادار پاک برای زیور کتاب می آرند و در اینجا کتاب را برای شنای اینزدجان آفرین می آرند در
 صحائف جهانیان حمد و تفضل مقصود بر زبان میرانند و درین شکرگفته نامه مقصود را بطویل ستایش می نگارند
 در دوش قدیم ستایش حضرت معبود گفتار بود و درین تازه بارگاه خرد شاهراه ثنا خوانی کردار هست سوابق
 در حمد الهی بسخن التجامی بر بند و درین دیباچه بدیع رقم با انسان کامل که بادشاه حق پرست است پناه
 می برند یعنی آن خدیو جهان که بدولت خدا جوئی و خدایابی اذتقاب از میان ظاهر و باطن برخاست
 و در فرقه ارباب سحر و احباب تعلق محبت پیدا آمد و حجاب از پیش صورت و معنی مرتفع گشت غفلت که
 راه مخالفت همیشاری میرفت باز آمده از زمان شور هست تقلید که از ظلم حقیق بر آمده شور را نگیزی
 میکرد و در طلیسان تحقیق بردوش گرفته از ستر شدن درگاه است خود پرستی کور باطن که خدایستی گذشته
 خلق پرستی کردی چشم مینا یافته سرافکنده و شرمزده بعد از تگاه اینزد پرستی در آمد حسد و ناتوان بینی که
 یاد مالچو لیا در سر و سودای چون در دماغ داشته با دادار دانای توانا و دم منازعه و مسابعت میزد
 خرد و پناهی حاصل کرده از گروه مستغفران درگاه عطیعت و طبقه مساعدان جنود و کشتند در طلب که صحبت او
 همان تواند بود از تنگی پیسیک آمده هم مقصودی و هم قاصدی می نماید و در چنین نباشد که درین زمان
 دلش افزا چراغ شبستان عالم فریغ دو دمان آدم پرده برانرا از سر اغیبی چهره کشای صورتی عیبی هست
 و چگونه این در نظر هوشمندان دو برین بعدی باشد که ناظم آداب شهنشاستی قاسم از انک سندگان الهی
 با ربیک بین دقایق مونگانی صاحب عیار براه هر صفت تا در عالم وجود پیشوای ارباب سحر و دلالت نهند
 و منتقدای احباب تعلق که سلطنتش نامند چه را بود در میان نوع کشانش اختلاف بوطن راه سر اسیمه
 داشت امروز که از بند یابی پیش بینی فرخ حوصلگی و عموم قدرانی و کمال اینزد شناسی
 این دو منصب گرانمایه که سر رشته انتظام صورت و معنی است با این گره کشای کنوز خرد مستدی و
 کلید دار خزان خراوندی عنایت شده اگر وجود مقدس او این خاصیت بگشند هر آینه اندکی از بسیار

کتاب
 Olanini
 1309

صحائف جمع صحیفه کتاب - رساله محامد جمع محمدت - تعریف خدیو بادشاه ارباب جمع رب - پانله والا - حبیب
 سحر و تنهارهنا تقلید مراد پیروی کرنا طلیسان چادر مستر شد در رهنائی چاهنه والا مسلهار عنیت
 باهم جلدی کرنا مستغفر بخشش چاهنه والا مساع مددگار جنود جمع جند لشکر دو دمان خاندان
 عیار کسوٹی سر اسیمه پریشان کنوز جمع کنتر خزانه -

نه دماغ خود نمیدان که ناگاه از خرد که فرخ هستی از دست درمی از روشنائی کشودند و دل هرزه گرد را
 گردان امید بکنند مقصود بستاند آید پیام آلمی گوش توفیق رسید که ای نقش طراز نگار سنان معنی کتاب
 تصدیق نمیکنی که دیباچه را بجا آریش دهی حال فرمانروای زمین و زمان گوهر تاج پادشاهان می نویسی
 و سپاس ایزدی تخریر می رود و نیایش خدای تبصیری آید حمد را حمدتی باید چه مصنوعات صانع بر کمال
 حمد نیست از در و در پاک که بزبان بیزبانی ادا شده آگاه دلال آباد باطن را بدریافت این پذیرائی
 نور مطلق میگردد و بسایه بلند پایه حمایت که بالذات منصب والای بزرگ نهاد و جوب وجود دست
 می رساند و سپید است که در عالم عنصر عظیم تراثری و شریف تر گوهری از وجود گرمی پادشاهان والا شکوه
 که سر انجام نظام ظاهر عالم و البسته بدستگیری همت قدسی اعصام ایشانست نشان نداده اند
 و یقین که کار جهانی به تنی سپردن و مهم عالمی شخصی گذارستن جهان معنی در نهاد دست بلکه جان جهان
 معنی ساختن خصمه خدا گیتی آرائی که آهنگ دریافت نماید نساکم بهارستان معنوی و استخاره
 سر بر کامروائی سر بلند باشد سیمای خدیو زمانی که با این دو حالت شگرت از چشمه باطن سیراب اول
 و شاداب خاطر شود و خاصه آن قبله گاه خدا آگاهان که بتائید ایزدی ازین مراتب فراتر شده
 رنگ آمیز نگارین خانه معانی و بنرم افزو شبستان حقایق شده محرم خلوت که نه شود و آن صفوت
 سزای وحدت گشته بخت بیدار بر تخت اقبال نشینند و فرمانروائی صورت معنی و عقده کشائی ظاهران
 یزد و تفویض یا به چنانچه طرازنده اورنگ شاهی و فرزند لوی ظل الاهی زمان مسوداست که مجموع
 نقشبندان فم و خردیل کارنامه صنعتگران ازل و ابد است با چنین اسباب فراوان حقیقی که تودری
 چگون درین نگار پس گردان مانده از شنیدن این پیام رفیع پرور صبح دولت دمیر مایه سعادت جاوید
 میسر شده دیده امید روشن گشت عالم صورت رواج گرفت ناک معنی ابتهاج یافت دهن مقصود
 بدست افتاده چهره مطلوب و نظر آمد سبحان الله اینچه سر نیست بدیع که در کتابهای روزگار سپاس

اصول
اصول

هرزه میبوده نقش طراز نقش بنانه والا تصویر نقش کرنا یعنی حال پادشاه خود خرد است و جوب جوب و جوب بنا و واجب بود خدا
 اعصام مضبوط کبریا شایم شمیمه کی جمع خوشبو کی چنین او خوشبو که کعبی کتبیم نسایم نسیم کی جمع خوشبودار بودیم نسیم
 خصوصاً شکر و رنگ زیبا شبستان رات که رهنه کامکان صفوت برگزیدگی تفویض سونپنا اورنگ تخت
 لواجهت کارنامه تصویرون کلامه جنگنامه کتاب تواریخ فراوان بت ابتهاج خوش بودنا بدیع نا در
 بدایع جنان -

2011 Oct 24 11:51

accoun. Black- new-1

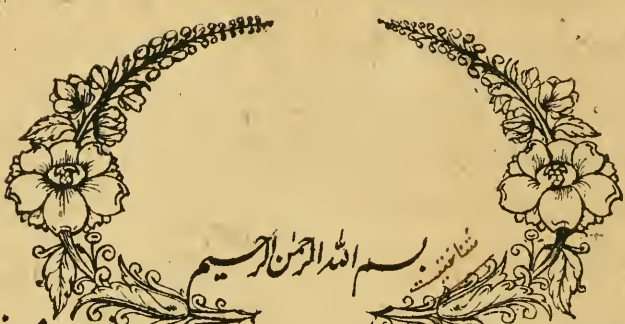
بسیرون متخلق و متحقق گردد چون میان من و دل سخن با بنیاد سعید عقل سرگردان منزل در و در نمودند همیشه را
 وقت بقدر خوش شد خاطر حیرت زده اگر چه از دشواری و درازی راه آزرگی داشت اما از آه سنگ
 ساز راه و نوید وصول خوشوقت گشته بود که ناگاه دل دو برین را باز پای اندیشه بسنگ آمد که مقصود از
 ستایش اگهی نه آنست که صفات کمال او را در یاد آورم از بزرگراه او نسبت دهد یا نعمتهای بی انتهای او
 را در شمار آورم و در برابر آن متاع ستودگی حدوث آلود خود را پیش کشد تا این را از حوصله بشتری برتر داند
 و از بس ماندگان پیشگاه سپاسگذاری باشد یا آنکه خوشترین آرائی خود را ثنا خوانی اگهی نام نهد و از تازیکی
 راه و باریکی مقصود افکار خاطر گردد و طبع حیلده خوبی این را غنیمت دانسته از حمد باز ماند و آغاز در انجمن
 حیلده ساز وقت آرزو مقصود و او نموده است نماید بلکه مراد از حمد آنست که این نفس سپاس دوست
 خود آرای خود فروش را بر آستان بندگی در پایه نیاز و سرافکندگی داشته از طاق نظر خود منی خوش فکند
 تا معنی سحارجی او بصورت نیاز زمندی آراسته شود و ظاهر و باطن او بفروستی و بی سالی پیرایه گیرد
 تا شایسته قتل گنار مقصود را سز و سجده ادر جان آفرین گراید و چون این متاع سپاسگذاری در بنگاه بشتری
 فراوان علی الخصوص در معامله جای این را اقم بے اندازه است چرا از حمد آزرگی باز نامم و از شکر
 سرمدی تقاعد کنم همان بهتر که از آفت مکر اندوزی این خود سرفی برآمده خود را آماده بسپاس بلند سازم
 گردانم از آنجا که مقصد بلند بود و مطلب از جند زبان سخن ساز را دل خصمت نمی داد و دل معامله فوم
 از حیرت سر سبمی آوردن فطرت میگذاشت که مثل نادانان هنگامه تقلید بدستتاری حرفت و صوت
 در پیشگاه شناخوانی خداوندی جل جلاله درآمده با استعارات مستعار و عبارات مبتذل خرسند گردد
 و نه نسبت سپاس دوست رفیعی شده که مثل نادانان کم حوصله دل از حیرت و جوی او باز داشته
 لب از گفتگوی او بر بند و بیک اقرار ناقص که در معامله بجالات آن طریق مستمر دارد و عجز نموده خود
 از نیک اندیشیان راست گوی ظاهر کند زمانه در از درین اندیشه ماندم نه سرخرو شنیدن بود

متخلق و متحقق بیک دست پای بسنگ آمد مگر گوی پیرایه زیور آرایش کی چیز متلع جس چیزه سے نفع لے بنگاه خیر و
 اسباب و قیامگاه معامله جای خدا سے تعالی کی بندگی کر لینی جگہ سرمدی دائمی کبھی غم نہ ہو تقاعد بیچ رہنا اسل سبب از جند
 قیمتی عزت والا فطرت پیدا شی جو تقلید بے تحقیق دے دلیل مان لینا۔ بے طر گزن میں ڈالنا و دستتاری عذکاری صلوات آدا
 یعنی نقطه نانی با تون سے استعاره مانگ لینا مستعار مانگی چینی بندگی خاکمانی ہوتی مستمر برابر جاری سرخرو شنیدن خیال شور و کیکا
 جو یعنی جب دل سے میری گفتگو بیان تک پہنچی عقل کی سرگردانی اگھی اور منزل در نظر ٹری۔

با بحر زخار و ابرو بر راجز لاف نشکد چه نسبت به تمامت آرزو ازان فرسخ بخش آنجن مستی گوید اگر چه او را
 نمی شناسد و او را نمی گوید اما از وی گوید و او را می جوید لیکن تنگنای ظلمت را با ساحت نور چه نسبت و
 عدم مطلق را با وجود محبت چه مناسبت آفریده هر گاه از آفریده کامیاب شناسائی نتواند شد تا دمی چند در هوا
 شنای بدایع مکنونات او زندیاقدمی چند در صحرا ای ادراک مخزن ذرات او نهد و در معرفت ستایش آفریدگار
 درآمدن چگونه نبرد با نایافته را از خلوت نسیمی سلطان سخن گفتن خود را در مضمحله ایام انداختن و سخن در هنگام توهم
 ساختن است شعر پای سخن را که در از دست دست به سنگ سر برده تو سر نشکست به گرچه سخن فریه نه
 جان پرور است به چونکه بخوان تو رسد لاغر است به ای برتر از کرسی عقول و او با هم دای دالات را ساحت
 عناصر و اجرام چون معرفت ذات و صفات بخشیدی معلوم شد که سپاسداری بر محبت ما لازم نکرده چون
 نعمت بی منتها عنایت نه کردی مفهوم شد که بر ذمت ما شکر گذاری واجب نه فرمودی چون در گفتار
 بسته دیدم درگاه که در گذشته یا قدم خود بخود گفت که اگر تو نامی سخن سمرانی نه داری و با دیما نمی توانی کرد
 آزرده میباشی که این طریق چرب زبانان نهید است است که لفظ را نفییب دلالگی بهمانه معنی فرود شد
 حمدی که از روی فرمان جهان مطلع سلطان خرد بر ذمت گرامی خانواده امکانی واجب شمرند است
 که گوهر شب تاب خرد را که از بخششهای همین میدا فیاض است چرخ روشنائی ساخته در رفت و
 در ب عرصه باطن و ظاهر کو شد اگر منتظمان کارگاه قضا و قدر فردی از افراد بی آدم برادریاس تجرد
 و تمنائی داشته اینستین که هست در اصلاح خود بند آنگاه در فلانج دیگران کوشش نماید و اگر چه جانب
 جمعیت آباد لعلق و ناکثر که در سلسله انتظام کون و فساد ازان هم گیر نیست آورده اند اگر فرمانرواست
 اصلاح دیگر از اصلاح خود مقدم دارد که مقصود از شبانی پاسبانی زمره است و عرض از سلطانی
 نگاهبانی همه و اگر فرمان بردار است نخستین بر او امر من له الامر اقدام نماید پس نماند تا به دل خود را زخار
 خویش را زنیای خوشم سبک سر پاک سازد تا با این زیست و زرقا لب تابیش دادار چون و پروردگار درون

عسی
 در

زخار بانی سے بھرا ہوا مد رار بچھی سے برتنے وال لاف گپ مارنا ہیہیات فایسی میں بہت بعید و نامکن ساحت
 کشادہ سلیک بکرت خاص بینی جن میں نیستی کا گناؤ نہ ہو۔ بدایع عجائبات جوئی پیدا ہون بدیع کی جمع ادراک
 پا جانا محمذونہ جو چیز خزانہ کرنی گئی مضمحکہ ہنسی کی چیز یا جگہ نام لوگ سخنہ ٹھٹھول کرنا جرم آسانی چیزین میں جیسے جسم زین کی
 چیزین جوئے ہیں و طالع جسکی اطاعت کیجئے ہمیں بہت بڑی منبر آجان سے شروع ہوجر صہ میدان فلانج مطلب پانا کاشتر
 ہنایت جو کون و فساد ہونا دھنا گز میر چارہ رمہ گاہ میں کہ لہ امر جس کا حکم ہو گز نیای بیماری پانوں کر ٹھٹھ نہ سے ہمیش کی ہنفتہ



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللہ اکبر چہ دریا فیتت زرف و شناختی شکر ف کہ حقیقت پذیران و قیقہ بریں و در ضمن این صبح نفس کہ بار یکسان
جدول آفرینش و برگار کشایان لوحه دوش و پیش اند در ترکیب عنصری و سیکر هیولانی نقدی گرانمایه و گوهری الایح
کہ رکاب لذیذت بخیر و مزین قیاس نرسید و بکیال گفت در نیاید و در مقیاس اندیشه بیرون باشد غیر از سخن کہ
نسبیت متحرک و هوای متموج نیافته اند و چرچین نباشد کہ سر انجام دار الحاکم معنی بی دستگیری آن امکان
نپذیرد و معمورتی خراب آباد صورت بی مددگاری آن در اندیشه گذرد و منوی این سخن بود کہ شد آشکارا پزیرده
بر اندخت زخمره هزار بنیست درین بزم بسرتیش پیمیت حریفی بز بر بستیش پکار کشا اوست درین کار گاہ
صدترین اوست درین بار گاہ پهر چه در آمد بدل اہل ہوش پدل بزبان گفت زبان زد گوشت پ
از در دل ہم بدر دل ہمیش پناطه و سامعہ جولا ہمیش پماہ سخن را بر صد گاہ ہوش پمشرق و مغرب
ز زبانست و گوش پچنانچہ سایہ والائی آن نرد بان آسان توان رسید بای باد سپای خرد در رسیدی
ناید بای طبیعت آن قدم توان زد آتش فرحیت با نہاد و خاک طبیعت است آب نامنعش آشکدہ دل
اصح پروازش بزنگاہ ہو اگر بی بازارش با آب آرا نگاہش صفحہ خاک مرتبہ شناسان صنوف غربت فراخ
صنوف عکرت

تکریب
atal
ambination
منطق
سرگور

اللہ اکبر کسی چیز کی خوبی پتوجب سے بولتے ہیں زرف گہرائی شکر ف نادر و قیقہ باری نفس سانس جدول جمع جدول -
نہ کی نامی لوحہ حتمہ عنصری مادی سیکر صورت ہیولانی مادی کالبد جسم کبیال ناپ کاپا نہ مقیاس قیاس کاپا نہ
متحرک و متموج حرکت کرنے والا موج زانیوالا حریف کام یا پیشہ کا ساتھی جولا ننگاہ جان آمد و رفت ہو ر صد گاہ
ستاروں کا حال دریافت کرنا مکان باد سپای ہیودہ کار رسیدی و بیابان منبع پانی لکنے کی جگہ اوج بندی صنوف تمام خلیق
و بیجان اللہ ہم کو کسی باریک بات دریافت ہوگی کہ حکما و اولیاء کے نزدیک موجودات عالم کبھی کی گزرتی ہیں جسے ہر اس شخص کے علاوہ نہیں ہے۔



DS
461
• 3
R25
1913
v.1

Abū al-Faẓl ibn Muḥārab
Akbar nāmāh

اکبرنامہ

از
ابوالفضل

حصہ اول

طبع نو لکھنؤ پریس
لکھنؤ

۱۹۱۳ء

Supplied by
MINAR BOOK AGENCY
Exporters of Books & Periodicals
204, Ghadialy Building, Saddar
KARACHI-3, PAKISTAN

D3 Abū al-Faḡl ibn Mubārak
461 Akbar nāmāh
 .3
A25
1913
v.1

PLEASE DO NOT REMOVE
CARDS OR SLIPS FROM THIS POCKET

UNIVERSITY OF TORONTO LIBRARY

